

عبدالحمید اشراق خاوری

# محاضرات

جلد سوم

به اہتمام

وحید رأفتی

محاضرات جلد سوم

تأليف عبدالحميد اشراق خاوري

به اهتمام دكتور وحيد رافتي

ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائي آلمان، لجنة نشر آثار امري به لسان فارسي و عربي

چاپ اول ۱۶۶ بديع - ۲۰۰۹ ميلادي

هوفهايم - آلمان

شماره استاندارد بين المللي كتاب: ۱-۹۹۷-۹۷۰۳۷-۳-۹۷۸

شماره سفارش: ۹۷۱-۴۳۱

## فهرست مندرجات

ک	پیش گفتار
۱	مقدمه
	هفته اول
۳	۱-۱ یحیی اصفهانی
۷	۲-۱ عبدالبهاء
۹	۳-۱ صاد اصفهانی
۱۰	۴-۱ دجال اصفهانی
۱۴	۵-۱ ابن حاجب و ابن مالک
۱۶	۶-۱ "جدیث" اما من كان من الفقهاء...
۱۶	۷-۱ جناب ملاصادق مقدس
۱۸	۸-۱ آگوست کنت
۱۹	۹-۱ باقر و اصغر
	هفته دوم
۲۷	۱-۲ فارس الخوری
۳۰	۲-۲ کن کشفة النار
۳۲	۳-۲ علی اکبر در لوح احتراق
۳۷	۴-۲ لعل در صرف و نحو عربی
۳۹	۵-۲ لوح جناب منتظم الحكماء

۴۰	میرزا آقا خان کرمانی	۶-۲
۴۲	خواجه عبدالله انصاری	۷-۲
۴۴	کلمات مکنونه	۸-۲
۴۵	شرح فقره اول کلمات مکنونه فارسی	۹-۲

هفته سوم

۶۲	شرح فقره دوم کلمات مکنونه فارسی	۱-۳
۶۴	شرح فقره سوم کلمات مکنونه فارسی	۲-۳
۶۵	شرح فقره چهارم کلمات مکنونه فارسی	۳-۳
۶۷	شرح فقره پنجم کلمات مکنونه فارسی	۴-۳
۷۰	گوهر خانم	۵-۳
۷۱	ماخذ ابیات در هفت وادی و چهار وادی	۶-۳
۷۴	ابن فارض	۷-۳

هفته چهارم

۷۵	شرح فقره ششم کلمات مکنونه فارسی	۱-۴
۸۶	بداء و خوف و رجا	۲-۴
۸۶	عالم لاهوت	۳-۴

هفته پنجم

۹۰	سرق زره طعیمه	۱-۵
۹۱	عاصم	۲-۵
۹۱	محمد علی اصفهانی	۳-۵
۹۲	شرح فقره هفتم کلمات مکنونه فارسی	۴-۵
۹۵	شرح فقره هشتم کلمات مکنونه فارسی	۵-۵
۹۵	شرح فقره نوزدهم کلمات مکنونه فارسی	۶-۵
۹۶	اعرج	۷-۵
۹۷	نصر الله کاشانی	۸-۵



- ۹۸ ۹-۵ محمدعلی اصفهانی و رضاقلی تفرشی  
 ۹۸ ۱۰-۵ میرزا علی اکبر دهجی

هفته ششم

- ۹۹ ۱-۶ مناجات حضرت ربّ اعلیٰ  
 ۹۹ ۲-۶ لوح سیدمهدی دهجی  
 ۱۰۳ ۳-۶ شرح فقره سی و هفتم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۰۵ ۴-۶ شرح فقره چهل و هشتم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۰۵ ۵-۶ شرح فقره پنجاه و هفتم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۰۶ ۶-۶ شرح فقره شصت و سوم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۰۶ ۷-۶ شرح فقره شصت و نهم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۰۶ ۸-۶ شرح فقره هفتاد و یکم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۰۸ ۹-۶ سیویه

هفته هفتم

- ۱۱۱ ۱-۷ حضرت ورقه مبارکه علیا  
 ۱۱۲ ۲-۷ مناجات حضرت ربّ اعلیٰ

هفته هشتم

- ۱۱۳ ۱-۸ شرح فقره هفتاد و هفتم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۱۶ ۲-۸ شرح فقره هفتاد و نهم کلمات مکتونه فارسی  
 ۱۱۶ ۳-۸ شرح فقره ای از لوح رئوس

هفته نهم

- ۱۱۸ ۱-۹ شرح مطالب لوح قناع

هفته دهم

- ۱۲۲ ۱-۱۰ مناجات حضرت ربّ اعلیٰ

۱۲۳ ۱۰-۲ شرح بقیہ مطالب لوح قناع

ہفتہ یازدہم

۱۲۹ ۱۱-۱ شرح بقیہ مطالب لوح قناع

ہفتہ دوازدہم

۱۳۵ ۱۲-۱ شرح بقیہ مطالب لوح قناع

ہفتہ سیزدہم

۱۴۷ ۱۳-۱ شرح بقیہ مطالب لوح قناع

ہفتہ چہاردم

۱۵۲ ۱۴-۱ شیخ محمد عرب

۱۷۴ ۱۴-۲ محمد حسن

۱۷۴ ۱۴-۳ مراحل دہگاہ سیر و توسعه امر الہی

ہفتہ پانزدہم

۱۷۷ ۱۵-۱ تفسیر سورہ الشمس

۱۷۷ ۱۵-۲ اشعار جناب نیر و سینا

۱۸۹ ۱۵-۳ نیر و سینا

۱۹۶ ۱۵-۴ سید یحیی سیرجانی

۲۰۰ ۱۵-۵ بی بی روحانیہ

۲۰۱ ۱۵-۶ میرزا ابوالقاسم قائم مقام

۲۰۲ ۱۵-۷ میرزا عبداللہ نوری

۲۰۷ ۱۵-۸ جناب مصباح

۲۰۸ ۱۵-۹ دکتر یونس خان

## هفته شانزدهم

۲۱۱	۱-۱۶	مناجات حضرت ربّ اعلى
۲۱۱	۲-۱۶	ماستر خدابخش
۲۱۴	۳-۱۶	حاجی علی یزدی
۲۱۸	۴-۱۶	رستم اختر خاوری
۲۲۰	۵-۱۶	بیانات شفاهیة حضرت عبدالبهاء

## هفته هفدهم

۲۲۸	۱-۱۷	میلر و هرتیک
۲۲۹	۲-۱۷	لوح سراج
۲۳۲	۳-۱۷	ابن نیل
۲۳۳	۴-۱۷	لغات مشکله در لوح جناب طیب
۲۳۳	۵-۱۷	سورة ملوک و الواح ملوک
۲۳۸	۶-۱۷	لوح نیل قبل علی

## هفته هجدهم

۲۳۹	۱-۱۸	لوحی از جمال قدم
۲۳۹	۲-۱۸	رئیس الحکماء، زعیم الدّوله
۲۴۳	۳-۱۸	سورة الامین
۲۴۷	۴-۱۸	زیارت جامعه کبیره و صغیره
۲۴۸	۵-۱۸	مأخذ چند حدیث
۲۴۸	۶-۱۸	لوحی از حضرت عبدالبهاء

## هفته نوزدهم

۲۵۰	۱-۱۹	لوح حضرت بهاء الله درباره عظمت ظهور
۲۵۱	۲-۱۹	لوح حضرت بهاء الله درباره عظمت امر و قیام ساعت
۲۵۲	۳-۱۹	رئیس الظالمین
۲۵۴	۴-۱۹	ارض کاف و راء

۲۵۷	۵-۱۹ وادی التَّیْبِل
۲۶۴	۶-۱۹ لوح سیّاح
۲۶۵	۷-۱۹ عبدالسّلام افندی
۲۶۵	۸-۱۹ لوح حضرت بهاءالله

هفته بیستم

۲۶۷	۱-۲۰ الواح نازله در بغداد
۲۷۱	۲-۲۰ وقایع بغداد
۲۷۲	۳-۲۰ الواح شعرات
۲۷۶	۴-۲۰ لوح رام

هفته بیست و یکم

۲۷۸	۱-۲۱ لوح جناب ابوالفضائل
۲۸۰	۲-۲۱ فائزه خانم
۲۸۶	۳-۲۱ جناب ثابت مراغه‌ای
۲۹۰	۴-۲۱ صیت امرالله در چین
۲۹۳	۵-۲۱ میرزا محرم
۲۹۶	۶-۲۱ حاجی معین السلطنه
۲۹۸	۷-۲۱ مشکوة شاعر
۳۰۰	۸-۲۱ جمال افندی
۳۱۳	۹-۲۱ آقا محمد حسن
۳۱۴	۱۰-۲۱ آقا حسین
۳۱۵	۱۱-۲۱ آقا خسرو
۳۱۵	۱۲-۲۱ اسفندیار
۳۱۶	۱۳-۲۱ اسمعیل آقا سیسانی
۳۱۷	۱۴-۲۱ شیخ احمد معموره‌ای
۳۱۸	۱۵-۲۱ میرزا اسدالله اصفهانی
۳۱۸	۱۶-۲۱ قادیانی‌ها

۳۲۰	۲۱-۱۷ آقا خسرو بمان
۳۲۱	۲۱-۱۸ ناطق اصفهانی
۳۲۱	۲۱-۱۹ جلال الدوله پسر ظلّ السلطان
۳۲۳	۲۱-۲۰ رکن الدوله
۳۲۴	۲۱-۲۱ اسپراک، کیخسرو
۳۲۶	۲۱-۲۲ شیخ سلطان کربلایی
۳۲۶	۲۱-۲۳ وقایع سال‌های ادرنه
۳۲۸	۲۱-۲۴ مصائب و شهادت بعضی از احبّاء
۳۳۱	۲۱-۲۵ لوح جناب حکیم باشی

## هفته بیست و دوّم

۳۳۶	۲۲-۱ مناجات حضرت ولیّ امرالله
۳۳۷	۲۲-۲ حدیث طلب علم
۳۳۸	۲۲-۳ قصیده جناب نعیم
۳۳۹	۲۲-۴ فخرالشهداء
۳۴۰	۲۲-۵ سیّد عزیز
۳۴۱	۲۲-۶ شهادی اراک
۳۴۸	۲۲-۷ زیارت‌نامه جمال قدم
۳۴۹	۲۲-۸ میرزا احمد کاشانی
۳۴۹	۲۲-۹ مشاهیر احمدنامان
۳۵۷	۲۲-۱۰ حقایق و اوهام

## هفته بیست و سوّم

۳۷۱	۲۳-۱ فقره‌ای از توقیع حضرت ولیّ امرالله
۳۷۲	۲۳-۲ جناب نوش
۳۷۵	۲۳-۳ عالی پاشا
۳۷۷	۲۳-۴ داوران بنی اسرائیل
۳۷۷	۲۳-۵ میرزا غوغا

۳۷۹	۶-۲۳	بشیر و عرف قمیص
۳۸۳	۷-۲۳	میرزا نصرالله بجستانی
۳۸۴	۸-۲۳	لوح استنطاق
۳۸۶	۹-۲۳	مطالبی از تاریخ امری خراسان
۳۹۰	۱۰-۲۳	لوح حضرت عبدالبهاء
۳۹۱	۱۱-۲۳	لوح جمال قدم به اعزاز حضرت عبدالبهاء
۳۹۱	۱۲-۲۳	حسینا کتاب الله
۳۹۵	۱۳-۲۳	شان نزول لوح احتراق

کتاب شناسی

۳۹۷

فهرست اعلام و مطالب

۴۰۳

## پیش‌گفتار

در سال ۱۲۰ بدیع/۱۳۴۲ش/۱۹۶۳م جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری (تولد ۱۲۸۱هـ ش/۱۹۰۲م - صعود ۱۳۵۱هـ ش/۱۹۷۲م) توفیق آن را یافتند تا محاضرات جلد اول را در ۵۸۵ صفحه منتشر فرمایند و در سال بعد جلد دوم آن را به علاقمندان معارف بهائی عرضه نمایند.

این دو مجلد که با شماره‌گذاری مسلسل صفحات، در ۱۱۲۸ صفحه به وسیله مؤسسه ملی مطبوعات بهائی در ایران نشر گردید، به سال ۱۹۸۷ و ۱۹۹۴م در یک مجلد عیناً در آلمان تجدید طبع شد و به وسیله لجنة ملی نشر آثار امری در اختیار دوستان راستان قرار گرفت.

جلد سوم کتاب محاضرات که حال در اختیار احبای الهی قرار می‌گیرد به همان سبک و شیوه مجلدات قبلی به رشته تحریر در آمده و حاوی مطالب گوناگون در مطالعه و بررسی آثار و الواح مبارکه، مسائل ادبیّه و تاریخیّه و به طور کلی بحث و بررسی نکات و مطالب وابسته به معارف امر بهائی است.

جناب اشراق‌خاوری مندرجات جلد سوم کتاب محاضرات را با تصوّر سؤالات و نکاتی که در محافل هفتگی دوستان بهائی مطرح شده است، در ضمن بیست و سه هفته، مرتّب و منظم فرموده‌اند و در مقدمه کوتاهی که برای آن نوشته‌اند، به توضیح این مطالب پرداخته‌اند. مقدمه مزبور در صدر کتاب به نظر خوانندگان گرامی خواهد رسید.

نسخه‌ای از مجلد سوم کتاب محاضرات که در دسترس این عبد بوده، نسخه‌ای بی‌تاریخ است که در ۲۲۱ صفحه‌ماشین‌نویسی شده و صفحات کامل آن حاوی ۲۸-۲۹ سطر و طول هر سطر آن حدود شانزده سانتیمتر می‌باشد. از مندرجات حواشی بعضی از صفحات چنین پیدا است که نسخه مزبور مورد مطالعه فرد یا افرادی مطلع قرار گرفته

و احتمالاً در لجنة تصویب تألیفات بهائی ایران برای طبع و انتشار مدّ نظر واقع شده؛ اما وسائل طبع و نشر آن در ایام حیات جناب اشراق خاوری فراهم نگشته است. علاوه بر نسخه فوق، نسخه دیگری از کتاب نیز که ظاهراً در سنین اخیر در ۲۱۱ صفحه، با استفاده از برنامه‌های کامپیوتری، مطابق مندرجات نسخه فوق تهیه گردیده، در اختیار حقیر بوده است.

نسخه‌ای که برای انتشار ملاک این عبد قرار گرفته، همان نسخه اولیه ۲۲۱ صفحه‌ای مذکور در فوق است که با توجه به نظریات اصلاحی مندرج در حواشی آن به صورت حاضر تقدیم دوستان راستان می‌گردد. برای تهیه جلد سوم کتاب محاضرات جهت طبع و انتشار، حقیر انجام امور ذیل را مفید دانست:

اول - چون کتاب فاقد فهرست مطالب بود، فهرستی برای آن تهیه نمود؛ به این نحو که مندرجات ذیل هر هفته را تحت عناوینی چند در آورد و شماره ترتیبی برای عناوین مطالب مطروحه در هر هفته تعیین نمود. به این ترتیب مطالب مثلاً هفته اول در ذیل نه عنوان مرتب و به هر عنوان دو شماره داده شده که رقم سمت راست عبارت از شماره هفته و رقم بعد از آن عبارت از شماره ترتیب مطالب مطروحه در ذیل آن هفته است. فهرستی که به این نحو تهیه شد، در صدر کتاب قرار گرفت تا اطلاع از محتویات کتاب و یافتن مطالب مورد نظر را تسهیل نماید. عناوین موجود در این فهرست به ترتیب الفبایی نیز در فهرست اعلام و اهمّ مواضع در پایان کتاب مندرج گردیده است.

دوم - مندرجات کتاب را فقره‌بندی و نقطه‌گذاری نمود.  
سوم - الواح و آثار مندرج در کتاب را با موثّق‌ترین نسخ آنها که در اختیار بود تطبیق و تصحیح نمود و این کار را درباره سایر مطالب منقول در کتاب نیز حتّی المقدور مُجرا داشت.

چهارم - مأخذ و مصدر مطالب منقول از منابع مختلفه را حتّی المقدور تعیین و در کتاب ارائه داد.

پنجم - بعضی از مقولات مفصل و مطوّل جناب اشراق خاوری، مخصوصاً از کتب مشهور و رایج عربی، تقلیل یافت و خواننده علاقمند به مطالعه مراجع و مصادر مربوطه ارجاع گردید.

ششم - در مواردی معدود بعضی از الفاظ، جملات و نکات تکراری حذف گردید؛ اما در سبک نگارش و نحوه عرضه مطالب تغییری داده نشد و هر جا تزیید نکته‌ای به



مندرجات متن کتاب ضرورت یافت آن نکات در گروه [ ] ارائه گردید تا نشان از تزئید مطلب به وسیله این عبد باشد.

هفتم - در بسیاری از موارد به سنوات هجری شمسی و هجری قمری، معادل سنه میلادی آنها نیز افزوده شد.

هشتم - چون تزئید آثار مبارکه و بعضی از منابع و مآخذ اضافی و نیز ارائه مطالبی در توضیح و تشریح بیشتر مندرجات کتاب مفید به نظر آمد، در پایان مطالب جناب اشراق خاوری در ذیل هر مطلب مربع کوچکی به این شکل (■) گذاشته شد و همه آثار مبارکه و مآخذ و مطالب اضافی دیگر پس از این مربع مندرج گردید تا متن اصلی کتاب محفوظ و مصون از جرح و تغییر و تزئید باقی بماند. این گونه مطالب اضافی که کلاً به وسیله حقیر تهیه و تحریر و بر ذیل مطالب جناب اشراق خاوری تزئید شده، اطلاعات و توضیحات بیشتری را در هر مورد در اختیار خوانندگان گرامی قرار خواهد داد.

در سراسر این کتاب از علائم اختصاری چندی استفاده شده که صورت آنها پس از این مقدمه به طبع رسیده است.

در بخش "کتاب‌شناسی" نیز مشخصات کامل همه منابع و مآخذی که مورد استفاده و نقل مطالب قرار گرفته عرضه گردیده و سرانجام کتاب محاضرات جلد سوم با درج فهرست الفبایی اعلام و اهمّ مواضع مندرجه در آن به اتمام و انتهای رسیده است.

نکته اخیر آن که هرچند نگارش شرحی درباره احوال جناب اشراق خاوری در مقدمه این کتاب مفید به نظر می‌آمد، اما تعدّد منابع و مآخذ موجود درباره زندگی، خدمات و آثار آن فاضل فقید اقدام در این زمینه را غیر ضروری ساخت. لذا خوانندگان علاقمند می‌توانند برای مطالعه شرح احوال آن نفس نفیس به آثاری نظیر مصباح هدایت (ج ۹، ص ۸-۱۲۲) و تذکره شعرا (ج ۱، ص ۵۵-۶۸) و کتاب یادگار (ص ۷-۱۸) و مجله آهنگ بدیع (سال ۲۷، شماره ۱-۲، فروردین، اردیبهشت ۱۳۵۱ هـ، ص ۹-۱۹) و مجله پیام بهائی (شماره ۱۵۸، ژانویه ۱۹۹۳ م) مراجعه فرمایند.

امید و طید این عبد مستمند چنان است که طبع و انتشار مجلد سوم کتاب محاضرات جناب اشراق خاوری که به منزله گنجینه‌ای نفیس از آثار مبارکه و حاوی شرح مطالب تاریخی، ادبی و علمی مربوط به معارف امر بهائی می‌باشد و نیز کلیدی برای درک بهتر و وسیع‌تر مندرجات آثار مبارکه این ظهور منبع را به دست می‌دهد، برای علاقمندان به

---

آثار بهائی مفید واقع شود و نشر اثر دیگری از این دانشمند گرانقدر بهائی سبب غنای بیشتر معارف عظیم امر الهی گردد.

وحید رافتی - نوامبر ۲۰۰۶ میلادی

## صورت حروف اختصاری و معادل کامل آنها

بدیع؛ تاریخ بدیع	ب
جلد	ج
طهران	ط
لجنة ملی محفظه آثار امری	ل م م
میلادی؛ تاریخ میلادی	م
مؤسسه ملی مطبوعات امری	م م م
نگاه کنید	ن ک
هجری شمسی	ه ش
هجری قمری	ه ق



جناب عبدالحمید اشراق خاوری مؤلف کتاب

## مقدمه

مدتی این مثنوی تأخیر شد. مجلد ثانی محاضرات بدانجا خاتمه یافت که این عبد عازم سفر آذربایجان شد و دنباله مطالب تعطیل گردید. مدت‌ها در مسافرت بودم و از محضر احبای الهی استفاده می‌نمودم؛ حال که فراغتی حاصل است، به تألیف جلد سوم محاضرات می‌پردازم و به قرار سابق مجدداً محافل هفتگی یاران الهی را در آینه تصور منعقد می‌سازم و در هر محفلی مطالب سودمند از هر قبیل مورد بحث قرار می‌گیرد و ناطق محفل به حل مشکلات می‌پردازد.

از درگاه جمال کبریا، حق جل جلاله، مسألت می‌نمایم که توفیق عنایت فرماید تا به فضل و کرمش این دفتر ابتر نماند و به نحو احسن به اتمام و انجام رسد. از احبای الهی رجا دارم که ادعیه خیریه خود را بدرقه این عبد فرمایند و این اقدام ناچیز را به دیده لطف و عنایت بنگرند.



## هفته اول

### ۱-۱: یحیی اصفهانی

پس از مدتها که از دیدار احباب بی بهره بودم، مجدداً فضل الهی شامل شد و به محفل هفتگی یاران وارد شدم. همه از عنایات جمال کبریایی مسرور بودند و شادمان و قلوب جمیع مملو از نشاط و بهجت بی پایان.

از محضرشان حظّ وافر حاصل گشت و از استماع کلامشان لذت بسیار بردم. "مَنْ ارَادَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللَّهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ أَحِبَّائِهِ" را به چشم ظاهر و سرباطن ادراک کردم. این محفل جلیل در نخستین جمعه سال ۱۳۴۰ هـ ش / ۱۹۶۱ م در طهران منعقد شد. یاران حاضر شدند و پس از تلاوت مناجات، یکی از احبای الهی قسمتی از لوح حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه را تلاوت کرد، از این قرار، قوله الأُحلی:

"... اطفالی چند گرد هم آمده و به سودائی افتاده که یوسف میثاق را در چاه نسیان اندازند و خود شهرة شهر و بازار گردند و این دُرّ ثمین را به دراهم معدوده فروشند و در ترویج خزف بکوشند و غافل از این که عزیز مصر الهی به رغم هر حسود عنود «از قعر چاه بر آید»، به عنایت جمال ابهی «به اوج ماه رسد». عنقریب ملاحظه خواهید فرمود که به تأیید ملکوت ابهی عَلم میثاق در قطب آفاق به موج آید و شمع پیمان در زجاج امکان چنان ساطع شود که ظلمات نقض به کلی زائل گردد و فریاد «تالله لقد آثره الله علی الوری» استماع شود. قدری در وقایع ماضیه تأمل و تدبّر شود حقیقت حال واضح و مبرهن گردد. بگو ای میثاق نیر آفاق است و این پیمان حضرت یزدان نه ملعبه صبیان. بگو، «فسوف ترون أنفسکم فی خسرانٍ مبین». و زیان حاصل و واضح و عنقریب خسران بنیان به کلی براندازد. بگو ضرر اوّل ان شاء الله سبب انتباه گردد و سبب این ضرر چه و علت زیان که؟ ... به یحیایی سابق و یموتی لاحق بگوئید سامری و عجل را بنی اسرائیل به جهت خویش مثل ناقضین، تراشیدند نه حضرت یوشع ابن نون منصوص

الهی. تو خطا کردی و سهو فرمودی که مرکز منصوص را به این درجه توهین نمودی و تحقیر کردی. اگر جمال قدم تو را خطاب فرماید که مرکز میثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم مرا و منصوص کتاب مبین مرا و مبین کتاب را چگونه عجل خواندی، ای یحیی حیائی، چه جواب خواهی داد؟ اعانت نمودی، اهانت چرا؟ مرهم نبودی، زخم چرا؟ ... ای یحیی حیائی چگونه این نور مبین را انکار نمودی و این منصوص عظیم را چنین بهتان شدید روا داشتی؟ چه اذیتی از او دیدی که چنین ذلتی برای او خواستی و چه مشقتی از او یافتی که چنین بغضاء عظیم آشکار کردی؟ آیا چه جواب خواهی گفت؟ باری، تا زود است پشیمانی پیش گیر و توبه و انابه کن و سربرهنه در کوه و صحرا فریاد لامساس برآور و چون جیحون اشک و خون از چشم روان کن و با حنین و ندم همدم گردد؛ شاید نسیم غفران بوزد و کثافت عصیان زائل گردد و بحر رحمت به جوش آید و سحاب عفو بیارد و این اوساخ نقض زائل گردد و الا منتظر نعمت الهیه باش و مترصد روسیاهی دارین. لعمرالله أن الذلّة ستهرب منك لكثرتها و أن الخسران يلتجى إلى الرحمن منك و تری نفسک فی أسفل درکات الجحیم و الذلّة و الحسرة و الخذلان للذین نقضوا میثاق الله العلیّ العظیم. ع ع" (مکاتیب، ج ۱، ص ۲۶۹-۲۷۲)

یکی از یاران فرمود شأن نزول این لوح چیست و مخاطب این همه خطاب و عتاب کیست؟ مقصود از یحیی چه شخصی است؟ لحن لوح مبارک بسیار شدید است؛ معلوم است که این شخص از ناقضین بوده و یحیی نام داشته، ولی شرح احوال او برای بنده مجهول است. لطفاً شرح این مطلب را بیان فرماید که بسی سبب امتنان است. ناطق محفل فرمود شخص ناقضی که در این لوح مبارک مخاطب به خطاب عتاب و عذاب شده و مشمول وعید شدید مرکز عهد الهی گردیده، شیخ یحیی اصفهانی است که از ناقضان عنود و از اعدای لدود مرکز میثاق بوده و بالاخره در جدّه از بلاد حجاز مرده است.

شرح اقدامات یحیی مزبور در کتابی به نام رساله بشری و آیه کبری به تفصیل ذکر شده است. این کتاب در چاپخانه هندیه مصر به طبع رسیده و در ماه رجب سال ۱۳۱۶ قمری ۱۸۹۷م منتشر شده است. در آغاز کتاب شرحی درباره عظمت مقام حضرت عبدالبهاء مذکور است. مؤلف کتاب در مقدمه آن می گوید، مقصود من ذکر این مطالب نیست؛ زیرا همه کس از عظمت مقام حق آگاه است. ولی مقصود من مژده ای است که می خواهم به احبای الهی بدهم و آن واقعه عجیبه ای است که در شهر جدّه



اتفاق افتاده است و آنچه از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء نازل شده و به وقوع پیوسته به منزله معجزه شاخص است. مؤلف رساله پس از این بیان، به گفتار خود ادامه می‌دهد و می‌گوید که گفتار حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه درباره مرگ میرزا یحیی و حیات و مرگ او از مسائل عجیبه است که اتفاق افتاد.

میرزا یحیی در آغاز کار از پیروان ازل بود. ولیکن در سال صعود حضرت بهاء‌الله در سال ۱۸۹۲ م/ ۱۳۰۹ هـ ق میرزا یحیی وارد عکا شد و به ملاقات حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه فائز گردید و هیکل مبارک از میرزا یحیی با نهایت محبت پذیرایی فرمودند و میرزا یحیی مزبور رساله‌ای در ردّ ازل نوشت. پس از آن به طرف جدّه حرکت کرد و در آنجا با یکی از مشاهیر احناء به نام حاجی میرزا حسین لاری محشور شد و طالب ازدواج با دختر لاری گردید. وقتی که مسأله نقض ناقض اکبر آشکار شد میرزا یحیی اصفهانی مزبور در مسلک پیروان صمیمی ناقض اکبر در آمد و به نشر اراجیف نقض پرداخت. حضرت غصن‌الله الأعظم و فرع منشعب از اصل قدیم در ابتدا صبر فرمود و چون به واسطه بی‌حیایی یحیی مزبور صبر خدا تمام شد و خشم الهی متوجه تخریب اساس مخالفین و معاندین گردید، لوح مبارکی از قلم حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه به عنوان حاجی ملا حسین لاری صادر شد و نسخه آن را برای مؤلف رساله مزبوره در تاریخ دوم جمادی‌الاولی ۱۳۱۶ قمری ارسال فرمودند. این لوح مبارک را حاجی میرزا حسن در شهر قاهره در محفل احبّای الهی به صوت بلند تلاوت نمود. مؤلف رساله در نفس رساله مزبور اصل لوح مبارک را تماماً درج کرده است.

مؤلف این رساله، که ذکر شد، حاجی میرزا حسن خراسانی است که از احبّای ایرانی مقیم قاهره بوده است. پس از نقل لوح مبارک چنین می‌نویسد که لوح مبارکی که برای من ارسال شده بود، خطاب به خود من بود و برخلاف روئے جاریّه، حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه آن لوح را با قید تاریخ نزول ارسال فرموده بودند و تاریخ آن لوح دوم جمادی‌الاولی ۱۳۱۶ قمری/ ۱۸۹۷ م بود و مضمون قسمتی از لوح مبارک این بود که فرموده‌اند ایّها الحیب درباره یحیی مرقوم نموده بودید؛ یحیی چنین می‌پندارد که عبدالبهاء از افکار و اعمال شریرانه بی‌اطلاع و بی‌خبر است. از این جهت چندی پیش لوحی به جدّه ارسال شد که صورت آن را به ضمیمه برای شما ارسال نمودم؛ آن را تلاوت نمایید و مطمئن باشید و بدانید که مهر و محبت و گذشت عبدالبهاء بسیار عظیم است و صبر او زیاد است. لکن وقتی که امر الهی برسد، عبدالبهاء آن را می‌گوید و

می نویسد و به صدای بلند اعلان می کند؛ هذا هو الحق و ما بعد الحق إلا الضلال. (این جمله‌ها مضمون بیان مبارک است و بعد از این هم مضمون بیان مبارک است نه اصل بیان مبارک). حاجی خراسانی می گوید چیزی از وصول لوح مبارک نگذشته بود که آن را علناً در محفل احبای مصر تلاوت نمودیم؛ یعنی لوحی که تاریخ ۲ جمادی الاولی ۱۳۱۶ قمری ۱۸۹۷م نازل شده بود و حاجی میرزا حسین لاری آن را فرستاده بود و مضمون لوح آن که سعی کن ناقضین عهد متنبه شوند و کوران مبتلا به نقض عهد بینا شوند و کران ناقض شنوا گردند و...

حاجی میرزا حسین لاری شرح واقعه را از جدّه برای حاجی میرزا حسن خراسانی در قاهره مصر چنین نوشته است:

من لوح مبارک را برای میرزا یحیی خواندم و او گوش می داد. من به او گفتم مسلماً در اعماق قلب خود به بیانات مبارکه که در این لوح ذکر شده ایمان نداری. یحیی جواب داد که حقیقت حال همین است؛ من نه به عبدالبهاء اعتقاد دارم و نه به پدرش. من گفتم اگر آنچه که از قلم مبارک در این لوح نازل شده تحقق نیافت و وقوع پیدا نکرد، تو می توانی این ریش مرا از بیخ بتراشی. پس از این سخن، یحیی برخاست و به طرف منزل خود روان شد. چند شب بعد، نزدیک صبح شخصی در منزل مرا کوید. من گفتم کیست؟ معلوم شد که کلفت یحیی است. من گفتم چه می خواهی؟ خادمه گفت که یحیی مرده است. من فوراً از جا جستم و به طرف منزل یحیی رفتم و حاجی محمدباقر نیز حضور داشت. مشاهده کردم که خون از گلوی میرزا یحیی فوراً می کند و قادر به حرکت نیست. در این وقت صبح طالع شد. من رفتم و دکتری که هندی بود به بالینش آوردم. دکتر او را معاینه کرد و گفت، رگهای ریه او باز شده و باید سه شبانه روز استراحت مطلق داشته باشد و حرکت نکند تا بهبود یابد. دکتر مقداری دوا برای او تجویز کرد. مدت دو روز بود که خونریزی متوقف شده بود و حال یحیی رو به بهبود بود. با این همه باز یحیی متنبه نشد و به حقیقت توجه نکرد. بعد از دو روز برای مرتبه دوم جریان خون از گلوی یحیی شروع شد و او به مرگ نزدیک می شد. دکتر مجدداً آمد و دوا داد؛ لکن دوا مؤثر واقع نشد و یحیی دچار استفراغ خونی گردید و بعد، روح او را ملائکه عذاب احاطه کردند. این واقعه در حقیقت اختطاری بود برای اشخاصی که ناظر بودند و می بایست بگویند که ما دیدیم و لوح را خواندیم و وقوع آن را به چشم خود مشاهده کردیم.

ادوارد براون انگلیسی در کتاب خود به نام اسناد مطالعه دین بابی شرحی در این خصوص نگاشته است و لوح مبارک مرکز میثاق جلّ ثنائه را ترجمه کرده است. ■

رسالة بشری و آیه کبری که به تاریخ ۹ رجب سنه ۱۳۱۶ هـ ق/ ۲۴ نوامبر ۱۸۹۸ مورخ می‌باشد، به قلم حاج میرزا حسن خراسانی در مصر در ۲۷ صفحه به طبع رسیده است. مقصود جناب اشراق خاوری از کتاب ادوارد براون به نام اسناد مطالعه دین بابی کتاب *Materials for the Study of the Babi Religion* است که به سال ۱۹۶۱ به وسیله دانشگاه کمبریج تجدید طبع شده و طبع اول آن به سال ۱۹۱۸ انتشار یافته است. مطالب مربوط به رساله بشری و آیه کبری و ترجمه لوح حضرت عبدالبهاء در صفحات ۱۵۴-۱۶۸ کتاب براون مندرج است.

#### ۱-۲: عبدالبهاء

یکی از احبای الهی فرمود، حال که نام یحیی به میان آمد مطلبی به نظر رسید که عرض کنم. در ادعیه حضرت محبوب منطبعة مصر لوحی از جمال قدم جلّ جلاله مندرج است که خطبه نکاح برای شخصی است که معروف به عبدالبهاء بوده و اشاره فرموده‌اند که این شخص از لسان کبریا به عبدالبهاء تسمیه شده و با یکی از منتسبین شهداء ازدواج کرده است.

قسمتی از آیات مبارکه این است، قوله تعالی: "... أراد مولی الوری أن یزین فراش أحد الأولیاء الذی سُمی بعبدالبهاء من لسان الکبریاء بورقة من أوراق سدره الوفاء التي زینها الله بطراز الشهادة فی سبيله و انفاق الروح فی حبه ... یا یحیی إسمع النداء من ذروة العلیاء و خذ الکتاب بقوة..." (ادعیه حضرت محبوب، صص ۲۹۷-۲۹۵)

این را هم عرض کنم که برخی از مؤلفین مانند مؤلف کتاب اقلیم نور، جناب محمدعلی ملک خسروی، در کتاب مزبور نوشته‌اند که این لوح در جشن زفاف حضرت عبدالبهاء غصن اعظم نازل شده است.

ناطق محفل فرمود حضرت غصن اعظم جلّ ثنائه در دوره جمال قدم جلّ جلاله معروف به سرکار آقا بودند و در آن ایام "عبدالبهاء" نامیده نمی‌شدند و جمال قدم هم ایشان را از لسان کبریایی به "عبدالبهاء" تسمیه نفرمودند و بعد از صعود شمس حقیقت، که ناقضین علیه حضرت غصن اعظم قیام کردند و تهمت‌های ناروا به غصن اعظم زدند

که مدعی ظهور جدید شده و کتاب اقدس را نسخ کرده ...، در آن ایام حضرت غصن اعظم، در متجاوز از صد لوح، خود را "عبدالبهاء" نامیدند و افتراءات ناقضین را آشکار فرمودند و این لوح که فرمودید به هیچ وجه مربوط به ازدواج حضرت غصن اعظم نیست.

مقصود از "عبدالبهاء" که در لوح مزبور آمده، سید یحیی اصفهانی برادر منیره خانم، حرم حضرت غصن اعظم است که فرزند میرزا محمدعلی نهری اصفهانی است. مشاراً الیه مدتی در ارض اقدس بود و از لسان جمال قدم جل ذکره به "عبدالبهاء" تسمیه شده و مورد عنایت بود. بعد از شهادت نورین نیرین در اصفهان، بازماندگان شهداء حسب الامر جمال قدم جل جلاله از اصفهان به ارض اقدس رفتند و به حضور جمال کبریایی مشرف شدند و از جمله خانم افندی دختر حضرت سلطان الشهداء بود که در آن ایام به حباله نکاح سید یحیی برادر منیره خانم در آمد و از این اقتران دختری به نام خورشید به وجود آمد. خانم افندی در سال شهادت پدرش، سلطان الشهداء، هفت ساله بود و یحیی که در لوح مورد بحث مخاطب عبارت "یا یحیی إسمع النداء من ذروة العلیاء..." قرار گرفته، همین یحیی برادر حرم محترم مرکز عهد الهی بوده و مقصود از "ورقة من أوراق سدرة الوفاء التي زينها الله بطراز الشهادة"، همین خانم افندی صبیبه حضرت سلطان الشهداء بوده است.

والد حضرت سلطان الشهداء، جناب میرزا ابراهیم، پسر حاجی سید مهدی هندی معروف به سید نهری بود. میرزا ابراهیم چند برادر داشت به نام میرزا هادی و میرزا محمدعلی نهری که در تذکرة الوفاء شرح حال آنها آمده است.

میرزا هادی زوجه‌ای داشت به نام شمس الضحی که بعد از میرزا هادی به حباله نکاح برادر شوهر متوفای خود، یعنی میرزا ابراهیم مزبور، در آمد و دختر خود مسماً به فاطمه را که از میرزا هادی، شوهر قبلی خود، داشت به حباله نکاح میرزا حسن سلطان الشهداء در آورد؛ یعنی میرزا ابراهیم زوجه برادر خود را گرفت و دختر برادر خود را هم برای پسر خود گرفت. سلطان الشهداء در ۱۲۵۲ هـ ق ۱۸۳۶م متولد شدند و در سن ۴۴ سالگی به سال ۱۲۹۶ هـ ق ۱۸۷۹م در اصفهان به شهادت رسیدند و دارای دو دختر بودند؛ یکی همین خانم افندی که منکوحه سید یحیی شد و دیگری مسماً به سکینه که بعدها به حباله نکاح سید محمدصادق پسر حضرت محبوب الشهداء در آمد و دختری به نام خانم ضیاء شهیدین از او به وجود آمد که به حباله نکاح میرزا

عنایت‌الله اصفهانی در آمد و پس از چندی سکینه خانم مریض شد و وفات نمود و سید محمدصادق حرم ثانی خود را، که نوادهٔ مشکین قلم بود، اختیار نمود؛ و شرح این داستان در نورین نیرین (مشاهد الفداء) مسطور است.

### ۱-۳: صاد اصفهانی

یکی از احبای الهی گفت که در لوح شیخ نجفی ملاحظه شده که هیکل مبارک از "صاد اصفهانی" نام می‌برند. مقصود کیست؟

ناطق محفل فرمود، مقصود از صاد اصفهانی صدرالعلماء مستمی به میرزا محسن است. مشارالیه برادر سید جعفر و آقا مرتضی اصفهانی، پسر سید محمدباقر صدرالعلماء است. میرزا محسن در سال ۱۲۸۸ هـ ق/ ۱۸۷۱ م متولد شد. در دوران مشروطیت از مشاهیر طهران بود و ریاست هیأت علمای طهران را داشت و در امور ملی و دولتی دخالت تمام داشت. در دورهٔ اول مجلس از طرف طلاب به نمایندگی انتخاب شد و چون بستگی زیاد به سید عبدالله بهبهانی معروف داشت و داماد او نیز بود، در امور مشروطیت و پیشرفت آن دخالت‌های کثی داشت و به همین جهت معروفیت فراوان کسب کرد. بعد از قتل سید عبدالله در رجب ۱۳۲۸ قمری/ ۱۹۱۰ م، میرزا محسن تقریباً جای سید عبدالله را گرفت و اغلب مرجوعات مردم با او بود و از باهوش‌ترین ملاهای دوران خود به حساب می‌آمد. او با همه جا روابط صمیمانهٔ حسنه داشت و در رمضان سنهٔ ۱۳۳۵ هجری قمری (خرداد ۱۲۶۹ شمسی) در طهران با چند تیر گلوله به توسط احسان‌الله‌خان، به دستور کمیتهٔ مجازات، در سنٔ چهل و هفت سالگی کشته شد و در مشهد مدفون گردید. (طهران‌مصور، شماره ۱۴۱۳)

صاد اصفهانی از ازلی‌های متعصب بود و با امر مبارکِ جمال قدم جل اسمه‌الأعظم نهایت عداوت را داشت. غیر از لوح آقا نجفی اصفهانی، در الواح مبارکهٔ دیگر هم نام او را ذکر فرموده‌اند. ■

همانطور که در شرح فوق آمده است، سید محمدباقر اصفهانی نیز لقب صدرالعلمائی داشته است. حضرت بهاء‌الله در یکی از الواح دربارهٔ او چنین می‌فرماید:

"قد أتى الوعد و الموعد یقولُ یا أيها المذکور لدى العرش و القائم أمام الوجه  
امروز اگر کلمهٔ واحده از مخازن محبت اولیای الهی ظاهر شود، جهلای ارض بر اطفای

انوار ظهور مکلم طور قیام نمایند. باید چندی صمت اختیار نمود. میرزا باقر که حال صدرالعلماء نامیده می‌شود، در عراق عرب یک بار به حضور فائز. اِنَا رَأَيْتَهُ فِي مَعْرَلِ مِنَ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ. بعد، در ارض طفّ به سید محمّد مؤانس گشت؛ دیگر معلوم است که چه شنیده. لعمرالله قابل ذکر نبوده و نیست. سید محمّد و هادی و او با ما نبوده‌اند و از اصل امر بی‌خبرند...".

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

"... و این که جناب ملا علی‌اکبر علیه ۶۶۹ از سید باقر اصفهانی که برادر میرزا مرتضی که ملقب به صدرالعلماء است نوشته بودند، این موهوم مرتبای سید محمّد اصفهانی است؛ الْمَرْبِي وَالْمَرْبِي فِي أَسْفَلِ الْجَحِيمِ. این شخص در کربلا بوده، بسیار آدم موهومی است؛ ابداً ادراک و شعور نداشته و ندارد و از این امر هم ابداً مطلع نبوده و نیست و آنچه می‌گوید از آن خبیث و نفوس موهومه شنیده و من غیر شعور تکلم می‌نماید. رفته بود به اراضی مقدّسه به جهت تحصیل علوم که شاید مجتهد شود و به غارت ناس پردازد، ولکن نشده برگشت. این است تفصیل او..." (آیات ینات، ص ۱۸۸)

و نیز حضرت بهاء‌الله در لوح شیخ (ص ۶۴) چنین می‌فرماید، "... حال در میرزا هادی دولت‌آبادی و صاد اصفهانی در ارض طا تفکر لازم ... از اصل امر بی‌خبر بوده و هستند..."

از اشارات فوق چنین پیدا است که "صاد اصفهانی" مندرج در لوح شیخ محتملاً سید باقر اصفهانی ملقب به صدرالعلماء است.

#### ۴-۱: دجال اصفهانی

یک نفر از احباء پرسید مقصود از دجال اصفهانی کیست که در لوح جمال مبارک جلّ کبریائه ذکر شده است.

ناطق محفل فرمود مقصود سید محمّد اصفهانی است که ازل را اغوا نمود تا با حقّ به معارضه پرداخت. در کتاب اقدس نیز ذکر این مطلب را فرموده‌اند و خطاب به مطلع اعراض، که یحیی است، می‌فرماید، "قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِنْ أَغْوَاكُ؟" سید محمّد در سال ۱۲۸۸ هـ ق / ۱۸۷۱ م در عکا به قتل رسید. شرح احوالش در رحیق مختوم مندرج است.

دیگر از احباء فرمود، اصلاً کلمه دجال به چه معنی است و آیا مقصود شخص

معنی است یا مفهوم عام دارد؟

ناطق فرمود، دَجَال در انجیل و احادیث اسلامی ذکر شده است. در احادیث مرویه از حضرت رسول (ص) از طریق سَنّی و شیعه وارد شده که در آخر الزّمان دَجَال ظاهر می شود و مردم را از متابعت مهدی و قائم آل محمّد ممنوع می سازد و فرمود، "فمهما تشابه علیکم من أمره فإنّ ربکم لیس بأعور" [بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۷].

مقصود از دَجَال نفوسی هستند که با ظهور الله مخالف و با مظهر امرالله به عناد و دشمنی قیام کرده اند و اگر آن هیأت و هیکلی باشد که در نهایت غرابت بر حماری عجیب الخلقه سوار و آشکار گردد دیگر این بیان مبارک که فرمود "تشابه علیکم من أمره" معنی ندارد؛ زیرا با آن هیأت غریبی که شیعه می گویند اگر ظاهر شود، امر او بر هیچ کس مشتبه نخواهد شد و این حدیث در صفحه ۲۶۲ بحار الأنوار فارسی [طبع ۱۳۲۰ هـ ق] نیز مذکور است و حضرت نعیم درست اشاره به معنی "اعور بودن" دَجَال کرده و فرموده "که در او نیست دیده حقیقین؛ یعنی چشم دنیابین و ریاست طلبی دارد و به هیچ وجه از خداوند و عالم بعد ترس و هراسی ندارد. [گلزار نعیم، ص ۳۶]

حضرت نعیم در صفحه ۱۰۹ استدلالیه خود می فرماید، همواره مظاهر کلّیه الهیه از حقایق کلّیه سخن رانند و کوتاه نظران در آن به نظر جزئیّه نگریسته از جمال حقیقت محجوب مانند؛ چنان که در قرآن "بنی اسرائیل" نازل شود و مبین کتاب، امام، آن را به "آل محمّد" بیان کند و "فرعون" و "هامان" را به "اول" و "ثانی"؛ و همچنین حضرت صادق به مفضل می فرماید که خداوند دین اسمعیل و اسحق و یعقوب و موسی و سلیمان و عیسی و محمّد را اسلام خوانده است و امام "شمس و قمر" را به "محمّد و علی" و "نجوم و بروج" را به "ائمّه اطهار" تأویل فرموده و "آسمان" را به "شریعت" و "میزان" را به "احکام" تعبیر نموده و حضرت رسول "مهدی" و "عیسی" را نفس واحده فرموده و ائمّه هدی خود را قائم شمرده اند و وجود مهدی را حقیقت تمام انبیاء و اوصیاء تصریح فرمودند. پس هرگاه ذکر دَجَال و سفیانی فرمایند، البتّه مقصود نوع دَجَال است.

در لغت "دَجَال" به معنی "کج رفتار و فریبنده" است و دجله را به واسطه آن که به خطّ مستقیم حرکت نمی کند دجله خوانده اند. وقتی که ابوبکر خواستگاری حضرت فاطمه را نمود، رسول الله فرمودند، "وعدتها لعلی و إتی لست بدجال"؛ یعنی آن حضرت را به علی وعده نموده ام و من فریبنده کذاب نیستم. بلی، ذکر دَجَال در اخبار و آثار موجود است و در حدیث نبوی می فرماید، "علماء السوء دجاله القوم"؛ یعنی علماء

بد کردار فریبنده و منحرف کنندگان مردمند و در این حدیث به لفظ جمع فرموده. در انجیل، رساله اول یوجنا، فصل دوم مطابق این حدیث می فرماید، ای بچه‌ها این ساعت آخر است، چنان که شنیده‌اید دجال می آید؛ الحال هم دجالان بسیار آمده‌اند؛ و در حدیث [بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۷] در خصوص دجال می فرماید، "...تشابه علیکم من أمره فإن ربکم لیس بأعور؛" یعنی اگر درباره دجال متردد شدید، پس بدانید که رب شما یک چشم نیست؛ یعنی ظاهریین و دنیا دوست نمی باشد؛ "یعلمون ظاهراً من الحياة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون" [بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹۹]. پس معلوم شد که شخص فریبنده خواهد بود که امر او متشابه تواند شد. و در خصوص ظهور حسینی ارواحنا فداه می فرماید، "إنه لیس بدجال و شیطان؛" یعنی دشمن او شیطان و دجال است. خلاصه آن است که در زمان هر حقی باطلی در مقابل قیام کند؛ در زمان آدم، ابلیس؛ و ابراهیم، نمرود؛ و موسی، فرعون؛ و عیسی، یهود؛ و محمد، ابوجهل؛ و قائم، دجال. چنان که گفته‌اند:

کار فلک است آن که بیرون آرد در دوره هر محمدی بوجهلی

"قال رسول الله یخرج الدجال فی خفقه الدین؛" یعنی دجال در سستی دین خروج می کند و آن شخص معینی نیست، بلکه هر که به صفت دجالی باشد و از احادیث دجاجله متعدده استنباط می شود. چنان که از حدیث امیرالمؤمنین [بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۳] معلوم می شود که خروج او از اصفهان و نام آن صائد بن صید و قتل او به دست مسیح یا مهدی در ارض مقدس است؛ و آن سید محمد اصفهانی بود که در ارض مقدس به واسطه فتنه و فساد می کرد، احباء بدون اذن و اجازه حق او را معدوم ساختند و در حدیث دیگر [بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۷] دجالی که کوه نان و نهر آب با او حرکت می کند. شعر حافظ مناسب حال است که می فرماید:

کجاست صوفی دجال شکل ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

و یکی از دجاجله شخصی است که عارف بکتاشی در خلاصه الأسرار وصف او را گوید: سیظهر الحجاب (حجاب شیطان واقعی است) فی جزيرة المنسوبة الیه إنه شیخ قصيرة القامة كثيرة اللحية ضيق الجبهة و الصدر صفر العين و الشعر و فی ظهره وبر کالابل و فی صدره شعر کالمعز إذا أتى ذلك الوقت تقرّبوا الی الكرمل ولو بالکلکل. باری، به موجب حدیث نبوی (ص) "سیظهر بعد الدجالون و الکذابون" و به فرموده جمال قدم زود است که نعاق ناعقین از کل اطراف مرتفع شود." در جمیع احیان دجال و شیطان



و ناعق بر ضدّ حقّ و ضدّ اهل حقّ قیام نموده و می‌نماید، ولکن دَجّال عجیب‌الخلق یک چشم که بر پیشانی او "هذا کافر بالله" مرقوم باشد، همه کس او را می‌شناسد و الاغی که هر مویش سازی و آوازی بر آرد و در هر قدم ملک‌ی را طیّ کند، معقول نیست که کسی بتواند آن را باور کند. انتهى

در انجیل جلیل نیز مطابق احادیث وارده در اسلام، علمای سوء و مغرضین و فریبندگان را دَجّال و شیطان و افعی‌زادگان و روباه و دیوار سفید و غیره نامیده است. برای بسط مقال به انجیل متی، فصل سوم ۷-۱۰، و فصل ۲۳/۲۴ و لوقا ۷/۳-۹ و مرقس فصل ۱۵/۴ و متی فصل ۳۴/۱۲ و یوحنا فصل ۷/۶ و فصل ۳۸/۸-۴۴ و اعمال رسل فصل ۳/۲۳ و رساله اول یوحنا فصل ۱۸/۲-۲۶ و فصل ۳/۴ و رساله دوم یوحنا فصل ۷/۱ و لوقا فصل ۳۲/۱۳ مراجعه شود و مخصوصاً در رساله اول یوحنا فصل ۱۸/۲ معرضین بعد از ایمان را هم دَجّال خوانده می‌فرماید دَجّال بیرون رفت، زیرا از ما نبود.

از طرق اهل سنت نیز راجع به دَجّال اخبار بسیار وارد، از جمله ترمذی در باب "ما جاء فی فتنة الدَجّال" روایت کرده که بسیاری از مسلمین پیرو دَجّال خواهند شد و نیز ترمذی از نواس بن سمعان از رسول‌الله (ص) روایت کرده که فرمود دَجّال مردم را آواز دهد که به من گرایید، هر که انکار کند مال و منالش در تصرف دَجّال در آید و هر که به وی بگراید مالدار شود.

چنانچه مطابق این حدیث بسیاری از مال و منال مؤمنین جمال رحمن به باد غارت و نهب رفت و در تصرف دَجّالان در آمد و در صحیح مسلم از عمران بن حصین روایت شده است که "قال سمعت رسول الله يقول ما بین خلق آدم الی قیام الساعة امر اکبر عن الدَجّال". و "فی حدیث عن انس بن مالک عن رسول الله (ص) ما من نبی الا و قد انذاراً منه الأعرور الکذاب ألا أنه أعرور و أنّ ربکم لیس بأعرور". و از این قبیل احادیث در کتب معتبره اهل سنت بسیار وارد است و مصادیق آن در زمان ظهور حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی بی‌شمار بودند و از همه بزرگتر آن است که در کتاب مبارک ایقان اسم وی مندرج و از قلم اعلی مسطور و نازل گردیده و جمال قدم آیه مبارکه قرآنیة "إِنَّ الشَّجَرَةَ الزَّوْقُومَ" را درباره وی تفسیر فرموده‌اند. ■

حضرت بهاء‌الله در لوح جناب محمّد مصطفی چنین می‌فرمایند:

"روحي لك و لورودك الفداء الحمد لله ثمّ المنة لله بما فاز هذا الخادم الفانی بذكرك الذي كان روح القلب و ريحانه ... دَجّال اصفهانی به همین اذکار بعضی را از

شطر مختار منع نموده؛ غافل از آن که این امر ابداع امنع ارفع به علو و سمو و ارتفاع و امتناعی ظاهر که جز ذات قدم واصف و ذاکر و عارف به او کما ینبغی نبوده و نخواهد بود و عبادی در ظلّ این ظهور خلق شده که اگر جمیع من فی السموات به رایات اسماء و صفات ظاهر شوند و اقلّ عمّا یُحصی بخواهند توقّف در این امر نمایند، کلّ را معدوم بحت و مفقود صرف شمرند. حال ملاحظه فرمایید که امر در چه مقام از علو و سمو ظاهر و بعضی نفوس در چه مقام از دنو واقفند. نفوسی که به این اذکار از جمال مختار ممنوع شده‌اند، از ظهور بیان و مقصود نقطه بیان روح ما سواه فداه و این ظهور ابداع ابداع مطلع نبوده و نیستند. چه، اگر به رشحی از طمطام علم ملیک علام که در بیان جاری شده فائز می‌شدند، هرگز به این سبحات از منزل آیات محتجب نمی‌ماندند و به امثال این اذکار و فوق آن و فوق فوق آن از جمال رحمن ممنوع نمی‌شدند. می‌فرماید، ذکر نبی تو را محتجب نکند. باری، کلّ به جهت این است که درست از ما نزل فی الیّان مطلع نیستند. اگر به زلال این بیان که از کوثر فم رحمن جاری شده فائز شده بودند که می‌فرماید لم یزم و لایزال آن جوهر قدم به این کلمه ناطق اینتی أنا الله لا إله إلا أنا آن یا خلقی ایای فاعبدون، حال کلّ از اسماء اولیّه لدی الله مذکور بودند...".

برای مطالعه مطالب مربوط به دجال به دایرةالمعارف تشیع (ج ۷، ص ۴۵۱-۴۵۲) مراجعه فرمایید. احادیث مربوط به دجال که در متن فوق نقل و یا به مضامین آنها اشاره شده، در باب ۲۵ در مجلد ۵۲ کتاب بحار الأنوار، در ذیل عنوان "باب علامات ظهوره ع من السّیفانی و الدّجال" می‌تواند مورد مطالعه علاقمندان قرار گیرد. برای مطالعه مطالب مربوط به دجال در معارف مسیحی به قاموس کتاب مقدس (ص ۳۷۵) مراجعه فرمایید.

### ۱-۵: ابن حاجب و ابن مالک

سائلی پرسید، ابن حاجب و ابن مالک که در رساله سیر و سلوک مذکور شده‌اند چه کسانی بوده‌اند؟

ناطق محفل فرمود، ابن حاجب جمال الدین عثمان بن عمر فقیه مالکی از علمای نحو است. پدرش حاجب امیر عزالدین موسک صلاحی در مصر بود و از این جهت به ابن‌الحاجب معروف است. تولّدش در اواخر سال ۵۷۰ هـ ق/ ۱۱۷۴ م در مصر اتفاق افتاد. در قاهره تحصیلات خود را به پایان رساند و مدّتها در دمشق و اسکندریه و قاهره به تدریس گذراند و در روز پنجشنبه ۲۶ شوّال سال ۶۴۶ هجری قمری/ ۱۲۴۷ م وفات

یافت. کتاب معروف او در نحو کافی است که شرح‌ها بر آن نوشته‌اند. ابن حاجب در فقه و عروض و ادبیات نیز تألیفات بسیار دارد. (ملخص از فرهنگنامه)

ابن مالک - جمال‌الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مالک الطائی شافعی از علمای معروف نحو است که در اسپانیا به سال ۶۰۰ هـ ق/ ۱۲۰۳ م تولد یافته و برخی در سالهای دیگر هم نوشته‌اند. ابن مالک در نزد ابن حاجب و ابوعلی شلوین از علمای نحو تحصیل کرده، مدتها در حلب و حماه به تدریس مشغول بود و به سال ۶۷۲ هـ ق/ ۱۲۷۳ م در صالحیه به ماه شعبان روز ۱۲ ماه وفات یافت. کتب بسیار در فنون مختلفه نوشته و شروح متعدد فضلاى معروف بر آنها نوشته‌اند. از جمله ألفیه او در نحو معروف است که جلال‌الدین سیوطی شرحی بر آن نوشته و به اسم سیوطی معروف است.

و اما ابن قولویه که مذکور شده، ابوالقاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه قمی بغدادی محدث شیعی شاگرد ابو جعفر کلینی و استاد مفید است. کتاب کامل الزیارة (کامل الزیارات) و تاریخ‌الشهور و الحوادث و کتاب الشهادت و کتاب القضاء و آداب الحکام و غیره از او است.

مشارالیه در بلدة کاظمین به سال ۳۶۸ هـ ق/ ۹۷۸ م وفات یافت و در پایین پای حضرت امام جواد علیه‌السلام و جنب قبر شیخ مفید مدفون گردید. پدرش محمد بن جعفر متوفی به سال ۲۹۹ هـ ق/ ۹۱۱ م مدفون در بلدة قم و برادرش علی بن محمد نیز از علمای شیعه و مشهور به ابن قولویه هستند. ولی هر گاه ابن قولویه به نحو اطلاق ذکر شود، مقصود همان جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه است. در لغتنامه دهخدا و در ریحانة الأدب مرحوم مدرّس تبریزی شرح احوالشان به تفصیل مسطور است. ■ مقصود از رساله سیر و سلوک که در صدر مطلب به آن اشاره شده، رساله چهار

وادی، اثر جمال قدم است که در آن چنین می‌فرمایند:

"... حکایت آورده‌اند که عارف الهی با عالم نحوی همراه شدند و همراز گشتند تا رسیدند به شاطی بحر العظمة. عارف بی تأمل توّسل فرموده و بر آب راند و عالم نحوی چون نقش بر آب محو گشته مبهوت ماند. بانگ زد عارف که چون عنان پیچیدی؟ گفت ای برادر چه کنم؛ چون پای رفتنم نیست، سر نهادن اولی بود. گفت، آنچه از سیویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده‌ای، بریز و از آب بگذر..." (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۴۳)

شرح حال مفصل ابن حاجب در صفحه ۲۹۹-۲۹۶ دائرة المعارف بزرگ اسلامی

(ج ۳) مطبوع و منتشر است. شرح احوال ابن مالک نیز به تفصیل در دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۴، ص ۵۶۷-۵۷۱) آمده است.

### ۱-۶: حدیث "أما من كان من الفقهاء..."

سائلی فرمود، "أما من كان من الفقهاء..." الخ که در بیانات مبارکه به آن اشاره شده از گفته‌های کیست؟

ناطق محفل فرمود، حدیث "أما من كان من الفقهاء..." الخ در مجلد اول بحار الأنوار مرحوم مجلسی، باب ۱۹، صفحه ۹۲ چاپ امین الضرب مندرج است و در سفینه البحار مرحوم محدث قمی، شیخ عباس، در مجلد ثانی در ذیل کلمه "فقه" نیز موجود است. این حدیث از حضرت صادق، امام ششم علیه السلام روایت شده و بسیار مفصل است و در آن حدیث فرق میان عوام یهود و عوام شیعه را ذکر کرده و بیانات مفصّلی فرموده‌اند تا می‌رسد به اینجا که می‌فرمایند قوله علیه السلام، "... و كذلك عوام أمتنا إذا عرفوا من فقهاءهم الفسق الظاهر والعصبيّة الشديده والتكالب على حطام الدنيا و حرامها ... فمن قلد من عوامنا مثل هؤلاء الفقهاء فهم مثل اليهود الذين ذمهم الله تعالى بالتقليد لفسقة فقائهم. فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً على هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم فأما من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة فقهاء العامة فلا تقبلوا منهم عناً شيئاً و لا كرامة..." ■

برای مطالعه حدیث فوق به بحار الأنوار (ج ۲، ص ۸۸) مراجعه فرمایید. جمال قدم در لوح ناصر الدین شاه (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۷۵) و حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه (ص ۳۱) به حدیث فوق استشهاد فرموده‌اند.

### ۱-۷: جناب ملا صادق مقدس

یکی از احبای الهی پرسید که در صدر لوحی از الواح جمال قدم جلّ جلاله این جمله نازل شده، "هذا ما نزل من قلمي الأقدس لإسمي المقدس الذي أودعناه في أرض الهاء و الميم عليه بهاء الله رب العالمين..."، مقصود کیست؟

ناطق محفل فرمود مقصود از "اسمى المقدس" جناب ملا صادق مقدس خراسانی هستند که از اصحاب حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکره بوده‌اند و در شیراز با جناب قدّوس همراه و مصائب بسیاری را تحمّل کرده‌اند. مشارّ الیه در سال ۱۲۹۱ هـ ق / ۱۸۷۴ م در

همدان صعود فرمود و در حریم حرم یکی از امامزاده‌های همدان، که امروز محلش معلوم است، دفن شد و حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی خطاب به پسرش جناب علی محمد ابن اصدق دستور فرموده‌اند که قبر پدرش را تعمیر کند و علامتی در آن بگذارد که مشخص باشد. امروز آن مقام مقدّس در همدان برای احباب معلوم است. حالا خوب است زیارتنامه‌ای را که به نام او از قلم حضرت کبریایی جلّ جلاله نازل شده تلاوت فرمایید. سائل زیارتنامه را به قرار ذیل تلاوت فرمود:

هذا ما نُزِّلَ مِنْ قَلَمِي الْأَقْدَسِ لِاسْمِي الْمَقْدَسِ الَّذِي أَوْدَعْنَاهُ فِي أَرْضِ الْهَاءِ وَالْمِيمِ عَلَيْهِ بِهَاءِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:

بِسْمِ الَّذِي بِهِ مَاجَ الْبَحْرِ وَهَاجَ الْعَرَفِ

أَلْبَهَاءُ الْمُشْرِقِ اللَّاتِحِ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ عِنَايَةِ مَالِكِ الْقَدَمِ وَالْإِسْمِ الْأَعْظَمِ عَلَيْكَ يَا إِسْمَ اللَّهِ الْأَصْدُقِ الْأَقْدَمِ وَذَكَرَهُ بَيْنَ الْأُمَمِ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَا تَوَقَّفْتَ أَقْلَ مِنْ أَنْ إِذْ ارْتَفَعَ التَّدَاءُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ أَقْبَلْتَ وَسَمِعْتَ وَأَجِبْتَ وَسَرَعْتَ إِلَى أَنْ فُزْتَ بِمَا كَانَ مَسْطُورًا مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى وَمَذْكُورًا فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْلَى الْوَرَى.

يَا إِسْمِي إِفْرَحْ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى بِمَا تَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَجَهَ مَوْلَى الْأَسْمَاءِ وَمَالِكِ مَلَكُوتِ الْبَقَاءِ الَّذِي مَاعَجَزَتْهُ جُنُودُ الْأَمْرَاءِ وَلَا إِعْرَاضُ الْعُلَمَاءِ نَذَكَرَ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ أَوْلِيَاءَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ مَا أضعَفَتْهُمُ قُوَّةُ الْأَقْوِيَاءِ وَمَا خَوَّفَتْهُمُ سَطْوَةُ الْأَعْدَاءِ قَامُوا وَقَالُوا اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّ الْعَرْشِ وَالثَّرَى وَمَالِكِ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى.

يَا إِسْمِي إِنَّا نَذَكَرُ إِذْ أَشْرَقَتْ لَكَ شَمْسُ الْإِذْنِ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ أَمْرِي وَتَوَجَّهْتَ إِلَى مَلَكُوتِي بِوَجْهِ تَوَجَّهْتَ بِهِ الْكَائِنَاتِ وَبِخُضُوعِ خَضَعْتَ لَهُ الْمَمَكِنَاتِ أَشْهَدُ أَنَّكَ خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ مُقْبِلًا إِلَى جِبْرُوتِ الْبَقَاءِ وَالذَّرْوَةِ الْعَلِيَا وَقَطَعْتَ الْبِرَّ وَالْبَحْرَ إِلَى أَنْ حَضَرْتَ لَدَى الْبَابِ وَسَمِعْتَ نَدَاءَ رَبِّكَ الْوَهَّابِ فِي الْمَآبِ الَّذِي خُلِقَتْ الْأَذَانُ لِإِصْغَائِهِ وَالْأَفْتَدَةُ وَالْقَلُوبُ لِإِدْرَاكِهِ وَرَأَيْتَ أَفْقَهُ وَفُزْتَ بِلِقَاءِ مَنْ مَنَعَ الْكَلِيمَ عَنْ لِقَائِهِ إِذْ قَالَ أَرْنِي أَنْظِرْ إِلَيْكَ. أَنْتَ الَّذِي أَخَذْتَ الرَّحِيقَ الْمُخْتَوِمَ بِاسْمِي الْقَيُّومِ وَمَانَعَكَ ظَلَمَ الْقَوْمِ عَنْ ذِكْرِ الْيَوْمِ أَخَذْتَ كَأْسَ مَحَبَّةِ رَبِّكَ مَالِكِ الْإِبْجَادِ وَشَرِبْتَ مِنْهَا أَمَامَ وَجْهِ الْعِبَادِ بِذَلِكَ وَرَدَ عَلَيْكَ مَا نَاحَ بِهِ أَهْلُ الْجِبْرُوتِ وَسُكَّانَ مَدَائِنِ الْمَلَكُوتِ نَشْهَدُ بِمَصِيبَتِكَ تَوَقَّفَ قَلَمُ رَبِّكَ مَالِكِ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَرَكَدَتْ الْأَنْهَارُ فِي الْجَنَّةِ الْعَلِيَاءِ بِكَ هَدَى اللَّهُ عِبَادَهُ إِلَى صِرَاطِهِ الْمُسْتَقِيمِ وَالتَّبَا الْعَظِيمِ وَأَمْرِهِ الْمَحْكَمِ الْمُتَيْنِ. رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا شَرِبَ رَحِيقَ بَيَانِكَ

و سَمِعَ ذَكَرَكَ وَسَرَعَ إِلَى تَرْبِكَ وَ زَارَ قَبْرَكَ وَ قَرَأَ تَلْقَاءَ الرَّمَسِ مَا نَطَقَ بِهِ الْقَلَمُ الْأَعْلَى فِي سَجْنِ عَكَاءِ طُوبَى لَكَ وَ لِمَنْ تَمَسَّكَ بِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

سبحانك اللهم يا إلهي و سيدي و سندی و إله الملك و الملكوت و مالك مدائن الحكمة و الجبروت أسئلك يا صبيح قدرتك و إرادتك التي بها دارت أفلاك البيان بين ملاء الإمكان و بلائك بحر علمك و ظهورات عظمتك في ناسوت الإنشاء و بهذا القبر الذي جعلته مطاف عبادك و خلقك بأن تغفر لي و لأبي و أمي و لمن سرع إلى باب عظمتك و أمام كرسى ظهورك إنك أنت الذي لا تمنعك ضوضاء العباد و لا سطوة فراعنة البلاد تحكّم ما تشاء بأمرك المحكم المتين لا إله إلا أنت المقتدر العزيز العظيم.

جناب اسم الله الأصدق از بقیة السیف قلعة طبرسی بود و در اواخر ایام حضور مبارک جمال قدم جلّ جلاله در عکا مشرف شد و چنانچه گفتم در سال ۱۲۹۱ هـ ق / ۱۸۷۴ م صعود فرمود. پسرش ابن اصدق معروف به شهید بن شهید هم به سال ۱۳۰۷ هـ ش / ۱۹۲۸ م صعود کرد. ■

برای ملاحظه آثار مبارکه و شرح احوال جناب اسم الله الأصدق و اعضای عائله ایشان به کتاب پیک راستان مراجعه فرماید.

### ۱-۸: اگوست کنت

یکی از احبای الهی گفت که جناب ابوالفضائل در کتاب فصل الخطاب می فرماید که یکی از فلاسفه غرب دینی اختراع کرد در مقابل ادیان حقه اسلام و یهودیت و مسیحیت و خواست که اوهام خود را جانشین اصول الهی نماید ولی موفق نشد و کسی به او گوش نداد. این فیلسوف چه نام دارد و کیست؟

یکی از احبای حاضر در محفل در جواب فرمود نام این فیلسوف اگوست کنت [Auguste Comte] بود که در دائرة المعارف بریتانیکا شرح احوالش مسطور است.

اگوست کنت ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی معروف قرن نوزدهم، بانی فلسفه تحققی [positivism] و مخترع دیانت انسانیت [Religion of Humanity] است.

این فیلسوف علم را میزان قرار داده و برای دیانت و الوهیت اعتبار و حقیقتی قائل

نشده است. او خود دینی جدید اختراع کرد و یک معبود اعظم فرض نمود؛ یعنی از برای جمیع افراد بشر از گذشتگان و آیندگان مذهبی به نام موجود اعظم [Great Being] قائل شده و بشر را به خدمت و عبادت این معبود موهوم دعوت کرده و عجب آن که مانند مذهب کاتولیک مراسم تقدیس و دعا و مناجات وضع کرده و تقویمی مخصوص درست کرده و جمعی از فلاسفه را به نام طبقه روحانی قرار داده و از دولت خواسته که به آنها حقوق بدهد و عکس معشوقه خود [Clotilde de Vaux] را مانند تصویر حضرت مریم دستور داده است که پیروان مورد احترام قرار دهند. ■

برای ملاحظه شرح زندگانی و آراء و افکار اگوست کنت به مجلد سوم کتاب سیر حکمت در اروپا مراجعه فرمایید. کتاب فصل الخطاب جناب ابوالفضائل گلپایگانی به سال ۱۹۹۵ میلادی در ۳۵۲ صفحه به وسیله مؤسسه معارف بهائی در کانادا طبع و انتشار یافته است. اشاره جناب اشراق خاوری به مندرجات کتاب فصل الخطاب ظاهراً مربوط به مطالب مندرج در صفحات ۸۷-۸۸ آن کتاب درباره دینی است که "... برخی از علماء اختراع نمودند...".

### ۱-۹: باقر و اصغر

یکی از یاران الهی فرمود در لوح عندلیب، که ضمیمه کتاب اقدس است (در صفحه ۵۲، چاپ بمبئی، به سال ۱۳۱۴) ذکر باقر و اصغر شده؛ این دو نفر کیستند؟

ناطق محفل فرمود باقر و اصغر دو برادر بودند اهل گیلان (رشت) که به امر مبارک مؤمن بودند. میرزا باقر بصر رشتی که از شعرای امر و خادمین مخلص بود و اصغر هم برادر دیگرش بود که در لوح مبارک مزبور مورد عنایت قرار گرفته است. میرزا باقر بصر را برادر دیگری به نام حاجی میرزا علی بود که توسط جناب عندلیب مؤمن شد. مشاراً الیه را خواهری هم بود به نام لیلی که طبع شعر داشته و در مدح جمال قدم جل کبریائه آثاری از او در دست است (به جلد سوم تذکره شعرای قرن اول مراجعه شود). در لوحی که به آن اشاره شد، به لیلی هم اشاره فرموده‌اند، قوله تعالی: "و نذکر الباقر و الأصغر و نبشّرهما بالذکر الأكبر ... إنا ذکرنا أمتنا ..." که اشاره به لیلی خواهر جناب بصر است.

میرزا باقر بصر در سال ۱۳۰۰ هـ ق/ ۱۸۸۳ م در رشت با جمعی از احبّاء از جمله جناب عندلیب لاهیجی به اسم بهائی به زندان افتاد و در زندان از بینایی محروم شد

و در الواح جمال قدم جلّ کبریائه به بَصَّار ملقّب گشت. خواهرش لیلی هم به حباله نکاح ملا یوسف علی رشتی، که از ناشرین نفحات الله بود، در آمد. پدر جناب بَصَّار و برادران و خواهرش موسی بهشتی بود. تولّد بَصَّار به سال ۱۲۷۰ هـ/ق/۱۸۵۴م در رشت و وفاتش به سال ۱۳۴۰ هـ/ق/۱۹۲۲م در بارفروش به وقوع پیوست. شرح احوالش در جلد اول تذکره شعراء، تألیف جناب ذکائی بیضائی و در جلد ششم مصابیح هدایت، تألیف جناب عزیزالله سلیمانی، مندرج است: ■

در این مقام چند فقره از آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء را که به اعزاز جناب بَصَّار و اعضای عاتله ایشان عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

جناب باقر علیه بهاء الله

به نام مقصود عالمیان

یا باقر نامهات رسید و از حقّ بصر خواستی. شکی نیست که حقّ جلّ جلاله قادر و مقتدر است و به اسمش اعلام یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید بر اعلی بقاع ارض مرتفع و منصوب. از مقتضیات حکمت الهی احدی اطلاع نداشته و نخواهد داشت. لذا محبوب آن که شاریان کوثر معانی جمیع امور را به حقّ تفویض نمایند و به اراده حقّ جلّ جلاله ناظر باشند نه به ارادات خود. إِنَّا نَشْهَدُ بِبَصْرِكَ وَ سَمْعِكَ. به بصر حقیقی فائزی چه اگر فائز نبودی، به عرفان حقّ مؤید نمی شدی و همچنین دارای سمعی چه که ندایش را شنیدی. یا مقبل لعمرالله امروز روز بصر است و امروز روز سمع چه که ندای الهی مرتفع و انوار وجه مُشرق و لائح. قل الحمد لله ربّ العالمین.

جناب بَصَّار علیه بهاء الله

بسمی المُشرق من أفق سماء العرفان

الحمد لله الذي أظهر من بحر البيان لآلئ الحكمة والتبيان. هو المالك الذي نُصِبَتْ عن يمينه راية المُلْك لله و عن يساره عِلْم يفعل ما یشاء لا تُضعفه قوّة الأمراء و العلماء و لا تمنعه شوكة الأقوياء و العرفاء لا إله إلا هو فاطر السّماء و مالك ملكوت الأسماء و ربّ الآخرة و الأولى.

یا باقر یا بَصَّار علیک بهاء الله المقتدر الغفار قد ذکرک اسمی علیّ قبل أكبر ذکرناک بهذا اللّوح المبین لتشکر ربّک الغفور الرحیم. از مصیبت وارده محزون مباش؛



إقرأ ما أنزله الرَّحْمَنُ فِي الْفَرْقَانِ "أَلْمَالِ وَالْبَنُونِ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا". اَيْنَ آيَةُ مَبَارَكَةٍ بَعْدَ أَنْ صَعِدَ ابْنَاءُ رَسُولِ الْرَّفِيقِ الْأَعْلَى نَازِلٌ شَدِيدٌ. بِهِ يَقِينُ مَبِينٌ بَدَانِ أَنْ طِفْلٌ نَزْدَ أَمِينٍ حَقِيقِي مَحْفُوظٌ بُوْدَةٌ وَهَسْتُ. قَدْ جَعَلَهُ اللهُ كَنْزًا لَكَ وَذَخْرًا لَكَ وَشَرْفًا لَكَ إِنَّهُ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَأَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ. لَا تَحْزَنْ مِنْ شَيْءٍ تَوَكَّلْ فِي الْأُمُورِ عَلَى اللهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّهُ مَعَكَ وَسَمِعَ نِدَائِكَ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. مُتَسَبِّحِينَ رَأَى قَبْلَ مَظْلُومٍ تَكْبِيرَ بَرْسَانَ وَبِهِ عَنَابِتُ حَقِّ جَلِّ جَلَالِهِ بَشَارَتٍ دَهْ. نَسْتَلِ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُؤَيِّدَ كُمْ عَلَى مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى وَيُؤَلِّفُ بَيْنَ الْقُلُوبِ إِنَّهُ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْمَحْبُوبُ. ذَكَرَ أَوْلِيَاءُ فِي سَاحَتِ مَظْلُومٍ بُوْدَةٌ وَهَسْتُ. اَيْنَ أَيَّامُ نَامَةٌ يَكِي أَزْ أِفْنَانَ سِدْرَةٍ مَبَارَكَةٍ عَلَيْهِ بِهَاءِ اللهِ الْأَبْهَى رَسِيدٌ وَذَكَرَ أَوْلِيَاءَ طَرَأَ فِي أَنْ مَذْكَورٌ وَهَرَّ يَكِي بِهِ ذَكَرَ الْهَيِّ فَاتَزَرَ. نَسْتَلِ اللهُ أَنْ يُوقِفَهُمْ عَلَى الْإِتِّحَادِ وَالْإِتِّفَاقِ وَيَقْرِبَهُمْ إِلَيْهِ أَلْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَوْلِيَائِي وَإِمَائِي اللَّائِي أَمَّنَ بِالْفَرْدِ الْخَبِيرِ.

رش

جناب میرزا باقر علیه بهاء الله

بِسْمِ الْعَلِيمِ

سَبْحَانَ الَّذِي أَنْزَلَ الْآيَاتِ وَأَظْهَرَ الْبَيِّنَاتِ وَنَطَقَ بِمَا قَامَ بِهِ أَهْلُ الْقُبُورِ فِي يَوْمٍ فِيهِ حَدَّثَتِ الْأَرْضُ أَخْبَارَهَا وَسَرَّتْ نَسْمَةَ مَوْجِدِهَا وَخَالَقَهَا وَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْقَيُّومِ. طَوْبِي لِلَّذِينَ سَمِعُوا وَأَجَابُوا وَقَامُوا عَلَى خِدْمَةِ الْأَمْرِ بِالرُّوحِ وَالرِّيْحَانِ عَلَى شَأْنِ مَا مَنَعَتْهُمْ الصَّفُوفُ وَالْجُنُودُ. يَا بَاقِرُ أَنْ اسْتَمَعَ النَّدَاءَ مِنْ شَطْرِ السَّجْنِ ثُمَّ اشْكُرْ رَبِّكَ بِمَا تَوَجَّهَ إِلَيْكَ وَأَنْزَلَ لَكَ مَا أَنْارَ بِهِ الْوُجُودَ قَدْ ذَكَرَكَ اسْمِي عَلَيْهِ بِهَائِي وَأَنْزَلْنَا لَكَ مَا يَبْقَى بِهِ ذَكَرَكَ بِدَوَامِ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ وَنَذَكَرُ فِي هَذَا الْمَقَامِ مَنْ سَمِيَ بِعَنْدَلِيبِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ مِنْ قَلَمِي الْأَعْلَى فِي الصَّحِيفَةِ الْحَمْرَاءِ وَأَنَا الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا أَشَاءُ بِقَوْلِي كَنْ فَيَكُونُ. طَوْبِي لِمَنْ يَسْمَعُ مِنْهُ مَا يَهْدِيهِ إِلَى اللهِ الْعَزِيزِ الْوَدُودِ. الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى الَّذِينَ سَمِعُوا النَّدَاءَ إِذَا رَفَعَ مِنْ مَقَامِي الْمَحْمُودِ.

رشت

جناب بَصَّارِ عَلِيهِ بِهَاءِ اللَّهِ الْأَبْهِي ملاحظه نمایند

هو الأبھی

ای بَصَّارِ در یوم اشراق چشم بصیرت گشودی و مشاهده انوار نمودی و به ملکوت اسرار پی بردی و تمعن در آثار فرمودی و به حقیقت مکنونه و هویت مستوره آگاه گشتی. چشم ناینا و دل چون آفتاب؛ زیرا هر کرامت از فیوضات و فتوحات دل است نه قوای آب و گل. حضرت یعقوب را چون دیده رمد دیده شد مشام به مقام بصر در آمد. اِنِّیْ أَجْدُ رِيحِ يَوْسُفَ از هزار فرسنگ فرمود. ولی بشیر غیر بصیر بود که رائحة قمیص را استشمام نمی نمود. اگر به جمال یوسفی دیده بصیرت را روشن می نمود، البته از هزار فرسخ بوی یار مهربان را استشمام می کرد. پس ای بصیر بی نظیر، زبان به ستایش حضرت یزدان بگشا و داد سخن بده، بانگ و آهنگی بلند کن و چون شباهنگ در سحر گاهان به نغمه و آواز همدم شو.

ای بَصَّارِ وقت تبلیغ است و هنگام فریاد حَى عَلَى الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ حَى عَلَى النُّورِ الْقَدِيمِ حَى عَلَى النَّبَأِ الْعَظِيمِ حَى عَلَى الْبَحْرِ الْمَحِيطِ حَى عَلَى الْبَدْرِ الْمَنِيرِ حَى عَلَى السَّرَاجِ الْمَضِيءِ حَى عَلَى الْمَنْهَجِ الْقَوِيمِ. جمیع خلق را به این ندا به ملکوت ابھی بخوان و در ظل کور اعظم ابھی در آر. این عبد در آستان مقدس روی بر خاک نهاده در حق تو طلب تأیید می نمایم و اسئل الله أن يؤيدك تأييداً ينشرح به صدرك إنّه هو المؤيد الكريم. ع

۱۲ رجب ۱۳۳۷

بارفروش حضرت بَصَّارِ عَلِيهِ بِهَاءِ اللَّهِ الْأَبْهِي

هو الله

ای حمامه خوش الحان، در ستایش حضرت پروردگار فی الحقیقه در محامد و نعوت الهیه هیچوقت قصور نمودی و مانند مرغ خوش آهنگ در گلشن اسرار گلبنانگ فصیح و بلیغی زدی. نظر به حال حاضره منما این اشعار آبدار در آینده به ذهب ابریز در ایوان و دیوان الهی مرقوم گردد و به ابداع نغمات در محافل ذکر و ثناء ترتیل گردد. فی الحقیقه بسیار مشقت کشیدی و به درجه ناتوانی رسیدی. امید است که روح پرفتح در نهایت قوت باشد و مستبشر به بشارات الهی باش. به جمیع متعلقین تحیت ابداع ابھی

برسان و عليك البهاء الأبهي. عبدالبهاء عباس

عشق آباد

جناب بَصَّار عليه بهاء الله الأبهي ملاحظه نمایند

هو الأبهي

ای بَصَّار ای هزار هزار آواز گلزار محبت الله همچون گمان منما که دقیقه‌ای فراموش شده‌ای. در قلب دوستان و یاران رحمن ذکرت مذکور و یادت موجود. نطق گویا بگشا و به محامد و نعوت جمال قیوم مشغول شو و در این حدیقه معانی چون بلبل رحمانی بر شاخسار حقائق و اسرار تغنی کن تا طیور افنده از او کار ترابی بیزار شده قصد آشیان الهی نمایند و به نغمات قدسی توحید در ریاض تجرید بسریند و البهاء علی اهل البهاء آیها المنجذبون إلى الملكوت الأبهي ع

عشق آباد

جناب بَصَّار عليه بهاء الله الأبهي ملاحظه نمایند

هو الأبهي

ای طیر خوش الحان حدیقه ثناء چندی است که نغمات آن حمامه ریاض محامد الهی به سمع مشتاقان نرسیده؟ چرا افسرده و پژمرده‌ای؟ وقت آواز و آغاز ساز راز است. در ستایش جمال قدم و اسم اعظم لسان بگشا و به بدایع نغمات دمساز شو و در این عالم افسردگی ولوله و شوری افکن نفوس منجمده را ملتهب کن و ارواح مخموده را منجذب نما هر بیهوشی را جام هوش بنوشان و هر خفته را بیدار و هوشیار کن و هر غافلاتی را مشتاق دیدار نما تا در این گلخن فانی آواز بلبل معانی شنوند و در این خاکدان ترابی نفحات گلشن باقی استشمام کنند و البهاء عليك و علی اهل الله. عبدالبهاء عباس

رشت

جناب ناظم ماهر حضرت بَصَّار عليه بهاء الله الأبهي

هو الله

ای یگانه شاعر ماهر فرزانه در ستایش جمال رحمانی چنان داد سخن را دادی که

عقول را حیران نمودی و در مدح خداوند یگانه الحانی خواندی که ترانه چنگ و چغانه و نغمه بربط و نای و نی را رونقی نماند. قصیده‌ای که در عید در ستایش جمال قدم مرقوم نموده بودی، نهایت فصاحت و بلاغت را داشت سبب سرور و حبور گردید. از عنایت حضرت احدیت می‌طلبیم که جائزه مکملی از ملکوت ابهی مقرر و مقدر فرماید و البهاء علیک و علی کل ناطق بالثناء. ع ع

مازندران

جناب بَصَّارِ عَلِيهِ بَهَاءِ اللَّهِ الْأَبْهِي

هو الأبهی

ای بصیر ای بَصَّارِ ای ذوبصر حدید حمد خدا را که کشف غطا نمودی و بصر حدید گشودی و به منظر ابهی نظر نمودی و به آستان مقدس توجه نمودی و به ملکوت ابهی دیده باز کردی و به افق اعلی چشم روشن کردی. حضرت اسحق هرچند به ظاهر ضریب بود به حقیقت بصیر حضرت یعقوب هرچند "و ابیضت عیناه من الحزن" بود ولی به مس قمیص یوسفی "ارتد بصیرا" گشت. پس ای یعقوب اشتیاق از شدائد فراق مغموم مشو. در ملکوت اعلی جمال یوسف بهاء مشاهده خواهی نمود و در محفل عزیز مصر الهی مأوی خواهی جُست. زبان به ثنای جمال قدم و اسم اعظم بگشا و قصائد و نعوت در ستایس آستان مقدسش انشا نما تا این عبد بخواند و روح و ریحان یابد و البهاء علیک ع ع

به واسطه جناب بَصَّارِ

امه الله والدة فروغ علیها بهاء الله

هو الله

ای امه الله هر صبح و مساءً به مناجات رب الآیات پرداز و لسان به شکرانه بگشا که در این بساط راه یافتی و از این سرور و نشاط بهره بردی، از کأس محبت الله نوشیدی و از بحر عرفان بهره گرفتی و البهاء علیک ع ع

ساری مازندران

جناب فروغ الله ابن جناب بصر عليه بهاء الله الأبهي

هو الله

ای فروغ پر فروغ نامه شما رسید عبدالبهاء در خطه مصر بود و ابدأ فرصت تحریر و تقریر نبود. مشغولیت حواس بی پایان و هجوم دشمنان بی حد و حساب. با وجود این به تحریر پرداختم تا بداننی که یاران در نزد عبدالبهاء چه قدر عزیزند. اما فرصت نگارش نامه های یگانه از ثالث ممتنع است؛ یعنی العنقاء و الخلل الوفی هر دو را مستحیل و ممتنع دانند. حال فرصت نگارش نامه های یگانه عبدالبهاء ثالث این ممتنع است. لهذا معذور دارید. یک نامه به عموم تحریر می گردد، نسخ متعدده مرقوم دارید و به هر یک نسخه ای بدهید. حضرت ابوی بصر ناطق اسرار را از قبل این عبد تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار. امیدم و طید است که در ظل عنایت حق مستدیم باشند و در تبلیغ امرالله مجذانه بکشند چنان که تا حال کوشیده اند و علیک البهاء الأبهی ع ع

به واسطه جناب بصر

جناب فروغ علیه بهاء الله الأبهي

هو الله

ای فروغ فرصت ابدأ ندارم و جناب بصر خواهش این تحریر نموده اند؛ چاره جز قلم زدن و رقم نمودن نیست، زیرا در آستان مقدس مقرب و در نزد عبدالبهاء عزیز محترم است. تو نیز پی او گیر و اسیر زنجیر محبت حق شو و شب و روز به خدمت پرداز تا سرفراز در دو جهان گردی و حلقه بندی در گوش نمائی. ع ع

یکی دیگر از الواح جناب بصر در کتاب ماخذ اشعار (ج ۲، ص ۱۴۷-۱۴۸) نیز به

طبع رسیده است.

## هفته دوّم

پس از آن که یاران الهی مجتمع شدند یکی از احتبای الهی لوحی از آثار مبارکه جمال قدم جلّ جلاله را تلاوت فرمود به قرار ذیل، قوله تعالی:

بسم الله الأبدی بلا إنتقال

یا أيّها الناظر إلى الوجه اسمع نداءً من سجن مرّة بعد أخرى فی سبیل الله ربّک و ربّ العالمین. ثمّ اعلم بأنّ جمال القدم خرج من أرض السّرّ بما اكتسبت أیدی الظالمین و کان أن یمرّ علی الأرض و ینزل فی کلّ حین آیات الّتی یتجذب عنها أهل ملاّ العالمین ثمّ بیّنا الّتی انصعقت عنها ملائکة المقرّیین. تالله قد مرّت نفحات الآیات علی شرق الأرض و غربها و إنّ هذا لفضلٌ عظیم إذا وجد نفحاتها عظیم الرّمیم اهترّ ثمّ قام یاذن الله الملك العزیز الجمیل. قد أودعنا فی تلك الأحوال تحت کلّ حجر خرائد الیّان و فرائد التّیّان فسوف یقوم عند کلّ حجر من ینطق بأنّه هو محبوب العالمین قد قضت الأیام إلی أن بلغنا شاطئ البحر إذا قد استوی بحر الأعظم علی الفلک نادى أهل الفردوس بسم الله مجربها ثمّ خاطبوا الفلک و قالوا طویب لک بما استقرّ علیک رجاء العالمین ثمّ جرت الفلک علی البحر و سمعنا من کلّ قطرة منه ما لا یقدر أحد أن یسمعه و کان ربّک علی ما أقول عظیم إلی أن بلغنا مقابل مدينة من مدن الأرض وجدنا منها نفحة الرّحمن و بینما کنا نستنشق روابح القدس سکن البحر و استقرّت الفلک علیه و لکن هذا لبحرٌ تالله لا یسکن أواجه إلی أبد الآبدین.

إذا حضر تلقاء الوجه أحد من الذّین نسبوا إلی الإبن بکتاب مبین فلما فضّینا ختامه وجدنا منه روابح القدس من الذّی [اشتعل] بنار محبّة ربّک الرّحمن و قد اخذته جذبات الوحی علی شأن انقطع عن کلّ شیء و تمسّک بهذا الجبل الذّی علّق بین السّموات و الأرضین و قرأنا ما سطر فیهِ من کلماته و من أراد فلینظر إلی کتابه لیعلم کیف تقلّب

القلوب أصابع قدرة ربك المتعالى العزيز القدير. و يا ليت كنتَ حاضراً عندنا و سمعتَ حين الذى يتلوه الغلام بلحن الله المقتدر العزيز الحكيم و مثل ذلك يخلق ربك ما يشاء بقدرة من عنده ولكنَّ النَّاسَ فى حجبات أنفسهم لَمِنَ الغافلين. تالله خلقه عندالله لأعظمَّ عن خلق السموات و الأرض إذا قرأت كتابه قل تعالى الله الذى أحيا بقدرته ما شاء و إنه لمحيى العالمين.

## ۱-۲: فارس الخورى

يكي از احبّاء فرمود که مقصود از نامه‌ای که در لوح فوق می‌فرمایند به حضور مبارک رسیده چیست؟

ناطق محفل فرمود شرح این داستان را در کتاب گنج شایگان در ذیل "لوح اقدس" به تفصیل نوشته‌ام و قسیس نصاری فارس الخورى، است که در زندان اسکندریه توسط نبیل زرنندی مؤمن شد و عریضه‌ای به حضور انور عرض کرد که در کشتی به حضور مبارک داده شد و صورت آن عریضه به شرح ذیل است و به لغت دارجه نوشته شده است:

صورت عریضه قسیس نصاری:

بهی أبهى على أعلى قديم أقدم قدير أقدر شرفنا منه إليه و به أحرر و أرسل مقدماً هذه العريضة قائل يا من يامساكه نعمة عن فرعون القديم أظهر عجائبه على أيادي أصفياه و حرب اسرائيل شعبه لهلاك الأشرار و إظهار فضل الأبرار تأديباً لعصائه و ترغيباً للإقتداء بأصفياه و ولي الأصفياء كنعان سمائه بعد اهتمامهم ما أجلبه عليهم تشبههم بعصائه خصوصاً تغافلهم عنه و أجاتهم لسخائه المجلى قدماً بين يدي سمائه فى علائه الذى هو هو بذاته ما فعله بمن تقدّم ذكرهم فعله على أنواع مختلفة مرجعها لتلك الغاية بعينها بمن فعلوه كلّما فعلوا بيسوع مظهر حكمته و هو هو ذلك الفاعل بعينه الذى يفعل الآن بفرعون عصرنا هذا الجند شعبه الخالص المتبدّد كانحراف الضالّة عن قطعها كى يفعل هذا يقدم ذاته و يعلن نفسه لمن لا يعلمون حقيقة علام الغيوب و ذلك رحمة منه و حيث فعله هذا يديه مجدداً و للغريب نفعاً و هم لا يعلمون فوجب علينا تأدية الحمد لعظمته و الشكر لجوده و سخائه عنها و عنهم لكى يسمح اليهم تلك الموهبة المحفوظة لهم عنده من قبل أن يسربلهم بهذه الأجسام الهيولية بزمن لا يعلم له غيره بداية و لا كيفية النهاية و لعلك

تجعلني و أهلي بهذا الدور من المشمولين بأسباغ من فيضان أبحر نعمتك الدافقة على خلافتك الساكنين موطن قدميك يا حي يا قيوم يا ينبوع الطهارة والقداسة أنت أنت هو بعينك البداية و بعلمك النهاية أسئلك بسرّك البهيج الأبهج الذي لاجله تمنى عبادك الفرح و بكليمتك و ابنك و حبيبتك و صفتك و نذيرك الذي قد اعتنق الصليب برضائه حباً بك و بأهل بيتك الطاهر و اسمك الظاهر و عبادك المحقدون بعرشك المكنون مظهر ضياء نورك البهيّ الباهر أن لانحرمني و أهلي المساكين من مشاهدة نور وجهك بهجة و لذّة الأولين و الآخرين الذين من نظرهم إلى ما املتهم النظر إليه من أشعة ذاك النور الزاهي الأزهي اضحوا مشاهدون و شاهدين لحقيقة كينونتك ذات الحقّ اليقين و أن لا يكون مانع يمنع تكميل إيماننا و انتخابنا لخدمتك لخير عبادك و قبولنا الشهادة لسفك دمائنا حباً يا من لأجلنا أنت على ما أنت عليه الآن من الظالمين كأنهم ظالمين لغير أنفسهم كلاً هو ضلال مبين و مطاطياً سموّ عرش عظمة ارتفاعك لخير المقبلين و منحدر إلينا و مرسل نبلائك النجباء رحمةً للعالمين المنقطعين من سلسلة الحقّ اليقين تدير ك لا بداية له و لانهية ولو محقّ الدوران مع الدائرين ليندروهم بأبائك و يبشرونهم بفيض انعامك خصوصاً لكثرة تنازلك و فرط محبتك لهم و زيادة شدّة عذاب الجاحدين و مكث غضبك على العصاة لدهر الداهرين. فنسئلك بحقّ تنازلك هذا أن تمجد ذاتك عناً لأننا ضعفاء و جهلاء قاصرين كي لانكون من الخاسرين و اعطنا فضيلة الحبّ و الإيمان و الرجاء و اجعلنا آمنين و شقّ قلوبنا من كلّ ما لا يرضيك لأنك صادق و أمين و أفضل منجز من جميع الواعدين بدليل تواصل هبوط نعمك على جميع انبيائك و اصفيائك السالفين و الحاضرين و اعطنا ما يلزمنا لإنكار ذواتنا و أن لانكون لنا الراحة إلا برضائك الرّاهن الثمين فيا فاحص القلوب و الكلّي أنت تعلم و لا حاجة لك للمداد على ورق و لا لألفاظ السنة الأميين و لا لنطق العلويين يا إله النّبيين و المرسلين لأنك بارى الأنبياء و ربّ الظاهر و الخفاء و كلّ الوجود و ساير العدم يشهدون و يبرهون علي أحلى بيان عن صفاتك العجيبة و وجوب حفظ أحكامك الرّهية مزيلون كلّ شكّ و ريبة و النّاطقون يسبحونك بتلك النّعمات السّمائية المفرحة قائلون قدّوس قدّوس قدّوس و بمجدك ليلاً و نهاراً ذاكرين فاجعلنا أللهمّ لهم بتلك اللذّة مشاركين سلوة لنا في ضيقاتنا في هذه الحياة الفانيّة كي لانفتّر شفاهنا في كلّ زمان و مكان و حال عن ذكر ربّ العالمين و هكذا نتدى و هكذا ننتهي الى وطننا الأمين و نادى لعظمتك ما لم ناديه لك هنا من زيادة ضعفاً و غلبة أعدائنا أحياناً لحكمته صنعها يمينك لمجدك و خيرنا يا



أمان العالمين بدون شكّ ولا ريب كما أنك أنت جارية بنفسك الآن لما ذكر و صرت محمولاً و أنت الحامل كأنك ناقص و أنت الكامل اتحمل على سفينة خشبية فيا ليتنى شريكاً لها لا تبارك مثلها و مثل حاملها ذاك السائل المالح أصلاً و الحلو عرضاً و على ذلك أقول طوبى لبابور حوى مظهر المجد العظيم بارى البدايا كلّها ربّ قدير و عليم سلطانه عرض الفضاء و جند به موسى الكليم و ابنه ذات حكمه يسوع ابن الله العليم و نذيره الأعلى علىّ على جميع السابقين و إتيانه بالبيّنات أعجز جميع العالمين و بفضل و جهاده ثبت جميع القائلين. نور البهّي قد أشرق من مدينة نور يقين و سرّه يعلن قضاه إلى جميع الفاضلين و فضلائه نبلائه طافوا الملاء المبشرين و الطالين برغبة من و عظمهم متأثرين يا بحر مالک هاجع مخافة الرّب العظيم و اسكندرية حزنته على سفر الحى الحليم و عكا الخراب تصفق بكفوفها بفرح جسيم منهلة طرباً على نوالها المجد العظيم. أسئلك يا ربّ الرضا من قبل إنفاذ القضاء بجاه من ذكرتهم اترك ذنوب السابقين و اسمى لا يستحقّ وضعه هنا كون ليس هو أهلاً. انتهى ■

مطابقه و تصحيح عريضة قسيس نصارى که در فوق نقل شده با نسخه موثقی از این عريضة مقدور نشد. امید آن که نسخه معتبر ترى از متن مزبور در آينده به دست آيد و در اختيار علاقمندان قرار گیرد.

و نیز نك به گنج شایگان (ص ۱۶۴-۱۶۸) و دستخطهای بیت العدل اعظم (ج ۲، ص ۴۰-۴۶) و لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۶۱-۶۳).  
حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرماید:

عليك بهاء الله و ذكره ثم ثناء كل الأشياء عما خلق بين الأرض و السماء ... بعد از انقضای ایامی هیکل الهی بر فلک مستوی و در بحر سایر تعالی من جميع شئوناته و بروزاته و آثاره فی کل شأن من شئونه تعالی کان الله ظاهراً ناطقاً متکلماً بأنه هو الله الملك السلطان المهيم المقتدر العزيز المنيع.

در بین سبیل بحر که فلک احدیه تلقاء مدینه‌ای از مدن عظیمه واقف؛ شخصی از ملاء انجیل وارد بکتابی که یکی از قسيس ایشان معروض داشته و کتب فيه ما تحرک به أشجار الطور و نطق كل خيط رقيقة من كل ورقة من أوراقها بأنه لا اله إلا هو فتعالی يد القدرة كيف تربى فى سر السرّ عباداً يتعجب فى خلقهم عباداً مخلصون. قسم به مربى

عالم که خلق او اعظم است از خلق سموات و ارض بألف مرّة لو كان النَّاس يعرفون. وقایع این هجرت اعظم، اعظم از ذکر و بیان است و لایعرف به إلاّ نفس الرَّحمن. چون مقصود ذکر اجمالی بود، زیاده بر این عرض نمی‌شود. آنقدر معلوم بوده که آنچه از ابتدای این قضیه بدیعه الی الآن واقع شده در هر شأنی از شئون لیكون حجة الله علی العالمین و برهان الأقوم لمن فی السموات و الأرضین. (آیات ینات، ص ۱۶۱-۱۶۲)

## ۲-۲: کن كَشَعْلَةَ النَّارِ

سائلی گفت یکی از معترضین می‌گفت که شما می‌گویید شریعت جمال قدم جلّ جلاله بر اساس صلح و سلام و محبت و وفا گذاشته شده و الواح مبارک که هم بر این مطلب دلیل است؛ و لکن آنچه در لوح احمد نازل شده بر خلاف مقصود است که فرموده، "کن كَشَعْلَةَ النَّارِ لِأَعْدَائِي وَ كَوَثْرَ الْبَقَا لِأَحِبَّائِي". در جواب این معترض چه باید گفت؟

ناطق محفل فرمود، این عبد جواب این اعتراض را به تفصیل در نواری ضبط کرده‌ام و حاصل مقال آن که مقصود از "کن كَشَعْلَةَ النَّارِ لِأَعْدَائِي" آنطور که معترضین می‌پندارند نیست؛ بلکه مقصود آن است که احبای الهی باید در محبت مظهر امرالله به طوری مستقیم باشند که چون دوستان آنان را ببینند از سرور به نشاط آیند و چون دشمنان و مخالفین امرالله آنان را ببینند که به چه استقامتی بر امرالله ثابت هستند از شدت حسد و بغض به نار حزن و اسف مشتعل شوند و در آتش حسرت و اندوه بسوزند. همین معنی را جمال قدم جلّ جلاله در لوحی صریحاً می‌فرماید و این لوح را در کتاب مائدة آسمانی [ج ۴، ص ۳۶۵] نقل کرده‌ام. (در لوح امّ ابن عطار) می‌فرمایند، قوله تعالی:

"... لا تعاشری مع المشرکات کذلک یا مَرک مُنزل الآیات عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین. إذا رأیت واحدة منهنّ کونی نارالله لتجد منک حرارة حبّ ربّک العزیز الکریم." انتهى

ملاحظه می‌فرمایید چقدر مطلب واضح و مقصود آشکار است. ولی معترضین بهانه‌جویی می‌کنند و کلمات الهی را برخلاف مقصود اصلی تعبیر می‌نمایند. نمی‌دانم در جواب معترضین به قرآن مجید چه می‌گویند. زیرا مخالفین و معاندین دین اسلام در کتب ردّیه خود نوشته‌اند که در قرآن مجید به حضرت رسول الله خطاب شده که: "ما أرسلناک إلاّ رحمة للعالمین". این آیه در سوره انبیاء نازل شده و کلمه "عالمین" یعنی تمام مردم عالم از زن و مرد و ... و لکن در آیات متعدده دیگر حکم فرموده که کفار

و مشرکین را بکشید و از هر طرف راه فرار و چاره را بر آنها ببندید، چنانچه در سوره توبه فرموده: "فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اعدوا لهم کلّ مرصد" و در سوره منافقین فرموده: "هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یوفکون" و در سوره بقره فرموده "انّ الله عدوٌ للکافرین" و از این قبیل آیات بسیار است که با مفاد آیه "ما أرسلناک إلاّ رحمة للعالمین" به کلّی مخالف است. در جواب این قبیل آیات مسلمین چه می گویند؟ مگر کفار و مشرکین جزو عالمین نیستند؟ باری، منکر و معرض همواره بهانه جویی می کند. به قول حضرت نعیم:

هیچ مؤمن نشد به هیچ زمان آن که در دین بهانه می جوید ■  
در این مقام متن کامل لوح امّ ابن عطار را نقل می نماید:

ط

امّ ابن عطار

هو الأقدس الأَمع الأعظم

ذکر من لدنا لنتی آمنت برّبها و کانت من القانتات فی لوح عظیم إذا أشرقت شمس جمال ربّها الأبهی أقبلت و قالت آمنتُ بالله ربّ العالمین إنّها من اللّائی فُرن بأنوار العرفان فی آیام الله و نطقن بثنائه بین العباد إنّهُ لهُو العلیم الخیر. یا امتی أن اشکری ربّک بما أیدک علی الإقبال فی المآل و نطق بذکر إمانه فی هذا الفجر المنیر. أن یا أمة الله یوصیک الله بالإستقامة الکبری فی هذه الأیام الّتی فیها زلت أقدام أولى النّهی ثمّ اسودت وجوه المعرضین لاتعاشری مع المشرکات کذلک یا مرک منزل الآیات عنده علم کلّ شیء فی کتاب مبین. إذا رأیت واحدة منهنّ کونی نار الله لتجد منک حرارة حبّ ربّک العزیز الکریم. أن افرحی بذکر مولیک إنّهُ یدکرک بالفضل إنّهُ لهُو الغفور الرّحیم. قد ذکرناک فی ألواح شتی کلّ ذلك من فضله علیک لا إله إلاّ هو المقتر المتعالی العزیز الحمید. إنّما البهأء علیک و علی ابنائک و بناتک من لدی الله الفرد الواحد العلیم.

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب ایقان (ص ۱۳۵) در شأن آیات الهیه چنین

می فرمایند:

... میانه حجج و دلائل، آیات به منزله شمس است و سواى آن به منزله نجوم. و آن است حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی

به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کتر لثالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه. و آن است خیط محکم و حیل مستحکم و عروه وثقی و نور لایطفی. شریعة معارف الهیه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیه از آن در فوران. این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است. در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد....

برای مطالعه مفاهیم و معانی نار در آثار بهائی به مقاله آقای دکتر منوچهر سلمانپور (سفینه عرفان، ج ۲، ص ۳۱-۴۹) مراجعه فرمایید.

### ۲-۳: علی اکبر در لوح احتراق

سائلی گفت لوح احتراق به عنوان کیست و علی قبل اکبر که در آخر لوح مذکور است، مقصود کیست؟ بعضی می گویند مقصود جناب ملا علی اکبر شه میرزادی، ایادی امرالله، است. آیا صحیح است؟

ناطق محفل فرمود این لوح به عنوان جناب ملا علی اکبر ایادی نیست و مخاطب آن سید علی اکبر، برادرزاده سید مهدی دهجی است و صریح لوح مبارک است که این لوح به عنوان او نازل شده است، چنان که در لوح استنطاق، که در مائده آسمانی [ج ۴، ص ۲۳۶] مسطور است، در این خصوص چنین می فرمایند، قوله تعالی:

أن یا اسمی مهدی قد حضر لدی الوجه ما أنشائه ابن أخیك فی ثناء مولاہ و عرفنا منه الشوق والإشتیاق ونزلنا له ما یحدث به الشعف والإحتراق فی حبّ الله مالک يوم التلاق. طوبی لمن یقرء و یتفکر فی ما نزل من لدی الله المقتدر القدير. بسم الله الأقدم الأعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق الی آخره. انتهى ■

برای مطالعه مطالب مربوط به لوح احتراق به مقاله آقای دکتر روح الله خوشبین (سفینه عرفان، ج ۴، ص ۵۸-۶۶) و مقاله آقای فریدالدین رادمهر (سفینه عرفان، ج ۹، ص ۱۷۴-۲۰۸) مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به فقره سیزدهم در ذیل هفته بیست و سوم.

در این مقام یکی از الواح جمال اقدس ابهی را، که از لسان میرزا آقا جان خادم الله به

اعزاز جناب حاجی سید علی اکبر دھجی عز نزول یافته، مندرج می سازد:

جناب حاجی سید علی اکبر علیہ ۹۶۶ [یہاے اللہ] من دھج  
هو الأقدس الأعظم العلیّ الأبھی

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَفَعَ سَمَاءَ الْبِيَانِ وَ زَيَّنَّهَا بِأَنْجُمِ دَرِيَّاتٍ وَ نَوَّرَ أَفْقَهَا بِشَمْسٍ ذَكَرَ الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ الَّذِي بِهِ اسْتَضَاءَ الْعَالَمُ فَلَمَّا تَمَوَّجَ الْهَوَاءُ وَ تَحَرَّكَتِ السَّمَاءُ مَاجَ بَحْرِ الْعِرْفَانِ وَ سَرَتْ عَلَيْهَا فَلَكُ اللَّهِ بِاسْمِهِ الْأَبْهَى. طَوْبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِهَا وَ رَكِبَ عَلَيْهَا بِالْإِسْمِ الَّذِي بِهِ انشَقَّتِ السَّحَابُ وَ خَرَقَتْ الْحَجَبَاتُ. سَبْحَانَ مَنْ أَظْهَرَ مَا أَرَادَ بِكَلِمَتِهِ الْعَلِيَا وَ نَطَقَ وَ أَنْطَقَ الْأَشْيَاءَ وَ مَا نَطَقَ بِهِ إِنَّهُ هُوَ صِرَاطُ الْحَقِّ وَ مِيزَانُ الْعَدْلِ وَ بِهِ انجذب العشاق و طاروا في هواء الإشتياق و به قام المخلصون على امر الله بين الأرض و السماء و حملوا في حبه من البلايا ما لا يحصيها إلا الله مالك الأسماء و به فتحت أبواب خزائن السماء و ظهر ملكوت الأسماء و به نفخ في الصور و ارتفع النداء بين ملائ الإنشاء و به نسفت جبال الأوهام و انفطرت سموات الظنون و انشقت أراضي العلوم بين الأنام. مرّة تراه سائلاً كالماء على الوهاد و طوراً مشتعلاً كالنار على الأوتاد و به احترقت أفئدة الأشقياء و استفرح الملائ الأعلی. هل ينتهي من القلم ذكره لا و سلطان الأسماء و هل يقدر القرطاس أن يحمله لا و فاطر السماء إنه لهو الذي به ظهرت الأسماء و كل الأشياء ما من شيء إلا و قد ذوت بظهوره و بروزه و به فاح عرف الله فيما سواه و اهتز أهل القبور و قام يوم الشور تعالی من أظهره و خلقه و جعله مبدء الأشياء و مربیها تعالی تعالی من عرف نفسه و علم العباد ما أراد إنه لهو المقتدر العزيز الوهاب.

و بعد، قد فاز الخادم بما ظهر من قلمكم الذي تحرك على ذكر الله و ثنائه و نعت الله و اسمائه؛ فلما فتحت و قرأت و اطلعت توجّهت إلى سماء الأمر و عرضت ما عرضته تلقاء العرش إذأ نطق لسان العظمة بما انبسط به العالم و اهتزت به الرمم. قال جلّ و عزّ: يا علي قد كنّا مستويّاً على العرش في السجّن الأعظم إذأ دخل العبد الحاضر لدى الوجه بكتابك و عرض ما فيه و أنا السميع المجيب. قد سمعنا نداءك و عرفنا ما أنت عليه في حبّ مولاك. أن اذكر إذ توجّهت الى السجّن و قمت لدى الباب و سمعت نداء المظلوم الذي نطق في أعلى المقام أنه لا إله إلا هو العزيز الحميد. أن يا علي أن استمع ما يقولون المشركون في هذا الظهور الأعظم الذي به ارتعدت فرائص الأمم إن ربك لهو الميّن بالحقّ و إنه لهو العليم. قالوا أنه ادعى الألوهية و هذا ما لا ينبغي أن يعترف به

أحد من العباد كذلك قست قلوبهم و سولت لهم أنفسهم و كذلك نقص لك ما تكلم به الغافلون و أنا المُخبر الخبير. قل تالله هذا يومٌ الله لا يذكرك فيه إلا هو و إنه لهو الناطق في السجَن الأعظم و المنادى بين الأرض و السماء ما من نبي إلا و بشر العباد بهذا اليوم و ما من كتاب إلا و قد طرز بهذا الإسم العظيم.

قل لا يذكرك في اليوم إلا الله و اسمائه و ما ظهر من عنده كذلك نزل الأمر في كل الألواح ولكن القوم أكثرهم من الغافلين. قل هذا لهو البديع الذي به أنار أفق الإبداع و ظهر بكلمته ما كان مستوراً في كنانة عصمة الله المقتدر القدير. قل إنه لو ينطق بغير ما نطق إذا ينبغي أن تعترضوا عليه؛ قل تفكروا و لا تكونن من المعرضين. قل هذا لهو الذي أتى من سماء العظمة بسلطان مبین و دعا الكل إلى الله على شأن ما منعه الصُفوف و لا الجنود و لا مقالات المشركين و ملأ البيان الذين كفروا بالرحمن غفلوا عن كل ما وعدوا به إذا يتكلمون بما تكلم به أهل الفرقان قل ويل لهم و لكم يا معشر المرييين. قد اتبعوا الأوهام كما اتبع آباؤهم كذلك ينطق لسان العظمة بالحق؛ أن اشكر و قل لك الحمد يا إله العالمين. طوبى لقوى نبذ الأوهام عن ورائه و استقام على هذا الأمر الذي به زلت أقدام العارفين. قل خافوا الله و لا تتبعوا أهوائكم أن اتبعوا من أتكم بيرهان لا يقوم معه السموات و الأرضون. إنك لا تحزن من شيء إنه يسمع و يرى و أنا البصير. قد ذكرناك مرة بعد مرة و هذا كرة أخرى إذا وجدت نفحات آيات ربك قم و قل:

لك الثنا يا فاطر السماء و لك البهاء يا من فى قبضتك زمام العالمين أحمدك و اشكرك بما جعلتني مقبلاً إلى أفقك الأعلى و عرفتني جمالك بعد الذي أعرض عنه كل مُشرك بعيد و أريتني وجهك بعد فناء الأشياء و أسمعني ندائك الأحلى و جعلتني فاتراً ببحر اسمك الأعظم و سقيتني بأيدى العطاء كوتر البقاء يشهد كل جوارحى بفضلك و عطائك و جودك و مواهبك و إنك أنت المعطى الكريم. فيا إلهى ترى بأن عيني متوجهة إلى أفق عنايتك و أذنى مترصدة لإصغاء ندائك. أى رب إن المشتاق لا ينتهى شوقه و انجذابه و لا يبرد حبه و ناره. أسئلك بنفسك بأن تجعلنى فى كل الأحوال منجذباً بآياتك و متلذذاً بنفحات قميصك و متشبثاً بذيلك و ناطقاً بثنائك بين خلقك إنك أنت المقتدر المتعالى العليم الحكيم.

أن يا أكبر إن مالك القدر يناديك من شطر منظره الأكبر فضلاً من عنده عليك لتكون من الشاكرين إننا نكبر من هذا المقام الأقدس على وجوه الذين توجهوا إلى وجه الله و أجابوا إذ ارتفع النداء بين الأرض و السماء و اتبعوا ما أنزله الرحمن فى لوح حفيظ.

إِنَّا نَذَكْرَهُمْ وَنَبَشِّرُهُمْ بِمَا قَدَّرَ لَهُمْ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. قُلْ إِنِّي أَمْرٌ أَنْ تَمْنَعَكُمْ  
الدُّنْيَا عَنْ فَاطِرِ السَّمَاءِ دَعَا النَّاسَ بِأَوْهَامِكُمْ وَخَذُوا مَا أَتَاكُمْ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ.  
إِنَّهُ يُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ وَيَذَكِّرُ مَنْ ذَكَرَهُ وَيُرِي مَنْ كَانَ قَائِمًا عَلَى ذِكْرِهِ وَخِدْمَةِ أَمْرِهِ إِنَّهُ  
لَهُوَ السَّمِيعُ الْحَكِيمُ.

فی آخر اللوح نذکر من سَمی بالرضا الذی توجّه إلى الوجه و آمن بالله الفرد الواحد  
القدير. کبر على وجهه من قبلى و بشره بما نُزّل له من لَدَى اللَّهِ الْمُنَزَّلِ الْقَدِيمِ. ثُمَّ  
نذکر الإمام اللاتى توجّهن و أقبلن و عرفن و شرین رحيقى المنير. طوبى لهنّ بما وفين  
بميثاق الله و عهده و استقمن على هذا الأمر البديع. البهَاء عليك و على اهلك و على  
الذین آمنوا بالله و تمسّكوا بكتابه الحكيم. انتهى

آیات مُنزله از سماء مشیت الهیه شاهد و گواه است بر عنایات مخصوصه که متوجّه  
آن جناب بوده و هست. این که مرقوم فرموده بودید این عبد در ارسال عرایض اهمال  
نموده؛ بلى فى الحقیقه به تأخیر افتاد، ولكن این نه از سستی و تکاسل و یا نعوذ بالله از  
عدم خلوص واقع شده؛ حقّ شاهد و گواه است که ذکر و حبّ آن جناب در قلب و  
لسان بوده و خواهد بود.

و این که مرقوم داشتید به نیابت آن جناب هیكل احدیه را طواف نمایم، در حین  
نزول آیات الحمد لله خادم فانی به این فوز فائز شد و به نیابت آن جناب زائر و طائف.  
و این که دربارهٔ احبای قمصر مرقوم داشتید که به خدمت امر قیام نموده‌اند، در  
منظر اکبر عرض شد؛ هذا ما نُزّل لَهُمْ مِنْ لَدَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ:

يا أَحِبَّائِي فِي هُنَاكَ أَنْ اسْتَمِعُوا نِدَائِي الْأَحْلَى الَّذِي ارْتَفَعَ مِنْ هَذِهِ الْبُقْعَةِ النَّوْرَاءِ أَنَّهُ  
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ لِحَاظِ الْمَظْلُومِ مِنْ هَذَا الْمَقَامِ الْمَعْلُومِ، إِنَّهُ لَهُوَ  
السَّمْعُ الْمَجِيبُ. طُوبَى لَكُمْ بِمَا آمَنْتُمْ وَ أَقْبَلْتُمْ إِلَى الْأَفْقِ الْأَعْلَى بَعْدَ الَّذِي أَعْرَضَ عَنْهُ  
الْعِبَادُ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ الْفَرْدُ الْخَيْرُ. تَمَسَّكُوا بِجِبِلِ الْإِتْحَادِ ثُمَّ اذْكُرُوا رَبَّكُمْ الرَّحْمَنَ بِالرُّوحِ  
و الرِّيحَانِ كَذَلِكَ يَأْمُرُكُمْ الْأَمْرُ الْعَلِيمُ. إِنَّا رَأَيْنَاكُمْ وَ سَمِعْنَا نِدَائَكُمْ وَ أَجْبَنَّاكُمْ بِهَذِهِ  
الآيَاتِ الَّتِي بِهَا فَاحَتْ رَائِحَةُ الْبَيَانِ فِي الْإِمْكَانِ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ. لِعَمْرَائِهِ قَدْ قَدَّرَ  
لَكُمْ فِي مَلَكُوتِي الْأَبْهَى مَا لَا يَقُومُ الْقَلَمُ بِوَصْفِهِ وَلَكِنَّ النَّاسَ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ. أَنْ افْرَحُوا  
بِاسْمِي ثُمَّ اشْرَبُوا كَوْثَرَ الْحَيَوَانِ بِذِكْرِي الْبَدِيعِ. نُوصِيكُمْ بِالْإِسْتِقَامَةِ الْكَبِيرَى وَ بِمَا أَنْزَلَهُ  
اللَّهُ مِنَ الْقَلَمِ الْأَعْلَى فِي الصَّحِيفَةِ الْحُمْرَاءِ إِنَّهُ يَأْمُرُكُمْ بِمَا يَنْفَعُكُمْ فِي الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى.  
يَشْهَدُ بِذَلِكَ مَالِكُ الْوَرَى فِي سَجْنِهِ الْعَظِيمِ. أَنْ ابْشُرُوا بِذِكْرِي إِنِّي أَتَاكُمْ إِنَّهُ لَا تَعَادِلُهُ كَنْوُزُ



السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. أَنْ اسْتَمِعُوا مِمَّنْ كَانَ بَيْنَكُمْ وَيَذْكُرْكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ. يَا قَلْبِي الْأَعْلَى تَوَجَّهْ إِلَى أَرْضِ الْكَافِ ثُمَّ اذْكُرِ الَّذِينَ طَارُوا فِي هَوَاءِ قَرِيكَ وَفَارُوا بِعِرْفَانَ مَنْ أَنْطَقَكَ بِالْحَقِّ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُعْطَى الْكَرِيمِ. طُوبَى لَكُمْ بِمَا فُزْتُمْ وَعَرَفْتُمُ الْمَظْلُومَ إِذْ أَعْرَضَ عَنْهُ كُلٌّ غَافِلٌ بَعِيدٌ. سَيَفْنِي الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَيَبْقَى لَكُمْ مَا أَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِي كِتَابِهِ الْمَيِّينِ. قَدْ شَهِدَ اللَّهُ بِاقْبَالِكُمْ وَإِيمَانِكُمْ أَنْ افْرَحُوا بِهَذَا الذِّكْرِ الْأَعْظَمِ ثُمَّ اشْرَبُوا مِنْ رَحِيقِي الْمُنِيرِ. أَنْ احْفَظُوا شَتُونَاتِكُمْ بِالِاسْتِقَامَةِ الْكُبْرَى لِثَلَاثَتِ لَكُمْ إِشَارَاتٌ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ. أَلْبَهَاءَ عَلَيْكُمْ وَعَلَى الَّذِينَ أَخَذُوا كِتَابَ اللَّهِ بِقُوَّةٍ مِنْ عِنْدِهِ وَعَمَلُوا بِمَا أَمَرُوا بِهِ مِنْ لَدُنِ رَبِّهِمْ الْحَكِيمِ.

اسامی مذکورہ کہ در کتاب آن جناب بود، در منظر اکبر مذکور آمد. حمد محبوب عالمیان را کہ به طراز حبش مزین شدند و به عرفانش فائز. رحيق بقا را از يد عطا اخذ نمودند و آشاميدند. هنيئاً لهم و للذين فازوا بهذا المقام الكريم. در هر محل که به لوح الهی فائز شويد بايد آنچه در او مسطور به اهلش برسانيد و يا ارسال داريد و هر يك را مخصوصاً از قبل حق تکبير بديع منبع برسانيد.

و اين که درباره قانات و خاضعات و مؤنات و قاصرات آن ارض نوشته بوديد، لدى العرش معروض گشت؛ مخصوص هر يك آيات بديعه منيعه از سماء مشيت الهيه نازل و لحاظ مرحمت به هر يك متوجه. طوبى لهن بما فزن بعرفان الله و خدمة امره المبرم الحكيم. نزد هر عاقلی واضح و مبرهن است که آنچه در دنيا است متغير و فانی بوده و خواهد بود و عنقریب آنچه مشهود مفقود خواهد شد و امری که دائم و باقی خواهد ماند ذکرى است که از قلم اعلى مخصوص هر يك از عباد و اماء جارى شود. طوبى از برای نفوسى که به اين مقام اعلى فائزند. لعمرالله اگر اين مقام را بتمامه ذکر نماييم، جميع اهل عالم به افق اعلى توجه نمايند و به منتهاى روح و ريحان به خدمت امر مشغول شوند. كذلك ينطق الحق بالحق و يذكر ما تفرح به قلوب المخلصين و افئدة الراسخين. از حق بخواهيد و بخواهند که بر امرالله ثابت و مستقيم بمانند. بگو اى اماءالله شکر نماييد که ذکرتان لدى العرش معروض گشت و عملتان لله بوده و در ساحت اقدس مقبول آمده. انشاءالله به نفحات آيات الهى در كل حين فائز باشيد و به ذکرش مسرور. انتهى

و اين که در فقره کلمه غفران درباره مرحوم حاجى ملاعلى اکبر نوشته بوديد، لدى العرش معروض افتاد؛ هذا ما نزل من ملكوت البيان من لدى الله العزيز المتان:



أَنْ يَا أُمَّتِي إِنَّا نَبَشِّرُكَ بِفَضْلِ رَبِّكَ وَنَذَكْرِكَ بِمَا تَفْرَحُ بِهِ قَلْبِكَ وَقُلُوبِ اللَّائِي أَمِنَ بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ. ثُمَّ أَعْلَمَنِي بِأَنَّ اللَّهَ غَفِرُهُ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَطَهَّرَهُ وَأَصْعَدَهُ إِلَى الرَّفِيقِ الْأَعْلَى إِنَّ فَضْلَ رَبِّكَ أَحَاطَ الْكَائِنَاتِ كَذَلِكَ [يَبْدُلُ] اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَقْدِرُ لِمَنْ أَرَادَ مَا أَرَادَ لَا يَمْنَعُهُ شَيْءٌ وَلَا يُعْجِزُهُ أَمْرٌ يَفْعَلُ بِقُدْرَتِهِ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ بِسُلْطَانِهِ مَا يَرِيدُ. أَنْ أَحْمَدِي ثُمَّ أَذْكَرِي بِهِذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي نَزَلَتْ مِنْ سَمَاءٍ رَحْمَةً رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْعَلَامِ الْبَهَاءِ عَلَيْكَ وَعَلَى اللَّائِي وَجَدْنِ رَائِحَةَ الْقَمِيصِ فِي أَيَّامِ اللَّهِ وَأَقْبَلْنِي إِلَى أَفْقِ الْوَحْيِ وَسَمِعْنِ نِدَاءَ اللَّهِ مَالِكِ الْأَدْيَانِ. انْتَهَى

عرض دیگر آن که اموری که حضرت اسم الله حاء علیه من کلّ بهاء آبها و علیه من کلّ ثناء أثنائه به آن قیام فرمودند، در آن خصوص حسب الأمر اقدس اعلى مختصری این عبد معروض داشت؛ البتّه به آن جناب خواهند اخبار داد؛ باید از آن قرار معمول شود.

و دیگر آن که درباره والدّه حرم علیها بهاء الله که در ارض کاف تشریف دارند تأکید بلیغ نمایند که نفوس ساکنه آن ارض احترام ایشان را منظور دارند؛ چه که فی الحقیقه مصائب متعدّده در سبیل حق بر ایشان وارد شده؛ طوبی لها بما صبرت فی ما ورد علیها فی سبیل ربّنا و ربّ العالمین و حال در وطن غریب مانده‌اند و با کمال پریشانی صابر و شاکرند. نسئل الله بأن یوقّها و یرزقها ما ینبغی لفضله العمیم و یوقّ الذّین یعزّزوها و یوقّروها حبّاً لله العزیز الحکیم. از قول این فانی اگر ممکن شود به ایشان بشارت بفرستید، چه که ذکرشان لدى العرش مذکور است و لحاظ عنایت به ایشان متوجّه. طوبی لها و لصبرها و شکرها و إنفاقها و إقبالها إلى الله الواحد القرید.

شرحی از احوال جناب سید علی اکبر دهجی در خاطرات المیری (ص ۵۸۵۷) به طبع رسیده است.

## ۲-۴: لعلّ در صرف و نحو عربی

سائلی فرمود در الواح مبارکه اغلب بعد از "لعلّ" که از حروف مشبّهه بالفعل و دارای اسم و خبر است، فعل ذکر شده مانند "لعلّ یصلن و ...". بعضی از علمای ظاهر ایراد گرفته‌اند که باید بعد از "لعلّ" اسم و خبر ذکر شود نه فعل مثل "لعلّ الله یحدث بعد ذلک أمراً" و غیره.

ناطق محفل گفت حذف اسم "لعلّ" در کلام عرب جایز است و در این گونه

موارد در الواح مبارکه اسم "لعل" محذوف است و ایراد معترضین وارد نیست. ابن هشام انصاری در کتاب مغنی اللیب عن کتب الأعراب که از کتب مهمه فن نحو است و هشت باب دارد، در ذیل کلمه "لعل" [ص ۱۴۹] به آن مطلب اشاره فرموده و شعری را ذکر کرده از این قرار:

"لعلّ ابی المغوار منک قریب" که کلمه "ابی المغوار" بعد از "لعلّ" مجرور آمده و فرموده که بنا بر قول بعضی از علمای نحو اسم "لعلّ" در اینجا محذوف شده و اصل اینطور بوده که "لعله..." و اسم لعلّ که ضمیر بوده حذف شده و تمام مصراع مزبور این است:

وداع دعا یا من یجیب الی الندی      فلم یتجبه عند ذاک مجیب  
فقلت ادع اخری و ارفع الصّوت مرّة      لعلّ ابی المغوار منک قریب  
کتاب مغنی اللیب در نحو بسیار مفید و مشروح و مطوّل است. شاعری در وصف  
این کتاب فرموده:

الا أنّما المغنی اللیب مصنف      جلیل به النحوی یحوی امانیه  
و ماهو الآ جنة قد تزخرقت      الم تنظر الأبواب فیسه ثمانیه  
می گوید، کتاب مغنی اللیب کتابی است که طالب نحو خواسته های خود را در آن  
می یابد و این کتاب مانند بهشتی آراسته شده، مگر نمی بینی که مانند بهشت هشت در  
دارد. قائل شعر بدرالدین دماینی است.

ابن هشام الأنصاری کتب دیگر هم، که بالغ بر بیست مجلد است، در نحو و ادب  
و غیره تألیف نموده، نامش عبدالله و پدرش یوسف بوده؛ لقبش جمال الدین است و  
کنیه اش ابو محمد و مذهب شافعی داشته است و او را علامه گویند و به ابن هشام  
انصاری معروف است. او از دانشمندان قرن هشتم هجری است. در ابتدا شافعی مذهب  
بود و در اواخر حال به مذهب حنبلی تمایل یافت. گاهی شعر می فرموده، از جمله این  
قطعه از او است:

و من یصطبر للعلم یظفر نیله      و من یخطب العذراء یصبر علی البذل  
و من لم یذلّ النفس فی طلب العلی      یسیر العیش دهرأ طویلاً اخاذل  
ولادتش در ذیقعه سال ۷۰۸ هجری قمری/۱۳۰۹م و وفاتش هم در شب جمعه  
پنجم ماه ذیقعه ۷۶۱ هجری/۱۳۶۰م است و بعضی ۷۶۲ و بعضی شصت و سه گفته اند.  
وفاتش در مصر اتفاق افتاد و احوالش در کتب تاریخی و لغتنامه دهخدا و ریحانة الأدب

مدرّس تبریزی، جلد ششم و روضات الجنّات خوانساری و غیرها مسطور است.

## ۲-۵: لوح جناب منتظم الحکماء

یکی از احبّای الهی این لوح مبارک را که از قلم مرکز میثاق جلّ ثنائه نازل شده تلاوت فرمود، قوله تعالی:

هو الله

ای مفتون حقیقت حقیقت انسانیّه و دعیّه ربّانیّه است و عالم بشر انبعاثات طبیعیّه. آن دعیّه الهیّه نور روشن است و این انبعاثات طبیعیّه تاریکی گلخن؛ این ودعیّه الهیّه مانند مادّه اشتعال که در سراج مخفی و پنهان و شعله‌ای می‌خواهد که برافروزد؛ آن شعله تجلّی هدایت کبری است که آنچه در کمون انسان است و ودعیّه الهیّه است به عرصه شهود ظاهر گردد و بر ظلمات عالم طبیعت غلبه کند. این است که شمس حقیقت از افق احدیّت طلوع می‌فرماید و شعله‌ای افروزد تا این ودایع الهیّه در حقائق انسانیّه برافروخته شعله زند. پس تا توانی اقتباس انوار از ملکوت اسرار نما تا چنان شعله زنی که آن خطّه و دیار را روشن نمایی. نشر نفحات الله مغناطیس آن تجلّی و اشراق است. تا توانی بکوش تا نفوس مهمّه‌ای را از این انوار روشن نمایی و ساحت دل و جان آنان را گلزار و چمن نمایی و علیک البهآء الأبھی. مختصر مرقوم می‌گردد، معذور دارید.

۲۵ ربیع الأوّل ۱۳۳۸ (۱۹۱۹ م) عبدالبهآء عبّاس

سائل پس از تلاوت این لوح فرمود که عنوان این لوح مبارک این است: "طهران به واسطه جناب امین علیه بهآء الله الأبھی، جناب دکتر مهدی خان ملقب به منتظم الحکماء علیه بهآء الله الأبھی". مخاطب این لوح کیست؟

ناطق فرمود جناب منتظم الحکماء از احبّای باوفا بود و خدماتی کرد. مشاراً الیها شوهر همشیره جناب میرزا اسمعیل سراج الشّهداء است که در ملایر به شهادت رسید و شرح شهادتش در مجلد اوّل همین کتاب محاضرات مندرج است، ولی اطلاعی ندارم که باز مانند گانش کجا هستند و در چه حال اند. عکس جناب منتظم الحکماء در نزد این عبد هست.



جناب منتظم الحکماء

## ۲-۶: میرزا آقاخان کرمانی

یکی از احبّاء فرمود در صفحه ۳۱ مجموعه اقتدارات در لوحی جمال قدم جلّ کبریانه می فرمایند، قوله تعالی: "غافلّی در این ارض وارد ظاهرّاً اظهار وفاق... " این شخص منافق که بوده است؟

ناطق محفل فرمود مقصود میرزا آقاخان کرمانی معروف، داماد میرزا یحیی ازل است که در عکابا تظاهر به ایمان وارد شد و پس از چندی مراجعت کرد و ردّیه‌ای بر امرالله نگاشت و منتشر ساخت.

نوشته او را بایبان این ایام در آخر کتاب هشت بهشت طبع کرده‌اند و این رساله

به فارسی و عربی به هم آمیخته است. در آغاز این رساله می گوید: "... الحمد لله الذی سیرنی فی کلّ البلاد و أرانی القصور ذات الأوتاد و الإرم ذات العماد و مرقد فرعون و شداد و أجدات ثمود و عاد الذین طغوا فی البلاد و ظلموا علی العباد و مأویهم جهنّم و بئس المهاد ... و بعد ما كنت برهة من الزّمان فی قطر الشّامات و بلدة دمشق الفیحاء و حلب الشّهباء و نواحی جبل اللّبنان و الصّور و الصّیدا طوحت بی طوایح الظّلمة الدّهماء إلی مدینة الدّماء و قسبة العکاّلتی یسمونها مدینة الشّهود... الخ [هشت بهشت، ص ۳۲۶-۳۲۷]

ملاحظه بفرمایید چه عبارات بارد و خنکی نوشته و بعد شرحی درباره ایام توقّف خود در عکا ذکر کرده و از روی بغض و عناد و تعصّب سخن گفته؛ از هر کلمه اش آثار حقد و حسد و عداوت فطری و دشمنی شدید نسبت به امرالله ظاهر و آشکار است و مصداق "قویلاً للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم" قرار گرفته است.

میرزا آقاخان کرمانی آثاری به اسم صدخطابه و سه مکتوب دارد و کتاب آئینه اسکندری در تاریخ ایران نیز از او است و کتابی منظوم نیز به نام سالارنامه دارد که ادوارد براون قسمتی از آن را در تاریخ انقلاب ایران نقل کرده است. عاقبت خان کرمانی و احمد روحی کرمانی، داماد دیگر یحیی ازل، در تبریز به سال ۱۳۱۴ هـ ق / ۱۸۹۶ م به فرمان محمدعلی میرزا ولیعهد ایران به قتل رسیدند و جزای خود را بالعیان دیدند و محمدعلی میرزا سر آنها را پوست کند و پر از گاه کرد و به شاخه درخت آویخت و پس از مدتی، از قرار مشهور، به طهران فرستاد. جناب ابوالفضائل در کشف الغطاء به خوبی از عهده معرفی آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی بر آمده و آنها را به خوبی معرفی فرموده و خبث طینت آنان را آشکار فرموده و نمونه ای هم از اشعار آقاخان کرمانی را نقل فرموده است.

جناب حسن بالیوزی، ایادی امرالله نیز کتابی به انگلیسی درباره براون و احوال و تألیفاتش نوشته و اخیراً در لندن طبع شده و در آن کتاب معرفی براون را به اعلی درجه تکمیل فرموده و از اوراق و یادداشت های پدرش جناب موقرالدوله و غیره نقل فرموده و به شرح احوال آقاخان و احمد روحی و دسیسه آنان و سید جمال الدین افغانی پرداخته و از اشعار آقاخان هم، که در سالارنامه است، مقداری را به انگلیسی ترجمه فرموده است؛ روی هم رفته کتابی جامع است. اگر بتوانید باید از آن استفاده کنید. ■

برای مطالعه مطالب مربوط به آقاخان کرمانی به آثار ذیل مراجعه فرمایید:

- فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (طهران: پیام، ۱۳۵۷ ه.ش).
  - ر. پدیدار، نقد اندیشه‌ی میرزا آقاخان کرمانی (طهران: گام، ۱۳۳۷ ه.ش).
- و نیز نگاه کنید به کتاب کشف‌الغطاء (ص ۱۱۱-۱۶۴) و مائدة آسمانی (ج ۵، ص ۱۸-۱۹).

شرح احوال میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در مقدمه کتاب هشت بهشت نیز مندرج است.

## ۲-۷: خواجه عبدالله انصاری

سائلی گفت که در رساله سلوک نام خواجه عبدالله انصاری ذکر شده؛ ممکن است شرحی درباره او بفرمایید؟

ناطق محفل فرمود، خواجه عبدالله انصاری هروی، نورالله مضجعه لقب و کنیت و اسم و نسب آن جناب شیخ الاسلام ابو اسمعیل عبدالله بن ابومنصور الأنصاری است. او از کبار مشایخ و علمای راسخ بوده و به شیخ ابوالحسن خرقانی اخلاص و ارادت داشته است. او در مقالات خود گوید، "عبدالله مردی بود بیابانی می‌رفت به طلب آب زندگانی ناگاه رسید به ابوالحسن خرقانی چندان کشید آب زندگانی که نه عبدالله ماند و نه خرقانی." کتاب منازل السائرین منسوب به آن جناب است. کتاب انوارالتحقیق که مشتمل است بر مناجات و مقالات و مواعظ و نصایح نیز از او است. در آن کتاب سخنان صواب بی حساب و این کلمات از آن کتاب است: "الهی دو آهن از یک جایگاه یکی نعل ستور و یکی آینه شاه؛ الهی چون آتش فراق داشتی، آتش دوزخ چرا افراشتی. الهی پنداشتم که تو را شناختم، اکنون پنداشت خود را در آب انداختم. الهی عاجز و سرگردانم، نه آنچه دارم دانم و نه آنچه دانم دارم."

منازل السائرین کتابی است که در جزالت الفاظ و رعایت معانی و گنجایش مطالب و مسائل در عبارات مختصر مشتهر است، چنان که در آن فرماید که هر که در اول جبر کبر و هر که در آخر جبر کبر. بالجمله، وی را اشعار عربیه و فارسیه است. در بعضی انصاری و در بعضی پیر هری تخلص می‌فرماید. مولودش در سنه ۳۹۷ ه.ق/۱۰۰۷م و در قهندز من محالات طوس و وفاتش در سنه ۴۸۱ ه.ق/۱۰۸۸م و عمرش هشتاد و سه سال و مزارش در گازرگاه هرات است. صاحب نفحات الأئیس مولد شیخ را در ۳۷۶ یاد کرده است. این ابیات از او است:

(عریه)

ما وحد الواحد من واحد  
توحید من ینطق عن نعتہ  
توحیدہ ایاه توحیدہ

إذ کلّ من وحده جاحد  
عاریة أبطلها الواحد  
و نعت من ینعته لاحد

(رباعیات)

عیب است بزرگ برکشیدن خود را  
از مردمک دیده نباید آموخت  
گر در ره شهوت و هوا خواهی رفت  
بنگر به کجائی ز کجا آمده ای  
آنجا که عنایت خدایی باشد  
و آنجا که قهر کبریایی باشد  
مست توام از باده و جام آزادم  
مقصود من از کعبه و بتخانه تویی  
شرط است که چون مرد ره درد شوی  
هر کوز مراد کم کند مرد شود  
دی آمدم و نیامد از من کاری  
فردا بروم بی خبر از اسراری

و ز جمله خلق برگزیدن خود را  
دیدن همه کس را و ندیدن خود را  
از من خبرت که بینوا خواهی رفت  
می دان که چه می کنی کجا خواهی رفت  
عشق آخر کار پارسایی باشد  
سجاده نشین کلیسیایی باشد  
صید توام از دانه و دام آزادم  
ورنه من از این هر دو مقام آزادم  
خاکی تر و ناچیزتر از گرد شوی  
بفکن الف مراد تا مرد شوی  
امروز زمن گرم نشد بازاری  
ناآمده به بدی از این بسیاری

نقل از ریاض العارفین [طبع طهران: محمودی، ۱۳۴۴، ص ۳۷-۳۸]، تألیف لله باشی

رضاقلی خان هدایت، صاحب تذکره مجمع الفصحاء. ■

بیان حضرت بهاءالله در رساله سلوک یا هفت وادی (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲۸۱)

درباره خواجه عبدالله انصاری چنین است:

... خواجه عبدالله، قدس الله تعالی سرّه العزیز، در این مقام نکته دقیقی و کلمه بلیغی در  
معنی "اهدنا الصراط المستقیم" فرموده اند و آن این است که بنمای به ما راه راست، یعنی  
به محبت ذات خود مشرف دار تا از التفات به خود و غیر تو آزاد گشته به تمامی گرفتار  
تو گردیم، جز تو ندانیم، جز تو نبینیم و جز تو نیندیشیم، بلکه از این مقام هم بالا روند،  
چنانچه می فرماید، "المحبة حجاب بین المحبّ و المحبوب". بیش از این گفتن مرا  
دستور نیست. در این وقت صبح معرفت طالع شد و چراغ های سیر و سلوک خاموش



گشت....

برای مطالعه مطالب مربوط به خواجه عبدالله انصاری در آثار بهائی به مقاله مندرج در مجله پیام بهائی (شماره ۹۸، ژانویه ۱۹۸۸م، ص ۱۴-۱۷) مراجعه فرمایید.

## ۲-۸: کلمات مکتونه

یکی از احبای الهی فرمود اگر موافقت شود، در هر هفته قسمتی از کلمات مبارکه مکتونه تلاوت شود و در اطراف بیانات مبارکه و رموز و اشارات آن صحیفه الهیه بحث و دقت به عمل آید و با موافقت حضار محترم از همین هفته شروع شود.

حاضرین همه اظهار رغبت نمودند و ناطق محفل من باب مقدمه شرحی درباره کلمات مکتونه به عرض احبای الهی رسانید، از این قرار:

کلمات مکتونه از جمله آثار مشهور و معروف حضرت کبریایی است که در عراق عرب از قم اطهر صادر گردید و به نص صریح حضرت عبدالبهاء جل ثناته در سنه ۱۲۷۴ هـ ق ۱۸۵۸ م یعنی پنج سال قبل از اظهار امر در باغ رضوان از لسان مبارک حضرت یفعل ما یشاء جاری شده است.

بیان مبارک مرکز میثاق در این خصوص در پشت ورقه جزوه کلمات مکتونه که به انگلیسی ترجمه شده، در ضمن یک سطر گراور شده و در سال ۱۹۲۰ م، یک سال قبل از صعود هیکل اطهر، در مصر به طبع رسیده است. نص بیان مبارک این است، قوله العزیز: "این کلمات مکتونه و لثالی مخزونه که از قلم حضرت بهاء الله صادر، در بغداد در سنه ۱۲۷۴ هجری نازل شده، عبدالبهاء عباس".

جمال قدم جل ذکره در لوح زین المقربین می فرمایند، قوله تعالی:

کلمات مکتونه ذکر نموده بودید؛ بعضی از آن در یک لوح مره واحده نازل، ولکن در بعضی احیان فقرات دیگر نازل شده؛ بعضی کل را جمع نموده اند و بعضی متفرق است. اگر جمع شود احسن بوده عندالله ربک و رب العالمین.

مرکز میثاق الهی در لوح جناب قابل آباده ای می فرمایند قوله الأحلی:



ای جناب قابل باید کلمات مکنونه فارسی و عربی را لیلًا و نهارًا قرائت نمایم و تصریح و زاری کنیم تا به موجب این نصایح الهی عمل نمایم. این کلمات مقدسه به جهت عمل نازل شده نه به جهت استماع. انتهى

شرحی این بنده در این خصوص در کتاب رحیق مختوم [ج ۲، ص ۸۴-۸۸] در ذیل عنوان "صحیفه فاطمیه" نوشته‌ام که البته خواننده‌اید و در آینده مطالب لازمه را به مناسب هر فقره‌ای از کلمات مبارکات که تلاوت خواهد شد، به عرض خواهم رسانید. آنگاه یکی از حاضرین در محفل که لحنی ملکوتی داشت از کلمات مکنونه فارسی قسمتی از آغاز آن را تلاوت فرمود. ■

برای مطالعه آثار مبارکه و تحقیقاتی که درباره کلمات مکنونه صورت گرفته است، می‌توان به منابع ذیل مراجعه نمود:

- مجله پیام بهائی، شماره ۲۵-۲۸ (نوامبر - فوریه ۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ م)
- مجله عندلیب، سال ۹، شماره ۳۵ (تابستان ۱۹۹۰ م)
- اسرار الآثار (ج ۵، ص ۳۷-۴۱)
- پژوهشنامه، سال ۲، شماره ۲ (تابستان ۱۹۹۸ م)
- کنز اسرار، دو جلد
- یادنامه مصباح منیر، دفتر معانی، ذیل "کلمات مکنونه"
- مجله آهنگ بدیع، سال ۲۹، شماره ۳۲۵ (فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۳ هـ ش)

## ۲-۹: شرح فقره اول کلمات مکنونه فارسی

به نام گوینده توانا

ای صاحبان هوش و گوش اول سروش دوست این است ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محلّ میذیر. این است مکان تو اگر بلامکان به پر جان بربری و آهنگ مقام خود رایگان نمایی.

ناطق محفل فرمود حقّ جلّ جلاله این اثر قیمه را با جمله "به نام گوینده توانا" شروع فرموده؛ یعنی آغاز این دفتر مزین شده به نام پروردگار جهان که دارای قدرت

و علم ذاتی است و قدرت و علم او احاطه بر جمیع ممکنات و ماسوی الله دارد و برای حفظ مصالح عباد و هدایت من فی البلاد آنچه را که صلاح خلق است بیان می فرماید و می گوید و آنچه را از لثالی مخزونه مکتونه در علم خود که به حال خلق مفید بدانند به رایگان بر اهل امکان مبدول می دارد.

نکته ای که باید متذکر شد این است که در هر کاری که شروع می کنیم باید ابتدا به نام الهی آغاز کنیم و اسم خدا را بر زبان جاری کنیم. ملاحظه می فرمایید که در هر لوحی لسان عظمت به نام عظیم خود آن لوح را شروع فرموده و این دستور است برای ما بندگان که در آغاز و انجام هر کار باید خدا را در نظر بداریم و به نام او هر کار را شروع کنیم و به نام او خاتمه بدهیم. قرآن مجید را ملاحظه فرمایید که هر سوره آن با جمله "بسم الله الرحمن الرحیم" آغاز می شود. حدیثی است از حضرت رسالت محمد (ص) که فرمودند: "کل امر ذی بال لم یبدء بسم الله فهو اُتْر"؛ یعنی هر کار مشکلی که به نام خداوند آغاز نشود البتّه به آخر نخواهد رسید و نتیجه نخواهد داد. این حدیث بسیار معروف است و همه آن را نقل کرده اند و از جمله ملاً عبدالله یزدی در حاشیه خود که بر منطق تفتازانی نگاشته، در آغاز این حدیث را نقل کرده است. حکما و محققین و عرفای کاملین در آثار منظوم و منثور خود همه این دستور را رعایت فرموده و آثار خود را با نام الهی شروع کرده اند.

باری، در آغاز کلمات مکتونه را به نام گوینده توانا شروع فرمود و بعد فرمودند: "ای صاحبان هوش و گوش اول سروش دوست این است." کلمه "سروش" فارسی و دارای معانی مختلفه است. فی المثل فرشتگان را سروش خوانند که به عنوان دیگر هاتف غیبی است که سروش غیب هم گویند و سروشان سروش نام رئیس فرشتگان است. خواجه شیراز فرموده:

لطف الهی بکند کار خویش      مژده رحمت برساند سروش

یعنی فرشته خداوند مژده رحمت ایزدی را به ما می رساند و نیز فرموده:

تانگردی آشنایین پرده رمزی نشنوی      گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

و از این قبیل بسیار است.

معنی دیگر سروش عبارت از پیغام است و این کلمه در بیان مبارک که تلاوت شد به همین معنی است؛ یعنی پیغام معنی می دهد؛ اول سروش دوست، یعنی نخستین پیغام خداوندی و بدیهی است که پیغام الهی را باید کسی بشنود که دارای هوش و گوش

باشد، یعنی استعداد معنوی و آمادگی روحانی برای شنیدن پیغام الهی داشته باشد؛ زیرا هر کسی نمی‌تواند از این موهبت برخوردار شود. مردم از جهت فکر و هوش و استعداد باطنی و فطری در یک مقام و رتبه نیستند. هر کسی برای امر مخصوصی استعداد دارد. برای روحانیت و قبول کلمه الهی هم استعداد خاصی لازم است. اگر استعداد نباشد، کلمه الله تأثیر ندارد. سنگ استعداد انبات ندارد، لهذا باران ربیع که سبب انبات امکنه مستعدّه است، در سنگ خارا اثر ندارد و از آن هرگز گیاهی نمی‌روید. سلمان فارسی دارای استعداد خاص روحانی بود؛ ابوذر غفاری دارای استعداد ایمانی بود؛ لهذا به محض استماع کلمه الله مؤمن شدند و گفتند: "رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مَنَادًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمَنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا" (سوره آل عمران، آیه ۱۹۳). ولی ابوالحکم، معروف به ابوجهل، فاقد استعداد بود؛ لهذا کلمه الله در او مؤثر نیفتاد. صاحب هوش و گوش معنوی و روحانی باید تا کلمه الله در او تأثیر کند، لهذا در اصطلاح انبیای الهی از فاقدین استعداد روحانی به کور و کر و مرده تعبیر شده است. مثالی چند در این خصوص از کتب مقدسه الهیه برای شما بیان می‌کنم. در انجیل صریح است که حضرت مسیح به مؤمنین می‌فرماید که استعداد فهم اسرار ملکوت الهی به شما عطا شده، ولی دیگران از آن محرومند؛ نگاه می‌کنند، ولی نمی‌بینند و استماع می‌کنند، ولی درک نمی‌کنند (انجیل لوقا، باب پنجم، آیه دهم). در مزامیر داود، درباره منکرین و معاندین فرموده نمی‌دانند و نمی‌فهمند و در تاریکی راه می‌روند (مزمو ۸۲، آیه ۵).

ارمیای نبی خطاب به غافلان امت می‌فرماید، "ای قوم جاهل و بی‌فهم که چشم دارید اما نمی‌بینید و گوش دارید اما نمی‌شنوید" (باب ۵، آیه ۲۱). اشعیا فرموده، "در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید" (باب ۲۹، آیه ۱۸)؛ یعنی ایمان به خداوند کوران را بینا و کران را شنوا می‌نماید.

در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه می‌خوانیم که الهی "... کوران را بینا فرما و کران را شنوا کن...". حزقیال نبی می‌فرماید، "ایشان را چشم‌ها به جهت دیدن هست، اما نمی‌بینند و ایشان را گوش‌ها به جهت شنیدن هست، اما نمی‌شنوند. چون که خاندان فتنه‌انگیز می‌باشند" (باب ۱۲-۲)؛ و از این قبیل بسیار است. در قرآن مجید می‌فرماید، "صَمٌّ بَكْمٌ عُمِّيٌّ فَهَمَّ لَا يَعْقِلُونَ" (سوره بقره، آیه ۱۸)؛ و نیز می‌فرماید، "لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا. أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ"

بل هم أضلّ أولئك هم الغافلون" (سوره اعراف، آیه ۱۷۹). شواهد در این باره بسیار است. شما می‌توانید برای تشریح این مطلب به مجلد دوم درج لثالی هدايت (صفحه ۶۵ تا صفحه ۱۰۶) مراجعه فرمایید.

حضرت کبریایی می‌فرمایند، ای صاحبان هوش و گوش؛ یعنی ای کسانی که خدا به شما برای فهم اسرار الهی گوش شنوا داده و هوش سرشار عطا فرموده. بشنوید اولّ مژده آسمانی را و نخستین پیام الهی را که از لسان مظهر مقدّس او به شما القا می‌شود. بعد می‌فرماید "ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محلّ می‌دیر".

در این موضوع که تلاوت شد، چند نکته است که باید متذکّر شویم و گرنه به اصل مقصود پی نخواهیم برد. نخست درباره بلبل و گل ذکر فرموده‌اند. یاران الهی را که صاحبان هوش و گوش معنوی و استعداد حقیقی و ذاتی هستند تعبیر به بلبل فرموده‌اند و حقایق و اسرار ربّانی را که لسان عظمت به آنها می‌فرماید به گلبن معانی ذکر کرده‌اند. در لسان شعرا و فصحای اقوام داستان بلبل و گل و علاقه و عشق هزارستان به گل‌های بوستان معروف و مشهور است و در الواح مبارکه نیز این تعبیر فراوان ذکر شده است. لوح گل و بلبل هم موجود است که به همین اسم معروف شده است.

شعرای شرق و غرب در قدیم و حال بلبل و عشق او به گل را به الحان مختلفه ذکر کرده‌اند و داستانها در این خصوص به نظم و نثر سروده‌اند و گفته‌اند. خواجه شیراز فرموده:

صبحدم مرغ چمن با گل نخواستہ گفت

ناز کم کن که بسی چون تو در این باغ شکفت

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نگفت

و نیز فرموده:

آن گل که هر دم در دست خاری است      گو شرم بادت از عندلیبان

و نیز فرموده:

به جلوه گل سوری نگاه می‌کردم      که بود در شب تیره بروشنی چو چراغ

چنان به حُسن و جوانی خویشتن مغرور      که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ

و از این قبیل بسیار و نمونه‌ها بی‌شمار است. سعدی فرموده:

چشم عاشق نتوان بست که معشوق نبیند      نای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید  
 اسکار و ایلد شاعر معروف انگلیسی (۱۹۰۰-۱۸۵۴) قطعه‌ای زیبا به نام گل و بلبل  
 به لغت انگلیسی دارد که در حقیقت شاهکار است و اصل انگلیسی آن بسیار لطیف و  
 جالب است و به فارسی هم ترجمه شده ولی فاقد لطافت اصلی است. داستان عاشقی  
 جوان است که به دختری طنّاز دل باخته و دختر از او در فصل زمستان گل سرخ خواسته  
 و حصول این مأمول را علامت عشق صادق دانسته است. جوان دل‌داده از همه جا ناامید  
 پنجره‌ اتاق خود را، که به باغی سرمازده و پر از برف و یخ باز می‌شود، تکیه‌ گاه خود  
 قرار داده به فکر می‌پردازد که چه کند و چگونه در زمستان گل سرخ به دست آورد؟  
 ناگهان ناله بلبلی زار توجه او را به خود جلب می‌کند. بلبل از عشق گل می‌نالند و با  
 نغمات دلپذیر غوغایی در دل عاشقان آشکار می‌سازد. جوان عاشق که مانند آن بلبل از  
 عشق خود و نتیجه آن ناامید بود، مشکل خویش را با بلبل در میان گذاشت. بلبل شیدا  
 که از درد عشق و اندوه عاشقان خبر داشت، به او وعده داد که بامداد روز بعد برای او  
 گل سرخ آماده کند. روز گذشت و شب رسید. عاشق پنجره را باز کرد و تا بامداد به  
 نواهای پرسوز و نغمات جانگداز بلبل عاشق گوش فرا داشت. بلبل روی گلبن سرمازده  
 نشسته بود و سینه و قلب پر از عشق خود را به نوک خار خونخوار گلبن تسلیم کرده  
 بود تا بامداد می‌نالید و عاقبت از خون قلب و جان خود گلی سرخ و زیبا به وجود آورد.  
 جوان عاشق صبح زود که دید دیگر آواز بلبل به گوش نمی‌رسد، با یک دنیا امید وارد  
 باغ خزان‌زده شد و به پای گلبن افسرده رفت. گل سرخ زیبایی در نهایت شادابی دید  
 که در گلبن رُسته و بلبل را دید که بی‌جان در پای گل آلوده به خون دل بلبل در پای  
 گلبن به خاک افتاده. عاشق جوان بر بینوایی بلبل و بر وفاداری او اشک حسرت ریخت  
 و گل را از گلبن چید و بر سر راه دختر طنّاز که عقل و دین او را برده بود ایستاد تا گل  
 را که به هزار خون دل به دست آمده بود بدو هدیه کند. عاقبت معشوقه بی‌وفا آمد  
 و عاشق گل سرخ را به او داد. دختر با بی‌اعتنایی آن گل سرخ را گرفت و بویید و با  
 بی‌رحمی آن را بر زمین افکند و به راه خود رفت. عاشق صادق غرق حیرت شد که این  
 چه بی‌وفایی بود و این چه ظلم و جفا. در این وقت عرابه‌ای که به اسب بسته بود از آنجا  
 گذشت و گل سرخ که از خون دل بلبل عاشق به وجود آمده بود، در زیر چرخ‌های  
 عرابه محو و نابود شد.

اگر فراهم شد اصل داستان را در کلیات اسکار و ایلد بخوانید و ببینید چقدر لطیف

و زیبا نوشته شده است. من در نهایت اختصار آن را به عرض شما رسانیدم.  
 احبّای الهی که در محبّت و ایمان صادق هستند، مانند بلبلان عاشق همواره غزلخوان  
 و به یاد گل معنوی پیوسته بی قرارند؛ یعنی باید همیشه اهل بهاء به یاد محبوب یکتا باشند  
 و همانطور که به اصطلاح جاری بلبل همواره در گلستان به یاد چهره زیبای گل در آه  
 و فغان است، احبّای الهی هم که بلبلان معنوی هستند، به یاد روی و خوی دلداری واقعی  
 و گل چهره مولای عطوف و مهربان باید همیشه مست و غزلخوان باشند و از حضرت  
 معشوق به شتون دنیوی سرگرم نشوند؛ به یاد او باشند و به فکر او به سر برند و به ذکر  
 او گویا باشند و در گلبن معانی آشیانه کنند و گرنه دم از عشق و محبّت نزنند و در خیل  
 عشاق به لاف و گزاف پردازند؛ زیرا به فرموده مولانا جلال‌الدین:

عشق‌هایی کز پی‌رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود

گلبن عشق و معانی بسیار پرخطر و مملو از رنج و گرفتاری است، چنان که گلبن  
 ظاهری پر از خارهای جانگزا است. عاشق باید بر مرکب صبر قرار گیرد و به طی  
 بیدای عشق پردازد و به یاد حضرت دوست باشد تا بی‌خطر به سر منزل مقصود رسد.  
 به فرموده مولانا:

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بسود

بعد، می‌فرماید: "و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر...". این  
 بیان مبارک از حیث معنی و مقصود مؤید همان جمله اولی است و تأکید در آن است  
 که عاشق و مؤمن حقیقی باید همواره به ساحت قدس الهی نظر داشته باشد و از توجه به  
 ماسوی‌الله خودداری کند و مانند هدهد سلیمان قصد سبای جانان نماید.

این از حیث معنی؛ و اما از جهت ظاهر، اشاره به داستان هدهد و حضرت سلیمان  
 نبی و شهر سبا است که شرح آن در قرآن مجید و تفصیل آن داستان در کتب تفاسیر  
 اسلامی مندرج است و محققین و عرفا و کاملین درباره این داستان تأویلات جالب  
 بیان فرموده‌اند و داستان ظاهر را آینه تمام‌نمای حقایق معنویه دانسته‌اند. جمال قدم  
 جل کبریائه هم در کلمات مکنونه در این قسمت که ذکر شد، به طوری که مشاهده  
 می‌فرمایید، داستان ظاهر را رمزی از حقایق باطنی بیان فرموده‌اند که بر اهل بهاء و  
 ساکنین سفینه حمراء مستور نیست.

ظاهر داستان بنا بر آیات قرآنی به طور اجمال از این قرار است: در قرآن مجید، در  
 سورة التمل می‌فرماید، قوله تعالی: "و لقد آتینا داود و سلیمان علماً... و ورث سلیمان

داود و قال يا ايها الناس علمنا منطق الطير ... وحشر لسليمان جنوده من الجن والإنس و الطير" [آيات ۱۵-۱۷].

مضمون آن که خداوند به داود و سلیمان علم عطا کرد و سلیمان وارث نبوت و سلطنت داود شد و سلیمان گفت که خداوند به من فهم گفتار پرندگان را عطا فرموده و برای سلیمان لشکر بسیار از جن و انس و پرندگان بود. بعد می فرماید، "و تفقد الطير فقال ما لي لا أرى الهدى ... لأعذبه عذاباً شديداً أو لأذبحنه أو ليأتيني سلطان ميين. فمكث غير بعيد فقال أحطت بما لم تحط به و جئتك من سباء بنياً يقين" [آيات ۲۰-۲۲].

مضمون آن که روزی سلیمان در میان پرندگان همدرد را ندید و فرمود کجا رفته و چرا غایب شده و اگر عذر موجهی نداشته باشد، البته او را عذاب خواهم کرد و او را خواهم کشت. طولی نکشید که همدرد باز آمد و به سلیمان عرض کرد به مطلبی اطلاع یافته‌ام که تو از آن بی خبری و همانا برای تو از مملکت سبا خبرها دارم. بعد می فرماید، "إني وجدت امرأة تملكهم و أوتيت من كل شيء و لها عرش عظيم و جدتها و قومها يسجدون للشمس من دون الله ... إذهب بكتابي هذا فألقه إليهم ثم تول عنهم فانظر ما ذا يرجعون" [آيات ۲۳-۲۸].

مضمون آن که همدرد به سلیمان گفت در مملکت سبا زنی بر آنها حکمرانی می کند که قدرت و ثروت بی شمار دارد و تخت بزرگی دارد و همه آنها آفتاب را می پرستند و از پرستش خداوند محروم هستند. سلیمان به همدرد فرمود اینک نامه‌ای از من برای آنان ببر و منتظر باش تا در جواب چه می گویند. بعد می فرماید، "قالت يا ايها الملائة ائني ألقى إلي كتاب كريم. إنه من سليمان و إنه بسم الله الرحمن الرحيم. ألا تعولوا علي و أتوني مسلمين..." [آيات ۲۹-۳۱].

مضمون آن که پادشاه سبا به درباریان خود گفته نامه‌ای از سلیمان رسیده و ما را دعوت به خداپرستی فرموده؛ اینک رأی شما در آن باره چیست؟ "قالت يا ايها الملائة أفتوني في أمرى" [آیه ۳۲]. نظریه خود را بیان کنید تا بدانم چه باید کرد. "قالوا نحن أولوا قوة و أولوا بأس شديد" [آیه ۳۳]. گفتند ما از هر جهت دارای قدرت و لوازم جنگی و دارای شجاعت و لشکر بسیار هستیم؛ اینک منتظر نظر شاه خود هستیم که چه می فرماید. "فانظري ماذا تأمرين..." [آیه ۳۳].

پس از سخن بسیار، شاه سبا که نامش در احادیث و تفاسیر بلقیس ذکر شده می گوید من اول هدیه و تعارفی برای سلیمان می فرستم و منتظر می شوم که عکس العمل سلیمان

در مقابل هدایای من چیست تا وقتی که نمایندگان من برگردند "إني مُرسلةٌ إليهم بهديةٍ فناظرةٌ بم يرجع المرسلون" [آیه ۳۵].

باری، پس از ارسال هدایا و رسل، عاقبت بلقیس عازم مملکت سلیمان می‌شود و قبل از ورودش سلیمان تُحَف او را به یک لحظه از سبا به اورشلیم منتقل می‌کند و یکی از درباریان او که از علم کتاب بهره‌ای داشته به یک چشم به هم زدن تخت او را از سبا نزد سلیمان می‌آورد و سلیمان آن را می‌پوشاند و چون بلقیس وارد می‌شود پرده از تخت او برمی‌دارند. او تخت خود را در آنجا مشاهده می‌کند و سلیمان از او می‌پرسد که آیا این تخت توست. می‌گوید خیلی به تخت من شبیه است. بعد سلیمان می‌گوید که این همه از نعمت‌های خداوند است و بعد او را وارد قصر می‌کند و زمین پیشگاه قصر را با آئینه فرش کرده بود و بلقیس که آئینه ندیده بود به گمان آن که آب است دامان لباس خود را بالا زد و ساق‌های او آشکار شد. سلیمان فرمود که آب نیست آئینه است که از شیشه‌های شفاف درست شده و آخر الأمر بلقیس مؤمن می‌شود و خداپرست می‌شود و با سلیمان ازدواج می‌کند.

"... قیل لها ادْخُلِ الصَّرحَ فلَمَّا رَأته حَسِبته لُجَّةً و كَشَفتُ عن ساقِها قال إِنَّه صرْحٌ ممرَّدٌ مِن قواریر. قالَتْ رَبُّ إِنی ظلمتُ نفسی و أسلمتُ مع سلیمان لله ربِّ العالمین" [آیه ۴۴]. این سوره را تلاوت کنید. داستان سلیمان و بلقیس و منطق‌الطیر و تسخیر دیوان و اجنه و بساط سلیمان و گردش در فضا و سخن گفتن سلیمان با امیر مورچگان و ... در این سوره مبارکه نازل شده و بسیار جالب و پر کیفیت است. مفسرین اسلام همه به ظاهر داستان قناعت کرده‌اند، ولی محققین کامل و عرفای عالی‌مقام به تأویل پرداخته‌اند.

هدهد در اصطلاح عرفان پیر طریقت و راهنمای مردم از عالم ظاهر به عالم حقیقت و باطن است که سلیمان، یعنی سالک راه، را به مملکت سبای جانان می‌رساند و بر نفس اماره مسلط می‌سازد و نفس اماره را از شرک و بت‌پرستی و دنیاپرستی نجات می‌دهد و بر عرش سلطنت در جهان حقیقت می‌نشانند و جمیع جهان را مستخر حضرت انسان می‌سازد و او را بر اسرار و رموز غیبی، که منطق‌الطیر اشاره بدان است، آگاه و مطلع می‌نماید. از این قبیل تأویلات بسیار فرموده‌اند. شیخ عطار در منطق‌الطیر راهنمای مرغان را به مملکت و قلمرو سیمرغ، که در کوه قاف است، همین هدهد قرار داده و در بحث عنقای بقا به خواست خداوند به آن اشاره خواهد شد.

حضرت کبریایی در این فقره می‌فرمایند که احبای الهی باید مانند هدهد سلیمان



همواره به فکر سبای جانان و سر منزل عرفان حضرت سبحان باشند و دمی از آن منصرف نشوند تا با عنایات الهیه به سر منزل عرفان که سبای جانان است برسند و بر اریکه سلطنت جهان پنهان تکیه زنند و به مقصد اصلی واصل گردند؛ همیشه به یاد حضرت دوست باشند و از مادون او فارغ و آزاد؛ بر نفس و هوی غلبه کنند و بر اریکه سلطنت معنوی تکیه زنند: "ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر..."

بعد می فرمایند، "و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محل پذیر..." عنقاء مؤنث اعتق است. گویند مرغی گردن دراز بوده که نسلش قطع شده و روایتی در این خصوص در افسانه‌ها و اساطیر آورده‌اند که خداوند منان حضرت حنظله را به عنوان پیغمبر برای هدایت اصحاب رس مأمور فرمود. در آن حدود مرغی عظیم‌الجثه بود که آزار بسیار به خلق می‌رسانید و اطفال مردم را می‌ربود و می‌خورد و چهارپایان و احشام را رنج فراوان می‌رسانید. مردم رس به حنظله پناهنده شدند و از او خواستند که نفرین کند تا خداوند عنقا را هلاک سازد. حنظله چنین کرد و خداوند نسل عنقاء را منقرض ساخت. این داستان را در کتب لغت و تفسیر آورده‌اند، اما در نزد سایرین تعبیرات دیگر دارد. در شاهنامه فردوسی چند جا به داستان سیمرغ، که همان عنقا است، بر می‌خوریم که بر کوهی بلند جای داشت و جو جگان خود را پرورش می‌داد و چون سام نریمان فرزند سپیدموی خود موسوم به زال زر را از خویش براند و به صحرا افکند، سیمرغ که همواره پناه بی‌پناهان و دادرس ضعیفان بود، زال را به آشیانه خویش برد و پرورش داد تا به سن رشد رسید و پهلوانی بی‌نظیر شد و بعدها هر وقت محتاج می‌شد از سیمرغ، که او را به منزله پدر و مادر بود، کمک می‌گرفت. سیمرغ در داستان‌ها معروف است و در گفتار شعرا و فصحا نامش برده شده است. خاقانی فرماید:

از صدهزار طفل که ردشان کند پدر سیمرغ زال را به سوی آشیان برآرد  
و نیز در شاهنامه فردوسی در ضمن داستان جنگ رستم با اسفندیار در زابلستان می‌خوانیم که چون رستم از نهیب اسفندیار، پسر گشتاسب، بیچاره شد و مهزوم و مغلوب گردید، به واسطه پدر خود زال از سیمرغ کمک خواست. شاه گشتاسب پسرش اسفندیار را به زابل می‌فرستد تا رستم را به زنجیر کشد و به بارگاه بلخ برآرد. رستم تن به این حقارت نمی‌دهد و حاضر می‌شود که با اسفندیار عازم بلخ شود، ولی از زنجیر و غل امتناع دارد و اسفندیار می‌کوشد که او را به زنجیر کشد و نزد پدر برآرد. عاقبت کار به جنگ می‌کشد و روزی چند در میدان نبرد هر دو با هم روبرو می‌شوند.

اسفندیار روئین تن بود و تیر و شمشیر به او کارگر نبود و این موهبت را زردشت، پس از ایمانش، به او عطا فرمود و او را واداشت که در چشمه‌ای شستشو کند. اسفندیار وارد چشمه شد و آب همه جای بدن او را فرا گرفت؛ ولی اسفندیار فراموش کرد که چشمان خود را در آب باز کند، لهذا آب به چشم اسفندیار تماس نگرفت. ولی از این سرکسی را خیر نبود.

باری، رستم بیچاره شد و از زخم تیر اسفندیار سراسر بدنش زخم شده بود و طاقت و توانایی جنگ نداشت و در بستر افتاد. پدرش زال چون از جریان کار آگاه شد، نزد سیمرغ رفت و از او چاره خواست. سیمرغ فرمود که رستم باید سوار رخش شود و به فلان جنگل خود را برساند و از میوه فلان درخت زخم‌ها را مرهم کند و سپس در پای فلان درخت تیری از چوب گز مدفون است، به در آرد و دوشاخه‌ای از فولاد بر آن نصب کند و آن دوشاخه را به دو چشم اسفندیار بزند تا کور شود و مغلوب گردد. زال پیغام سیمرغ را به پسر خود گفت. رستم حسب الامر سیمرغ عمل کرد؛ زخم‌های بدنش خوب شد و تیر گز را با دوشاخه فولادین ساخت و صبحگاهان عزم نبرد با اسفندیار کرد. ابتدا وارد اسلحه‌خانه خود شد و با یکایک سلاح‌ها به راز و نیاز پرداخت و با هر یک سخنی چند گفت:

چنین گفت کای جوشن کارزار      بر آسودی از جنگ یک روزگار  
کنون کار پیش آمدت سخت باش      به هر جای پیراهن بخت باش  
سپس او را در نبرد با اسفندیار هول و هراس فرو می‌گیرد و با حال وحشت و یأس با خود می‌گوید:

ببینم تا اسپ اسفندیار      سوی آخر آید همی بی‌سوار  
و گر باره رستم جنگجوی      به ایوان نهد بی‌خداوند روی  
این موضوع یکی از شاهکارهای فردوسی در شاهنامه است. او مهارت و استادی خود را آشکار ساخته و در حدّ خود بی‌مثل و نظیر است. باری رستم از اسلحه‌خانه بیرون می‌رود و با اسفندیار روبرو می‌شود و او را نصیحت می‌کند که دست از درشت‌خویی بردارد و به مسالمت رفتار کند. اسفندیار سرمست غرور است و قبول نمی‌کند و بالاخره:

تهمتن گزاند کمان را تندزود      بر آنسان که سیمرغ فرموده بود  
بزد تیر بر چشم اسفندیار      سیه شد جهان پیش آن نامدار

خم آورد بالای سرو سهی	از او دور شد دانش و فرهی
نگون شد سر شاه یزدان پرست	بیفتاد چاچی کمانش زدست..
چنین گفت رستم به اسفندیار	که آوردی آن تخم زفتی بیار
تو آنی که گفתי که رویین تنم	بلند آسمان بر زمین بر زخم
نه من دی صد و شست تیر خدنگ	بخوردم، ننالیدم از نام و ننگ...

[شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، ص ۳۷۱، ۳۷۹، ۴۱۲]

باری، ملاحظه می‌فرمایند که سیمرخ یا عنقا در همه جا کارگشای بیچارگان است و سیمرخ و عنقا همان بهمن سروش است که در نزد پارسیان معروف است. بعضی سیمرخ یا عنقا را عقل فعال و عقل عاشر دانند که تربیت کائنات با اوست و در اصطلاح شرع اسلام عقل فعال یا عقل عاشر را جبرئیل گویند که امین وحی است. برخی عنقا را قطب عالم گویند و سرچشمه فیوضات معنوی دانند و مقرّ او را در کوه قاف دانسته‌اند و گویند کوه قاف از زمرد سبز است و بر جهان خاک محیط است و گرداگرد اقلیم سبعة را گرفته و اقلیم هشتم و جهان هورقلیا، به اصطلاح شیخ احسایی، در ماورای جبل قاف واقع است و از بلاد مهمّۀ اقلیم هشتم دو شهر معروف جابلقا و جابلسا است. عرفا و کاملین عنقا یا سیمرخ را مظهر نقطه حقیقت و حامل امانت الهیۀ دانسته‌اند و تقرّب به او را وجهه همّت خود ساخته‌اند و رسیدن به سرمنزل عنقا را آرزوی بزرگ خود گفته‌اند. خواجه شیراز فرموده:

من به سرمنزل عنقا نه به خود بردم راه  
 قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
 مقصود از مرغ سلیمان همان هدهد است که از قبل ذکر شد و هدهد را راهنما و قافله‌سالار اهل طریقت دانسته‌اند و اوست که راه سرمنزل سیمرخ را می‌داند و طیور طالب لقا را به سرمنزلی می‌رساند. شیخ عطار در منطق الطّیر فرموده:

مرحبا ای هدهد هادی شده	در حقیقت پیک هر وادی شده
ای به سرحدّ سبا سیر تو خوش	با سلیمان منطق الطّیر تو خوش...
دیو را در بند و زندان باز دار	تا سلیمان را تو باشی رازدار
دیو را وقتی که در زندان کنی	با سلیمان قصد شادروان کنی

شیخ در منطق الطّیر غوغایی به پا کرده و از خیل طیور لشکری آراسته؛ هدهد، که سپهسالار قاف بقا است، به طیور صلا می‌زند که هر که را آرزوی دیدار سیمرخ است اینک با من هم‌داستان شود و سر بر آستان ارادت نهد، از عذر و بهانه درگذرد، قدم اول

بردارد و قدم دیگر بر قاف وفا گذارد تا جمال دلارای عنقای بقا ببیند؛ می فرماید:

مجمعی کردند مرغان جهان      آنچ بودند آشکارا و نهان  
جمله گفتند این زمان در دور کار      نیست خالی هیچ شهر از شهریار  
چون بود کاقلم ما را شاه نیست      بیش از این بی شاه بودن راه نیست  
یک دگر را شاید از یاری کنیم      پادشاهی را طلب کاری کنیم

این مدعیان هرزه درای، هر یک خود را عاشق صادق می دانست و سخنی باب حال می گفت. هدهد که سپهسالار قاف وفا بود، چون این سخن بشنید مرغان را مخاطب ساخته:

گفت ای مرغان منم بی هیچ ریب      هم برید حضرت و هم پیک غیب  
و شرحی از احوال سلوک خود را به طیور گفت که:

سالتها در بحر و بر می گشته ام	پای اندر ره به سر می گشته ام
وادی و کوه و بیابان رفته ام	عالمی در عهد طوفان رفته ام
با سلیمان در سفرها بوده ام	عرصه عالم بسی پیموده ام
پادشاه خویش را دانسته ام	چون روم تنها چو نتوانسته ام
لیک با من گر شما هم ره شوید	محرم آن شاه و آن در گه شوید

از اثر خطابه هدهد جوش و خروش در خیل پرندگان افتاد و همه حاضر شدند که سفر اختیار کنند و به دیار جانان عزیمت نمایند. ولی در حین عمل و اقدام، هر کدام عذری آوردند و اول بار بلبل زبان به عذرخواهی گشود و شرحی از عشق خود به گل گفت که:

من چنان در عشق گل مستغرقم	کز وجود خویش محو مطلقم
در سرم از عشق گل سودا بس است	زانک مطلوبیم گل رعنا بس است
طاعت سیمرخ نارد بلبلی	بلبلی را بس بود عشق گللی

پس از بلبل سایر پرندگان از قبیل طوطی و طاووس و بط و کبک و باز و هما و هزاران پرنده دیگر، هر کدام زبان به عذرخواهی گشودند و به بهانه ای از همراهی با متحرّیان حقیقت باز ماندند و حضرت شیخ عذر هر یک را با نهایت فصاحت و شیرینی آمیخته با حکایت و مثل جالبی با کمال استادی در منطق الطیر ذکر کرده است. بالاخره جمعی معدود برای این مسافرت پرخطر حاضر شدند.

عزم ره کردند عزمی بس درست      ره سپردن را باستانند چست

در طی راه برای هر یک مشکلی پیش می‌آمد که از راه باز می‌ماند و از عزیمت به کوه قاف صرف‌نظر می‌کرد و راحت را بر محنت و زحمت ترجیح می‌داد. فی‌المثل یکی از مرغان می‌گوید:

دیگری گفتش که من زردوستم  
عشق زر چون مغز شد در پوستم  
تا مرا چون گل زری نبود به دست  
همچو گل خندان بتوانم نشست  
و بر این قیاس هر یک سخنی گفتند و به عذری از راه ماندند. شیخ عطار در ضمن این داستان هفت وادی سیر و سلوک را یکایک ذکر می‌کند و سختی و خطر هر یک را بیان می‌نماید و بالاخره خیل مرغان که باقی ماندند به راه می‌افتند و سوی قاف وفا می‌روند و بالاخره به وادی هفتم، که وادی فنا است، می‌رسند و چون از آن جمله تنها سی مرغ باقی مانده بودند، چون به سرمنزل مقصود می‌رسند خود را سیمرغ می‌بینند. می‌فرماید:

چون نگه کردند آن سی مرغ زار  
در خط آن رقعۀ پر اعتبار...  
جان آن مرغان ز تشویر و حیا  
شد حیای محض و جان شد توتیا  
چون شدند از کلّ کلّ پاک آن همه  
یافتند از نورحضرت جان همه...  
هم زعکس روی سیمرغ جهان  
چهرۀ سی مرغ دیدند از جهان  
چون نگه کردند آن سی مرغ زود  
بی‌شک این سی مرغ آن سیمرغ بود  
در تحیر جمله سرگردان شدند  
باز از نوعی دگر حیران شدند  
خویش را دیدند سی مرغ تمام  
بود خود سیمرغ سی مرغ مدام  
مرغان متحیر شدند و فرو ماندند و به ناچار:

کشف این سرّ قوی درخواستند  
حلّ مایی و تویی درخواستند  
بی‌زبان آمد از آن حضرت جواب  
- کاینه است آن حضرت چون آفتاب  
هر که آید خویشتن بیند درو  
جان و تن هم جان و تن بیند درو  
این بود خلاصه‌ای از احوال پرندگان که به راهنمایی هدهد به کوه قاف رفتند و به دیدار سیمرغ رسیدند و شیخ در ضمن کتاب در ابتدای کار سیمرغ فرموده است،  
قوله:

ابتدای کار سیمرغ ای عجب  
جلوه‌گر بگذشت بر چین نیم‌شب  
در میان چین فتاد از وی پری  
لاجرم پرشور شد هر کشوری  
هرکسی نقشی از آن پر برگرفت  
هرک دید آن نقش کاری درگرفت

آن پر اکنون در نگارستان چینست  
 گر نگشتی نقش پرّ او عیان  
 این همه آثار صنع از فرّ اوست  
 جمله انمودار نقش پرّ اوست  
 چون نه سر پیداست وصفش را نه بن  
 نیست لایق بیش ازین گفتن سخن  
 برخی از محققین عنقا را کنایه از هیولای اولی عالم دانند که صرف استعداد است  
 و به مدد فیض قدیم از نقص رو به کمال می‌رود و به صور متعدده ملبّس می‌شود و مقرّ  
 او را در قاف گفته‌اند که اشاره به حدود عالم امکان است و گویند چون هیولی به تمام  
 معنی از قوّت به فعل رسد عالم به درجه کمال بالغ شود و قیامت کبری و رستاخیز عظیم  
 آشکار گردد؛ یوم تبدّل الأَرْض غیرالأَرْض...

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح احبّای بادکوبه می‌فرمایند، قوله الأُحلی: "...  
 کوه قاف که در احادیث و روایات مذکور همین قفقاز است و ایرانیان را اعتقاد چنان  
 که آشیانه سیمرغ است و لانه عنقا شرق. لهذا امید چنان است که این عنقا که شهر  
 تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امر بدیع ربّانی است، در قفقاز لانه و آشیانه  
 نماید..." [مکاتیب، ج ۳، ص ۲۰۲]

باری، جمال قدم جلّ جلاله فرمودند، "ای عنقای بقا جز در قاف وفا محلّ می‌پذیر".  
 مخاطب بیان مبارک همان صاحبان هوش و گوش معنوی هستند که در ظلّ تعالیم و  
 احکام الهیه به حیات ابدیه فائز شده‌اند و در قاف وفا و جبل راسخ ثبوت بر عهد و پیمان  
 الهی مقرّ گزیده‌اند؛ مراسم وفا را همواره محافظت کنند و از بی‌وفایان اجتناب و دوری  
 نمایند.

خلاصه آن که، شرط وصول به کمال معنوی که مقام عنقای بقا است و سبب  
 حصول حیات ابدیه، جز در قاف وفا یعنی حفظ مراسم وفای به عهد الهی به هیچ وجه  
 دیگر ممکن نیست. احبّای الهی همواره باید مانند بلبل به گل الهی دلبستگی داشته  
 باشند و همچون هدهد سلیمان عشق در سیای جانان، که مدینه الرَّحمن است، مسکن و  
 مأوی کنند و همچون عنقای بقا در قاف وفا به عهد و پیمان ربّ جلیل به سر برند.

بعد فرموده، "این است مکان تو اگر بلامکان به پر جان برپری و آهنگ مقام خود  
 رایگان نمایی". ذکر مکان و لامکان فرموده؛ مکان مخصوص عالم اجسام و موجودات  
 مادی است، زیرا علی‌المشهور هر موجود مادی را در نشأه عالم اجسام مکانی مقدر  
 شده؛ گرچه بعضی از حکما برای مکان حقیقت خارجی ابداً قائل نیستند و گویند

مکان مانند زمان ثبوت دارد نه وجود، یعنی فقط وجود ذهنی دارد نه وجود خارجی؛ و ادامه این بحث از موضوع ما خارج است. ولی علی الظاهر هر موجود جسمانی را مکانی معین و مقدر است و حقایق روحانیه را مکانی مانند اجسام نیست و گرنه لازم آید موجود روحانی صرف تبدیل به موجود مادی گردد و متصف به صفات و لوازم اجسام شود و این محال است. پس چون حقایق روحانی به کلی از صفات جسمانیات فارغ و برکنارند، در اصطلاح صوفیه و حکما از نشأه وجود آن حقایق روحانیه به لامکان تعبیر شده است؛ یعنی نشأه‌ای به تمام معنی روحانی و منزّه از شئون جسمانی و بیرون از حدود زمان و مکان و فارغ از تراحم عالم اجسام. در نشأه روحانی و لامکان روحانیات زمان و مکان را حکمی نیست؛ ماضی و مستقبل و حال همه دست در آغوش هم دارند و تصور این مسائل در لامکان درست نیست. شیخ شبستری در گلشن راز فرماید:

لامکانی که در او نور خداست ماضی و مستقبل و حالش کجاست

مولوی معنوی در ضمن داستان موسی و چوپان، که بسیار مشهور است، می‌فرماید، پس از آن که موسی حسب الأمر خداوند به دنبال چوپان دل شکسته روان شد تا از او دلجویی کند،

عاقبت دریافت او را و بدید گفت مژده ده که دستوری رسید

هیچ آدابی و ترتیبی مجبوی آنچه می‌خواهد دل تنگت بگوی

چوپان در جواب موسی لب به سخن می‌گشاید و احساسات معنوی خود را برای

موسی بدین گونه شرح می‌دهد که:

من ز روز و شب گذر کردم چنان که ز اسپر بگذرد نوک سنان

که از آن سو جمله ملت یکی است صد هزاران سال و یکساعت یکی است

هست ازل را و ابد را اتحاد عقل را ره نیست زان سو افتقاد

یعنی تصور آن مقام عالی که لامکانش گویند از حدود تصور و خیال بیرون است و از ادراک عقل و فهم خارج. عقل جزیی را بدان سر منزل عالی راه نیست. در آن نشأه لامکان همه ملل و اقوام و عقاید و اوهام محو و نابود است و ساعات و دقائق و ماه و سال را حکمی نیست؛ عقل را ره نیست زان سو افتقاد. یعنی عقل جزیی انسانی نمی‌تواند درباره لامکان افتقاد و تفحص کند و فهم مطلب نماید. تا ما در این نشأه مکان هستیم، آنچه را که ادراک می‌کنیم و یا تصور می‌نماییم محدود به حدود و ازمته و امکانه و آلوده به قیود زائده جسمانیه است و تا در این نشأه هستیم، اگر بخواهیم از حقایق

روحانیه سخن بگوئیم بالاچار باید آن را در قالب جسمانیات افراغ کنیم تا بتوانیم خود را به سرحدّ تصوّری محدود و ادراکی ناقص از آن موضوع برسانیم و ناچاریم دست به دامن تشبیه بزنیم. لطافت گفتار و حلاوت سخن را به شیرینی تعبیر کنیم و از کیفیات معنویّه انسانی، فی‌المثل، سنگین‌دلی و یا نرم‌دلی بیان مطلب می‌کنیم و از این قبیل بسیار. اندوه و غم را به دل‌گرفتگی بیان می‌کنیم و از سوزش دل سخن می‌گوئیم و همه اینها تعبیرات تشبیهی است و افراغ حقایق معقوله در بوته امور محسوسه و گرنه شیرینی ظاهری کجا و سخن دل کجا.

باری، آنچه درباره لامکان بگوئیم و بشنویم همه از طریق افراغ حقایق در بوته رقائق است و لهذا می‌فرماید شرط وصول به لامکان آن است که عنقای بقا با پر و بال جان به صقع مقصود طیران کند، زیرا نشأه حقیقت است و ادراک و فهم آن کما هوّ علیه از قوه عقل و فهم جزئی بشری در این نشأه جسمانی ممتنع و محال. بعد هم از این رتبه علّیین تعبیر به مقامی می‌فرماید که مفهومش مقام و رتبه روحانی است، آن هم در لامکان. برای آن که مطلب روشن باشد فرموده‌اند، "این است مکان تو...". تعبیر به مکان در اینجا برای آن است که شنوندگان که با کلمه مکان آشنا هستند بتوانند فهم تقریبی از مقام نشأه لامکان که بعد فرموده به دست آورند.

بعد فرموده‌اند "آهنگ مقام خود رایگان نمایی"؛ یعنی در نشأه روحانیت مکان وجود ندارد، بلکه مقام و رتبه معنوی موجود است. فی‌المثل می‌گوئیم فلانی به "مقام" ریاست رسید و نمی‌شود گفت به "مکان" ریاست رسید؛ زیرا مقصود مکان ظاهری و جسمانی نیست بلکه رتبه و مقام معنوی است و کلمه "رایگان" یعنی بدون زحمت و بدون آن که اجر و مزدی بدهی، می‌توانی در آنی خود را از عالم ادنی به عالم بالا و جهان روحانیت برسانی. در فقرات آینده هم این موضوع را به لحنی دیگر فرموده‌اند؛ فی‌المثل "قدم اول بردار و قدم دیگر در عالم قدم گذار" و از این قبیل که در محلّ خود خواهد آمد.

در این وقت محفل خاتمه یافت. ■

در این مقام دو فقره از آثار حضرت عبدالبهاء را که حاوی اصطلاحات مندرج در فقره اول کلمات مبارکه مکنونه می‌باشد، مندرج می‌سازد:



ایروان

به واسطه جناب خطاط

جناب ملا سلیمان علیه بهاء الله الأبهی

ای سلیمان رحمن سریر سلیمانی در این حوالی بود؛ ابداً اثری از آن باقی نه. تو سلیمان پُر حشمت اقلیم رحمن شو و از فیض ابهی نصیب بر و وحوش و طیور صحرائی طور را در حوالی خویش جمع و ترتیب ده و بساط سلطنت را در ملکوت موهبت بگستر و هدهد مشتاق را به سبای عشاق بفرست تا بلقیس مفتون را به قصر پرشگون دلالت نماید و به خلوتخانه اسرار برساند و علیک التّحیّة و التّناء. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

به واسطه جناب سررشته دار

جناب شاهزاده عزیز و جناب حسینعلی بیگ علیهما بهاء الله الأبهی

هو الله

ای دو یار عزیز من حضرت سینا زبان به ثنای شما گشوده و جناب سررشته دار به نغمه و آهنگی خوش به تحریک اوتار مدح و ستایش پرداخته که آن یاران روحانی مانند هدهد عشق نفوس را به سبای الهی دلالت نمایند تا در محفل جنت عدن به بلقیس هدایت ربّانی رسانند و در ظلّ سلیمان حقیقی در آرند آهوگردانی اگر به این مهربانی باشد غزالان مشتاق را به بیت الحرام امن و امان در آرَد. این صید و قید نیست؛ این آزادی و بزرگواری است. لابدّ هر سیبل را دلیلی لازم. الحمد لله که شما نفوس را دلالت بر عین تسنیم می نمایید و سبب حیات ابدی طالب مستقیم می شوید. این موهبت است و این الطاف حضرت احدیّت. شکر کنید خدا را که به آن فائزید. ع ع

## هفته سوم

پس از آن که احیاء تشریف آوردند، در آغاز محفل بر حسب قرار هفته قبل تلاوت کلمات مبارکات مکتونه انجام یافت. ناطق محفل فرمود، اینک به فقره دیگر کلمات مکتونه پردازیم:

### ۳-۱: شرح فقره دوم کلمات مکتونه فارسی

ای پسر روح هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبل را مقصود جمال گل مگر طیور افتد عباد که به تراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده‌اند و به گلهای بُعد توجه نموده از گلهای قرب محروم گشته‌اند. زهی حیرت و حسرت و افسوس و دریغ که به ابریقی از امواج بحر رفیق اعلی گذشته‌اند و از افق ابهی دور مانده‌اند. "انتهی در آغاز این فقره، بندگان را "پسر روح" نامیده‌اند و این معنی اشاره به آن است که انسان فنا و زوال ندارد و حیات او منحصر به حیات جسمانی نیست که فانی و زائل شود؛ بلکه باید سعی کند که در این دنیا، که محل سعی و عمل است، بکوشد تا وسایل حیات معنوی و روحانی خود را در نشأه روحانی که همان لامکان است به دست آورد. جسم انسان فانی می‌شود و این ترکیب به تحلیل می‌گراید و این صورت زیبا به زشت‌ترین وجهی مبدل می‌شود؛ ولی روح انسان که حقیقت و ذات او است، باقی می‌ماند و نتیجه سعی و کوشش خود را که در این جهان مبذول داشته در نشأه لامکان به دست خواهد آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است، "... فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أُدْبِرَتْ وَ أَدْنَتْ بُودَاعٍ..." و "فلم يبق منها إلا حيابة كحيابة الاناء..." و "إِنَّ اليَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدَا حِسَابٌ لَا عَمَلٍ". یعنی دوران حیات جسمانی عنقریب به سر آید و ندای رحیل بلند شود. در ظرف حیات جسمانی جز قطره‌ای چند باقی نمانده؛ امروز روز سعی و عمل است و فردا

که رستاخیز هر نفس برپا می‌شود، روز حساب و حصول نتیجه اعمال است. بنابراین باید کوشید تا در عالم روح که سرمنزل اصلی ابناء بشر است به سلامت رسید و گرفتار تشویر و شرمساری نگردید. راه وصول به این موضوع مهم را در این فقره حضرت کبریایی بیان فرموده است. در آغاز بندگان را متذکر می‌دارند که شما فانی و زائل نیستید، بلکه پسر روح هستید و باقی و برقرار خواهید بود و می‌فرماید مثل شما مانند پرنده‌ای است که در شاخسار عالم انوار لانه و آشیانه داشته و برای سیر و پرواز از آن مقام شامخ به این خاکدان فانی نزول کرده و گرفتار شتون آب و گل شده است. برخی از طیور پس از وقوف از هویت این خاکدان نظر بر آشیان شامخ خود دارند و همچون بلبلی که عاشق گل است خود را از این خاکدان رهایی بخشیده و به جانب معشوق و سرمنزل عالی خود که از آن فرو آمده‌اند مراجعت می‌نمایند؛ و برخی از طیور افتده عباد چشم از مقامات عالی می‌پوشند و آشیان شامخ ملکوتی خود را فراموش می‌کنند، از دریای ژرف و بی‌کران حضرت مقصود می‌گذرند و در این خاکدان فانی به ابریقی از آب شور علایق دنیویه قناعت می‌کنند. حضرت "رفیق اعلی" یعنی مقام قرب خداوند را از دست می‌دهند و به ظرفی از آب تعلق به این جهان فانی اکتفا می‌کنند.

ابریق معرب "آبریز" است که عبارت است از ظرفی که در آن آب می‌ریزند و گنجایش مقداری قلیل از آب را دارد. این بلبلان، که اول از عشاق گل بودند، پس از نزول به خاکدان فانی به جای گل‌های قرب به حضرت مقصود، خود را گرفتار گل‌های بی‌مصرف و تعلقات عالم ترابی می‌نمایند. دریغ و افسوس که این بندگان نادان فریب شتون فانی دنیا را می‌خورند و از حیات ابدیه خود را محروم می‌سازند. از رفیق اعلی و افق ابهی، که همان مقام قرب حضرت یزدان است، نصیبی ندارند. ولی اگر نظر به آشیان اصلی داشته باشند و به افق اعلی متوجه شوند، هرگز به این عذاب بعد و فراق مقامات عالی مبتلا نمی‌شوند. لکن پسران روح، که ناظر به حقیقت واقع هستند، همیشه به یاد دوست حقیقی هستند و از اثمار و فواکه قرب و لقای الهی بهره‌مند می‌شوند. ■

عباراتی که از حضرت امیرالمؤمنین نقل شده از خطبه شماره ۲۸ و ۴۲ در نهج البلاغه و غررالحکم (شماره ۳۴۴۵) آن حضرت است.

## ۲-۳: شرح فقره سوم کلمات مکنونه فارسی

بعد از فقره دوم، جمال کبریا بندگان را نصیحت می‌فرماید که چگونه باید در این دنیا به سر بزنند و برنامه اعمال و حیات آنان چیست. گوش کنید، می‌فرماید: "ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حبّ و شوق دست مدار. مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از مراقت اشرا دست و دل هر دو بردار."

بنده واقعی در حقیقت دوست خدا است و لهذا او را به خطاب "ای دوست" مخاطب فرموده راه نجات و وصول به سر منزل حیات خود را نشان می‌دهند و می‌فرمایند که همواره سعی کن در باغ قلب خود، که جلوه گاه انوار عرفان حق است، همواره گل‌های عشق و محبت نسبت به خدا و خلق خدا بکاری و پیوسته مانند بلبل شیدا باش که همواره به فکر گل است که محبوب او است. در رفتار بلبل نسبت به گل مطالعه کن و از دامان آن عاشق صادق دست بردار. در عشق و محبت خدا و خلق رویه بلبلان را که عاشق گل هستند پیش گیر که همیشه در جستجوی گل است و تو نیز باید مانند او شیدا و شیفته گل باشی. بنابراین در بوستان قلب خود گل‌های محبت بکار تا به هر طرف نظر کنی آثار قدرت حق و چهره زیبای معشوق واقعی و گل معنوی را مشاهده فرمایی؛ و بعد می‌فرماید برای ادامه این حالت روحانی همواره سعی کن با نیکان و نیکوکاران معاشرت نمایی و از مردمان پست و افراد شریر دوری کن. زیرا مصاحبت ابرار بر نورانیت قلب می‌افزاید و معاشرت با اشرا افق دل را تیره و تار می‌کند.

بابدان کم‌نشین که صحبت بد  
گرچه پاکی تو را پلید کند  
کافتایی بدان بزرگی را  
لکه‌ای ابر ناپدید کند

بلبل عاشق اگر همواره با بلبلان خوش آواز همراه باشد، هر زمان بر تعنیات روح افزا و عشق و محبتش نسبت به معشوق افزوده شود و اگر با خار نشیند، به تدریج صفا و وفا را فراموش کند و از آزار نیش خار در امان نباشد. حضرت کبریایی در همین کلمات مکنونه می‌فرماید، قوله تعالی: "صحبت اشرا غم بیفزاید و مصاحبت ابرار زنگ دل بزدايد...؟" "زینهار ای پسر خاک با اشرا الفت مگیر و مؤانست مجو که مجالست اشرا نور جان را به نار حُسان تبدیل نماید...؟" "اگر فیض روح القدس طلبی با احرار مصاحب شود، زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خُلد نوشیده‌اند و قلب مردگان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند...".

البته شرح کافی درباره این کلمات دریات به خواست خدا در محل خود داده

خواهد شد و در این مقام برای استشهاد و تشریح مطلب به نقل آنها مبادرت رفت.

### ۳-۳: شرح فقره چهارم کلمات مکنونه فارسی

این فقره از کلمات مکنونه برای تأکید مطالب سابقه و عبارت است از سفارش به دوستان خداوند که همواره سعی کنند به یاد دوست باشند و از ذکر معشوق حقیقی دمی فارغ نباشند و برای وصول به حضرت دوست و تقرّب به مقام قرب از بذل جان دریغ نمایند. در این فقره که خواهم خواند علامات عاشق صادق و دوست حقیقی را تعیین فرموده‌اند و تأکید نموده‌اند که همواره به یاد او باشند، قوله الأحملي: "ای پسر انصاف کدام عاشق که جز در وطن معشوق محلّ گیرد و کدام طالب که بی‌مطلوب راحت جوید. عاشق صادق را حیات در وصال است و موت در فراق؛ صدرشان از صبر خالی و قلوبشان از اصطبار مقدّس. از صد هزار جان در گذرند و به کوی جانان شتابند."

در آغاز می‌فرمایند، "ای پسر انصاف؛ یعنی بندگان خداوند باید درباره این موضوع به چشم انصاف بنگرند و به نظر عدالت نگاه کنند؛ تفکر کنند ببینند آیا ممکن است کسی مدعی عشق و محبت واقعی و حقیقی باشد ولی هیچ وقت به کوی معشوق گذر نکند و نام او را بر زبان نراند و به یاد او نیفتد؟ چنین شخصی اگر هم لاف عشق بزند و ادعای محبت نماید، لاف و گزافی بیش نیست و اعمال او دلیل بر کذب ادعای او است؛ زیرا در عالم عاشق صادق نمی‌توان یافت که به کوی معشوق قدم نگذارد و طالب صادقی نمی‌توان پیدا کرد که به دنبال مطلوب خود روان نباشد.

بنابراین باید بندگانی که دم از عشق و محبت یزدان می‌زنند همواره در کوی دوست قدم زنند و خود را به سرمنزله مطلوب و مقصود برسانند و گرنه لاف زن و گزافه‌گوی باشند. زیرا علامت عاشق صادق آن است که همیشه به فکر معشوق باشد و نشانه طالب حقیقی آن است که همواره در پی مطلوب خود روان باشد. حیات عاشق صادق در وصال معشوق است و چون به فراق گرفتار شود سلب حیات از او گردد: "عاشق صادق را حیات در وصال است و موت در فراق."

این که گویند به عالم شب قدری بوده است

مگر آن است که با دوست به پایان آید

xxx

شب فراق نخواهم دواج دیا را که شب دراز بود خوابگاه تنها را

xxx

روزگار و هر چه در وی هست بس ناپایدار است

ای شب هجران تو پنداری برون از روزگاری  
عشق در هر قلبی که تجلی کند، اساس صبر را در هم شکند؛ به قول سعدی  
شیرازی:

حدیث صبر در ایام پادشاهی عشق چنان شده است که فرمان حاکم معزول  
صبر در همه حال ممدوح است، ولی در قلمرو عشق راهی ندارد و به قول معروف،  
"ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است". لهذا می فرماید، "صدرشان از صبر خالی و  
قلوبشان از اضطبار مقدّس؛ از صد هزار جان در گذرند و به کوی جانان شتابند." عاشق  
برای وصال همه چیز را فدا می کند تا به مقصود رسد:

دوستان از عشق پندم می دهند خشت بر دریا زدن بی حاصل است  
ترک مال و ترک جاه و نام و ننگ در طریق عشق اوّل منزل است  
این دو بیت از سعدی شیرازی است که شنیدید. عاشق اگر به وصال رسد جان  
برایش چه فایده دارد، مال چه فایده دارد، دنیا و مافیها چه فایده دارد؟ به قول شیخ  
شیراز:

گفتی که بنده تو یوسف خویش اسباب جهان تمام بردار  
گر اوّل و آخرت بیاری کاین هر دو بگیر و دوست بگذار  
ما یوسف خود نمی فروشیم تو سیم سیاه خود نگه دار  
سیم سیاه اشاره به آیه قرآن است که فرمود برادران یوسف که دشمن او بودند  
یوسف را به دراهم معدوده مغشوش فروختند، قوله تعالی: "و شروه بثمان بخرس دراهم  
معدوده" [سوره یوسف، آیه ۲۰].

ملاحظه فرمودید که در این فقره، حضرت کبریایی علامات عاشق صادق را چگونه  
ذکر فرموده: اوّل آن که جز به حضرت معشوق به کس دیگر ناظر نباشد و همواره به  
کوی دوست قدم گذارد و مانند طیور شکور به آشیان واقعی خود ناظر باشد؛ در همه  
جا صورت معشوق را بنگرد و همواره به نام او ذاکر و متذکر باشد، مانند فرهاد که به  
یاد شیرین کوه را می کند و نام شیرین بر زبان می گفت. بلفضولی از هر چه پرسید جز  
نام شیرین و یاد شیرین جوابی به او نداد. وحشی بافقی فرموده:

یکی فرهاد را در بیستون دید ز وضع بیستونش باز پرسید

در آنجا داد از شیرین نشانی  
 فلان روز این طرف فرمود آهنگ  
 (گلگون نام اسب شیرین بوده است).  
 فلانجا ایستاد و سوی من دید  
 فلانجا ماند گلگون از تکاپوی  
 غرض از گفتگویش بُد همین کام  
 این یکی از علامات عاشق صادق است که ذکر شد؛ یعنی به هر طرف بنگرد، خدا  
 را ببیند و به یاد او باشد. بابا طاهر فرموده:

به دریا بنگرم دریا تو بینم  
 به صحرا بنگرم صحرا تو بینم  
 به هر جا بنگرم کوه و درودشت  
 نشان از قامت رعنا تو بینم  
 علامت دوم عاشق صادق آن است که در راه وصول به وصال صبر و اصطبار را رها  
 کند و از شکیبایی پرهیز نماید که گویند، "فی التأخیر آفات"؛ به قول جامی:  
 صلاهی باده زد پیر خرابات  
 بیا ساقی فقی التأخیر آفات  
 سلوک راه عشق از خود رهایی است  
 نه طی منزل و قطع مقامات  
 علامت سوم آن است که در راه حصول مقصود و وصول به وصال حضرت دوست  
 همه چیز خود را فدا کند، حتی جان را؛ اگر صد هزار جان هم داشته باشد، همه را  
 فدا کند و از هیچ چیز دریغ ننماید، به قول قانعی، "یا ز جانان یا ز جان بایست دل  
 برداشتن".

اگر عاشق صادق به دیده انصاف که در صدر این فقره مذکور شده نظر نماید همه  
 این حقایق را تصدیق کند و سعی بلیغ مبذول دارد که راه خطرناک عشق را طی کند تا  
 به سر منزل مقصود برسد.

در ضمن فقرات آینده خواهیم دید که به فرموده حق تعالی واصلین به این مقام اعز  
 اعلی بسیار قلیل اند، "و قلیل من عبادی الشکور" [سوره سبأ، آیه ۱۳].

### ۳-۴: شرح فقره پنجم از کلمات مکنونه فارسی

در این فقره می فرمایند، قوله تعالی: "ای پسر خاک به راستی می گویم غافل ترین عباد  
 کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران به  
 اعمال خود را بیارید نه به اقوال."

در این بیان مبارک بندگان را از غفلت تحذیر فرموده و علامت وجود غفلت را در انسان دو چیز تعیین فرموده‌اند: اول مجادله در اقوال و دوم تفوق بر دیگران. در هر کس این دو صفت موجود باشد از اهل غفلت است و عاقبت حالش البته همراه با شقاوت و بدبختی است.

مجادله به معنی نزاع و خصومت است و این معنی در لغت است. در کتب لغت برای جدل معانی ذیل را نوشته‌اند: ریسمان را محکم تابیدن، سختی در خصومت، جنگ و پیکار، مناقشه، مناظره، نزاع، مکابره، گفتگو و مناظره در امری، نزاع و کشمکش و از این قبیل معانی لغوی جدل است.

خداوند در قرآن در سوره ۱۸ آیه ۵۴ می‌فرماید، "وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا". مضمون آن است که می‌فرماید، ما در قرآن مجید برای انتباه مردم مثل‌ها زدیم ولیکن انسان راه جدل و مکابره می‌پیماید و سخت در انکار حقایق می‌کوشد.

جدل دارای معنی اصطلاحی هم هست از جمله آن که جدل یکی از صناعات خمسة منطق است و صناعات خمسة فنّ منطق از این قرار است: صنعت برهان، صنعت خطابه، صنعت شعر، صنعت مغالطه و صنعت جدل؛ و نیز جدل به یک معنی از فروع علم مناظره است و در استدالات فقهی به کار می‌رود و یکی هم چنان که گفته شد قیاسی و منطقی است که آن را "طویقا" گویند و شرح آن در منطق است. به هر حال مکابره دو نفر یا بیشتر را درباره اثبات موضوعی از راه اقامه حجّت و دلیل و معارضه در عرف معمول جدل گویند. سعدی فرموده:

فقیهان طریق جدل ساختند لم و لا اسلم در انداختند  
در سوره النحل [آیه ۱۲۵] قرآن مجید فرموده: "أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ". یعنی با معاندین و منکرین که راه عناد و جدال می‌پیمایند سعی کن به حکمت و پند و موعظه آنان را به راه راست آوری و بهترین راه جدل را مراعات و انتخاب فرمایی؛ به این معنی که فریاد و سر و صدا نکنی و کلمات خسته‌نگویی و روی در هم نکشی و با چهره گشاده و خلق نیکو با آنان سخن گویی و اقامه حجّت فرمایی. این معنی که ذکر شد خلاصه بیان قاضی بیضاوی در تفسیر او بود.

در ذیل همین آیه مبارکه، بعضی هم "جادلهم بالتي هي أحسن" را به آیات قرآنی



تفسیر کرده‌اند؛ یعنی در مقابل عناد معاندین به آیات قرآن استدلال فرما. ولکن وجه اوّل انساب به موضوع است و علی بن ابراهیم قمی طریق ثانی را نقل فرموده است. به هر حال، مقصود از بیان مبارک که فرموده‌اند از علائم غفلت مجادله در قول است، همانا مجادله بی فایده‌ای است که میان دو نفر درباره موضوع خاصی درگیر شود و هر دو به جان هم افتاده فریاد بر آرند و هر کدام بکوشد که با زور و قهر و سب و لعن گفته خود را به کرسی نشاند و دیگری را مغلوب و مجاب نماید. البته این گونه رفتار از علامات غفلت است و طرفین که به چنین جدالی تن در دهند گرفتار غفلت‌اند، زیرا غافل هستند که از این گونه بحث و مشاجره نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد و هر یک می‌کوشد که بر دیگری غلبه کند و خود را بالاتر بداند و این خود علامت دیگری از غفلت است. شخص غافل از حقیقت و فضیلت همواره با مردم به جدل می‌نشیند و خود را بر همه تفوق می‌دهد و سعی می‌کند که خود را به رخ دیگران بکشد و از همه بالاتر جلوه کند، غافل از آن که فضیلت انسان در تواضع و خفض جناح است و خودپسندی و طلب تفوق بر خلاف فضیلت و از مختصات مردمی است که به عالم حیوان نزدیکند و از رتبه انسانی بسیار دور هستند.

جمال قدم جلّ کبریائه از جمله صفات انسانی را تواضع ذکر فرموده‌اند، "و للإنسان متواضعاً" یعنی از علامات صریحه مسلمة اهل ایمان و انسان حقیقی آن است که در مقابل دیگران متواضع باشد و از خودبینی و خودخواهی اجتناب کند.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه می‌فرمایند، قوله الأحملي: "انانیت و خودپسندی سبب جمیع اختلافات است. هیچ آفتی در عالم وجود مثل خودپسندی نیست و آن این است که انسان دیگری را نپسندد و خود را بپسندد. خودپسندی عجب می‌آورد؛ تکبر می‌آورد؛ و غفلت می‌آورد. هر بلایی که در عالم وجود حاصل می‌شود، چون درست تحرّی بکنید، از خودپسندی است. ما نباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم؛ حتی نفوسی که مؤمن نیستند. زیرا حسن خاتمه مجهول است ... ما باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم ... به مجرد این که خود را از دیگران ممتاز بینیم از طریق نجات و فلاح دور شده‌ایم ... خدا نکند که در خاطر یکی از ماها خودپسندی بیاید خدا نکند خدا نکند خدا نکند..." الخ (گنجینه حدود و احکام، ص ۳۲۵-۳۲۶)

به هر حال، مجادله در کلام سبب خشونت در قول و اشتعال نائرة خشم و خودستایی و خودپسندی است و مرد مجادل سعی می‌کند که هر طور هست حریف را مقهور نماید

و مهزوم سازد و خود در میدان جدال غالب شود و گوی خودخواهی را بریاید. شیخ شیراز در گلستان که از آثار جاوید محسوب است، شرحی زیبا با بیانی فصیح و تعبیری ملیح در ذیل عنوان (جدال سعدی با مدعی) آورده است که بسیار زیبا و جالب است و نتیجه جدال را مبرهن و آشکار می سازد. اگر فرصت فرمودید این بحث را در آخر باب هفتم گلستان سعدی بخوانید و از حُسن کلام و شیرینی مقالش لذت برید.

باری، جمال قدم می فرمایند که، "غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید". مجادله علامتِ اوّل غفلت است و علامت ثانی غفلت آن است که انسان خود را از دیگران بهتر بشمارد و به سایر مردم به نظر حقارت بنگرد. و در خاتمه می فرمایند، "بگو ای برادران به اعمال خود را بیارایید نه به اقوال". آنچه سبب عزّت نفس است عمل است نه گفتار. به قول قآنی شیرازی، "مرد آن است که لب بندد و بازو بگشاید؛ و فردوسی فرموده، "دو صد گفته چون نیم کردار نیست". جمال قدم جلّ کبریائه در لوح رئوس می فرمایند: "رأس الإیمان هو التَّقَلُّلُ فی القول و التَّكثُّرُ فی العمل و مَنْ کان أقواله أزید من أعماله فاعلموا عدمه خیر من وجوده و فناءه أحسن من بقائه". [مجموعه‌ای از الواح، ص ۹۳]

یعنی علامت اوّلیه ایمان آن است که انسان کمتر بگوید و بیشتر عمل کند و آن کسی که گفتارش بیشتر از کردارش باشد، بدانید که اگر معدوم شود بهتر از وجود او است و اگر فانی گردد بهتر از آن است که باقی بماند. در قرآن مجید [سوره صف آیه ۲] فرموده: "لِمَ تقولون ما لا تفعلون". یعنی چرا می گویند مطالبی را که در صدد عمل کردن به آن نیستند.

این هفته بحث درباره کلمات مکنونه کافی است و به مطالب دیگر می پردازیم. هر کس فرمایشی دارد بفرماید.

### ۳-۵: گوهر خانم

یکی از حاضرین فرمود: بفرمایید که گوهر خانم، حرم مبارک، اهل کجا بوده‌اند؟ ناطق محفل فرمود، مشارّ الیها اهل کاشان بوده است. در ایّام توقّف هیکل مبارک در بغداد، مشارّ الیها با برادر خود از کاشان به بغداد رفت و مجاور شد و پس از حصول انتساب، دختری به نام فروغیه از او به دنیا آمد که بعدها زوجه سید علی افغان شد و هر دو، یعنی زن و شوهر، و گوهر ناقض شدند و به عداوت حضرت مرکز میثاق جلّ ثنائه

کمر بستند و هر یک به گمنامی مردند.

در وقتی که جمال قدم جل ذکره از بغداد به ادرنه تشریف بردند، جمعی از احباب به امر مبارک در بغداد باقی ماندند که پس از چندی به موصل فرستاده شدند و به "اسرای حدباء" معروف هستند که جناب زین‌المقرّین هم جزو آنان بود. از جمله نفوسی که به امر مبارک در بغداد ماندند و به موصل اسیر شدند، همین گوهر خانم بود. در لوح سلطان فرموده‌اند، "جعلوا أهلی أساری من الزوراء إلى الموصل الحدباء". کلمه "اهلی" اشاره به همین حرم ثالث است. مشاراً إليها خواهر آقا میرزا مهدی کاشی است که شرح احوالش را هیکل مبارک مرکز عهد الهی در تذکرةالوفاء بیان فرموده‌اند و می‌فرمایند، قوله العزیز: "ترك وطن مألوف کرد و به مرکز اشراق خطه عراق شتافت و به حضور دلبر آفاق رسید؛ چندی به مصاحبت یاران پرداخت و به محامد و نعوت آهنگ خوشی می‌نواخت. بعد از مدتی مأذون به رجوع کاشان گشت و ایامی در وطن خویش به سر برد؛ دوباره شور به سر آمد، طاقت فراق نماند، مراجعت به عراق کرد و همشیره خویش، امه الله المحترمه حرم ثالث را به بغداد آورد..." الخ (تذکرةالوفاء، ص ۱۴۹)

### ۳-۶: مآخذ ابیات در هفت‌وادی و چهاروادی

یکی از احباء فرمود بنده در حین مطالعه و زیارت هفت وادی و چهار وادی و آثار عرفانی که از قلم مبارک نازل شده به کلمات و اسمایی برخورد کردم که برای من مجهول است و نیز اشعار بسیار در آن الواح ذکر فرموده‌اند. خواستم بدانم این اشعار از کدام یک از شعرا است.

ناطق محفل گفت، اینک خوب است اشعاری را که فرمودید مورد بحث قرار دهیم.

۱- "چون تجلی کرد اوصاف قدیم..." (جلد سوم مثنوی مولوی، در آن حکایت

که "در صحابه کم بدی حافظ کسی...")

۲- "مطرب عشق این زند..." (جلد سوم مثنوی مولوی، با خویش آمدن عاشق

بیهوش...)

۳- "یار بی‌پرده از در و دیوار..." (از ترجیع‌بند سید احمد هاتف اصفهانی، متوفی به

سال ۱۱۹۸ هـ ق)

۴- "حق عیان چون مهر رخشان..." (از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری)

- ۵- "چون قلم در وصف این حالت... (مثنوی، مجلد پنجم، صفحه آخر کتاب)
- ۶- "و عش خالیاً فالحبّ راحته عنّا..." (ابن فارض مصری)
- ۷- "ای ضیاءالحقّ حسامالدین راد..." (دیباچه مجلد پنجم مثنوی مولوی)
- ۸- "چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی..." (سعدی شیرازی، در ضمن غزلی که مطلعش این است:  
کس از این نمک ندارد که تو ای غلام داری  
دل ریش عاشقان را نمکی تمام داری
- ۹- "من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم..." (سعدی شیرازی، در ضمن قصیده‌ای فرموده که مطلعش این است:  
توانگری نه به مال است پیش اهل کمال  
که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال  
من آنچه شرط بلاغ است... الخ)
- ۱۰- "قصه لیلی مخوان و غصه مجنون..." (سعدی شیرازی، در ضمن غزلی فرموده که مطلعش این است):
- لطف خداوندی ای بدیع شمایل  
ماه من و شمع جمع و میر قبائل  
۱۱- "نام تو می رفت عاشقان بشنیدند..." (سعدی شیرازی، در ضمن غزلی که مطلعش در ذیل شماره ۱۰ ذکر شده فرموده است).
- ۱۲- "من سر هر ماه سه روز..." (مولوی، جلد پنجم مثنوی، در ضمن قصه ایاز و حجره‌اش)
- ۱۳- "ای خلیل وقت و ابراهیم هس..." (مولوی، مجلد پنجم مثنوی، در معنی آیه "فخذ أربعة من الطیر")
- ۱۴- "محو می باید نه نحو..." (مولوی، در مجلد اول مثنوی، ماجرای مرد نحوی)
- ۱۵- "این قدر آزار و خونریزی مجوی..." (مولوی، جلد اول مثنوی، بردن پادشاه طیب غیبی را...)
- ۱۶- "خوشر آن باشد که سر..." (جلد اول مثنوی مولوی، بردن پادشاه طیب غیبی را...)
- ۱۷- "شرح این هجران و این خون جگر..." (جلد اول مثنوی، بردن پادشاه طیب غیبی را...)

- ۱۸- "من کوی تو جویم که به از..." (عطار نیشابوری)
- ۱۹- "وصفی ز حُسن روی تو..." (سنایی غزنوی)
- ۲۰- "عاشقان را شد مدرّس..." (جلد سوم مثنوی، خواب مرد عاشق)
- ۲۱- "ای خدا ای لطف تو..." (مثنوی مجلد اول، تفسیر ما شاء الله کان)
- ۲۲- "پارسی گو گرچه تازی..." (مثنوی، جلد سوم، خواب مرد عاشق)
- ۲۳- "گر درّ عطا بخشد..." (حکیم سنایی غزنوی)
- ۲۴- "بوی جانی سوی جانم..." (مثنوی، جلد ششم، قصه بلال حبشی)
- ۲۵- "سوی آن دلیر نپوید..." (حکیم سنایی غزنوی)
- ۲۶- "بیش از این گفتن..." (مثنوی، جلد اول)
- ۲۷- "لله تحت قیاب العز..." (گوینده بر نگارنده معلوم نیست)
- ۲۸- "نشان عارف آن باشد..." (حکیم سنایی غزنوی)
- ۲۹- "عقل جزیی کی تواند..." (حکیم سنایی غزنوی)
- ۳۰- "نکند عشق نفس زنده..." (حکیم سنایی غزنوی)
- ۳۱- "با دو عالم عشق را..." (مثنوی، جلد سوم، با خویش آمدن عاشق)
- ۳۲- "نار عشق بر فروز..." (از غزلیات جمال مبارک)
- ۳۳- "وهم موسی..." (کشتن زرگر به اشاره الهی؛ مثنوی، جلد اول)
- ۳۴- "بیش از این گفتن..." (مثنوی، جلد اول، جواب گفتن علی جهت شمشیر افکندن)
- ۳۵- "دفع کن از مغز..." (مثنوی، جلد دوم، حکایت آن مرد ابله که مغرور بود به تملق خرس)
- ۳۶- "پرده چه باشد..." (غزل سعدی که مطلعش این است):
- لطف خداوندی ای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و میر قبائل
- ۳۷- "گر خضر در بحر..." (مثنوی، جلد اول؛ در بیان آن که کشتن مرد زرگر به اشاره الهی بوده)
- ۳۸- "آتشی از عشق جانان..." (مجلد دوم مثنوی، وحی آمدن به موسی)
- ۳۹- "گر بگویم عقلها..." (جلد دوم مثنوی، وحی آمدن به موسی)
- ۴۰- "شرح حال عارف را..." (سنایی غزنوی)
- ۴۱- "و اسکت عجزا..." (ابن فارض مصری)

- ۴۲- "أتحسب أنك جرمٌ صغير... (منسوب به حضرت امیر علیه السلام)
- ۴۳- "این سخن ناقص بماند و بی قرار... (مولوی در جلد دوم مثنوی، انکار فلسفی در آیه "أن أصبح مائک غورا") ■

برای ملاحظه شرحی مبسوط دربارهٔ مآخذ منقولات در رسالهٔ هفت وادی می توان به مقالهٔ "از مسکن خاکی" که در نشریهٔ سفینهٔ عرفان (ج ۲) به طبع رسیده مراجعه نمود. مآخذ اشعار منقول در آثار مبارکهٔ بهائی به تفصیل در مجلّات پنج گانهٔ کتاب مآخذ اشعار مورد مطالعه قرار گرفته و مآخذ دقیق ابیات و مصاریع ارائه گردیده است.

### ۳-۷: ابن فارض

سائلی از ابن فارض و احوالش پرسید. ناطق فرمود:

ابن فارض مصری، ابو حفص ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن علی بن المرشد بن علی الحموی المصری مشهور به شرف است. وی از اهل حماة شام بود و در قاهره به سال ۵۷۶ هجری قمری / ۱۱۸۰ م متولّد شده مدّتی در جوار بیت الله گذرانید. اشعار بسیار دارد و از جمله دو قصیدهٔ تائیه او خیلی شهرت دارد. وفات ابن فارض به سال ۶۳۲ هجری قمری / ۱۲۳۴ م در قاهره و قبرش در کوه مقطم زیارتگاه است. قصائد او را علماء شروح متعدّد نگاشته اند که از همه مهمتر شیخ حسن بوری است. قصیدهٔ تائیه او را نیز به عربی و فارسی شروحي متعدّد نوشته اند، از جمله مولانا عبدالرحمن جامی به فارسی شرحی بر قصیدهٔ ابن فارض نوشته و فرغانی نیز شرحی بر آن نگاشته است. (ملخص از لغت نامه، دهخدا) انتهى.

در این وقت محفل به پایان رسید. ■

برای مطالعهٔ شرح احوال و آثار و منابع مطالعه دربارهٔ ابن فارض به دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۴، ص ۳۷۳-۳۷۸) مراجعه فرمایید. اشعاری از ابن فارض که در آثار بهائی نقل گشته، در کتاب مآخذ اشعار (ج ۱) مورد مطالعه قرار گرفته است.

## هفته چهارم

### ۴-۱: شرح فقره ششم کلمات مکنونه فارسی

پس از اجتماع یاران بحث درباره کلمات مبارکه مکنونه شروع شد و این فقره را یکی از احیاء تلاوت فرمود:

"ای پسران ارض برآستی بدانید قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد، البته به جبروت باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روائح قدس نشنود."

ناطق محفل فرمود، آنچه در این مقام مهم است موضوع ملکوت و جبروت است و این که چگونه حسد مانع می شود که انسان وارد ملکوت شود و از فیض جبروت محروم ماند. اینک شرحی درباره مقصود از ملکوت بیان می شود.

احیای عزیز به حضورتان معروض می دارم که خداوند متان در عالم امکان برای هر موجودی درجه کمالی مقدر فرموده که مخصوص او است و نتیجه آفریدن آن موجود همانا وصول او به درجه کمالی است که مشیت الهیه برای او مقدر فرموده و از این جهت ملکوت هر کسی مخصوص به خود او است. یعنی درجه کمال مخصوص که در نهاد او استعداد وصول به آن درجه نهاده شده و در ظل فیض وجود و هستی هر موجودی مفطور است که استعداد خود را از قوه به فعل بیاورد؛ یعنی آنچه در فطرت او بالقوه مستور است، در این عالم به حیز فعلیت در آورد.

فی المثل، شما دانه گندمی را مشاهده می فرمایید که در نهاد و فطرت آن حبه گندم استعداد آن موجود است که اگر کشته شود و آفتی به او نرسد و به موقع نور آفتاب و آب به او برسد، با استجماع جمیع شرایط لازمه آن حبه گندم سرسبز شود و به فرموده خدا در قرآن مجید "کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله ماء حبه" [بقره، آیه ۲۶۱]. آن یک دانه گندم هفتصد دانه بار می دهد و ملکوت آن حبه همان است که به آن درجه برسد و از او هفتصد دانه گندم، فی المثل، به وجود آید. این را می گویند ملکوت آن

دانه گندم. همچنین، شما دانه زرد آلو را، فی‌المثل، مشاهده می‌کنید؛ این دانه قبل از کشته شدن تمام استعداد بالقوه در هویت او مستور است و ملکوت وقتی است که کشته شود و با استجماع جمیع شرایط لازمه درختی بارور گردد و میوه‌های شاداب دهد و آنچه در هویت او بالقوه بود بالفعل گردد. حال اگر قبل از وصول به کمال، این درخت گرفتار حشرات موزیه شود و ریشه او را خراب کنند و شاخ و برگ او را از طراوت بیندازند، البته آن درخت هرگز به کمال خود نرسد و به ملکوتی که برای او مقدر شده فائز نگردد، زیرا حشرات موزیه سبب شدند که او را از حصول به کمال بازدارند؛ این از مسلمات است.

برای هر فرد انسان هم خداوندگار توانا درجه کمالی تعیین فرموده که اگر با استجماع شرایط لازمه به سیر تکاملی خود ادامه دهد، به آن کمال که ملکوت او است خواهد رسید و اگر در ضمن سیر و سفر تکاملی خود، شجره وجود انسان آغشته به سموم مهلکه گردد و مورد هجوم حشرات موزیه و کرم‌های زیان‌بخش واقع شود، بدیهی است که هرگز به کمال نرسد و در هبوط نقص از بین برود؛ "اولئك كالانعام بل هم اضل" [سوره اعراف، آیه ۱۷۹]؛ یعنی در صورت غلبه مفاسد مهلکه از مقام انسانیت که برای او مقدر شده بود محروم ماند و سرنگون به عالم انسان شود و در ملکوت که رتبه کمال او بود وارد نشود.

یکی از موجبات تدنی انسان که مانع سیر تکاملی او می‌شود همانا صفت حسد است که به منزله حشره موزیه‌ای است که ریشه کمال انسانی را نابود می‌کند و از نمو شجره وجود و وصولش به درجه کمال که حصول اثمار و فواکه فضائل عالم انسانی است جلوگیری می‌نماید. فرمود کسی که در وجودش شائبه حسد باشد به ملکوت الهی وارد نشود؛ یعنی به درجه کمالی که برای او دست قدرت و عنایت الهیه مقرر فرموده نخواهد رسید و در مهابط نقص اسیر می‌شود و از حیات ابدیه محروم می‌ماند. زیرا ناقص را به ملکوت که درجه کمال است راهی نیست. حضرت کبریایی در لوح طب فرموده، "الحسد يأكل الجسد كما تأكل النار الحطب". در امثال است که "الحسود لایسود". شیخ شیراز فرموده، علیه الرحمه:

توانم آن که نیازم اندرون کسی

حسود را چه کنم کاوز خود به رنج در است



بمیر تا برهی ای حسود کاین رنجی است  
که از مشقت او جز به مرگ نتوان رست

ابوالفتوح بستی شاعر معروف فرموده:

إني لأرحم حاسدي لفرط ما      ضمنت قلوبهم من الأوعار  
نظروا صنيع الله بي فعيونهم      في جنة و قلوبهم في النار

حسد از بدترین حشرات مودیه‌ای است که اگر بر شجره وجود کسی دست یافت، او را خشک می‌کند و از نمو و کمال باز می‌دارد. حسد را مراتبی است که جمیع آن مذموم است. گاه هست که کسی نمی‌تواند کسی را دارای نعمتی و مقامی ببیند و پیوسته در رنج است و غصه می‌خورد که "چرا داد به او آن همه نعمت نه به من"، شاعر فرموده:

اعتراضی است بر افعال جهاندار حکیم

عادت مرد حسدپیشه که خاکش به دهن

هرچه ببند به کف غیر فغان بردارد

که چرا داد به او آن همه نعمت نه به من

می‌سوزد و می‌سازد تا از درد و رنج بمیرد.

گاه هست که کسی نعمت و مقامی را در دیگری می‌بیند و حسد بر او غلبه می‌کند که چرا خودش آن را ندارد و در عین حال می‌کوشد که وسیله‌ای فراهم آورد تا آن کس را از آن نعمت و مقام هر طور که شده محروم کند. لهذا نقشه‌ها می‌کشد، تهمت‌ها می‌زند، اقدامات متابعه می‌کند تا مگر نعمت و مقام آن شخص را زائل سازد. این رتبه از رتبه اولی شدیدتر و بدتر است. گاه هست که حسود می‌کوشد تا نعمت و مقام شخص محسود را از او بگیرد و به خود اختصاص دهد و این رتبه شدیدتر است؛ و گاه هست که حسود برای زوال نعمت و مقام محسود کوشش می‌کند حتی اگر جان خود را هم در این راه از دست بدهد.

حجّت الاسلام محمد غزالی در کیمیای سعادت، که بهترین کتاب اخلاقی است و مطالعه‌اش برای عموم خصوصاً جوانان بهائی لازم است، در باب مذمت حسد داستانی ذکر کرده که مجملش این است:

پادشاهی وزیری داشت بی‌نهایت حسود که هرگز نمی‌توانست کسی را ببیند که در نزد سلطان تقرّبی دارد. پادشاه را ندیمی بود دانا و خوش‌رفتار و سالم و مطلع که

نهایت تقرّب را به سلطان داشت و این معنی سبب حسد وزیر شد تا به حدّی که همت گماشت ندیم را به هر عنوان شده از بین ببرد و برای این منظور نقشه‌ای کشید و روزی ندیم را به منزل خود دعوت کرد و غذایی آلوده به سیر که بوی بدی دارد بساخت و به خورد او داد. ندیم قرار بود عصر آن روز خدمت شاه مشرف شود. وزیر قبل از تشرّف ندیم خود را به شاه رسانید و گفت این ندیمی را که این همه تقرّب یافته و مورد عنایت حضرت سلطان است، من به تازگی شناختم که مردی نمک به حرام است. سلطان شرح واقعه را پرسید. وزیر عرض کرد که ندیم پاره‌ها به من گفته که هر وقت نزد سلطان می‌روم از بوی بد دهان سلطان به ستوه می‌آیم و شرحی از این قبیل بگفت.

هنگام عصر که ندیم از همه جا بی‌خبر خدمت سلطان رسید، به واسطه آن که بوی سیر شاه را اذیت نکند، ناچار دستمالی در مقابل دهان و بینی خود گرفت. شاه به یاد گفتار وزیر افتاد و سخن او را صدق انگاشت، ولی در ظاهر با خوش‌رویی تمام با ندیم رفتار کرد و تعریف از او نمود و نامه‌ای نوشت و سر به مهر آن را به ندیم داد که به حاجب بدهد. شاه در آن نامه فرمان قتل ندیم را صادر کرده بود. ندیم که عنایت و مهر و محبت ظاهری شاه را دید، خشنود شد و به خیال آن که شاه به او عنایتی مبذول داشته خرم و شادمان نامه را گرفت تا به حاجب بدهد. در حین مرور وزیر که مراقب بود چون شادی و خرمی ندیم را دید آتش حسدش زیانه کشید و خیال کرد شاه ندیم را به انعامی خاص اختصاص داده است. لهنذا جلو رفت و کیفیت احوال را پرسید. ندیم با شادمانی مراجع شاه را بیان کرد و گفت این نامه را به من داده که به حاجب بدهم. وزیر گفت تو همانا مرد دانشمندی هستی و روا نیست زحمتی بکشی؛ نامه را به من ده تا آن را به حاجب برسانم و نتیجه را به تو اعلان خواهم کرد و به زور نامه را از ندیم گرفت و نزد حاجب برد. حاجب نامه را گشود و دید که فرمان شاه است که حامل نامه را هر که باشد فوراً به قتل برساند و سر او را نزد شاه فرستد. حاجب با تعجب تمام وزیر را به قتل رسانید و سرش را نزد شاه فرستاد. شاه را تعجب و حیرت دست داد و دنبال ندیم فرستاد و شرح واقعه را خواست. ندیم داستان دعوت وزیر و غذای آلوده به سیر را بیان کرد و گفت که آن دستمال را برای آن که به شاه اذیتی نرسد در مقابل دهان گرفته بودم. آنگاه شاه از اصل قضیه باخبر شد و بسیار مسرور گردید که حسود عنود به سزای عمل خود رسیده و ندیم بزرگوارش از خطر جسته است.

آتش حسد شجره وجود انسان را می‌افسرد و بدن و روح را پژمرده و افسرده

می‌سازد و از وصول به حیات ابدیه و دخول در ملکوت که مقام کمال است ممانعت می‌نماید. و لهذا فرموده قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد وارد ملکوت نمی‌شود؛ یعنی حشره موزیّه حسد شجره وجود حسود را خشک می‌کند و نمی‌گذارد که از شجر میوه‌های شاداب فضائل انسانی که ملکوت کمال او بود آشکار شود و حسود را از مقام انسانی خارج می‌کند و به مقام حیوان تدنی می‌بخشد و لهذا حسود از حیات باقیه محروم است. زیرا برای حیوان حیات جاودانی مقرر نشده است. اینک بینیم مقصود از قلب چیست که می‌فرماید: "قلبی که در آن شائبه حسد باشد... الخ"

مقصود از قلب عضو مادی و جسمانی که در طرف چپ بدن هر انسانی قرار دارد نیست، بلکه مقصود از قلب حقیقت انسانی و نفس ناطقه او است که محل تجلی انوار عرفان حق قرار گرفته باشد. قلب مخصوص اهل ایمان و عرفان حقیقی است و اهل ایمان و اطمینان چون به مرتبه قلب برسند و دارای این گوهر گرانبها گردند، دارای حیات معنویّه و زندگانی جاودانی خواهند بود. جمال قدم جلّ جلاله در آغاز کلمات مبارکه مکتونه عربی می‌فرماید، "فی اوّل القولِ املِک قلباً جیداً حسناً منیراً لتَمَلِکَ مُلْکاً دائماً باقیّاً ازلاً قدیمّاً". می‌فرماید آنچه سبب حصول حیات جاودانی و سلطنت بر سریر باقی می‌شود همانا دارا بودن قلب است که عبارت از اعلی درجه ایمان و عرفان و مقام طلوع شمس اطمینان از مشرق روح انسانی است. کفّار و محتجین و فاقدین ایمان و عرفان دارای حیات ابدیه و سلطنت معنویه نیستند، زیرا فاقد مقام قلب هستند.

در احادیث اسلامیّه است که رسول (ص) فرمود، "قلب المؤمن عرش الرّحمن". در اصطلاح صوفیان کاملین از این گوهر یکتا به "دل" تعبیر شده است.

سالها دل طلب جام از ما می‌کرد آنچه خود داشت زیگانه تمنّا می‌کرد در اصطلاح کاملین قلب را "جَنَّةُ الْمَأْوَى" گویند و گویند این مقام مختصّ به اهل عرفان و ایمان است، زیرا بهشت را هشت باب مقدر است و قلب مقام جَنَّةِ الْمَأْوَى است و در ب هشتم است که مخصوص اهل ایمان است و آن عبارت است از پنج حُسن ظاهر و دو حُسن باطن: متخیله و واهمه؛ و هشتمین باب قلب است که جَنَّةِ الْمَأْوَى اطمینان است و چون کفّار فاقد باب هشتم، یعنی قلب، هستند زیرا ایمان و عرفان ندارند، لهذا اهل جحیم و نارند و برای جحیم هفت در مقدر شده. در قرآن فرموده: "لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم" [سوره حجر، آیه ۴۴]. یعنی جهنّم دارای هفت در می‌باشد و کفّار از این جهت همواره در جحیم‌اند که فرمود، "إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ"

[سورة توبه، آیه ۴۹ / سورة عنكبوت، آیه ۵۴].

جمال قدم جل کبریائه درباره معرضین فرموده، "قال أين الجنة و النار قل الأولى لقاتی و الأخری نفسک یا أيها المُشرك المرتاب" [مجموعه‌ای از الواح، ص ۶۸].

هفت در دوزخ همان حواس ظاهره و دو قوه باطنه است که نفوس محروم از ایمان و عرفان از این حواس استفاده‌های مادی و نفسانی نمایند و آن را در راه شهوات حیوانی و افکار پلید و اعمال زشت مورد استفاده قرار می‌دهند. ولی مؤمن عارف و مطمئن چون همواره متوجه به حق و دارای اطمینان و ایمان کامل است، دارای مقام قلب است که درب هشتم است و وجود او را مظهر جنة المأوی قرار داده؛ چون مؤمن دارای هشت در است، اهل رضوان و حیات جاودانی است و چون کافر فاقد قلب است و دارای هفت در است مظهر نام جحیم است. قلب مؤمن عرش رحمن است که فرمود، "المؤمن ينظر بنور الله" و روح کافر مظهر دوزخ است. مؤمن مطمئن چون دارای قلب است دارای حیات ابدیه است که فرموده، "فی اول القول املک قلباً جيداً حسناً منيراً لتملک مملکاً دائماً باقیّاً ازلاً قديماً" و کافر چون فاقد قلب است محروم از حیات جاودان است؛ "صم بکم عمی فهم لا یعقلون" [سوره بقره، آیه ۱۷۱] و "إن جهنم لمحیطة بالکافرين" [سوره توبه، آیه ۴۹] و اگر خدای نکرده قلب انسان که جنة المأوی است آلوده به شئون دنیوی و رذائل گردد، مانند شجره‌ای است که گرفتار حشرات موزیه شده و خشک می‌شود و از طراوت می‌افتد و از جمله حشرات موزیه که به شجره قلب مسلط می‌شود حسد است که شرح آن را شنیدید. می‌فرمایند حسد مانع وصول انسان به جبروت باقی و ملکوت تقدیس است. باید درباره جبروت و ملکوت هم شرحی به عرض شما برسد تا این گفتار به منزله دفتر ابتر ناقص نماند.

در اصطلاح امر مبارک و همچنین در اصطلاح حکمای کاملین عالم آفرینش عالم کبیر است و انسان عالم صغیر و آنچه در عالم کبیر است نمونه‌اش به نحوی در عالم صغیر موجود است. امیرالمؤمنین درباره انسان فرموده:

أترعم أنك جرم صغیر و فیک انطوی العالم الأكبر  
و أنت الكتاب المبین الذی بأحرّفه یظهر المضمّر

مولوی فرموده:

پس به صورت عالم اصغر تویی هم به معنی عالم اکبر تویی

از جمله حقایق عالم کبیر مراتب مختلفه ترقیات معنوی و روحانی است. ما همه

الآن در جهان و عالم ناسوت هستیم، یعنی عالم مادّه و جهان اجسام. اطراف ما را موجودات مادی فرا گرفته که به حواس ما ادراک می‌شوند و این را نشأه ناسوت گویند که محکوم به فنا و زوال است؛ یعنی موجودات عالم ناسوت و عالم مادّه دستخوش تغییر و تبدیل اند و چیزی به یک حال باقی نمی‌ماند و لذا جهان ناسوتش خوانند. نمونه‌ای که از جهان ناسوت عالم کبیر در وجود انسان گذاشته شده، جسم انسان است که باطناً در تحت تسلط قوای روح است و پیوسته در معرض تغییر و تبدیل است و بر یک منوال باقی نیست. اجزاء جسم دیروزی ما غیر از اجزاء جسم امروز ما است. غذا بدل مایتحلل می‌شود و جریان امر طوری متسلسل است که به نظر لایتنغیر می‌آید، ولی در هر آنی متغیر و متبدل است؛ مانند شعله چراغ که به نظر پیوسته می‌آید ولی در حقیقت در هر آنی متغیر است، زیرا قطره نفتی که باعث ظهور شعله سابق بود، غیر از قطره‌ای است که باعث اشتعال و ظهور شعله حالیه است و بر همین قیاس در هر آن متغیر است ولی به نظر متسلسل می‌آید. استمرار فیض الهی سبب شده که متسلسل مشاهده می‌شود و اگر فیض قطع شود معدوم خواهد بود. نمونه رتبه ناسوت عالم کبیر در انسان همان جسم انسان و بدن انسان است که در هر آنی متغیر است و بر یک حال باقی نیست، همانطور که رتبه ناسوت پست‌ترین مراتب عالم کبیر است جنبه جسمانی و بدن انسان هم پست‌ترین درجات وجود انسانی است.

دومین رتبه عالم کبیر عالم ملکوت است که عالم کمال حقایق است و نقص را در آن راهی نیست. حقایق اشیاء در آن عالم باقی و برقرار است و حدّ هر کدام هم محفوظ است و در این عالم تغییر و تبدیل و فنا و زوال عالم ناسوت وجود ندارد، زیرا عالم اجسام نیست، عالم کمال و حقایق است که نقص و شتون فانیه را در آن راهی نیست و نمونه این عالم در انسان که عالم صغیر است مرتبه خیال است. صور و لطایف موجودات عالم ناسوت در خیال انسان نقش می‌بندد و فنا و تغییر در آن راه ندارد؛ به این معنی که اگر دقیقه‌ای صورت خیال در نشأه ناسوت محو شود و از بین برود، حقیقت و انعکاس واقعی او که در متخیله انسان حاصل شده باقی و برقرار است و دستخوش فنا و زوال و تغییر و تبدیل نمی‌گردد؛ یعنی تغییر و تبدیل به معنایی که در عالم ناسوت است، در نشأه خیال که رمزی از عالم ملکوت است، یافت نمی‌شود.

صوّر عالیّه و حقایق صافیّه در عالم ملکوت با استجماع شرایط که موجب حصول کمال هر موجودی است، باقی است. در جهان ملکوت کیفیت را حکمی نیست، ولی

کَمِيتٌ محفوظ است. در نشأه خیال هم که رمزی از جهان ملکوت است، حال بر همین منوال است. فی‌المثل شخصی که در نشأه ناسوت دارای بدن و گوشت و پوست و استخوان و ... هست، در نشأه خیال که تجلی کند کیفیات مزبوره از بین می‌رود ولی کَمِيتٌ مخصوصه که معرف شکل ظاهری و طول قد و قامت و عادات و اخلاقیات او است، البته در نشأه خیال موجود است گر نه او نخواهد بود دقیقه او در نشأه ناسوت و حقیقت او در نشأه خیال، که ملکوت عالم صغیر است، باقی و برقرار است ولو آن شخص در نشأه ناسوت باقی نماند و فی‌المثل بمیرد و از بین برود اما در نشأه ملکوت با حفظ شئون باقی است.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

بالا تر از ملکوت نشأه جبروت است که مقام ظهور وحدت حقایق است و نمونه آن در عالم صغیر، یعنی انسان، عقل انسان است. همان فرقی که بین خیال و عقل است، همان فرق وسیع تر و آشکارتر بین عالم ملکوت و جبروت است. در نشأه خیال بین موجودات در آن نشأه فرق و امتیاز بود، از هم جدا بودند و هر یک به نحو خاصی و رتبه مخصوصی در ملکوت خود موجود بودند، "ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ" در قرآن کریم [سوره صافات، آیه ۱۶۴] اشاره به همین رتبه است. زید و جعفر و محمد ... در نشأه خیال از هم ممتاز و هر کدام دارای مقام و رتبه و خصوصیات معینه هستند؛ ولی در نشأه عقل، که مُدْرِكِ کَلِمَاتِ است، همه در ظل کلمه انسان متحدند؛ شئون مخصوصه را در آن نشأه راهی نیست. همه موجودند در ظل یک حقیقت کلی که انسان باشد؛ مانند قطرات باران که از هم ممتازند، ولی چون به دریا وارد شوند به وجود واحد دریا موجودند و شئون خاصه هر یک را در آن نشأه حقیقت حکمی نیست. به قول مولوی:

مؤمنان بی حد ولی ایمان یکی است	جسمشان معدود لیکن جان یکی است
جانهای بسته اندر آب و گل	چون رهند زین بستگی‌ها شاددل
در فضای قرب حق رقصان شوند	هم‌چو ماه بدر بی نقصان شوند
جان‌گرگان و سگان از هم جداست	متحد جانهای شیران خداست

عالم جبروت مانند نشأه عقل در وجود انسان است که عالم صغیر است. افراد مختلفی یک نوع مخصوص، که در نشأه ناسوت هر یک دارای حدی خاص و صفتی مخصوصند، در نشأه عقل به صورت حقیقت واحده در آیند و وجود عقلانی پیدا کنند.

در اینجا حدود مخصوصه محمد و جعفر و فلان و بهمان حکمی ندارد؛ همه در ظل کلمه انسان که کلی است محشور می شوند؛ صور جزئیة موجودات در نشأه خیال، که همان ملکوت صغیر است، با حفظ همه خصوصیات و حدود معینه مرتسم می شود و اگر هم در نشأه خارج خود آن موجود از بین برود، در نشأه ملکوت و خیال صورت او محفوظ و باقی است و هویت او، که حقیقت معنوی و در عین حال جزئی است، در واهمه مرتسم می شود و باقی است. ولی در نشأه عقل که جبروت عالم صغیر است، به هیچ وجه از جزیی بودن و حدود معینه متعلقه به آن موجود جزیی بخصوص و سایر شئون معینه آن چیزی مشهود نمی شود و همه چیز در آن نشأه که مخصوص موجود جزیی است از بین می رود و تنها حقیقت و ماهیت آن به طور کلی در عقل مرتسم می گردد و صورت عقلیه پیدا می کند. در این نشأه از جزئیات خبری نیست؛ همه جزئیات حدود و احکام مشخصه خود را از دست داده اند و در ظل کلمه انسان، که مفهوم کلی است، در آمده اند. همچون قطرات جزئیة مختلفیه متعدده که چون در بحر افتند همه شئون مخصوصه خود را می اندازند و در بحر وحدت وارد می شوند و به بقای بحر، که حقیقت کلیه است، باقی و برقرار خواهند بود، حقایق انسانیه نیز در نشأه جبروت همین حکم را دارند و در ظل انسانی عقلانی باقی خواهند بود. اما در نشأه ملکوت هر یک از آنان حدود معینه و شئون مختصه خود را دارا هستند و بر حسب اعمال و ملکاتی که در نشأه ناسوت به دست آورده اند، به مکافات و مجازات می رسند و مکافات و مجازات هر یک در نفس عمل آنها است. هر کدام که در نشأه ناسوت استعداد فطری خود را از حیث قوه به فعل آورده باشند، در ملکوت خاص خود، که عالم فعلیت استعداد آنها است، به کمال خود رسیده و هر یک مقام مخصوص خود را در می یابند. اما آنان که نتوانسته اند از عهده اخراج ما فی القوه خود به فعلیت بر آیند و در ضمن سیر تکاملی دچار موانع و عوایقی شده اند که آنان را از سیر تکاملی خود باز داشته است، دچار نقص می شوند و از ورود به ملکوت کمال خود محرومند و در مقابل نفوس ملکوتی حکم اموات و مردگان بر آنان جاری است و به زندگانی ناقص معنوی خود ادامه می دهند که از آن به دوزخ و جحیم و عذاب تعبیر شده است؛ از حیات معنوی و بقای جاودانی که مخصوص نفوس ملکوتی کامله است، محرومند. مانند مرغی که از کنگره عرش به خاکدان فانی قدم گذارد و با آن که می تواند خود را از آرایش محفوظ بدارد تا دو مرتبه بتواند پرواز کند، از راه غفلت و طمع و حرص، خود را به گل و لای



می آلاید و پر و بال خود را گِل آلود می کند و استعداد پرواز را از خود سلب می نماید و در نشأه خاک و گِل می ماند و چون مرغان دیگر را که هم سفر او بودند می نگرند که آلوده نشده و از خاک به جهان پاک پرواز می کنند و خود را به آشیان اصلی خود می رسانند و به نعمات جالب در کنگره عرش و آشیان قدسی خود مترنم اند، از شدت حسرت و تأسف دچار عذاب الیم می شود و هرچه پر و بال می زند که پرواز کند و خود را به رفیقان عرشی خود برساند نمی تواند؛ ناچار نعره ها و ناله ها سر می دهد ولی چه می شود، "وما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون" (آیه ۱۱۸، سوره نحل).

جان گشاده سوی بالا بالها      تن زده اندر زمین چنگالها  
و اینی کباز قد تساقط ریشه      له حسرات کَلِّما طار طائر

این نفوس را نه در ملکوت الهی راهی است و نه در عالم جبروت. زیرا جبروت عرصه سیمرخ بقا است و مگس بینوا را در آن عرصه راه نیست، به قول حافظ شیرازی قدس سره:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری  
از قبل عرض کردم که هر کس ملکوت خاص خود را دارد؛ یعنی هر فردی را درجه کمالی مقرر است که مخصوص او است. فی المثل ملکوت گل زیبا جلوه و جمال اوست که با استجماع شرایط وصول به کمال به درجه ملکوت خود که جلوه و جمال بی مثال است، می رسد و غوغایی در باغ و بستان می اندازد و ذل بلبل شیدا را گرفتار عشق خود می کند و بلبل بینوا در صحن باغ به یاد روی معشوق پرجفا چه نغمه ها که می سراید و چه سرودها که سر می دهد. این درجه کمال همان ملکوت گل است. البتّه "تلك الأمثال نضربها للناس" [سوره عنکبوت، آیه ۴۳ / حشر، آیه ۲۱] را نباید در این مقام از نظر دور داشت و گرنه عوالم روحانی و معنوی را به هیچ وجه نمی توان به عوالم مادی و جسمانی قیاس کرد. مولوی فرموده:

آنچه می گویم بقدر فهم توست      مردم اندر حسرت فهم درست  
اما مقام کمال و نشأه ملکوتِ خار آن است که بوته خار در رتبه خار بودن استعداد فطری خود را آشکار کند و خارهای درشت و بی ملاحظه به وجود آورد؛ هرچه خارهایش برنده تر و گزنده تر، کمالش بیشتر آشکار می شود و ملکوت آن بوته خار همین است که خار جفاکار بار دهد و به درجه کمال رسد. ملکوت خار این است و



ملکوت گُل آن است. در حقیقت و واقع هر دو به کمال خود رسیده‌اند و به ملکوت خود وارد شده‌اند. "کَلَّا نُمِدُّ هُوَآءَ وَ هُوَآءَ" [سورة اسراء، آیه ۲۰] در قرآن اشاره به همین موضوع است.

جام می و خون دل هر یک به یکی دادند  
در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

وحشی بافقی فرموده:

کشد آن ذره را تا محفل خاص	یکی میل است با هر ذره رفاص
دواند گلخنی را تا به گلخن	رساند گلشنی را تا به گلشن
وگرنه چشم حسرت باز می‌کن	اگر عزت دهد رو ناز می‌کن
که شیرینی تو شیرین ناز کن ناز	یکی را کرد شیرین کار و طنّاز
که جان می‌کن تو فرهادی تو فرهاد	یکی را تیشه‌ای بر سر فرستاد

به قول حضرت نعیم:

همه جویندگان راه حَقّند در حقیقت ز ماه تا ماهی

در نشأه ناسوت که هر یک به طرف کمال و ملکوت خود سیر می‌کنند و هر دو سالک راه کمالند، در بین دو سالک رقابت‌ها، سرزنش‌ها، ... خودپسندی‌ها به وقوع می‌پیوندد. گل به خار طعنه می‌زند و خار چهره گل را می‌خراشد. بلبل زاغ را به نظر حقارت می‌نگرد و زاغ بلبل را تحقیر می‌کند؛ زاهد ریاکار رند شراب‌خوار را طعنه می‌زند و رند بی‌پروا زاهد را به چیزی نمی‌خرد. اینجا است که معرکه به پا می‌شود با آن که هر دو سالک سیل کمالند و متوجه به ملکوت خود و اگر از عاقبت احوال خبر داشتند، لسان به طعنه و زبان به خودپسندی نمی‌گشودند. حُسن عاقبت مجهول است. از کجا همان گُل که در حین سلوک به خار طعنه می‌زند، در ضمن طی طریق دچار آفتی نشود که او را از سیر تکاملی خود باز دارد و از کجا که زاهد سالک در ضمن سلوک مغلوب اهریمن نفس و هوی نگردد که به خاک مذلتش افکند و از ورود به ملکوتش ممانعت نماید. وظیفه سالکان ملکوت آن است که همواره در خوف و رجا باشند و داستان بداء را از یاد نبرند. شاعر فرموده:

غره مشو که مرکب مردان مرد را	در تنگنای بادیه پی‌ها بریده‌اند
نومید هم مباش که عشاق حق‌پرست	ناگه به یک کرشمه به منزل رسیده‌اند

## ۲-۴: بداء و خوف و رجا

بسیار مناسب است که برای تشریح مطلب بداء و خوف و رجا بیان مبارک حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکرة را در اینجا برای شما تلاوت کنم. درست دقت فرمایید تا به یکی از اسرار الهیه مطلع شوید. حضرت اعلیٰ جلّ ذکرة در کتاب بیان فارسی (باب ثالث از واحد رابع) می‌فرمایند، قوله تعالی شأنه العظیم:

"فی ان البداء لله حقّ؛ ملخص این باب آن که خداوند عبادت کرده نمی‌شود به هیچ چیز مثل بداء. زیرا که بداء اعتراف به قدرت اوست بر ما یشاء. اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصور نیست، همین قدر که اعتراف به بداء نمود، این عبادت اعظم از آنچه کرده می‌گردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لمّ و بّم کسی نتواند گفت در فعل او. زیرا که او عادل است در قضای خود و همچنین برعکس اگر کسی آنچه در امکان متصور است متحمّل عصیان او گردد، اگر ناظر به بداء او نگردد، این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنت فرماید، که را می‌رسد که لم و بّم در فعل او گفته؛ زیرا که او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدایی که مقتدرن شود با بدای خلق او. زیرا که بدای خلق از عجز می‌گردد و بدای او از قدرت ... "الی قوله تعالی، "این بود معنی بدای الهی عزّ و جلّ که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقر نگشته اگرچه به آنچه ما ممکن در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر به بداء اشرف از آن است که عروج نموده و همچنین اگر به منتهی رتبه نزول منتهی گردد بر سریر خوف ننشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی گشته... الخ

ملاحظه فرمودید که چگونه درباره خوف و رجا بیان واضح فرمودند و به حقیقت بداء اشاره فرمودند. اگر کسی در تمام عمر به عبادت بگذراند و اوامر و احکام الهی را مو به مو اجرا کند، باید خوف از بدا داشته باشد و بداند که حق یفعل ما یشاء است و اگر بخواهد در مقابل آن همه عبادت و بندگی او را در نار و عذاب وارد فرماید، هیچ کس را حق اعتراضی نیست و لهذا باید با وجود آن همه عبادت همواره در خوف باشد و از بداء الهی، که عین عدل الهی است، اندیشه داشته باشد و این خوف و اندیشه از بدای الهی مقامش از همه آن عبادات که کرده والاتر و بالاتر است، چه اگر عبادات مقرون با خوف از بداء نباشد به قدر ارزنی ارزش ندارد و بالعکس اگر کسی همه عمر را در عصیان و گناه بگذراند، ولی رجا و امید به قدرت و بدای الهی نداشته باشد، این عدم

توجه او به رجاء و بدای الهی مقامش از همه گناہانی که کرده عظیم تر است و گناہی بس بزرگ شمرده می شود. ولی اگر عاصی ناظر به رجاء و امید باشد و معتقد شود که خداوند اگر اراده فرماید که با آن همه عصیان او را به جنت وارد کند، هیچ کس را حق اعتراضی نیست و کسی نمی تواند لم و بم بگوید، زیرا حق تعالی عادل در حکم است، ممکن است این رجاء و امید او را عاقبت سبب نجات شود. معنی بدا در مقامی همین است که حق درباره مطیع و عاصی هر طور بخواهد می تواند رفتار کند. مطیع را می تواند معذب سازد به عدل خود و عاصی را به فضل خود بیامزد.

این معنی بداء در این مقام است. پس خوف از بداء برای بنده مطیع از هر عبادتی بالاتر است و عدم رجای به حق تعالی برای هر عاصی از هر معصیتی بزرگتر است و این که فرموده اند حسن عاقبت مجهول است نظر به همین معنی است. زیرا حق یفعل ما یشاء است و یحکم ما یرید و کسی را به خواست خداوند حق اعتراضی نیست. به قول قانئ شیرازی:

گرم به قهر برانی گرم به لطف بخوانی      تو قهرمانی و قادر بکن هر آنچه توانی  
در مناجات حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ است که: "... اگر برانی و یا بخوانی و پذیرد و یا آبروی بندگان بریزی بزرگواری کنی و یا شرمسار فرمائی توئی مختار توئی پروردگار..." و در مناجات صادره از قلم کبریایی نازل: "هر که را بلند کنی از ملک بگذرد و به مقام و رفعا مکاناً علیاً رسد و هر که را بیندازی از خاک پست تر بلکه هیچ از او بهتر..." الخ

در لوح عید صیام، یعنی نوروز، چنین نازل شده، قوله تعالی:

"... لَأَنَّ الْأَعْمَالَ كُلَّهَا مَعْلُوقَةٌ بِقَبُولِكَ وَ مَنُوعَةٌ بِأَمْرِكَ؛ لَوْ تَحَكَّم لِمَنْ أَفْطَرَ حَكْمَ الصَّوْمِ إِنَّهُ مِمَّنْ صَامَ فِي أَزْلِ الْأَزَالِ وَ لَوْ تَحَكَّم لِمَنْ صَامَ حَكْمَ الْإِفْطَارِ أَنَّهُ مِمَّنْ اغْبَرَّ بِهِ ثَوْبُ الْأَمْرِ وَ بَعْدَ عَنِ زَلَالِ هَذَا السَّلْسَالِ..." الخ [ادعیه محبوب، ص ۱۳۸-۱۳۹]

خلاصه مضمون این آیات به فارسی چنین است که ای خداوند اگر یکی از بندگانت در تمام لیالی و ایام روزه بگیرد و عبادت کند ولی تو عبادت و صیام او را قبول نفرمایی إِنَّهُ مِمَّنْ أَفْطَرَ فِي أَزْلِ الْأَزَالِ و اگر کسی روزه نگیرد ولی اراده تو او را صائم بداند إِنَّهُ مِمَّنْ صَامَ فِي أَزْلِ الْأَزَالِ..."

در کتاب اقدس فرموده: "... قَلْ رُوحُ الْأَعْمَالِ هُوَ رِضَائِي وَ عُقُوبَةُ كُلِّ شَيْءٍ

بِقَبُولِي..."

از این بیانات مبارکه بسیار است که البته زیارت فرموده‌اید. ■  
 برای ملاحظه نصوص مبارکه دربارهٔ بداء به امر و خلق (ج ۱، ص ۹۰) و مائده  
 آسمانی (ج ۲، ص ۴۸) مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به مقالهٔ "بداء" در دایرةالمعارف  
 تشیع (ج ۳، ص ۱۲۸-۱۳۵) و کنز الفوائد (ج ۱، ص ۲۲۷-۲۳۳)

#### ۴-۳: عالم لاهوت

مقام الوهیت که از آن تعبیر به عالم لاهوت می‌شود، مثالش در عالم صغیر نفس  
 ناطقه، یعنی روح انسان است که عرفان کنه آن ممتنع و مستور است و هیچ کس در عالم  
 نمی‌تواند به حقیقت نفس و روح خود پی ببرد و کنه خود را مطلع شود. با آن که نفس  
 ناطقه انسانی آیتی از آیات الهیه است، مع ذلك عرفانش ممتنع و محال است و فقط از  
 راه آثارش می‌شود به وجودش پی برد. پس چگونه انسان می‌تواند به عرفان ذات غیب  
 الهی برسد و به کنه ذاتش پی برد؟ مادام که عرفان نفس انسانی محال است، با آن که  
 مخلوقی از مخلوقات حق است، بدیهی است که عرفان ذات خالق متعال از عهدهٔ انسان  
 خارج است و از این جهت فرموده‌اند، "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ" و در حقیقت  
 تعلیق به محال است؛ یعنی اگر توانستی خودت را، با آن که مخلوق هستی، بشناسی  
 آنگاه می‌توانی خدا را بشناسی. به قول شاعر:

تو که در نفس خود زبون باشی      عارف کردگار چون باشی

و از این مقام تعبیر به عالم لاهوت کرده‌اند؛ یعنی مقامی که جز جلوهٔ آثار ذات  
 غیب در آن چیز دیگری نیست و لاهوت عالم صغیر مقام نفس ناطقه است که حکمش  
 بر همهٔ اعضاء و اجزاء بدن جاری است و تدبیر و تصرفش در اعضاء و اجزاء جسم  
 ظاهر و مشهود است، ولی کنه و حقیقتش مجهول است و هیچکس عارف به آن نیست.  
 وصول به این نشأهٔ الهیه، پس از حصول فنا به تمام معنی است. ممکن، با وصف امکانی  
 بدان مقام تجلی ذات راه ندارد مگر آن که گرد امکان را برافشانند و از خود به کلی فانی  
 شود و نیست و نابود گردد و این نفوس مقدسه هستند که در لوح صیام دربارهٔ آنها از  
 قلم اعزّ ابهی نازل شده قوله تعالی:

"... و إنك يا إلهي ببدایع قدرتك و سلطنتك و عظمتك انشعبت أسمائهم من  
 بحر اسمك و خلقت ذواتهم من جوهر حبك و كینوناتهم من ساذج أمرک و ما تعقب  
 وصلهم بظهورات الفصل و الانفصال و ما قدر لقریبهم بُعد و لا لبقائهم زوال إنهم عبادٌ

لم يزل يحكون عنك و لا يزال يطوفون في حولك و يهرولون حول حرم لقائك و  
 كعبة و صلحك و ماجعلت الفرق يا إلهي بينك و بينهم إلا بأنهم لما شهدوا أنوار وجهك  
 توجهوا إليك و سجدوا لجمالك خاشعاً خاضعاً لعظمتك و منقطعاً عما سواك... الخ  
 [تسبيح و تهليل، ص ۶۵-۶۶]

در این آیات تفکر فرماید و آنچه در آن از حقایق مستور است پی برید و الحمد لله  
 رب العالمین. این بود خلاصه‌ای از معانی قلب و ملکوت و جبروت و حیات باقیه و  
 حسد و مراتب آن که از دخول انسان در ملکوت مانع می‌شود و به طور خلاصه عرض  
 کردم. چون وقت به پایان رسیده از همه خدا حافظی می‌کنم. ■

درباره لاهوت در کتاب شرح جامع (ج ۲، ص ۴۵۳) در شرح بیت مثنوی مولوی  
 (دفتر دوم، بیت ۱۷۹۰) چنین آمده است:

”محرم ناسوتِ ما، لاهوتِ باد آفرین بردست و بر بازوت باد  
 امید که لاهوت، محرم و مصاحب ناسوت باشد؛ زهی بر دست و بازویت ای  
 موسی.

ناسوت، در لغت به معنی انسانی طبع و مردمی خو و انسانیت از ”ناس“ که ”و“ و ”ت“  
 آن برای مبالغه است و در اصطلاح حکما و عرفا دنیا و عالم مُلک و یکی از حَضرات  
 خَمس ر.ک. شرح بیت (۲۸۶۲) دفتر اول. و لاهوت در لغت به معنی الهی، از لاه (اسم  
 جلالة حضرت حقّ که به عقیده سیبویه، الف و لام بدان در آمده و ”الله“ شده است)  
 که ”و“ و ”ت“ آن برای مبالغه است و در اصطلاح حکما و عرفا، اعلی درجه مقام الهی  
 و یکی از حَضرات خَمس ر.ک. شرح بیت (۲۸۶۲) دفتر اول. اما منظور بیت این است  
 که انشاء الله حقّ تعالی با اسماء و صفات خود در وجود آدمی ما تجلی کند و هستی  
 مجازی ما را بسوزاند و در ذات خود فانی سازد؛ که به این مرتبه، مقام فنا گویند. به گفته  
 صوفیان، جمیع شطحیات و طامات در این مرتبه از عارف سر می‌زند.  
 نیز نگاه کنید به فرهنگ نوربخش (ج ۴، ص ۱۰۵-۱۰۶)

## هفته پنجم

### ۵-۱: سرقت زره طعیمه

بعد از تلاوت مناجات، یکی از احباب الهی فرمود لوح مبارکی به افتخار جناب عندلیب لاهیجانی از قلم جمال اقدس کبریایی نازل شده که در مجموعه اقتدارات، در اول کتاب [ص ۵] مسطور است. در این لوح مبارک داستان سرقت زره، که طعیمه بدان اقدام کرد، از قلم قدم نازل شده؛ شرح این واقعه چگونه بوده است؟

ناطق محفل گفت در قرآن مجید (سورة النساء، آیه ۱۰۵) در ضمن آیه‌ای فرموده:

“و لا تکن للکائناتین خصیماً؛ یعنی ای پیغمبر خدا، طرفداری از اشخاص خائن مفرما.

در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی، مفسر معروف شیعه، در ذیل این آیه مبارکه چنین مسطور است:

“... کلبی روایت کرد از ابوصالح از عبدالله عباس که گفت: این آیت در مردی انصاری آمد نام او طعیمه بن ابیرق که او درعی بدزدیده بود از همسایه‌ای که او را قتاده بن النعمان گفتند؛ و آن درع در انبانی بود که در آن انبان پاره‌ای آرد بود، و انبان را سوراخی بود، و آن انبان برگرفت و از خانه انصاری به خانه مردی جهود برد که او را زید بن السّمیر گفتند؛ و همه راه که او می‌رفت آرد می‌ریخت. بامداد که ایشان طلب درع کردند بر جای نبود؛ برخاستند و بر اثر آن آرد که ریخته بود، می‌شدند تا به خانه زید بن السّمیر او را بگرفتند و گفتند: این درع تو دزدیدی. گفت: درع طعیمه بن ابیرق پیش من به ودیعت نهاد، و جماعتی از جهودان گواهی دادند بر آن. آمدند و او را گفتند: این درع حواله بر تو می‌کنند. او سوگند خورد که از آن خبر ندارد. قوم او برخاستند و به شکایت به نزدیک رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله! بنی قتاده را که درعی از خانه او جهودی دزدیده بود و در خانه او باز یافته‌اند او را دست بداشته است و در مردی از آن ما آویخته، طعیمه بن ابیرق را خواستند. رسول - علیه السلام - ایشان را

بخواند و همه را حاضر کرد و آن مجازّه برفت. رسول - علیه السلام - از حُسن ظنّ به مرد مسلمان واز آتّهام او جهود را گمان برد که خود دزدیده است و مسلمان مبرّاست. خواست تا با جهودان خصومت کند، خدای تعالی این آیت فرستاد و رسول را آن حال معلوم کرد... " (روض الجنان، ج ۶، ص ۱۰۰-۱۰۱)

همه احباب از استماع این واقعه و اطلاع بر این مطلب مسرور شدند. حضرت بهاءالله درباره قضیه طعیمه در یکی دیگر از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

"... طعیمه یکی از اصحاب آن حضرت بود؛ شبی زرهی سرقت نمود. علی الصّباح یهود جمع شدند و به اثر و علامت آن پی بردند و بعد از اطلاع بین یدی حضرت حاضر؛ معلوم است یهود عنود چه کردند. حضرت توقّف فرمودند و نخواستند این ذنب بر اسلام ثابت شود، چه که سبب تضييع امرالله مابین عباد بود. بغتة جبرئیل نازل و این آیه تلاوت نمود، "إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحقّ لتحکم بین الناس بما أرىک الله و لا تکن للخائنین خصیما" و بعد طعیمه اعراض نمود و مفترياتی به حضرت نسبت داده مابین قوم که لا یحبّ القلم أن یجری علیها و بعد به ارتداد تمام رجوع به مکه نمود..." (اقتدارات، ص ۱۱۹)

#### ۲-۵: عاصم

سائلی دیگر فرمود داستان عاصم را هم در همین لوح عندلیب [اقتدارات، ص ۷-۸] ذکر فرموده‌اند. ناطق محفل فرمود، آری شرح شهادت عاصم و همراهانش به دست مشرکین مکه در ناسخ التّواریخ، مجلّد هجرت، در ضمن وقایع سال چهارم هجری مندرج است و خلاصه‌اش در لوح مبارک که فرمودید از قلم حضرت کبریایی نازل شده و احتیاجی به شرح نیست.

#### ۳-۵: محمّدعلی اصفهانی

سائلی فرمود که در همین لوح عندلیب [اقتدارات، ص ۱۵-۱۴] ذکر اصفهانی و ذکر افتان و ذکر سرقت اموال و نام اختر آمده؛ اصل قضیه چه بوده است؟ ناطق محفل فرمود شرح این واقعه را در مجلّد اول محاضرات نوشته‌ام و از مرقومه ابن سمندر نقل کرده‌ام. مقصود از اصفهانی آقا محمّدعلی اصفهانی است که از منافقین

بود و فته‌ها کرد. در محاضرات، صفحه ۲۱۱، مسطور است: "... آقا محمدعلی به دروغ در هنگام شرکت داشتن با مرحوم عمو (شیخ محمدعلی نبیل بن نبیل) شهرت داد که چهارصد لیره پول از صندوق مفقود شده و در همان ایام جناب حاجی ابوالقاسم ناظر اصفهانی به امر مبارک برای رفتن به عشق‌آباد وارد اسلامبول شد. محمدعلی خواست او را با خود همراه کند، لذا از حضور مبارک اجازه خواست که ناظر را امر کنند در اسلامبول بماند؛ اجازه فرمودند. آقا محمدعلی هر چه خواست ناظر را با خود یار کند، نشد. بالاخره به دسیسه مخالفین، محمدعلی اصفهانی جناب ناظر را به سرقت متهم کرد و به حضور مبارک هم عریضه کرد و به سفارت هم عارض شد و در روزنامه اختر هم انتشار دادند که در لوح جمال مبارک جلّ جلاله به این مطالب اشاره شده است..." الخ پس از این گفتار ناطق محفل فرمود حال اگر موافق باشید قدری از کلمات مبارکه مکنونه را تلاوت کنید و مانند هفته‌های پیش درباره آن بحث و تدقیق نمایم.

از طرف حاضرین موافقت شد و ناطق محفل فرمود: لازم نیست که همه فقرات کلمات مکنونه را به تفصیل شرح و بسط داد، زیرا احبای الهی مقصود را می‌دانند و پی می‌برند. فقط به بحث و تفصیل درباره بعضی از فقرات که احتیاج به شرح و تفصیل دارد می‌پردازیم.

#### ۴-۵: شرح فقره هفتم کلمات مکنونه فارسی

در هفته سابق به اینجا رسیدیم که می‌فرمایند، "ای پسر حبّ از تو تا رُفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله؛ قدم اوّل بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سرادق خُلد وارد شو؛ پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت."

مقصود از عالم قدم (به کسر قاف و فتح دال) عالم الهی است که عالم کمال مطلق است و نقص به هیچ وجه و از هیچ جهت در آن راه ندارد و در مقابل آن عالم خلق و امکان است که سر به سر نقص و فقر و احتیاج است و در رفع نقایص محتاج به کمالات عالم الهی است.

حقّ جلّ جلاله در این فقره مبارکه راه رفع نقایص را به اهل امکان نشان داده و می‌فرماید که این راه خیلی نزدیک است و یک قدم بیشتر نیست و اگر این یک قدم برداشته شود، انسان می‌تواند به عوالم الهی پرواز کند و آن یک قدم عبارت است از فنای به تمام معنی از شئون مختلفه عالم امکان. به این معنی که انسان در مقابل حضرت



رحمن به کَلّی از خود چشم بپوشد و اراده خود را در اراده خداوند به کَلّی محو و نابود سازد. آنچه را که حقّ تعالی فرموده، از دل و جان اطاعت کند و اراده خود را در مقابل اراده خدا فانی سازد و مانند آلتی در دست، فی‌المثل، نجار قرار بگیرد. آنچه را انجام می‌دهد، همان چیزی باشد که خداوند اراده فرموده و به او دستور داده است و سلیقه شخصی و رأی خصوصی خود را به کَلّی مجال بروز و ظهور ندهد. در چنین وقتی است که انسان قدم اول را برداشته و از جهان و جهانیان گذشته و از اراده و هوی و هوس خود چشم پوشیده و تسلیم اراده‌الله شده است. بنابراین، آنچه انجام بدهد اراده و میل شخصی خود او نیست، بلکه اراده‌الله به دست او انجام می‌شود و ابدأ ناظر به خود و اراده خود نیست. بدیهی است که در چنین حالی آنچه در عالم واقع می‌شود، می‌توان گفت به اراده اوست؛ زیرا او از خود اراده ندارد و اراده او همان اراده است که به دست او جاری می‌شود و این است همان قدم اول که باید برداشت و قدم دیگر را در عالم قدم گذارد.

البته برداشتن قدم اول بسیار مشکل است؛ ولی در صورت توکل بر حق، البته موفق می‌شود و طی این مقام همان ورود در عالم و وادی هفتم است و بسا نفوسی که به فرموده مبارک در یک چشم بر هم زدن هفت وادی را طی می‌کنند و به سرمنزل مقصود می‌رسند. عمده همین یک قدم است؛ یعنی فنای از نفس و صرف نظر کردن از خود و تسلیم اراده‌الله شدن و قدم به عالم قدم گذاشتن.

در حدیث اسلامی وارد شده که حضرت رسول (ص) فرمودند، حضرت موسی علیه‌السلام از خداوند درخواست کرد که مقرب درگاه شود و به عالم الهی وارد گردد. خداوند به موسی فرمود، "یا موسی ألقِ نفسک ثمّ تعال"؛ یعنی ای موسی از خود بگذر تا به مقام قرب ما در آیی. آیه مبارکه که خطاب به موسی در آن نازل شده اشاره به همین مقام است که فرمود، "فاخلع نعلیک إنک بالواد المقدّس طوی"؛ یعنی ای موسی حال که می‌خواهی وارد مقدّس‌ترین وادی بشوی، که وادی هفتم و مقام فنای از نفس و بقاء بالله است، باید محبت و توجه به دنیا و آخرت، همه را فراموش کنی و خدا را برای وصول به نعمت‌های دنیا پرستش مکن. زیرا در چنین حالی به فکر منافع خود هستی و به طمع نعمت‌های آخرت، از قبیل بهشت و خوف از جهنّم، و حور و قصور نیز خدا را پرستش منما؛ زیرا عابد نفس خود می‌شوی نه عابد خدا. پس دنیا و آخرت، همه را بینداز و به ساحت قرب الهی وارد شو. انسان اگر نماز می‌خواند باید برای آن باشد که

اراده خدا را که ادای صلوات است انجام دهد نه آن که به فکر نعمت دنیا و آخرت باشد. هر عملی انجام می‌دهد ناظر به نتیجه عمل نباشد و نفعی برای خود در آن جستجو نکند، بلکه برای آن انجام دهد که خداوند فرموده و در حقیقت فرمایش حق به واسطه او در عالم انجام می‌گیرد. جمال قدم جلّ جلاله در لوحی می‌فرمایند، قوله تعالی:

”ثُمَّ إِعْلَمَ أَنَّ نُصِبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْعِبَادِ سُلْمٌ وَلَهُ ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ: الْأُولَى تَذَكُّرٌ بِالْدُنْيَا وَزُخْرُفِهَا وَالثَّانِيَةُ بِالْآخِرَةِ وَ مَا قُدِّرَ فِيهَا وَالثَّلَاثَةُ تَذَكُّرٌ بِالْأَسْمَاءِ وَ مَلَكُوتِهَا وَ مَنْ جَازَ عَنْ هَذِهِ الْمَقَامَاتِ يَصِلُ إِلَى مَلِيكِ الْأَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ أَقْرَبُ مِنْ حِينٍ...“ [مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۲۰-۱۲۱].

جمله ”أقرب من حين“ همان بیان مبارک است که فرمود: ”قدمی فاصله؛ قدم اول بردار...“. اما جملات ”رُفِرَ امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق...“ تعبیراتی است در عالم الفاظ از آن مقام معنوی و عالم روحانی؛ یعنی عوالمی که از تصوّر انسان در این جهان بیرون است. کلمات هرگز نمی‌تواند که حقیقت آن مقام را برای انسان آشکار کند، مگر آن که کسی به آن مقام برسد و پس از وصول، معانی حقیقیه کلمات مزبوره را فهم تواند کرد.

جمله ”در سِرادق خُلد وارد شو“ نیز اشاره به همان مقام اعزّ اعلی است که به تعبیرات متعدّده از آن یاد فرموده‌اند. انسان که به کلی از خود بگذرد و از اراده خود صرف نظر نماید، می‌تواند در سِرادق خُلد وارد شود و بشنود و بفهمد آنچه را که حقّ جلّ جلاله به لسان مظهر مقدّس خود فرموده است و به حقیقت آن برسد.

جمله ”پسر حبّ“ اشاره به آن است که علّت آفرینش کائنات حبّ است و شرح آن را در لوحی فرموده‌اند؛ و نیز اشاره به حدیث ”أَحَبُّهُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلِقْتُ الْخَلْقَ“ است که محبّت الهی به ممکنات که در حضرت علم بود، سبب شد که آنان را از رتبه وجود علمی به وجود عینی و خارجی فائز فرماید تا آنچه در آنها بالقوه مستور است، بالفعل ظاهر و آشکار شود و این به صرفِ جود و کرم حقّ تعالی است:

من نکردم خلق تا سودی کنم      بلکه تا بر بندگان جودی کنم

#### ۵-۵: شرح فقره هشتم کلمات مکنونه فارسی

در فقره بعد هم تأکید در همین معنی است که انسان باید سعی کند تا به عوالم الهی در آید و اوّل این فقره این است که فرمود، ”ای پسر عزّ در سبیل قدس چالاک شو...“ و

معنی و مقصود واضح است تا می‌رسد به جمله "آهنگ ساحت لولاك نما". مقصود از "ساحت لولاك" همان مقام قرب است و در حدیث معراج روایت شده که خداوند در لیلۀ معراج به حضرت رسول‌الله فرمود، "لولاك لَمَا خَلَقْتُ الْأَفلاكَ"؛ اگر تو نبودی من زمین و آسمان را خلق نمی‌کردم و این رتبه عالی‌ترین مقام ارتقای انسان است به حضرت یزدان و این تعبیر از نهایت درجۀ محبت است؛ چنانچه عاشقی به معشوق خود می‌گوید که من همه دنیا را برای خاطر تو می‌خواهم. حضرت ربّ العزّه هم نهایت لطف و محبت خود را نسبت به خیرالمرسلین بدین گونه اظهار فرموده و در جمله قبل از آن فرموده، "أنت الحبيب و أنا المحبوب لولاك لَمَا خَلَقْتُ الْأَفلاكَ". این حدیث بسیار مفصل است و حضرت سید رشتی علیه الرّحمه در شرح خطبۀ طنتجیه این حدیث را بتمامه نقل فرموده است و در بعضی نسخه‌ها چنین آمده که، "أنت الحبيب و أنت المحبوب لولاك لَمَا خَلَقْتُ الْأَفلاكَ". جمله‌های بعد از این جمله در کلمات مکنونه بسیار واضح و در نهایت فصاحت و بلاغت مبین مقصود است.

#### ۵-۶: شرح فقره نوزدهم کلمات مکنونه فارسی

حال می‌رسیم به این جمله از بیان مبارک که فرموده است، "ای دوستان من آیا فراموش کرده‌اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجرۀ انیسا که در فردوس اعظم غرس شده جمیع در آن فضای قدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمۀ طیّبه تکلم فرمودم ... و آن کلمات این بود...".

مقصود از شجرۀ انیسا در مقامی هیکل مقدّس مظهر ظهور و جمال کبریا است و در مقامی مقصود شجرۀ عهد و میثاق است.

در لوح اخوی ابن ابهر از کلک میثاق جلّ ثنائۀ چنین نازل شده، قوله الأحملي: "أما شجرة أنيسا هو الهيكل الكريم و سدرة المنتهى و شجرة الحياة و الزيتونة التي لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسه نار...". و در لوح بهرام جیوه خرّمشاهی می‌فرمایند، قوله الأحملي:

"اما مراد از آن عبارت فقره کلمات مکنونه، یعنی صبح صادق روشن، فجر ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند و مراد از شجرۀ مبارکه جمال قدم است و مراد از آن فضا، فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است نه

حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق هشیار نشدند، لذا مدهوش گشتند."

و حضرت ولیّ امرالله در لوح جناب علی ذوقی طهرانی می‌فرمایند که مقصود از شجره انیسا شجره حیات و در مقامی شجره عهد و میثاق الهی است. باری در کلمات مکنونه، پس از آنچه گفتیم، می‌رسیم به این بیان مبارک که می‌فرمایند، "در سطر هشتم از اسطر قدس، که در لوح پنجم از فردوس است، می‌فرماید..." و نیز می‌رسیم به بیان مبارک که می‌فرمایند، "در سطر سوم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده..."

در شرح و توضیح این فقرات، حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه می‌فرمایند، قوله الأهلی:

"... این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است. چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته، بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون است. اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که این لوح یاقوت است یا لوح پنجم از فردوس است، اصل ندارد." انتهى

بقیه مطالب راجع به فقرات کلمات مکنونه فارسی را در هفته آینده به خواست خداوند به عرض شما احیای باوفای الهی خواهیم رسانید، انشاءالله.

### ۵-۷: اعرج

سائلی فرمود در کتاب اقتدارات (صفحه ۵۹)، در ضمن لوح مبارک، کلمه "اعرج" آمده است. مقصود از اعرج کیست؟

ناطق محفل فرمود در این صفحه نام عده‌ای ذکر شده است: مقصود از "یحیی" همان یحیی ازل است و "سید محمد" همان دجال اصفهانی است و "هادی" حاجی میرزا هادی دولت‌آبادی است که خود را وصی یحیی ازل می‌دانست و نام پسرش را یحیی گذاشت که همان حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی است که سرّاً مدعی وصایت یحیی ازل بود و فرزند ذکور نداشت و لذا به پیروان خود اعلان کرد که امرالله تا سیصد سال دیگر تعطیل است و دوره وصایت ختم شد و پس از سیصد سال ملک‌البیان ظاهر می‌شود و شریعت بیان را ترویج خواهد کرد و به اهل بیان گفت که تا آن زمان همه شما باید در ضمن هر ملت و امتی که هستید تظاهر کنید که هم عقیده آنها هستید.

باری، این سخن را از آن جهت گفت که فرزند ذکور نداشت تا او را وصی خود قرار دهد. پدرش حاجی میرزا هادی دولت آبادی از طرف یحیی ازل ملقب به حضرت دود بود که از حیث عدد حروف با عدد اسم هادی مطابق است. این مرد در اصفهان در محضر آقاجفی اصفهانی بالای منبر حضرت اعلی و یحیی و سایرین را لعنت کرد و خود را مسلمان معرفی نمود از ترس این که مبادا آسیبی به او برسد.

و اما مقصود از "اعرج" ملا محمدجعفر نراقی ازلی است که دشمن لدود جمال قدم بود و کتابی در رد امر مبارک نوشت و چون در حین راه رفتن اندکی می‌لنگید به اعرج معروف شد. ■

و نیز نگاه کنید به مطالب مندرج در ذیل فقره دوم در هفته هفدهم.

#### ۵-۸: نصرالله کاشانی

سائل فرمود در صفحه ۵۳ کتاب اقتدارات فرموده‌اند که: "... مثل خودی را به این اسم اعظم نامیده‌اند...". مقصود چیست؟

ناطق محفل فرمود: پیروان یحیی برای آن که شبهه‌ای ایجاد کنند، آقا نصرالله کاشی را به اسم "بهاءالله" می‌نامیدند و می‌گفتند اگر اسم بهاءالله دلیل است که کسی من یظهره‌الله باشد، پس باید میرزا نصرالله هم من یظهره‌الله باشد و نیز در کتاب نقطه‌الکاف صریحاً یحیی ازل را من یظهره‌الله نامیده است و می‌گوید موعود بیان ظاهر شده که همان یحیی باشد، با این که این موضوع با موضوع مستغاث که خودشان می‌گویند تاریخ ظهور من یظهره‌الله است، نقیض و مخالف است؛ چه اگر به قول ایشان قرار باشد من یظهره‌الله بعد از دو هزار سال دیگر ظاهر شود، چگونه یحیی ازل می‌تواند من یظهره‌الله باشد. باری از این گونه سخنان بسیار گفته‌اند و جمال کبریا در این لوح که ذکر فرمودید، اشاره به این سخنان اهل بیان فرموده‌اند. برای تفصیل و اطلاع از این سخنان به کتاب "هشت بهشت" شیخ احمد روحی کرمانی مراجعه فرمایید.

#### ۵-۹: محمدعلی اصفهانی و رضاقلی تفرشی

همان سائل فرمود که در صفحه ۱۲۶ [کتاب اقتدارات] ذکر شده که دو نفس خبیث طرد شدند؛ اینها چه کسانی بودند؟

ناطق فرمود: یکی محمدعلی اصفهانی است که مردی خبیث بود و شراب می‌خورد و دیگری میرزا رضاقلی تفریثی بود که جمال قدم هر دو را طرد فرمودند و آنها به دسائس مشغول شدند و فتنه‌ها برپا کردند و بالاخره هر دو به جزای عمل خود رسیدند.

### ۵-۱۰: میرزا علی اکبر دهجی

سائل قبل فرمود در صفحه ۱۲۷ همین کتاب اقتدارات در سطر هشتم نام علی قبل اکبر ذکر شده؛ این شخص کیست؟

ناطق فرمود مقصود میرزا علی اکبر دهجی برادرزاده سید مهدی دهجی است. این لوح هم که فرمودید اصلاً خطاب به سید مهدی مزبور است. سید مهدی بعد از صعود جمال قدم جلّ جلاله یکی از صبیایای مرکز میثاق را برای پسر خود خواستگاری کرد و چون مقصود او حاصلی نشد، اعراض کرد و به ناقضین پیوست و ردّیه بر مرکز میثاق جلّ ثنائه نوشت و فتنه‌ها کرد و فسادها راه انداخت و عاقبت به خاسرین پیوست. در اینجا محفل خاتمه یافت و احبّاء تشریف بردند.

## هفته نهم

### ۶-۱: مناجات حضرت ربّ اعلی

بعد از انعقاد محفل یکی از یاران این مناجات را تلاوت فرمود که از آثار حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره است، قوله تعالی:

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي أنشأ ما في السموات والأرض ثم الذين آمنوا بالله و آياته إلى الله  
يحشرون...■

این مناجات در محاضرات (ص ۶۷۱-۶۷۲) به طبع رسیده است.

### ۶-۲: لوح سید مهدی دهجی

پس از مناجات یکی از حاضرین فرمود جناب آقا میرزا اردشیر جمشید هزاری که از احبای قدیم و باوفا و ثابت بر عهد است، در یادداشت‌های خود مطلبی نوشته که با اجازه شما می‌خوانم. این است یادداشت جناب اردشیر جمشید هزاری:

"مکتوب جناب میرزا محمود زرقانی: صبح ۱۲ ماه آپریل ۱۹۱۳، قبل از آفتاب و آمد و شد نفوس، کتابی در دست مبارک [حضرت عبدالبهاء] بود؛ ملاحظه می‌نمودند و می‌فرمودند دیروز این کتاب را که مجموعه‌ای از الواح جمال مبارک است در کتابخانه پروفیسور اکتاز کلدزئر [Ignaz Goldziher] دیدم و همراه آوردم. ببینید نوشته "المجموع الأول من رسائل الشيخ البابی بهاء الله و قد أعتنى بتصحيحه و طبعه العبد الفقير المفتقر إلى رحمة ربه بارون ویکتور روزن [Baron Victor Rosen] طبع فی مدينة سنقط بطربورخ المحروسة بمطبعة دارالعلوم سنة ۱۹۰۸ المسيحية". به خط روسی

نوشته که این کتاب در همه کتابخانه‌های دول محفوظ خواهد ماند. الواح مندرج در این مجموعه از الواح اوایل امر است. از جمله الواحی که در این کتاب دیدم لوحی به اسم سید مهدی دهجی است که جمیع حالات او را از این لوح مبارک می‌توانید بفهمید تا ببینید که هیچ چیز در ساحت اقدس پوشیده نبوده؛ از اول تا آخر تلاوت فرمودند. بعد فانی دانی حسب الامر استنساخ نمود. اینک لفاً ارسال می‌دارد که آن دوستان با مقدمه صفحه اول کتاب مذکور عین عبارات عربی طبع و نشر نموده در بین احباء، علی‌الخصوص دوستان یزد و دهج و کرمان، انتشار دهند:

### هوالعزیز البدیع

ای مهدی الواح قدس منیر به تو انزال و ارسال فرمودم که شاید به انوارش مستضی شده و جمیع ناس را به آن ضیاء منیر و منور سازی لعل کدورات عالم طین و اشارات هیاکل اهل سجنین از قلوب اهل علین محو شده به شعشعات انوار قدس آفتاب معانی مقابل شوند و اشراقات بدیعش مستضی گردند. ولکن مع این فضل عظمی و فیض کبری به فیضان نیامدی که گویا رشحی هم از تو ظاهر نیامد و بعد الواح مشتعله ناریه که در سدره هر حروف آن ندآء اننی انا الله مستور بود مرسلو داشتم که شاید آن نغمات خوش سبحانی و تغزّادات عزّ رحمانی به سروش آبی و رطوبت خمودت و تری جمودت به حرارت آن به جوش آید و از جان بخروشی؛ خروشدنی که سگان ملکوت اعلی و اراضی انشاء به خروش آیند و از ناله مشتاقانه تو به وصال محبوب شتابند. از آن هم ثمری ندیدیم و اثری نشنیدیم و در جمیع این مراتب، قسم به جمال ذوالجلال که مقصودی جز عروج انفس محتجبه به معارج قدس الهیه نبوده و نخواهد بود. متحیرم که چگونه این نفعات قدس صمدانی و تروّحات عزّ رحمانی اثر ننموده و آثاری اظهار نداشته، پس حال مجدداً این ورقه قدس منیعه که به اشارات عزّ لاحدیه مزین گشته ارسال داشتم که شاید در این مرتبه آخری آنچه در اولی از تو ترک شده تدارک نمایی.

ای مهدی با نفس ثقیل و جسد کسلیل به سماء عزّ قدس نیبل صعود ممکن نه و به جناح مکسور در هوای عزّ غفور طیران ممکن نه. پس آنچه حمل نموده و سبب کسالت نفست شده به قوت ربّانی از خود خلع کن که شاید بعد از خفت کبری به ساحت عزّ اعلی و میادین قدس ابهی وارد شوی.



ای مهدی هر امری را دلیل باید و هر دعوی را اثری شاید؛ آثار منقطعین تقرّب به دیار ربّ مبین بوده و نشان عاشق مجذوب توجّه به مقاعد قدس بی نشان خواهد بود و مقصود از این تقرّب طیّ سبیل به قدم‌های علیل نبوده بلکه آن تقرّبی که لم یزل و لایزال مقدّس از جهات بوده مقصود بوده و خواهد بود. اگرچه هر چشمی لایق نه که به جمال ذوالجلال افتد، بلکه جمیع ممنوع شده چه که سلطان قدم از کید خادعین و مکر ماکرین جمال مبین را مستور فرموده به شأنی که احدی را شرف لقا مرزوق نه و کأس قرب مشروب نه إلاّ من شاء ربّک.

ولکن تو ای مهدی نصایح بدیعم را به گوش جان بشنو و به کمال جدّ عامل شو؛ چه که سحاب فیض رحمت از تو ممنوع نبوده و رشحات طمطام عنایتم مقطوع نه. **إِياکَ إِياکَ** که مبدا به نفحات اولوالبغضاء از نفحات عزّ بقایم خود را محروم نمایی؛ **إِياکَ إِياکَ** که خود را از **يَدِ بِيَدِهِ** ملکوت کُلّ شی و ظهور تربیت آن که تربیت کُلّ اشیا و ظهورشان بنسبتهم **إِلَيْهِ** بوده محجوب سازی. در سایه فضل عزّ تقدیس ساکن شو و در ظلّ تربیت جمال تفرید وارد؛ ملاحظه در **نُؤاة** کن که اگر او را دست تربیت عباد به اراضی **طَبِیة** مبار که زرع نماید، عنقریب شجری ظاهر شود و به رطب‌های **بَدِیعة** منیعه ظاهر و مشهود گردد و حال اگر به دیده لا آخر ملاحظه نمایی، این شجر و اثمار او را **إِلَى آخِرِ الَّذِي لَا آخِرَ لَهُ** مشاهده کنی؛ چه که از **يَكُ نُؤاة** مذکور صد هزار رطب مشهود آمد. حال که صد هزار **نُؤاة** ظاهر گشته، چگونه به انتها رسد ثمرات آن؟ حال اگر آن **نُؤاة** اوّل به ارض غیر مستعدّه **جُرُزّه** مطروح می‌شد، جمیع این ثمرات و اشجار و افنان و اغصان از او به عالم ظهور جلوه نمی‌نمود.

پس ای مهدی **حَبّة** وجودت را به **تَصَرَّفِ يَدِ** غالبه مقتدره الهی واگذار تا او را در ارض مبارکه **قدسیّة** رضوان خود زرع نماید تا افنان باقیه و اغصان ابدیه و ثمرات غیر منقطعه از او ظاهر شود؛ ولیکن به دیده دقیق و بصر رقیق ملاحظه نما که اگر رطب مزروع شود، به ثمر نیاید؛ چه که از لباس خود عاری نگشته و منزّه از ما **يَتَعَلَّقُ بِالْدُنْيا** نشده و اما چون **نُؤاة** برهنه و مجرد به تراب ارض **ربّ الأرباب** راجع شد، لذا به این شرافت‌های کبری و اثمار لایحصى مرزوق شد.

پس ای مهدی برهنه به ساحت قدس احدیه قدم گذار و از دون او پاک شده به مقام **عزّ صمدیه** وارد شو؛ این است نصیحت ربّ رحیم عبد خود را.  
ای مهدی **قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم** یلبون؛ آخر از جان یک نفس انقطاعی

رایگان به یمن جانان فرست و یک آه حزین از دل غمین، مجرد از تعلق به اشیا، به رضوان رب العالمین مرسل دار. تا به کی مشغول به این و آنی و به گفته آنفس مکدره هراسان؟ قسم به خدا که قاصدین کویم به قدم اطمینان به مقاعد رحمن شتابند؛ وجود را از آرایش حدود و اشارات محدود پاک و مقدس کن و به آسایش تمام به خیام رب الانام وارد شو.

ای مهدی در السن و افواه عوام این کلمه جاری است که مرگ یک بار و شیون یک بار؛ یک بار بمیر و زندگی از سر گیر. از قضایای الهی محزون مباش و از تقدیرات مقدره او مهموم مشو. قسم به جمال که سهام قضای محبوب احب از کل مطلوب بوده و خواهد بود؛ زهر بلایایش در کام محب صادق احلی از هر خلوی بوده و خواهد بود. پس، از صدمات وارده و رزایای نازله مضطرب مشو و مهموم مباش که بعد هر ظلمت لیلی، اشراق فجر منیر از پی بوده؛ قدم همت بر صراط مستقیم مستقیم کن به قسمی که جمیع عالم از استقامت مستقیم شوند و به یقین آیند. این وصیت پروردگار تو، اگر هستی از شنوندگان. در تسلی خاطرت ابتلایم را به نظر آر که از اول لا اولی آخر لا آخر بر احدی چنین بلایا وارد نشده و نخواهد شد و به قسمی مظلومیتم ظاهر و هویدا گشت که مظلومیتم از قلب محو شده و در جمیع اوان و احیان ظلم ظالمین بر این جمال مبین بوده؛ ولکن ستر می نمودم تا آن که امر به مقامی منجر شد که جوهر ظلم علم مظلومیتم برافراشت و به مکر تمام برخاست که شاید بدین جهت ناس را از مواقع عز اجلال و مصادر قدس لایزال محروم نماید. آنقدر بر آن جناب معلوم بوده که احدی بر اصل امر و ارتقای آن اطلاع نداشته و نخواهد داشت و هر نفسی دعوی نماید کذب بر رب البهآء و کان من الکاذبین فی ألواح القدس مذکوراً.

یک سخن ذکر می نمایم تا در آن تفکر نمایی و بر مظلومیتم چون سحاب نیسانی و غمام قدس رحمانی از دیده دموع حسرت بیاری. پس تفکر نما، چگونه است حالت سلطان مقتدری که چند قبضه از طین به دست رحمت خود اخذ نماید و به ماء عنایت عجین فرموده نفخ روح فرماید و بعد به نعماء مکرمت و سلسبیل رحمت تربیت فرماید تا به مقامی رسد که اسامی شان در کل بلاد مذکور و ذکرشان در جمیع دیار مشهور آید و بعد نفحات غرور به وزیدن آید و بادهای کبر مهتر گردد تا به مقامی رسد که نفوس خود را از خلع مقصود عاری سازند و به این اکتفا نموده به جمال مقصود اعتراض کنند و از برهان او اعراض نمایند. حال مشاهده نما که چه قدر بلایا و محن بر آن سلطان سر

و عَظَنَ وارد شده. قسم به جمال ذوالجلال که آنچه بر این جمال وارد شد، اعظم از این است به صدهزار رتبه، وَلَكِنَّ النَّاسَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. بلکه به این مقامات اکتفا نموده در صدد قطع سدرهٔ احدیه افتاده‌اند و به شأنی در این امر شنیع جهد نموده‌اند که ذکر آن از لسان و قلم خارج شده و لکن الله دَمَّرَهُمَ بِمَا مَكْرُوا و يَدَمَّرُهُمَ بِمَا هُمَ يَمَكُرُونَ. حال کَلِّ اشیا در نوحه و ندبه مشغولند و هُمَ عَلٰی مَقَاعِدِهِمْ يَفْرَحُونَ. این است شأن این گروه و دیگر آن که انکار به مقامی رسیده که قصد آن دارند که سَدَى شوند مابین جمال یزدان و اهل امکان، چنانچه الواح شرکیه و هیاکل بغضائیه در کَلِّ بلاد ارسال داشته‌اند و جمیع عباد را از شطر رحمن و نفس سبحان منع نموده‌اند. كَذَلِكَ أَحْصَيْنَا أَعْمَالَهُمْ و اذکرناهم فِي اللُّوحِ ذِكْرًا مِنْ لَدُنَّا لِلذَّاكِرِينَ و الْحَمْدُ لِنَفْسِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. ■

کتابی که به اهتمام بارون ویکتور روزن تحت عنوان "المجموع الأول من رسائل الشيخ البابی بهاءالله" در سنت پترزبورگ به سال ۱۹۰۸ میلادی انتشار یافته حاوی ۱۸۵ صفحه است و لوح فوق در صفحات ۱۳۴-۱۳۷ آن به طبع رسیده است. شرحی از احوال ویکتور روزن در پژوهشنامه، سال اول، شماره ۲، ص ۳۳ به طبع رسیده و شرح احوال سید مهدی دهجی در رحیق مختوم (ج ۱، ص ۷۵۵-۷۵۷) و ظهورالحق (ج ۸، ص ۹۰۰) مندرج است. برای مطالعه شرح احوال و خدمات جناب اردشیر هزاری به مجله عندلیب، شماره ۷۰ (بهار ۱۹۹۹م)، ص ۴۰-۴۳ مراجعه فرمایید. و نیز نگاه کنید به مندرجات هفته شانزدهم، فقرة دوم.

### ۶-۳: شرح فقرة سی وهفتم کلمات مکنونه فارسی

ناطق محفل فرمود حال خوب است قدری در بوستان روح بخش کلمات مبارکه مکنونه سیر و تفرج نماییم و از روائح معطره شکوفه‌ها و گل‌های معطر بدیع‌اللون آن روضه باقیه مشام دل و جان را زنده سازیم. هفته‌های قبل دربارهٔ قسمتی از فقرات کلمات مکنونه سخن گفتیم تا رسیدیم به اینجا که می‌فرماید قوله الأحملى:

"در سطر اول لوح مذکور و مسطور است و در سراق حفظ الله مستور؛ ای بنده من مُلْکِ بِي زوال را به انزالی از دست منه و شاهنشهی فردوس را به شهوتی از دست مده. این است کوثر حیوان که از معین قلم رحمن جاری گشته؛ طوبی للشاریین."

البته قرار بود فقراتی را مورد بحث قرار دهیم که محتاج به شرح و بسط در اطراف آن باشیم. فقرات سابقه محتاج شرح نیست، ولی در تفسیر و تبیین این فقره مبارکه حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه، در لوح "شیراز حضرت مؤید"، می فرمایند قوله الأهلی:

... و اما ما سئلت من اللؤلؤ المصون فی الکلم المکنون مخاطباً إلى همج رعا ع إیاک أن تحرم نفسک ملکاً لا یزال بسبب من الإنزال أی لاتحرم نفسک من المّواهب الإلهیة و المنح الرّحمانیة و العطاء الموفور و الجزاء المشکور بسبب إتباع الشّهوات النّفسانیة و اللذائذ الجسمانیة و الأحلام الشّیطانیة فالإنزال کنایة عن إتباع الشّهوات و ارتکاب الخطیئات من أی نوع کان و لله الآیات الیّنات... [مکاتیب، ج ۱، ص ۳۹۹-۳۹۸]

بیان مبارک در نهایت وضوح است و خلاصه آن که جمال قدم جلّ ذکره اهل دنیا و طالبان شهوات را مخاطب قرار داده و می فرمایند که به علت اتباع هر گونه هوی و هوس و پیروی از هر گونه شهوت و امیال نفسانی مقام عظیمی را که در ملکوت الهیه برای شماها مقرر و مقدر شده است از دست مدهید. مقصود از کلمه انزال به فرموده مرکز میثاق جلّ ثنائه پیروی از شهوات و دلبستگی به شئون فانیّه دنیویّه و اتباع از لذات جسمانیّه و اوهام شیطانیّه است. ■

جمال قدم در فقره سی و هشتم کلمات مکنونه می فرمایند:  
 "نفس بشکن و چون همای عشق در هواء قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام." حضرت عبدالبهاء در شرح این فقره در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

و اما معنی الکلمات المکنونة الدالّ علی أنّ الإنسان یترک نفسه؛ المراد إینه یترک شّهواته النّفسانیة و حاسیاته البشريّة و أغراضه الشّخصیة و یطلب النّفحات الرّوحانیة و الإنجابات الوجدانیة و یستغرق فی بحر الفداء منجذباً إلى الجمال الأبهی... (من مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۴)

و نیز نگاه کنید به ذیل مطالب هفته ششم، فقره هشتم.

## ۴-۶: شرح فقرهٔ چهل و هشتم کلمات مکنونه فارسی

بعد می‌رسیم به این بیان مبارک که می‌فرمایند قوله تعالی:  
 "در سطر سوم از اسطر قدس که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده این است،  
 ای برادران با یکدیگر مدارا نمایید..." الخ  
 بیان مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در هفتهٔ قبل ذکر شد که فرمودند  
 قوله الأحملي: "این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است.  
 چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته، بلکه در خزائن غیبیه محفوظ  
 و مصون است. اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش به حق دهد که این  
 لوح یاقوتی است یا لوح پنجم از فردوس است، اصل ندارد." انتهی

## ۵-۶: شرح فقرهٔ پنجاه و هفتم کلمات مکنونه فارسی

دربارهٔ بیان مبارک در کلمات مکنونه، "زهار با اشرار الفت مگیر..." حضرت عبدالبهاء  
 جلّ ثنائه در لوحی می‌فرمایند، قوله الأحملي:

... نفوسی که تصدیق نموده‌اند و به هدایت پرداخته‌اند و حال به کلی به پریشانی فکر  
 مبتلا شده‌اند، سبب این است که این اشخاص با نفوس غافله معاشر گشته‌اند و مخالف  
 نصّ صریح الهی نموده با اشرار الفت گرفته و مؤانست جستند. این است که می‌فرماید  
 مجالست اشرار نور جان را به نار حساب تبدیل نماید. زیرا ممکن نیست که شخص  
 سالمی با شخص مسلولی و یا مجذومی الفت نماید و علت سرایت نکند. امروز جمعی  
 بی‌خردان که مانند حیوان اسیر عالم طبیعتند و از جهان الهی خبری ندارند، با هر نفسی  
 الفت کنند، القاء شبهات نمایند. کم کم این سم مهلک در نفوس مستمعین تأثیر کند؛  
 زیرا غافلین این ایام را میزان ادراک حسّ است و میزان حسّ ناقص؛ و در سفر اروپا  
 در لندره در مدرسهٔ عالیة اکسفورد، که اعظم دارالفنون عالم است، در مقابل صد و  
 هفتاد و پنج فیلسوف ادلهٔ قاطعه اقامه شد که میزان حسّ ناقص است و البته در جرائد  
 خوانده‌اید..." [یاران پارسی، ص ۱۳۴]

### ۶-۶: شرح فقره شصت و سوم کلمات مکنونه فارسی

در فقره بعدی کلمات مکنونه می فرمایند، "در الواح زبرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته". لوح زبرجدی نیز از الواح ملکوت است و چنین لوحی به این اسم در ضمن الواح نازله از قلم کبریایی موجود نیست. در سفرنامه امریکا (ص ۱۵۲) چنین مسطور است:

... از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح زبرجدی در کلمات مکنونه بود. فرمودند مراد لوحی از الواح مبارک است و کنایه از این که الواح الهیه را باید بر سنگ‌های گرانبها نقش نمود....

### ۶-۷: شرح فقره شصت و نهم کلمات مکنونه فارسی

بعد می‌رسیم به این نکته که در بیان مبارک در کلمات مکنونه نازل شده، قوله تعالی: "عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول نمایند...".

ببینیم مقصود از "صرافان وجود" و مقصود حضرت کبریایی در این بیان مبارک چیست. حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه می‌فرمایند، قوله الأحمی:

ای بنده جمال ابهی سؤال از آیه مبارکه نموده بودی که می‌فرمایند، «عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول نمایند». معنی این آیه مبارکه مفصل، فرصت نه؛ مختصر بیان می‌شود و آن این است که ماعدای تقوی و عمل پاک در درگاه احدیت مقبول نه. شجر بی‌ثمر در نزد باغبان احدیت پسندیده نیست. ایمان مانند شجر و تقوی و عمل پاک بمثابة ثمر است. الیوم اعظم تقوای الهی ثبوت بر عهد و پیمان است و عمل پاک یعنی رفتار و کردار و گفتار بهائیان حقیقی که مطابق وصایا و نصایح الهی است. انتهی (مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۵)

### ۶-۸: شرح فقره هفتاد و یکم کلمات مکنونه فارسی

بعد می‌رسیم به این بیان مبارک در کلمات مکنونه که می‌فرمایند، قوله تعالی: "ای دوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جبل فاران که در بقعه مبارکه زمان واقع شده

با من نموده‌اید... الخ

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در این باره می‌فرماید، قوله الأحملي: "این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدّس به قلم اعلی در ظلّ شجرة انیسا گرفته‌اند و بعد از صعود اعلان شد."

"بقعة زمان" (با زای منقوطة) به معنی محلّ تجلّی الهی در اراضی مقدّسه است و "فاران" عبارت از جلوه‌گاه و محلّ تجلّی حضرت یزدان است.

در دعای سمات که علمای شیعه از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت کرده‌اند، چنین آمده که امام در ضمن دعا می‌فرماید، قوله علیه السّلام: "باسمک العظیم الأعظم ... و بمجدک الّذی تجلّیت به لموسی (ع) کلیمک فی طور سینا و لإبراهیم (ع) خلیلک من قبل فی مسجد الخیف ... و بمجدک الّذی ظهر لموسی بن عمران (ع) علی قبة الرّمان (بقعة الرّمان)... الخ"

ملاحظه می‌فرمایید که امام (ع) بقعة الرّمان یا قبة الرّمان را مقابل طور سینا قرار داده که محلّ تجلّی ذات اقدس پروردگار است و در بعضی نسخه‌ها بقعة زمان ذکر شده که با زای معجمه است. حضرت ولی امرالله در ترجمه انگلیسی کلمات مکتونه درباره بقعة زمان شرحی فرموده و آن را با حروف درشت لاتینی مرقوم فرموده‌اند به این شکل: "Zamán"

چند فقره دیگر از کلمات مکتونه که محتاج به شرح و تفسیر است باقی مانده که إنشاءالله در هفته آینده به عرض شما خواهم رسانید. ■  
حضرت عبدالبهاء درباره عهد جبل فاران در یکی از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند:

... و أمّا معنی الكلمة المکتونة التّاطق بالعهد الّذی وقع فی جبل فاران، المراد إنّه بالنّسبة للحقّ الماضي و المستقبل و الحال زمنّ واحد، و أمّا بالنّسبة إلى الخلق الماضي مضی و زال و الحال فی الزّوال و الإستقبال فی حیزر الآمال. و من أساس شریعة الله إنّ الله فی کلّ بعثٍ یاخذ عهداً من جمیع النّفوس الّتی یأتی إلى نهاية ذلك البعث الیوم الموعود بظهور شخص معهود. فانظری إلى موسی کلیم إنّه أخذ عهد المسيح فی جبل سیناء من جمیع النّفوس الّتی أتت فی زمن المسيح؛ فهؤلاء النّفوس ولو كانوا بعد موسی کلیم بأعصارٍ و قرونٍ ولكن من حیث العهد المقدّس عن الأزمان كانوا حاضرین؛ ولكنّ اليهود غفلوا

عن ذلك و لم يتذكروا فوقعوا في خسران مبین. و أما العبارة التي تدلُّ أن على الإنسان أن ينقطع عن النفس فالمراد منها أيضاً أن لا يطلب لنفسه في هذه الدنيا الفانية شيئاً فينقطع أي يفدى نفسه بجميع شئونها في مشهد الفداء عند تجلّي ربّها. (من مكاتيب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۳۵-۱۳۴)

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز جناب آقا محمدهاشم کاشانی عزّ صدور یافته چنین می فرمایند:

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و به دقت ملاحظه گردید. حمد کن خدا را که بر میثاق مستقیمی و در سبیل جمال مبارک جانفشانی می نمایی. فرصت نیست؛ مختصر جواب مرقوم می شود.

عهدی که در کلمات مکتونه مذکور، آن عهد و میثاق است که در بقعه مبارکه فاران محبت الله، قبه الزمان، به اثر قلم اعلی واقع گردید و اهل مدین بقا و ملأ اعلی نفوسی هستند که ثابت بر میثاقند و ماعدای آنان مترنزل اهل نفس و هوی. این مختصر جواب است. دیگر تو تفکر در آن نما تا به حقیقت بیان پی بری و علیک البهَاء الأبهی. ع ع

دعای سمات که فقره ای از آن نقل شده در مفاتیح الجنان (ص ۱۴۱) و زادالمعاد (ص ۱۸۳) به صورت "قبه الزمان" ثبت شده و در مصباح کفعمی (ص ۴۲۵) نیز به صورت "قبه الزمان" آمده است. اما شرح مطلب در حاشیه مصباح (ص ۴۲۸) حاکی از آن است که "قبه الزمان بالزء المعجمة هو بیت المقدس و قيل قبه الزمان هو الفلک و انما سمیت بیت المقدس بذلك لشرفها و عظم محلها و من قرأ الزمان بالزء المهملة قال معناه انها قبه كانت لبني اسرائيل على معبد لهم...".

و نیز ن ک به ذیل «زمان» در اسرار الآثار (ج ۴ ص ۶۸-۶۵).

۹-۶: سیبویه

سائلی فرمود در رساله سلوک نام سیبویه را ذکر فرموده اند؛ این شخص که بوده است؟



ناطق محفل فرمود: سیبویه، عمرو بن عثمان بن قنبر، اصلاً شیرازی است. مشارالیه همواره خوش هیأت و با سیمای مجلّل بود و عطر استعمال می کرد و رائحه طّیبه از او متضوّع بود و به این جهت او را سیبویه می گفتند که رایحه سیب از او به مشام می رسید. مولدش در بیضاء شیراز بوده؛ پس از رشد از وطن خود به جانب بصره روی کرد و برای فرا گرفتن فنّ حدیث از محضر حماد در ضمن نگارش حدیثی اعراب کلمه را غلط تلفّظ کرد؛ حماد غلط او را گرفت. سیبویه مصمّم شد در قواعد لسان عرب چندان مهارت یابد که غلط نگوید. پس به نزد خلیل ابن احمد نحوی، واضع علم عروض، شتافت و در نحو مهارتی به سزا یافت و کتابی به اسم "الکتاب" در نحو تألیف کرد. تا مدّتها فضلا از آن استفاده می کردند و تا آن روز کتابی منظم و مرتّب در فنّ نحو نگاشته نشده بود.

از جمله شاگردان او اخفش نحوی است. سیبویه در هنگام سخن و بیان زیاناش روان نبود، ولی انشاء و نگاشته های او در غایت انسجام بوده و اخفش کبیر، ابوالخطاب عبدالحمید بن عبدالمجید، شیخ و استاد سیبویه بوده است و او غیر از اخفش صغیر، ابوالحسن سعید بن مسعده، است که الکتاب سیبویه را، که در نهایت صعوبت و فهم آن بس مشکل است، در نزد سیبویه خوانده است. بین پیروان سیبویه، که در نزد نحوین به بصرّین معروفند، و پیروان کسائی نحوی، که به کوفّین معروفند، در مسائل نحویه اختلاف نظر بسیار است. سیبویه چون آوازه کسائی و پیروانش را شنید از بصره به بغداد رفت و در محضر خلیفه هارون الرّشید و یحیی بن برمک با کسائی نحوی به مناظره پرداخت و در مسأله زنبوریّه، که در بین نحوین مشهور است، کار بحث و جدال بالا گرفت و چون غلبه با سیبویه بود، کسائی حيله ای اندیشید و شهادت اعراب را درباره نظریّه خود و سیبویه حکم ساخت و نهانی چند تن از اعراب را با زر و سیم آماده کرد که در محضر هارون قول او را حقّ گویند و نظریّه او را صواب معرفی کنند. اعراب در محضر رشید مطابق نظریّه کسائی شهادت دادند و گفتند القول قول الکسائی. سیبویه فریاد برآورد که این مقدار کافی نیست و اعراب باید اصل جمله را تلفّظ کنند؛ ولی اعراب چون نمی توانستند مطابق نظریّه کسائی جمله را تلفّظ کنند، زیرا غلط فاحش و بر خلاف لهجه فطری آنان بود، به همان گفتن جمله "القول قول الکسائی" اصرار ورزیدند و چون کسائی در دربار هارون تقرّبی داشت، فریاد سیبویه به جایی نرسید و سیبویه شرمسار و دلخون از محضر خلیفه بیرون رفت و خلیفه ده هزار دینار برای او

فرستاد. سیبویه به جانب اهواز رفت و دیگر به بصره برنگشت تا وفات یافت؛ و برخی گویند که در وطن خود، به شیراز، وفات کرده و در این خصوص اختلاف بسیار است. وفاتش به سال یکصد و نود و چهار هجری و برخی یکصد و هشتاد و چهار نوشته‌اند. شرح داستان مسأله زنیوریّه، یعنی جمله "ما كنت أظن أن العقرب أشدّ لسعه من الزّنبور فإذا هواهي يا فاذا هو يا ها"، در کتاب مغنی اللّیب عن کتب الأعراب تألیف ابن هشام انصاری مسطور است. او جمال الدّین محمّد عبدالله بن یوسف بن احمد بن عبدالله بن هشام انصاری خزرچی شافعی حنبلی مصری است که در ذیقعه سال هفتصد و هشت (۷۰۸) هجری در قاهره متولّد شد و در شب جمعه پنجم ذیقعه سال هفتصد و شصت و یک در قاهره از این عالم درگذشت. او ابتدا شافعی بود و پنج سال پیش از مرگش به مذهب احمد بن حنبل گرایید.

در این وقت محفل یاران به پایان رسید و احبّای الهی تشریف بردند. ■  
برای مطالعه بیان جمال قدم درباره سیبویه به ذیل مطلب پنجم در هفته اول مراجعه فرمایید.

## هفته هفتم

### ۷-۱: حضرت ورقه مبارکه علیا

در آغاز ناطق محفل فرمود: احبای عزیز امروز مصادف با روز صعود حضرت ورقه مبارکه علیا است. تولد حضرت ورقه علیا در طهران به سال ۱۲۶۳ هـ/ق/ ۱۸۴۷ م اتفاق افتاد. نام مادرشان آسیه خانم نواب صبیة جناب آقا میرزا اسمعیل وزیر نوری است. جمال قدم جل ذکره در سن هجده سالگی با مشاراً الیها ازدواج فرمودند. حضرت ورقه علیا معروف به بهائیه خانم هستند و بعد از صعود مادرشان آسیه خانم جمال قدم جل کبریائه لقب ورقه علیا را که اختصاص به آسیه خانم داشت به بهائیه خانم مرحمت فرمودند. آسیه خانم به سال ۱۳۰۳ هـ/ق/ ۱۸۸۶ م در سجن اعظم صعود فرمودند. حضرت عبدالبهاء جل ثنائه نسبت به خواهر بزرگوار خود نهایت علاقه و محبت را داشتند و الواح مبارکه که به اعزاز حضرت ورقه علیا از قلم مبارک مرکز میثاق نازل شده شاهد این مدعا است و برای شما قسمتی از آن را تلاوت خواهم کرد. شرحی جامع و مملو از احترام در روز صعود ورقه مبارکه علیا در روزنامه النقییر، منطبعة حیفا، درج شد و نسخه آن در نزد این عبد موجود است. صعود حضرت ورقه مبارکه علیا بیست و چهارم تیرماه ۱۳۱۱ هـ ش (شهرالکلمات ۸۹ بدیع) (۱۹۳۲ م) اتفاق افتاد و امروز مصادف با آن است. سزاوار است که به یاد مصائب و بلیات آن بزرگوار ساعتی را بگذرانیم و قسمتی از لوح مبارک حضرت ولی امرالله جل سلطانه را که پس از صعود حضرت ورقه علیا از قلم مبارک به تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۳۲ م مطابق دوم شهرالمسائل ۸۹ بدیع نازل شده تلاوت نماییم. آنگاه یکی از احبّاء به احسن الألحان قسمتی از لوح مبارک را تلاوت فرمود از این قرار:

فارسان مضممار الهی برادران و خواهران روحانی در کشور مقدس ایران علیهم اَطیب

التَّحِيَّةُ وَالبِهَاءُ طَرّاً ملاحظه نمایند. یا شرکائی فی أحزانی و سلوتی فی کربتی و حرمانی... ■

برای مطالعه این توفیق منیع به کتاب توقیعات مبارکه (ج ۲، ص ۲۱۲-۲۳۷) مراجعه فرمایید. سایر آثار مبارکه و دستخط‌های حضرت ورقه مبارکه علیا در کتاب خانم اهل بهاء به طبع رسیده است.

### ۷-۲: مناجات حضرت ربّ اعلی

در این وقت یکی از حاضرین مناجاتی را به عنوان ختم جلسه از حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره تلاوت فرمود که بسیار مؤثر بود و در شرح مراتب توحید حقّ تعالی است. صورت آن این است، قوله تعالی:

"فسبحانک سبحانک کیف أقول أنت أنت و کیف اعتذر من قولی أنت أنت... ■"  
این مناجات در صفحات ۶۴-۷۱ کتاب مجموعه مناجات حضرت نقطه اولی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۶ بدیع) به طبع رسیده است.

## هفته هشتم

### ۸-۱: شرح فقره هفتاد و هفتم کلمات مکنونه فارسی

پس از آن که احبای الهی تشریف آوردند، محفل یاران باتلاوت آیات الهیه افتتاح شد و ناطق محفل فرمود خوب است تتمه کلمات مکنونه را تلاوت کنیم و چند فقره از آن را که محتاج به شرح و بحث است مورد دقت قرار دهیم. در هفته‌های سابق الواح مبارکه را درباره برخی از فقرات کلمات مکنونه برای شما خواندم و اینک بقیه آن را به عرض می‌رسانم. می‌فرمایند:

"ای پسر انصاف، در لیل، جمال هیکل بقاء از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست؛ گریستی که جمیع ملا عالین و کزوبین از ناله او گریستند و بعد، از سبب نوحه و ندبه استفسار شد. مذکور داشت، حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائحه وفا از اهل ارض نیافتم و بعد، آهنگ رجوع نمودم؛ ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند. در این وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الّا اسمی از اسماء؛ و چون اصرار رفت، حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات از مکان عز خود بیرون دویدند و چون به حرف دوم رسید، جمیع بر تراب ریختند. در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جاتز نه. **إِنَّا كُنَّا شُهَدَاءَ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ حِينَئِذٍ كَانُوا يَفْعَلُونَ.**" انتهى

می‌فرمایند در لیل؛ مقصود از لیل دوره بطون شمس حقیقت است. اصطلاح اهل ادیان است که دوره ظهور شمس حقیقت را روز گویند و دوره بطون و غروب شمس حقیقت را شب و لیل می‌گویند و اگر پس از غروب شمس حقیقت مرکز عهد و پیمان الهی در عالم باشد، آن دوره را "لیل مقمر" و شب ماهتاب گویند. ولی اگر مرکز عهد و کتاب موجود نباشد، آن دوره را لیل الیل و شب دیجور

نامند. می‌فرمایند در لیل، یعنی در دوره‌ی فیما بین شهادت حضرت اعلیٰ جلّ ذکره و دوره‌ی ظهور من ینظره الله که دوره‌ی لیل بود، یعنی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ جلّ ذکره و غروب آن شمس حقیقت بر حسب ظاهر مظهر امرالله معروف نزد مردم نبود و مبین و وصی حضرت اعلیٰ هم وجود نداشت. زیرا هیکل مبارک برای خود کسی را به سمت وصایت و نیابت انتخاب نقرموده بودند و همه را مژده دادند که من ینظره الله در رأس واحد (۱۹) ظاهر خواهد شد، به شرحی که در کتاب مبارک بیان نازل شده است (واحد ششم، باب چهاردهم).

جناب ابوالفضائل در یکی از رسائل خود می‌فرمایند، قوله علیه الرّحمة: با این که نقطه اولی عزّ اسمه الأعلیٰ در غایت صراحت در باب چهاردهم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان تنصیص فرموده‌اند که در کور بیان ذکر نبی و وصی بر حروف نخواهد شد، بل به اسم مؤمنین مذکور خواهند شد، با این تصریح، اهل بیان حیا ننموده از یحیی به وصی تعبیر نمودند و شهرت دادند، چنانچه مستر براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف و در مجله "ایشیاتیک سوسایتی مگزین" [Asiatic Society Magazin] تصریح نموده و بی پرده و حجاب یحیی را وصی حضرت باب خوانده است. انتهى

باری، مقصود از لیل که فرموده‌اند همین دوره است که بر حسب ظاهر جمال مبارک هنوز مدعی مقام من ینظره اللهی نشده بودند و می‌فرمایند، "جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود."

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، قوله الأهلی: "مقام و عقبه زمردی به اصطلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت اعلیٰ روحی له الفداء عالم قدر است و این عقبه بسیار صعب‌المروار است." انتهى (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

و در سفرنامه امریک (ص ۱۵۲) است که فرمودند: "اصطلاحات شرق است که لون بیضاء را به مشیت و حمراء را به قضاء و شهادت و خضراء را به مقام تقدیر و صفراء را به اجرای امور تعبیر می‌نمایند." انتهى (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۵۲) و درباره اسمی که اوّل و دوم آن ذکر شد، حضرت مرکز میثاق جلّ ثنائه می‌فرمایند، قوله الأهلی:

"آن اسم عظیم اسم اعظم است، مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست است، معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن (ب) و (ه). انتهى و در لوح دیگر می‌فرمایند، قوله الأهلی:

"و اما عبارت کلمه مبارکه و اسرار مکنونه که به این مضمون می فرماید، هیکل بقا در عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست و کروییان از ناله او گریستند؛ چون استفسار شد، هیکل بقا فرمود در عقبه وفا منتظر ماندم و رائحه وفا نیافتم؛ چون رجوع نمودم، حمامات قدسی چند را دیدم که در دست کلاب ارض مبتلا و حوریه الهی سؤال از اسامی آنها نمود؛ جمیع مذکور شد مگر اسمی از اسماء و چون حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات بیرون دویدند و چون حرف ثانی شنیدند، بر تراب ریختند و از مکمن غیب ندا بلند شد که زیاده بر این جایز نه. این مضمون آن کلمات مکنونه است، نه عین عبارت.

باری، ملاحظه نمایید آن اسمی که در آن زمان ذکر نشد چه بود؛ ملاحظه می نمایید که بی وفایان چه کردند و چه جفایی روا داشتند؛ اذیتی نبود که نکردند و صدمه ای نماند که نزدند و به سیف جفا هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه نمودند و این در نزد جمیع واضح و مشهود است. عجب تر از این آن که با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا اظهار مظلومیت نیز می فرمایند. فاعتبروا یا اولی الألباب." انتهى

مقصود آن است که یحیی ازل با آن همه اذیت و ظلم که به جمال مبارک روا داشت، مع ذلک خود را مظلوم نامیده و در نوشته هایش اظهار مظلومیت کرده؛ با آن که خودش اول ظالم و اول عدو لدود جمال اقدس ابهی بود. فاعتبروا یا اولی الألباب. حضرت ولی امر الله جل سلطانة در لوح مرحوم سرخاب بامس آفتابی، ساکن بمبئی می فرمایند قوله الأحلی:

"راجع به سؤال ثانی فرمودند، مقصود از دو حرف مذکور حرف اول و حرف ثانی اسم مبارک جمال قدم است، یعنی "ب" و "ه" و مقصد مبارک این است که آنچه در هویت این سه حرف مکنون و مخزون است ظاهر نگشته و عالم کون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته به تدریج آنچه در هویت حرف ثالث که متمم اسم مبارک است مستور و مندمج است بر عالمیان ظاهر و مکشوف گردد. فرمودند و در مقامی دیگر مقصود وصف بلایای وارده بر جمال مبارک است که از حد احصاء خارج و شمه ای از آن بر اهل عالم معلوم و مکشوف... انتهى

حضرت ولی امر الله جل ثنائه در رساله دور بهائی [ص ۳۶]، پس از ذکر بیان جمال مبارک، "در لیل جمال هیکل بقا... الخ، چنین می فرمایند:

"... آیا این کلمات تلویحاً مشعر بر آن نیست که ظهور الهی همواره رو به ترقی و

تکامل است و آیا دلالت بر آن ندارد که حامل این پیام معترف بر آن است که امری که از طرف خداوند بر آن مبعوث گشته جنبه خاتمیت ندارد و ظهور او آخرین ظهور مشیت و هدایت الهی نیست. "انتهی

### ۸-۲: شرح فقره هفتاد و نهم کلمات مکنونه فارسی

فقره دیگر کلمات مبارکه مکنونه که محتاج به شرح و توضیح است، این بیان مبارک است که فرموده‌اند، قوله تعالی:

"ای پسر هوی تا کی در هوای نفسانی طیران نمایی؟ پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی؛ شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمایی نه گلویم بخراشی."

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه درباره پر و شانه می‌فرمایند: "اما پر و شانه که در کلمه مبارکه مکنونه مذکور، آن میثاق الهی است. این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفا به عبدالبهاء نمایند نه این که گلوی مبارک یعنی امر مبارک را بخراشند. ولی به کلی چشم از انصاف بسته به نهایت جفا و اعتساف پرداختند..." انتهى  
به نظر می‌رسد که جمیع موارد که در کلمات مکنونه احتیاج به شرح و بحث داشت، رسیدگی شد و سایر بیانات مبارکه در این سفر جلیل در کمال وضوح و بلاغت است و در حقیقت سهل و ممتنع است. خداوند همه شماها را مؤید فرماید که آیات مبارکه را تلاوت کنید و به مقتضای آن عمل نمائید؛ إن شاء الله تعالی.

### ۸-۳: شرح فقره‌ای از لوح رئوس

یکی از حاضرین فرمود اجازه می‌خواهم سؤالی درباره یکی از بیانات مبارکه در لوح رئوس مطرح کنم که می‌فرمایند، "أصلُ الخُسرانِ لمن مَضَتِ أیامُهُ و ما عَرَفَ نَفْسَهُ."  
ناطق محفل فرمود حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه درباره این بیان مبارک در لوحی می‌فرمایند قوله الاحلی:

"... مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسایی خود نیز محروم است، زیرا که باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و به نور، خویش را نیز مشاهده کند؛ زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود. ع ع"  
در این وقت محفل یاران پایان یافت. ■



لوحی که جناب اشراق خاوری از آن به عنوان لوح رثوس یاد نموده‌اند، همان لوح مبارک "اصل کلّ الخیر" است که تمام آن در مجموعه‌ای از الواح (ص ۹۲-۹۴) به طبع رسیده است. لوح حضرت عبدالبهاء که فقره‌ای از آن نقل شد، در مائدة آسمانی (ج ۲، ص ۵۷) مندرج است.

## هفته نهم

### ۹-۱: شرح مطالب لوح قناع

پس از اجتماع یاران در محفل، یکی از حاضرین این آیات مبارکات را از لوح قناع تلاوت فرمود، قوله تعالی:

”... إِنَّكَ لَوْ سَلَكْتَ سَبِيلَ أَهْلِ الْأَدَبِ مَا اعْتَرَضَتْ عَلَيْهِ فِي لَفْظِ الْقِنَاعِ وَلَمْ تَكُنْ مِنَ الْمُجَادِلِينَ وَكَذَلِكَ اعْتَرَضَتْ عَلَيَّ كَلِمَاتُ اللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْبَدِيعِ. أَمَا سَمِعْتَ ذَكَرَ الْمُقْتَعُ وَهُوَ الْمَعْرُوفُ بِالْمُقْتَعِ الْكِنْدِيُّ وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ ظَفَرِ بْنِ عَمِيرِ بْنِ فِرْعَانَ بْنِ قَيْسِ بْنِ أَسُودَ وَكَانَ مِنَ الْمَعْرُوفِينَ؛ إِنَّا لَوْ نَرِيدُ أَنْ نَذَكَرَ آبَاءَهُ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَدِيعِ الْأَوَّلِ، لَنَقْدِرُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي عُلُومَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، مَعَ إِنَّا مَا قَرَأْنَا عُلُومَكُمْ وَاللَّهُ عَلَيَّ ذَلِكَ شَهِيدٌ وَعَلِيمٌ؛ وَإِنَّهُ أَجْمَلُ النَّاسِ وَجَهًا وَأَكْمَلُهُمْ خَلْقًا وَأَعْدَلُهُمْ قَوَامًا. فَانظُرْ فِي كِتَابِ الْقَوْمِ لَتَعْرِفَ وَتَكُونَ مِنَ الْعَارِفِينَ وَكَانَ إِذَا اسْفَرَ اللَّثَامَ عَنْ وَجْهِهِ أَصَابَتْهُ الْعَيْنُ قَيْمَرَضٌ لَذَا لَا يَمْشِي إِلَّا مُقْتَعًا أَيْ مَغْطِيًا وَجْهَهُ كَذَلِكَ ذَكَرَ فِي كِتَابِ الْعَرَبِ الْعَرَبَاءُ وَالْأَدْبَاءُ وَالْفَصْحَاءُ. فَانظُرْ فِيهَا لَعَلَّ تَكُونَ مِنَ الْمُطَّلَعِينَ؛ وَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي يُضْرَبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْجَمَالِ كَمَا يُضْرَبُ بِزُرْقَاءِ الْيَمَامَةِ فِي حِدَّةِ الْبَصْرِ وَبَابِنِ أَصَمَّعَ فِي سَعَةِ الرِّوَايَةِ لَوْ كُنْتَ مِنَ الْعَالَمِينَ؛ وَكَذَلِكَ فِي طَلَبِ الثَّارِ بِالْمَهْلَهْلِ وَالْوَفَاءِ بِالسَّمُوتِ وَجَوْدَةِ الرَّأْيِ بِقَيْسِ بْنِ زُهَيْرٍ وَالجُودِ بِحَاتِمِ وَالحَلْمِ بِمَعْنِ بْنِ زَائِدَةَ وَالفَصَاحَةِ بِقَيْسِ بْنِ صَاعِدَةَ وَالحِكْمَةِ بِلِقْمَانَ وَكَذَلِكَ فِي الخُطْبَةِ بِسُحْبَانَ وَائِلِ وَالفِرَاسَةِ بِعَامِرِ بْنِ طُقَيْلٍ وَالحِذْقِ بِأَيَّاسِ بْنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ الْقُرَّةِ وَالحَفِظِ بِحَمَادٍ. هُوَ لَاءَ مِنْ مَشَاهِيرِ الْعَرَبِ الَّذِينَ تُرْسَلُ بِهِمُ الْأَمْثَالُ. طَالَعُ فِي الْكُتُبِ لَعَلَّ لَا تَدْحِضُ الْحَقَّ بِمَا عِنْدَكَ وَتَكُونَ مِنَ الْمُتَتَبِّهِينَ وَتَوْقِنُ بِأَنَّ عُلَمَاءَ الْأَدَبِ اسْتَعْمَلُوا لَفْظَ الْقِنَاعِ فِي الرِّجَالِ كَمَا ذَكَرْنَاهُ لَكَ بَيَانًا ظَاهِرًا مَبِينًا...”

[مجموعه الواح، ص ۶۸-۶۹].

پس از تلاوت این جمله، از ناطق محفل خواستند که درباره این اسامی که ذکر

فرموده‌اند شرحی بیان شود. ناطق محفل فرمود:

یکی از احبای الهی نامه‌ای به حاجی کریم‌خان نوشت و در آغاز آن نامه نوشت، "الحمد لله الذی کشف القناع عن وجه الأمر..." و سپس شرحی تبلیغ آمیز بنگاشت و برای حاجی فرستاد. جناب کریم‌خان بدون آن که به اصل مقصود پردازد، در همان جمله اول فریاد برآورد که این عبارت غلط است؛ زیرا قناع مخصوص زنان است و درباره موارد دیگر استعمال نمی‌شود. این گفتار حاجی به حضور حضرت کبریاء معروض شد و این لوح در جواب شبهه حاجی نازل شد که حاجی را به اشتباهات خود متذکر فرموده‌اند و می‌فرمایند که کلمه قناع هرچند مخصوص نسوان است، ولی مجازاً در موارد دیگر هم استعمال شده است. می‌فرمایند، قوله تعالی:

"... اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنایه مطلع می‌شدی، اعتراض نمی‌نمودی که قناع در وجه استعمال نشده. به بصر مشرکین در کلمات محیین رب العالمین نظر مکن و اما القناع و المقنعة دو جامه‌اند که نساء رئوس خود را به آن می‌پوشانند؛ مخصوص از برای رئوس نساء و لکن در رجال و وجه مجازاً استعمال شده و همچنین لثام آن است که نساء به آن دهان خود را می‌پوشانند؛ چنان که اهل فارس و ترک بیشماق تعبیر می‌نمایند و در رجال و وجه مجازاً استعمال شده..." [مجموعه الواح، ص ۷۶]؛

و نیز شرحی درباره مقنعه فرموده‌اند که مردی زیبا بود و همواره نقاب بر چهره داشت و از این جهت او را مقنعه می‌گفتند، یعنی دارای قناع و با آن که قناع مخصوص زنان است، درباره مقنعه که مردی بوده، مجازاً استعمال شده و بنابراین اعتراض حاجی کرمانی وارد نیست و عبارت آن نامه درست بوده و حاجی بی‌اطلاع بوده است؛ و بعد از ذکر مقنعه که ضرب‌المثل در جمال بود، نام برخی دیگر از اعراب را ذکر فرموده‌اند که هر کدام در موردی خاص ضرب‌المثل بوده‌اند و بنده اینک آن اسامی را ذکر می‌کنم و به احوال آنان اشاره می‌نمایم؛ لطفاً دقت بفرمایید. اول از مقنعه شروع می‌کنم.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب "الأغانی" [ج ۱۷، ص ۶۰-۶۱] در ذیل احوال مقنعه الکندی می‌فرماید، قوله: "المقنعه لقب غلب علیه لأنه كان أجمل الناس وجهاً و كان إذا سفر اللثام عن وجهه أصابته العين. قال الهيثم: كان المقنعه أحسن الناس وجهاً و أمدهم قامه و أكملهم خلقاً فكان إذا سفر لقع أي أصابته أعين الناس فيمرض و يلحقه عنت فكان لايمشي إلا مقنعاً و اسمه محمد بن ظفر بن عمير بن ابي شمر بن فرعان ... شاعر مقل من

شعراء الدولة الأموية و كان له محمل كبير و شرف و مروة و سؤدد في عشيرته ... كان عمير جدّه سيّد كنده ... و نشاء محمّد بن عمير المقنّع ... سمح اليد بما له لا يرد سائلاً عن شئ حتّى أتلف كلّ ما خلفه أبوه من مال فاستعلاه بنوعمه ... بأموالهم و جاههم و هوى بنت عمّه عمرو فخطبها إلى أخوتها فردّوه و عيروه بتخرقه و فقره و ما عليه من الدّين فقال هذه الأبيات المذكورة...

إني أحرص أهل البخل كلّهم      لو كان ينفع أهل البخل تحريضي  
ما قل مالي إلاّ زادني كرمًا      حتّى يكون برزق الله تعويضي...  
لن تخرج البيض عفواً من أكفهم      الأعلى و جع منهم و تميمي  
كانها من جلود الباخلين بها      عند النّوائب تخذي بالمقاريض

(اغاني، ج ۱۷، طبع بيروت، سال ۱۹۵۹، ص ۶۱-۶۰)

خلاصه آنچه ذکر شد به فارسی این است که فرموده مقنّع از آن جهت به این لقب شهرت داشت که رخساری زیبا و جمیل داشت و همیشه با نقاب بود و چون نقاب برمی داشت به چشم زخم مبتلا می شد و مردم او را چشم می زدند. هیشم گوید که مقنّع رخساری زیبا داشت و قامتی کشیده و اندامی متناسب داشت و هر وقت نقاب از رخسار برمی داشت، مردم او را چشم می زدند و بیمار می شد؛ از این جهت همیشه با نقاب بود. نام مقنّع محمّد پسر ظفر بن عمیر بن ابی شمر ابن فرعان ... بود. مشاراً الیه از شعرای دولت بنی امیه بود، ولی کمتر شعر گفته. مقام بزرگ و شرفی عظیم و جوانمردی و ریاست را در خانواده خود دارا بود... جدّ او رئیس قبیله کنده بود ... مقنّع مردی بود پاکباز و بخشنده؛ هیچ صاحب حاجتی را در هیچ مورد ناامید نمی کرد و لهذا طولی نکشید که فقیر و بی نوا شد و پسرعموهای او بر او تفوق یافتند. مقنّع به دخترعموی خود عاشق بود و او را خواستگاری کرد. اما برادران دختر به مقنّع جواب مساعد نمی دادند و او را به فقر و تنگدستی ملامت کردند و گفتند کسی که این همه قرض دارد او را به عروسی چه کار است. مقنّع ایاتی چند به نظم آورد و در ضمن آن ابیات می گوید، من مردم بخیل و مُمسک را همواره به بخشش و جود تحریض و تشویق می کنم و از بخل و لثامت تحذیر می نمایم. اگر این تشویق و تحذیر به آنان مؤثر باشد، هر چه مال و دارایی من کمتر شود، بر جود و کرم من می افزاید و من امیدوارم که خداوند از لطف و رزق خود به من عوض بدهد. پول سفید را نمی توان هرگز به زور و جبر از دست مردم بخیل بیرون آورد مگر آنان را زجر بدهی تا چیزی بدهند و در نتیجه گرفتار بیماری

می‌شوند، گویا پول پوست بدن آنها است که در موارد ضرورت آن را جز با مقرض (قیچی) نمی‌توان از دست بخیلان بیرون آورد. انتهی

و اما حماد راویه که به کثرت روایت ضرب‌المثل است در مجلد ششم اغانی [ص ۶۸-۹۱] ابوالفرج اصفهانی شرح احوالش به تفصیل ذکر شده است و مختصری از آن را در اینجا به فارسی می‌گویم. ابوالفرج می‌فرماید حماد بن میسره، یا به قول مدائنی حماد بن شاپور، اطلاع بسیاری درباره اخبار عرب و لغات عرب و نژاد قبایل عرب و اخبار و اشعار عرب داشت و در نزد ملوک بنی‌امیه تقریبی داشت و از اطلاعات او درباره ایام عرب استفاده می‌کردند. حماد معروف به حماد راویه ابن میسره شیبانی است و کنیه‌اش ابوالقاسم یکی از مشاهیر ادب‌است و بسیاری از اشعار عرب را از بر داشت. یاقوت در معجم‌الادباء شرحی درباره او نوشته است و او را ستوده. وی معاصر دوره خلافت بنی‌امیه و بنی‌عبّاس بوده و در سال یکصد و شصت و پنج درگذشته است. ابن عبدالله در عقدالفرید و ابن خلکان در وفیات‌الأعیان و جاحظ در البیان و التّبیین درباره او مطالب مفصّلی نوشته‌اند. در لغت‌نامه دهخدا هم مختصری درباره او هست.

در این وقت محفل خاتمه یافت و بقیه داستان به هفته دهم موکول گردید. ■

لوح قناع در مجموعه الواح (ص ۶۷-۸۷) به طبع رسیده است. برای ملاحظه مطالعاتی که درباره این لوح شده است، به آثار ذیل مراجعه فرمایید:

محاضرات، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۸۶

سفینه عرفان، ج ۴، ص ۱۷۰-۱۹۱

عندلیب، شماره ۷۰ (بهار ۱۹۹۹م)، ص ۲۶-۲۸

پژوهشنامه، سال ۳، شماره ۱، ص ۱۱۳-۱۳۳

## هفته دهم

### ١٠-١: مناجات حضرت ربّ اعلى

محفل ياران با تلاوت مناجاتي از حضرت ربّ اعلى جلّ ذكره رسميت يافت، قوله تعالى:

"... فسبحانك سبحانك ما للنّار إلاّ النّار ولا يمكن في مقام الأغيار دارالقرار فأليك أقبل يا سلطاني و عليك أقسم يا مليك القهار رجاء نوائلك و فضائلك يا ستار اعتماداً بمواهبك و عناياتك يا غفار إذ بيدك سلطان التقدير في افلاك سماء الأسرار و في قبضتك ملكوت التدبير في غياهب بروزات الأخيـار و إنّ هذه ليلة إليك ترفع الأصوات و أنت الذي لا يفوتك ذكر ما ناعت و بيدك حيوة العظام بعد الرّميم.

اللّهمّ أشهدك أن أفدتنا بما اكتسبت أيدينا رميمة فانيّة و مقترنة بذكر الغيريّة في لجة المحبة فأنزل من سماء محبتك علينا ماء الإفضال و أمنن علينا بآيات الإجلال إذ إنك كثير النوال و شديد المحال و ذو الكيد و المحال و ذو الجود و الجمال فأحي تلك الرّمات بمنك يا مالك الأسماء و الصّفات و نور تلك الظلمات بفضلك يا ربّ الأرضين و السموات و ارفع هذه السّبحات من إشارات ما يسطرن في الرّقوم المسطرات بما نزلت في بواطن الآيات و الزّبرات. أي ربّ عبيدك فانيك و سائلك و افدك و راجيك مشتاقك و طالبك نازل إليك هب لي اللّهمّ في هذه اللّيلة الجمعة من فواضل ما وهبت لمحمّد و عليّ و الهما المعصومين و بارك فيما كتبت لي و قرب لي أيام لقائي فإنك تعلم سرّي و ما تهوى إليه نفسي خلّصني من بين العباد و بلغني إلى ساحة القرب و الإمداد و ارفع عن عيني حكم الأضداد و الأنداد بما توصلني إلى ذروة الأسماء و حضيض أوج الأرجاء أي ربّ كلّى عدم بحت و فقر محض و عجز صرف و اضطرار بات ما رأيت المفراً إلاّ أن ألقى نفسي بين يديك يا ربّ القدر إذ إنك أنت بالمنظر تفعل ما تشاء بفضلك إنك أنت وهّاب مقتدر. فاصنع اللّهمّ بي و باهل محبتك ممّن هو في

علمک بما أنت أنت إنک أنت الله المَلِکُ الرَّفِیعُ و الفرد المنیع و الجواد الوهاب المتعال  
سبحان ربک رب العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین.  
انتهی ■

فقره‌ای از این مناجات در صفحات ۴۰-۴۲ مجموعه مناجات حضرت نقطه اولی به  
طبع رسیده و تمام آن در صفحات ۵۴-۶۰ کتاب مجموعه آثار حضرت اعلی (طهران:  
لجته ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب، شماره ۸۲) مندرج است.

### ۱۰-۲: شرح بقیه مطالب لوح قناع

ناطق محفل دنباله مطالب هفته قبل در مورد لوح قناع را ادامه داد و فرمود:

زرقاء یمامه که می‌فرمایند در تیزیابی و قدرت بینایی ضرب‌المثل است، معروف  
است به زرقاء یمامه و زرقاء بنی نمیر. مشاراً الیها زنی بود در یمامه که چشمش خیلی  
قوی بود و گویند که موی سفید را در ظرف شیر می‌دید و از مسافت سه‌روز راه مسافر  
را کاملاً تشخیص می‌داد که سواره است یا پیاده و هر وقت لشکر دشمن قصد قوم و  
قبیله او را می‌کرد و به راه می‌افتاد از فاصله سه روز مسافت به قوم خود خبر می‌داد که  
لشکر دشمن می‌آیند و قوم در صدد تجهیز برمی‌آمدند.

جمعی از دشمنان آن قبیله حيله‌ای اندیشیدند و رئیس آنان به افراد خود دستور داد  
که هر کدام درختی را با شاخ و برگ بریده و در پس آن پنهان شوند و آن را با خود  
ببرند. زرقاء به قوم خود خبر داد که جمعی زیاد با درختان سبز می‌آیند. قبیله او زرقاء  
را استهزاء کردند و گفتند که چگونه می‌شود درختان سبز و سفر کنند؟ ای زرقاء تو  
دیگر پیر و خرف شده‌ای و سخنان بی‌معنی می‌گویی. زرقاء گفت من آنچه را می‌بینم  
می‌گویم. قوم به او اعتنایی نکردند تا آن که پس از سه روز دشمنان که در پناه درختان  
سبز که با خود می‌بردند به سرزمین قوم زرقاء در آمده افراد قبیله را کشتند و غارت  
کردند و زرقاء نیز در آن گیر و دار به قتل رسید. گویند پس از مرگش چشم او را بیرون  
آوردند که به علت شدت بینایی او پی ببرند و دریافتند که آثار سرمه (اُثمَد) در عروق  
چشم او موجود است و قدرت بینایی او بر اثر استعمال سرمه بوده است. این جمله که  
ذکر شد در مجلد ثالث کتاب عقد الفرید [ص ۷۱-۷۲] تألیف ابن عبد ربّه در ذیل عنوان  
"مَنْ یضرب به المثل من النساء" ذکر شده و خلاصه آن را به فارسی عرض کردم.  
و اما حاتم طایی که می‌فرمایند به جود و سخاوت ضرب‌المثل است؛ مشاراً الیه

شرح احوال و نوادر اعمالش در کتب ادبیه و عربیه ثبت است. ابن عبد ربّه در مجلّد اول کتاب عقدالقرید [ص ۲۸۹-۲۸۷] در ذیل عنوان "اجواد اهل الجاهلیّه" شرحی مشبع درباره حاتم نوشته و اینک خلاصه‌ای از گفته‌های او را به فارسی به نحو اجمال برای شما عرض می‌کنم. می‌گوید سه نفر بودند که در دوره جاهلیت به جود و سخاوت معروف بودند و معروف‌ترین آنها حاتم بن عبدالله بن سعد طایی بود و دومی هرم بن سنان المرّی و سومی کعب بن مامه ایادی بود. ولی فقط حاتم طایی ضرب‌المثل بود. حاتم را غلامی بود به نام یسار و در شب‌های سرد و بارانی به او دستور می‌داد که بالای تپه‌های اطراف آتش بیفروزد تا اگر مسافری در بیابان گرفتار شده، به جانب او آید و از او پذیرایی شود. این شعر از حاتم طایی است که خطاب به غلامش سروده است:

اوقد فان اللیل لیل قرّ و الریح یا موقد ریح صر  
عسی یری نارک من یمرّ ان جلبت ضیفا فانت حرّ

مضمون آن که ای غلام آتش بیفروز که شب بسیار سخت و سرد است و باد شدیدی می‌وزد؛ شاید مسافری آتش را ببیند و نزد ما بیاید. اگر مهمانی امشب برسد تو را آزاد خواهم کرد.

گویند حاتم را گذار به قبیله عنزه افتاد. مردی را دید که گرفتار بند و زنجیر است و آن مرد از حاتم استمداد کرد. حاتم چون وجهی همراه نداشت، خود به جای آن مرد گردن به بند و زنجیر داد و او را رها کرد و سپس به قبیله خود پیغام داد تا آمدند و او را از بند رهایی بخشیدند و مبلغ تعهد شده را پرداخت.

گویند حاتم طایی به جز شمشیر و اسب خود را که به هیچ کس نمی‌داد، سایر اشیاء را هر کس می‌خواست به او می‌بخشید. نوار، زوجه حاتم، می‌گوید که سالی خشک و سخت پیش آمد؛ نه بارانی بارید و نه گیاهی از زمین روید؛ همه جا را وحشت مرگ فرا گرفته بود. شبی سه فرزند من که یک دختر و دو پسر بودند، از شدت گرسنگی خوابشان نبرد و من و حاتم آنها را هر طور بود به خواب کردیم و حاتم بر بالین من نشست تا مرا هم خواب در ریود. بامدادان دیدم دامن خیمه را کسی برافراشت و سپس انداخت. حاتم پرسید کیستی؟ زنی گفت من همسایه تو هستم و بچه‌های من از شدت جوع نزدیک به مرگ هستند و جز تو پناهی ندارم. حاتم با سرور و شادمانی گفت، برو بچه‌ها را بیاور. آنگاه برخاست و اسب خود را که نهایت علاقه را به او داشت ذبح



کرد و کارد را به دست آن زن داد و آن زن و چهار فرزند گرسنه اش و من و بچه هایم گوشت اسب را کباب کردیم و خوردیم؛ و حاتم به سایر چادرهای قوم هم سرزد و جمع کثیری را برای خوردن گوشت اسبش فرستاد. طولی نکشید که از اسب جز استخوان چیزی باقی نماند و حاتم خودش با آن که در نهایت جوع و گرسنگی بود، دور از ما نشسته بود و حتی یک لقمه هم نخورد و از خوردن ما لذت می برد و این اشعار را گفت:

مهلا نوار اقلی اللوم و العذلا و لاتقولى لشيء فات ما فعلا  
و لاتقولى لما كنت مهلكه مهلا وان كنت اعطى الانس و الخبلا  
یری البخیل سییل المال واحده ان الجواد یری فی ماله سبلا

مضمون آن است که می گوید ای نوار مرا در این رفتار سرزنش مکن؛ کاری است که گذشته و اگر مال خود را به انس و جن می بخشم، مرا ملامت منما که چرا چنین کردم. مرد بخیل برای مال خود فقط یک راه انتخاب می کند یعنی آن را نگاه می دارد و به کسی نمی دهد ولی مرد کریم و سخاوتمند برای صرف اموال خود هزار راه در پیش می گیرد.

باری، از این قبیل قصص و حکایات درباره حاتم بسیار است و داستان حاتم که اسب خود را ذبح نمود در بوستان سعدی نیز آمده است. آنچه را درباره حاتم و حکایات او نوشته اند، اگر بخواهم بگویم کتابی بزرگ باید بخوانم. اگر مایلید به کتب ادبیه مراجعه فرمایید.

و اما لقمان حکیم؛ برخی او را اهل نوبه و بعضی حبشی گفته اند. گویند قامتی کوتاه داشت و بینی او افطس بود؛ یعنی جدارش چندان برجسته نبوده. لقمان در حکمت ضرب المثل است. برخی گویند از سیاه پوستان مصر بود؛ بعضی او را خیاط و بعضی چوپان دانسته اند که برای ولی نعمت و مالک خود گوسفند می چرانید.

در قرآن مجید سوره ای به نام او موجود است و آیه مبارکه "و آتینا لقمان الحکمة" در شأن اوست. در حکمت او همه متفقند و احادیث بسیار از حضرت رسول (ص) در شأن لقمان روایت است. عکرمه لقمان را از انبیاء محسوب کرده و حضرت رسول (ص) فرموده اند، قوله علیه السلام: "حقاً أقول لم یکن لقمان نبیاً ولكن کان عبداً لکثیر التّفکر حسن الیقین". وهب بن منبه گوید، لقمان خواهرزاده داود نبی بوده و معاصر با اوست. برخی لقمان را خاله زاده داود گفته اند.

مالک او به او گفت گوسفندی بکش و بهترین اعضای او را برای من بیاور. لقمان دل و زبان گوسفند را نزد مالک خود برد و مرتبه دیگر که بدترین اعضای او را خواست، باز هم دل و زبان گوسفند را نزد او برد. مالک او سبب پرسید. لقمان گفت، اگر دل و زبان به راستی تفکر و تکلم کند، از آن بهتر چیزی نیست و اگر به زشتی گراید از آن بدتر چیزی نیست و این داستان معروف است.

مردی به او گفت چقدر زشت صورت و قبیح‌الوجه هستی. لقمان گفت بر حذر باش که بر نقاش عیب گیری. این داستان را شیخ عطار نیشابوری در اشعار خود به لحن دیگری ذکر کرده است. از نصایح و حکم او در آیات مبارکه قرآنیه سوره لقمان از لسان وحی نازل شده و در کتب تواریخ و سیر نیز از حکم او بسیار نوشته‌اند. به جز این لقمان، شخص دیگری هم به نام لقمان بوده است که اصلاً عرب بوده و به لقمان بن عاد معروف است و نامش در بین اعظم اعراب مسطور و او نیز حکیم بوده است. برای تفصیل به کتب مفصله مراجعه شود (جلد دوم شریعی در شرح مقامات حریری).

حکیم سنایی فرموده است:

داشت لقمان یکی کریچه تنگ	چون گلوگاه نای و سینه چنگ
بوالفضولی سؤال کرد از وی	چیست آن خانه یک به دست و سه پی
با دم سرد و اشک سوزان پیر	گفت هذا لمن یموت کثیر

ناتان نام پسر لقمان است.

و اما سموئل که ضرب‌المثل در وفای به عهد است، پسر حیان بن عادیا است. او مردی بود یهودی و امرؤ القیس معروف چند عدد زره خود را نزد او امانت گذاشت و گفت به هیچ کس ندهد و چون امرؤ القیس مسموم شد و بمرد، نمایندگان پادشاه که امرؤ القیس را به قتل رسانیده بودند، برای دریافت زره‌ها نزد سموئل رفتند و مطالبه زره‌ها را کردند. سموئل بر حسب وعده‌ای که داده بود، زره‌ها را به آنها نداد. آنان پسر کوچک سموئل را دستگیر کردند و از سموئل خواستند که زره‌ها را بدهد و گرنه طفل او را خواهند کشت. سموئل زره‌ها را نداد و دشمنان در پیش چشم پدر طفل کوچک، او را سر بریدند و از آن وقت سموئل به وفای به عهد ضرب‌المثل شد. (عقد الفرید)

علامه شریعی در ذیل شرح مقامه بیست و سوم مقامات حریری [ج ۲، ص ۲۴۸-۲۴۹] درباره سموئل شرحی نوشته که خلاصه‌اش به فارسی این است. می‌فرماید:

سموئل ابن عادیا به وفای به عهد ضرب‌المثل است و داستان وفاداری سموئل این است که منذر سلطان حیره در طلب امرؤ القیس بود و امرؤ القیس به عمرو ابن جابر ابن مازن پناه برد. عمرو او را وادار کرد که نزد سموئل برود و او را با ربیع بن ضبع نزد سموئل فرستاد. ربیع اغلب در مدح سموئل شعر می‌گفت و صله دریافت می‌کرد. امرؤ القیس نزد سموئل رفت. سموئل مقدم او را گرامی داشت. امرؤ القیس از سموئل درخواست کرد که نامه‌ای به حرث بن ابی‌شمر غسانی بنویسد و از او بخواهد که امرؤ القیس را به نزد قیصر روم هدایت کند. سموئل نامه نوشت و امرؤ القیس به جانب شام رفت و دختر و پنج زره خود را به سموئل سپرد و نزد قیصر شتافت. قیصر او را با تجهیزات و لشکر کمک کرد و سپس جامه زهرآگین به امرؤ القیس داد که چون پوشید زهر در بدنش اثر کرد و گوشت بدنش از هم پاشید. چون این خبر به منذر رسید، کس نزد سموئل فرستاد و زرها و اموال امرؤ القیس را که نزد او بود درخواست کرد. سموئل گفت من این جمله را جز به پسر و وراثت امرؤ القیس به دیگر کس نخواهم داد. منذر قلعه سموئل را محاصره کرد و مترقب بود. روزی طفل صغیر سموئل بی‌خبر از حصن پدر خارج شد. منذر او را گرفت و به سموئل گفت اگر زرها و اموال امرؤ القیس را به من نسیاری، فرزندان را می‌کشم. سموئل بر وفاداری استوار ماند و به امر منذر در مقابل چشمان وحشت‌زده سموئل سر طفل صغیرش را بریدند. سپس سموئل زرها و اموال امرؤ القیس را به پسر و وراثت امرؤ القیس داد و این سه بیت بگفت:

وفیت بادرع الکندی انی      اذا ما خان اقوام وفیت  
و قالوا انه کثر عظیم      و لا والله اغدر ما حییت  
بنی لی عادیا حصناً حصیناً      بئرا کلما شئت استقییت

در جمله گوید من زرها را به صاحبش دادم و اگر دیگران خیانت می‌کنند من به عهد خود وفا کردم. می‌گویند که این جمله گنجی بزرگ است؛ نه، قسم به خدا تا زنده‌ام هرگز خیانت نمی‌کنم و غدر و مکرری ندارم. پدرم عادیا قلعه محکمی برای من ساخته و چاه آبی فراهم کرده که هر وقت بخواهم از آن چاه آب برمی‌دارم (دیگر چه احتیاجی دارم که مال دیگری را تصرف کنم و عهد خود را بشکنم).

اما قس بن ساعده ایادی - اسقف نجران بود که در بلاغت به وی مثل زنند. پدر و اجدادش ساعده بن جذامة بن زفرین ایادین نزار بن خطیبة است.

قس بن ساعده بلیغ عرب و قاضی عصر خود و اسقف نجران بود و به سال ششصد

میلادی وفات کرد و گویند سیصد و هشتاد سال عمر کرد. او نخستین کسی است از عرب که در هنگام نطق و خطابه به عصا تکیه داد و اوّل کسی است که در آغاز خطبه و نطق کلمه "اما بعد" را استعمال کرد و اوّل کسی است که در نامه خود نوشت (این نامه از فلان سوی فلان). قیصر روم از او احترام بسیار می کرد. حضرت رسول قبل از بعثت خود او را دیده بودند. وفاتش بیست و سه سال قبل از هجرت بود و رسول الله در باره اش فرموده اند، "یحشر أمة وحده" (لغتنامه دهخدا [ذیل "قس"]).

اما قیس ابن زهیر بن جذیمة بن رواحة عبسی یکی از امرای بزرگ عرب است. اشعار نغزی دارد و در فهم و نبوغ ضرب المثل بوده و در عمان به سال دهم هجری وفات کرده است (لغتنامه دهخدا [ذیل "قیس"]).

اما سحبان بن وائل به فصاحت در گفتار ضرب المثل است. علامه شریفی در شرح مقامه شانزدهم مقامات حریری [ج ۲، ص ۸۶] شرحی به عربی نوشته که ترجمه آن را مختصراً به فارسی به عرض شما می رسانم:

می فرماید سحبان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس وائلی از قبیله وائل باهله است و مشهور است به فصیح العرب و در بیان و فصاحت ضرب المثل است و گویند "افصح من سحبان". روزی معاویه نشسته بود و خطیبان و فصحای قبایل عرب در نزد او بودند که سحبان وارد آن جمع شد و به محض ورود سحبان همه آن فصحا و ناطقین از مجلس بیرون رفتند، زیرا او نبود که در محضر سحبان به آن فصاحت گفتار باقی بمانند و خود را در ردیف او بدانند. سحبان چون این بدید، این بیت گفت:

لقد علم الحی الیمانون انّی إذا قلت أما بعد انی خطیبها

معاویه به سحبان گفت، "انت أخطب العرب". سحبان فرمود، "العرب وحدها بل أخطب الإنس والجن". معاویه گفت، "كذلك أنت". گویند یکصد و هشتاد سال عمر کرده است. (شریفی)

برخی از حالات سحبان در کتب ادبیه با حالات قس به ساعده ایادی مخلوط شده است. برای اطلاع به کتب ادبیه مراجعه شود.

## هفته یازدهم

### ۱-۱۱: شرح بقیه مطالب لوح قناع

یاران تشریف آوردند و بعد از تلاوت مناجات دنباله بحث هفته قبل را ناطق محفل گرفت و گفت:

مهلهل که به انتقام جویی و کینه توزی ضرب المثل است، برادر کلیب وائل است و داستان خونخواهی مهلهل دراز است و خلاصه ای از آن را از گفتار علامه شریعی که در ذیل مقامه نوزدهم مقامات حریری [ج ۲، ص ۱۴۸] آورده، برای شما عرض می کنم. می فرماید:

”کلیب بن ربیعہ برادر مهلهل شاعر و دایی امرؤ القیس بود. کلیب در بین قبائل عرب به عزت و جاه و اهمّیت و قدرت بی نظیر بود و می گفتند اعزّ من کلیب و ضرب المثل بود. گویند کلیب توله سگی داشت و چون به چمن زاری می رسید و آن را می پسندید، مقرر می داشت که تا هر جا صدای توله سگش امتداد یابد، آن جمله در تصرّف او باشد و کسی را حق نبود که از آن مرتع استفاده کند مگر با اجازه کلیب و هرگاه می نشست، کسی را جرأت نبود که از مقابل او عبور کند و در محضر کلیب همه در امان بودند و دو دشمن حتّی جرأت نداشتند که در محضر کلیب به مخاصمه پردازند. همواره اشتعال آتش برای راهنمایی مسافرین اختصاص به جایگاه او داشت و کسی دیگر نمی توانست برای جلب مسافر آتش برافروزد و جز او کسی قادر نبود کسی را پناه دهد. در مراتعی که قرقگاه کلیب بود، کسی حق ورود نداشت و جز شتران کلیب شتر دیگری در آنجا نمی توانست بچرد. زوجه کلیب نامش جلیله بود. پدر جلیله مره بن شیبان نام داشت و از قبیله بنی بکر بود و ده فرزند داشت که معروف ترین آنها حارث و جساس بودند. جساس را خاله ای بود به نام بسوس که در بین عرب ضرب المثل شامت و بدبختی بود. روزی بسوس به منزل برادرزاده خود جساس آمد و میهمان او شد. بسوس را پسری بود

و شتری و نام شتر بسوس سراب بود و کره‌ای داشت. در قرقگاه کلب کبوتری آشیانه گرفته و تخم گذاشته بود و کلب او را پناه داده بود و کسی را جرأت صید و اذیت آن طیر نبود و کلب خطاب به آن کبوتر گفته بود:

يا لك من قنبرة بمعمري خلالك الجوفيفضي واصفري

و نقری ما شت ان تنقری

مضمون آن که کبوتر (شانه به سر) تو در قرقگاه من هستی؛ میدان و فضا برای تو خالی است، تخم بگذار و به آسودگی نغمه و آواز سر برده و به هر چه می‌خواهی منقار بزنی بزنی که کسی را با تو کاری نیست؛ یعنی در پناه من هستی.

روزی شتر بسوس وارد این قرقگاه کلب شد و تخم‌های آن پرنده را زیر پای خود شکست و از مرتع استفاده کرد. کلب وارد مرتع شد و به هر طرف می‌گشت، ناگاه تخم‌های شکسته پرنده را دید و شتر بسوس را مشاهده کرد که در مرتع می‌چرد. از کیفیت احوال پرسید. گفتند، این شتر سراب نام دارد و متعلق به بسوس خاله جساس است. کلب فریاد کشید آیا کار جساس به اینجا رسیده که بدون اجازه من از مرتع من استفاده می‌کند و بعد به غلام خود دستور داد تا با تیر پستان سراب را پاره کند و کره سراب را هم بکشد. این فرمان اجرا شد و شتر پستان دریده بسوس را از آن محل طرد کردند و نگذاشتند که آب هم بنوشد. دو گودال آب در آن مرتع بود به نام شیث و اخص. شتر به سوی گودال آب دورتر که ذنائب نام داشت رفت. جساس بر آشفت و به سراغ کلب رفت و سخنان درشت از طرفین گفته شد و جساس از روی غضب با شمشیر خود بر کلب تاخت و او را به خاک افکند. کلب چون مرگ را به چشم خود دید، به جساس گفت قدری آب به من بده. جساس گفت از غدیر شیث و اخص دور مانده‌ای. آنگاه سر کلب را از تن جدا کرد. بالجمله جنگ سختی بین دو قبیله بکر و تغلب در گرفت و مدت چهل سال این جنگ بین دو قبیله ادامه داشت و مهلهل شاعر، برادر کلب، به خونخواهی برادرش کلب، نفوس بسیاری را از قبیله خصم به قتل رسانید و ضرب‌المثل به انتقام‌جویی و اخذ ثار گردید. این بود مجملی از واقع کلب و جساس و مهلهل و تفصیل آن در کتب ادبیه مسطور است.

و اما اصمعی به کثرت روایات و اشعار و لطائف معروف است و ابوالقاسم حریری در مقاماتش در ضمن مقامه بیست و پنجم [ج ۳، ص ۳۵] اشاره کرده و فرموده "و الملح الأصمعیة". اصمعی باهلی است که از پست‌ترین و لئیم‌ترین قبائل عرب بوده و در کامل

میرد، که از کتب مهمه ادبیه است، این بیت در مذمت باهلی‌ها نقل شده است:

ولو قيل للكلب يا باهلی عوی الكلب من لوم ذاک التّسب  
با این همه اصمعی خود را به مقامات عالیّه رسانید و به اصطلاح عصامی بود نه  
عظامی؛ یعنی افتخارش به فضل و دانش خودش بود نه به استخوان‌های پوسیده اجداد و  
قبیله‌اش (شرح شریشی بر مقامات حریری جلد سوم).

و نیز علامه شریشی در شرح مقامه چهلم از مقامات حریری، لطائف بسیار از  
اصمعی ذکر کرده که ذکر آن سبب طول مقال است. از اصمعی چنانچه ذکر شد،  
داستان‌های بسیار به یادگار است و اشعار بسیار از عرب بادیه از او نقل شده است.  
اصمعی می‌گوید، در بادیه طفلی دیدم عرب که بسیار فصیح بود. پولی به او دادم و  
گفتم مرا هجو کن. گفت، نامت چیست؟ گفتم، اصمعی. گفت:

ألا قل لباغی اللّوم حیث وجدته إلیک إلیک الأصمعی بن اصمعا  
إذا جئت یوما أصمعیاً تجد له من اللّوم سر والا طویلا و برقعا  
مضمون آن که ای کسی که در جستجوی لثیم‌ترین مردم هستی؛ اینک به تو  
می‌گویم که اصمعی همان است که تو در جستجوی او هستی. اگر روزی اصمعی  
را ببینی، خواهی دید که شلوار درازش و روی بندش از لثامت و پستی درست شده  
است.

و نیز می‌گوید روزی از بیابان می‌گذشتم، دیدم بر سنگی نوشته شده:

أیا معشر العشاق بالله خبروا إذا حل عشق بالفتی کیف یصنع  
زیر آن بیت نوشتم:

یداوی هواه ثمّ یکتّم سرّه ویخشع فی کلّ الأمر ویخضع

روزی دیگر از آنجا گذشتم، دیدم نوشته شده:

فکیف یداوی و الهوی قاتل الفتی و فی کلّ یوم قلبه یتقطع

زیر آن بیت نوشتم:

إذا لم یجد صبراً لکتمان أمره فلیس له شیء سوی الموت أنفع

روز دیگر از آنجا گذشتم دیدم زیر بیت سابق بیتی نوشته شده و جوانی در کنار آن

سنگ مرده افتاده بود. آن بیت این بود:

سمعنا أطلعنا ثمّ متنا فبلغوا سلامی إلی من کان بالوصل یمنع

هینأ لأرباب النّعم نعیهم و للعاشق المسکین ما یتجرّع

این داستان را شیخ یوسف بحرینی در کشکول [ج ۲، ص ۱۳۲] خود نقل فرموده و مدرّس تبریزی هم در ذیل ترجمه اصمعی نگاشته است. ولی به هر حال معلوم نیست که اصمعی اغلب این آیات و لطائف را از خود می‌گفته و به نام اعراب بادیه تحویل می‌داده است. زیرا سبک آیات مزبوره سبک اعراب بادیه نیست و این نکته بر اهل تحقیق معلوم است.

و اما ایاس بن معویه که به فراست و هوش و فطانت ضرب‌المثل است، در شرح مقامات حریری که علامه شریشی نوشته در ضمن مقامه هفتم موسوم به "برقعیدیه" [ج ۱، ص ۱۴۱] چنین مسطور است که به فارسی خلاصه می‌شود:

ایاس ابووائله بن معاویه بن قرا ابن ایاس هلال بن رباب مزنی قاضی بصره بود که به فرمان عمر بن عبدالعزیز به واسطه عدی بن ارطاة عامل عمر بن عبدالعزیز در بصره به منصب قضاوت انتخاب شد و این داستان مفصل است. در اوّل کار ایاس قبول قضاوت نمی‌کرد و قاسم بن ربیع را بر خود مقدّم می‌داشت. ولکن، قاسم زیر بار نرفت و ایاس عذر آورد که اوّلاً من خیلی زشت‌صورت هستم و باعث ملال مردم خواهم بود و مرا لکتی در زبان است و رفتار من هم تند و زننده است. عدی بن ارطاة گفت، اما زشتی روی تو مانع این عمل نیست؛ زیرا مقصود من مسابقه زشتی و زیبایی نیست؛ و اما لکنت زبان هم مانعی ندارد، زیرا تو با قلب و وجدان حکم می‌کنی نه با زبان؛ و اما مسأله حدّت و تندخویی هم مانع نیست، زیرا مجازات اعمال نفوس را با تازیانه خواهم داد. بالاخره ایاس قضاوت بصره را قبول کرد و از او لطائف بسیار به یادگار است. در اوّل وهله عدی بن ارطاة مبلغ ده هزار درهم به ایاس بخشید. گویند عدی بن ارطاة مزبور نزد ایاس رفت تا در مسأله‌ای درباره‌ی او حکم کند. ابن ارطاة که امیر بصره بود، در رفتار مانند اعراب بادیه بسیار معمولی و دور از تشریفات بود. چون در مجلس قضاوت نزد ایاس بنشست، به او گفت کجا هستی؟ ایاس گفت بین تو و دیوار هستم. عدی گفت، بشنو چه می‌گویم. ایاس گفت، من برای شنیدن اینجا نشسته‌ام. گفت، من زنی گرفته‌ام. ایاس گفت، مبارک است؛ خدا به تو آسودگی و فرزندان عطا کند. گفت، من با خانواده او شرط کرده‌ام که هرگز او را از اقوام و والدینش دور نکنم. ایاس گفت، به شرط خود وفا کن. عدی گفت، اما من حالا مجبور هستم که زوجه خود را از نزد اقوامش به جای دیگر بَرَم. ایاس گفت، به سلامت. عدی گفت، درباره‌ی من حکم کن که چه کنم. ایاس گفت که من حکم خود را گفتم. عدی گفت، به چه حکم کردی؟ ایاس



گفت، به این که زنت را از نزد والدینش به جای دیگری ببری. عدی گفت، به شهادت چه کسی این حکم را کردی؟ ایاس گفت، به شهادت پسر خواهر خاله تو. درباره فراست و هوش ایاس علامه مدائنی کتابی مخصوص تألیف فرموده است و از جمله داستان‌ها که دلیل هوش اوست این است که گویند دو نفر نزد او آمدند و بر سر دو قطیفه سرخ و سبزرنگ با هم دعوا داشتند و هر یک مدعی بود که دیگری قطیفه او را صاحب شده؛ ولی هیچکدام دلیلی برای اثبات مدعای خود نداشتند. ایاس گفت، شانه خود را که با آن موی سر را شانه می‌زنید بدهید و با شانه هر یک سر هر یک را شانه زد. در بین دنده‌های شانه رشته‌های باریکی از قطیفه سرخ و سبز پیدا شد. ایاس قطیفه سرخ را به آن یک داد که در شانه او رشته‌های باریک سرخ‌رنگ بود و قطیفه سبز را به دیگری داد. زیرا در وقت استعمال قطیفه‌ها رشته‌های باریکی از آن در بین موی‌های سر هر یک قرار گرفته بود.

گویند روزی آواز سگی به گوش رسید. ایاس گفت، این سگ را در کنار چاه عمیقی بسته‌اند. بعد از تحقیق، راستی گفتارش معلوم شد. سبب پرسیدند؛ گفت، از انعکاس صدای سگ دانستم که در کنار چاهی عمیق بسته شده، زیرا پارس آن سگ انعکاس صوت داشت. و نیز روزی در چمن‌زاری می‌گذشت و از مشاهده چمن گفت، شتری از این چمن گذشته است که او را یک چشم بیش نبوده است. سبب پرسیدند؛ فرمود، برای آن که آثار چریدن او را در یک طرف مشاهده کردم نه در هر دو طرف. از این قبیل لطائف از او بسیار نقل شده که برای اطلاع باید به کتب مبسوطه مراجعه کرد. وفات ایاس بن معاویه به سال ۱۲۲ هـ ق / ۷۴۰ م اتفاق افتاد...

عامر بن طفیل - از سواران و شجاعان معروف دوره جاهلیت عرب است (عقدالفرید، ج ۱، ص ۱۱۷) که از طرف نعمان، پادشاه حیره، به نمایندگی با جمعی دیگر نزد انوشیروان رفت و با او سخن گفت و گفتگوی او با شاهنشاه در مجلد دوم عقدالفرید نقل شده است. عامر بن طفیل پس از آن که از نزد حضرت رسول مراجعت کرد، به مرض طاعون مبتلا شد و نزد زنی از قبیله سلول پناه برد و همان‌جا وفات کرد و این سخن را در آن وقت گفت که بعداً ضرب‌المثل شد؛ گفت: "اغده کغده البعیر و موت فی بیت سلولیه". مضمون آن که آیا آخر عمر و نتیجه زندگانی من همین بود که مبتلا به طاعون (غده شتری) شوم و در خانه زنی از قبیله سلول بمیرم؟ و از اشعار اوست:

و اینی و ان کنت ابن سید عامر و فارسها المشهور فی کل موب

فما سؤدتني عام عن وراثه  
ولكنني أحمى حماها و أتقى  
أبى الله أن اسمو بامّ و لا أب  
أذاها و أرمى من رماها بمنكب  
(عقد الفريد، ج ٣، ص ٤١٠)

## هفته دوازدهم

### ۱۲-۱: شرح بقیه مطالب لوح قناع

در این هفته دنباله بحث سابق ادامه یافت و ناطق محفل فرمود: معن بن زائده ابوالولید مردی معروف به سخاوت و محبت و بزرگواری است. در مجلد اول عقدالفرید در باره او این واقعه ذکر شده است که روزی جمعی از اسیران را نزد او آوردند و فرمان به قتل آنان داد. یکی از اسیران گفت، آیا اسیر خود را تشنه به قتل می‌رسانی؟ معن فرمان داد به او آب دادند و چون نوشید، گفت ای معن چون آب نوشیدم مهمان تو محسوب می‌شوم، آیا مهمان خود را می‌کشی؟ معن فرمود تا همه را آزاد کردند.

مروان بن ابی حفصه در مدح معن بن زائده و قوم او می‌گوید:

هم القوم إن قالوا أصابوا و إن دعوا أجابوا و إن أعطوا أطابوا و أجزلوا

هم یمنعون الجار حتی کانما لجارهم بین السماکین منزل

[عقدالفرید، ج ۱، ص ۱۳۵]

می‌گوید معن و قوم او مردمی هستند که در گفتار خود صادق و راستگو هستند و چون کسی از آنان چیزی بخواهد، اجابت دعوت می‌کنند. و اگر به کسی چیزی ببخشند، عطای آنان بسیار و از اندازه بیرون است. معن و قومش همسایگان خود را در پناه خود محفوظ می‌دارند، گویی که جایگاه همسایگان آنان در آسمان مابین سماک رامج و سماک اعزل قرار دارد که کسی را دسترسی به آنان نیست تا آزاری به آنها رساند.

نیز در عقدالفرید داستانی از شهادت و جوانمردی معن ذکر کرده که خلاصه آن این است که می‌گوید: "سعید بن مسلم گفت مردی بود که با مهدی خلیفه مخالف بود و سعی داشت که قدرت را از او سلب کند. مهدی برای دستگیری و تسلیم او به بارگاه خلافت صد هزار درهم جایزه معین کرد. مرد مزبور از بیم جان همواره مستور

می زیست تا روزی در بغداد به راهی می رفت، مردی از اهل کوفه او را شناخت و کشان کشانش به جانب درگاه خلیفه می کشید. مرد از همه جا ناامید شد. در آن وقت از پشت سر خود صدای سمّ اسبی شنید؛ روی بر گردانید، معن بن زائده را دید که سواره می رود. به او ملتجی شد. معن واقعه را پرسید و چون از قضیه مطلع شد، به غلام خود دستور داد تا مرد مزبور را از چنگال آن شریر برهاند. مرد شریر فریاد برآورد. معن گفت، برو به خلیفه بگو که من دشمن تو را دستگیر کردم ولی معن بن زائده او را از من گرفت. مرد شریر نزد خلیفه رفت و سخن معن باز گفت. مهدی فرمان داد تا آن مرد شریر را محبوس ساختند و سپس غلامی به سراغ معن فرستاد. معن نزد خلیفه رفت. مهدی فرمود، آیا دشمن مرا پناه داده‌ای؟ معن گفت، آری یا امیرالمؤمنین. مهدی گفت، اقرار هم می کنی؟ و بسیار خشمگین شد. معن گفت، ای امیرالمؤمنین من در جنگ یمن در یک روز پانزده هزار نفر از دشمنان تو را کشتم و چه بسیار در راه تو رنج‌ها و محنت‌ها کشیده‌ام؛ آیا سزاوار نیست که لطف فرمایی و مردی را که به من پناهنده شده ببخشی و عفو کنی؟ مهدی سر به زیر افکند و پس از تفکر سر بر داشت و آثار سرور در چهره‌اش آشکار بود و گفت ای معن آن کس را که به تو پناه آورده است ببخشیدیم. معن گفت، ای امیرالمؤمنین مبلغی هم به او عطا فرما تا همچنان که زندگی به او بخشیدی، مال و ثروت هم به او ببخشی. مهدی گفت، پنجاه هزار دینار به او دادم. معن گفت، کرم و بخشش خلیفه اسلام باید به قدر گناه و جرم مجرمین باشد و این مرد که دشمن توست، گناهش بس عظیم است. بخشش خلیفه هم باید لااقل به همان درجه عظیم باشد. مهدی گفت، صد هزار درهم به او دادیم. معن گفت، یا امیرالمؤمنین بفرمای تا فوراً به او بدهند، زیرا کار نیکو را باید هر چه زودتر و فوراً انجام داد. مهدی فرمود تا پول را به مرد دادند و او را آزاد ساخت. معن در حق خلیفه دعای خیر کرد و او را به نیکی ستود و نزد آن مرد رفت و گفت جایزه خود را بگیر و نزد زن و فرزندت برگرد و هرگز با خلیفه اسلام مخالفت مکن... [ج ۱، ص ۳۰۲]

و نیز در عقدالفرید [ج ۱، ص ۳۰۲] تألیف ابن عبد ربّه آمده است که راجع به معن بن زائده مردم مثلی داشتند و می گفتند: "حَدَّثَ عَنِ الْبَحْرِ وَلَا حَرْجَ، وَ حَدَّثَ عَنِ مَعْنٍ وَلَا حَرْجَ". مقصودشان آن بود که جود و کرم معن بن زائده مانند جود و بخشش دریا بود که بی حساب می بخشید. گویند مردی نزد او آمده گفت، من پیاده‌ام مرا سوار کن. معن به غلامش دستور داد که انواع مرکوب که موجود است به او بدهند؛ یعنی به او

اسبی بخشید و یابویی بخشید و قاطری داد و حماری داد و شتری داد و علاوه بر همه این انواع مرکوب کنیزی هم به او بخشید و گفت اگر مرکوب دیگری هم غیر از اینها سراغ داشتم، همانا به تو می بخشیدم.

در آغانی ابوالفرج نیز شرحی مبسوط درباره معن بن زائده نوشته است. روزی هارون الرشید از او پرسید، کیف زمانک یا معن؟ معن گفت، یا أمير المؤمنين أنت الزمان فان صلحت صلح الزمان و إن فسدت فسدت الزمان (عقدالفرید، جلد دوم).

فرید وجدی در دائرةالمعارف خود [ج ۹، ص ۲۸۱-۲۷۴] درباره معن بن زائده شرحی مفصل نگاشته است و خلاصه فارسی آن این است که می فرماید، ابوالولید معن بن زائده پسر عبدالله بن زائده پسر مطر بن شریک شیبانی است. معن از رجال معروف دولت بنی امیه و بنی العباس است که به شجاعت و کرم و سخاوت و بخشش ضرب المثل است. شعراء در مدح او قصاید بسیار گفته اند و در دوره بنی امیه معن از خواص یزید بن عمر فزاری بود. پس از انتقال خلافت به بنی العباس مابین ابی جعفر منصور عباسی و یزید بن عمرو عداوتی شدید برخاست و در نتیجه معن که از مقربان یزید بود، دچار بلایا و مصائب شد و از خوف منصور عباسی همواره پنهان می زیست و کار بر او مشکل بود. معن خود گفته است که از خوف منصور همواره پنهان می زیستم و منصور برای یافتن من و تسلیم کردن من جایزه قرار داده بود. چاره ای نداشتم جز آن که چند روزی در مقابل آفتاب سوزان ایستادم تا رنگ چهره ام سیاه شد و ریش خود را کوتاه کردم و لباس پشمین پوشیدم و بر شتر سوار شدم و راه بادیه در پیش گرفتم که از سر منصور در امان باشم. چون از دروازه حرب که یکی از دروازه های بغداد است، بیرون رفتم و اندکی راه پیمودم، ناگاه مردی سیاه پوست نزدیک آمد و مهار شتر مرا گرفته او را خوابانید و مرا گرفت و گفت تو آن هستی که خلیفه تو را می جوید.

من هر چه امتناع کردم قبول نکرد و مرا شناخته بود. چاره ای نداشتم جز آن که گردن بندی از جواهر گران قیمت که همراه داشتم به او دادم تا مرا رها کند. آن سیاه گردن بند را گرفت و گفت خیلی گران قیمت است و پس از مدتی تفکر به من گفت، ای معن از تو چیزی می پرسم اگر جواب راست گفتی تو را رها خواهم کرد. گفتم بگویی. گفت تو معروف به جود و کرم و جوانمردی هستی. آیا هرگز پیش آمده که همه ثروت خود را به کسی بدهی؟ گفتم هرگز. گفت نصف ثروت را؟ گفتم نه... و همچنین تا به عشر رسید. شرمسار شدم که بگویم نه. گفتم شاید عشر ثروت خود را

داده باشم. گفت من مردی هستم فقیر که از غلامان خلیفه هستم که در هر ماه بیست درهم به من می‌دهد و این گردن‌بند هزاران دینار ارزش دارد. برای آن که بدانی از تو بخشنده‌تر و کریم‌تر هم هست، من این گردن‌بند را به تو رد می‌کنم و تو را هم آزاد می‌سازم. برو در امان خدا و از این به بعد به جود و کرم خود مناز و بدان که از تو بخشنده‌تر هم در عالم هست. گفتم، ای مرد تو مرا درهم شکستی، لااقل این گوهر گرانبها را بگیر. گفت، هان می‌خواهی مرا دروغ‌گوی معرفی کنی؟ هرگز، آن را به تو بخشیدم و تو را به خدا و از نظرم پنهان شد. بعدها هر چه گشتم او را نیافتم؛ مثل این که قطرة آب بود و به زمین فرو رفت.

فرید وجدی پس از آن که حکایات بسیار درباره‌ی معن می‌نویسد و اشعار شعراء را در مدح او نقل می‌کند چنین می‌گوید: معن در اواخر ایامش به حکومت سیستان رسید و بدانجا رفت تا آن که در سال ۱۵۱ هـ ق / ۷۶۸ م یا ۱۵۲ هـ ق / ۷۶۹ م به دست خوارج به قتل رسید. وی جمعی از کارگران را در قصر خود به کار گماشته بود. چند تن از خوارج در لباس کارگری وارد قصرش شده او را مقتول ساختند. یزید بن مزید، پسر برادر معن، قاتلین را تعقیب کرد و همه را مقتول ساخت. معن در شهر بست به قتل رسید و شعرا در مرثیه‌ی او قصاید بسیار گفته‌اند که قسمتی را در دایرةالمعارف فرید وجدی نقل کرده است. از جمله اشعار مؤثری است که حسین بن مطیر در مرثیه معن گفته است:

الما علی معن و قولاً لقبره	سقتک الغوادی مربعا ثم مربعا
فیا قبر معن کیف و اریث جوده	و قد کان منه البرّ و البحر مترعا
و یا قبر معن أنت أوّل حفرة	من الأرض خطت للمکارم مضجعا
بلی قد وسعت الجود و الجود میت	ولو کان حیاضقت حتی تصدعا
فتی عیش فی معروفه بعد موته	کما کان بعد السّیل مجراه مرتعا
ولما مضی معن مضی الجود و انقضی	و أصبح عرنین المکارم اجدعا

گویند روزی معن در بوستانی به عیش نشسته بود؛ شاعری خواست نزد او رود، غلامان مانع شدند. شاعر در بیرون باغ سرگردان بود و آخر الامر بر روی قطعه‌ای چوب این بیت را نوشت:

أیا جود معن ناج معناً لحاجتی      فلیس إلی معن سواک شفیع

چوب را در میان نهر آبی انداخت که به میان باغ می‌رفت. معن آن قطعه چوب را در روی آب دید و آن را گرفت و بیت را خواند و شاعر را طلبید و ده‌هزار دینار به

او بخشید و فرمان داد که هر روز همین مبلغ را به او بدهند. شاعر چند روزی پول را گرفت و بعد ترسید که مبادا روزی معن پشیمان شود و پولها را از او پس بگیرد و لهذا فرار کرد. معن چون شاعر را ندید، سبب پرسید و بعد گفت تصمیم داشتم که تا آخر عمرم هر روز همان مبلغ را به او بدهم ولی او با خیال باطل خود، خود را محروم کرد و خیلی از این جهت متأسفم.

احیای عزیز درباره معن سخن بسیار گفتم. همین قدر کافی است. درباره سایر اشخاصی که در لوح مبارک مذکورند نیز به قدر کافی مطالبی عرض شد؛ امیدوارم که پسندیده باشید.

یکی از احبّاء فرمود اجازه بفرمایید این قسمت را هم از لوح مبارک قناع تلاوت کنم. مسائلی برای بنده مجمل است که شرح آن را طالبم و چنین خواند، قوله تعالی: "مصلحت در آن است که قدری در کتب بیان و بدیع ملاحظه کنی؛ شاید از قواعد ظاهره مطلع شوی. چه، اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنایه مطلع می شدی، اعتراض نمی نمودی که قناع در وجه استعمال نشده." انتهى خواهشمندم درباره بیان و بدیع و حقیقت و مجاز و تحویل اسناد و استعاره و کنایه شرحی بفرمایید.

ناطق محفل فرمود بسیار خوب؛ از حقیقت و مجاز شروع می کنم. همه شما می دانید که هر لفظی دارای معنی خاصّ و معلومی است و گفته اند که الفاظ قالب های معانی هستند مانند شیر که دلالت بر حیوان درنده مشهور می کند و قمر که دلالت بر کرة معروف می نماید و آفتاب که معنی خاصّ آن واضح است. گاهی می شود که متکلم این الفاظ را درباره معانی خاصّه هر یک استعمال می کند و می گوید آفتاب طلوع کرد و ماه غروب کرد و شیر آهو را درید و... در این صورت، استعمال این الفاظ برای این معانی حقیقت است؛ یعنی متکلم لفظ را برای همان معنی که در اصل برای آن وضع شده استعمال کرده است و این را حقیقت گویند. اما گاهی نظر به حکمتی متکلم لفظی را درباره معنی اصلی به کار نمی برد و نظر به علتی آن لفظ را در معنی دیگری به کار می برد. مثلاً می گوید، "رستم شیری زیان بود" و در بیانات مبارکه است که فرموده اند، "ای گل های گلشن محبت الله ... کواکب لامعه از افق عزت احدیه بدرخشند" و امثال آن بسیار است. حکیم نظامی فرموده: (قسمتی از این اشعار راجع به استعاره است به شرحی که خواهد آمد)

صبا بر سبزه گوهرها گسسته زمرد را به مروارید بسته  
 در این صورت دیگر حقیقت نیست و آن را مجاز گویند. مجاز اسم مکان است و  
 حقیقت آن تجاوز و انتقال مکانی است و بنابراین اگر لفظی از معنی اصلی خود جابجا  
 شود و انتقال یابد آن را مجاز می‌نامند. فی‌المثل در بیت نظامی که عرض کردم:

صبا بر سبزه گوهرها گسسته زمرد را به مروارید بسته

مقصود از زمرد، علف سبز است که مجازاً به این معنی استعمال شده و معنی حقیقی  
 زمرد حجری گرانبها است و سبزرنگ که در اینجا به واسطهٔ مشابهت علف و زمرد در  
 رنگ سبز، کلمهٔ زمرد مجازاً به کار رفته است. همچنین مقصود از مروارید در حقیقت  
 گوهر معروف است که معنی حقیقی آن است؛ ولی در اینجا مجازاً برای قطرات باران  
 که در صفا و تلائف شبیه مروارید است، استعمال شده و به جای آن که بفرماید قطره‌های  
 باران یا شبنم روی علف‌های سبز قرار گرفته، از راه مجاز فرموده زمرد را به مروارید  
 بسته و از این قبیل بسیار است.

در استعمال الفاظ به مجاز باید نکته‌ای را مراعات کرد و آن رعایت وجه مشابهت  
 است که باید حتماً موجود باشد. فی‌المثل رستم دستان دارای شجاعت بود و شیر هم  
 دارای شجاعت و دلیری است و چون این وجه مشابهت در هر دو موجود است، لهذا  
 می‌گویند رستم شیر ژبان است. روی دلداز ماه است و از این قبیل.

گاه هست که اصلاً وجه مشابهتی موجود نیست. فی‌المثل شما به طور افسانه نقل  
 می‌کنید که شیری و روباهی با هم به راهی می‌رفتند و با هم سخن می‌گفتند و این طریقه  
 در کتاب کلیله و دمنه به کار رفته است. در این صورت وجه مشابهتی نیست و دو چیز  
 مانند رستم و شیر مورد نظر نیست، بلکه فقط مقصود همان شیر درنده و روباه مکار  
 است که با هم سخن می‌گویند. این طریقه استعمال را مجاز نمی‌گویند و به اصلاح  
 خاصّ اتّسع نامیده‌اند. زیرا گفتار را با شیر و روباه به هیچ وجه مناسبتی نیست؛ ولی  
 بین رستم و شیر مناسبت و وجه شبه موجود بود که همان شجاعت است. مثلاً آفتاب  
 و دریا را مثل می‌زنیم که معنی حقیقی هر دو واضح است. ولی اگر کلمهٔ آفتاب را  
 بگوییم و مقصود ما چهرهٔ معشوق باشد، وجه شبه بین آفتاب و چهرهٔ معشوق تابندگی  
 و درخشندگی است و در این صورت استعمال آفتاب برای چهرهٔ معشوق مجاز است.  
 سعدی فرموده:

آینه در پیش آفتاب نهاده است بر در آن خیمه یا شعاع جبین است



نظامی در هنگامی که می‌خواهد تشرّف خود را به حضور شاه بیان کند، شرح ورود خود به حضور شاه را چنین بیان می‌فرماید:

درون رفتم تنی لرزنده چون بید  
 چو ذرّه کاو گراید سوی خورشید  
 شدم تا بوسم او را چون زمین پای  
 که دیدم آسمان برخاست از جای  
 در اینجا بید لرزان تن و خورشید و ذرّه و آسمان که مقصود شاه است، همه مجاز است که به بهترین وجهی بیان شده است. نیز معنی دریا به حسب حقیقت آشکار است ولی مجازاً آن را به دست بخشنده و کریم اطلاق می‌کنند و همچنین به کار بردن ابر برای دست بخشنده. رشید و طواط فرموده:

من قاس جدواک بالغمام فما  
 أنت إذا جدت ضاحك أبداً  
 و در ترجمه او گوید:

من نگویم به ابر ماندی  
 که نکو ناید از خردمندی  
 کو همی بخشد و همی گرید  
 تو همی بخشی و همی خندی

و این همه از راه مجاز است.

در مقدمه کتاب تلخیص البیان عن مجازات القرآن [ص ۸] چنین آمده است:

"... از نظر فصاحت و بلاغت سخن به مجاز گفتن به صواب و حقیقت نزدیک‌تر از حقیقت است؛ چه، فایده سخن در مقام خطاب، ایجاد مقصود و اثبات غرض مخصوص است در شنونده و مخاطب به طوری که او را درست دریافته، تو گویی به چشم خود می‌بیند. در مثال بالا، مقصود ما بیان شجاعت زید و حقیقت مطلوب جز این نبود و این مقصود را با معنی حقیقی نمی‌توان مجسم و مشهود کرد آنچنان که با آوردن لفظ اسد هیأت و صورت شیر و زورمندی و قدرت او در نظر شنونده جلوه گر شده و غرض و مقصود را به خوبی دریابد. چنان که گفتیم، بین این دو لفظ مشابهت، و به تعبیر دیگر اشتراک معنوی، نخستین را مشبه و دیگری را مشبه به و امر مشترک را وجه شبه و لغت و لفظی که افاده این معنی کند أداة تشبیه نامند. در صورتی که وجه شبه و اداة یکی از آن دو رکن تشبیه محذوف شود، نام آن را اصطلاحاً استعاره گذارده و به چندین قسم مصرّحه مطلقه بالکنایه تخیلیّه تمهیکّه تملیحیه تمثیلیّه تقسیم کرده‌اند.

به همان اندازه که استعاره در امور مالی و مادی مذموم و ناپسند است  
 کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن

بی شک به همان نسبت در امور کمالی، به ویژه در سخنوری و کلام، زیبا و پسندیده است. و از اینجا دانشمندان گفته‌اند: "اکثر کلام العرب المجازات؛ و بهترین اقسام آن در قرآن عظیم آمده است."

این روئے زیبا در الواح مبارکه حضرت بهاء‌الله و آثار حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله نیز بسیار به کار رفته است.

احبای عزیز در اطراف حقیقت و مجاز سخن به قدر کافی گفته شد. حال پردازیم به استعاره و کنایه. در بحث از مجاز گفتیم که تشبیه دو چیز به یکدیگر با قید وجه شبه مانند "رستم شیری ژیان است" مجاز بود؛ زیرا مشبّه رستم بود و مشبّه به شیر ژیان و وجه تشبیه شجاعت بود و هر سه در کلام موجود است. ولی گاهی هست که دو چیز به یکدیگر مشابّهت دارند و متکلم، نظر به این مشابّهت، لفظی را از معنی حقیقی آن خارج کرده و به جای چیز دیگری به کار می‌برد؛ یعنی کلمه اصلی را ذکر نمی‌کند و کلمه دیگر را نظر به مشابّهتی که با کلمه اول دارد به عاریت می‌گیرد و به جای آن ذکر می‌کند. این را استعاره گویند؛ به این معنی که فقط مشبّه به را ذکر می‌کند و مشبّه و ادات تشبیه را ذکر نمی‌کند. فی‌المثل می‌گوید:

نرگس مست تو راه دل هشیاران زد

خفته را بین که چه سان بر صف بیداران زد

چشم معشوق را به نرگس مست تشبیه کرده ولی فقط مشبّه به را در کلام آورده و مشبّه را ذکر نکرده است. یعنی نرگس را به عاریت گرفته و به جای چشم نهاده است؛ یا چشم را به آهو تشبیه می‌کند و لفظ آهو را از معنی اصلی خود خارج ساخته، و به واسطه مشابّهتی که بین آهو و چشم است، آهو را به جای چشم به عاریت می‌گیرد و در کلام خود می‌آورد و می‌گوید، نرگس مست تو چنین کرد، یا آهوی چشم تو چنان و از این قبیل است تشبیه زلف به سنبل و رخساره به گل و خطّ معشوق به تدرّو؛ چنانچه نظامی درباره خسرو پرویز چنین فرموده است:

به فالی چون رخ شیرین همایون      شهنشه سوی صحرا رفت بیرون  
گرفته دسته نرگس به دستش      ز بیماری چو نرگس‌های مستش  
تا آنجا که فرموده:

گلش زیر عرق غواص گشته      تدرّوش روی گل رقاص گشته

مقصود از گل، رخساره و تدرّو، خطّ عارض است و وجه مشابّهت میان هر دو

واضح است.

در حدیث از حضرت رسول (ص) روایت شده که فرمودند، "الفتنة نائمة لعن الله من أيقظها". در این بیان مبارک خواب و بیداری برای فتنه استعاره است. فتنه انگیزی به مرد شیریری تشبیه شده و بدون ذکر مشبه به، که مرد شیریر باشد، مشبه، که فتنه است، آورده و برای او بیداری و خواب فرض کرده است.

محققین فرموده‌اند که استعاره قسمتی از مجاز است و مجاز آن را گویند که لفظی را در غیر معنی اصلی حقیقی او به یک گونه علاقه و مناسبتی استعمال کنند. علاقه و مناسبت می‌تواند از راه‌های مختلف باشد که از آن جمله علاقه تشبیه است و در این صورت آن را استعاره می‌گویند و حاصل استعاره آن است که مشبه را عین مشبه به دانند. حال اگر مشبه را ذکر نکنند و متروک سازند و مشبه به را ذکر کنند، آن را استعاره بالتصریح (مصرّحه) گویند، مانند قول شاعر:

مهمش مشک سا و شکر می فروش      دو نرگس کمان کش دو گل داغ نوش  
در اینجا چهره معشوق را به ماه و زلفش را به مشک و لبانش را به شکر تشبیه کرده و مشبه را، که چهره و زلف و لب باشد، ذکر نکرده و به جای آن مشبه به را، که ماه و مشک و شکر است، ذکر کرده و در مصراع دوم نیز دو چشم معشوق را به دو نرگس و دو رخسارش را به گل تشبیه کرده ولی مشبه را، که چشم و رخساره باشد، ذکر نکرده و به جای آن مشبه به را، که نرگس و گل است، ذکر کرده و این استعاره بالتصریح باشد.

گاه باشد که در شعر یا نثر، به عکس قسمت قبل، مشبه به را ذکر نمی‌کنند و به جای آن مشبه را می‌آورند و این را استعاره بالکنایه (مکنیه) گویند و، به شرحی که در غیث اللغات و سایر کتب ادبیه مذکور است، استعاره بالکنایه عبارت است از ذکر مشبه و اراده مشبه به با حذف قرینه؛ و قرینه در اینجا استعاره تخیلیه (مخیله) خواهد بود و طریقتش چنان است که با مشبه مذکور چیزی از لوازم مشبه به محذوف ذکر کنند. پس ذکر مشبه و حذف مشبه به عبارت از استعاره بالکنایه است و اثبات لوازم مشبه به محذوف برای مشبه مذکور عبارت است از استعاره تخیلیه. فی‌المثل می‌گوییم "پنجه مرگ گویی به بدنش فرو رفته...". در این مثال مرگ را به شیر تشبیه کرده‌ایم و مرگ مشبه است و شیر را که مشبه به است ذکر نکرده‌ایم و این استعاره مکنیه یا بالکنایه است و بعد پنجه را که مخصوص شیر است آورده‌ایم و برای مرگ که مشبه است ذکر

کرده‌ایم و این استعاره تخیلیه است.

نکته دیگر آن که اثبات لوازم مشبّه به محذوف برای مشبّه مذکور، چنان که گفتیم، استعاره تخیلیه است و بر سه قسم است؛ زیرا لوازمی که اختصاص به مشبّه به دارد و آن را برای مشبّه ذکر می‌کنیم، از سه حال خارج نیست: یا قوام مشبّه به به او است و یا تکمیل مشبّه به موقوف بر آن است یا اصلاً دخلی در قوام و تکمیل مشبّه به ندارد. مثال قوام این است که بگوییم، "زبان حال من به شکایت گویاتر است". در اینجا حال را به شخص متکلم تشبیه کرده‌ایم و این استعاره مکئیه است و اثبات زبان، که قوام متکلم به او است، برای حال، که مشبّه است، استعاره تخیلیه است. اما مثال تکمیل مثل مثال سابق است که گفتیم "پنجه مرگ..." که پنجه مکمل شیر است؛ و اما مثال سوم، که علامت قوام و تکمیل در کار نباشد، این است که بگوییم "زام حکم در دست اوست". در اینجا حکم را تشبیه کرده‌ایم به چیزی که دارای زمام است، مانند حیوان؛ و زمام برای مشبّه به نه مقوم است و نه مکمل و این استعاره مکئیه است و اثبات زمام برای مشبّه، که حکم نافذ است، استعاره مخیله یا تخیلیه است.

علمای فنون ادبیه استعاره را به چندین قسم گفته‌اند، مانند استعاره اصلیّه و تبعیه و مطلقه و مجردّه و مرشحه و غیرها که ذکر آن همه موجب اطّباب است و لزومی ندارد. برای تفصیل و اطّلاع کامل به کتاب مطوّل تفتازانی و انوارالرّبيع سید علی‌خان کبیر و نفایس‌الفنون و لغتنامه دهخدا و سایر کتب معتبره مراجعه شود.

اما کنایه عبارت از ترک تصریح است؛ یعنی مطلبی را به صراحت ذکر نکنند بلکه لازم آن را ذکر کنند تا از ذکر لازم، مخاطب به اصل مقصود که صریحاً ذکر نشده منتقل شود. در عرب می‌گویند زید طویل النّجاد - نجاد به معنی بند شمشیر است و بلندی بند شمشیر لازمه قامت بلند است که در جمله مزبور بالکنایه ذکر شده است. یعنی مقصود متکلم آن است که فلانی قامتش بلند است ولی به کنایه ذکر کرده و گفته بند شمشیرش بلند است زیرا بلندی بند شمشیر لازمه اش بلندی قامت است.

کنایه را به قریب و بعید تقسیم کنند. قریب مانند لازمه جود و کرم که جز در انسان صادق نیاید و بعید آن است که انسان را فی‌المثل طوری تعریف کنند که شامل سایر انواع هم باشد. مثلاً گویند "هو حیّ" مستوی‌القامة و عریض‌الأظفار" که این صفات در غیر انسان هم موجود است و مثال "فلانی دستش کج است" که کنایه از سرقت و خیانت است، از همین قبیل است؛ و گاه هست که به قول ادباء کنایه ابلغ از تصریح است.

مرحوم سید علی خان کبیر در انوارالربیع [ص ۶۸۹] در ذیل کنایه فرموده است، قوله: "و هی (کنایه) ابلغ من التصريح إجماعاً لأنك إذا أثبت كثرة القرى مثلاً بإثبات شاهدها و دليلها و ما هو علم علی وجودها فهو كالدعوى التي معها شاهد و دليل و ذلك أبلغ من إثباتها بنفسها و إن كان لا يلزم من وجود اللازم وجود الملزوم إلا ترى أنك تقول فلان طويل النجاد و إن لم يكن له نجاد قط و لكن تجد اطمینان النفس حينئذ أكثر...".

می فرماید کنایه اثرش در ادای مقصود بیشتر از تصریح است، زیرا اگر بخواهی بگویی فلان کس زیاد مهمانی می کند و این مدعا را با ارائه شاهد و دلیل حسی، که همانا کثرت خاکستر در مطبخ است، ثابت کنی و بگویی فلان کثیرالرماد، چون این دلیل و شاهد را همه کس به چشم می بیند، البته در اثبات مدعا اثرش بیشتر از آن است که بگویی فلان کس زیاد مهمانی می کند و به لفظ قناعت نمایی. البته این گفتار اثر شاهد و دلیل محسوس را ندارد؛ زیرا شاهد را همه کس، اگر بخواهد، می تواند ببیند و به کثرت مهمانی فلان کس اقرار کند؛ ولی از شنیدن فقط این اطمینان برای ناظر و مخاطب حاصل می شود. این نکته را هم باید دانست که وقتی گفته می شود فلان مرد بند شمشیرش بلند است یا چنین و چنان، مقصود ادای منظور به کنایه است و حتماً لازم نیست که آن شخص بند شمشیر داشته باشد و شمشیر به کمر ببندد. این گفتار صرفاً برای حصول اطمینان نفس است که به قدر کافی حاصل می شود و لهذا می گویند کنایه از تصریح ابلغ است. <sup>۱</sup>انتهی

در اصطلاح فارسی هم کنایات ابلغ از تصریح بسیار است. فی المثل فلانی دستش کج است، یعنی سارق است و یا فلانی دماغش باد دارد، یعنی مغرور است و فلان کس در خانه اش باز است، یعنی همیشه مهمان دارد یا فلان کس خُرده بین است، یعنی عیجو و عَمّاز است، یا فلان کس چشم ندارد ببیند و از این قبیل بسیار است که جزو امثال هم هست و در کتاب امثال و حکم دهخدا ذکر شده است. (برای تفصیل به انوارالربیع و سایر کتب ادبیه مراجعه فرمایید.)

در اینجا بحث مطرح شده به پایان رسید و ناطق محفل فرمود بقیه را در هفته بعد به خواست خداوند شرح و بسط خواهیم داد و محفل یاران خاتمه یافت. ■

برای مطالعه بیشتر در باره مطالبی که در صفحات فوق مطرح شده است به شرح ذیل به مندرجات کتاب فرهنگنامه ادبی فارسی مراجعه فرمائید: بیان (ص ۲۷۰)، بدیع (ص ۲۳۱-۲۲۹)، حقیقت (ص ۵۳۰)، مجاز (ص ۱۲۲۴)، استعاره (ص ۸۵-۸۳)، کنایه (ص

---

۱۱۶۴-۱۱۶۵)، اتساع (ص ۲۵) و نیز نگاه کنید به مندرجات هفته سیزدهم.

## هفته سیزدهم

### ۱۳-۱: شرح بقیه مطالب لوح قناع

پس از تشریف‌فرمایی یاران و تلاوت مناجات، ناطق محفل به گفته خود ادامه داد و فرمود:

بیان و بدیع دو فن مهم از فنون ادبیه است که به علاوه فن معانی سبب زیور و زیبایی و کمال ظاهر و باطن گفتار می‌شود و اگر رعایت نشود، گفتار عاری از هر گونه زیبایی و جذابیت است و در اینجا درباره معانی و بیان و بدیع به اختصار عریضی به سمع شما احبای الهی می‌رسانم، زیرا هر سه تقریباً به هم پیوسته است.

علامه تفتازانی در شرح تلخیص المفتاح خطیب قزوینی، که در بین طلاب علوم ادبیه به کتاب مطول معروف است، درباره مقصود از معانی چنین فرموده است، قوله (متناً و شرحاً):

"علم المعانی ... و هو علمٌ أى ملكة يقندر بها على إدراكات جزئية ... يعرف به أحوال اللفظ العربى ... و المراد بأحوال اللفظ الأمور العارضة له من التقديم والتأخير والتعريف والتكثير وغير ذلك ... التى بها يطابق اللفظ مقتضى الحال ... و معنى مطابقة الكلام لمقتضى الحال أن الكلام الذى يورده المتكلم يكون جزئياً من جزئيات ذلك الكلام و يصدق هو عليه صدق الكلى على الجزئى مثلاً يصدق على أن زيداً قائم أنه كلام مؤكد و على زيد قائم أنه كلام ذكر فيه المسند إليه و على قولنا الهلال والله أنه كلام حذف فيه المسند إليه و ظاهر أن تلك الأحوال هى التى بها يتحقق مطابقة هذا الكلام لما هو مقتضى الحال فى التحقيق ... ثم الأوضح فى تعريف علم المعانى أنه علم يعرف به كيفية تطبيق الكلام العربى لمقتضى الحال ... انتهى [المطول، ص ۲۷-۳۰]

درباره علم‌البيان فرموده قوله:

"علم‌البيان و هو علمٌ يعرف به ايراد المعنى الواحد بطرق مختلفة فى وضوح الدلالة

علیه... [المطول، ص ۲۴۰]

و دربارهٔ فنّ بدیع فرموده، "علم البديع و هو علمٌ يعرف به وجوه تحسين الكلام أى يتصور معانيها و يعلم أعدادها و تفاصيلها بقدر الطّاقة... بعد رعاية المطابقة أى مطابقة الكلام لمقتضى الحال و رعاية وضوح الدّلالة أى بالخلو عن التّعقيد المعنوى... و هى أى وجوه تحسين الكلام ضربان معنوى و ... لفظى... [المطول، ص ۳۲۹-۳۳۰]

آنچه لازم بود از کتاب مطول عرض کردم و شما احبای الهی مقصود را البته درک فرمودید که فنّ معانى دربارهٔ الفاظ و زیبایی ظاهر آن مانند فصاحت کلام گفتگو می کند و علم بیان دربارهٔ معانى و مقتضای احوال گفتگو می کند که آن را فنّ بلاغت گویند و فنّ بدیع دربارهٔ محسنات لفظیه از قبیل جناس و تأکید و تشبیه و انسجام ... گفتگو می کند. فصاحت راجع به فنّ معانى و بلاغت راجع به علم بیان و محسنات لفظیه راجع به فنّ بدیع است.

سید علی خان کبیر در مقدمه انوارالربیع [ص ۲] دربارهٔ فنّ بدیع فرموده: "البديع لغة فاعل من البدع بالكسر و هو الذى يكون أولاً من كل شيء و هو يرد به معنى مفعول اسم فاعل و به معنى مفعول اسم مفعول... و اختلف فى نقل اسم هذا العلم إلى الإصطلاح من أى المعنيين هو فقيل من بدیع بمعنى مفعول اسم فاعل لإبداعه فى التراکیب غرابه و إعجاباً و فى النفوس طرباً و ارتياحاً و قيل من بدیع بمعنى مفعول اسم مفعول ... فأطلق فى الكلام على الألفاظ المستظرفة التى لم تجر العادة بمثلها ثم لزمته هذه التسمية حتى قيل بدیع... و حدّ بأنه علم يعرف به وجوه تحسين الكلام بعد رعاية المطابقة و وضوح الدّلالة و أوّل من اخترعه و سّماه بهذه التسمية عبدالله بن المعتز العباسی. قال فى صدر كتابه و ما جمع قبلی فنون البديع أحد و لاسبقنى إلى تأليفه مؤلف و الفته فى سنة أربع و سبعین و مأتین (۲۷۴)... انتهى"

صاحب نفايس الفنون گوید، علم معانى عبارت است از معرفت تتبع خواصّ تراکیب کلام و آنچه متصل شود بدو از استحسان و غیره تا از خطایم باشد، در تطبیق کلام به مقتضای حال. انتهى

و فصاحت کلام اصل علم معانى است که الفاظ متکلم عارى از تنافر و تعقید و رکاکت و سنگینی الفاظ باشد و چون گفته شد مقصود متکلم برای مخاطب متبادر به ذهن گردد و با مقتضای حال مطابق. فى المثل در مجلس جشن عروسی سخن از فنای دنیا نکند و در مجلس عزا سخن از عیش و عشرت به میان نیاورد و در فنّ معانى دربارهٔ



فصاحت کلام سخن گوید و دربارهٔ اسناد خبری و اسناد انشایی و مسند الیه و مسند و غیرها شرح دهد و دربارهٔ اعتبارات راجعه به حکم و مسند الیه و اعتبارات راجعه به مسند و طلب و انشاء و غیرها گفتگو کند. مثلاً در اعتبارات راجعه به حکم در علم معانی بحث می‌کند که کجا باید کلام را مجرد از ادات تأکید بیان کرد و در چه حالی باید کلام را تکرار کند و در چه حالت باید حکم مؤکد باشد و درجات تأکید را از شدت و ضعف تعیین می‌کند که در هر موقع چه لفظی باید گفته شود و در کجا باید مسند الیه محذوف شود و در کجا باید مسند الیه در کلام ذکر شود و در کجا مسند الیه باید معرفه باشد و در کجا ضمیر باشد و یا موصول باشد و یا اسم اشاره باشد و یا معرف به لام و یا اضافه باشد و از این قبیل بسیار و نیز دربارهٔ مسند و حالات مختلفه اش گفتگو می‌کند که کجا باید مسند محذوف شود ... و در علم بیان از مسائل تشبیه و حقیقت و مجاز و کنایه و غیرها به شرحی که ذکر شد بحث می‌کند.

و اما مسألهٔ مقامات تحویل و اسناد بحث مفصلی است. اسناد عبارت است از نسبت دادن مسند به مسند الیه؛ چنانچه گوئیم جعفر نویسنده است و در اینجا مسند یعنی نویسنده را به مسند الیه یعنی جعفر نسبت داده و حکم به ایجاب کرده‌ایم و اگر حکم به سلب باشد، می‌شود جعفر نویسنده نیست. گاه، می‌شود که به علتی در اسناد حکم تحویلی حاصل می‌شود، یعنی به جای اسناد حکم به مسند الیه به دیگری اسناد می‌شود. مثل این که می‌گوئیم رودخانه جاری شد. در این مثال حکم جریان را که مخصوص آب رودخانه است، از راه علاقه حال و محل به رودخانه نسبت داده‌ایم و این مجاز است نه حقیقت. عرب می‌گوید، "جری المیزاب". میزاب ناودان است و جریان را به جای آن که به آب نسبت دهد و بگوید "جری الماء فی المیزاب"، از روی مجاز به علاقه محل و حال، جریان را به ناودان نسبت می‌دهد و اسناد را تحویل می‌کند؛ یعنی مسند الیه را تغییر می‌دهد، یا گویند، "بنی الأمير المدینه".

در بحث مجاز گفته شد که گاه اساس مجاز بر تشبیه است و به واسطهٔ وجود وجه شبه مابین دو چیز لفظ را از معنی حقیقی برکنار و به طور مجاز به کار می‌بریم، مانند شجاعت که وجه شبه بین زید و شیر ژیان است و این را استعاره گویند و گاه هست که موضوع تشبیه در کار نیست و به علل دیگر لفظ را از معنی حقیقی خارج کرده به طور مجاز استعمال می‌کنیم و این را مجاز مرسل گویند و علت این عمل چند وجه است غیر از تشبیه که به هیچ وجه در این باره دخالتی ندارد و اغلب در این موارد مجاز مرسل

تحويل اسناد به کار می‌رود.

سید علی‌خان کبیر در بحث از مجاز در کتاب انوارالربیع [ص ۷۴۳-۷۴۲] شرح این موضوع را به تفصیل آورده و برای تشریح تحويل اسناد که در لوح قناع مذکور است، مختصری از کتاب مزبور را برای شما می‌گویم:

می‌فرماید: "... ثمّ العلاقة إن كانت المشابهة بين المعنى المجازى و المعنى الحقيقى فهو استعارة وإلا فغير استعارة و يسمى مجازاً مرسلأ ... المجاز المرسل يقع على وجوه كثيرة: أحدها إطلاق السبب على المسبب كإلید على النعمة لصدورها عنها و على القدرة لظهور سلطانها بها و منه قولهم رعیناً غيثاً أى نباتاً لأن الغيث سبب للنبات. الثانی إطلاق المسبب على السبب و هو عكس الأول كقولهم أمطرت السماء نباتاً أى غيثاً لكون النبات مسبباً عنه...".

اقسام را یکایک شرح می‌دهد تا آن که می‌فرماید: "الخامس إطلاق إسم الكلّ على الجزء... كقوله تعالى... «فأنه آثم قلبه» [بقره، ۲۸۳] أى ذاته ... السادس إطلاق الجزء على الكلّ ... كقوله تعالى «يجعلون أصابعهم فى آذانهم» [بقره، ۱۹] أى أناملهم. السابع إطلاق إسم الحال على المحلّ كقوله تعالى «ففى رحمة الله هم فيها خالدون» [آل عمران، ۱۰۷] أى فى الجنة لأنها محلّ الرحمة. الثامن إطلاق إسم المحلّ على الحال ... كقوله تعالى «فلیدع نادیه» [علق، ۱۷] أى أهل نادیه أى مجلسه...".

باری، دوازده قسم می‌شمارد و مقصود از آنچه ذکر شد واضح است. این نکته را نیز ناگفته نگذاریم که آنچه ذکر شد درباره بیان و بدیع و تحويل اسناد و مجاز و حقیقت و غیره مطالبی بود که اغلب ادبا بر آن متفق‌اند و در عین حال در کتب ادبیه درباره هر یک از مواضع مزبوره اقوال دیگر و آراء دیگر نیز موجود است و شما احببای الهی باید بدانید که اختلاف اقوال بسیار است و اگر در جایی درباره مطلبی بر خلاف آنچه بنده عرض کردم مطلبی دیدید حمل بر اشتباه بنده نفرمایید. زیرا اختلاف اقوال درباره هر موضوع موجود است و هر کس را عقیده و رأیی خاص است که با دیگری مخالف است. فی‌المثل مسأله حذف را بعضی از انواع مجاز دانند و برخی مخالف این قولند و درباره مسأله تشبیه برخی آن را از باب مجاز دانند و بعضی آن را حقیقت شمرند نه مجاز؛ و سید علی‌خان کبیر در انوارالربیع تشبیه را از مقوله حقیقت می‌داند و می‌گوید: "و الصّحیح أنه حقیقة" و همچنین موضوع کنایه را بعضی حقیقت دانند و بعضی از مقوله مجاز دانند و بعضی گویند نه حقیقت است و نه مجاز و بعضی گفته‌اند کنایه گاهی

حقیقت است و گاهی مجاز و از این قبیل بسیار است که تفصیل آن در انوارالربیع سید علی خان کبیر مسطور است.

احبای عزیز خیال می‌کنم درباره شرح الفاظی که در لوح مبارک قناع بود، به قدر کافی شرح و بسط داده شد. چون وقت گذشته، محفل را خاتمه می‌دهیم و سلامتی و موفقیت همه را از درگاه حضرت کبریا سائل و ملتسم. محفل به پایان رسید. ■

برای مطالعه بیشتر در باره مطالبی که در این هفته مطرح شده است به شرح ذیل به کتاب فرهنگنامه ادبی فارسی مراجعه فرمائید: معانی (ص ۱۲۵۵-۱۲۵۶)، بلاغت (ص ۲۳۹)، حذف (ص ۵۲۵-۵۲۶)، تشبیه (ص ۳۵۹-۳۶۱).

## هفته چهاردهم

### ۱۴-۱: شیخ محمد عرب

پس از منعقد شدن محفل و تلاوت مناجات، یکی از یاران فرمود:

چند مطلب برای من روشن نیست؛ رجا دارم درباره آنها شرح و بیانی بفرمایید. لوح مبارکی که در صفحه ۹۷ به بعد در کتاب ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، مندرج است به افتخار کیست، که در مطلع آن می فرمایند: "یا أَيُّهَا النَّاطِرُ إِلَى الْمَنْظَرِ الْأَكْبَرِ...".

ناطق محفل فرمود در کتاب محاضرات [ص ۱۲۲-۱۲۰] شرح حال جناب شیخ محمد عرب، پسر شیخ عبدالحمید بغدادی، را البته خوانده‌اید که پس از ایمان به امر مبارک چگونه پدر او را از ارث فراوان محروم کرد و او استقامت فرمود و پس از سفرهای تبلیغی و خدمت بسیار، بالاخره در عکا مشرف شد و با آن که قلعه‌بند بود و هیچ کس را اجازه ورود به سجن اعظم و تشرّف به محضر مبارک نبود، جمال مبارک او را به حضور خواندند و او از میان صفوف سربازها عبور کرد و احدی او را ممانعت نکرد و او مشرف شد و مأمور به مراجعت به بغداد و زیارت بیت الله در بغداد گردید و به او وعده نصرت و فضل دادند.

شیخ محمد که معروف به تمرچی (دمرچی) بود، عازم بغداد شد. و بیت مبارک را با آداب مخصوص که امر فرموده بودند زیارت کرد. شیعیان اطراف او را گرفتند و سنگبارانش کردند، ولی او اهمیتی نداد و مراسم را کاملاً انجام داد و بعداً پدرش مرد و برادرانش یکی بعد از دیگری وفات کردند و او در ایران به تبلیغ امر مشغول بود و در سروستان فارس به تبلیغ جناب آقا مرتضی سروستانی موفق شد و بالاخره به کرمانشاهان که رسید خبر وفات پدر را شنید و حکومت عراق تمام ثروت پدرش را به او داد، چون وراثت دیگری نمانده بود. ولی بعد از ثروت، قدری از حرارتش کاست و بعد از او ثروت به پسرش رسید و او هم در دوره انقلاب بغداد، بعد از قتل ملک فیصل ثانی، به

قتل رسید و همه آن ثروت به باد رفت.

لوح مورد بحث به اعزاز جناب شیخ محمد عرب دمرچی نازل شده و در همین لوح مبارک است که می فرمایند، قوله تعالى: "يا محمد إذا خرجت من ساحة العرش أن اقصد زيارة البيت من قبل ربك و إذا حضرت تلقاء الباب قف و قل يا بيت الله الأعظم أين جمال القدم ...".

و نیز خطاب به شیخ مزبور می فرمایند، قوله تعالى: "طوبى لك بما وفيت بميثاقى و أعرضت عن الذين كفروا بالله ألا أنك من الفاترين. لا تحزن من الشدائد إنه يأتيك بملکوت الرخاء إنه لهو المقتدر القدير." ■

لوح مبارک جمال قدم حاوی عبارت "یا محمد إذا خرجت..." در آثار قلم اعلى (ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۱) نیز به طبع رسیده است. یکی دیگر از الواح جمال اقدس ابهی خطاب به جناب شیخ محمد عرب نیز در تاریخ امری همدان (ص ۲۰۷-۲۱۷) مندرج است. اثر دیگر حضرت بهاء الله که از لسان میرزا آقا جان خادم الله خطاب به ایشان عز نزول یافته و در مجموعه آثار قلم اعلى (شماره ۱۸، ص ۱۴۶-۱۸۱) نیز موجود می باشد، به شرح ذیل است:

محبوب فؤاد جناب آقا شیخ محمد علیه بهاء الله ملاحظه فرمایند

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلى الأبهى

الحمد لربنا الذى أظهر من القطرة أمواج البحر و من الذرة أنوار الشمس و فصل من النقطة كُتب ما كان و ما يكون. هو الذى خلق الخلق إظهاراً لجوده و إبرازاً لقدرته و عظمته و سلطانه و جعلهم معادن علمه و حكمته و مخازن لآلئ ذكره بيانه و مطالع العدل و الإنصاف و مظاهر الجود و الألفاف و أودع فيهم آيتان: آية النور و آية النار. فلما تم الخلق زينته بالخلق و به أظهر مقام الإنسان فى الإمكان. تعالى مالك القدر الظاهر فى المنظر الأكبر الذى دعا العباد فى يوم التناد إلى الأفق الأعلى و الغاية القصوى. منهم من أنكر مولاه بما أتبع هواه و منهم من اشتعل بنار البغضاء على شأن أعرض عن الله مولى الأسماء و فاطر السماء و منهم من افتى على الذى خلقه بكلمة من عنده و منهم من قال بسم الله و بالله و كسر سلاسل الظنون بعضد الإقتدار و شق سبحات الأوهام باسم الله مولى الأنام سرع كالبرق و قال لبيك لبيك يا مالك الملكوت و سلطان الجبروت

لَيْبِكَ لَيْبِكَ يَا كَاسِرَ شَوْكَةِ الْمُعْتَدِينَ وَالتَّوَارِثِ الظَّاهِرِ اللَّائِحِ فِي يَوْمِ الدِّينِ. قَدْ رِيحَ الَّذِينَ  
انجذبوا من نفحات الوحي و عملوا ما أمروا به في الكتاب و خسر الذين نقضوا عهد الله و  
ميثاقه ضلّوا و أضلّوا الناس إلى أن احلّوا قومهم دار البوار. أحسب الذين أنكروا حجة الله  
و برهانه أنهم على أمر من عنده لا و نفسه المهيمنة على الأسماء و قدرته المحيطة على  
الأشياء قل موتوا بغيظكم قد أتى المختار و ظهر من أظهر الأسرار برايات القوة و الإقتدار.  
لا تمنعه سبحات أو هامكم و لا حجبات إشاراتكم هو الذي نطق في مقامه الأعلى و به  
نطقت سدرة المنتهى في ناسوت الإنشاء. يا ملأ البيان أنسيتم عهد الله و ميثاقه و غفلتم  
عما أمركم به في كتابه ما لكم لا تعرفون و لا تشعرون قد اخذتم الوهم و نبذتم الحق و  
تظنون أنكم محسنون. لا وربّ العرش و الثرى. تبرأ منكم نقطة البيان و من قبله منزل  
الفرقان يشهد بذلك كل الأشياء و أنتم لا تفقهون. بالتراب منعتهم عن ربّ الأرباب و  
بالطين غفلتم عن مالك يوم الدين. قل أن التراب أنفسكم و الطين هو أو هامكم لو أنتم  
تعرفون.

سبحانك يا من بقطرة من سحب سماء فضلك ماجت بحور عرفانك في أفئدة  
مريديك و مخلصيك من عبادك و خلقتك و بنور من أنوار وجهك أشرقت أرض  
جودك و سماء كرمك و بنفحة من قميصك ظهر حكم الصور و قام أهل القبور عند  
ظهورك و استوائك على عرش مشيتك. أسئلك باسمك الذي بحرف منه ظهر ما لا  
أطلع به إلا نفسك و بأمرك الذي به سخرت أهل مدنتك و ديارك بأن تحفظ أحبائك  
من شرّ بغاء خلقك. أي ربّ ترى أحاطت أحد أحبائك ذياب أجمة الضغينة و البغضاء  
و سبع آجام الغفلة و الشقا. خذ يده يا الهى بيد قدرتك ثم انصره بجنود الغيب و الشهادة  
إنك أنت مولى البرية.

أي ربّ ترى ملأ البيان أعرضوا عنك و عن برهانك و جادلوا بآياتك بعدما جئتهم  
بسلطان غلبت الأسماء و بيّنات كانت أظهر من الشمس في وسط السماء متمسكين  
بحروفات أنفسهم معرضين عن بحر الآيات و متشبّئين بأذيال الأوهام منكرين ما أشرق  
من أفق سماء القدرة و الإقتدار.

أي ربّ أسئلك بنسائم فجر ظهورك و نفحاتك التي تعطرت بها المقامات التي  
ظهرت منها مظاهر نفسك و مشارق آياتك بأن تؤيد المعرضين على الإقبال إلى أفق  
توحيدك و التوجّه إلى وجهك و التفكّر في ما جرى من قلمك الأعلى في زبرك و  
الواحك. أي ربّ لا تمنعهم من بحر جودك و سماء فضلك. إنك أنت المقنن الغنى

المتعال. أرى ربَّ ينوح قلبى لغفلتهم وبعدهم؛ علمهم يا إلهى سبيلك وعرفهم ما غفلوا عنه فى أيامك. من يقدرُ يا إلهى أن يصفَ نفسه بشيءٍ من الأشياء تلقاء مدين عزك يا مالك الأسماء. يشهد الخادم فى مقامه هذا بأنَّ الفضلَ كلُّه فى قبضتك والرحمة كلُّها فى يمينك تختصَّ من تشاء بعنايتك والطفك وشفقتك ومواهبك. لو لا فضلُك وجودك لكان الخلق فى العدم لا إله إلا أنت مالك القدم وصاحب العلم ومقدر الخير للأمم. إنك أنت العزيز الفضال.

وبعد بلغنى كتابكم الذى كان مزيناً بأثر قلمكم؛ فلما فتحتُ وجدتهُ منه عرفَ حبِّكم محبوبنا ومحبوبكم ومقصودنا ومقصودكم ومقصود من فى السموات والأرض؛ يسأل الخادمُ ربَّه بأن يقيمكم على خدمة الأمر بقوةٍ لاتعجزها قوة العالم وبقدرةٍ لاتمنعها قدرة الأمم وبك يهدى الغافلين إلى سبيل الرِّشاد ويحفظكم من شرِّ الذين كفروا بالمبدء والمآب.

يا حبيبَ فؤادى ذكرُك علة فرحى وكتائبك سبب سرورى وبهجتى وانبساطى لأنه ينادى بأفصح البيان ويذكر إقبالكم وخلصكم واستقامتكم على أمر الله ربنا وريكم. هنيئاً لكم ومريئاً لكم ونسئله تعالى بأن يؤيدكم ويوفقكم فى كلِّ الأحوال إنه هو المقدرُ الغنى المتعال.

وبعد ما قرأتُ وعرفتُ قصدتُ المقامَ الأعلى والذروة العليا إلى أن حضرتُ أمام الوجه وعرضتُ ما فيه بعد أن أشرقت شمس الإذن من أفق الفضل فلما تمَّ وانتهى نطق لسان الوهاب فى الجواب، قوله تعالى:

#### أنا السامعُ المجيب

يا محمد قد أتى العبدُ الحاضر بما أرسلته إليه وذكره تلقاء وجه المظلوم الذى حمل الشدائد لحيوة العالم ونجاة الأمم؛ سمعنا وأجبتناك بهذا اللوح المبين. طوبى لك بما أقبلت إلى الأفق الأعلى إذ عرض عنه الورى إلا من شاء الله رب العالمين. أنت الذى شربت رحيق البيان من أيادى عطاء ربك الرحمن وآمنت به إذ كفر علماء الأرض وقهائنها والذين أتبعوهم من دون بينة من لدى الله الأمر الحكيم.

قل يا معشر البشر قد أتى مالك القدر الذى به ظهر كلُّ أمر مستتر. اتقوا الله ولا تكونوا من المعرضين. أنصفوا فى ما ظهر بالحق ولا تكونوا من الذين كانوا أن يذكروا الله فى الليالى والأيام فلما طلع فجر الظهور ونطق مكلم الطور أقبلوا إليه بسيوف البغضاء

و قتلوه بظلم تزعزعت به أركان البيت و ذرفت عيون المقرّبين. أنظر ملاً البيان و ما عندهم من الأوهام؛ قد أنكروا الذي به ظهر أمر الله في أزل الآزال و به نزلت الكتب على النّبيين و المرسلين. قل أنصفوا بالله إن تُنكروا هذا الأمرَ الأعظم بأى شيء يثبت إيمانكم بالله فأتوا به و لا تكونوا من الصّابرين. قل لعمر الله لا ينفَعكم اليوم شيء من الأشياء إلا بهذا الظهور الذي كان مذكوراً في أفئدة الأصفياء و مسطوراً من القلم الأعلى في كتب الله العزيز الحميد. ضعوا الأوهام و لا تكونوا من الغافلين. قل هذا يوم الله لو أنتم من العارفين. لا يذكر فيه إلا هو؛ يشهد بذلك كل موقن بصير.

قل انظروا في ملاً الفرقان و أعمالهم و أقوالهم و ما ارتكبوا إذ أتى المقصود بسلطان مبين. كانوا أن يروا أنفسهم أفضل الأمم و أعلمهم فلما أتى الإمتحان رأيناهم أخسر المذاهب كلها؛ يشهد بذلك كل منصف و كل عادل مستقيم.

يا قلم دع ذكر هؤلاء أذكر حزب الله الذين نبذوا مطالع الأوهام ورائهم مقبلين إلى الفرد الخبير؛ الذين مانقضوا ميثاق الله و عهده؛ قاموا و قالوا الله ربنا و رب من في السموات و الأرضين. كذلك نطق القلم إذ كان مالك القدم مستويّاً على عرش اسمه العظيم. البهاء المشرق من أفق سماء رحمتي عليك و على الذين مامنتهم شبهات أهل البيان و لا إشارات أهل الفرقان الذين أقبلوا بوجوه نوراء إلى الله الفرد الواحد العليم الحكيم. انتهى

بعد ارتفاع حفيف سدرة المنتهى بين الورى و أمواج بحر المعانى من كلمة الله مولى الأسماء هل يقدر الخادم أن يتكلم أو ينطق أو يذكر و يقول؟ لا و نفسه الحق يرى لسانه كليلاً و قلمه متوقفاً كيف يقدر العليل أن يصف أو يذكر من خلق بحر الحيوان بكلمة من عنده. ذكر مثلى و أمثالى تلقاء الوجه قد كان معدوماً مفقوداً؛ لو أذكره بالأمثال يتضوع منه عرف الوجود، هذا لا ينبغي للمفقود. إن الخادم مع قيامه على خدمة شهد بعظمتها لسان ربه و مالكة و مع اشتغاله في كل الأحيان تلقاء الوجه بذكره و تحرير آياته، يستحي أن يذكر نفسه تلقاء مدين عزه و عظمته و كبريائه بل وعزته استحيى عن ذكر الذين طافوا حول أمره و نطقوا بثنائه و قاموا على خدمته و شهدوا بما نطق به لسان عظمته إذ نشر لواء الظهور في يوم فيه استوى على عرش اسمه العظيم. أسئله تعالى بأن يمدّ جنابك بجنود الحكمة و البيان و يحفظك من شر الذين قاموا على التناق و نقضوا الميثاق الذين ضلوا و أضلوا العباد. لعمر المولى أن الخادم تحير من أقوالهم و أعمالهم ألا أنهم لا يعلمون و لا يفقهون اتبعوا أهوائهم و هم اليوم لا يشعرون.



این که دربارهٔ محبوب فؤاد، جناب حاجی امین علیه ۶۶۹ [بهاء الله] الأبهی و محبت‌های ایشان مرقوم داشتند، لله الحمد ایشان از اول ایام به خدمت قیام نموده‌اند؛ لله توجه نمودند و فی سبیل الله عمل نمودند و الی الله ناظر بوده و هستند. قلم اعلی ذکر ایشان را در کتب و زبر و الواح فرموده؛ دیگر احتیاج به ذکر این فانی نبوده و نیست. بعد از عرض این فقره در ساحت امنع اقدس فرمودند، قوله تبارک و تعالی:

نعم ما عمل الأمين إنه مُعین مَنْ قام علی خدمة الأمر؛ عمل نمودند به آنچه سزاوار است. جمیع دوستان باید به آن جناب محبت نمایند. نسل الله بأن یؤید الکل علی خدمته وخدمة أولیائه و أحبائه إنه علی کل شیء قدير. انتهى

و این که دربارهٔ جناب آقا سید جواد علیه بهاء الله مرقوم داشتند و هم‌چنین ذکر محبت و مهربانی و یک‌جهتی ایشان را نمودند، این فقرات در ساحت امنع اقدس مقصود عالمیان به شرف اصغاء فاتر، قوله تبارک و تعالی فی الجواب:

#### هو المشفقُ الکریم

بشنو ندای مظلوم را از شطر سجن و در آنچه وارد شده تفکر نما. شاید از عنایت حقّ جلّ جلاله به استقامتی فائز شوی که علماء ارض و أمرائها و فوقهما و دونهما قادر بر منع نباشند. اوهامات علمای حزب شیعه آن فقرا را از بحر غنای الهی و امطار رحمت نامتناهی محروم نموده؛ ای کاش به این مقدار اکتفا می نمودند. بلکه در سنین اولیه کلّ به سبّ و لعن ما لا یقدر القلم أن یدکره مشغول گشتند. حضرت محبوبی را که در لیالی و ایام به ذکرش ناطق و از حقّ لقائش را سائل و آمل، چون افق عالم به اشراقات انوار صبح ظهور منور، کلّ به اسیاف بغضآء به وجوه سودآء و صدور غبرآء توجه نمودند و کلّ فتوی بر سفک دم اطهر دادند. این بود ثمرهٔ اعمال و افعال آن حزب غافل. خود را بهترین خلق می دانستند، پست‌ترین عباد مشاهده گشتند. حال اهل بیان، یعنی نفوسی که از حقّ اعراض نموده‌اند، به همان اوهامات تمسک و تشبّث بسته‌اند. لله به خدمت قیام نمایند که شاید عباد را از اوهامات قبل حفظ کنید. انسان بصیر اگر فی الجملة تفکر نماید، از غفلت و ضلالت و ضغینه و بغضای آن حزب خود را متحیر و مبهوت ملاحظه کند. یا جواد از حقّ می طلبیم اعانت نماید و توفیق عطا فرماید تا به قدر مقدور در خدمت امر جهد کامل مبذول دارید. إنه مع من أراده و هو الفضال العلیم الخیر. البهآء علیک و علی الذین نبذوا الأوہام متمسکین بحبلی المتین. انتهى

نور بیان رحمن عالم را احاطه نموده و ندانش از هر جهت امام وجوه عباد از اول امر مرتفع بوده و هست، مع ذلك خلق غافل و محتجب. آذان از برای چه روز است و بصر از برای چه یوم؟ اگر امروز محروم مانند، کی فائز خواهند شد؟ حق جل جلاله انصاف عطا فرماید. حضرت مقصودی که از سماء عنایتش آیات به مثل امطار نازل و معادل جمیع کتب الهی از قبل و بعد، بل آزید حال موجود، مع ذلك ناعقین در اِضلال ناس ساعی و جاهد؛ یوسوسون فی صدور الناس. مقامی را که نقطه اولی روح ما سواه فداء می فرماید، "إِنِّي أَوْلُ الْعَابِدِينَ"، ابن جعفر کرمانی و هادی دولت آبادی گفته اند آنچه را که تا حین هیچ بی انصافی نگفته مع آن که ابدأً از امر اطلاع نداشته و ندارند؛ انصاف کو، عدل کجا رفته، بصر چه شد؟ إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. انسان متحیر، این خادم فانی از حق تعالی شانه سائل و آمل که انصاف عطا فرماید و هدایت نماید، شاید راجع شوند و اقلاً ناس بیچاره را از سیل باز ندارند، به مثل حزب شیعه در هیماه ظنون و اوهام مبتلا نشوند. حزبی که خود را اعلی الخلق می شمردند عمل نمودند آنچه را که یهود عمل نمود و نصاری مرتکب آن نشد؛ هیچ ملتی ارتکاب ننمود آنچه را که آن حزب ارتکاب نمودند، چه که فتوی بر قتل سید عالم دادند و بر منابر به سب و لعن مشغول بوده و هستند، مع ذلك مجدد در اِضلال اهل سفینه حمرا کمر محکم بسته اند. ثمرات اعمال آن حزب دیده شد، ثمرات این نفوس هم بعد از هزار و دوست سنه آخری البتّه همان قسم مشاهده خواهد شد. أسأله تعالی أن یزینَ عبادَه بطراز العدل و الإنصاف و یهدیهم إلی صراطِہ المستقیم.

و این که ذکر احبّای کرمانشاه و صحنه و کنگاور و اسدآباد و کردستان را نمودند؛ کلّ در ساحت اقدس عرض شد و احبّای هر بلدی به ذکر مالک اسماء فائز، طوبی لهم. این خادم فانی از حق سائل کلّ را موفق نماید و تأیید فرماید که شاید به عرفان یوم الله فائز شوند و به طراز توحید حقیقی مزین گردند. حسب الامر هر یک از نفوس مذکوره را تکبیر برسانید و به ذکر مظلوم آفاق بشارت دهید. فرمودند امروز روز خدمت و نصرت و ذکر و ثنا بوده و هست؛ وقت را غنیمت شمارید و از فیوضات ایام قیاض حقیقی خود را محروم مسازید. همّت نمایید؛ همّتی که سطوت عالم او را منع ننماید. قیام نمایید؛ قیامی که شبهات اهل بیان و اشارات اهل فرقان آن را مضطرب ننماید و متزلزل نکند. انتهى

و هم چنین ذکر ارض ق و زرا نمودند و ذکر نفوسی که سلاسل اوهام را گسیختند

و به جبل عنایت حقّ جلّ جلاله تمسّک جستند، فرمودند. جمیع امام وجه عرض شد، قوله تبارک و تعالی: یا محمد طوی لک بما توجّهت إلی أرض منها نجد عرف حبیّ العزیز الممنوع. جناب عبدالرحیم علیه بهائی عرف حبّش متضوّع بوده و هست و هم چنین جناب ابابصیر و اشرف و جناب حکیم؛ کلّ فائز شدند به آنچه که مثل و شبه نداشته. دوستان آن ارض طراً تحت لحاظ عنایت بوده و هستند. طوی از برای نفوسی که حجیات را خرق نمودند و به شطرا الله اقبال کردند. هر یک را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بشارت ده و بگو: ای دوستان بعضی از شما امواج بحر بیان را مشاهده نمودید و ندای سدره منتهی را شنیدید؛ قدر این مقام اعلی را بدانید و به ذیل اطهر تشبّث نمایید؛ تشبّثی که عالم قادر بر فصل آن نباشد. انتهی

این فانی خادم حقّ را شکر نمود، چه که جناب آقا نقد علی فائز بودند و بسیار حیف بود محروم مانند. این عبد در شب و روز از حق مسألّت می نمود و از برای او توفیق و تأیید می طلبید. باری خدمت او و سایرین، کلّ تکبیر و سلام می رسانم. یا محبوب فوادی اکثری اطلاع نداشته و ندارند و نفوسی هم که مطلع بودند، حسب الأمر صامت و ساکت بودند. این است که بعضی محجوب مشاهده می شوند و لکن امید هست که فجر ظهور بر ظلمت غلبه نماید و جمیع اهل عالم را منور فرماید. ذکر حضرت محبوب فواد جناب سمندر علیه بهاء الله الأبهی را نموده بودند؛ إنه ممّن قام فی أوّل الأیام علی خدمة الله و ذکره و ثنائه. آنی از مأموریت خود تخلف ننموده اند. از حقّ جلّ جلاله اجر می طلبم مقدّر فرماید از برای ایشان آنچه سزاوار جود و کرم اوست.

و این که ذکر جناب آقا میرزا علی ابن منّ صعّد إلی الله و جناب استاد کاظم آخ جناب علی قبل اکبر علیهم بهاء الله را نمودند، در ساحت امنع اقدس به شرف اصغا فائز، قوله عزّ بیانه و جلّ برهانه: جناب علی علیه بهائی مکرّر به ذکر قلم اعلی فائز شده؛ إنا ذکرناه فی ألواح شتی و نبشّره فی هذا الحین بذکری العزیز البدیع. از حقّ می طلبیم او و منتسبین مرحوم مرفوع را علی ما یحبّ و یرضی مؤید فرماید و نبشّر الکاظم بذکری من قبل و فی هذا الحین لیفرح و یكون من الشاکرین. انتهی

و این که ذکر دیار مابین قاف و یا و اش و سا و ک و ملاقات با دوستان را در آن اراضی نمودند، هر یک به عنایت حقّ جلّ جلاله فائز، ذکر کلّ از لسان عظمت جاری، هنیئاً لهم و مرثیاً لهم. این فانی هم خدمت کلّ تکبیر عرض می نماید و از حقّ از برای هر یک توفیق می طلبد. إن ربّنا الرحمن هو السّامع المجیب.

ذکر الف و را نموده بودید و مؤانست با اولیای الهی را؛ این فقره در ساحت امنع اقدس عرض شد، قوله جلّ ذکره عن الأذکار: یا محمد آنچه ذکر نمودی کلّ به ذکر حقیقی فائز. اولیاء آن ارض هر یک نزد مظلوم مذکور و از قلم اعلیٰ مسطور. از حق می طلبیم کلّ را تأیید فرماید تا از کوثر استقامت بیاشامند؛ آشامیدنی که سطوت اهل عالم و اعراض امم ایشان را باز ندارد. از حق بطلب اولیای خود را به مثل حزب شیعه به ظنون و اوهام مبتلا نفرماید؛ کلّ به افق اعلیٰ و حده ناظر باشند و به انوار توحید حقیقی منور. تا حین از کلمه مبارکه لا اله الا هو اکثری غافل و محجوبند. نسئل الله تعالیٰ انّ یحفظهم من ضوضاء الملحدين و نفاق الناعقین و اوهام المشرکین. انتهى

این که ذکر فهره و نفوس ثابتة راسخة مستقیمه مقدسه آن ارض را نموده بودید، به شرف اصغاء مالک اسماء فائز و از سماء مشیت الهی این آیات بالغات نازل، قوله عزّ بیانہ عن البیان:

#### هو السامع المجیب

یا حسن علیک بهاء الله و ثنائه طویبی لک بما شربت ریحیق المعانی من کأس عطاء ربّک الفضال الکریم. انا ذکرنا الذین آمنوا بالله و آیاته بذکر یجد منه المخلصون عرف عناية ربّهم الغفور الرحیم. طویبی لوجهک بما توجه إلى وجه القدم و لسانک بما نطق بذکره و ثنائه و لقلبک بما أقبل إليه فی يوم فيه أعرض الناس و اعترضوا بما اتبعوا أهواء الذین نبذوا کتاب الله ورائهم متمسکین بأوهامهم الا أنّهم من الصّاعرین. خذ زمام الأمر امرأ من عندی و ذکر الناس بما نزل من ملکوت بیانی البدیع لثلاً یزلهم اهل البیان الذین أعرضوا عن الرّحمن و لثلاً نزل أقدامهم من شبهات المریبین.

قل تالله قد لاح أفق الظهور و مکلم الطور بأعلى التّداء ینطق بین الوری نعیماً لمن أقبل و سمع و ویلّ للمعرضین. انا ذکرنا أباک من قبل و نذکره فی هذا الحین بما لاتعادلہ الأشياء کلّها یشهد بذلك من عنده کتاب مبین. و نذکر أخاک الحسین و نبشّره بعناية الله ربّ العالمین.

یا حسین یدکرک المظلوم من شطر السجّن فی حین أحاطته الأحزان من ملأ البیان الذین نقضوا میثاق الله و عهده و كانوا من الظالمین. قم علی الأمر باستقامة لاتمنعک ضوضاء العلماء و لا شوکة الأمرآء إنّ ربّک هو الأمر العلیم الحکیم. انا نوصیک و الذین آمنوا بالحکمة لثلاً ینظر ما تضطرب به أنفس الضّعفاء و إنّ ربّک هو المشفق

العزیز البدیع.

و نذکر نورالله فضلاً من عندنا لیفرح و یکون من الشاکرین. خذوا یا حزب الله کأس الفلاح باسم مُرسل الأریاح ثم اشربوا منها بذکره الذی انجذبت به أفئدة المقرّبین. إیاکم أن تمتعکم شبهات القوم عن القیوم الذی أتى راكباً علی السحاب الیّان بسلطان مبین. یا علی قبل محمّد اسمع ندآء المظلوم من شطر السّجن و قل لک الحمد یا مقصود العالم. أشهد أنّک ظهرت و أظهرت ما کان مکنوناً فی علم الله و مسطوراً فی کتب المرسلین. فلما أتى المیقات و أتى مظهر الیّنات برایات الآیات أعرض عنه العلماء کلّهم و افتوا علیه بظلم ناح به سکان الفردوس الأعلى و أهل هذا المقام الرّفع. كذلك سوّلت لهم أنفسهم ألا أنّهم من الظالمین فی کتاب الله العزیز الحمید.

و نذکر الحسین و علی قبل اکبر ثم الذّین آمنوا هناک و نسئل الله بأن یؤیّدهم و یوقّهم علی الاستقامة علی الأمر و یحفظهم من شرّ التّاعقین الذّین أعرضوا عن الذّی به ثبت حکم الله من قبل و من بعد ألا أنّهم من الأخسرین فی کتابی المبین. طوبی لعبدی محمّد إنّه ذکرکم فی کتابه الذّی أرسله إلی العبد الحاضر لدى المظلوم فلما حضر و عرض نطق لسان العظمة بما تضرّع عرفه فی عوالم المعانی و الیّان و أقالیم العدل و الإنصاف إنّه یذکر من أراد فضلاً من عنده و هو المقتدر علی ما یشآء و هو المهیمن علی من فی السّموات و الأرضین. انتهى

حمد محبوب عالم را فائز شدند به آیاتی که از افق هر حرفی از آن شمس فضل مُشرق و قمر عنایت لایح. سبحان الله انسان متحیر که مشرکین چه گفته و چه می گویند؛ یقولون ما تکذّبهم أركانهم و هم لا یسمعون و لا یشعرون. آیات عالم را احاطه نموده و بیّنات أظهر من الشّمس ظاهر و هویدا، مع ذلك به اقوال این و آن از مقصود عالمیان محروم مانده اند. معلوم نیست به چه حجّت ایمان خود را ثابت می نمایند و به چه برهان این نبأ اعظم را انکار می کنند. أفّ لهم و لوفائهم؛ و معلوم نیست تا حال کجا بوده اند و در سنین شداد خلف چه ستری مستور و تحت چه حجابی محبوب. ذرات کائنات شاهد و گواه است که حقّ و حده امام و جوه عالم قائم و به اعلیّ الندآء ناطق؛ حال چون فی الجملة ظاهر از خلف حجاب بیرون دویدند و وارد آوردند آنچه را که تا حال بر احدی وارد نشده. باید از حقّ طلب نماییم که هیچ یک را محروم نفرماید. جمیع را به انوار اسم اعظم منور فرماید و به صراط مستقیم هدایت نماید.

این خادم فانی بعد از استماع ذکر اولیا که آن جناب مذکور داشته اند فرح بی اندازه

در خود مشاهده نمود. حمد مقصود عالمیان را که ایشان را مؤید فرمود و توفیق عطا نمود به شأنی که درباره ایشان از قلم اعلی نازل شد آنچه که عرفش به دوام مُلک و ملکوت باقی و پاینده است. هنیئاً لهم و مریئاً لهم و از حق تعالی شأنه می طلبم ایشان را از ثابتین و راسخین و مبلغین امر خود مقدر فرماید. خدمت جناب آقا میرزا حسن علیه بهاء الله و عنایت و سایرین تکبیر و سلام می رسانم و از حق از برای هر یک توفیق و تأیید می طلبم. إله جواد کریم و الحمد له إذ هو مقصود العالمین و محبوب العارفين. این قدر عرض می نمایم که جمیع نفوس آن ارض از آقایان و رجال و اماء لدی الله به طراز ذکر اکبر فائز شدند، علیهم بهاء الله و بهاء اولیائه و اصفیائه و أحبائه.

و این که ذکر جناب آقا عباس را نمودند، امام وجه مقصود عالم عرض شد، قول عز بیانه و جل برهانه: یا عباس اگر اقل از سم ابره مقام مقبلین، که به افق اعلی توجه نموده اند و از رحیق عرفان آشامیده اند، ظاهر شود جمیع اهل عالم را مشاهده نمایی که از ما عندهم گذشته به شطر دوست متوجه و مقبلند. از حق می طلبیم تو را تأیید فرماید بر استقامت چه که اول امر عرفان حق جل جلاله و العمل بما أنزله فی الكتاب و آخر آن استقامت بر امر؛ چه که این امر عظیم بوده و هست. جمیع کتب از قبل و بعد بر عظمتش گواهی داده طوبی للعارفين و طوبی للثابتین. انتهی

این خادم فانی از حق باقی می طلبد آن جناب را مؤید فرماید بر حکمت. این فقره در اکثری از الواح از قلم اعلی جاری و نازل. امروز هر نفسی بما امره الله عمل نماید، او از مقربین در کتاب مبین مذکور و مسطور.

نامه دیگر آن محبوب که تاریخ آن ۲۲ شهر شوال بود وارد و اثرش بمثابه اثر آب روان بود مر عطشان را، چه که به ذکر محبوب عالمیان مزین بود و عرف محبت از آن متضوع و بعد از قرائت و اطلاع قصد مقام اعلی نموده إلى أن حضرتُ أمام الوجه و عَرَضَتْ بعد الإذن. قال رُوْحٌ مَنْ فِي مَلَكُوتِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ فِدَاهُ:

یا عبد حاضر جناب محمد علیه بهائی فی سبیل الله به اطراف توجه نموده اند. از حق بطلب آذان جدید و ابصار حدیده به کلمه مبارکه بدیعه خلق فرماید که شاید آیات الهی را بشنوند و حق را به بصر خود بشناسند. خلق عالم به اوام تریت شده اند؛ لازال از اشراقات انوار آفتاب یقین محروم و از بحر علم الهی ممنوع، در قرون و اعصار به ذکر موهوم مشغول و در هواء ظنون طائر. چون آفتاب حقیقت به اراده مالک قدم از افق عالم اشراق نمود، کل به سب و لعن در مساجد و منابر ناطق و مشغول مع آن که حق

جلّ جلاله به اصبح اقتدار سبحات و حجبات را خرق فرمود. معذکک کلّ منتظر ظهور موهوم بوده و هستند. عجب در این که ابناء خلیل و وراث کلیم فائز شدند و از بحر عنایت حق جلّ جلاله نوشیدند و از رحیق مختوم باسمی القیوم قسمت بردند و هم چنین بعضی از اهل این دیار و اطراف که در نظر حزب شیعه پست تر از جمیع احزاب عالم بوده، از کأس لقا آشامیدند، ولکن آن حزب غافل تا حین غافل و محجوب مانده‌اند. از ندا و صیحه و صور به هوش نیامدند؛ در هیما ضلالت از خمر غفلت و غرور مدهوش، بل میت مشاهده می‌شوند و چون در این ظهور اعظم نزاع و جدال و سبّ و لعن و قتل و امثال آن منع شده، باید حزب الله اهل عالم را به روح و ریحان به افق رحمن هدایت نمایند و از حقّ بخواهند تا کلّ را به مطلع عنایات و مصدر امر راه نماید و آگاه فرماید. اوست قادر و توانا. انتهی

تعالی عنایت و جلّت رحمت و عظمت مواهبه و أطفاه. مع بلاای وارد و بغضاء مشهوده و ظلم‌های ظاهره در حقّ عباد، کلماتی ذکر فرموده و می‌فرمایند که از هر کلمه فرات رحمت جاری و ساری. تعالی کرمه و فضله و جوده و احسانه.

و این که دربارهٔ جناب آقا رضا بالا مرقوم داشتید؛ چندی قبل عریضهٔ او رسید و در ساحت امنع اقدس عرض شد و جواب از سماء مشیت نازل و ارسال گشت. عریضه را جناب آقا شیخ مهدی علیه ۶۶۹ [بهآءالله] مطابق نوشتهٔ آن محبوب در نامه‌ای که به این عبد نوشته بودند ارسال داشتند و این عبد مکتوبی در جواب ایشان نوشته و آن مکتوب حاوی آیات الله بوده؛ از حقّ جلّ جلاله سائل که به ایشان برسد و از بحور آیات الهی قسمت کامل بردارند. خدمت جناب شیخ سلام و تکبیر می‌رسانم و از حقّ تأیید و توفیق می‌طلبم که ایشان را مؤید فرماید بر تبلیغ امرش به شأنی که هیچ مانعی منع ننماید و هم چنین از برای جناب آقا رضا توفیق می‌طلبم تا در جوانی بر خدمت الهی قائم و ثابت و راسخ باشد. مقصود آن که ایام حیات را در محبت منزل آیات و مظهر بینات صرف نماید. به او بشارت بدهید، چه که به طراز غفران فائز شد؛ هذا ماسمعته بأذنی من لسان العظمة. ذکر محبت جناب شیخ علیه بهآءالله و ضیافت ایشان را نمودند، لدی الوجه مقبول گشت؛ نعیماً له و طویبی له. اعمال طیبه سبب توفیق و علت تأیید است؛ طویبی للعاملین.

و این که دربارهٔ جناب آقا میرزا علی علیه بهآءالله مرقوم داشتند؛ در پیشگاه حضور مکّم طور عرض شد و این کلمات عالیات از مطلع آیات نازل، قوله جلّ جلاله:



یا علی عالم را اوهام اخذ نموده و ابصار را از مشاهده افق اعلی محروم ساخته؛ کلّ به موهوم تمسک جست‌ه‌اند و از حضرت معلوم غافل و محجوب. در قرون و اعصار منتظر ظهور بوده‌اند و چون افق عالم به انوار نیر اعظم منیر و روشن شد، کلّ اعراض نمودند و حزب شیعه که خود را اعلی‌الأحزاب و أعلمهم می‌شمردند، به ظلم تمام قصد سدره نمودند و وارد آوردند آنچه را که هر بصیری گریست و هر صاحب قلبی نوحه نمود. این است شأن این همج رعاع که مشاهده می‌نمایند. از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم تو را آگاه نماید و از بحر دانایی قسمت عطا فرماید تا عرف قمیص ظهور را بیابی و از نفعات ایامش محروم نمایی.

قل إلهی إلهی أنا عبدک و ابنُ عبدک قد قصدتُ المقصدَ الأقصى و الذروة العلیا و أفقک الأعلی أسئلک بأنوار وجهک و أسرار کتابک و لآلی بحر علمک بأن تؤیّدنی علی الإستقامة علی أمرک و حبک الذی به زلت أقدام علماء الأرض و فقهاؤها. أی ربّ قد أقبلتُ إلیک أسئلک أن لاتخیّنی عما عندک ثم اکتب لی من قلم فضلک ما یتفعنی فی کلّ عالم من عوالمک إنک أنت الفضالّ الکریم لا إله إلا أنت الغفور الرحیم. انتهی  
 لله الحمد به امواج بحر بیان رحمن فائز شدند. این خادم فانی از حقّ منیع مسئلت می‌نماید که ایشان را موفق فرماید بر آنچه که رضای او در اوست و مؤید نماید بر استقامت بر امرش و عطا فرماید آنچه را که عرف بقا از او متضوع گردد. اوست قادر بر آنچه اراده فرماید. چه بسیار از صاحبان علم که محروم و ممنوع مشاهده می‌شوند و چه مقدار از نفوس که از اهل علم مذکور نه و لکن عندالله از اهل بصر و سمع و بینش و دانشند. مفتاح فضل در یمین قدرت اوست؛ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القویّ القدیر.

و این که ذکر حضور اولیای الهی را در مجلسی که آن جناب را به ضیافت خواستند، مرقوم داشتند از جناب رئیس و سرکار س ر ۱۱۱۱ [علی رضا] و جناب شیخ و آقا رضابالا و جناب آقا محمدعلی علیهم بهاءالله؛ طوبی از برای ارضی که این ایام مقرر دوستان واقع شود. لعمر ربنا و ربکم و ربّ من فی الأرض و السماء آسمان به افصح بیان می‌گوید طوبی لک یا ارض بما جعلک الله موطن قدمیه و محلّ اولیائه طوبی لشعب یرتفع فیهم ذکره. امروز ارض افتخار می‌نماید و حقّ با اوست. از حقّ تعالی شأنه سائل و آمل که آن جمع را به عنایت مخصوصه خود فائز فرماید تا هر یک از بحر عرفان الهی بیاشامند و به افق اعلی وحده ناظر باشند. و این که ذکر نمودند جناب آقا رضابالا را



قبل از اقبال به حقّ مشرکین تحریک نمودند بر ضرّ حضرت س ر علیه بهاء الله الأبھی؛ بعد از عرض این فقره امام کرسی ربّ جلّ جلاله لسان عظمت به این کلمه مبارکه علیا ناطق، قوله تبارک و تعالی: حقّ جلّ جلاله دو کَرّه او را حفظ فرمود از شرّ آن نفوس غافله ملحدّه شریره. إِنَّ اللَّهَ حَفِظَهُ مَرَّتَانِ بِجَنُودِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَيَحْفَظُهُ فَضْلًا مِنْ عِنْدِهِ وَيَفْتَحُ عَلَيَّ وَجْهَهُ بَابَ رَحْمَتِهِ إِنَّهُ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. انتهى

و این که درباره جناب آقا میرزا حسین علیه بهاء الله و عنایت و اقبال و استقامت و ثبوت و رسوخ ایشان مرقوم داشتید؛ این تفصیل مع عریضه ایشان در لیلۃ اریعا پانزدهم (۱۵) شهر صفر، دو ساعت از شب گذشته، تلقاء وجه مقصود عالمیان عرض شد و یک لوح امنع اقدس از سماء عنایت نازل و ارسال گشت. امید هست به آن فائز شوند و از بحر حیوان که در کلمات الهی مستور است بیاشامند و این فانی من غیر تعطیل و توقّف به کلمه هتیناً مریناً ناطق باشد. هر کلمه‌ای از کلمات الهی جلت عظمته مثل سراج است، با ایشان خواهد بود؛ در مقامی کوثر حیوان است، چه که حیات ممکنات به او معلق و منوط؛ و در مقامی مانند آفتاب است، بلکه نورش اعظم تر و اثرش کامل تر دیده می‌شود. این خادم فانی از حقّ جلّ جلاله سائل و آمل که جمیع خلق را از این نور محروم نفرماید و از آن کوثر منع نماید تا کلّ کَنَفَسٍ واحده در ظلّ سدره مبارکه به ذکر و ثنایش مشغول شوند و در هر حین از مائده سماوی و نعماء حقیقی مرزوق گردند. ولکن بسیار مشکل است وصول به این مقام اعظم؛ هر نفسی قادر نه. الی حین مُعرضین ادراک مقام یوم را ننموده‌اند؛ به شبهات و اوهامات و حدودات قبل، که بعد از هزار و دوست سنه ثمرش قتل محبوب عالم بود، مشغول گشته‌اند؛ بر آثار همان قدم‌ها مشی می‌نمایند. یک کلمه این فانی در این مقام ذکر می‌نماید و این کلمه آن کلمه‌ای است که از قلم اعلی در الواح متعدّده نازل، قوله تبارک و تعالی:

ای معشر علما در اوّل ظهور یک نفر از شما موقّق بر ایمان نشد. کلّ مع مریدهای جاهل به سبّ و لعن مشغول. در قرون و اعصار به گمان خود ذاکر حقّ بودید و عامل به اوامر او و چون صبح امید دمید و سدره مبارکه روید، به اسیاف بغضا بر قطعش قیام نمودید و بر سفک دم اطهرش فتوی دادید. از صدر اسلام تا حال یک نفر از شما بر حقیقت امر آگاه نه و اقلّ از سمّ ابره به علم حقیقی فائز نه؛ چه که جمیع شما از بدء الی ختم به معرفت موعود و کون آن جوهر وجود در اصّلاب فائز نشدید. حال، بگذارید حمیت‌های جاهلیّه را؛ به عدل و انصاف تکلم نمایید. افق عالم به انوار ظهور مکلم طور

منور و مزین؛ او را به بصر او ملاحظه نمایید. این امری است محکم؛ نقطه اولی کل را به آن وصیت فرموده و این مخصوص است به این ظهور اعظم. حال، بعضی از اهل بیان باب تحریف را گشوده‌اند؛ اگر کلمه‌ای از مقامی گفته شود، می‌گویند تحریف شده. بگویند ای ظالمان اهل فرقان به سبب امثال این گفته‌ها از ذرّه علیا و غایه قصوی و معرفت مالک اسماء محروم ماندند و ظلمی که احدی از احزاب قبل، از یهود و مجوس و نصاری، مرتکب نشد ارتکاب نمودند. اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه در این ورقه از قلم اعلی جاری شده تفکر نماید، صیحه زند و در بحر حیرت خود را عاجز مشاهده نماید.

ای اهل بیان بگذارید گفته‌های این و آن را؛ امروز نقطه اولی به کلمه انا اول العابدین ناطق و به اول الساجدین متکلم. إتقوا الله یا قوم و لاتکونوا من المعتدین. تالله اهتر العالم شوقاً لظهوری و لقائی؛ قد قام أهل القبور من نفحاتی و العظم الرّمیم من ندائی و أنتم من الرّاقدین، بل من المیتین. قل أن القلم ینصحکم لوجه الله و یخبرکم بما فات عنکم فی آیام ربکم الرّحمن الرّحیم و یقصّ لکم القصص الأولى لانتباهکم و رجوعکم إلى الله العزیز الحمید. قل أنصفوا یا قوم توبوا إليه إنه هو التّواب الرّحیم. انتهى

مطالع او هام و ظنون عمل نمودند آنچه را که هیچ حزبی از احزاب عمل ننمود؛ اسم کفر را ایمان گذاشته‌اند و اعراض را اقبال می‌شمرند، طنین ذباب را با ندای ربّ الأرباب فرق نگذاشتند. باز مجدد رگ‌های گردن علم شد و کلمات ناشایسته رواج پیدا کرد. چندی سوق مزخرفات خالی از رونق و اعتبار، حال ظاهر شده و خسارت دائمی می‌فروشدند. از حق می‌طلبیم در جمیع احوال حزبش را تأیید فرماید و محفوظ دارد.

یا محبوبی از قضایاء اتّفاقیه دستخط اول آن محبوب جواب در آخر عرض می‌شود، چه که دستخط‌ها هر یک در محلی؛ هر کدام قریب به دست بود، او و مطالب او ذکر شد. نامه‌ای که دوازدهم شهر رجب تاریخ آن بود، نامه‌ای بود حاوی بر کلمات صادق حقیقیه که فی الحقیقه نفحات ثبوت و رسوخ و استقامت از او متضوع. إن الخادم حمد الله ربّه بما أیدکم علی بیان لا ینکره کلّ ذی بصر و انصاف و کلّ ذی عدل و آذان. باری، قرائت شد تا رسید به کلمه کذبۃ فتح الله که گفته صد جلد کتاب از نقطه و یحیی نزد ما است. این فقره بعد از عرض در ساحت امنع اقدس این کلمه علیا نازل، قل کذبت وربّ الکعبه. باری، آنچه از نقطه اولی است باید به ساحت اقدس ارسال شود، چه که معلق است به قبول و آنچه از غیر او است بخوانید و انصاف دهید. لعمر الله با یک آیه

معادله نمی‌نماید. انتهى

آنچه آن محبوب در جواب نفوس غافله ذکر نموده‌اند به حق و راستی بوده حق لا ریب فیہ و حضرت س ر ۱۱۱۱ [علی رضا] علیه بهاء الله الأبھی را حق جل جلاله حفظ فرموده و خواهد نمود والا مکر عظیم بود و خدعه عظیم ولكن و ما دعاء الکافرین إلا فی ضلال. زود است که ظاهر شود آنچه مستور است. الأمریّده یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید.

این که درباره حاجی محمود مرقوم داشتند عرض شد؛ هذا ما نزل من سماء مشیه ربنا فی الجواب، قوله تبارک و تعالی:

یا محمود در آنچه در قرون و اعصار قبل واقع شده و همچنین در ظهور نقطه بیان تفکر نما. حزبی که خود را مقدم احزاب می‌شمردند و از لالی بحر علم الهی می‌دانستند و در لیالی و ایام منتظر به شانی که عبراتشان در فراق جاری و زفراتشان متصاعد، چون افق عالم به انوار ظهور مبشر، یعنی نقطه بیان، منور جمیع علمای آن حزب و تابعین تکفیر نمودند و اعراض کردند و بر قتل سید بشر فتوی دادند. این مظلوم انصاف می‌طلبید؛ ثمرات اعمال شیعه که خود را احق از احزاب عالم می‌شمردند چه بود و چه شد؟ حال مجدد اهل بیان به همان اوهام متمسکند؛ اراده نموده‌اند در قرون و اعصار مجدد عباد بیچاره را مبتلا نمایند، بالاخره ثمرات اعمال این نفوس مثل قبل خواهد بود. بشنو ندای مظلوم را، به بصر خود ملاحظه نما و به سمع خود بشنو. خائنین بر مراصد منتظر و سارقین از پی؛ این مظلوم از اهل عالم جز عدل و انصاف نطلبیده و نمی‌طلبید. ایامی که عالم از سطوت ملوک مضطرب و پریشان، امام و جوه من غیر ستر و حجاب ندا نمودیم و کل را به افق اعلی دعوت فرمودیم؛ هیچ منصفی این فقره را انکار ننماید، چه که گواه و آگاهند اگر به صدق تکلم نمایند و چون انوار وجه فی الجمله اشراق نمود، از خلف حجاب با اسیاف نفاق در قطع سدره کوشیده و می‌کوشند، مفتریاتی را دست‌آویز نموده‌اند و ناس بیچاره مثل اغنام به حرکت آن نفوس متحرک و به اراده آن نفوس متوجه؛ چگونه است حالت قومی که اظلمهم یكون قائدهم و اضلهم یكون راعیهم. ای کاش ذنب قائد قوم می‌شد. قل سبحانک یا الهی و إله الممکنات و مقصودی و مقصود الکائنات أسئلک بالذی أتى من مکمن الغیب برایات الآیات بأن تجعلنی مقبلاً إلی أفقک الأعلی و مستقیماً علی أمرک یا فاطر السماء و مالک ملکوت السماء؛ ای رب ترانی متزلزلاً فی أمرک أوضح لی سیلک كما أظهرت لی دلیلک إنک أنت

المقتدر الذي لا تمنعك سطوة الجنود ولا وضوء الألوفا. تفعل ما تشاء بقدرتك التي غلبت الأشياء وتحكم ما تريد بأمرك الذي أحاط الأرض والسما فأسقني يا إلهي رحيقك المختوم الذي فك ختمه باسمك القيوم ليطمئن قلبي و تقر عيني و ينشرح صدري و يستقر رجلى إنك أنت الذي ماخيت آمليك و مامنت قاصديك لا إله إلا أنت العليم الحكيم. انتهى

لله الحمد امواج بحر بيان رحمن به شأني ظاهر که از برای هيچ منصفی مجال توقف و اعراض و اعتراض نه؛ اگر شخصی به بصر انصاف ملاحظه نماید و تفکر کند، از اعتراضات نفوس غافله حق و مقامش را ادراک می نماید، چه که نار بغضا از قلوبشان مشتعل. صاحبان بصر حدید و آذان و اعیه ادراک می نمایند آنچه را که در قلوب مغلین مستور و مکتون است. این خادم فانی متحیر است؛ اگر ساکت باشد، مشاهده می نماید نفوس ظالمة مع آن که به هيچ وجه از این امر آگاهی نداشته و ندارند بغياً علی الله گفته آنچه گفته اند، لذا تکلیف این عبد عرض بعضی از امور است و اگر هم عرض نمایم مشاهده می شود سبب و علت شدت عناد و بغضا می گردد. ای کاش از اول این عبد بر حقیقت امر مطلع نمی شد، شاید چند یومی صمت و سکوت دست می داد. یا حزب الله لعمر مقصودنا و مقصودکم و محبوبنا و محبوبکم نفوس غافله مفتریه از امر مطلع نیستند؛ به هوی گفته و می گویند؛ تحرکهم أهوائهم کیف تشاء و هم اليوم لا يفقهون و لا يشعرون. خدمت جناب مذکور از جانب این عبد سلام و تکبیر برسانید و ذکر نمایید در فقره حضرت قائم، حق با اهل سنت و جماعت بوده؛ چه که حضرت مقصود از اصلاص ظاهر شد موافق عقاید ایشان؛ و علماء شیعه از صدر اسلام تا حین بر ضلالت بوده و هستند، حال هم منتظرند از جابلقای موهوم شخص موهومی بیاید إعادنا الله و إياکم من شر هؤلاء، معذلك شرم نمی نمایند. همین صاحبان عمائمی که مشاهده می شود از قبیل جعفر و ابنائش ناس بیچاره را به ضلالت انداختند و در بثر اوهام مبتلا نمودند. آفتاب مشرق و لائح، چشم را بر هم می گذارند، کور کورانه در تفحص جابلقا و جابلسا هستند؛ این است شأن این نفوس و علمای قبلشان إلی أن یتهی إلی صدر الإسلام. خدا اغنام ارض را حفظ نماید و از ذئاب ارض حراست فرماید؛ إنه علی کل شیء قدير.

و این که ذکر جناب ملا علی مرتضی را نمودند؛ در ساحت امنع اقدس اعلی به شرف اصغا فائز، قوله تبارک و تعالی:

یا علی مظلوم عالم تکبیر و سلام می‌رساند و تو را به انوار آفتاب حقیقت دعوت می‌نماید. امروز شمس توحید مُشرق و لایذکر فیہ إلاّ الله وحده. ناس غافل به اوهامات خود در جمیع قرون و اعصار بر مظاهر حقّ وارد آوردند آنچه را که شنیده‌اید. إقرأ ما أنزلہ الرّحمن فی الفرقان، قوله تعالى: ما یأتیہم من رسولٍ إلی آخر الآیة. امروز باب فضل مفتوح و نفحات وحی از حدیقه معانی متضوّع؛ عرف کلمة الله با کلمة دونش واضح و ممتاز؛ اگر نفسی مؤید شود و به بصر خود ملاحظه نماید، آفتاب حقیقت را در وسط زوال مشاهده می‌کند. قوم از اسم قیوم گذشته‌اند و به ظنون خود متمسک و به ذیل نفس و هوی متشبثند. بگو امروز قطره کفایت نمی‌نماید و حرف بی‌نیازی نمی‌بخشد. بحر اعظم موج، امّ‌الکتاب ظاهر و ناطق؛ خود را به گفته این و آن از مقصود عالمین محروم ننماید. بگو ای اهل بیان مثل حزب فرقان به نزاع و جدال و ضغینه و بغضا خود را می‌لایید؛ کذب و مفتریات هزار و دوست سنه کفایت می‌نماید. یا علی لعمر الله أنّ القوم فی ضلال مبین. از حقّ بطلب تو را مؤید فرماید بر خدمت امر و بر ذکر و ثنائش منقطعاً عن العالم و متمسکاً بالحکمة الّتی أنزلناها فی الکتاب. الله بایست و الله بگو شاید عباد تربیت شوند و بما ینفعهم قیام نمایند. جناب شیخ علیه بهائی ذکر شما را نموده، لذا این لوح اقدس از سماء بیان رحمن نازل لتشکر ربّک المشفق الکریم الحمد لله العلیم الحکیم. انتهى

در بحریم و از آب خبر نداریم؛ در نوریم و از آفتاب اطلاع نه. اگر حقّ جلّ جلاله بصیرت عطا نفرماید، کلّ محروم. از او می‌طلبیم باب رحمتش را سدّ ننماید و امطار فیضش را مبذول دارد، عباد را تأیید فرماید تا کلّ راجع شوند و بما فات عنهم قیام نمایند. ولکن بسیار مشکل به نظر می‌آید، چه که جزاء اعمال و افعال است که اخذ نموده. باری، در هر حال سدره امید قطع نشده، إنه هو الغفور الرّحیم.

این که درباره جناب حاجی محمدرحیم و جناب آقا محمدرفع و محبت و اشتعال ایشان را به نار محبت الهی مرقوم داشتید؛ این فقره امام کرسی ربّ جلّ جلاله عرض شد. هذا ما نطق به لسان القدم فی ملکوت العرفان، قوله جلّ و عزّ:

یا رحیم در اعمال حزب هالکه که خود را ناجیه می‌دانستند تفکر نما؛ بگو آن ناله‌ها کجا رفت، آن زفرات چه شد، آن عبرات از چه جهت بود؛ در لیالی و ایام از حقّ جلّ جلاله ظهور قائم را می‌طلبیدند و عند ذکرش عجل الله فرجه می‌گفتند و چون حجبات به اصبع قدرت خرق شد و انوار وجه اشراق نمود، کلّ بر قتلش قیام نمودند و بر سفک

دم اظهارش فتوی دادند. همین احمد که حال بر اعراض قیام نموده، در اول امر از حقّ معرض و به باطل متمسک؛ جمیع علمای شیعه عمل نمودند آنچه را که از اول دنیا تا حین هیچ منکری و هیچ مشرکی عمل نمود؛ و سبب اعراض و انکار اهل ایران اعراض علما بوده، چنانچه در سنین اولیه کلّ به سبّ و لعن مشغول، البتّه شنیده‌اید و دیده‌اید. حال، حزبی که خود را به بیان نسبت می‌دهند، به همان مرض‌ها مبتلا شده‌اند. دز اول امر معرض و منکر و منافق و چون اسباب امن و امان فی‌الجمله به میان آمد، خود را از سابقین شمردند و به اضلال خلق بیچاره مشغول؛ شهر به شهر می‌دوند، لعمرالله من حیث لایشعر در کلّ حین به مکر و حيله مشغولند و شاعر نیستند. این است شأن نفوس غافله؛ دعهم بأنفسهم إنّ الله بریء منهم. از حقّ می‌طلییم آن جناب را مؤید فرماید بر نصرت امر به حکمت و بیان به شأنی که ماسوی قادر بر ردّ و منع نباشند؛ إنّّه هو السامع المجیب.

و نذکر أخاک فضلاً من لدنا لیفرح و یکون من الشاکرین. قل تالله قد أتى المیقات و أتى مالک الأیام و معه قبائل الملائع الأعلی و ملکوت الأسماء و نطق أمام وجوه العالم. قد أتى الاسم الأعظم بسلطان غلب من فی الأرض و السماء كذلك ظهر الأمر من لدن مطلع الآیات. قل یا ملاء بیان تعالوا تعالوا لأریکم افقی الأعلی و أسمعکم ندائی الأعلی قل تالله هذا یوم الظهور و فیہ ینطق الطور أنّه لا إله إلا أنا العزیز الوهاب. أنصفوا بالله بأی حجة آمتنم بنقطة بیان و من قبله بمحمد رسول الله و من قبله بالروح و من قبله بالکلیم. اتقوا الله یا قوم و لاتکونوا من الذین جادلوا بآیات الله بعدما جائهم من سماء الأمر بأعلام الحکمة و البرهان. منهم من قال أنّه افتری علی الله و منهم من قام علی الإعراض علی شأن صاحت به السحاب. إنک لاتنظر إلی الخلق و ما یخرج من أفواههم بل إلی الحقّ و سلطانه الذی أحاط الآفاق. البهء علیک و علی کلّ أمة آمنت بالله ربّ الأرباب. انتهى

محبوبی جناب آقا شیخ محمد علی بهاء الله و عنایته ذکر آن جناب و اخوی را نموده و هم چنین امام الله را؛ لذا این لوح امنع اقدس از سماء عنایت نازل، امید که از بحر معانی اش بیاشامید و عطا نمایید که شاید ناس غافل از ظنون و اوهام مقدّس شوند و به اعلی افق ایقان توجّه نمایند.

این که ذکر جناب آقا سید اسدالله را نمودند؛ در ساحت اقدس عرض شد، فرمودند یا عبد حاضر از حقّ بطلب ایشان را مؤید فرماید بر اقبال و عرفان و ایقان و استقامت به شأنی که شبهات اهل عمام که سبب و علت منع اعظم بوده‌اند از برای عباد در ایام هر

ظهور او را از صراط مستقیم و برهان واضح مبین منع ننماید و آرایش دنیا از آسایش حقیقی باز ندارد؛ عمر دنیا به مثابه طیری است که از بایی داخل شود و از بایی خارج؛ این مقدار قابل نبوده و نیست. از حق می طلبیم مذکور را از رحیق وحی محروم نسازد و از نفعات ایامش منع ننماید. امروز قلم اعلی کل را ذکر می نمایم و جمیع را به افق اعلی دعوت می فرماید، طوبی للمقبلین و طوبی للفائزین و ویل للغافلین و المعتدین. انتهى

و هم چنین درباره جناب آقا علی عسکر این کلمات عالیات از لسان مطلع آیات نازل، قوله تبارک و تعالی: خلق عالم از برای معرفت حق جلّ جلاله از عدم به وجود آمده و ید تربیت الهی کل را به کمال روح و ریحان تربیت فرمود تا به حد بلوغ رسیدند و بعد عنایت فرمود و راه نمود؛ حجت و دلیل ظاهر و سیل مشهود، ولکن سارقین و خائنین ناس را از صراط الله منع نمودند، لذا بعضی ممنوع و برخی به اصبع قدرت الهی حجبات را خرق نمودند و سبحات را شق؛ از ماسوی الله گذشتند و به افق اعلی توجه نمودند. ایشانند نفوسی که بمثابه برق از صراط گذشتند؛ خلیج اوهام ایشان را از بحر معانی محروم نساخت، طوبی لهم و لهم حسن المبدء و المآب. یا علی عسکر مظلوم عالم در سجن اعظم تو را ذکر می نماید؛ لوجه الله گفته و می گوید. قدر این ذکر را بدان و به حکمت و بیان بر ذکر مقصود عالمیان قیام نما. نسئله تعالی أن یؤیدک علی ما یحب و یرضی. لا إله إلا هو ربّ الآخرة و الأولى. انتهى

این که ذکر اهالی راور و سیرجان را نموده بودند که به نار محبت مشتعل و منتظر عنایات حق جلّ جلاله اند؛ این تفصیل امام وجه مقصودنا و مقصودکم و مقصود من فی السموات و الأرض عرض شد، هذا ما نطق به لسان العظمة فی الجواب، قوله تبارک و تعالی:

هوالمُشرقُ من أفق سماء العرفان

ذکر من لدنا لأولياء الله و أحبائه الذين مانقضوا ميثاق الله و عهدَه و أقبلوا بوجوه بيضاء  
إلى الأفق الأعلى و سمعوا إذ ارتفع النداء و أجابوا ربهم المشفق الكريم ليحببهم النداء  
إلى سدره المنتهى و يقربهم إلى مقام لا يرى فيه إلا أنوار وجه ربهم العليم الحكيم. يا  
أهل راور اسمعوا نداء ربكم الرحمن ثم انظروا فيما ظهر بأمره المحكم المتين. هذا  
يوم فيه تزيّنت سماء العرفان بأنجم الحكمة و البيان؛ طوبى لنفس أقبلت و فازت و ویل  
للمعرضين فلما تصوّع عرف الظهور و نطق مكلّم الطور، اعترض عليه العباد منهم من



اعرض و منهم من اعترض و منهم من أنكر و كفر و منهم من افترى عليه من دون بيّنة من الله العزيز احميد. إنا وجدنا ملأ البيان أشدّ اعتراضاً بعدما جئتهم من مطلع الإقتدار بآياتٍ لاتعادلها كتب العالم، يشهد بذلك كلّ منصفٍ بصير. إنا أخبرنا الكلّ بالتعاق إذ كان النور مُشرقاً من أفق العراق يشهد بذلك ما نزل من سماء مشيئة ربكم المنزل القديم. يا ملأ البيان خافوا الرحمن و لا تتبّعوا أهوائكم اتّبِعُوا مَنْ أتاكم بسلطانٍ مبين. تالله قد أتى من كان مخزوناً في أفئدة الأنبياء و مسطوراً من القلم الأعلى في كتب الله رب العالمين إتّقُوا الله و لا تعترضوا على الذي به ثبت كلّ حجة و ظهر كلّ أمر حكيم. لولاه ما أتى نقطة البيان و لا محمّد رسول الله و لا الروح و لا من قبله الكليم قد أشرق كلّ نيرٍ باسمي و فاز كلّ نبيّ بذكري العزيز البديع. إنّ مُنزل البيان قد طاف حولي و جعل البيان معلّقاً بقبولي يشهد بذلك ما نزل من عنده إن أنتم من العارفين.

يا أهل سيرجان يذكركم الرحمن في سجنه الأعظم ليقربكم إلى الغاية القصوى و الذروة العليا اشكروا الله بهذا الفضل العظيم ضحوا الأوهام ورائكم مقبلين إلى أفق الإيقان أمراً من لدى الله مالِك هذا اليوم المبارك العزيز؛ ثم اذكروا ما ارتكب حزب الفرقان إذ أتى مظهر أسمائى الحُسنى و صفاتى العليا الذى سُمى بعلّى قبل محمّد فى كتابى الذى ما اطلع به إلا نفسى العليم؛ فلما خرق الحجاب و أظهر نفسه قاموا عليه بظلم ناح به الروح الأمين. قولوا يا ملأ الفرقان أنصفوا بالله بأى جرم قمتم عليه و افتتيم على سفك دمه المطهر المنير. لعمر الله ملأ البيان أظلم منهم و أخسر منهم قاموا و قالوا ما لا قاله أحد من قبل ألا أنهم من أصحاب السعير فى كتاب الله العليم الخبير. إنا نوصيكم و حزب الله بما يرتفع به أمره بين العباد و بالأمانة و الديانة و الصدق و الوفاء كذلك نطق قلمى الأعلى فى هذا الحين الذى استوى النبا الأعظم على عرش اسمه العظيم الحمد لله مالِك هذا اليوم العزيز المنيع. انتهى

سبحان الله كورهای عالم بر سید عالم اعتراض نموده اند؛ آیا به کدام حیل متمسکند و به چه ذیلی متشبث؟ آیا ملأ بیان اراده نموده اند به مثل حزب شیعه مشی نمایند و به اعمال آن نفوس تمسک جویند و یا به مثل اقوال ایشان تکلم نمایند؟ ای صاحبان بصر آخر اعمال آن نفوس و ثمرات آن را به چشم ظاهر دیده اید؛ از حقّ جلّ جلاله بخواهید آنچه را که سبب نجات و فلاح است. آن حزب بعد از هزار و دو بیست سنه ارتکاب نمودند عملی را که شداد نمود و فرعون ارتکاب نکرد، چه که فرعون به مجرد قول بر کلیم فتوی نداد و این حزب ضالّه شیعه در سنه اول ظهور از علما و تبعه کلّ بر کفر آن



جوهر وجود فتوی دادند. حاجی محمد کریم خان که رأس شیخیه بود عمل نمود آنچه را که اهل جنت علیا نوحه نمودند؛ در هر سنه کتابی بر ردّ حقّ جلّ جلاله می نوشت و حال نفوسی که در اوّل از مرده او محسوب بوده اند، بر سدره منتهی اعتراض نموده و می نمایند. أفّ لهم ولانصافهم. ثمرات اعمال این نفوس هم بعد از هزار سنه و ازید به مثل ثمرات حزب قبل خواهد بود.

یا حزب الله در هر ارضی که جالسید و در هر دیاری که ساکن، متوکلاً علی الله و منقطعاً عن دونه بر امر قیام نمایند که شاید به جنود حکمت و بیان ناس بیچاره را حفظ کنید که مجدّد به اوهمات رؤسا از آفتاب حقیقت محروم نمانند و از مشاهده افق اعلی ممنوع نگردند. آیا صاحبان آذان و اعیه در عالم یافت می شوند؛ آیا ابصار حدیده موجود است؟ باری، این خادم فانی از سلطان ملکوت معانی سائل و آمل است که اولیاء خود را از سلاسل ظنون و بثر اوهام حفظ فرماید؛ إنه هو المقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون. حزب الله در هر بلد که هستند، این خادم خدمت هر یک تکبیر و سلام می رساند و از حقّ جلّ جلاله می طلبد هر یک را به مثل علم در ذکر و ثناء خود مرتفع فرماید تا کلّ صفات و اخلاق حقّ را از ایشان بیابند و به آن آثار به بحر اعظم هدایت شوند؛ إنه علی کلّ شیء قدیر.

نفوس مذکوره کلّ به ذکر الهی فائز گشتند. اگر آن جناب از آن اراضی خارج باشند و این نامه برسد، باید ذکر آن نفوس را واحداً واحداً بنویسند و ارسال دارند نزد شخص امینی و ایشان اگر آن نفوس را به کمال استقامت و یقین مشاهده نمایند، بدهند والا فلا؛ و اگر با حضرت محبوب فؤاد جناب حاجی میرا ح ی عمل علیه بهاء الله الأبهی ملاقات نمودند، با ایشان مشورت نمایند. إن الله یحبّ الشوری و أمر الكلّ به و هو الأمر الحکیم. بعضی از نفوس من غیر استقامت و عرفان ذکر می نمایند و اظهار خلوص می کنند و چون یوم یوم الله است نظر به سبقت رحمت و احاطه فضل حقّ جلّ جلاله ذکر می فرماید، ولکن اولیا و دوستان الهی باید به حکمت عمل نمایند؛ از هر نفسی عرف استقامت متضوع به او عطا نمایند، والا فلا. الأمر یرید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید. البهاء و الذکر و الثناء علی جنابکم و علی من معکم و علی من یسمع قولکم فی أمر الله ربّ العالمین. خادم. فی ۲۲ ربیع الأوّل سنه ۱۳۰۳ [۱۸۸۵ م].

## ۱۴-۲: محمد حسن

سائل فرمود لوح مبارک مندرج در صفحه ۳۵۶ مجموعه ادعیه حضرت محبوب به افتخار کیست و محمد حسن کیست؟

ناطق فرمود: محمد قبل حسن مقصود جناب آقا محمد حسن معروف به مسافر خانه بود. شرح احوالش را جناب فاضل مازندرانی در مجلد هشتم ظهور الحق آورده اند. آقا محمد حسن بعد از جناب میرزا محمد مسافر خانه به خدمت احباء در مسافر خانه مشغول شد. آقا محمد حسن مزبور پسر شهید سعید آقا عبدالرسول قمی است که در بغداد به دست اعداء شهید شد. او باغبان بیت مبارک و نگهبان بیت بود و روزی که مشک آب بر دوش داشت، در بین راه شیعیان شکم او را پاره کردند و او همچنان مشک آب را به دندان گرفت و با دو دست شکم خود را که پاره بود گرفت و خود را به بیت رسانید و آب را به باغچه ریخت و خود صعود کرد. (لوح مفصلی به اعزاز او و شرح شهادتش نازل شده که در ضمائم الواح کتاب اقدس مطبوع و مندرج است.) جناب آقا محمد حسن زن اختیار نکرد و به خدمات خود ادامه داد و در سال ۱۳۴۶ هـ ق / ۱۹۲۷ م در عکا صعود فرمود. ■

لوح جمال قدم که از جمله حاوی قضیه شهادت جناب آقا عبدالرسول قمی می باشد، در ابتدای کتاب آثار قلم اعلی (ج ۱، ص ۳۷-۱) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به مطالب فقره نهم در ذیل هفته بیست و یکم.

## ۱۴-۳: مراحل دهگانه سیر و توسعه امر الهی

یکی از احباء فرمود، در یکی از پیام های بیت العدل اعظم ذکر مرحله دهم شده؛ مقصود چیست؟

ناطق محفل فرمود، حضرت ولی امر الله جل سلطانة در ماه می ۱۹۵۳ پیام مبارک خود را خطاب به کنفرانس بین القارات امریکا مرقوم فرمودند و توسط حضرت امة البهاء روحیه خانم در کنفرانس مزبور خوانده شد. در این پیام ده مرحله از مراحل سیر و حرکت امر الهی مطرح شده و مطلبی که در یکی از دستخط های معهد اعلی در باره مرحله دهم سیر و نفوذ امر الله مذکور گشته اشاره به مندرجات پیام مذکور است. ترجمه آن پیام را به فارسی محفل مقدس ملی ایران منتشر فرموده اند و صورت آن این است که الان برای شما می خوانم:

ترجمه پیام مقدس مبارک مورخ چهارم می ۱۹۵۳

خطاب به کنفرانس بین قارات امریکا که به وسیله امة البهاء ایادی امرالله حضرت

روحیه خانم ابلاغ شده است:

"... این جهاد وسیع و عظیم و جسیم که انشاءالله صفحات تاریخ عهد ثانی عصر تکوین آیین حضرت بهاءالله را منور و عقد ثانی قرن دوم بهائی را مخلص خواهد ساخت و با ختام آن، مرحله اولای فرمان تبلیغی حضرت عبدالبهاء پایان می یابد، بنفسه مههد سیل و مبشر افتتاح دوره مجهودات ممتد و خطیری خواهد بود که باید در دوران جهادهای روحانی بعدی، وسیله استقرار اساس نظم اداری امرالله و مؤسسات متفرعه آن در سراسر کشورهای مستقله و اقالیم تابعه و جزائر مفتوحه جدیده کرة ارض و همچنین ممالک باقیمانده گردد و بالمآل در این کشورها اعمده دیگری مرتفع سازد که در تحمّل ثقل عظیم بیت عدل اعظم الهی و توسیع قواعد و ارکان آن سهیم و شریک گردند. آن وقت است که شجره ظهور الهی، که در شش هزار سال قبل در عهد آدم به ید قدرت الهیه در ارض مشیت غرس گشته و مراحل مختلفه را پیموده، پس از طی مراحل دیگر به ذروه کمال خواهد رسید. اولین مرحله این سیر و حرکت عظیم نشو و نمای تدریجی این شجره الهیه است که بر اثر استفاضه از نور و حرارت فیوضات متابعه الهیه در عهد موسی و زرتشت و بودا و مسیح و محمد و سائر انبیای عظام و دم شهدای لاتعدّ و لاتحصی اغصان و افنان و فروعش امتداد یافته و به برگ و شکوفه و گل مزین و آراسته گشته است.

مرحله ثانی این سیر و حرکت حصول ثمره این شجره لاشرقیه و لاغربیه است که در سنه ستین در مدینه شیراز بر اثر ظهور قائم موعود ظاهر و آشکار گردید. مرحله ثالث مقهوریت و معصوریّت این ثمر جنتی رطب لطیف در آسیاب محن و بلایا است که شش سال بعد در مدینه تبریز دهن آن ظاهر گردید. مرحله چهارم اشتعال این دهن لطیف است که به ید قدرت الهیه یکصد سال قبل در زندان اظلم اتن سیاه چال طهران افروخته شد. مرحله پنجم اشراق آن لمعه نور در مدینه الله است که تازه به کشور عراق پرتو افکنده و پس از آن که ده سال در حجاب غلّ و بغضا مکشوف و مقنوع بود، در مصباح ظهور جلوه ای شدید بنمود. مرحله ششم اشتعال مصباح الهی در ادرنه در بلور آخری است که به اشدّ اشراق

از آن مدینه و سپس از سجن عکا سیزده اقلیم از اقلیم آسیا و افریقا را روشن و منور گردانید.

مرحله هفتم سطوع آن نور الهی در دوره مرکز عهد و میثاق از سجن اعظم به ماوراء بحار بود که تجلیاتش بیست کشور مستقل و اقلیم تابعه در قطعات امریکا و اروپا و استرالیا را نورانی ساخت.

مرحله هشتم انتشار آن نور الهی در عهد اول و سنین اولیه عهد ثانی عصر تکوین امرالله در نود و چهار کشور مستقل و اقلیم تابعه و جزائر کره ارض است که بر اثر اجرای نقشه‌های ملی از طرف یازده محفل روحانی ملی در سراسر جهان و استفاده از وسائل و وسائط نظم اداری جدید البنیان ملکوتی تحقق یافته و اکنون به جشن صدمین سال بعثت حضرت بهاءالله خاتمه می‌یابد.

مرحله نهم یعنی دوره‌ای که اکنون افتتاح می‌شود مرحله اشاعه آن نور الهی در متجاوز از یکصد و سی و یک اقلیم و جزائر دیگر در شرق و غرب عالم است که بر اثر اجرای یک جهاد روحانی جهانی ده‌ساله انجام خواهد گرفت و انشاءالله تعالی ختام این جهاد با جشن اعظم مئوی اعلان امر علنی حضرت بهاءالله در بغداد مقارن خواهد بود. مرحله دهم که مرحله نهایی این سیر عظیم است، سرایت و نفوذ آن نور الهی در طی جهادهای عدیده و در عهود متوالیه دو عصر تکوین و ذهبی امرالله به جمیع اقلیم باقیه کره ارض است که باید به وسیله استقرار کامل نظم اداری حضرت بهاءالله در کلیه اقلیم شرق و غرب تحقق پذیرد و آن مرحله‌ای است که انوار آیین مظفر و منصور الهی به کمال قدرت و عظمت بر جهانیان تابیده و کره ارض را احاطه خواهد نمود...". مذاکرات این هفته به اتمام رسید و احبای الهی تشریف بردند و اجتماع یاران به هفته بعد موکول گردید. ■

برای ملاحظه تمام پیام مورخ ۴ می ۱۹۵۳ به مجله اخبار امری (شماره ۳، تیر ۱۳۳۲ هـ ش، ص ۸-۱۴) مراجعه فرمایید.

و نیز نگاه کنید به مقاله "مراحل نشو و ارتقای شجر امر الهی" نوشته آقای صالح مولوی نژاد در مجله پیام بهائی (شماره ۹۴، سپتامبر ۱۹۸۷ م، ص ۹-۱۳ و ۱۶).

## هفته پانزدهم

### ۱۵-۱: تفسیر سوره الشمس

احبای الهی تشریف آوردند. یکی از احبّاء قسمتی از تفسیر سوره الشمس را تلاوت کرد. ناطق محفل فرمود البتّه می‌دانید که این لوح مبارک از قلم جمال قدم جلّ جلاله در جواب سؤال شیخ بدرالدین غزه نازل شده است. مشارّ الیه از تلامذّه حضرت ابوالفضائل بود و به وسیله او تصدیق کرد. او دو برادر دیگر هم به نام شیخ امین و شیخ عبدالحقّ داشت که هر دو مؤمن بودند و جمعی از عائله خود را هم تبلیغ کردند (ظهورالحقّ اثر فاضل مازندرانی، جلد هشتم).

تفسیر سوره الشمس در ابتدای کتاب مجموعه الواح به طبع رسیده است. برای مطالعه مقاله‌ای درباره تفسیر سوره الشمس به مجله آهنگ بدیع (سال ۲۷، شماره ۱-۲، فروردین - اردیبهشت ۱۳۵۱ ه.ش) مراجعه فرمایید.

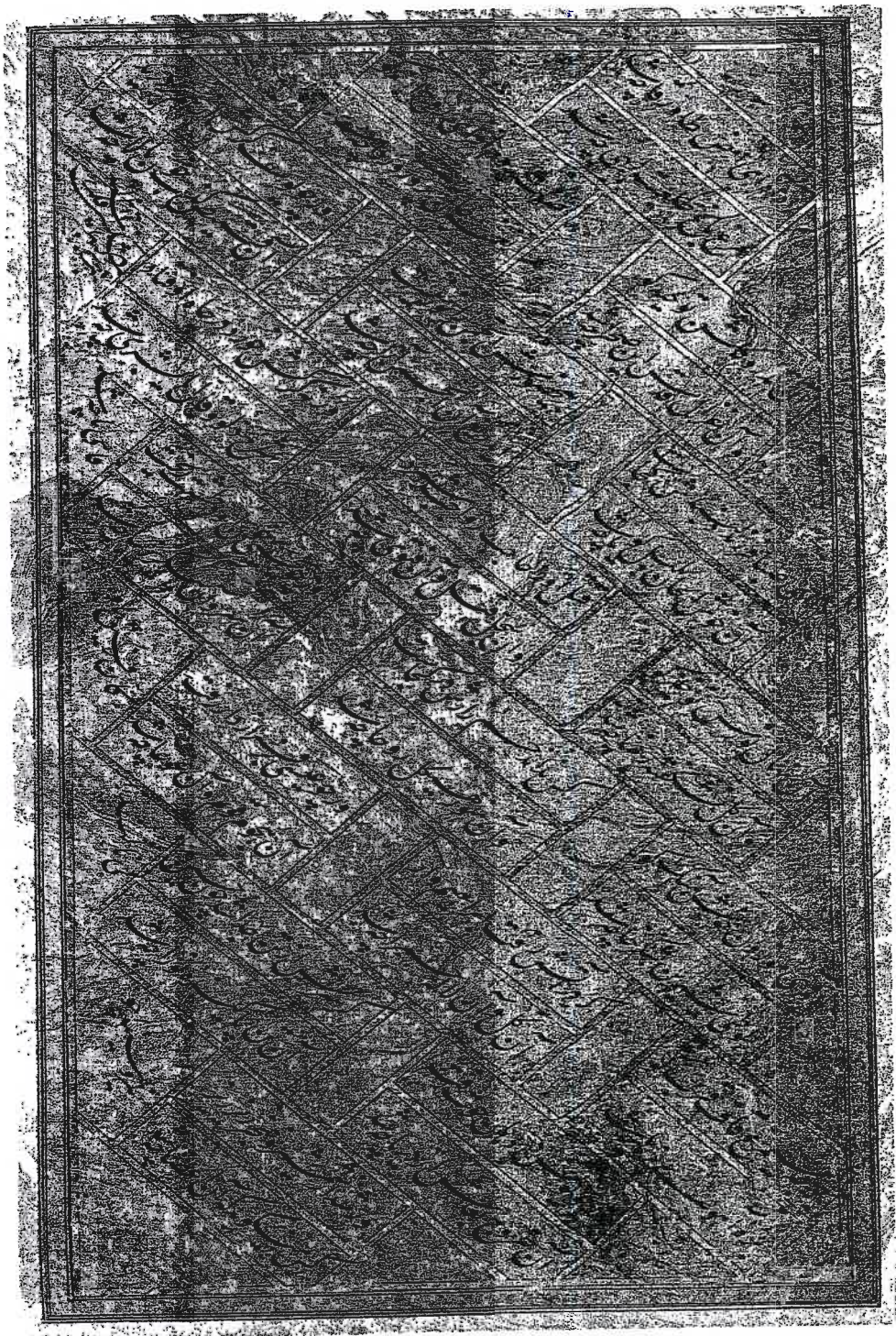
### ۱۵-۲: اشعار جناب نیر و سینا

یکی از احبّاء اشعاری خواند که آغازش این بود:

آه‌آه ای ارض طاء و رقاء چه شد مرغ باغ طلعت ابهی چه شد؟  
یکی پرسید این اشعار از کیست؟ ناطق محفل فرمود این اشعار در مرثیه حضرت ورقاء شهید و روح الله و بعد از شهادت آنان توسط جناب سینا و نیر به رشته نظم کشیده شد. در تاریخ امر شرح شهادت آن دو بزرگوار مندرج است. از جمله در ظهورالحقّ (مجلد هشتم) جناب فاضل مازندرانی شرحی مفصل مندرج است و خلاصه آن این است که عرض می‌کنم:

میرزا علی محمد ورقای شهید با ابوالزوجه و دو پسرش عزیزالله و روح الله در سال ۱۳۱۰ ه.ق/۱۸۹۳ م به حضور مبارک مرکز میثاق جلّ ثنائه مشرف شد. پس از مراجعت





در تبریز به خدمت امر پرداخت و مورد تعرض اعداء و مخصوصاً حاج میرزا موسی ثقة الاسلام قرار گرفت. از طرفی هم زوجه ورقاء که بنت حاجی میرزا عبدالله نوری، فرّاشباشی مظفرالدین میرزا بود، مؤمن نبود و ورقاء را خیلی اذیت می کرد. ورقاء مأمور سفر طهران و زنجان از طرف مرکز عهد الهی شد و در سال ۱۳۱۲ هـ ق/ ۱۸۹۴ م از راه قفقاز و گیلان وارد زنجان شد؛ و در زنجان به خانه جناب حاجی ایمان زنجانی که پدرزن دیگر ورقاء بود ورود کرد، زیرا زوجه دیگر ورقای شهید، لقا خانم، بنت حاجی ایمان بود؛ و در زنجان به تبلیغ پرداخت. علاءالدوله، حاکم زنجان، با ورقاء معاندت کرد و ورقاء و پسرش روح الله را به طهران فرستاد و به زندان افتادند و بالاخره در زندان طهران به شهادت رسیدند، در سال ۱۳۱۳ هـ ق/ ۱۸۹۵ م که سال قتل ناصرالدین شاه بود. شهادت آنها در لیلۀ ۱۸ ذیقعدۀ سال ۱۳۱۳ هـ ق/ ۱۸۹۶ م بود و جسد پدر و پسر را چند نفر حمّال از انبار دولتی که محبس بود، در همان شب به قبرستان معروف سر قبر آقا که امروز به باغ فردوس معروف است بردند و در جنب غسلخانه به خاک سپردند. بعداً میرزا مؤمن کاشانی صورت قبری ساخت و پس از چند سال میرزا عزیزالله ورقاء، پسر آن شهید، در باغی محصور که در بیرون شمالی شهر به پا کرده بود، جسد پدر و برادر و جسد ملا علی جان مازندرانی شهید را در آن باغ استقرار داد و بقعه‌ای ساخت و به ورقائیه معروف شد.

ورقاء سه پسر داشت و همه از دختر میرزا عبدالله خان مذکور بودند. اوّل و بزرگ‌تر میرزا عزیزالله بود که در سال ۱۳۴۹ هـ ق/ ۱۹۳۰ م در طهران صعود کرد و دوم روح الله که در سال ۱۳۱۳ هـ ش/ ۱۸۹۶ م در طهران به دست حاجب الدوله جعفرقلی خان به شهادت رسید، همراه پدرش ورقاء؛ و پسر سوم ولی الله خان بود که مورد عنایت بود و در اروپا و امریکا به حضور مرکز عهد الهی رسید و هیکل مبارک او را معرفی فرمودند و بیان مبارک در نجم باختر آن ایام منتشر شد و او در دوره حضرت ولی امرالله بعد از جناب حاج غلامرضا امین امین به مقام امین حقوق الله رسید و، بعد از بیماری طولانی، در آلمان صعود فرمود.

حاجب الدوله سر ورقا را در کنده گذاشت و بدنش را با غداره قطعه قطعه کرد و سر روح الله را با خنجر برید. (حاجب الدوله مسمی به جعفرقلی خان معین السلطان بود که قاتل حضرت ورقاء و روح الله است و این غیر از حاجب الدوله، حاج علی خان مراغه‌ای است؛ زیرا مشارّ الیه در سال ۱۳۰۷ یا ۱۳۰۸ هـ ق/ ۱۸۹۰ م وفات یافت.)



Handwritten Persian poetry in a cursive script, arranged in several lines across the page. The text is dense and difficult to read due to the high contrast and grain of the scan.

اشعاری از جناب ورقای شهید به خط شاعر







بعد از شهادت ورقاء و روح‌الله، نیر و سینا اشعاری در نوزده بیت در مرثیه آنان گفتند که در محضر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه قرائت شد و فرمودند مشکین قلم آن را نوشت و در بیت مبارک نصب کردند و آغاز آن ابیات این است:

آه آه ای ارض طاء ورقاء چه شد؟ مرغ باغ طلعت ابهی چه شد؟ الخ



جناب ورقای شهید (ایستاده در وسط) و میرزا علی اکبر میلانی  
(محبّ السلطان) (سمت راست جناب ورقا) و جناب روح‌الله (سمت راست  
نشسته)

و آقا میرزا حسین برادر ورقای شهید که در میاندوآب بود، به حضور مرکز میثاق مشرف شد و در مراجعت، پنج ماه در تبریز توقّف فرمود (سال ۱۳۳۱ هـ ق/ ۱۹۱۳ م) و از آنجا به میاندوآب رفت و به خدمت امرالله پرداخت تا در سال ۱۳۳۴ هـ ق/ ۱۹۱۶ م درگذشت. اسم پدر ورقاء و آقا میرزا حسین ملا مهدی یزدی بوده است. انتهی

یکی از احبّاء فرمود، من مقداری از یادداشت‌های مفید از جناب آقای اردشیر هزاری، که از احبّای مخلص و مهاجر آلمان هستند، به دست آورده‌ام که از دوران تشرّف خود به محضر حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله مرقوم فرموده و نسخه‌ای برای بنده فرستاده‌اند. اگر توافق فرمایید هفته بعد آن یادداشت‌ها را با خود بیاورم و بخوانم. احبّاء با سرور پذیرفتند و این موضوع موکول به اجتماع در هفته بعد گردید. [برای مطالعه یادداشت‌های آقای اردشیر هزاری به مندرجات هفته شانزدهم مراجعه فرمایید.]



تصویر جمعی از احبّاء با حضور جناب ورقا و روح‌الله

برای ملاحظه شرح احوال و شهادت جناب ورقاء و روح‌الله به تاریخ شهادی امر (ج ۳، ص ۴۴۲-۵۴۱) مراجعه فرمایید. اشعار جناب نیر و سینا در مرثیه جنابان ورقا و لوح حضرت عبدالبهاء درباره آن اشعار در مأخذ فوق مندرج است. مطالب مربوط به جنابان ورقا در اسرار الآثار (ج ۵، ص ۲۹۴-۲۹۹) و در خوشه‌ها (شماره ۵) که اختصاص

به "دوره ورقا" پیدا نموده، نیز انتشار یافته است. دیوان اشعار جناب ورقاء نیز تحت عنوان نغمه‌های ورقا به سال ۱۹۹۸م منتشر شده است.

در این مقام مرثیه جناب نعیم سدهی را که به مناسبت شهادت جناب ورقاء و روح‌الله سروده شده، مندرج می‌سازد. این مرثیه را حقیر در جنگی خطی از اشعار شعرای بهائی ملاحظه نموده که به خط جمال ابن حسین زنجانی تحریر شده و به تاریخ ۱۶ محرم سنه ۱۳۳۰ هـ ق (۱۹۱۲ م) مورخ است. مرثیه ذیل عیناً از روی نسخه فوق استنساخ گردید، و مقابله و مطابقت آن با نسخه‌ای دیگر میسر نشده است.

### مرثیه جناب نعیم در شهادت جناب ورقاء و روح‌الله:

ای عاشقان بشارت هنگام عیش و نوش است  
 دریای عشق سرمد در جوش و درخروش است  
 میخانه باز شد باز بازار می‌فروش است  
 ساقی قرابه‌پیما بر هر که باده‌نوش است  
 این می‌خم است و محنت این باده درد و زحمت  
 در مجلس محبت اینگونه عیش و نوش است  
 سیلاب خانمان است طوفان خاندان است  
 تاراج مال و جان است یغمای عقل و هوش است  
 نه وقت عقل و نقل است نه گاه علم و فضل است  
 این روز جود و بذل است هنگام عشق و جوش است  
 گر بند در بلایی سر حلقه ولانی  
 در حلقه بلانی این حلقه‌ات به گوش است  
 صوفی که خرقة دوز است کی مردمچور و زاست  
 این کار خرقة سوز است نی کار خرقة پوش است  
 از بهر سود و سودا گو پا نهد در اینجا  
 هر کس بسان ورقا جانباز و جان‌فروش است  
 در گلستان ابهی ورقای نغمه‌خوان کو

روح و روان ورقا روح الله جوان کو

عشق از جمیع عالم آن را که برگزیده

اول به درد و محنت آخر به خون کشیده

بس اصفیاء چو آدم با غم نموده توأم

بس انبیاء چو خاتم بهر بلا گزیده

ای بس نموده ایوب از درد و رنج مکروب

ای بس ز چشم یعقوب بگرفته نور دیده

بسیار را چو عیسی بر دار داده مأوی

بسیار همچو یحیی در طشت سر بریده

بس چون حسن که مهموم از سینه کرده مسموم

بس چون حسین مظلوم در خاک و خون کشیده

تنها همین نه ورقا گشته قتیل اعداء

یک عاشق تن آسا ایزد نیافریده

با چشم پاک بینی ورقا اگر بینی

گویی که ظلم و کین این سان فلک ندیده

بینی که طفل معصوم در چشم باب مظلوم

از ظلم حاجب شوم در خاک و خون طپیده

طفل صغیر و مهرو طوطی ولی سخنگو

روح اللہی که چون او مریم نپروریده

در گلستان ابھی ورقای نغمه خوان کو

روح و روان ورقا روح الله جوان کو

کو آن ابوالمعالی، کو آن ابوالفضائل

آن زینت مجالس آن زیور محافل

کو آن ابوالموازین کو آن ابوالبراهین

کو آن ابوالقوانین کو آن ابوالدلائل

ورقای با وفا کو آن نطق و آن صفا کو

آن علم و آن ذکا کو کو آن همه فضائل

در هر دوی که سفته است صد مخزنی نهفته است

هر کو شنیده گفته است لله دَرِّ قائل

پیوسته بود هادی بر امر حق منادی

که خسته اعادی گه بسته سلاسل

چون حاجب ستمکار گفتابه آن وفا کار

یا جان زد دست بردار یادل زد دست بگسل

گفتا جوابش این سان کز جان نیم هراسان

جان دادن است آسان دل دادن است مشکل



عوارض البصائر

يا روح الله قل اقبل اليك الروح الا  
عظم من شطرا الجن ودين كرك بجلا  
ينقل بدوام ملكوتي وبقراء صحار وروى  
انك اذ وجدت وعرفت قل لك الحمد يا بحر  
العطاء ولك بما اظهرتني وانظمتني في اول  
ايام بدرك وثنائك انت انت العفول  
الرحيم

هر

لورحسما دستخط شما رسيل وديك  
و روشن و دل كلن كديه ما شاء الله و جا  
افزين بارك الله لوح تانده كه بايقبال بن  
بغله ايقهء عنايت موسى الا انعهه نائل  
شك بود بار صفان فرستاد آره خواينل وخط  
كند ملهم لوح شما حافظ كرده ام و متفانم  
منشأ و بصوري انصافت بارك تو كسيه  
نه در طاقت خانه ما و اواله مخ معظمه و كالم  
والله ايجي



نامه ای به خط جناب روح الله و لوح جمال قدم به خط جناب روح الله

بوسد پدر پسر را بوید پسر پدر را      بینند یکدگر را در زیر تیغ قاتل  
این سیل موج دریاست کز بهر قتل ورقاست      یا خون دیده ماست جاری ز چشمه دل

در گلستان ابهی ورقای نغمه خان کو

روح و روان ورقا روح الله جوان کو

از کینه فلک داد و ز جور آسمان آه      ورقا و ابن ورقا گشتند کشته ناگاه  
یونس به بطن ماهی گرشد ز روی اکراه      این یونس الهی هم شد، ولی به دلخواه  
یوسف ز چاه کنعان شد زنده سوی زندان      ورقا ز سجن طهران افتاد کشته در چاه  
ورقا خلیل مانند در حضرت خداوند      خود رفت و برد فرزند، آن قصه کرد کوتاه  
با عهد رب اقوم در راه غصن اعظم      بودند هر دو همدم، رفتند هر دو همراه  
آثار این دو مشتاق سرخیل خیل عشاق      در انفس است و آفاق در السن است و افواه  
هر چند وقت زاری است، هنگام بی قراری است      کاین زخم زخم کاری است وین درد درد جانکاه  
لیکن نعیم اکنون از چاره است بیرون      از دیده گر چکی خون و ز سینه گر کشی آه  
تغییر در قضایست تدبیر جز رضایست      جز اینت اقتضاء نیست الاختیار لله

در گلستان ابهی ورقای نغمه خوان کو

روح و روان ورقا روح الله جوان کو

در راه حق فدا شد ورقا و ابن ورقا      قربانی خدا شد ورقا و ابن ورقا  
از مهر غصن اعظم آن سرور معظم      چون مهر بر سما شد ورقا و ابن ورقا  
سر خدا صلا زد عشاق را ندا زد      مجذوب این ندا شد ورقا و ابن ورقا  
بی ذنب و جرم و تقصیر در بند و کند و زنجیر      مقتول اشقیاء شد ورقا و ابن ورقا  
از فیض این شهادت و زیمین این سعادت      سرخیل اولیا شد ورقا و ابن ورقا  
بر عهد حق وفا کرد خوش سعی با صفا کرد      در کوی حق فدا شد ورقا و ابن ورقا  
مستانه و طربناک از سطح توده خاک      بر بام کبریا شد ورقا و ابن ورقا  
در محضر خدا رفت در بزم انبیاء رفت      دیگر مگو کجا شد ورقا و ابن ورقا  
شد از جهان چو آزاد تاریخش از خرد زاد      "از قیدها رها شد ورقا و ابن ورقا" (۱۳۱۳)

در گلستان ابهی ورقای نغمه خوان کو

روح و روان ورقا روح الله جوان کو

حضرت بهاء الله در وصف حضرت ورقای شهید و خدمات ایشان در تبریز (ارض



تا) در لوح نازله از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی که به تاریخ ۱۱ شعبان سنه ۱۳۰۷ هـ ق / ۱۸۹۰ م مورخ است چنین می فرمایند:

حمد مقصود امکان را که در بحبوحه احزان رایت بیان برافراخت ... سالها جناب ورقا علیه بهاء الله الأبهی و عنایته الکبری در ارض تا به اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مشغول بودند؛ فی الحقیقه اثری بودند از آثار الهی و علمی بودند از اعلام بین الأنام. در لیالی و ایام ذکر مقصود عالمیان از قلم و لسانش جاری، ولكن نظر به احداث بعضی امور نالایقه که از ضغینه احداث شده، اهل آن دیار ممنوع گشتند. نسل الله آن یهدی به عبادہ الی صراطه المستقیم....

### ۱۵-۳: تیر و سینا

ناطق محفل فرمود به مناسبت شعر تیر و سینا که مورد بحث بود، خوب است مختصر سخنی درباره آن دو بزرگوار به میان بیاید. در مجلد هشتم ظهور الحق، فاضل مازندرانی به تفصیل احوال آنان را نوشته است و ملخص آن این است که تیر در اواخر ایام چشمش آب آورد و تاریک شد و بعد از مدتی بر اثر عمل جراحی یک چشمش کمی روشن شد و بعد دو پایش مفلوج و خشک شد و دچار فقر و فاقه شدید بود و خانه نشین شد و با این همه از اجباء که به ملاقاتش می آمدند، هر طور بود پذیرایی می فرمود و عاقبت در بستر مرگ افتاد و در حین احتضار آهسته می گفت، "... حضرت بهاء الله..." و سخنش ناتمام ماند و صعود کرد و در مقبره چهارده معصوم، بیرون دروازه عبدالعظیم، دفن شد و جناب سینا در مرگ او فرمود:

سیصد و بیست و هفت از پس الف	شنبه چارم و هشت و شعبان
سال مرغ و دوم بسنبله مه	رفت تیر به سوی باغ جنان
و عندلیب لاهیجانی فرمود:	

تاریخ سال رحلت او عندلیب زار	پرسش ز پیشگاه خدای ودود کرد
ناگاه شد برون ملکی و به ناله گفت	تیر به آسمان حقیقت صعود کرد

جناب سینا نیز پیر و ضعیف شد و در نهایت فقر بود. مخارج او را پرسش سید محمدرضا اداره می کرد. ولی این پسر به سال هزار و سیصد و سی و شش هجری قمری (۱۹۱۸ م) صعود کرد و سینا عاقبت در هفتاد سالگی به سال ۱۳۳۸ هـ ق / ۱۹۲۰ م صعود

از بار فروشی مانند زمان الحظایر بشرط طایر و صلوات و آمدن تا حضرت برود و عیناً هم حاد

۱۲ و بعضی  
۱۳۲۴

بهرالمعنی

ست  
رسیده  
انوار

فدا حضور انور کرم بینه من عرفت ارسالی خدمت کوی  
لله الحمد و در وقت طایر کت شده و نقایب بر طرف کوی  
و لیل و نهاراً از نعمت ملاقات دوستان الهی مستمع در موعوم لیل  
گذشته که در ملک صاحب الامر نو محمد علی جان نام طایر کوی مبارک کوی  
عزیزان که حضور داسد محطار باشد و حاد داران اول از الهی  
نورانی با نیا صیغه خداوند حضور در موعوم و در ارسالی که مایع است  
اجازت بلید معترف فرمودند است که حضرت عبد الهی و حور و حور و حور و حور  
و احکام آن که در ارسالی در موعوم علیه عزیزان موعوم و حور و حور و حور  
حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور  
معدی چه نوع روش و سلوک فرمودند که در الحضور کل این جناب این  
و سایر و موعومند حداد امثال ای موعوم و کلمه موعوم و حور و حور  
فرماند ارسالی به موعوم که جمع دوستان ای دلاد موعوم و حضور این  
اجتناب سیم و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور  
کلمه موعوم علیه عزیزان این که موعوم و حور و حور و حور و حور  
معدی که موعوم و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور  
نوسند که موعوم و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور  
عزیزان که موعوم و حور و حور و حور و حور و حور و حور و حور  
اربعده ای نام حضرت این که موعوم و حور و حور و حور و حور

مکرم به خط جناب سیدنا خطای به برادر خود جناب شیخ موزم ۱۲ ذی القعدة سنه ۱۳۲۴ هـ ق



فرمود. از جمله اشعار آن دو عزیز منظومه‌ای است که بعد از شهادت و رقاء و روح‌الله به نظم آوردند و لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز آنان و صله‌نظم آنان از قلم مبارک نازل شد که به طبع رسیده و در مکاتیب مندرج است.

و نیز منظومه‌ای راجع به مرگ واعظ شش‌انگشتی که از اعدای امرالله بود از آثار آن دو بزرگوار است. راجع به این موضوع در مجلد هشتم ظهورالحق جناب فاضل مازندرانی [ص ۳۶۲-۳۲۹] شرحی آمده و آنچه عرض می‌کنم خلاصه آن است:

### واعظ شش‌اصبعی میرزا محمدرضا همدانی

میرزا محمدرضای همدانی واعظ معروف از کربلا برگشت به کرمانشاه و با امر مخالفت آغاز کرد و مردم را شورانید. یوسف‌خان وجدانی نامه‌ای به حکومت برای تظلم نوشت. حاکم واعظ را با لطائف‌الحیل به طهران فرستاد و او در طهران به فتنه پرداخت. سینا عریضه‌ای حضور مبارک مرکز عهد الهی درباره‌ی واعظ عرض کرد. در جوابش فرمودند واعظ را عنقریب عزیز مقتدر اخذ فرماید. واعظ پس از ورود به طهران بیمار شد و مرض خوره دهان و گلویش را گرفت زبانش از کار ماند و مرد. سینا در کرمانشاه خبر وفات واعظ را شنید و این اشعار را گفت:

مفسد شش‌اصبعی بمرد علی	رخت به هفتم جحیم برد علی
بر سر منبر گشود لب به ملامت	پنجه قهرش گلو فشرد علی
خواست زند صدمه‌ای به امر الهی	لطمه‌ای از دست غیب خورد علی
ساغر عمرش به خاک تیره فروریخت	صافی او شد بدل به درد علی
گفت خبر می‌دهم به مرگ بهائی	خود به عزازیل جان سپرد علی
مرد بزودی زود حمد خدا را	سخره هر ترک گشت و کرد علی
خواست کشیدن رقم به خون احباء	در رگ او خون چون یخ فسرد علی
مردن شش‌اصبعی چو باده بی‌غش	زنگ غم از لوح دل سترد علی
جانب ری رفت با شتاب ولیکن	گندم اقلیم ری نخورد علی
خواست ز اسلام دم زند به جهنم	مالکش از ملحدین شمرد علی
گو به احباء صبا ز جانب سینا	مفسد شش‌اصبعی بمرد علی

تیر و سینا در اشتیاق تشرّف حضور مرکز عهد گفته‌اند:

دل برده زما دلبر نادیده ما      باشد عجب این قصه نشنیده ما

او برده به صدهزار مکر از ما دل با آن که ندیده روی او دیده‌ما ■  
 شمه ای از احوال جناب نیر و سینا در محاضرات (ص ۷۹۱-۷۹۴) نیز مذکور شده  
 و شرح حال مفصل آنان در مصایح هدایت (ج ۱) مندرج است.  
 در ابراز عنایت به جنابان نیر و سینا در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم‌الله عز  
 صدور یافته و مخاطب آن جناب حاجی میرزا ابوالحسن امین اردکانی می‌باشد، جمال  
 قدم چنین می‌فرمایند:

الها معبودا مسجودا کریم‌ا رحیم‌ا علیما

... حبیبان روحانی جناب نیر و سینا علیهما نورالله الأتور و سناءالله الأسنی ایشان هم به آن  
 جهات توجه نموده‌اند. ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست. بعضی الواح مقدسه  
 مخصوص نفوسی که طلب نموده‌اند از سماء مشیت حق جلّ جلاله نازل؛ انشاءالله از  
 بعد ارسال می‌شود. اعمالشان و ذکرشان بتمامها لدى الربّ تعالی و تقدس مذکور.  
 وقتی از اوقات این کلمه مبارکه علیا از لسان مولی‌الوری جاری، قوله تعالی: إنهما شربا  
رحیق الحبّ من كأس عطائی و فاذا بذکری و ثنائی علیهما بهائی و عنایتی و رحمتی  
الّتی سبقت من فی السموات و الأرضین. انتهى... (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۲۶،  
 ص ۱۶۳-۱۶۴)

و در حق جنابان نیر و سینا در یکی از الواح جمال قدم چنین نازل:

حمد مالک و جود و سلطان غیب و شهود را لایق و سزااست که ابواب افنده و قلوب  
 اولیاء را به مفاتیح اسماء حسنی باز نمود... عریضة سینا علیه بهاءالله به حضور فائز و مزین  
 بود به ذکر افنان؛ نسل الله تبارک و تعالی أن یؤیّده و من سَمی بتیر علی تبلیغ أمره و  
 انتشار آثاره. فی الحقیقه بر خدمت قائمند و به ذکر و ثناء ناطق. از جمیع جهات اولیای  
 الهی گواهی داده‌اند بر انقطاع و تقوی و خضوع و تبلیغ امرالله ربّ ما کان وما یکون و  
 فی هذا الحین أخذنا كأساً من کوثر البیان و شربنا باسمهما؛ بشرهما بهذا الفضل العظیم  
 و هذا الموهبة الکبری.

جناب عندلیب الّذی قام علی خدمتی و طاف علی حول امری علیه بهائی و رحمتی  
 ذکرشان را نموده طویلی لهما و لمن ذکرهما إنّه من المقرّین فی کتابی المبین. البهآء

المُشرق من أفق سماء فضلى عليك و على من معك و يحبك لوجه الله رب العرش العظيم؛ الحمد لله المقتدر العليم الحكيم.

و لوح جناب عندليب که حاوی عنایات جمال قدم به جنابان نیر و سینا می باشد به شرح ذیل است:

حمد و ثنا ذکر و بهاء آفتاب حقیقت را لایق و سزااست که به انوار نیر برهان اهل امکان را به طراز عرفان و اکلیل ایقان مزین داشت جل سلطانہ و جلّت آیاتہ و عظمت سلطنتہ...

این که در باره نیر و سینا ذکر نمودی قد نطقت بالعدل نسل الله تبارک و تعالی ان یرفعهما باسمه و يجعلهما من رایات نصره فی مملکته و اعلام هدیته بین خلقه. از اطراف ارض خا هم ذکر ایشان را نموده اند، هنیئاً لهما و مرئياً لهما نشهد أنّهما اخذا اقداح البیان و شربا باسم ربّهما الرحمن و فاذا بخدمة الأمر فی اکثر الأحيان....

در این مقام فقراتی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب نیر و جناب سینا را مندرج می سازد:

طهران

حضرت نیر و حضرت سینا و حضرت آقا سید جلال علیهم بهاء الله الأبھی

هو الله

ای فدائیان آن دلبر مهربان جناب امین نهایت ستایش و نیایش از روش و سلوک آن یاران می نماید که به خُلق و خوی بهائی حقیقی با خلق محشور و به هدایت نفوس مشغول و به عبودیت ملیک ملکوت مانوس و مألوفند لسان تبلیغ بگشایند و هر محفلی را به ذکر جمال قدم بیارایند به تأیید روح القدس لسانی ناطقند و بیانی واضح. حمد خدا را که به کمال روح و ریحان ایام خویش را به نشر نفحات می گذرانید. این موهبت بی پایان شایان شکرانیت است و اساس فرح و مسرت؛ هر منقبتی محدود به حدود است مگر نور هدایت که فیض ملکوت احدیت است و آثارش باقی الی الأبد و انوارش بر قرون و اعصار بتابد. در ایام مبارک جان فشانی نمودید و مظهر رضای حق بودید و بعد از این که شمس حقیقت در سحاب جلال متواری شد به خدمت میثاق پرداختید و

انوار عهد منتشر نمودید و حال نیز با کمال ثبوت و استقامت به هدایت خلق مشغولید. لهذا عبدالبهاء نهایت رضا از شما دارد و از ملکوت ابهی طلب تأیید نماید تا فیض روح القدس مدد نماید و نفس مسیحایی در نفوس تأثیر کند. امیدوارم که همیشه موفق و مؤید باشید.

الهی الهی هؤلاء عبادک المخلصون و علی عبودیتک دائمون و لكل موهبة صالحون. أیدهم بقوتک الربانیة و قدرتک الرحمانیة و فیوضاتک السبحانیة و اجعل لهم مقام صدق علیاً و أنطقهم بالثناء فی المحافل الكبرى و أطلق لسانهم بالحجج و البرهان فی المجامع العظمی و انشر بهم لواء التقدیس فی تلك الدیار و اجعل وجوههم مثلثة بالانوار بین الأبرار إنک أنت العزیز المختار و إنک أنت الکریم الرحیم المنان لا إله إلا أنت الملك المهیمن الوهاب. ع ع

ط

جناب تیر و سینا علیهما بهاء الله

هو الله

ی دو شمع پر نور در محفل تبلیغ امرالله امروز روز بیان است و وقت وقت نغمه و آواز. حفل تیان بیاراید و زیان عرفان بگشاید و ید بیضا بنماید؛ در نشر نفحات الله چون باد سبا بوزید و در اعلاء کلمه الله چون شیران بیشه کبریا نعره زنید. جمیع امور موکول به ین موهبت کبری است و منقبت عظمی و علیکم التحیة و الثناء ع ع

یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب تیر نیز به شرح ذیل است:

هو الله

ط

جناب تیر علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الله الأبهی

ی تیر افق محبت الله شب و روز چون نار سیناء برافروز و پرده دیده ها بسوز. وقت تبلیغ است و هنگام تشویق؛ با ید بیضاء هدایت کبری از طور معانی بیا و با ثعبان مبین اقامه لائل و براهین کن؛ شب و روز در ترویج دین الله بکوش و کأس هدی به دست گیر و

سر مست در بزم تبلیغ در آ جمیع اسم را به نفحات جمال مبارک بیدار کن و به نسما ت ریاض اسم اعظم هشیار نما؛ زبان شیرین را به هدایت روی زمین بگشا و ابواب معانی مفتوح نما و موهبت یزدان بنما جز تبلیغ امری مجو و به غیر هدایت خلق کاری مخواه. روح القدس تأیید می نماید و روح الامین در قم پاک می دمد تأیید جمال قدم می رسد افواج عنایت ملکوت ابهی هجوم می کند. من ضامنم و کافل که چنان موفق گردی که خود حیران شوی. وقت نشر است و هنگام حشر؛ تا به حال خیلی تبلیغ نمودی و خدمت کردی، حال انشاء الله بیش از پیش موفق خواهی شد. جمال قدم روحی لأجابه الفدا به لسان مبارک اظهار رضایت کراراً و مراراً از شما و جناب سیناء فرمودند که فی الحقیقه من به بشارت و اهتزاز آمدم. از جمله فرمایشات این بود که جناب نیر و سیناء فی الحقیقه در کمال انقطاع در اطراف به نشر نفحات الله مشغولند. چه بشارتی اعظم از این می خواهی و البهاء علیک. ع ع

#### ۱۵-۴: سید یحیی سیرجانی

یکی از اجبای الهی فرمود بنده چندی قبل از محضر یاران در محفلی استفاده می کردم؛ لوحی از حضرت عبدالبهاء تلاوت شد که در آن فرموده بودند که اگر محمد علی شاه قاتلین جناب آقا سید یحیی سیرجانی را به مجازات برساند در کار خود موفق خواهد شد. ولی او ترسید و اقدام نکرد. خواستم درباره جناب آقا سید یحیی سیرجانی مختصری بیان فرمایید.

ناطق محفل فرمود، جناب آقا سید یحیی سیرجانی در سال ۱۳۲۶ هـ ق/ ۱۹۰۸ م که دوره انقلاب مشروطیت بود به تحریک بعضی از خوانین و اشرار به ضرب کار در سیرجان کرمان به شهادت رسید. پدرش آقا سید حسین سیرجانی اصلاً یزدی بود. او در سال ۱۲۶۰ هـ ق/ ۱۸۴۴ م به سیرجان کرمان رفت و مادر آقا سید یحیی نورجهان بیگم نام داشت. سید یحیی مردی عالم و فاضل و مشغول تجارت بود و در حین شهادت چهل و هشت سال از عمرش می گذشت (مجلد هشتم ظهور الحق). ■

شرح احوال جناب آقا سید یحیی سیرجانی در مصایح هدایت (ج ۵، ص ۷۷-۱۱۱) مندرج است. برای مطالعه الواح مبارک درباره جناب آقا سید یحیی سیرجانی به ذیل "شکر نعمت افزون کند" در کتاب ماخذ اشعار (ج ۴، ص ۶۶-۶۷) مراجعه فرمایید. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارک که چنین می فرمایند:



هو الله

نامه‌ای به حضرت اجل از پیش در جواب ارسال گشت؛ البتّه تا به حال رسیده است. جمیع احزاب عاقبت در خسران مبین افتند. در انقلابات بلاد فرنگ در پیش ملاحظه نماید که کلّ نومید شدند؛ بعد نفوسی جدید مستفید گشتند. آن بیچارگان بحران کشیدند بعد بیگانگانی به میان آمدند و گوی از میدان ربودند. حال ایران نیز چنان است مگر نفوسی که به آستان یزدان خدمت نمایند آنان بنیانی بنهند که ابدالآباد باقی و برقرار. برهان واضح و آشکار است. در وقتی که بنیان ایران و عثمانیان در اضطراب شدید بود، این عبد ناتوان در لندن و پاریس مشغول به فتوحات؛ فتوحاتی که اساس عزّت ابدیّه ایران و ایرانیان است. از قرار معلوم حزب استبداد مرده و حزب انقلاب پژمرده؛ باز خدا پدر حزب اعتدال بیامرزد که چندان سبب ویرانی ایران نگشتند.

باری امروز نفسی مؤید به شدیدالقوی گردد که در فکر ترویج حقیقت مسائل شود و بنیاد وحدت عالم انسان بنهد و به دیوان الهی خدمت کند. به استبدادیان وقتی که مرقوم شد، آقا سید یحیای مجتهد در سیرجان هدف تیر عوانان گردیده باید انتقام از قاتلان شود و میرزا فضل الله نوری اعلان رفض و سب و لعن نموده و به حضرت نقطه اولی و جمال مبارک بهاء الله لسان بی ادبی گشوده و اعلان به در و دیوار نموده باید تأدیب شود و در سنگسر اجباء را سنگسار نمودند؛ باید تهدید شوند؛ و میرزا حسن مجتهد در تبریز فتوا به خونریزی یاران داده؛ باید کیفر گردد. اگر این چهار چیز مجری شد فیها؛ و إلاّ يفعل الله ما یشاء. حضرات استبدادیان استهزاء نمودند. بعد معلوم شد که يفعل الله ما یشاء چه کرد. و عليك البهء الأبهى. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

مشهد - جناب آقا میرزا احمد قائی علیه بهاء الله الأبهى

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و انقلابات مشهد و اطراف خراسان معلوم گردید و البتّه تا به حال فی الجمله سکون و قراری یافته است و قدری محذورات زائل گردیده است. چون حکومت مشروطه انتظامی یابد اندکی راحت و آسایش حاصل گردد. ای ثابت بر پیمان در وقتی که مجلس ملی سابق در نهایت اقتدار بود و شاه نفس

نفیس صدراعظم را به قم فرستاد تا پذیرایی از حضرات علما نماید و ایشان را در نهایت احترام و رعایت به طهران رجوع دهد و چون به طهران رسیدند جمیع خلق و حکومت به نهایت حرمت و رعایت استقبال کردند و به احتشام وارد نمودند و سه شبانه روز چراغان کردند و مجلس ملت تشکیل شد، بعضی از یحیایی‌ها نفوذ تام در مجلس پیدا نمودند و به فساد پرداختند و دولت و ملت را به هم انداختند تا کار به جایی رسید که به خلع شاه و جلوس دیگر مصمم شدند. عبدالبهاء به صریح عبارت به چند نفوس از جمله محفل روحانی طهران مرقوم نمود که دولت موقّق گردد و مجلس به نحوست مفسدین یحیایی متفرّق خواهد شد. در آن وقت شاه در نهایت ضعف و مجلس در نهایت قوت بود و انجمن‌های ملی که مؤید مجلس بود قریب به صد رسیده بود. لهذا یحیایی‌ها از تصریح عبدالبهاء یعنی تفریق مجلس استهزاء می‌نمودند تا آن که بغتة مجلس پریشان و متفرّق شد و حضرات یحیایی‌ها خائب و خاسر گردیدند و نتوانستند که سلطنت را تغییر و تبدیل به شخص منوی ضمیر خویش دهند زیرا از او مبالغ‌ها رشوت و برطیل گرفته بودند.

باری، بعد از این واقعه عظمی که سبب حیرت نفوس حتی اعدا گردید واقعه سیرجان واقع شد که حضرت عالم جلیل آقا سید یحیی را به نهایت مظلومیت شهید نمودند و در سنگسار اجبای الهی را اذیت شدید کردند و ظلم عظیم روا داشتند و در تبریز مجتهد خونریز حاجی میرزا حسن فتوی به قتل جمیع یاران داد که این حضرات مشروطه‌طلبان جمیعاً بهائی هستند به موجب شرع باید قتل و غارت گردند. لهذا یاران الهی جمیعاً متفرّق شدند فقط دو نفر را به دست آوردند و به زخم شدید شهید نمودند و اگر چنانچه یاران در آذربایجان متفرّق نمی‌شدند کلاً و طراً به فتوای آن ظالم خونخوار شهید می‌شدند ولی هر چه جستجو نمودند کسی را نیافتند.

در آن وقت عبدالبهاء به مراکز مهمه حتی به امین و ندیم خود شاه به صراحت من دون تأویل مرقوم نمود و همچنین به محفل روحانی طهران محرمانه بنگاشت و همچنین به نفوس مهمه دیگر به صریح عبارت مرقوم نمود و الآن آن اوراق تحت امضا و ختم عبدالبهاء در طهران موجود و مضمون این که حکومت باید به خونخواهی حضرت شهید آقا سید یحیی برخیزد و ظالمان سنگسار را سنگسار نماید و مجتهد خونریز را کیفر فرماید و جزای سزا دهد تا من بعد مجتهدی دیگر این جسارت ننماید؛ و اگر حکومت به این امور قیام نماید فیها و الاً يفعل الله ما یرید و یشاء. بعد حکومت اعتذار نمود که

در قوه ما نیست. دوباره مرقوم شد که اگر حکومت آنچه باید و شاید مُجری دارد و خونخواهی حضرت شهید سید یحیی نماید و ظالمان سنگسر را جزای لازم دهد و مجتهد جاحد را به آنچه سزاوار است قصاص نماید، محفوظ و مصون ماند و الا تأیید به کلی سلب گردد و بدا ظاهر شود و امور منقلب گردد.

حتی مرقوم شده بود که به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردند که ما موعود به آن بودیم که سابعهم قائمهم و شما سابعید کو قائمیت؛ فرمودند من موعود بودم و قائم بودم، ولكن بدا شد. به این صراحت مرقوم شد که چون در قائمیت امام جعفر صادق بدا جائز البتّه در قهر و غلبه حکومت حاضره به طرز اولی بدا جائز خواهد شد. چون در آنجا بدا جائز بود، البتّه در اینجا جواز بیشتر است. حتی به امین و ندیم خود او در این خصوص به صریح عبارت مرقوم گردید، ولی اعتنایی ننمود. لهذا اثر بدا ظاهر گشت.

و همچنین به کرات و مرات مرقوم گردید که تا دولت و ملت مانند شیر و شهد آمیخته به یکدیگر نگردد، فلاح و نجاح ممتنع و محال. مکاتیب موجود و حتی در چند نامه مفصل به طهران به صریح عبارت مرقوم شد و حتی به امین و ندیم شاه که اگر دولت و ملت با هم امتزاج نیابند و اتفاق نکنند امور به کلی مختل گردد و دول متجاوره مداخله نمایند. به جهت اثبات این بیان نفس مکتوبی که جناب حاجی میرزا عبدالله سقطفروش در این ایام از طهران فرستاده است ارسال می گردد تا ملاحظه نمایید که وقایع آتیه به چه صراحت از پیش انذار شده است و ثابت و محقق گردد که قلم میثاق مؤید است؛ آنچه از او صادر البتّه واقع گردد. شما این نامه را استنساخ نموده در جمیع خراسان انتشار دهید و نامه حاجی میرزا عبدالله را نیز سواد نموده انتشار دهید. زیرا بعضی ضعفا این قضیه را وسیله نموده و تخدیش اذهان می نمایند و احبّاء الله از تفصیل اطلاع ندارند در بدایت به صریح عبارت مرقوم شد که این مجلس به هم می خورد و این رؤسای موجوده مخدول می شوند حکومت فائق گردد. بعد از آن تکالیفی شد که باید مُجری گردد. از طرف حکومت اعتنا نگشت. تکرار به تکرار به صراحت نوشته شد و انذار گردید نتیجه ای نبخشید. پس آنچه از قلم میثاق صادر شد در این ایام ظاهر و آشکار گردید.

امیدواریم که مشروطیت که نصّ قاطع کتاب اقدس است در ایران تأسس یابد و اطمینان حاصل گردد. مشروطیت به نصّ قاطع کتاب اقدس حکومت مشروعه است و

استبداد و استقلال غیر مشروعه. ولی ما در بدایت محض محافظه احبّاء مدارا کردیم و علت این مدارا این بود که رؤسای ملت به تحریک یحیایی‌های بی‌حیا بتمامه ضدّ احبّاء. لهذا اگر ما نام مشروطیت بر زبان می‌رانندیم حکومت نیز بر عداوت قیام می‌نمود، ماده به جزء ضعیف می‌ریخت یاران در میان دو طرف شرط مصالحه می‌شدند، حکومت فوراً اعلان می‌کرد که مشروطیان جمیعاً بهائی‌اند و نصّ کتاب اقدس را مُجری خواهند چنان که میرزا فضل‌الله نوری در طهران اعلان نمود و اعلان‌نامه‌ها را در تمام طهران معلق نمودند. لهذا به این وسیله دولتیان دست به کشتن می‌گذاشتند و ملتیان نیز معاونت می‌نمودند و به کلی یاران را از میان برمی‌داشتند. به سبب این حکمت بود که آن مدارا در بدایت واقع گردید و عاقبت الحمدلله آنچه مرقوم شد واضح و آشکار گشت و لیس هذا إلا من فضل ربی الأبهی و علیکم التّحیة و الثّناء ع

#### ۱۵-۵: بی‌بی روحانیّه

ناطق محفل فرمود وقت ما نزدیک به انتهی است. در این چند دقیقه‌ای که وقت باقی است چند مطلب تاریخی را که یادداشت کرده‌ام، به عنوان حُسن الختام برای شما عرض می‌کنم البتّه ارتباطی به هم ندارند مگر از جنبه تاریخی و آنگاه از دفتر یادداشت خود چنین خواند:

بی‌بی روحانیّه بنت سلطان حسین از قدمای مؤمنین است. شوهرش در سال ۱۳۱۸ هـ ق / ۱۹۰۰ م در گذشت و بی‌بی در سال ۱۳۱۹ هـ ق / ۱۹۰۱ م در عکا حضور مرکز عهد الهی مشرف شد و در مراجعت اغیار از آقا سید فضائل مجتهد بشرویه تبعید مشارّ الیها را خواستند. بی‌بی به طرف یزد رفت و در هنگامه سال ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۳ م وارد یزد شد و پانزده سال در خانه میرزا محمود افغان ماند و به تعلیم اولادش مشغول بود و در سال ۱۳۴۵ هـ ق / ۱۹۲۶ م در یزد صعود کرد. او احباب را تشویق می‌فرمود و شعر هم می‌گفته است. ■

برای ملاحظه شرح احوال بی‌بی روحانیّه بشرویه‌ای و آثار نازله خطاب به ایشان و رساله‌ای که تألیف نموده‌اند به رساله روحانی مراجعه فرماید.

## ۱۵-۶: میرزا ابوالقاسم قائم مقام

میرزا ابوالقاسم قائم مقام که به شهادت رسید اهل و عیالش در بلده قم متحصن شدند و اموالش را غارت کردند. پسر بزرگ تر میرزا محمد وزیر در اواخر حال کارش خوب شد و وفات کرد و ظل السلطان جمیع اموالش را ضبط نمود. میرزا محمد پسرش داشت معروف به بهلول خان که با شیخ محمد عرب مذاکره کرد و اظهار ایمان نمود و لوحی دارد به این عنوان: "یا بهلول علیک بهاء الله الفرد الأحد...". مشاراً الیه پدر میرزا آقاخان قائم مقامی بود. ■

برای ملاحظه شرح مطالب درباره قائم مقام فراهانی و عائله او به محاضرات (ص ۹۲۸-۹۳۴) و ظهور الحق (ج ۸، ص ۲۶۷-۲۷۰) مراجعه فرمایید.  
در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به میرزا آقاخان قائم مقامی را مندرج می سازد.

به واسطه جناب آقا سید اسدالله

حضرت آقا میرزا آقای قائم مقامی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه ای که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید. از قرائت اندوه بی پایان رخ نمود، زیرا متضمن خبر مُدهش موحش عروج حضرت بهلول دانای بزرگوار بود. آن مرغ آشیانه حقیقت هر چند به ملکوت اسرار پرواز کرد و در خلوتگاه پروردگار با ملا اعلی همدم و همراز شد و از این تنگنای ظلمانی نجات یافت و به فضای جانفزای پُرگشایش رحمانی شتافت فی الحقیقه بی جان بود زنده گشت بلبل پُر آه و فغان بود به گلشن جاودان طیران کرد تشنه افرخته بود به دریای غفران سیراب شد و پروانه جان سوخته بود به پیرامون شمع ملا اعلی صعود نمود. ولی بازماندگان غریق احزان شدند و متعلقان پر آه و فغان گشتند و از این فراق در احتراقتند و از این جدایی بی صبر و قرار. اما باید نظر به عاقبت نمود که این هجران منتهی به اجتماع در ایوان گردد و آتش این حرمان عاقبت به عذب فرات وصال خاموش شود. لهذا صبر و شکیب باید نمود تا از اجر جزیل بهره و نصیب یافت و تسلی خاطر حاصل نمود که الحمدلله آن بزرگوار مقتبس از انوار بود و آن مشتاق سرمست جام اسرار. یقین است که در ملکوت پروردگار پُرنشئه از باده عفو آمرزگار است.

و حضرت صحیح‌فروش از باده رحمت پروردگار مست و مدهوش و در پناه مغفرت حضرت عفو غفور به الطاف موقور مسرور. مناجاتی در طلب مغفرت در حق ایشان به ملکوت احدیت گردید.

عکس بناء مبرور معمور که ارسال نموده بودید ملاحظه گردید. از الطاف رب غفور امید چنان است که همواره به خدمات مشکوره موق و مؤید شوی. ع ع

مناجات طلب مغفرتی که پس از صعود جناب بهلول از قلم حضرت عبدالبهاء عز صدر یافته به شرح ذیل است:

مناجات طلب مغفرت از حضرت رحمانیت به جهت طائر گلشن احدیت حضرت بهلول دانا علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

إلهی إلهی قد ارتفع أعلام الآلام على تلول الأحزان و انطمس و اندرس طول المجد بصعود بهلول الجليل إلى جنة الرضوان و سالت السيول من الأجنان من شدة الأحزان في الرزية التي دهمت أجل الأحياء. رب أن بهلول كان أسير حبك بالسلاسل و الكبول من و فقه بالوفود على باب رحمانيتك و الورود على منهل ربانيتك و قد كان سلوة الأحياء و حصناً للأصفياء كهفاً للعرفاء في قطر العراق مقبساً من نور الإشراق و متجرعاً كأساً دهاق طافحةً بصهباء محبتك في الآفاق رب قد رجح إليك بملا السرور مطمئناً بعفوك الموفور و لطفك المشكور يا ربّي الغفور. رب جرعه كأساً مزاجها كافور و أدخله في حديقة الحبور و أخلده في عالم النور و أرزقه لقائك في جنة الخلد مركز أنوار الجمال ملكوت الجلال معهد الوصال يا ربّي المتعال ثم أفرغ الصبر الجميل على سليلة الجليل من هذا المصاب العظيم و الرزية القاصمة للظهور إنك أنت الكريم و إنك أنت الرحيم و إنك أنت اللطيف الحنون. ع ع

۱۵-۷: میرزا عبدالله نوری

وفات حاج میرزا عبدالله نوری پدرزن ورقای شهید در سال ۱۳۱۷ هق/۱۸۹۹م در طهران بود. مشارالیه با داماد و پسرش عزیزالله و روح الله به محضر مرکز میثاق مشرف شدند. ■ نگاه کنید به ظهور الحق (ج ۸، ص ۹ و ص ۳۱۹).

در این مقام چند فقره از الواح صادره به اعزاز جناب میرزا عبدالله نوری را مندرج

می‌سازد:

ط

جناب آقا میرزا عبدالله خان نوری علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الله

ای بنده صادق جمال قدم و رفیق موافق این لاشیء عدم اگر بدانی چقدر به یاد توأم و چگونه یار غمخوار، نخورم و قصه خود نگویم و از راحت و آسایش حصه نخواهم همه فکر توأم و اندیشه حال تو کنم که پیر جسمانی و جوان روحانی آیا در چه حال و چه درجه از وقت و مجال؛ آیا چون مرغ سحر در گلبن جانپرور آشیانه دارد یا چون طیر غریب در خارستان جفا و مشقت لانه و کاشانه؛ آیا مسکنش دارالآمان است و یا بی سر و سامان. ولی به حقیقت چون نگری خبر صحیح در نزد این علیل است، چه که آنی فراموش ننموده و نخواهیم نمود، چه که روح و دل و زبان هر سه همیشه در پرسش است و قلوب به واسطه شعاع شمس حقیقت منعکس. ای یار جانی از جانان به کمال ابتهال التماس می‌نماییم که در جمیع اوقات جانت شادمان باشد و دلت چون گلستان پُر گل و ریحان و ثابت بر عهد و پیمان ع ع

ط

جناب میرزا عبدالله خان نوری علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

جناب طائف مطاف ملاً اعلی این ایام امتحانات الهیه چون بحر موج کشتی‌های وجود از این طوفان در هم شکسته مستغرق می‌شود آن جناب باید کل را به سفینه نجات دعوت فرمایند. این عبد را ملاحظه نمودی که در چه بلایی گرفتار؛ شب و روز خون از چشم جاری و قطعات کبد محترق، قدری بر حال من گریه کن و ناله نما. از روزی که رفته‌اید از شما ابداً اثری و خبری نه مرا فراموش منما؛ محبت‌های من را همیشه به خاطر آور. اگر تو بر حال من گریه نمی‌نمایی من بر حال تو می‌گریم. ع ع

هو الأبهي

ش

جناب میرزا عبدالله خان عليه بهاء الله الأبهي ملاحظه نمايند

هو الأبهي

يا مَنْ تشبَّثَ بالعروة الوثقى الَّتِي لا انفصام لها قد اهتزَّ روح العالم وتزلزل بنيان الأمم  
 بظهور الإسم الأعظم والنور الأقدم والنَّير الأكرم فدبت أحيائه بروحي وذاتي و كينونتي  
 والنَّاس في خوضهم يلعبون و في غمرات النَّيه يخوضون و في سكراتهم يعمهون و  
 لا يشعرون و إنك أنت يا أيها المستشرق من أنوار ربك القيوم دع القوم و لومهم و  
 ذرهم في حسراتهم و خساراتهم و شئوناتهم المؤتفكة و حجباتهم الَّتِي حجبتهم عن  
 النُّور المبين و أبعدهم عن الكهف المنيع و الملاذ الرَّفيع و البلد الأمين و الملاذ المتين و  
 الحصن الحصين و توجه بقلبك و روحك و ذاتك و كينونتك إلى الملكوت الأبهي و  
 قل رب زدني فيك تحيراً و ارحم حشأ تسعراً بلظى الهوى و ارزقني لقاءك في الرفيق  
 الأعلى يا مالِك الأرض و السَّماء ع

هو الأبهي

جناب میرزا عبدالله من أهل النُّور عليه بهاء الله الأبهي ملاحظه نمايند

هو الأبهي

ای سرگشته بیداء محبت الله و آشفته و شیدای جمال الله عليك بهاء الله و فضله و جوده  
 و إحسانه و ألطافه. از حسرات يوم عروج و سكرات نفوس و عبرات دموع و احتراق و  
 وحشت فراق محبوب آفاق خبر نداری؛ دستی از دور بر آتش داری. چه كه عاشقانی  
 كه در صحرای فراق مبتلا بودند، خبری شنیدند و اثری ملاحظه نمودند، لكن نفوسی  
 كه در ساحت جمال بودند و از شراب وصال سرمست و در بین یدی عرش حاضر و به  
 انوار طلعت بی مثال ناظر بگتة آفتاب فلک تقدیس در نهایت شعاع و اشراق غروب نمود  
 و شش جهت را ظلمت شدیدة احاطه نمود و ارکان امکان به زلزله آمد و دریای افتتان  
 به موج و هیجان افتاد و اریاح امتحان شدید وزیدن گرفت و طوفان اعظم برخاست و  
 سفائن وجود این بیچارگان را چارموج اضطراب احاطه کرد و در گرداب هائل افتاد و  
 امید نجات منقطع شد و قطعات از هم متفرق شد كه ندای الهی از ملا ابهی و ملكوت  
 اعلى به گوش هوش رسید و نریكم من أفقى الأبهي و تنصر من قام على نصره امری



بجنودٍ مِنَ الملائكة الأعلیٰ و قبیلٍ مِنَ الملائكة المقرّبین قلوب را قوتی داد و نفوس را حیات جدیدی و ارواح را نسائم عنایتی بود و اجساد را جان و موهبتی .  
باری، اگر جان را حیاتی خواهی به خدمت امر قیام کن و اگر امواج بحر ملاء اعلیٰ طلبی زورقی در این بحر کبیرا روان کن و اگر فیوضات ملکوت ابهی جویی در این هوای الهی پروازی کن. ع.ع

و در لوح جمال قدم که از لسان میرزا آقا جان خادم الله خطاب به جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی عزّ صدور یافته و به تاریخ ۱۱ شعبان سنه ۱۳۰۷ هـ ق / ۱۸۹۰ م مورّخ می باشد درباره جناب میرزا عبدالله نوری چنین مذکور است:

حمد مقصود امکان را که در بحبوحه احزان رایت بیان برافراخت ... از جناب عبدالله علیه نوری و بهائی خبری مذکور نه، قل لاتحزن عن حوادث الدنیا کن مشتعلاً بنار حبه و منوراً بنور عرفانه و منقطعاً عن دونه و متمسکاً بخدمة أمره و إعلاء كلمته المباركة المشرقة من أفق سماء الیابان بالحجة و البرهان. نسل الله أن يشعله من النار الموقدة فی سدرته المباركة المرتفعة الباسقة لتشتعل به العباد إنه هو المقتدر المختار. إنّا فی بحبوحه البلايا نذكر أولیائنا رغماً لكل متكبّر جبّار الذین منهم الغرور عن مکلم الطور و عن إصغاء ما ارتفع من لدى الله ربّ الأرباب. البهاء علی أولیائی و النور علیهم و الروح علیهم نسل الله أن یوقّهم علی ما ینبغی لهذه الأيام. انتهى.

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب ورقای شهید که به تاریخ ۲۷ صفر سنه ۱۳۰۶ هـ ق / ۱۸۸۸ م مورّخ می باشد و از لسان میرزا آقا جان خادم الله عزّ نزول یافته درباره جناب میرزا عبدالله نوری چنین می فرماید:

حمد و ثنا مقصود عالمیان را لایق و سزا است که به حروف ابواب بیان را گشود و به کلمه مقصود را آشکار فرمود ... ذکر حبیب روحانی جناب عین قبل باء علیه بهاء الله الأبهی را فرموده بودند؛ ذکرشان در ساحت اقدس بوده و هست. هفته قبل یک لوح مبارک مخصوص ایشان نازل و با الواح ارض طاء ارسال گشت و بعد از عرض ذکر ایشان در ساحت اقدس اعلیٰ این کلمات عالیات مخصوص ایشان از افق عنایت طالع

قوله تبارک و تعالی:

بِسْمِ النَّاطِقِ فِي سَجْنِ عِكَاءٍ

نشهد أن العين شرب رحيق عنائتي من كأس عطائي و سمع ندائي إذ ارتفع من شطر سجنی و فاز بنفحات الوحي في أيامي و أقبل إليّ إذ عرض عني أكثر عبادي هذه شهادة أشرفت و ظهرت من أفق قلمي الأعلى. طوبى له ثم طوبى له و لمن ذكره في كتابه. يا بآء عليك البهآء در هر کَرِه از شطر تاء نسایم ذکر تو در هیوب و مرور؛ ذکریت در بساط حق جلّ جلاله مذکور و اسمت بطراز اسمی الجمیل موجود. إفرح و کن من الشاکرین. انتهى

این عبد فانی در اکثر احیان به ذکر ایشان ذاکر لله الحمد به نار محبت الهی مشتعلند و به نور معرفتش منور و این است سبب و علت فرح افنده و قلوب دوستان....

یکی از الواح مبارکه نازله از قلم جمال اقدس ابهی خطاب به جناب میرزا عبدالله نوری به شرح ذیل است:

ت

جناب میرزا عبدالله علیه بهآء الله

هو الشاهد السامع البصير

کتاب أنزله المظلوم في سجنه الأعظم لمن أقبل إلى الأفق الأعلى و شرب رحيق العطاء من يد عناية ربّه البازل الكريم. قد ذكرناك مرّة بعد مرّة فضلاً من لدنا إن ربك لهو الفضال ولكنّ الناس اكثرهم من الغافلين.

در جمیع احیان قلم رحمن اولیای خود را ذکر نموده تا جمیع از بحر سرور بیاشامند و بر بساط انبساط مستریح گردند. نیکو است حال نفسی که از کوثر وحی آشامید و به کمال استقامت بر امر حق قیام نمود. این که در زیر و صحف و الواح ذکر نصرت شده و می شود مقصود ذکر و ثنای حق است و تبلیغ این امر عظیم به حکمت و بیان. دوستان آن ارض را تکبیر برسان و به ذکر مظلوم مسرور دار.

امروز قلم اعلی اهل بهاء را وصیت می نماید بر حفظ مقامات خود انشاء الله به این عطیه کبری فائز شوند و بما یرتفع به الأمر عامل. جناب ناظر علیه بهائی حاضر و طائف،

از قِبَلِ دوستان به زیارت فائز. حَقَّ جَلِّ جلاله کَلَّ را مؤید فرماید به آنچه که سبب اذکار باقیه بوده و هست. اگر مقام یک نفر از دوستان حَقَّ مابین خلق ظاهر شود کَلَّ از تجلیات انوارش منصعق مشاهده شوند اِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ. رنگ‌های مختلفه دنیا اهل ارض را مشغول نموده و از افق اعلیٰ محروم داشته لکن صاحب بصر را شئون عالم از منظر اکبر منع ننماید. إِنَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَيُظْهِرُ لِمَنْ يَشَاءُ صِرَاطَهُ الْمُسْتَقِيمَ إِنَّكَ لَا تَحْزَنُ مِنْ شَيْءٍ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ إِنَّهُ يَظْهِرُ لَكَ مَا أَرَادَ وَقَدَّرَ مِنْ قَلَمِهِ الْأَعْلَى إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ. الْبَهَاءُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ ذَكَرَكَ فِي السَّجْنِ إِنَّهُ سُمِّيَ بِأَبِي الْقَاسِمِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْكَرِيمِ.

## ۱۵-۸: جناب مصباح



معلمین و شاگردان کلاس درس تبلیغ در طهران

جناب عزیزالله مصباح در وسط صف اول نشسته دیده می‌شوند. در سمت راست ایشان جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی و در سمت چپ ایشان جناب علی اکبر فروتن که از معلمین بوده‌اند، نشسته‌اند.

از احبای معروف طهران میرزا محمدعلی خان پسر ملا حسن تفرشی بود که در سال ۱۳۳۵هـ/ق/۱۹۱۷م درگذشت و در امامزاده معصوم مدفون شد. میرزا محمدعلی خان

زوجه‌اش بنت میرزا محمدحسین منجم‌باشی تفرشی مسماة به شاه‌جهان بود که در سال ۱۲۹۱ هـ/ق ۱۸۷۴م وصلت کردند و میرزا عزیزالله مصباح به سال ۱۲۹۳ هـ/ق ۱۸۷۶م متولد شد و در سنه ۱۳۲۳ هـ/ش ۱۹۴۴م صعود فرمود. ■

نگاه کنید به ظهورالحق (ج ۸، ص ۴۰۱-۳۹۱). شرح احوال جناب عزیزالله مصباح در مصایح هدایت (ج ۲، ص ۵۴۱-۵۷۰) به طبع رسیده و دیوان اشعار ایشان نیز به سال ۱۲۲ بدیع در طهران انتشار یافته است. نشریه خوشه‌ها (شماره ۲) نیز به انتشار مطالب مربوط به عائله مصباح اختصاص یافته است.

الواح مبارکه عائله مصباح و شرح احوال و آثار عبدالله مصباح ابن عزیزالله مصباح در یادنامه مصباح منیر منتشر گردیده است.

### ۱۵-۹: دکتر یونس خان

دکتر یونس خان پسر مشهدی حسین قزوینی است. مشهدی حسین به عکا رفت و از طرف حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه مأمور شد که به اسلامبول برود و زائرین را کمک کند. او پس از مدّتی به طهران آمد و در سال ۱۳۲۴ هـ/ق ۱۹۰۶م درگذشت. ابتدا او را از بیم اعداء در خانه‌اش دفن کردند و بعداً به گلستان جاوید طهران منتقل شد. پسرش جناب دکتر یونس خان افروخته بود که مشهور است و شرح حال خود را نوشته است. (مجلد هشتم ظهورالحق اثر فاضل مازندرانی)

احبای الهی تشریف بردند تا هفته بعد. ■

دکتر یونس خان افروخته در سال ۱۲۸۵ هـ/ق ۱۸۶۸م در قزوین تولّد یافت و به سال ۱۳۶۶ هـ/ق ۱۹۴۷م در طهران به ملکوت ابدی صعود نمود. دکتر یونس خان در دانشگاه بیروت به تحصیل طب پرداخت و در سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۰م در عکا و حیفا مقیم بود و خاطرات نه‌ساله آن ایام را به رشته تحریر در آورد. کتاب ارتباط شرق و غرب، مجموعه‌ای از اشعار و رساله‌ای که درباره صوم در دیانت بهائی مرقوم داشته انتشار یافته و نیز صاحب مقالاتی در زمینه مسائل طبّی است که در جرائد ایران منتشر گردیده است.

حضرت عبدالبهاء در لوح ابوی و اخوی جناب دکتر یونس خان درباره جناب دکتر یونس خان چنین می‌فرمایند:

به واسطه جناب یونس خان  
ابوی محترمشان و اخوی مکرم علیهما بهاء الله الأبھی  
هو الله

ای دو بنده الهی جناب یونس خان به خدمت حضرت یزدان مشغول و به عبودیت آستان مقدس مألوف؛ الحمد لله صحیح و سالم است و ساعی و قائم؛ حسرتی جز فرقت شما ندارد و ملالی جز حرارت اشتیاق نخواهد. شما باید در جمیع احوال به دعا در حق او مشغول شوید و طلب عون و عنایت نمایید که روز به روز موفق تر گردد و ثابت تر شود و راسخ تر گردد و به خدمت بیشتر کوشد...

دو فقره از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب مشهدی حسین قزوینی پدر جناب دکتر یونس خان افروخته به شرح ذیل است:

به واسطه جناب یونس خان

جناب ابوی محترمشان مشهدی حسین علیه بهاء الله

ای بنده بهاء الحمد لله از مرارت مدینه کبیره رهایی یافتی و به ایران شتافتی. جناب یونس خان حاضرند و به خدمت مشغول و به عبودیت در گاه احدیت مألوف. شکر کن خدا را که نجل نجیبی در آستان مقدس داری که همواره سبب ذکر تو در آن آستان است. این فضلی است عظیم و بخشش پرنامی در جهان آفرینش. دعا کن تا روز به روز بر خلوص و انقطاع بیفزاید و هر دم بیشتر از پیش موفق شود و عليك التَّأَمُّع

هو الله

جناب ابوی آقای میرزا یونس علیه بهاء الله

هو الأبھی

ای مهتدی به نورهدی جناب آقا میرزا یونس الحمد لله از بطن ماهی فراق و حرمان نجات یافته چون ذوالنون در ساحل بحر ایض ارض مقدسه بقعه مبارکه یزدان است. اما ذوالنون در ظل شجره یقطین از حرارت حسابان و سجن محفوظ ماند اما این یونس در ظل سدره مبارکه انشاء الله محفوظ و مصون ماند. پس شکر کن ای پدر که پسر به

---

چنین عنایتی مخصّص شد که طائف مطاف ملأ اعلی شد و دعا کن که موفق بر خدمت امرالله گردد. چه که این اعظم موهبت الهیه و اکبر عنایات رحمانیه است و البهاء علیک و علی کلّ ثابت علی میثاقه. ع ع

## هفته شانزدهم

### ۱۶-۱: مناجات حضرت ربّ اعلى

احبای الهی حسب المقرّر تشریف آوردند و یکی از حاضرین این مناجات را که از حضرت ربّ اعلى جلّ جلاله است تلاوت فرمود قوله الأعزّ الأعلى:

"فسبحانک سبحانک لم تعدل تجارتی تجارة أحد ما فی السموات وما فی الأرض و لم ینک ذلك إلا من فضلک وإلا ما أنا و مبلغی الذی هو فناء بحت و حدّ وجودی الذی هو عدم صرف..."

این مناجات در صفحات ۴۷-۵۲ مجموعه مناجات حضرت نقطه اولی به طبع رسیده و به صورت کامل در صفحات ۳۵-۵۳ مجموعه آثار حضرت اعلى (شماره ۸۲) نیز انتشار یافته است.

### ۱۶-۲: ماستر خدا بخش

بعد از تلاوت مناجات یکی از احباء که در هفته قبل متقبّل شده بود یادداشت‌های جناب اردشیر جمشید هزاری را با خود بیاورد به وعده خود وفا فرمود و قسمتی از یادداشت‌های جناب هزاری را که درباره شرح ایام تشرّفش به حضور حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه و نیز سایر مطالب مربوط به عقاید پارسیان بود آورده چنین خواند:

(از خاطرات جناب اردشیر جمشید هزاری که از عباد مقرّبین و بندگان ممتحن و مخلص آستان جمال قدم جلّ جلاله هستند و اینک در آلمان مهاجرت کرده با دختر خود طاهره و داماد خود دکتر مجذوب سکونت دارند، دفتری به خطّ خودشان توسط پسرشان جناب مهندس حبیب هزاری که در طهران هستند به بنده رسید و قسمتی از آن را استخراج کرده در این اوراق می‌نگارم. شرح احوال جناب هزاری را در کتاب آفاق و انفس به تفصیل نوشته‌ام. یادداشت‌های ایشان درباره زردشتیان و برخی از مطالب

امری است، قوله علیه بهاء الله:

چون علمای زردشتی علم مذهبی را به خود اختصاص داده بودند جوانی از زردشتی‌های دهات یزد که خیلی مایل بود علم مذهبی را بداند به بمبئی رفت و به واسطهٔ سرجمشید جی بزرگ زردشتیان وسائل تحصیلش فراهم شد و این مرد کسی بود که همواره اطفال یتیم و جوانان مستعد را کمک می‌کرد. آن جوان دوازده سال تحصیل علوم مذهبی کرد و به یزد مراجعت نمود و با دستوران در افتاد و حقایق مذهب را بیان می‌کرد و انگلیسی را خوب می‌دانست و عضو انجمن زردشتیان یزد شد.

پارسیان ایران بر حسب دستور پارسیان هند در هر کجا بودند انجمنی داشتند که به کارها رسیدگی می‌کرد. در آن زمان در یزد باسواد میان زردشتی‌ها کم بود و اغلب سوادداران بهائی بودند و آن را انجمن ناصری می‌گفتند. اعضای انجمن دوازده نفر بودند که هفت نفر آنها بهائی بودند و از جمله همان جوان مزبور بود که باطناً محبّ امر بود و به مستر خدابخش معروف بود و با دستورها بحث می‌کرد و اسرار مذهب را که در هند آموخته بود علنی شرح می‌داد. دستوران با او دشمن شدند و مجلس بحثی تشکیل شد و ارباب گودرز مهربان و استاد جوانمرد شیرمرد و کیخسرو خداداد و استاد کیومرث وفادار و ارباب دین‌یار کلانتر و استاد اسفندیار کوچه‌بیگی همهٔ اینها عضو انجمن ناصری و بهائی بودند و ریاست انجمن با ارباب گیو بود. انجمن صلاح دانست که ملت را در آتشکدهٔ بزرگ دعوت کنند و دو نفر از رؤسای دستوران یکی دستور تیرانداز و دیگری دستور نامدار را هم دعوت کردند و با حضور ملت از مسائل دینی از دستوران سؤال می‌کردند و آنها عاجز بودند و همه را مستر خدابخش جواب می‌داد و همین سبب شد که به علت بغض و عناد دستوران مستر خدابخش به قتل رسید؛ یعنی دستوران ترتیب قتل او را داده بودند. حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی او را شهید نامیده‌اند. پدر پیرش از غم قتل پسرش مریض شد و صعود کرد و مهربان برادر مستر خدابخش عریضه‌ای حضور مبارک مرکز میثاق جلّ ثنائه عرض کرد و در جواب لوح مبارک ذیل نازل گشت قوله الأهلی:



یزد

جناب مهربان بهرام رئیس علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای پروردگار دستوران بدمنش مظهر بخشش، ماستر خدابخش را به ظلم و جفا شهید نمودند و ناپدید کردند. این جان پاک جانفشانی نمود و به میدان قربانی شتافت. این شخص محترم را سر حلقه شهیدان کن و سرور روحانیان فرما؛ در ملکوت ابھی تاج و دیهیم بخش و افسر عزت ابدیه بر سر نه؛ زیرا سزاوار این بخشایش است. ای پروردگار جانی که از این صدمه کبری زیست نمود، به جهان تو شتافت؛ شایان الطاف است و مستحق اسعاف؛ و بهرام دردمند که مصیبت پسر دید و شهادت خدابخش را تحمل نمود و به اوج بخشش و آمرزش تو شتافت این نفس مصیبت دیده را در جهان خویش بزرگوار فرما. ای قوی توانا نفوس جفاکار سزاوار کیفر و عقوبت شدیدند، هر چه بمانند بیشتر ستم نمایند. این نفوس ستمکار را پایدار مدار. تویی مقتدر و توانا. حیفاً، ۶ جمادی الثانی ۱۳۳۸، عبدالبهاء عباس ■

شرح احوال ماستر خدابخش در کتاب دوستان راستان (ص ۵۷-۶۷) به طبع رسیده است. حضرت عبدالبهاء در لوح صادره به اعزاز جناب آقا مهدی اخوان صفا درباره ماستر خدابخش چنین می فرمایند:

"ای ثابت بر پیمان مکاتیب و زیارت هایی که خواسته بودی مرقوم شد ... جناب مستر خدابخش و احبای زردشتی در حفظ و حراست احبای الهی نهایت زحمت و مشقت را کشیدند؛ من منتهای رضایت را از ایشان دارم و از درگاه احدیت استدعای عنایت در حق ایشان نمایم..."

و نیز نگاه کنید به پیشگامان پارسی نژاد (ص ۸۷-۸۹). مقاله ماستر خدابخش درباره امر بهائی در مجله عندلیب (سال ۱۰، شماره ۴۰) به طبع رسیده است. شرحی از احوال و خدمات جناب اردشیر هزاری که یادداشت های ایشان مورد نقل و استفاده جناب اشراق خاوری قرار گرفته در مجله عندلیب (شماره ۷۰، بهار ۱۹۹۹م، ص ۴۳-۴۰) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به ذیل "جنابان اردشیر و رشید هزاری" در کتاب دوستان راستان (ص ۱۶۸-۱۰۶) و فقره دوم در ذیل هفته ششم.

## ۱۶-۳: حاجی علی یزدی

از یادداشت‌های جناب اردشیر جمشید هزاری مختصری از شرح حال جناب حاجی علی یزدی، برادر حاج محمدطاهر المیرزی یزدی را نقل می‌نماید:

موقع تشرّف به سال ۱۳۱۸ شمسی / ۱۹۳۹ م در حیفا حضور مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله ارواحنا لوحدته الفدا یک روز حاجی علی یزدی را که از قدمای احباب است ملاقات کردم. مشارّالیه در جوانی هنگامی که در یزد ضوضاء می‌شود از یزد حرکت می‌کند و پیاده خود را به ارض اقدس می‌رساند و در محضر مبارک جمال قدم جلّ جلاله در ارض اقدس مجاور گردید.

حاج علی مزبور بعد از صعود جمال قدم جلّ جلاله به ناقصین پیوست و مدت هفت سال با آنها بود. ناقصین در قصر بهجی بودند و از عنایات حضرت عبدالبهاء گذران می‌کردند و مشغول دسیسه بودند. حاج علی گاهی به شکار می‌رفت و تفنگ و فشنگ همراه داشت. روزی که عازم شکار بود، میرزا محمدعلی او را می‌بیند و می‌گوید حاجی علی می‌خواهم کاری بکنی و در محلی خلوت حضرت عبدالبهاء را به قتل برسانی و ما را خلاص کن. حاج علی از استماع این سخن متغیّر و در عین حال متنبّه می‌شود. حاجی علی می‌گفت خیلی ناراحت بودم و می‌دیدم که ناقصین هر شب تا نیمه شب الواح و آیات را که در چمدان بود واری می‌کنند. پرسیدم به چه کار مشغولید و نمی‌فهمیدم تا آن که از ثریا دختر شیخ کاظم سمندر قزوینی که زوجه میرزا ضیاءالله بود پرسیدم. گفت می‌خواهند این‌شاءالله در مقابل کتاب عهدی سندی به دست آورند که مقامشان محفوظ بماند.

من به فکر افتادم. شبی رفتم درب بیت عبود تا حضور حضرت عبدالبهاء برسم. در را زدم. آقا میرزا محمود کاشی آمد و در را باز کرد و تا دید من هستم فوراً در را بست و رفت. من حیران و سرگردان ماندم و مثل مجسمه ایستاده بودم. دیدم در باز شد و میرزا محمود به من گفت بیا. مسرور شدم و وارد شدم. هیکل مبارک سرکار آقا را زیارت کردم بی‌اختیار خود را به اقدام مبارکش افکندم. مرا بلند کردند و نوازش فرمودند. خواستم شرح مطالب را بگویم فرمودند لازم نیست یک کلمه بگویند جمال مبارک آگاه است من هم دوست ندارم بگویم. تو با ما هستی و باید خدمتگزار امرالله باشی. فرمودند چای آوردند و با دست مبارک به من چای عنایت کردند. روح تازه شد و بودم تا صعود حضرت عبدالبهاء واقع شد بی‌اندازه محزون شدم. امیدم به عنایات

حضرت ولیّ امرالله بود...

حاجی علی با پسرش در نزدیک طبریا بودند و در ایام تسعة متبرکه با پسرش به حیفا می آمد و در مسافرخانه بود. سایر احبای یافا و پورت سعید و غیره هم اجازه داشتند که در ایام متبرکه به حیفا بیایند و در مسافرخانه وارد و به حضور حضرت ولیّ امرالله مشرف شوند ... من حضور مبارک حضرت ولیّ امرالله مشرف بودم. یک روز حاجی علی آمد هنوز جنگ دوم تمام نشده بود و احبّاء نمی توانستند از ایران و امریکا و غیره بیایند. دیگر خدا خواست که حقیر چون احضارم فرموده بودند، از ایران آمدم و شرفیاب شدم. مدت دو ماه و هر روز به زیارت مقام مشرف می شدم و عصرها حضور مبارک مشرف می شدم و چهار و نیم بعد از ظهر از مسافرخانه به بیت مبارک می رفتم و منتظر بودم ساعت پنج هیکل مبارک از طبقه بالای بیت تشریف فرما می شدند و بنده تعظیم می کردم و در ملازمت حضرتش به زیارت مقامات مقدسه مشرف می شدم و بعد به زیارت مرقد حضرت ورقه علیا تشریف می بردند و بنده همراه بودم و بعد قدری در گلکاری مقام اعلی قدم می زدند و بنده حاضر بودم و بعد تشریف می بردند.

این برنامه هر روز بود. روزی که حاجی علی آمده بود، در اتاق انتظار بیت مبارک با هم بودیم. حاجی خیلی محزون بود و می خواست که حضرت ولیّ امرالله جلّ سلطانه در حق او کلمه رضا بفرمایند و خیلی محزون بود. در این بین ریاض افندی آمد و گفت هیکل مبارک حاجی علی را احضار فرموده اند. حاجی رفت و بعد از مدتی برگشت نفس می زد و گریه می کرد. از حالش پرسیدم که چرا گریه می کنی؟ حاجی گفت ترسید؛ و بعد به لهجه یزدی گفت، "از سُورمه"؛ یعنی گریه من از خوشحالی است، زیرا حضرت ولیّ امرالله مرا بخشیدند و کلمه رضا از فم مبارک استماع کردم. خیلی خوش و مسرور هستم.

طولی نکشید که هیکل مبارک بنده را احضار فرمودند و با نهایت مسرت شرفیاب شدم. فرمودند حاجی علی را دیدید؛ قوایش به کلی تحلیل رفته است و چشمش هم ضعیف شده است. شما همراهی و کمک کنید؛ هر گاه به زیارت بروید که برود. تعظیم کردم و آمدم اتومبیل حاضر بود، با حاجی علی رفتیم. وقتی وارد مقام مقدس حضرت عبدالبهاء شدیم، حاجی علی قرب آستان مبارک افتاد و مکرر پیشانی خود را به آستان مبارک می زد و با گریه و ناله می گفت، یا حضرت عبدالبهاء چگونه شکر کنم که کلمه رضا از ولیّ امرت شنیدم و روح آزاد شد. حقیر زیر بازویش را گرفتم

و بلندش کردم و زیارت‌نامه خواندیم و آمدیم برای زیارت مرقد مقدّس حضرت ورقه مبارکه علیا که آنجا جایز نیست کسی برود و سر به مرقد بگذارد. بنده زیر بازوی حاجی را گرفته بودم. ناگهان خود را به مرقد حضرت ورقه علیا رسانید و خود را به خاک افکند و بنای گریه و ناله گذاشت و می‌گفت، ای حضرت ورقه مبارکه علیا خیلی مسرورم که کلمه رضا از لسان حضرت ولیّ امرالله شنیدم. شما هم از گناهان من بگذر. حقیر بلندش کردم آمدیم مسافرخانه و او را نزد پسرش بردند.

حقیر در مسافرخانه از حاجی پرسیدم که چطور شد با ناقضین همراه شدی؟ گفت احمقی، نادانی... گفتم حاجی شکر کن که الحمدلله به حقیقت رسیدی؛ تو رفتی هستی، خوب است قطعه زمینی را که داری به امرالله تقدیم کنی. گفت، خوب گفتمی. روز بعد که حضور مبارک مشرف شدم فرمودند دیروز حاج علی را به زیارت بردید؟ عرض کردم بلی. فرمودند در چه حالی بود؟ عرض کردم گریه می‌کرد و ناراحت بود. فرمودند باید هم گریه کند. فضل جمال مبارک شامل حالش شد، زیرا عصیانش شدید بود. این امتحانات همیشه برای آگاهی و بیداری نفوس مقرر و مقدر است. من همیشه دعا می‌کنم برای حفظ احباء. وظایف احباء در الواح مذکور است باید دائماً بخوانند و بیدار و هشیار باشند و غفلت نکنند.

تلاوت ادعیه و مناجات و نماز برای خواندن و فهمیدن و عمل کردن است. در آیه اول کتاب اقدس می‌فرمایند شناسایی و عمل این دو با همدیگر یکی غیر دیگری مقبول نیست و امتحانات لازمه امر است. ملاحظه کنید اگر برای مدارس امتحان نباشد، زحمات و نتیجه و مقام شاگرد معلوم نمی‌شود. از جمله صفات الهی عدل و انصاف است و مافوق همه فضل او است. ■

شرحی از احوال حاجی علی یزدی برادر جناب حاجی محمدطاهر المیری در کتاب عالم بهائی (ج ۹، ص ۶۲۴-۶۲۵) به طبع رسیده است. جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۱۴۴ مکرر اول) نوشته‌اند که حاجی علی یزدی سالیانی چند با اغصان و مخالفین مرکز پیمان مصاحبت و سابقه ارتباط یافت و بالاخره ملتفت احوالشان شده بگسست و به خدمت حضرت غصن اعظم عبدالبهاء پیوست و از او و زوجه‌اش بنت سیاح مراغه‌ای خلف و خاندانی برجاست.

حضرت ورقه مبارکه علیا در اشاره به ایام مصاحبت حاجی علی یزدی با اهل نقض و رجوع او به ظلّ شجره میثاق در یکی از دستخط‌های خود چنین مرقوم فرموده‌اند که:

"... شرحی که حاجی علی یزدی و اسباب نقضش و علت رجوعش را نوشته دیده و خوانده‌اید..." (دستخط‌های حضرت ورقه علیا، ص ۱۶۲).

شرحی که حضرت ورقه علیا به آن اشاره فرموده‌اند در ۴۳ صفحه (بدون عنوان و تاریخ طبع و نام ناشر) به طبع رسیده و با این عبارات آغاز می‌گردد:

"حمد و ثنا ساحت اقدس امّنع جمال ابھی را شایسته و سزاوار که فضلاً علی العباد قبل از صعود به اثر قلم اعلی مرکز منصوص عهد و پیمان را بر اهل عالم واضح و عیان فرمود تا حصن حصین امرالله از کید حسودان محفوظ ماند..."

در این مقام لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب حاجی علی یزدی را مندرج می‌سازد:

### هو الأبهی

جناب حاجی علی یزدی علیه بهاء الله الأبهی ملاحظه نمایند

هو الله

یا من استجار ربّه الأعلی مسطور مرقوم مضمونش مفهوم و معلوم گردید. دوری و مهجوری اگرچه آتش سوزان است و شدت نیران ولی نائره شوق افروخته گردد و جان سوخته را عطش و ظماً افزون شود. هجران روضه مقدسه هر چند سبب حسرت و حرمان است ولی این ناله و فغان و حنین و این دل و جان مقبول و مطلوب دل و وجدان؛ این فرقت حرقت افزود و این حسرت عطش دل را زیاده نمود.

اجازه سؤال خواسته بودید، لیس الیوم یوم الفحص و السؤال، بل الیوم یوم الثبوت و الرسوخ علی العهد و الميثاق إن كنت من رجال هذا الميدان أرخ العنان و أطلق اللسان بذکر ربک الرحمن و استقر استقرار الراسیات و دع الشبهات من أهل الإشارات و سوف تجد علم الميثاق معقوداً مرفوعاً و شرع العهد مشهوداً منشوراً یومئذ يتذكر الواقفون. ورقه مبتهله والده میرزا حسن و ورقه متضرعه همشیره میرزا و اطفال را تکبیر برسانید.

ع ع

از قبل این عبد در نهایت تضرع و ابتهاج در آستان مقدس زیارت بخوانید.

در یکی از توابع حضرت ولی امرالله خطاب به جناب حاجی محمدطاهر المامیری درباره جناب حاجی علی یزدی چنین آمده است:

جناب حاجی محمدطاهر المامیری اخوی جناب حاجی علی یزدی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

نامه آن یار عزیز محترم به لحاظ مکرم حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه فائز و نفعه خلوص و وداد که از هویت قلب و فؤاد متضوع مورث سرور و انبساط وجود اقدس مبارک گردید.

فرمودند بنویس، اخوی ایشان در مرج عکا یادگاری از خود بگذاشت و به تأسیس اوقاف بهائی موفق شد و گوی سبقت را از سائرین بر بود. طوبی له، بشری له من هذه الموهبة العظمی.

در جمیع احوال در حق آن خادم صمیمی آستان مقدس جمال رحمان طلب مزید تأیید و توفیق می فرمایند و از ملکوت احسان بدائع الطاف ربّ منان را سائلند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین؛ ۲ شهرالرحمة ۲۵/۱۰۱ ۱۹۴۴ جون ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی.

#### ۱۶-۴: رستم اختر خاوری

[در یادداشت های جناب اردشیر هزاری از جمله چنین آمده است:]

جناب رستم اختر خاوری که از سینه با پایین بدنش فلج بود و چشمش از بین رفته بود به دعای هیکل مبارک شفا یافت...

رستم اختر خاوری جوانی بود تحصیل کرده فارسی و عربی و انگلیسی می دانست و حسب الامر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در عدسیه به تعلیم و تربیت اطفال بهائی مشغول بود. منشی محفل روحانی هم بود و لحن خوشی داشت که مناجات ها را او می خواند و او از نصف بدنش فلج بود و اواخر ایام چشمش در اثر تراخم رمد یافت، یک چشم او از بین رفت و دیگری هم رفع حاجت نمی کرد.

روزی او را به حیفا آوردند و هیکل مبارک حضرت ولی امرالله که به زیارت مقام اعلی تشریف آوردند، در مسافرخانه مقام به دیدن آقا رستم تشریف بردند. آقا رستم روی تخت دراز کشیده بود. فرمودند آقا رستم حال شما چطور است؟ آقا رستم منقلب شد و به گریه افتاد. هیکل مبارک به ریاض افندی فرمودند برو و دکتر چشم را که در حیفا بود بیاورد باید به دقت معاینه کند و نسخه بدهد نسخه او را من می بینم اگر مورد پسند واقع شد می گویم معالجه کند و اگر نپسندیدم برو قدس در آنجا دو

نفر دکتر چشم هستند.

بنده وقتی به مقام اعلیٰ تشریف می‌بردند عرض کردم برای آقا رستم رجای شفا می‌کنم. فرمودند شما کتاب اقدس را زیارت کرده‌اید؟ عرض کردم بلی. فرمودند جمال مبارک می‌فرمایند مریض شدید به حکیم مراجعه کنید. خود من هم وقتی مریض می‌شوم به دکتر مراجعه می‌کنم ولی مآلاً شفا با جمال مبارک است.

بعد معلوم شد نسخهٔ دکتر حیفاً را نپسندیدند. دکتر گفته بود یک چشم از بین رفته معالجه نمی‌شود و یکی هم شش ماه طول دارد خوب شود. حسب الامر مبارک آقا رستم را دو نفر فامیلش به قدس بردند. در آنجا هم دکترها همان حرف دکتر حیفاً را گفته بودند. گفته بودند که یکی خوب نمی‌شود و از بین رفته و دیگری را یک دکتر گفته بود چهار ماه طول می‌کشد و دومی گفته بود شش ماه طول دارد. به حضور مبارک تلفن کردند، فرمودند بگویید مشغول معالجه شود و به بنده و میرزا عنایت‌الله اصفهانی که مجاور حیفاً بود فرمودند، می‌بینید که من خیلی کار دارم و الاً خودم می‌رفتم. چون فردا دکتر چشم آقا رستم را عمل می‌کند، شماها نیابةً برای تسلی آقا رستم بروید به قدس و با او باشید. اطاعت کردیم و رفتیم. معلوم است که چقدر باعث تسلی او و همراهانش شد.

دکتر چشم او را عمل کرد و او را به منزلی که اجاره کرده بودند بردیم و ما هم ماندیم تا هیکل مبارک اجازهٔ مراجعت بدهند. دکتر هر روز می‌آمد و پانسمان می‌کرد. روز هشتم کاغذی از عدسیه برای آقا رستم رسید؛ باز کردیم و خواندیم. آقا رستم گفت، پاکت را به من بدهید. پارچه‌ها را از روی چشمش برداشت و روی پاکت را خواند و گفت الحمدلله که می‌بینم. همه تعجب کردیم و خوشحال شدیم. آقا رستم گفت، شفا از جمال مبارک جل جلاله رسید و عصر که دکتر آمد و جریان را گفتیم باور نکرد و گفت یکی از چشم‌ها به کلی از بین رفته و باور نکرد و پاکتی از جیب خود بیرون آورد و به آقا رستم داد که پشت پاکت را بخواند؛ آقا رستم خواند. دکتر خیلی تعجب کرد و حیران و سرگردان نشست و گفت، عجب، هشت روز بیشتر نیست؛ چطور شد؟ میرزا عنایت گفت، از بندگان آستان حضرت شوقی ربّانی هستیم و ایشان برای شفای چشم آقا رستم دعا فرموده‌اند و این از اثر آن است؛ ما بهائی هستیم. دکتر گفت من شکی ندارم که او شفا بخشیده و من شنیده‌ام که اغلب کلیمی‌ها و مسیحی‌ها روزهای شنبه و یکشنبه به مقام اعلیٰ می‌روند و درخواست شفا می‌کنند و به مقصود

می‌رسند. حالا دیگر شکی برای من باقی نمانده است.

ما فوراً قضیه را با تلفن به محضر مبارک عرض کردیم. فرمودند که آقا رستم از دکتر دستور بگیرد و برود. بعد سید و بنده و آقا میرزا عنایت به حیفاً مراجعت کردیم و مشرف شدیم. فرمودند من از جمال مبارک جلّ جلاله رجای شفا کردم و فضلاً عنایت فرمودند. باید همه و همیشه قلباً و روحاً متوجّه و متوسّل به درگاه او باشیم... انتهی لوح حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه که عنوانش "ای یار مهربان نامه شما رسید و بر مضمون اطلاع حاصل گردید، مکتوب ناطق بود و دلیل بر نورانیت... به افتخار شهريار اردشير رحمت آبادی یزدی از قلم مبارک نازل شده است. ■ تمام لوح فوق در کتاب یاران پارسی (ص ۱۰۳-۱۰۴) به طبع رسیده است.

### ۱۶-۵: بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء

در ضمن خاطرات ایام تشرّف به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در یادداشت‌های جناب هزاری چنین مندرج است: هیکل مبارک فرمودند:

"اول تابستان بود؛ میرزا آقاخان استدعا کرد که جمال مبارک به افجه تشریف ببرند و جعفرقلی خان مهماندار بود. در افجه تشریف داشتند که واقعه شاه رخ داد. میرزا آقاخان صدراعظم کاغذی فوراً به برادر نوشت که همچو واقعه‌ای واقع شد و ذکر ایشان هم هست؛ نمی‌خواست واضح تر بنویسد. پشت سر این کاغذ قاصد دیگر رسید که ذکر ایشان بروزتر است. جعفرقلی خان و ملا عبدالحمید که فی الحقیقه از خدمتگزاران قدیم بودند، مصلحت در این دیدند که جمال مبارک پنهان شوند. ملا عبدالحمید حضور مبارک عرض کرد که در این نواحی کوهی است که هم کتل افجه و پشت آن لار است و کسی در آن نیست؛ چه در زمستان به قدری برف می‌آید که درّه‌های آن کوه پر می‌شود. عبدالحمید عرض کرد در آنجا کسی نیست و ما جاهائی در درّه لار می‌دانیم که لشکر سلم و تور در آنجا راه پیدا نمی‌کنند؛ من شما را می‌برم آنجا، در یکی از مغاره‌ها جا می‌دهم و یک خدمتگزاری می‌آورم که من و شما و او فقط بدانند و شبانه هر چه آذوقه لازم شد می‌رسانم. جمال مبارک فرمودند من باید بروم طهران. هرچه ملا عبدالحمید اصرار کرد در طهران خطر است، جمال مبارک قبول نفرمودند. آنچه جزع و فزع کرد که به مجرد تشریف بردن شما به طهران اعتراض می‌کنند چه بهتر که به درّه‌های لار تشریف ببرید، قبول واقع نشد.



جمال مبارک اسب خواستند و سوار شدند و سبب حرکت مبارک مکاتیب پی در پی میرزا آقاخان بود. جمال مبارک از افجه با نوکرها رو به شهر حرکت فرمودند. به مجرد ورود به زرگنده، چون شاه در نیاوران بود خبر گرفته ساعتی نگذشت که صد و پنجاه سوار فرستادند و جمال مبارک را با آن وضع وارد نیاوران کردند. میرزا یحیی در مازندران بود. جمعی از احبّاء را که جمال مبارک در آنجا گذاشته بودند به آنها گفت شما نباید مسلّح شوید؛ بعد خودش خوفش گرفت، لباس درویشی پوشید و کشکولی به دست گرفت و فرار کرد. جمال مبارک از افجه سوار شدند و به طهران آمدند. میرزا یحیی با کشکول و با کلاه سیاه درویشی پیاده با ملاّ زین العابدین در دهات مازندران می‌گشت.

باری، جمال مبارک را به نیاوران بردند و جنب چادر حاجی علی خان حاجب‌الدوله چادری برای جمال مبارک زدند و در آن جمال مبارک را حبس کردند. حاجی علی خان مأمور گرفتن احبّاء بود؛ فوراً به شاه نوشت که جمال مبارک را گرفتم و دیگر او خیلی مسأله را آب و تاب داد که چگونه کشیدیم، چه کردیم تا او را وارد کردیم. ناصرالدین شاه به خطّ خود کاغذی بدین مضمون به حاجب‌الدوله نوشت که، ای حاجب‌الدوله روی تو سفید، همیشه روی تو سفید خدمت عظیمی به دولت کردی و این خدمت تو را هرگز فراموش نمی‌کنم و حاجب‌الدوله برای افتخار به هر کس که نزد او می‌آمد دستخطّ شاه را نشان می‌داد.

اما واقعه شاه واقعه‌ای بود که ابدأ وصف ندارد؛ مثلی فارسی، است که در و دیوار گوش دارد. در طهران و شمیران یک نفر نبود که از بابی فکرش ساکن باشد؛ از یک طرف رُعب و از یک طرف بغض. باری لشکر فرستادند و تا کسی را می‌گرفتند به کلی یغما کردند و جمیع احبّاء را زنجیر کردند و آوردند؛ اما بسیار نفوس مبارکی بودند. جمیع اموال آنها را تالان و تاراج نمودند و خودشان را اسیر کردند؛ کسی که جان به در برد، میرزا یحیی بود که فرار کرد. میانه آنها دو نفر بودند: یکی محمّد تقی خان و یکی عبدالله بیگ و نوکر عبدالله بیگ باباخان بود. کوهی است در آنجا بسیار بلند و مشکل؛ آنها رفته بودند روی آن کوه. صبحی که از خواب بیدار می‌شوند می‌بینند در ده لشکر افتاده. محمّد تقی خان به عبدالله بیگ می‌گوید، من می‌خواهم بروم به سوی ده چرا که وفا نیست جمیع احبّاء در دست ستمکاران اسیر شوند و ما بالای کوهی سالم باشیم؛ من پایین می‌روم.

عبدالله‌بیک به هر زحمتی که می‌توانست خواست ممانعت کند. گفت اگر ممانعت کنی از بالای کوه خودم را پرت می‌کنم. عبدالله‌بیک چون اینطور دید گفت بسیار خوب. محمدتقی‌خان خداحافظی کرد و حرکت کرد. عبدالله‌بیک گفت اصرار من برای حفظ جان خودم نیست، من هم می‌آیم؛ و رفت. نوکرشان هم وفا نموده متابعت کردند. از دور آمدن این سه نفر مسافر را می‌دیدند تا نزدیک شدند. وقتی که نزدیک شدند، یکی فریاد کرد که این محمدتقی‌خان است؛ همانجا با تیر هر دو را شهید کردند. نوکرشان خود را به رودخانه انداخت و آب او را برد.

این محمدتقی‌خان در ناز و نعمت پرورده شده بود و یک مادر هشتادساله داشت. این مادر مظهر استقامت و ثبوت بود. اگرچه جمیع دارایی او را بردند و از مایملک او جز یک خانه از برای او نمانده بود، شبها تا صبح فریاد می‌کرد: خدا من یک پسر داشتم و آن را هم در راه تو دادم. در حالی که نان شب نداشت اینطور شکرگزاری می‌کرد. یک ماه بعد، حاجی حسنی بود از اهل کجور؛ این شخص به خانه محمدتقی‌خان آمده پیاده شد. این حاجی حسن از اشخاص امین روزگار بود. گفت والده، محمدتقی‌خان کشته شد ولی یک امانت نزد من داشت که حالا به شما می‌دهم و آن ۳۸۰۰ [؟] است؛ خواست بدهد، والده محمدتقی‌خان قبول نکرد. گفت همه چیز من محمدتقی‌خان بود، جان من او بود، دولت من او بود، روح من او بود، راحت من او بود؛ و او در سبیل الهی فدا شد. هر چه اصرار کرد، یکباره او را قبول نمود. حاجی حسن گفت پس چه باید کرد؟ گفت زن و اولاد او در طهران هستند، برو و تسلیم آنها کن. باری آن وجه را به طهران آوردند و تسلیم کردند.

از جمله ملا عبدالفتاح بود روحی له الفداء؛ سردار حکم داد ریشی ملا عبدالفتاح را ببرند. رفتند چانه‌اش را در عوض بریدند بعد با پای برهنه زنجیرش کردند. این ملا عبدالفتاح در آن حال که او را می‌کشیدند، همه راه مناجات می‌کرد. به طهران رسید؛ مشرف شد و فوت شد.

باری، وصف ندارد که چه حالی بود. این چند نفر احباب که بودند، اگرچه در روی زمین راه می‌رفتند ولی همیشه در ملا اعلی بودند. چه که دقیقه‌ای آرام نداشتند. سلیمان‌خان در طهران بود در خانه او چند نفر احباب بودند. بگفته روز ثانی واقعه شاه ریختند او و همه را گرفتند. سلیمان‌خان یک عباس نام شاگرد خانه داشت که اظهار ایمان می‌کرد. این عباس جمیع رامی شناخت. این عباس با هشتاد نفر فرّاش در کوچه‌ها

می گشت و احبّاء را می گرفتند و سی نفر را به اینطور دست داد. عبّاس نزد شاه خیلی مقرب شد و هر روز عنایتی می دید. حالا حکمت بالغه الهی ظاهر شد. سفر مبارک به کربلا و اسبابی که فراهم آمده که احبّاء به حضور مبارک نرسند اسباب الهی بود. اگر آن اسباب فراهم نیامده بود و جمال مبارک مشغول وزراء و بزرگان نمی شدند احبّاء تردّد می کردند و عبّاس هم همه را می شناخت. جمال مبارک را آوردند گفتند عبّاس او را می شناسی؟ چون حضور مبارک مشرف نشده بود گفت نمی شناسم. احبّاء را می آوردند و داغ می کردند که کی را می شناسی؟ چون حضور مبارک مشرف نشده بودند نمی شناختند. حالا حکمت الهی بود که هر چه می خواستند ایراد بگیرند نمی توانستند هر چه خواستند که از صادق و رفقاییش دلیلی بگیرند که حضور مبارک مشرف شده اند نتوانستند.

حالا حکایت حبس نقل دارد برای فردا شب باشد. من تا حال این اذکار را به این تفصیل بیان نکرده بودم ولی برای شما مفصل گفتم. اگر جمال مبارک کربلا تشریف نبرده بودند کی باور می کرد که در این مسأله مدخل ندارند. این سبب شد و ثابت شد که جمال مبارک در زدن شاه دست ندارند. اما هر زمان بود، احبّای خالص مخلص در ملاّ علی صبر می کردند. چه جانفشانی بود. این احبّاء که شهید شدند خبر نداشتند کسی که خبر داشت آن دو نفر و عظیم خراسانی، که شیخ علی باشد، بود. مثلاً سلیمان خان ابدأ اطلاع نداشت؛ قطعاً بی خبر بود. خانه اش را تالان و تاراج نمودند و خودش را هم در زندان به زیر زنجیر و کند انداختند. بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح علی خان قمی شمع آجین کردند. سینه را سوراخ کردند چهار شمع گذاشتند. هیچ خبر نداشتند. باری، خرسی آوردند و میمونی آوردند و طبل و نقاره آوردند؛ سلیمان خان که به این دستگاه نگاه کرد گفت، کشتن ما که این تفصیل ندارد؛ عروسی است.

باری در کوچه و بازارهای طهران اینطور گردانیدند و بعد آوردند چهار شقه کردند و هر شقه را به یک دروازه آویختند و حال آن که از این واقعه ابدأ خبر نداشتند. اینها نفوسی بودند که مؤمن و موقن بودند و ذکر حق می کردند و به هیچ چیز آلوده نبودند. فردا شب می گویم ببینید چه کرده بودند. خلاصه جمیع ایالات ایران به خون احبّای الهی رنگین شد؛ ولیکن خود اینان هم قوه بود که مقاومت می کرد و آن هم به کمال روح و ریحان. جانفشانی خوب است که در کمال روح و ریحان باشد. در هر حال می کشتند و جزع و فزع کننده را اول نمی کردند.

۱۰ یول [سنه ۱۹۱۳] - حیفا در بیت مبارک بیانات مبارک: امروز خیلی گرم بود. حضرت رسول فرموده است، "اللهم اجعل صيفنا صيف و شتائنا شتا"؛ یعنی تابستان ما را تابستان و زمستان ما را زمستان نما. هرگاه اینطور نشود تولید مرض می شود و این گرما رفع رطوبت و میکروب می کند. بعد فرمودند میرزا مهدی، حق معارضه با خلق ندارد؛ خلق معارضه با حق دارند. فرق است میان تباین و تعارض. انبیاء تباین دارند؛ خلق اعتراض می کنند. انبیاء مخالفت ندارند. مثلاً حضرت عیسی شریعت موسی را تصدیق کرد و نقطه اولی روحی له الفدا حضرت رسول و ائمه هدی را نهایت خضوع و خشوع داشت. حتی فرمودند شبی خواب دیدم موسی ابن جعفر نقل به من داد، یعنی نقلِ هل. نقل را خوردم، این علم، بعد به من رسید. آمیرزا مهدی عرض کرد، قربان این بیانات مبارک در جایی ثبت است یا نه؟ فرمودند در آثار مبارک است. فرمودند نقطه اولی در مناجات خود می فرماید، استغفار می نمایم که عارف شوم به تو؛ استغفار می کنم که تو را ذکر و ثنا نمایم چه که تو مقدسی از عرفان غیر؛ استغفار می نمایم که عارف به رسول تو شوم و استغفار می نمایم که عارف به اولیای تو شوم و استغفار می نمایم که عارف مؤمنان تو شوم و استغفار می نمایم خاکپای مؤمنان تو شوم. حضرت اعلی روحی له الفدا به بایب راضی شد؛ خلق قبول نکردند. فرمودند من بقیة اللهم؛ خلق قبول نکردند. پدر اولاد را زجر می کند، ولی این زجر پدر ناشی از محبت است؛ زجر دیگران از روی عداوت. معلم تلامذه را تربیت و توییح می کند و این ناشی از محبت است، ولی اطفال راضی به مرگ معلم. چنانچه می شنوند معلم ناخوش شده؛ ذوق می کنند و شادمانی می نمایند. چنانچه طبیب مریض را دوی تلخ می دهد مریض داد و فریاد می کند که این دوی تلخ را نمی خواستم و طبیب را دشمن می شمرد و طبیب حمایت می کند مریض جزع می کند و راضی نیست. ولی این حمایت گرفتن ناشی از محبت است و جزع نمودن مریض از جهالت.

انبیاء حتی حضرت اعلی، ذکر نفی و اثبات و شجره طیبه و شجره خبیثه فرمودند، ولی جمال قدم جل ذکره الأعظم کلمه نفی را برداشت. فرمودند همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار منتهی بعضی مریضند باید شفا داد؛ نادانند باید به تربیت دانا کرد؛ جاهلند باید عالم کرد. به نفسی اعتراض فرمودند. فی امان الله.

۱۷ یول [۱۹۱۳] آقامیرزا مهدی و آقانعمت الله فلاح به قصد زیارت، در کوچه آلمانی های حیفا گردش می کردند، به زیارت جمال بی مثال عبدالبهاء روحی لتراب

اقدام احبائه الفداء مشرف شدند. میرزا بدیع‌الله و نادر در خدمت مبارک بودند. حضرت مولی‌الوری از دور عنایت فرمودند، آقا میرزا مهدی را طلبیدند. آقا میرزا مهدی به سرعت هرچه تمام‌تر مشرف شدند. بعد از عنایت فرمودند الحمدلله در این سنوات جنگ احبء در هر کجا بودند محفوظ ماندند. ما نمی‌گوییم آن دنیا برای شما خوب خواهد شد، بهشت به شما داده خواهد شد. بلکه می‌گوییم امورات شما در اینجا، هر گاه در ظلّ عهد و میثاق در آید خوب خواهد شد امورات ملکی شما مرتب و منظم می‌گردد.

همه ملل در این سنین جنگ به مشقت و زحمت افتادند مگر احبء؛ در هر جا بودند راحت بودند. آقا میرزا مهدی عرض کرد، قربان صد و هشتاد هزار نفر در طهران در سنه قبل مردند از گرسنگی و قحطی؛ احباب طهران کلّ الحمدلله در رفاه بودند و دوستان مراقب یکدیگر بودند که به فقرای احباب بد نگذرد. فرمودند این از تعالیم جمال مبارک است. احباب عمل نمودند راحت شدند هر که راحت بخواهد باید به تعالیم جمال مبارک متمسک شود و بر عهد و میثاق ثابت و مستقیم ماند. بعد فرمودند، احباب اطنه و اسکندرونه در این سنین جنگ خوب حرکت کردند، من از آنها راضی هستم. بعد خطاب به آقا نعمت‌الله کردند و فرمودند نصیری‌های اطنه چطورند؟ اگر یک نفر از قانونشان اطلاع داشته باشد، صحبت بکند خوب است؛ اما مطلب خودشان را مستور می‌دارند، مثل طائفة ارمنی کسی را به خود راه نمی‌دهند ولی اگر کسی اطلاع داشته باشد می‌تواند آنها را تبلیغ کند. می‌گویند علی خدا است خدا را در هیکل بشری معتقدند و به این جهت نزدیکند.

آقا میرزا مهدی عرض کرد مشرب علی‌اللهی ایرانی تناسخی است، خدا را در هیکل بشری معتقدند و خیلی هم تصدیق این امر مبارک را کردند. فرمودند آنها با اشتعال و ساده‌اند ولی دخلی به این نصیری‌های این حدود ندارد؛ موهومات نصیری‌های این حدود خیلی است. از جمله می‌گویند علی صورت خارجی نداشته است؛ علی به منزله مراتب بوده است؛ خدا در او تجلی کرده، یعنی ممثل شده، چنانچه خداوند در قرآن در خصوص حضرت مسیح می‌فرماید، "فتمثل لها بشراً سوياً" [سوره مریم، آیه ۱۷]؛ یعنی ملک به صورت بشر ممثل شد و مریم صورت خارجی نداشت؛ مثل عکسی که در آینه مشهود باشد صورت خارجی ندارد، از دور شخص به نظر می‌آید. ممثل به صورتی چون نزدیک می‌روی هیچ نبود. بعضی معتقد به وجود علی نیستند که وجودی داشته

باشد، عیالی داشته باشد، اولادی داشته باشد. قوس و قزح را خیلی ستایش می‌کنند و حال آن که قوس و قزح را می‌شود تشکیل داد. آقا میرزا مهدی عرض کرد، قربان در تورات قوس و قزح را یکی از پیغمبران به قوم خویش می‌فرماید این میانه شما نشانه باشد که هر وقت قوس و قزح را می‌بینید مرا یاد آورید و حال آن که هر گاه آفتاب و باران شود، این قوس و قزح در آسمان تشکیل می‌شود.

فرمودند، چنین است، ولی تورات آنچه در دست مردم است، تمام کتب آسمانی نیست؛ مثلاً می‌نویسد موسی چنین گفت. این چه دخلی به کتاب آسمانی دارد و چیزی که بعد از موسی نوشته شده چه دخلی به موسی دارد. اینها را مورّخین به تورات ملحق نموده‌اند. تورات همان کتاب مثنی است که در او احکام است.

از آقا میرزا مهدی از حال اهالی چین استفسار فرمودند. آقا میرزا مهدی جواب داد. بعد فرمودند، خوب است مسلمان‌ها چینی‌ها را تبلیغ کنند. همین که چند نفر تبلیغ شدند بعد امر مبارک در چین منتشر خواهد شد. مردم اعتراض می‌کنند که ما چرا از بعضی راضی هستیم؛ تعرض ندارند، ما به آنها تعرض نداریم. هر کسی که به عهد و میثاق ثابت است، ما چرا دوست نداشته باشیم. خداوند در قرآن فرموده: "لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٌ" [سوره حج، آیه ۶۷]؛ برای هر امتی مسلکی است که به آن راه می‌روند نزاع نکنند با تو آنها را به خدا دعوت کن، اگر قبول کردند فنعلم المطلوب والآب و او واگذارید. "لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ... لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ الدِّينِ" [سوره کافرون، آیات ۳-۲ و ۶].

محفل خاتمه یافت تا هفته هفدهم که إن شاء الله برسد. ■

درباره بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء، که جناب اشراق خاوری از خاطرات ایام تشرّف جناب هزاری در صفحات فوق نقل نموده‌اند، توجه به نصّ بیان آن حضرت حائز اهمیت است که در یکی از الواح مبارک چنین می‌فرماید: "در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده بودید، هر روایتی، که سند در دست نباشد، اعتماد نشاید؛ زیرا اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است. نصوص معمول بها است و بس."

و نیز حضرت ولیّ امرالله در یکی از توابع خود به زبان انگلیسی مطالبی درباره

بیانات شفاهیه حضرت عبدالبهاء مرقوم فرموده‌اند، که ترجمه فارسی آن چنین است: "بهائیان نباید به خطابات شفاهی، که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده شده، زیاد اهمیت بدهند، مگر در صورتی که خطابات مزبوره به شرف صحه مبارکه رسیده باشد. حضرت بهاء‌الله این مطلب را به حد کافی جهت احبّاء روشن فرموده‌اند، که الواح و نصوص الهی معمول بها است و بس. ممکن است موضوع روایات بسیار جالب نظر باشد، ولی به هیچوجه نباید به آن ترتیب اثر داد..."

برای مطالعه نصوص فوق به باب هفتاد و سوم کتاب گنجینه حدود و احکام (طبع طهران، ۱۲۸ بدیع) مراجعه فرمائید.  
مطالبی، که جناب اشراق‌خاوری از خاطرات جناب هزاری نقل فرموده‌اند، به اختصار و جرح و تعدیل است.

## هفته هفدهم

۱۷-۱: میلر [William Miller] و هر تیک [Georg David Hardegg]

یاران الهی در ساعت مقررہ تشریف آوردند و یکی از اجبای الهی این لوح مبارک را که به اعزاز و افتخار جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی از قلم اعلی نازل شده تلاوت فرمود، قوله تعالی:

"در جمیع کتب ذکر ظهور در این ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالک اُخری آمده و در اطراف این ارض مقدّسه مبارک ساکن شده‌اند و می‌گویند ظهور نزدیک است و ما آمده‌ایم تا به آن فائز شویم و ادراک نماییم. مع ذلک در غفلت عظیم مشاهده می‌شوند. رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود به حضور فائز شود؛ در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد و لکن لوح اقدس مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شده آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را به مقصود کشاند. مع ذلک مصداق کلمه "لایمسه إلاّ المطهرون" ظاهر. باری، به قطره‌ای از بحر معانی آن فائز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قوم قبلهم و معهم... انتهی

ناطق محفل گفت بیان مبارک اشاره به پیروان هر تیک و میلر است که از آلمان جمعی به اراضی مقدّسه رفتند و دیری بنا کردند در جبل کرمل و منتظر رجعت ظهور مسیح (ع) هستند و لوحی را که می‌فرمایند خطاب به رئیسشان نازل شده همان لوح موسوم به "هر تیک" می‌باشد که نام رئیس آنان بوده و حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه در رساله امر بهائی در جزو قائمه الواح مهمّه جمال قدم جلّ جلاله لوح هر تیک را ذکر فرموده‌اند، ولی نگارنده تا کنون این لوح را زیارت نکرده و اگر شرف زیارت آن حاصل شد در این دفتر ثبت خواهم کرد بحوله و قوّته. ■

مطالب فوق در کتاب گنج شایگان (ص ۱۷۲-۱۷۳) نیز مندرج است. لوح جمال قدم خطاب به جناب میرزا حیدرعلی در اواخر سنه ۱۲۹۸ هـ ق/ ۱۸۸۱ م از لسان میرزا



آقا جان خادم الله عزّ صدور یافته و مطلع آن چنین است "الحمد لله الذي سرّ خادمه بنفحات بيان أوليائه..."

برای ملاحظه شرح مطالب دربارهٔ میلر به رحیق مختوم (ج ۲، ص ۴۴۴) و مجله آهنگ بدیع (سال ۱۶، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۴۰ ه.ش، ص ۴۶-۴۴) مراجعه فرمایید. لوح هر تیک در لثالی الحکمة (ج ۳، ص ۲۱۹-۲۱۵) به طبع رسیده است.

### ۱۷-۲: لوح سراج

یکی از حاضرین فرمود لوحی مفصل از جمال قدم جلّ جلاله موجود است و در اوّل جلد هفتم مائدة آسمانی مندرج شده در جواب سائل که چگونه حروف علّین به حروف سجّین تبدیل می گردد. خواستم بدانم سائل که بوده و این لوح به اعزاز چه کسی نازل شده است.

ناطق محفل فرمود این لوح مبارک که معروف به لوح سراج است خطاب به ملاّ علی محمد سراج الذّاکرین اصفهانی است. مشارّ الیه پسر ملاّ حسین روضه خوان اصفهانی بود. ملاّ حسین دو پسر و یک دختر داشت. دخترش به نام فاطمه همان منقطه حضرت اعلی است که در اصفهان بود و شرح احوالش را همه شنیده اید و مطلع هستید و احتیاج به ذکر در این محفل نیست. مشارّ الیها در اواخر آیام نابینا شد و در طهران با ذلت و مسکنت مرد. جناب حسن موقر بالیوزی در کتاب احوال برون مستشرق معروف به مناسبت مقامی شرح حال مشارّ الیها را بیان فرموده اند.

اما دو پسر ملاّ حسین مزبور، یکی ملاّ علی محمد سراج الذّاکرین بود که از پیروان یحیی ازل بود و بر امر الله ردّیه نوشت و عریضه اش شامل اعتراضات و اشکالات از قبیل این بود که چگونه حروف علّین تبدیل به حروف سجّین می شود، یعنی چگونه ممکن است یحیی که در آغاز امر مقامی داشت از آن مقام ساقط شود و جزو حروف نفی محسوب گردد. باری آن ردّیه و اعتراضیه را در روز شانزدهم ربیع الأوّل سال ۱۲۸۳ ه.ق/ ۱۸۶۶ م به ادرنه به محضر مبارک جمال قدم جلّ جلاله فرستاد و لوح مفصل مزبور که اشاره فرمودید در جواب اعتراض او از قلم اعزّ ابهی نازل شد. ملاّ علی محمد مزبور دو سال بعد یعنی در سال ۱۲۸۵ ه.ق/ ۱۸۶۸ م، در بغداد به قتل رسید.

اما برادرش موسوم به ملاّ رجبعلی بود که او هم از پیروان یحیی بود و نهایت عداوت را با امر مبارک جمال اقدس ابهی جلّ جلاله داشت. مشارّ الیه از قلم حضرت اعلی جلّ

ذکره به لقب قهیر ملقب بود که در عدد با اسمش، رجبعلی، مطابق است که عدد ۳۱۵ می‌باشد. مشاراً الیه از ملاً علی محمد بزرگ‌تر بود. او نیز ردیّه‌ای بر امر مبارک نوشت و بالاخره به سال ۱۲۸۷هـ/ق ۱۸۷۰م به قتل رسید.

اینها با ملاً محمد جعفر نراقی در عداوت با امرالله و ضدیت با جمال قدم جل کبریانه همدست بودند. ملاً محمد جعفر مزبور هم ردیّه مفصلی نوشت و در سال ۱۲۸۴هـ/ق ۱۸۶۸م در ماه ذی‌الحجه آن را تمام کرد و به اطراف فرستاد و در سال ۱۲۸۶هـ/ق ۱۸۶۹م در انبار دولتی محبوس شد و در همانجا او را مسموم کردند. نام کتابش را "تذکره الغافلین" گذاشته بود. فقط اسمش عبره للناظرین باقی ماند. صدق الله البهی الأبهی سوف یمحو الله آثار من استکبر علی الله.

این همان است که در الواح الهیه از او به "اعرج" تعبیر شده زیرا در هنگام راه رفتن می‌لنگید و جلب توجه می‌کرد. در بعضی از الواح مبارکه به این معنی اشاره شده است. از جمله در لوحی می‌فرمایند، قوله تعالی:

"و اذکر الأعرج إذ کان فی العراق أرسلنا الیه الألواح و دعواناه الی الله العزیز المختار. إنه أعرض عن الرحمن بعد الذی أنزلنا علیه الآیات و أظهرنا له الینات علی شأن أشرفت من أفقها شمس الحجّة و البرهان. فلما تمت حجّة ربّه علیه و عدناه بالعذاب و أخذناه بسطانٍ من لدنا ثم ترکناه آیهً لأولی الألیاب. إنه ادعی فی نفسه أعظم عما ادعی أول من کفر بالله (یحیی ازل) و وعد الناس بظهوره فی هذه السنّة غافلاً عما قدر له من لدی الله المقتدر القهار."

و در لوح حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی فرموده‌اند، قوله تعالی: "أن یا ذبیح تفکر فی الذی جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرین بحیث لو یشهد أحدٌ مشیه لیوقن بأنه لم یزل کان کافراً بالله ثم مُشراً بنفسه و معرضاً عن لقائه و متوهماً فی أمره و متمسکاً بدونه و متشبثاً بذیل کلّ مُشركٍ عنید..." الخ

این دو لوح در کتاب اسرار الآثار مرحوم فاضل مازندرانی نقل شده است. ■ نگاه کنید به اسرار الآثار (ج ۳، ص ۱۶-۱۷). شرح مطالب درباره "اعرج" در ذیل هفته پنجم، فقره هفتم نیز آمده است.

تمام لوح مبارک حاوی عبارت "اذکر الأعرج إذ کان..." به شرح ذیل است:

## الأبداع الأعظم

هذا كتاب من لدنا إلى من فاز بأنوار الوجه في هذا الفجر الذي كان من أفق الأمر مشهوداً لتأخذه نفحات البيان التي تمر من شطر الرحمن و يدع الأمم باسمي الأعظم الذي به أخذت الزلازل كل القبائل كذلك قضى الحكم في لوح كان ياصبغ الأمر مرقوماً. أنت ممن وفيت ميثاق الله وعهده و كنت لدى العرش مذكوراً. قد زيتاك بطراز ذكرى بين عبادي و ألسناك قميص اسمي فضلاً من عندي إن ربك لهو المقتدر على ما يشاء إنه كان على كل شيء قديراً. قل اتقوا الرحمن يا ملأ البيان إنه لمطلع الوحي و مبدء الإلهام و إليه ترجع أسماء الله الحسنى كلها إياكم أن تحرفوها عن موضعها خافوا الله و لا تتبعوا الذين كانوا عن الحق محروماً. قل الموحد من تمسك بهذا الإسم الذي جعله الله سلطان الأسماء و الذي غفل عنه إنه كان في الحجاب مستوراً. من الناس من اتخذ الله شريكاً و منهم من أنكره و لئنك لا يجدون لأنفسهم نصيراً و من المشركين من قال الآيات متشابهات كما قيل من قبل أنها مفتريات قل ما خرج من فمك أكبر أو من أفواه آبائك كذلك سؤلت له نفسه الخبيثة و كان من أفق القرب بعيداً. و اذكر الأعرج إذ كان في العراق أرسلنا إليه الألواح و دعواناه إلى الله العزيز المختار. إنه عرض عن الرحمن بعد الذي أنزلنا عليه الآيات و أظهرنا له البيئات على شأنٍ أشرقت من أفقها شمس الحجّة و البرهان. فلما تمت حجّة ربه عليه وعدناه بالعذاب و أخذناه بسلطان من لدنا ثم تركناه آية لأولى الألباب. إنه ادعى في نفسه أعظم عما ادعى أول من كفر بالله و وعد الناس بظهوره في هذه السنة غافلاً عما قدر له من لدى الله المقتدر القهار. إن رأيت الهاء قل له يا هاء الهاوية أنت تفرح و ينوح نقطة الأولى من فعلك يا أيها المشرك المرتاب إننا أمهلناك لحكمة من لدنا إن ربك لهو العزيز العلام إتق الله و لا تقل ما يلعنك به الذرات و عن ورائها الركن و المقام أينبغي الإرتياب بعد الذي ترى شمس اسمي الوهاب مشرقة من أفق الإيقان دع الهوى و تمسك بالهدى إنه من أفق البلاء يدع الناس إلى العزيز المتان كذلك ألقيناك و نزلنا لك ما تفرح به القلوب و تقر به الأبصار.

تمام لوح مبارک حاوی عبارت "أن يا ذبيح تفكر..." در مجموعه آثار قلم اعلى (شماره ۵۱، ص ۲۲۴-۲۳۵) به طبع رسیده است.  
برای ملاحظه شرحی درباره "سراج و سراج" به سفینه عرفان (ج ۴، ص ۲۱۰) مراجعه فرمایید.

## ۱۷-۳: ابن نبیل

سائل فرمود در همین لوح علی محمد سراج ذکر ابن نبیل شده که می‌فرمایند، قوله تعالی: "ابن نبیل مرفوع در اثبات امرالله بما ألقى الله على فؤاده الواحی نوشته و در ابتدا به این آیه که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده، قوله عز ذکره: قل اللهم إنك أنت الهان الإلهین...". مقصود از این ابن نبیل کیست؟

ناطق محفل فرمود: مقصود از ابن نبیل در این مقام جناب شیخ کاظم سمندر قزوینی است. در ایامی که جمال اقدس ابهی در ادرنه تشریف داشتند، مشاراً الیه عریضه‌ای حاوی خضوع و خشوع و اظهار عبودیت به ساحت اقدس تقدیم داشت و در صدر عریضه خود آیه نازله از کلک اطهر حضرت ربّ اعلی را نگاشت و اقرار به ظهور مبارک من یتظهره الله نمود و از سماء فضل حضرت موعود جلّ ذکره لوحی به افتخارش نازل و او را به لقب سمندر مفتخر فرمودند. در آن ایام دوره هبوب اریاح شدیدة افتان بود و یحیی ازل و سید محمد و همدستانش در نهایت عناد ظاهر و به دسیسه و فتنه‌انگیزی مشغول بودند و اوراق شبهات به هر طرف ارسال می‌داشتند. باری جناب شیخ کاظم، ابن نبیل، فرزند جناب حاجی شیخ محمد قزوینی است که از تجار معروف قزوین بود و به امر مبارک حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره مؤمن بود و صدمات بسیار دید و معاندین او را ضرب شدید وارد ساخته و هیكل اطهر مظهر امرالله او را به لقب نبیل، که مطابق عدد اسمش محمد بود، مفتخر ساختند و او ملقب به این اسم شد.

پسرش شیخ کاظم معروف به ابن نبیل و پسر دیگرش جناب شیخ محمدعلی که خود را در اسلامبول از جور اعداء فدا کرد، معروف به نبیل بن نبیل بود. شرح فداکاری جناب شیخ محمدعلی نبیل بن نبیل را در محاضرات و در قاموس لوح شیخ نجفی نوشته‌ام؛ مراجعه شود. جناب شیخ مزبور در سال ۱۳۰۷ هـ.ق/ ۱۸۹۰م خود را مسموم کرد و عندلیب در قصیده‌ای که در محاضرات منقول است، تاریخ صعود او را ذکر کرده است.

باری، جناب شیخ محمد نبیل، پدرش معروف و مسمی به حاجی رسول بود و پدر او هم حاجی رضا نام داشته که البته دوره ظهور را درک نکردند و جناب شیخ محمد نبیل درک دوره ظهور را نموده بود. ■

نگاه کنید به محاضرات (ص ۲۰۹-۲۱۳). نشریه خوشه‌ها (ج ۹) نیز اختصاص به "خاندان سمندر پیدا نموده و حاوی مطالعات مربوط به این عائله است. الواح و آثار

مبارکه مربوط به سمندر و نبیل ابن نبیل قزوینی در کتاب آیات بیّنات نیز به طبع رسیده است.

#### ۱۷-۴: لغات مشکله در لوح جناب طیب

سائلی گفت لوحی را مطالعه می کردم که چند لغت مشکل عربی در آن بود. خواهشمند معانی آن لغات را به فارسی بفرمایید و آن لغات این است: اذنف - متعب - شاصب - ماء واصب - مرخ الغلواء - ترخ العروا - ادق من خیط الإبره - حمی الرّعد - لازب - استبرق عبقریه.

ناطق محفل فرمود در لوح مبارکی که در کتاب مبین (خطّ زین، طبع طهران، ص ۲۰۸-۲۱۰) مسطور است، چند لغت مشکل عربی موجود است که معنای آن به فارسی چنین است:

اذنف = مریض شده اند

مُتعب = رنج آور

شاصب (عیش شاصب) = زندگانی سخت و پرمشقت

ماء واصب = آب ناگوار که باعث مرض و بیماری می شود

مرخ الغلواء = سرور و نشاط بسیار و منتهی درجه نشاط جوانی

ترخ العروا = زحمت و مشقت تب (عروا = تب)

ادق من خیط الإبره = از رشته سوزن باریک تر شده اند از مرض

حمی الرّعد = تب و لرزه

لازب = لازم، پابرجا، چسبنده

استبرق عبقریه = پارچه لطیف حریر و ابریشمی که در نهایت نرمی است. ■

لوح مورد مطالعه با مطلع "هذا الكتاب من لدنا إلى الذی استقام علی أمر ربّه و به زین

ثوب الإیقان... در آثار قلم اعلیٰ (ج ۱، ص ۲۰۲-۲۰۳) تجدید طبع شده است.

#### ۱۷-۵: سورة ملوک و الواح ملوک

یکی از یاران رحمان فرمود اگر ممکن است و وقت اقتضاء دارد، شرحی درباره سوره مبارکه ملوک و الواح ملوک به اختصار بیان فرمایید تا اطلاع از هر جهت برای ما حاصل شود. سایر حاضرین هم توافق نمودند و ناطق محفل چنین فرمود:

احبابی عزیز یک قرن قبل سورة الملوک و قسمتی از الواح سلاطین در ادرنه از قلم مبارک جمال قدم جلّ جلاله نازل شد. برای تشریح موجبات نزول این آثار مبارکه محتاج به مقدمه مختصری هستیم که شامل جریان وقایع از آغاز سفر هیکل مبارک از بغداد به اسلامبول و ورود هیکل اقدس به ادرنه است. در این مقدمه نهایت اختصار مراعات خواهد شد.

جمال مبارک روز یکشنبه سوم می ۱۸۶۳م مطابق ۱۴ ذی القعدة ۱۲۷۹هـ ق که روز آخر عید رضوان بود، از باغ نجیبه خارج شدند و به طرف اسلامبول عزیمت فرمودند. این سفر از راه خشکی بود و تا ورود به سامسون یکصد و ده روز طول کشید و از سامسون تا اسلامبول از راه دریا سه روز بود و ظهر روز یکشنبه شانزدهم آگست ۱۸۶۳م مطابق اول ماه ربیع الأول ۱۲۸۰هـ ق وارد اسلامبول شدند. در آغاز ورود مورد احترام و محبت و پذیرایی دولت عثمانی قرار گرفتند. در لوح ابن ذئب فرموده‌اند، "یوم ورود میهماندار دولت حاضر و ما را به محلی که مأمور بود برده، فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جانب دولت نسبت به این مظلومان ظاهر و مشهود." [لوح شیخ، ص ۵۰]

سفیر ایران در آن ایام در اسلامبول میرزا حسین خان مشیرالدوله بود که نسبت به امر الهی در آغاز عداوتی شدید داشت ولی بعدها به خطای خود پی برد و به اصل مقصود جمال قدم جلّ کبریائه که اصلاح عالم و تهذیب امم است واقف شد و بعضی اوقات لسان به مدح و ثنا گشود. در لوح ابن ذئب فرموده‌اند "این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیرالدوله میرزا حسین خان غفرالله له شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده..." [لوح شیخ، ص ۵۰]

مقصود این است که مشیرالدوله پس از مراجعت به طهران صریحاً گفته بود که جمال قدم پس از ورود به آستانه، یعنی اسلامبول، با کمال غنا و بلند نظری و همّتی والا و عجیب رفتار فرمودند و به دیدن کسی نرفتند و از کسی چیزی نخواستند و در جمیع اعمال و اقوال حضرتشان آثار استغنائی طبع و علو مقام و عظمت و صدق کامل آشکار بود.

باری، مشیرالدوله در آغاز ورود هیکل مبارک به اسلامبول، دو نفر را از طرف خود به حضور مبارک فرستاد که ورود حضرتش را تبریک گویند و نام آن دو نفر را در لوح ابن ذئب ذکر فرموده‌اند که یکی شجاع‌الدوله، پسر علی شاه معروف به ظلّ السلطان بود

و دیگری رضاقلی خان معروف به حاجی میرزا صفا از دوستان مشیرالدوله بود. ولی جمال قدم به هیچ وجه اعتنایی به سفیر کبیر و وزرای عثمانی و خلیفه عثمانی نفرمودند و از کسی مساعدتی نخواستند. مشیرالدوله که در آن وقت هنوز جمال قدم را نشناخته بود و از حقیقت مقصود خبر نداشت، از عدم توجه جمال قدم به خشم اندر شد و در نزد وزرای عثمانی و شخص خلیفه به تفتین و فتنه‌انگیزی پرداخت و سبب شد که خلیفه عثمانی فرمان نفی جمال قدم به ادرنه را صادر کرد.

از جمله نفوسی که از طرف دربار عثمانی به حضور مبارک مشرف شدند کمال پاشا بود که در دربار خلیفه مقام عظیمی داشت و بعد از استعفای فؤاد پاشا از مقام صدارت عظمی به مقام صدارت رسید و در لوح این ذئب نام او و بیاناتی را که به او فرموده‌اند، از قلم مبارک نازل شده است.

بالجمله، پس از صدور حکم نفی به ادرنه، جمال قدم بی‌اندازه مهموم و متأثر شدند و لوحی به عنوان عبدالعزیز و وکلاء او نازل شد و توسط شمسی‌بیک که مهماندار هیکل مبارک بود ارسال فرمودند. اصل این لوح در دست نیست ولی مضمون برخی از فقرات آن در سوره الملوک مجدداً نازل شده است. از جمله می‌فرمایند، "فَاعْلَمْ يَا أَنَا أَجِنَاكَ بِأَمْرِكَ وَ دَخَلْنَا مَدِينَتَكَ (اسلامبول) بَعْزٌ مَبِينٌ وَ أَخْرَجُونَا عِنَّا بِذَلَّةٍ الَّتِي لَنْ تَقَاسَ بِه ذَلَّةٌ فِي الْأَرْضِ إِنْ أَنْتَ مِنَ الْمُطَّلَعِينَ وَ أَذْهَبُونَا إِلَى أَنْ أَدْخَلُونَا فِي مَدِينَةِ الَّتِي لَنْ يَدْخُلَ فِيهَا أَحَدٌ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ عَصَا أَمْرِكَ..."

چون حرکت و نفی هیکل قدم به ادرنه قطعی شد، جمعی از اصحاب و همراهان به مصر و جمعی را به شام فرستادند و خود هیکل مبارک با افراد عائله و دوازده نفر از همراهان عازم ادرنه شدند. فصل زمستان بود و برف و یخ همه جا را گرفته بود، حتی در بین راه برای آب آشامیدنی در مضیقه بودند، زیرا همه آبها یخ بسته بود و بالاخره روز شنبه ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ م مطابق اول رجب ۱۲۸۰ هـ ق به ادرنه رسیدند. ادرنه محل تبعید و منفای محبوسین سیاسی و مهم بود، چنانچه فرموده‌اند: "إِلَى أَنْ أَدْخَلُونَا فِي مَدِينَةِ الَّتِي لَنْ يَدْخُلَ فِيهَا أَحَدٌ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ عَصَا أَمْرِكَ."

مخاطب لوح عبدالعزیز و وکلاء صدراعظم وقت عالی پاشا بود که با مشیرالدوله در نفی جمال قدم به ادرنه هم‌داستان شده بود. در ادرنه از هر جهت به جمال قدم و همراهان سخت می‌گذشت و این مصائب و سختی‌ها در الواح مختلفه مذکور است. در آن ایام جمال قدم جل کبریائه مورد هجوم و اذیت و آزار سه مرکز با قدرت و



مهمّ قرار گرفته بودند. از طرفی عبدالعزیز خلیفه عثمانی و فؤاد پاشا و عالی پاشا از طرف دیگر ناصرالدین شاه و میرزا سعیدخان گرمرودی، وزیر خارجه ایران، و دستیارانش و از جهت دیگر یحیی ازل و همدستان او مانند سید محمّد و غیره. این سه مرکز مهمّ فساد و عناد آنی از فعالیت و کوشش علیه امرالله خودداری نداشتند. می توان گفت که هجوم و حمله عقیقه این سه مرکز مهمّ فساد و عناد بود که سبب نزول آثار مهمّه ابدیه الهیه در ادرنه از قلم اعلی گردید. اوّل از همه سورةالملوک نازل شد. مخاطب این لوح گرچه جمیع ملوک ارض است، ولكن اغلب خطابات الهیه در سورةالملوک متوجّه خلیفه عثمانی و وزرای او و سفیر عجم و غیرهم هستند و گاهی هم همه ملوک را مخاطب قرار داده اند. در سورةالملوک وقایع مهمّه جاریه را ذکر فرموده اند و اشاره به ظهور حضرت اعلی و جانفشانی آن هیکل مبارک فرموده اند و نصایح لازمه و مواظب مهمّه را مکرّر خاطر نشان ملوک و سلاطین و بالاخصّ خلیفه عثمانی فرموده اند و حجّت را بر همه طبقات اکمال نموده اند.

اسلامبول در آن ایام از عواصم مهمّه دنیا بود و از هر فرقه و طبقه در آنجا بودند. فقها و پیشوایان دین، حکما و دانشمندان، مشایخ و پیشوایان صوفیه، طرق مختلفه تصوّف از قبیل نقشبندی و قادری و بکتاشی و مولوی ... وزراء و وکلاء و بزرگان، امراء، سفرای دول خارجه و امثالهم و در سورةالملوک قلم الهی همه این طبقات را مورد خطاب قرار داده و حجّت الهیه را از جمیع جهات بر همه آنها اتمام و اکمال فرموده است.

دومین مرکز فساد که به امرالله هجوم کرده و از هر جهت سبب زحمت و تأثرات قلبیه جمال قدم شدند، پیروان یحیی بودند و اثر مهمّی که در ادرنه در رفع شبهات این فرقه عجیبه از قلم اعلی در سال سوم ورود هیکل اطهر به ادرنه صادر شد، کتاب بدیع است که از آثار مهمّه امریه محسوب است.

سومین مرکز فساد و فتنه که سردفتر وظائفش را حمله و هجوم و معاندت با امرالله قرار داده بود، ناصرالدین شاه و میرزا سعیدخان وزیر خارجه و دستیار مهمّ آنان مشیرالدوله قزوینی بود که در دربار عثمانی به اشاره شاه و وزیر خارجه ایران وزرای عثمانی و خلیفه را وادار می کرد که موجبات اذیت و آزار جمال قدم را فراهم کنند و حتی نقشه نفی به عکا را هم او طرح نمود و همین فتنه و فساد و اقدامات عجیبه سبب شد که در ادرنه برای تشریح مبانی امرالله و اتمام حجّت به زمامداران حکومت ایران در آن اوقات لوح مبارک سلطان از قلم حضرت یزدان صادر و نازل شد. در این لوح



منیع از جمیع جهات حجّت الهیّه بر اهل ایران و جمیع پیروان ادیان و خلق جهان بالغ گردید و تعالیم الهیّه را بیان فرمودند و اساس شریعت‌الله را تشریح کردند و شاه ایران را به عدل و انصاف دعوت فرمودند و مطلبی را ناگفته نگذاشتند و فنای دنیا را در نظر شاه و سایرین مجسم ساختند و در ضمن همین لوح خبر دادند که معارضین و مخالفین امرالله عنقریب مظهر امر الهی را از ادرنه به عکای بد آب و هوا خواهند فرستاد و برای آن که حجّت الهیّه بر کلّ بالغ گردد، لوحی هم به ناپلئون سوم از ادرنه ارسال فرمودند و این اولین لوح خطاب به ناپلئون سوم بود که از قلم اعلی نازل شده بود. اصل این لوح منتشر نشده، ولیکن قسمتی از مندرجات آن لوح را در الواح دیگر ذکر فرموده‌اند. در سالی که بین عثمانی و روس جنگ پدید آمد ناپلئون سوم با انگلیسی‌ها همدست شد و به حمایت دولت عثمانی برخاست و در جنگ کریمه بر روسها غلبه کرد و علّت دخالت خود در جنگ را چنین گفته بود که من حامی مظلومان هستم و چون عثمانی را مظلوم یافتم لهذا به مساعدت مظلومان شتافتم و ناله‌های غرق‌شدگان در دریای سیاه مرا به حمایت مظلومان وادار کرد. این سخن او منتشر شد و همه جا مشهور بود. در اوقات توقّف هیکل مبارک در ادرنه این بیان او به سمع مبارک رسید، لهذا به آزمایش او برخاستند و لوحی به نام او ارسال شد. در لوح این ذنب فرموده‌اند، "... دو کلمه از ناپلئون ثالث اصغاء شد و آن سبب شد که در ادرنه لوحی به او ارسال نمودیم..." [لوح

شیخ، ص ۱۳۴]

و درباره مقصود از دو کلمه‌ای که در لوح مبارک فرموده‌اند، در لوح ثانی ناپلئون سوم که در عکا به سال ۱۸۶۹م نازل شده اشاره فرموده‌اند و مضمون بیان مبارک این است که می‌فرمایند، ما از تو ای سلطان دو کلمه شنیدیم و خواستیم تو را بیازماییم؛ یکی آن که در جواب دولت روس که از تو سؤال کرده بود چرا در جنگ کریمه به کمک عثمانی‌ها برخاستی، گفته بودی ناله مظلومان که بدون گناه در بحر اسود غرق می‌شدند مرا وادار به این کار کرد. جمال قدم می‌فرمایند که مظلومیت ما از هر جهت بیشتر است و سالها است که گرفتار ظلم ستمکاران هستیم؛ بهتر آن که درباره ما تحقیق کنی و رفع ظلم نمایی؛ و کلمه دوم آن بود که گفته بودی بر عهده من است که داد مظلومان را از ظالمان بگیرم و بی‌پناهان را پناه باشم. به او فرمودند شایسته است که از حال ما مظلومان هم استفسار کنی و به احقاق حق ما پردازی؛ ولی او اعتنایی نکرد. لهذا لوح دوم از عکا به او ارسال شد و خبر ذلّت و بیچارگی او را در آن لوح به او داده‌اند که: "بما فعلت

تختلف الأمور في مملكتك و يخرج الملك من كفك جزاء عملك إذا تجدد نفسك في خسران مبین.

لوح سلطان هم که در ادرنه نازل شده بود، بعداً از عکا توسط بدیع خراسانی جوان هفده ساله برای سلطان ارسال شد و او لوح را به شاه شخصاً تسلیم کرد و شاه فرمان به قتل او داد و لوح را توسط سفیر کبیر خود در اسلامبول برای وزرای عثمانی فرستاد تا اقدام نمایند و بر مشکلات و مضیقه نسبت به جمال مبارک بیش از پیش اقدام کنند. الواح سایر ملوک عموماً در عکا نازل شده است. ■

سوره ملوک و الواح سلاطین در کتاب الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ بدیع) به طبع رسیده است. برای مطالعه مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابھی خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا به سفینه عرفان (ج ۴، ص ۳۳-۴۹) مراجعه فرمایید.

### ۱۷-۶: لوح نبیل قبل علی

در لوح نبیل قبل علی از قلم اعلی نازل قوله تعالی:

... بگو ای قوم اگر هوی شما را از مشرق هدی منع نمود، اقلّاً از انصاف تجاوز ننمایید. اگر نفسی فی الجمله منصف باشد هرگز به کلمه‌ای که سبب تفریق ناس و اختلاف احباب شود تکلم نمی‌نماید بلکه به تمام همت و قدرت در ارتفاع اسم اعظم سعی بلیغ و جهد منیع مبذول می‌دارد. لعمری هم راقدون لو تراهم بعینی لتجدهم من المیتین... ■

تمام این لوح منیع در کتاب اقتدارات (ص ۱۴۳-۱۲۹) به طبع رسیده است.

## هفته هجدهم

### ۱۸-۱: لوحی از جمال قدم

یاران الهی پس از اجتماع در محفل معهود، غرق در روحانیت و صفا بودند. در آغاز محفل یکی از احبابی خوشنوا این لوح مبارک جمال قدم جل جلاله را تلاوت فرمود، قوله تعالی:

"... آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جائز نه لأجل ضعف عباد؛ ولكن اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا بل الشکر فیها والتوکل علیہ فی کلّ الأحوال. این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروغیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود... روح قلب معرفة الله است و زینت او اقرار بآنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت. كذلك یتبین الله لمن أرادہ إنه یحبّ من توجّه إلیه لا إله إلاّ هو الغفور الکریم الحمد لله ربّ العالمین..."

این بیان مبارک در لوحی است که آغازش جمله "یوم یوم الله است" می باشد و دستور واقعی اعمال و افعال احبابی الهی است. ■

تمام این لوح در کتاب اقتدارات (ص ۱۵۵-۱۶۴) به طبع رسیده است.

### ۱۸-۲: رئیس الحکماء - زعیم الدوله

یکی از حاضرین فرمود، لوحی می خواندم به عنوان رئیس الحکماء. خواستم بدانم این رئیس الحکماء کی بوده است. ناطق محفل فرمود درباره این شخص شرحی در جلد اول محاضرات مسطور و معرفی شده است. اینک هم شرحی را که دیگران درباره او نوشته اند از دفتر یادداشت خود برای شما می خوانم. آنچه می شنوید معرفی او از ناحیه

ارباب قلم است؛ حقیقت احوالش و کتابی که بر ردّ امرالله نوشته در محاضرات مسطور است. اینک بشنوید:

علامه قزوینی میرزا محمدخان (۱۲۹۴-۱۳۶۸ هـ.ق) در سال پنجم مجلهٔ وزین یادگار (ص ۸۹-۹۱) تحت عنوان "وفیات معاصرین" می نویسد:

"زعیم الدّوله (وفاتش در ۱۳۳۳ قمری) - دکتر میرزا محمد مهدی خان بن محمدجعفر تبریزی مقیم قاهره صاحب مجلهٔ فارسی "حکمت" منطبعه در همان شهر و مؤلف تاریخ نفیس "مفتاح باب الأبواب" در تاریخ باب و بایه و بهائیه و ازلیه به عربی که یکی از بهترین و نسبتاً بی طرف ترین کتب مؤلفه در این موضوع است و این کتاب در سنه ۱۳۲۱ قمری در ۴۴۰ صفحه در مصر به طبع رسیده است.

جدّ و پدر مؤلف از جمله علمایی بوده اند که در محضر مشهور استنطاق باب در تبریز در سنه ۱۲۶۳ قمری در حضور ناصرالدین میرزا (که در آن وقت ولیعهد محمدشاه بوده) از قبیل ملاً محمود نظام العلماء و ملاً محمد ممقانی و میرزا علی اصغر شیخ الإسلام و غیرهم حضور داشته اند ولی پدر و جدّ او به واسطهٔ سیادت باب نسبت به او با کمال احترام رفتار می نمودند و مثل سایرین او را با استهزاء و سخریه تلقی نمی کردند و پدر مؤلف در مجلسی دیگر محرمانه به اسکندر میرزا از شاهزادگان قاجاریه از این استنطاق انتقاد متینی کرده و به او گفته بوده است که این مرد ادعای نبوت و رسالت و اتیان به شرع جدیدی می نماید و آنها از او از مسائل صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع سؤالات می کردند!

و مؤلف گوید پدر او در واقعهٔ تیرباران باب حاضر و ناظر بوده است و می گوید در مرتبهٔ اخیر که به تبریز رفته بوده پدرم مرا به آنجایی که بدن باب پس از تیرباران آنجا افتاده بود در میدان تبریز برده درست آن نقطه را و ایوانی را که باب را با همراهش به آنجا آویخته بوده اند همه را به من نشان داد و نیز پدرش روز بعد از قتل جسد او را که به پهلوی چپ افتاده بوده و پهلوی راست او اندکی دریده شده بوده و شلوار و پیراهنش هنوز بر تنش بوده و در اطراف جسد او جمعی از تماشاچیان به تماشای آن اوضاع مشغول بوده اند، دیده بوده است.

باری، این کتاب چنان که گفتیم نسبتاً بی طرف ترین کتبی است که در تاریخ باب و بایه تألیف شده و آثار صدق و صحت بر غالب مندرجات آن واضح و لائح است و از تعصبات باردهٔ طرفین بایه و مسلمان مانند اباطیل و هواجس کتب مرحوم میرزا ابوالفضل

گلهایگانی و تأویلات غریب و عجیبی که او از بسیاری از آیات تورات و انجیل کرده و آنها را به زعم خود اشارات کتب سماوی به ظهور بهاءالله از سه چهار هزار سال قبل دانسته و نیز از تهمت‌ها و دشنام‌های رکیک و نسبت‌های قبیح بعضی کتب ردیه بر ضد بایه از قبیل «الحراب فی صدر البهاء و الباب» نسبة خالی است...

و اما جریده "حکمت" صاحب ترجمه به فارسی که در مصر ماهی دو مرتبه طبع می‌شد در سنه ۱۳۱۰ قمری تأسیس شده بود...".

دوست دانشمند و متبع ارجمند آقای سید محمد صدر هاشمی در کتاب نفیس تاریخ جراید و مجلات ایران (ص ۲۲۸-۲۳۰، ج ۲، طبع اصفهان) چنین می‌نگارد:

"روزنامه حکمت در شهر قاهره مصر به زبان فارسی به مدیری (میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدوله) تأسیس و با چاپ سری در سال ۱۳۱۰ قمری منتشر شده است. حکمت یکی از روزنامه‌های بسیار مفید و خوب زبان فارسی است که تقریباً در حدود بیست سال در خارج ایران هر ده روز یک مرتبه در ۸ صفحه به قطع خشتی ۱۴×۹ سانتیمتر انتشار یافته..."

مجموعه‌ای از چند سال روزنامه حکمت در کتابخانه شهرداری اصفهان موجود است و من جمله در این مجموعه در شماره آخر سال هیجدهم مورخ رجب ۱۳۲۸ قمری درباره پایان سال هیجدهم اینطور می‌نویسد: «امروز فیروز فرجامین روز از چهل و دومین سال است که به یاری خدا خدمت به دین و ملت نموده، به ویژه تأسیس و نشر جریده حکمت که این فرخنده روز پایان سال هیجدهم و شماره آینده آغاز سال نوزدهم آن بوده است...".

در روزنامه ایران نمره ۱۰۰۴ مورخ ۲۳ رجب ۱۳۱۹ قمری نیز خبر آن را بدین قسم درج کرده است: "حاجی میرزا مهدی‌خان دکتر تبریزی دبیر و مدیر روزنامه گرامی حکمت که از چهل سال قبل تا کنون در کسب علوم و نشر فضایل از افق مصر لامع و با سرمایه دانش همواره مشغول خدمت دین و دولت است، تقریباً از یک سال قبل تا کنون که به دربار همایون آمده، کراراً مورد مراحم شهریاری گردیده و در این ایام محض مزید افتخار او به تصویب جناب اتابک اعظم، او را به لقب زعیم‌الدوله ملقب و سرافراز فرمودند."

مرحوم زعیم‌الدوله بالغ بر هشتاد سال عمر نمود و از این هشتاد سال قریب شصت سال آن را در مصر توقف داشت و اول کسی بود که در مصر روزنامه به زبان فارسی

منتشر کرد. عاقبت پس از سه سال که در بستر بیماری جایگیر شده بود، در روز دوشنبه ۴ محرم سال ۱۳۳۳ قمری در مصر رخت از جهان فانی بریست و به سرای جاودان شتافت. مدیر چهره‌نما در شماره ۲۰ سال ۱۱ روزنامه خود تحت عنوان "فقدان یکی از ارکان معارف یا وفات زعیم‌الدوله" می‌نویسد: «باز افق معارف و مطبوعات ایران از فقدان درخشان آفتابی عوارف‌افروز تیره و تاریک و بدر آسمان ادبیات ایران زمین نزار و باریک گردید و در روز دوشنبه چهارم محرم یگانه زمیل مکرم و هم‌عصر مقمّم ما (دکتر میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدوله و رئیس‌الحکماء حکیم تبریزی مدیر روزنامه نامی حکمت فارسی منطبعة مصر) پس از سه سال کشیدن امراض گوناگون ندای یا آیتها النفس الطمئنة ارجعی الی ربک را لیک اجابت گفت و از این دار فانی به سرای جاودانی شتافت.» مدیر چهره‌نما در پایان این شرح راجع به تألیفات مدیر حکمت می‌نویسد، «زعیم‌الدوله قولاً و قلماً مدعی بسا تألیفات و تصنیفات بود که مع‌الأسف سطری از آنها در اوراق باقیمانده‌اش دیده نشد و معلوم شد از کتم عدم پا به عرصه شهود بالمره نگذاشته بوده.»

نگارنده تا کنون از تألیفات زعیم‌الدوله کتابی ندیده‌ام و بنابراین نمی‌دانم تا چه اندازه اتهام مدیر چهره‌نما وارد است. ولی آنچه اطلاع دارم اعلانی است که مدیر روزنامه حکمت در شماره ۲۳ سال دوم روزنامه ثریا مطبوعه مصر درباره دو کتاب تألیفی خود نموده. طبق این اعلان دو کتاب مذکور یکی "فرهنگ مهدی" است که به زبان فارسی و عربی نوشته شده و دارای چهل هزار کلمه فارسی و چهل هزار کلمه عربی با شواهد و امثلة بی‌شمار است. این کتاب به طرز قاموس‌های فرنگی و در سه مجلد که حجم هر جلد به اندازه شاهنامه فردوسی و قیمت سه مجلد ۱۸۰ قران است. دوم جهان‌نمای مهدی یا تقویم پنج‌هزار ساله. طبق اعلان مؤلف برای این کتاب ۱۲ سال زحمت کشیده و هر دوی این کتاب تحت طبع و اولی پس از ۱۸ ماه و دومی پس از ۳۰ ماه از طبع خارج می‌گردد. این بود خلاصه‌ای از اعلان مدیر حکمت ولی همان قسم که یادآور شدیم نگارنده هیچیک از دو کتاب را تا کنون ندیده‌ام.<sup>۲</sup>

این بود مطالبی که از کتاب آقای صدر هاشمی نقل گردید.

جرجی زیدان نیز در مجله الهلال (مورخ ۸ رجب ۱۳۱۸ هـ ق / ۱۹۰۰ م و ۲۴ رمضان ۱۳۲۲ هـ ق / ۱۹۰۴ م) مطالبی در باره زعیم‌الدوله نوشته است که می‌توان به آن مجله مراجعه نمود. ■

و نیز نگاه کنید به محاضرات (ص ۲-۶). لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به رئیس‌الحکما، مدیر جریده حکمت، با مطلع "ای قاصر از مخاطبت هر عبارتی..." در مائده آسمانی (ج ۹، ص ۱۱۳-۱۰۹) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به لوح مبارک درباره زعیم‌الدوله در صفحات ۱۱۶-۱۱۴ همان کتاب و مآخذ اشعار (ج ۳، ص ۳۶۱-۳۶۲).

### ۱۸-۳: سورة الأمین

دیگری از اجبای الهی پرسید در کتاب مبین [ص ۱۷۳-۱۷۰] لوحی است دارای عنوان "سورة الأمین" و مفصل است و در آن خیلی اظهار عنایت به مخاطب فرموده‌اند. خواستم بدانم که این لوح آیا به اعزاز جناب حاج ابوالحسن امین است. بنده در یکی از کتب جناب فاضل مازندرانی که به نام اسرار الآثار منتشر شده، در جلد اول [ص ۲۰۱] آن در ذیل کلمه "امانة" دیدم که سورة الأمین را به جناب حاجی ابوالحسن امین اردکانی نسبت داده‌اند.

ناطق محفل فرمود این لوح مبارک به اعزاز جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی نیست، بلکه به اعزاز امین افندی بغدادی است که جوانی بود مشتعل و در راه امر زحمت‌ها کشید و خوابی دید و تعبیر آن را جمال قدم برای او بیان فرمودند و سورة الأمین به عنوان او است. شرح احوالش را به تفصیل جناب نبیل زرنندی در مثنوی تاریخی خود که در مصر به طبع رسیده است نقل فرموده‌اند و از جمله ابیات نبیل در این خصوص این است که در ضمن مثنوی [ص ۶۰-۶۴] می‌فرماید:

... اندر آن شورش یکی ز ابهائیان	کز رُخش انوار ابهایی عیان
نام او مانند شخص او امین	بی‌شیه و مثل در آن سرزمین
در ادرنه زد شهنشاه قدم	از علو ذکر استعلاش دم
گفت در رؤیا برم آمد امین	در حضورم سود سر را بر زمین
روی او دیدم چو نار افروخته	چشم از غیر جمالم دوخته
قد رأیتاه بوجه ناصرة	عینه کانت إلینا ناظرة
چون که دیدم حالتش را مستطاب	کردم از رحمت بسویش بس خطاب
کای امین در وصف من بگشا زبان	فاش کن ذکر مرا در مردمان
ناصر من باش با کل وجود	ذاکر من باش در غیب و شهود

از علو شهرت اذکار من  
کی رسد بر قامتش دست بیان  
سوی او ارسال شد بی بیش و کم  
فتنه بغداد آمد در عیان

مشتعل کن خلق را از نار من  
آنچه شه فرموده بودش در عیان  
شدهمان رؤیا به یک لوحی رقم  
چند ماهی چون گذشت از این بیان

### حکایت جناب امین افندی

لیک جام عشق او سرشار بود  
ابن نائب قاضی آن سرزمین  
صاحب شهریه و سیف و هنر  
از لقاءالله رسیده بر مرام  
کم کمک بر رفعتش باعث شده  
کرده در امر خداوند اُنام  
بهر مهر حبّ حقّ گردیده شرق  
روز و شب آمد نظر این مطلبش  
گاه و بیگه معتکف با عاکفین  
مایل انوار رویش هر دلی  
دایم از رویش مزین چون ارم  
از قضا بیمار بود آن نور عین  
خاست از جا همچو سرو بوستان  
گفت دیگر زندگی را نی ثمر  
توبه راحت خفته، این نبود وفا  
سوی بیت اعظم حق شد روان  
افکند بر جان گمراهان شرم  
آمد از بغداد نو تا روی جسر  
زد ز قول شتم و ناهموار دم  
منقلب گردید و سیفش را کشید  
کرد آن بی‌مایه چون روبه فرار  
کامدی چون کوه آتش در نظر

اندر آن فتنه امین بیمار بود  
بود از اشراف بغداد آن امین  
در میان عسکریه معتبر  
در خروج شاه از دارالسلام  
حیی اندر قلب او حادث شده  
چارسالی پیش از این تصدیق تام  
از صراطالله گذشته همچو برق  
چشم پوشیده ز شأن و منصبش  
بیت اعظم را مدام از طائفین  
شمع حبّالله در هر محفلی  
مجلس اصحاب اعراب و عجم  
آن زمان کامد عیان آن شور و شین  
چون شنید از ابتلای دوستان  
سیف خود را بست محکم بر کمر  
دوستان حق گرفتار جفا  
بست بر نصرت میان را آن جوان  
تا ز بیتالله کند دفع ضرر  
این چنین آن تیر بغداد و مصر  
یک تن آنجا از خبیثان عجم  
چون امین آن قول ناقابل شنید  
حمله‌ور شد سوی آن کس شیروار  
زان حکایت آنچنان شد شعله‌ور



باز گردید از سر جسر آن رشید  
 شعله‌ور گفتش که یک تن از عجم  
 قتل او در مذهب من لازم است  
 یا بیار او را و بنمایش قصاص  
 چون که سرعسکر بدید آن اشتعال  
 بعد از آن گفتش چه باشد مذهب  
 فاش و ظاهر گفت من ابهائیم  
 نیست این دم در زمین و آسمان  
 باعث کلّ رسل او هست و بس  
 گفت سرعسکر چه می‌گویی فلان  
 تو ز اهل عسکری و منصبی  
 گفت لا والله دیوانه نیم  
 گفت برگو چیست نصّ و دلیل  
 گفت با نصّی که جمله بی خلاف  
 حجّت من هم همان حجّت بود  
 گفت ما را هست قرآن رهنما  
 گفت من هم ده مقابل مثل او  
 که اگر جمله در او منصف شوید  
 پس کسی ارسال کرد آن نفس حُرّ  
 چند جلد آیات رحمن اندر او  
 چون امین یک جلد آنها را گشود  
 در میان جمع با وجد و سرور  
 آنچنان کان جمع گشتند از جهات  
 این چنین با صوت و آواز بلند  
 شد از آن فرخنده ذات منقطع  
 خلق را بیدار کرد از خواب جهل  
 هم بسیف و هم بذکر و هم بیان  
 آنچه در رؤیا شه از وی دیده بود

آمد و تا پیش سرعسکر رسید  
 حرف ناقابل زده بر مذهب  
 سوی قتلش جسم و جانم جازم است  
 یا که خود سازم به یک ضربش خلاص  
 گشت اندر حالت او مات و لال  
 باز گو تا ظاهر آید مطلب  
 در غم هجران او سودائیم  
 غیر ابهی ربّ و محبوی بدان  
 هادی کلّ سبیل او هست و بس  
 تو مگر دیوانه گشتی ای جوان  
 بایدت جز این نباشد مطلبی  
 نصّ قاطع دارم و ابهائیم  
 تا شویم آگه ازین تازه سبیل  
 بر رسول‌الله نمودید اعتراف  
 نور بخش مذهب و ملت بود  
 حجّت تو چیست بنمایش بما  
 آورم حالاً شما را پیش رو  
 همچو من ربّ مرا واصف شوید  
 کرد حاضر جعبه‌ای ز الواح پر  
 جمله با تذهیب و با خطّ نکو  
 سوره حج و طواف بیت بود  
 همچو داود نبی خواند آن زبور  
 بعضشان گریان و بعضی محو و مات  
 غلغلی اندر سرایه در فکند  
 ذکر حق در قطب امکان مرتفع  
 شد محک مابین هر نااهل و اهل  
 ناصر امر بها شد در عیان  
 مو بمو آمد جمیعش در وجود

فاتح صد باب شد مفتاح او  
 آنچنان که امر او را گشته عون  
 شد امین محبوس بی جرم و گناه  
 کار او در نزد حق دلخواه شد  
 حبسیان را خواند بر ربّ العباد  
 لیک اهل چاه را آگاه کرد  
 دمبدم تبلیغ امرش کار بود  
 از عنایت هست در عکاش جا  
 کامده محبوب را عکا مقام  
 داده از حال امین الله خبر  
 یازده تن را به حق بنموده راه  
 مهر حقشان جلوه کرده در وجود  
 خواسته تا کوشد اندر اختفاش  
 هر یکی را که بیا و بد بگو  
 گفته‌اندش جملگی هیهات و هات  
 رو نگردانیم از آن ربّ عزیز  
 با غل و زنجیرشان مانند شیر  
 کرده‌اند ارسال بر شهر کبیر  
 و از عطایش ناصر و منصور باد  
 کس چو او با عشق همراهی نکرد...

شد معطر عالم از انفاح او  
 ناصرش بادا بها در هر دو کون  
 بعد از آن از ظالمان دل سیاه  
 جرم او تبلیغ امرالله شد  
 چون که شد محبوس آن نور و داد  
 همچو یوسف مسکن اندر چاه کرد  
 روز و شب سرمست ذکر یار بود  
 اندر این ایام کاین غرق فنا  
 ماه هفتم را بود ختم و ختام  
 آمده شخص غریب رهگذر  
 که بحبس آن شعله عشق اله  
 ده نفر ز اسلام و یک تن از یهود  
 پیش والی این خبر کردند فاش  
 بر امین و همراهانش گفته او  
 تا شما را بخشم از زندان نجات  
 گر شویم اندر محبت ریز ریز  
 زان سبب آن جمله را زنجیر اسیر  
 با هزاران ازدحام و دار و گیر  
 هر کجا هست از بها مسرور باد  
 کانچه بر او بود کوتاهی نکرد

درهمین سورة الامین عنایات بسیار به او فرموده‌اند و به رؤیا هم اشاره فرموده‌اند  
 قوله تعالی: "أَنْ يَا أَمِينَ قَدْ بَلَغْتَ مَا أَمْرُنَاكَ فِي الْمَنَامِ وَأَخْبِرْنَاكَ بِهِ فِي اللَّوْحِ أَنْ  
 رَبِّكَ لَهُوَ الْحَقُّ عَلَامُ الْغُيُوبِ" [کتاب مبین، ص ۱۷۱].

و نیز می‌فرمایند: "ينبغي لأهل العراق أن يفتخروا بك سوف يفتخرون ولكن  
 اليوم لا يفقهون..." [کتاب مبین، ص ۱۷۰].

درهمین لوح او را به حکمت امر می‌فرمایند و داستان هلاکت فؤادپاشا را هم  
 در آخر لوح امین نازل فرموده‌اند. امین از حبس اسلامبول نجات یافت و به بغداد

برگشت و تا خاتمه حیات بر امرالله ثابت و مستقیم و مورد عنایت حق بود.

### ۱۸-۴: زیارت جامعه کبیره و صغیره

سائلی فرمود شنیده‌ام از حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکره برای ائمه اطهار (ع) زیارتی به نام زیارت جامعه کبیره نازل شده است. خواهشمندم درباره آن اطلاعاتی بفرمایید.

ناطق محفل فرمود: از قلم مبارک حضرت اعلیّ جلّ ذکره برای زیارت پیغمبر و ائمه اطهار جمعاً و فرداً دو زیارت‌نامه به نام جامعه کبیره و صغیره نازل شده است. آغاز جامعه کبیره این است: "بِسْمِ الْمَكْنُونِ الرَّبِّ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَإِنَّمَا الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ ... إِذَا أُرِدْتَ زِيَارَةَ حَبِيبِ اللَّهِ أَوْ أَحَدٍ مِنْ أُمَّةِ الدِّينِ طَهَّرْ أَوْلَا جَسْمِكَ عَنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُهُ فُؤَادَكَ... الخ. این زیارت خلی مفصل است و بعد از هر فقره عبارت "بابی اَنتُم و اُمّی و ما فی علم ربّی" تکرار شده است.

و جامعه صغیره: "لِكُلِّ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّةِ" آغازش این است، قوله تعالی: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ شَهِدَ اللَّهُ لِدَاوُدَ إِذْ قَالَ... الخ. و قرائت این زیارت جامعه صغیره از خصائل سبعة بایه مقرر شده بود.

مخفی مباد که یحیی ازل هم زیارت‌نامه‌ای مانند جامعه کبیره درست کرده و جمله "بابی اَنتُم و ما فی علم اُمّی" را در آن مکرّر آورده است؛ اشتباه نشود. ■

برای ملاحظه شرح مطالب درباره زیارت جامعه در معارف اسلامی و مطالعاتی که درباره آن شده است، به دایرة المعارف تشیع (ج ۸، ص ۵۶۷-۵۶۸) مراجعه فرمایید.

متن زیارت جامعه کبیره نازله از قلم حضرت ربّ اعلیّ در ابتدای مجموعه آثار حضرت اعلیّ (طهران: لجنة ملیّ محفظه آثار، شماره ۵۰؛ ۱۳۳ بدیع) به طبع رسیده و مطلع آن چنین است: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ الْمَكْنُونِ الرَّؤْفِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَإِنَّمَا الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَإِنَّمَا السَّلَامُ عَلَى آلِ اللَّهِ وَآلِ رَسُولِ اللَّهِ وَآلِ آلِ اللَّهِ بِمَا شَاءَ اللَّهُ وَأَرَادَ...".

متن زیارت جامعه صغیره نازله از قلم حضرت ربّ اعلیّ نیز در صفحات ۲۹۱-۲۹۴ کتاب مجموعه آثار حضرت اعلیّ [شماره ۱۲، ۴۰] به طبع رسیده و مطلع آن چنین است: "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا آلَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ...".

## ۱۸-۵: ماخذ چند حدیث

سائلی فرمود در لوح شیخ نجفی [ص ۳۲] حدیث "سترون ربکم ..." را حضرت بهاء الله نقل فرموده‌اند. بفرمایید در کدام کتاب اسلامی این حدیث را می‌توان یافت؟

ناطق فرمود: شرح این مطلب را در قاموس لوح شیخ، که به امر محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران تألیف شده ذکر کرده‌ام و در اینجا مجملاً عرض می‌کنم که این حدیث را مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل آیه [۱۴۳] سورة اعراف که فرموده "رب أرنی أنظر ألیک" نقل فرموده است و حدیث "لم أعبد رباً لم أره" را نیز در همین جا آورده است.

جمله "فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور" را نیز، که در لوح شیخ نجفی [ص ۳۲] آمده در کتاب مشارق الأنوار شیخ رجب یرسی می‌توان در ضمن خطبه طنتجیه یافت. در قاموس لوح شیخ شرح این مطالب را نوشته‌ام. ■

برای ملاحظه حدیث "سترون ربکم کما ترون القمر لیلۃ البدر..." به صفحه ۲۳۵ تفسیر الصافی (ج ۲) مراجعه فرمایید. حدیث "لم أعبد رباً لم أره" نیز در صفحه ۲۳۶ مندرج است.

خطبه طنتجیه در صفحه ۲۲۲-۲۲۸ کتاب مشارق انوار الیقین مندرج است.

## ۱۸-۶: لوحی از حضرت عبدالبهاء

محفل نزدیک به خاتمه بود و در آخر محفل این لوح را یکی از احباء تلاوت فرمود. این لوح از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جلّ ثناته صادر شده و شامل حلّ نکته و مشکل بزرگی است. دقت کنید، قوله الأهلی:

هو الله

یوسفا بعد از چهل سال اسیری بند و زنجیر به اقلیم یوسف صدیق آمدم و حال با یاران سرمست رحیق انس و محبّت و نامه شما را خواندم و به درگاه احدیت بنالم و بزارم تا عفو ربّ غفور شمول یابد و الطاف حضرت مقصود احاطه کند. ذکری که خواسته بودید "یا الله المستغاث" باشد تا هشتاد و یک مرتبه؛ اما مسئله قصر عمر و قلت اولاد و تنگی رزق حکمت بالغه است که آن مصدر تقادیر الهیه است و تقادیر الهیه روابط قویّه صحیحه در بین اجزاء کائنات. هر امری مرتبط به جمیع امور است و هر قضیه‌ای

از روابط ضروریہ جمیع قضایا...ع ع ■  
لوح فوق بہ اعزاز "جناب آقا میرزا یوسف بروجردی" عزّ صدور یافتہ است.

## هفته نوزدهم

۱-۱۹: لوح حضرت بهاء الله دربارۀ عظمت ظهور جمال قدم جلّ جلاله دربارۀ عظمت ظهور می فرماید قوله تعالى:

هو المُشْرِقُ مِن أَقْصَى سَمَاءِ الْعَرْفَانِ بِالْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ  
يا حسن أن استمع نداء الحسين الذي سجن في حصن عكا بما اكتسبت أيدي الغافلين  
لو يسئل أحدٌ من أحدٍ بأيّ جرم حبستموه يقول إنه أتى بشريعةٍ أخرى إنّا لاتوافقنا فيما  
كنّا فيه يشهد بذلك كتابنا الذي سُمّي بالفرقان من لدى الله ربّ العالمين. أن انظر ما أنزله  
الرّحمن فيه: «ولكنّه رسول الله وخاتم النبيّين».

إنّا نقول قد صدقت فيما نطقت و نشهد به ختمت الرّسالة و النّبوة و من يدعى بعده  
هذا المقام الأعلى إنّه في ضلال مبين و إنك يا أيّها السائل أن استمع نداء هذا القائل إنّه  
يقول أن افتح البصر لترى المنظر الأكبر الذي فيه ينطق مالك القدر تالله به ظهرت السّاعة  
و قامت القيامة و انشق القمر و نرى الكلّ في حشر مستمرّ إن أنت من المتفرّسين. تالله  
قد ظهر ما بشر به رسل الله من قبل و ما أنزله الرّحمن في الفرقان بقوله تعالى: «يوم يقوم  
النّاس لربّ العالمين».

قد طوى بساط النّبوة و أتى من أرسلها بسطان مبين هذا لهو الذي نطقت عند ظهوره  
الأشياء الملك لله الملك العزيز الحميد. هذا لهو الذي طالت أعناق الأصفياء لظهوره  
و انتظر كلّ نبيّ لقائه في هذا اليوم البديع. هذا لهو الذي به ظهر الغيب المكنون الذي ما  
اطّلع به إلّا نفسه المهيمنة على العالمين. أن اقرء القرآن و كتب الله من قبل لتعرف هذا  
اليوم الذي أنار من أنوار وجه ربك الظاهر المبين. كذلك نورنا أفق سماء اللوح بشمس  
كلمتنا التي بها خلق الله خلق الأولين و الآخرين و الحمد لله ربّ العالمين. ■

لوح مبارک فوق به اعزاز "جناب حسن آقا" در شاه آباد عزّ نزول یافته است.

### ۱۹-۲: لوح حضرت بهاء الله درباره عظمت امر و قیام ساعت

و نیز در لوح دیگر درباره عظمت امر و قیام ساعت از لسان اطهر نازل قوله تعالی:  
 "... هذا يوم اللقاء و هذا يوم التلاقی و هذا يوم الإلتقاء و هذا يوم الطلاق و هذا يوم  
 الفصل الأكبر و هذا يوم الجمع لعمر محبوبی و محبوبک و محبوب من فی السموات و  
 الأرض أتت القارعة و قرعت و ظهرت الحاقّة و الحقت و برزت السّاعة و قضت.  
 در ایامی که نیر ظهور از افق عراق مُشرق و لکن نظر به عدم اکمال میقات خلف  
 سبحات حکمت مستور، یومی از ایام جمال قدم از حرم بیرون تشریف آوردند و در  
 بیرونی جناب حاجی محمد تقی از اهل نیریز علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مع این عبد حضور  
 داشتیم و در آن ایام احدی از اصل امر مطلع نه و کلّ غافل و از غایت ستر جمیع ممنوع  
 مع آن که ونفسه الحقّ امر از آفتاب واضح تر بود و لکن بیانات نفس حقّ ناس را متحیر  
 داشت. در آن ایام اموری ظاهر که اگر عرض شود جمیع به کلمه و اشوقا ناطق شوند.  
 باری در آن حین لسان قدم مخاطباً لجناب حاجی محمد تقی ناطق؛ فرمودند حاجی  
 محمد تقی، نشسته بودم دیدم ساعت موعود راه می رود. فرمودند ای حاجی محمد تقی،  
 آن ساعت موعود بیان به این قسم راه می رفت و مشی می فرمودند و مکرّر می فرمودند  
 حاجی بین بین همین قسم مشی می نمود، همین قسم مشی می نمود. سبحان الله مع این  
 ظهور اعظم چون اراده بر ستر تعلق گرفته بود احدی در آن ایام آگاه نه إلاّ معدودی و  
 آن معدود هم علی قدر مقدور لا علی ما هوّ علیه جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه و  
 لا إله غیره...".

در همین لوح نکته ای ذکر شده است که متمیماً للّفائدة می نگارم، می فرمایند: "... و  
 این که مرقوم داشته بودند که در مکاتیب این عبد لفظ مالک یوم الطلاق به طاء نوشته  
 شده و به نظر می آید به تاء منقوط باشد. هر دو صحیح است، چه که یوم الطلاق به طاء  
 مؤلف یوم قیامت است، چه که یوم فصل است و چون فصل اکبر در آن یوم واقع، لذا  
 در بعض مقام به طاء نوشته شده و همچنین به تاء منقوط به معنی تلاقی است و چون  
 آن یوم اعظم یوم تلاقی است لذا در بعضی از مقامات به تاء مسطور. این یومی است  
 که احزاب مختلفه در یک مقام جمع می شوند و شئون متضاده به یک معین توجه  
 می نمایند...".

لوح مبارک فوق در اواخر سنه ۱۲۹۸ هـ ق/ ۱۸۸۱ م از لسان میرزا آقاجان خادم الله به اعزاز جناب میرزا حیدر علی عزّ صدور یافته است. مطلع لوح مزبور چنین است: "الحمد لله الذي سرّ خادمه بنفحات بيان أوليائه..."

### ۱۹-۳: رئیس الظالمین

سائلی فرمود مقصود از رئیس الظالمین که در لوحی ذکر فرموده اند کیست؟  
ناطق محفل فرمود مقصود ناصر الدین شاه قاجار است و در این خصوص در مجلّد اول رحیق مختوم شرحی مسطور شده است. در الواح مبارکه جمال قدم جلّ جلاله از ناصر الدین شاه به "رئیس الظالمین" تعبیر شده است. از جمله در لوحی می فرمایند، قوله تعالی: "هو المالك بالإستحقاق هذا كتاب من لدن عزيز جميل إلى الذي آمن بربه الجليل ... و اذكر البديع إذ خلقناه بدعاً و أرسلناه إلى رئيس الظالمين لعمرى نفخنا فيه روحاً من لدنا و أظهرناه بالقدرة و الإقتدار و أرسلناه كجبل النار بحيث مامنته الجنود و لا سطوة الذين كفروا برّب العالمين." (از مجموعه خطی متعلق به آقای محمد علی ملک خسروی استخراج شد.)

و در سورة الأمان که در کتاب مبین مندرج است می فرمایند: "ثم اعلم قد أخذنا قبضة من التراب و عجنناه بمياه القدرة و الإقتدار و نفخنا فيه روح الاطمینان و إذا کبر أشده أرسلناه إلى رئیس الظالمین..." (کتاب مبین، خطّ زین، طبع طهران، ص ۱۷۲)  
مقصود از امین که سورة مزبور به اعزاز او نازل شده امین افندی بغدادی است که شرح حالش را نبیل زرندی در مثنوی خود به نظم آورده است و از قبل ذکر او گذشت. ■

برای مطالعه مطالب مربوط به سورة الأمان به مندرجات هفته هجدهم، قسمت سوم مراجعه فرمایید.

حضرت بهاء الله درباره اعزام جناب بدیع و ارسال لوح مبارک به ناصر الدین شاه در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

بسم الله الأقدس الأعلى

هذا كتاب من لدنا إلى الذي أجاب مولاه إذا ارتفع النداء من يمين الطور بهذا الظهور الذي به أتى الرحمن بسلطان مبین لیسع النداء مرة أخرى و یستقیم على الأمر على شأن



لايزله نعاق الذين كفروا بالله رب العالمين. إذا فُزتْ بأنوار اللوح وعرفت ما نُزّل فيه قم و قل: يا قوم قد تَمَّت الحِجَّة و أتى البرهان و ارتفعتِ الصَّيحة بين العالمين. إِنَّا بعثناها على هيكل بشر و أرسلناه إلى رئيس الظالمين بلوح من لدن ربك العزيز المنيع و رفع اللوح باستقامة تحيرت أهل ملأ الأعلى ثم سَكَّان الفردوس و الملائكة المقرَّبون به أظهرنا قدرة ربك ليعلموا أن السَّجن و البلاء ما منع جمال القدم عن ذكر اسمه الأعظم ينطق في كلِّ الأحيان هذا ربكم الرَّحمن قد أتى بالحق أن أقبلوا إليه بقلوبكم و لاتكوننَّ من الغافلين به تَمَّت حِجَّة ربك إنه لهُوَ العليم الخبير. إنك أنت أن اذكر من تجد في وجهه نضرة الرَّحمن من قبل ربك العزيز الحميد كذلك نزلنا لك الآيات و أرسلناها إليك إن ربك لهُوَ الغفور الرَّحيم.

و نيز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید:

افنان جناب بزرگ علیه بهاء الله

بسم الله الأقدس الأعلى

هذا لوح أشرقناه من أرق الفضل لقوم يفقهون به نسقى الموحدين كوثر البقاء والمريدين من رحيق مختوم. قل إنه لَمَاء الوصال للذين أخذهم ظمأ الفراق و عذاب للذينهم أعرضوا عن الحق ألا أنهم قوم مدحسون. طوبى للذين أجابوا ربهم العلي الأبهى إذا ارتفع النداء من يمين الطور بهذا الظهور الذي به أتى الرحمن و نصب الميزان و نطق الروح الملك لله المقتدر المهيمن القيوم. طوبى لمن فاز بأنوار اللوح و قام من هذا الروح الذي نفخ من فم إرادة ربه العزيز المحبوب. إنك إذا وجدت عرف الرحمن قم و قل: يا قوم قد تَمَّت الحِجَّة و أتى البرهان و ارتفعتِ الصَّيحة بين العالمين. إِنَّا بعثناها على هيكل بشر و أرسلناه إلى رئيس الظالمين بلوح من لدن ربك العزيز المنيع. إذا حضر رفع اللوح بعناية الروح باستقامة تحيرت منها أهل ملأ الأعلى ثم سَكَّان الفردوس و جنود من الملائكة المقرَّبين. به أظهرنا قدرة ربك ليعلموا أن السَّجن و البلاء ما منعنا عن ذكر الله العلي العظيم؛ نطق في كلِّ الأحيان ياملأ الأكوان هذا ربكم الرَّحمن قد أتى بالحق أن أقبلوا إليه بقلوبكم و لاتكوننَّ من الغافلين. بقدرته أشرقت شمس الإقتدار و بحجته لاح حجاج المرسلين. لولاه ماظهر الرحمن و ما أتى البرهان و ما أنارت وجوه الذين فازوا بهذا الأمر البديع. طوبى لإنسان قام باسم الرحمن منقطعاً عن العالمين و أخذ خمر الإنقطاع

باسم مالک الإبداع و شرب منها رغماً للمشركين. هل يريد الحيوان ماء الحيوان لا ونفسى لو أنتم من العارفين. يا أهل البهَاء أن اشكروا ربكم بما أيدكم على عرفان مظهر امره العزيز البديع. أن استقيموا على ما أنتم عليه و قوموا على نصره الأمر بقيام لا تضطربه سطوة المتناقضين كذلك نزلنا لك الآيات و أرسلناها بالفضل لتقرَّبها عينك و تكون من الشَّاكرين. تمسِّك بذيَل التَّقديس بقوَّة مِن لدنَّا إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ القوِيُّ المقتدر المتعالِي العزِيزُ القدير و البهَاء عليك و على مَن سمع ندَاء ربِّه و أقبل إليه بقلبٍ منير.

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته و به تاریخ ۲ شعبان ۱۳۰۶ هـ ق/ ۱۸۸۹ م مورّخ می باشد، درباره جناب بدیع چنین می فرماید:

"ذکر بعد ذکر قبل را ذکر می نماید و می گوید وعده باید وفا شود... حضرت بدیع که حامل نامه سلطان بود و در مقابل ایستاد و نامه را بلند نمود و قال قد جئتک یا سلطان من النبأ الأعظم بکتاب عظیم و البتّه تفصیل را خودایشان [حاجی میرزا آقا ابن نایب الصّدر] شنیده اند که به چه قوّت و قدرتی در مقابل حضرت سلطان مأموریت خود را اظهار نمود در حالتی که یک پیراهن در بدن داشت سطوت و شوکت سلطانی منعش نمود و بعد به کمال تسلیم و رضا جان داد و شربت شهادت از ید عنایت نوشید...".

شرح مربوط به "رئیس الظالمین" در رحیق مختوم (ج ۱، ص ۶۲۶-۶۲۸) مندرج است. و نیز نگاه کنید به مندرجات فقره چهارم در هفته بیست و دوم. و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر چنین می فرماید: "یا امتی یا ورقتی اسمعی ندائی من شطر سجنی... در اقتدار حضرت مختار تفکر نما بدیع را به یک کلمه خلق فرمودیم و بمثابة کره نار لأجل تبلیغ امر الهی فرستادیم از او نپذیرفتند و شهیدش کردند...".

#### ۱۹-۴: ارض کاف و راء

یک نفر از احبّاء سؤال فرمود که ارض کاف و راء کجا است؟ ناطق محفل فرمود مقصود سرزمین کرمان است که در کتاب اقدس [فقره ۱۶۴] ذکرش نازل شده و در

الواح بسیار دیگر نیز دربارهٔ این سرزمین بیانات الهیه موجود است از جمله در لوح آقا غلامعلی نازل قوله تعالی:

"لعمرا لله ظلمی بر این ظهور وارد شده که شبه و مثل نداشته و ندارد. اولیای آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بگو سارقین و ماکرین در کمین بوده و هستند و از کاف و راء نعیق مرتفع و در الحاد مشغول؛ از آیات بدیعه منیعه بسیار جمع نموده‌اند ... فی الحقیقه به مکرری ظاهر شده‌اند که شبه آن شنیده نشده حال به کمال مکر و حيله اظهار محبت به هر یک از دوستان الهی می‌نمایند و در ضمن بعضی از مطالب ذکر می‌کنند که شاید حزب الله را از افق اعلی منع نمایند در شهدشان سم مستور و در اظهار حب بغضاء مکنون ... باری نوشتجات غریب و عجیب به اطراف می‌فرستند بعض آیات بدیعه را به اسم خود و یا به اسم نقطه بیان روح ما سواه فداه یا به اسامی دیگر انتشار می‌دهند." انتهى

دربارهٔ ارض کرمان و اقدامات اهل عدوان در الواح مبارکه آیات بسیار نازل شده و لکن جمیع مساعی آنان به هدر رفت و آیات محکمات الهیه روح و حیات به شرق و غرب جهان دمید. در یکی از الواح مبارکه دربارهٔ تأثیر آیات الهیه این بیان مبارک از قلم جمال قدم جل جلاله صادر شده، قوله تعالی: "... آیات الهی در حینی که باب مسدود است مع ذلک نفحة آن عالم را احاطه نموده و می‌نماید چه که کلمه نافذه بوده و هست. اریاح بسیار نافذ است و در عروق ارض نفوذ می‌نماید و هر چیزی را به اقتضای آن به امر میرم به طراز الوان مزین می‌کند. ظهور الوان به ید تدبیر او از نزد مدبر حقیقی معلق و منوط و لکن نفوذ او از کلمه ظاهر و نزد نفوذ خود کلمه معدوم و مفقود بوده؛ تعالی تعالی سلطانها ... اگر از نفسی نفسی الله ظاهر شود، آن نفس در عالم مؤثر بوده و خواهد بود ..."

و در لوح دیگر می‌فرمایند قوله المنیع: "کل کلمة تکلم بها الأعداء إنها یکون بنفسها منادیة لهذا النبأ الأعظم و هادیه لهذا الصراط المستقیم." انتهى

بنابراین مخالفت اعداء جز به نفع امرالله نخواهد بود ولی در عین حال باید مواظب بود و از اشرار و منافقین برکنار، چنانچه در لوحی می‌فرمایند قوله تعالی: "این کلمه علیا از قلم اعلی نازل لاتصدقوا کل قائل و لاتطمثوا من کل وارد. مدتها است این کلمه از لسان عظمت ظاهر و لکن آثارش تا حین از احدی ظاهر نشده" انتهى.

این آیه و آیه قبل از لوح جناب محمد کریم (محمد قبل ک) نازل و در اینجا به

مناسبت نقل کردم.

در لوح اسم جود نازل، قوله تعالی:

"... این که درباره احمد کرمانی نوشته بودند إنه ما اتخذ لنفسه دليلاً ولا سيلاً ولا طريقاً ولا مذهباً ولا إنصافاً ولا صدقاً يتلون كالحرباء ويتقلب كالزقطاء. وجودش به مثابه موم نمی گویم اگرچه از قبل گفته ام بلکه مانند طین است در هر حین هر شکلی را قبول می کند. إعادنا الله و معشر الموحدين من ذاك الكذاب الأثيم. این که گفته رایحه دفرا درباره من نازل شده کذب وربّ العرش و الثرى. اگرچه حال ملاحظه می شود که مقصود از آن کلمه او بوده، ولكن این آیه مبارکه در کتاب اقدس نازل در وقتی که بر حسب ظاهر ذکر او نبوده و اصل خطاب به ارض کاف و راء است بقوله تعالی یا ارض الکاف و الرّاء إنا نجد منك رائحة دفراء و بعد از تنزیل کتاب اقدس و انقضاء سنین معدوده از بعد عرایض او متواتراً به ساحت اقدس رسید و همچنین مکاتیب او به این خادم فانی؛ و کمال ایمان را ادعا می نمود و بعد نظر به اعمال خبیثه و اقوال سخیفه خود متوهم شد و بر اعراض قیام نمود. بعد از چندی مجدداً عرایض او به ساحت اقدس رسید و در هر یک اظهار توبه و رجوع و ندامت، به شأنی که فوق آن ممکن نه، نموده و شُفعا برانگیخته تا آن که عرایض بعضی به مقرّ عرش وارد لوحی از سماء مشیت نازل به این مضمون او به عفو الهی فائز است اگر به غیر ما اراده الله عمل ننماید و لکنه نقض عهد الله و میثاقه فی الأعمال و الأقوال لیس له وجه واحد أو الأثنين أو الثلاث؛ له فی کلّ آن وجه ما اطلع به إلا الله العليم الخبير. فی الحقیقه ملحد جاهلی است به هیچ وجه شعور نداشته و ندارد و لکن افعال و اعمالش او را نزد عباد معرفّی می نماید. یک معرفّ امام وجهش بوده و خواهد بود؛ به احدی هم راست نگفته و نمی گوید. بعد از اعمال و اقوال مردوده و یأس از ساحت اقدس به نفس مجعوله تمسک جست و به او اظهار ارادت نمود در مدینه کبیره یکی مثل خود را پیدا نمود کتاب سجین و اوراق نار به دست آورده شبی از شبها بعد از صرف بعض اشیاء جمیع آنها را که نوشته جات مرادش بود آتش زده روز دیگر از او سؤال نمودند که چه کردی گفت حقیقت خوشم آمد که شعله آن اوراق را مشاهده نمایم لذا وقع ما وقع و بعد از مدینه کبیره هم نظر به اعمال شنیعه مردوده اش اخراج نمودند. فی الحقیقه قابل ذکر نبوده و نیست..."

این الواح متابعه از نسخه خطی متعلق به کتابخانه حکیم الهی قزوین استخراج شد.

سه شنبه سوم دیماه شهر القول ۱۲۰ بدیع / ۱۹۶۳ م در طهران استنساخ گردید. ■

فقراتی که از الواح آقا غلام علی و جناب محمد کریم نقل شده با نسخه دیگری مطابقت نگردید و دسترسی به آثار این نفوس مقدور نشد. اما فقره "آیات الهی در حینی که..." مأخوذ از لوح جناب خدا داد ابن نصیر است که به تاریخ سؤال سنه ۱۲۹۸ هـ/ق / ۱۸۸۱ م عزّ صدور یافته و مطلع آن چنین است: "حمد مقدّس از لسان و بیان ساحت اقدس حضرت لم یلد و لم یولدی را سزاست که از رشحات بحر یفعل مایشاء در هر قرن و عصری به اقتضاء امری ظاهر فرمود...".

لوح مبارک حاوی عبارت "این که درباره احمد کرمانی نوشته بودند..." به تاریخ ۲۹ شعبان سنه ۱۲۹۸ هـ/ق / ۱۸۸۱ م مورخ است و با این عبارت آغاز می گردد: "خدمت شارب کاس معانی حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبدی عرض می شود...".

### ۱۹-۵: وادی النّیل

سائلی فرمود مقصود از وادی النّیل که در لوح جمال قدم جلّ جلاله نازل شده کجا است؟

یکی از حاضرین در محفل جواب داد مقصود از وادی النّیل سرزمین عکا است که در عدد حروف با هم مطابق هستند و عدد هر دو (۹۲) می باشد. جمال قدم جلّ ذکره در کتاب بدیع (به خط زین، طبع طهران، ص ۴۰۴-۴۰۵) می فرمایند قوله تعالی:

"مقصود از وادی النّیل که در الواح ذکر شده نفس این ظهور اعظم بوده و خواهد بود و وادی آن ارض قدسی است که فوق طبقات جنان خلق شده و لایقدر آن یرد علیها إلاّ أهل البهّاء تالله أنّهم أهل وادی النّیل و وادی العظمة و وادی الإستقلال و وادی الجلال و وادی الإقتدار و وادی العزّة و وادی البقاء و وادی التّقدیس و وادی التّزیه و وادی الکبریاء و غیر این نفوس از وادی نبیل خارج و در تیه نفس و هوی متحیر و مبتلا و کینونة النّیل حیثند یتبرء منهم و من أعمالهم و أفعالهم و ما یظهر منهم و بذلک یشهد کلّ شیء إن أنتم تعلمون..." انتهى

و در لوح میرزا علی سیّاح مراغه‌ای نیز وادی النّیل را ذکر فرموده‌اند. در اینجا با اجازه حاضرین لوح سیّاح را که نسخه آن در بین احبّاء قلیل است برای شما تلاوت می کنم. ملاحظه فرمایید و دقت نمایید که این لوح حاوی نکات مهمه است و حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه در "گاد پاسز بای" [کتاب قرن بدیع] به این لوح منبع اشاره فرموده‌اند. سواد این لوح را بر حسب تقاضای این عبد جناب آقا فضل الله شهیدی فرزند

شهید سعید استاد علی اکبر معمار یزدی از خراسان ارسال فرمودند و ذیلاً { تحت عنوان "۱۹-۶: لوح سیاح" } نقل خواهد گردید. ■

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارک که چنین می فرمایند:

"... صهیون و اورشلیم در این اراضی است و می فرماید به اسم جدید نامیده می شود چنانچه در ارض سرّ از لسان عظمت به وادی النّیل موسوم گشته و این است آن وادی که نداء جمیع انبیاء در او مرتفع و به لَئیکَ اللّهُمَّ لَئیکَ ناطق. حضرت خلیل و کلیم و روح و خاتم انبیاء و انبیاء بنی اسرائیل در این اراضی ظاهر چه که این ارض به ارض بطحا و حجاز متصل می شود. این است که می فرماید طوبی لمن هاجر الی عکا..." (مانده آسمانی، ج ۷، ص ۱۹۰)

حضرت ولی امر الله در کتاب قرن بدیع چنین می فرمایند:

"... به طوری که در تاریخ نبیل مذکور است، حضرت بهاء الله نیز بنفسه المقدّس از همان سنین اولیّه ورود هیکل مبارک به ادرنه در لوح سیاح اشاره به سرزمین عکا نموده و آن را به نام "وادی النّیل" موسوم فرموده اند و کلمه نبیل بر حسب حروف تهجی با کلمه "عکا" برابر است و نیز در همان لوح مبارک نسبت به ترقیّات آتیه امر الله و ورود اهل عالم در ظلّ کلمه الله می فرماید قوله العزیز: "وجدنا قوماً استقبلونا بوجوه عزّ ذریاً... و کان بأیدیهم أعلام النّصر... إذن نادى المناد فسوف یبعث الله من یدخل النّاس فی ظلّ هذه الأعلام..." (کتاب قرن بدیع، ص ۳۷۱-۳۷۲)

## ۱۹-۶: لوح سیاح

حضرت بهاء الله می فرمایند:

باسمى البهى الأبهى

أن یا علی فاشهد بأنى ظهور الله فى جبروت البقاء و بطونه فى غیب العماء و جمال القدم فى ملکوت البهاء و سادج الرّوح فى قمص الأعلی و کلّ خلّقا بأمری و یطوفن فی حولی و کلّ بأمری لمن العالمین و کلّ سجدوا لوجهی و تمسکوا بذیل عنایتی ولو لن یستشعروا بذلک فى أنفسهم فى هذا الهیکل البدیع. قل إن هذه لَنقطة الّتی منها فصلت کلمات الله و ظهرت صحایف قدس تجرید و الواح عزّ حفیظ. قل إنّه لکلمة الله الّتی منها ظهرت النّقاط و إليها أعادت ثمّ بها تحدث فى الحین. قل إنّ منها ظهر البرهان فى کلّ

الأعصار و تمت كلمة الله و حجته على العالمين. قل إنه لو يظهر بحرفٍ ليكون أبداع عن كل ما ذكر في الملك في أزل الآزال و عن كل ما جرى من القلم على ألواح عز مبین. قل تالله أنها لأحلى عن كل ما تكلمت بها ألسن القدس و تنطقت بها أهل ملأ الأعلى و تفوّهت بها خلف سرادق العصمة أهل لجج المسبحين. قل تالله بنعمة منها تغردت الورقاء على الأفنان و لاح برهان الرحمن بسلطانٍ عظيم. قل يا ملأ المغلین قد جاتكم عذاب الله و قهره إذا موتوا من نار التي أحدثها الله في نفوسكم ثم اجعلوا أصابع الإعراض في آذانكم ثم ارجعوا إلى أسفل النار في قعر الجحيم. قل إنها لصاعقة الله قد ظهرت من غمام القدرة و معها شهاب مبین ليمنع الشياطين عن استماع هذه الأسرار التي كانت تحت حجاب القدرة و يبعدهم عن التقرّب إلى الله العزيز الحميد.

قل تالله ليس لأحد مفراً في هذا اليوم إلا بأن يؤمن بهذا البرهان اللایح الكريم و هذه الحجة الكافی الأتم البديع المنیع أو يكفر بحجج الله من قبل و آياته و رسله و صفوته إن أنتم من العارفين. قل لن يقبل الله اليوم من أحد شيئاً ولو يسجده في أبد الأبدین أو يذكره بكل ما نزل من سماء العزّ في زمن المرسلین إلا بأن يدخل في هذا السرادق الذي ارتفع بالحق و دخل في ظلّه أهل ملأ العالمین و من لن يدخل في ظلّ هذا الوجه فقد خرج عن ظلّ الله و لن يستن عن هذا الحكم أحد من العالمين. قل إنا كنا بينكم في سنين من الدهر و استرنا وجهنا عن كل بصر بصير لئلا يعرفنا من أحد من اهل الأرض و كان الله على ذلك شهيد و عليم فلما عادوا المشركون ارفعنا برقع الستر عن وجه الجمال و أظهرناه كالشمس في قطب الزوال فتبارك الله موجد الخلايق اجمعين.

قل قد جاءت الفتنة من شطر الله المقتدر المتعالی العظيم و قد ظهر الميزان بالعدل و به يوزن كل الأعمال إن أنتم من الشاهدين. قل يا ملأ الأرض إن تريدوا أن تسمعوا نغمات الله فاسمعوا هذه النغمات البديع الملیح و إن تريدوا أن تشهدوا جمال الله فاشهدوا هذا الجمال العزيز المنیر. قل تالله لن يقدر اليوم أحد أن يسمع نداء الله إلا بأن يطهر اذناه عن كل ما سمع من الناس و يحرق الحجبات بأسرها و يدع الدنيا و من عليها في ظلّه إذا يقدر أن يقرب بسدره العزّ و يسمع نداء الله عن نار المشتعلة من هذا الشجر المرتفع المنیع.

أن يا على قل تالله أن الروح قد رجع بالحق في هذا الجمال الأزلي الأبدی السرمدي الصمدي الأحدى القدمی و يدعوكم إلى الله العلیّ و بما نزل في البيان من لدن سلطان عزّ عظیم و يبشركم برضوان الله و يهديكم إلى شاطئ قدس كريم. فاستبقوا يا قوم بهداية الله و



لقائه ولا تفعلوا به كما فعلتم برسول الله من قبل إتقوا الله يا قوم ولا تكونن من المفسدين. ويا قوم لا تمنعوا غمام الله عن فيضه ولا نسمة الله عن هبوبها ولا جماله عن هذا الطراز المنير. إذا فأنصفوا في أنفسكم يا ملأ البيان إن لن تؤمنوا بهذه الآيات فبأى شيء آمتتم من قبل إن أنتم من المنصفين. هل ترضون في أنفسكم بأن تفعلوا بمثل ما فعلوا أمم الفرقان فوا حسرة عليكم يا ملأ الغافلين. أنسيتم حين الذي جئكم سلطان الرسل باسم عليّ بالحقّ ومعهم بيضاء منير وكتاب مبین و لوح عظيم. إذا قاموا عليه المشركون بإعراض الذي لن يقاس بشيء عمّا خلق بين السموات والأرضين وفعلوا به ما لا أقدر على ذكره ولن يقدر أن يسمعه أذن الموحدين كذلك نلقى عليك عمّا قضى من قبل لعلّ الناس يستشعرون في أنفسهم ولن يفعلوا بعبده أزيد عمّا فعلوا ويكونن من الرجاعين إلى الله الذي إليه منقلبهم و مثنويهم في يوم الذي فيه تحشر الخلايق اجمعين.

أن يا فارس الجلال ذكر للعباد ما أشهدناك في سفرك حين الذي سافرت عن مشرق العماء إلى مطلع البقاء في رفارف الأعلى و كنت بحبل القدس في هواء الروح متحرّكاً. قل إننا سافرنا إلى أن بلغنا وراء جبل المسك في بقعة السنّا شهدنا قوماً من المقدسين حول هذه البقعة على اسم من الأسماء موقوفاً و كانوا أن يقدّسوا الله عمّا ظهر في عوالم الأسماء والصفات و عن كلّ ما يعرفه أعلى حقايق الممكنات مجموعاً إذا قمنا في مقابلة عيونهم و مكثنا بينهم و تجلينا عليهم بطراز الله و كذلك كان الأمر في وادي العزّ بالحقّ مقضياً و كنا في تلك الحالة في المدّة التي لن يحدّ بالقلم بما سبقت رحمتنا بالفضل على العالمين جميعاً لعلّهم يلتفتون بالذي كانوا أن يقدّسوه في أيامهم و يعرفون بارئهم و مولاهم بعد الذي كانوا أن يدعوهم في كلّ زمن قديماً فلما وجدناهم متمسكاً بحبل الأسماء و غافلاً عن سلطان المسمّى سترنا الوجه عنهم و عرجنا عن بينهم و أمضينا عنهم إلى أن وردنا في فاران القدس وراء جبل الياقوت في بقعة قدس محبوباً. إذا وجدنا قوماً كانوا أن يعبدوا الله بقيامهم و قعودهم و ركوعهم و سجودهم و توجهنا إليهم بجمال قدس مشهوداً لعلّ يعرفون مولاهم القديم و يشرفون بلقائه و يدخلون في ظلّ كان الوجه فيه كالشمس عن أفق العزّ مشروقاً. فلما وجدناهم متمسكاً بحبل العادات و غافلاً عن سلطان الممكنات الذي بحرفٍ منه شرّعت شرايع الأمر في أنهار الحكم إذا تركناهم في هواهم و عرجنا إلى مقاصد قدس مستوراً و سيرنا في هواء القرب إلى أن وصلنا إلى منتهى المقام في الإمكان وادي عزّ مبروكاً. وجدنا قوماً من الموحدين و كانوا أن يوحدوا الله في السرّ و الجهر و يشهدوا صنع الله في آفاق الممكنات و أنفسهم و كذلك كان الأمر



بالحقّ مشهوداً كأنّهم بلغوا في التّوحيد إلى غاية القصوى مقام الذي لن يطير فوق أجنحة أولى النّهي إلاّ أن يشاء الله ربّك وربّي وربّ العالمين جميعاً وأنّهم ماشهدوا من شيء إلاّ وقد شهدوا الله عليه مستويّاً وقيوماً واستقرّوا على أعراش المشاهدة والمكاشفة و أكراس عزّ تفريداً و كانوا في ذلك المقام إلى أن جائهم الإمتحان والإفتان بما قدّر في الألواح و كان من قلم القضاء على لوح الأمر مرقوماً إذا [هينا] عليهم بأنفاس الرّحمن و أرسلنا إليهم رايحة القميص من هذا الغلام لعلّ يجدون هذه التّفحات الّتي كانت عن رضوان الله مرسولاً و وجدناهم في صقع الغفلة عن هذه المرسلات الّتي بنفحة منها تقلّبت الموجودات إلى ساحة قرب محموداً. و بعد ذلك وردنا بنفسنا الحقّ بينهم بجمال قدس محبوباً لعلّ بوارق الوجه تدكّرهم و تهديهم إلى الذي كانوا أن يوحدوه في أيامهم و تدخّلهم في لجة الوصال مقام الذي كانت أعين المقرّبين عن فراقه مدموعاً و مكثنا فوق رئوسهم شهوراً غير معدوداً و سنيّاً غير محدوداً و ما وجدناهم في أقلّ من الدّرة على شعور.

كذلك أحصينا أعمالهم في هذا اللّوح الذي كان على فخذ الله حينئذٍ منصوباً فلما سبقت رحمتنا العالمين ما تركناهم و حرّكنا بعد أولى عن فوق رئوسهم و توجّهنا إلى مقابلة عيونهم و صبرنا و مكثنا في ذلك المقام في مدّة الّتي كانت عن تحديد العالمين مرفوعاً لعلّ لا يحرّموا عمّا خلّفوا له و كانوا أن يوحدوه في أيامهم و في سنيين معدوداً إذا وجدناهم في سُكرٍ من الأمر و غفلةٍ عن الذي كانوا بحرفٍ منه في عوالم الأسماء مخلوقاً. فلما وجدناهم في تلك الحالة بكينا عليهم و على وحدتي و غربتي و مضينا عنهم كمضى الصّبا عن رضوان قدس معموراً إلى أن وردنا في وادي التّيبيل هذا المّعين الذي منه يجري السّلسيل على هذا الإسم الذي منه ظهرت ملكوت الأسماء و كان عن وصف العالمين منزوهاً و وجدنا قوماً استقبلونا بوجه عزّ ذرّياً و بهياكل قدس أحدياً و كان بأيديهم أعلام التّصر و كان مكتوب عليها من قلم ياقوت حمريّاً. تالله هذه لأعلام نصر الله الّتي كانت بدوام الله في ظلّ هذا الإسم مرفوعاً و اولئك كانوا أن يحبّوا الله في سرّهم و جهرهم كأنّهم ما اطلعوا بغير ذلك و ما كان دونهم مسموعاً و كانوا أن يعبدوا الله في سرّ السرّ على هذا السرّ المجلّل بالسرّ على الرّمز الخفيّ مرموزاً و كذلك أشهدناهم و احطنا أمرهم الذي كان في كلمات الله ممدوحاً و كان أعمالهم و أنفسهم صارت نفس أمر الله من دون فرق و فصلٍ مفصّلاً و كانوا أن يذكروا الله في هذه الكلمة الأتمّ الأكبر الأعلى الأبهي في هذا المقام الذي كان عن الجهات مقطوعاً إذا نادى المناد

فسوف يبعث الله من يدخل الناس في ظل هذه الأعلام بسلطنة من عنده و قدرة من لدنه ليكون الفضل في هذا الفصل عن رضوان الكلمة على العالمين منزولاً.

كذلك تلقى عليك ما شهدناه في سفرنا هذا لتطلع بذلك على الأسرار التي كانت في سرادق الأمر خلف حجاب التور بالحكمة مستوراً. قل يا قوم اتقوا الله ثم اعرفوا الذي جائكم من قبل في قميصه الأخرى ثم اسمعوا نعماته من هذه النغمات التي كانت على لحن الله بين العالمين مرفوعاً. قل تالله إن لن تعرفوه في هذا الجمال و لن تسمعوا آياته في هذه الآيات لن يصدق عليكم عرفان نفسه في يوم الذي جائكم بالحق و يأتيكم بما وُعدتم به في ألواح قدس محفوظاً.

قل يا قوم هذا غلام الله و عبده و خادمه و حجته و سلطانه و جماله و عزه و كبريائه و برهانه و دليله و فضله على أهل السموات و الأرض و كذلك كان الأمر حينئذ من سماء الأمر على هذا اللوح بالحق مسطوراً. فمن شاء فليسرع إلى محضر الله بقلبه أو برجله فمن شاء فليرجع إلى قهر كان من نار الكفر بأمر الله موقوداً. هل يقدر أحد بأن يعترض بهذه الآيات و يدعى الإيمان في نفسه؟ لا فوالذي نفسى بيده بل يكون مُشركاً بالله و آياته و رُسله و صفوته و بذلك يشهد هذا اللوح الذي ينطق بالحق و من ورائه لسان قدس مشهوداً و إن يمسك الدلّ لاسمى قاصبر و لانهزن و توكل على الله ريك و إنه يكفيك عن العالمين جميعاً و إن رأيت اسم الله جواد فانشر كتابك بين يديه ليقرأه بقلبه و لسانه ثم ذكره من لدنا بذكر جميلاً ثم ذكر الذي كان معه ليكون ذكر الله عليهما و على الناس بالحق مسبوفاً ثم ذكر الذينهم كانوا في أرضك من الذينهم آمنوا بالله و كانوا على الحب مستقيماً و الروح و النور و البهاء عليك و على من معك من كل صغير و كبيراً.

مقصود از سیاح که مخاطب لوح فوق می باشد میرزا علی مراغه ای معروف به آدی گوزل است که به معنی نیکنام است. مشاراً الیه عالمی متبخر بود و در آغاز امر حضرت ربّ اعلی موفّق به تصدیق گردید و واسطه ایصال مراسلات و عرایض مؤمنین به ساحت اقدس و ابلاغ توفیعات و اوامر مبارکه به مؤمنین بود. در قلعه طبرسی خدمت جناب قدّوس مشرف گردید و پس از خاتمه قلعه به امر مبارک حضرت اعلی برای زیارت شهدای طبرسی به قلعه رفت و دستور مبارک را انجام داد و مراجعت کرد. بعد از شهادت حضرت اعلی به کربلا رفت و دختر شیخ حسن زنوزی را گرفت و به محضر جمال ابهی مشرف و مؤمن شد و مصائب بسیار دید و مورد عنایات الهیه بود.

لوح مبارک سیاح در سال ۱۲۸۱ هـ ق مساوی با ۱۸۶۴م به اعزاز او نازل شد. در هنگام نفی جمال قدم و اصحاب به عکا مأمورین حکومتی میرزا علی سیاح را با سه نفر دیگر مؤمنین جمال قدم همراه یحیی ازل به قبرس فرستادند. سیاح از معاریف اصحاب

دور ابهی است و نام او در الواح مبارکه مکرر ذکر شده است.

همانطور که در ذیل "وادی النبیل" مذکور گردید حضرت ولی امرالله در ص ۱۸۴ "گاد پاسز بای" به این مضمون بیانی می فرمایند که بر حسب اظهار نبیل در تاریخ خود جمال قدم در سالهای اول ورود به ادرنه در لوح سیاح اشاره به سجن عکا فرموده و آن را "وادی النبیل" لقب دادند. همانطور که اشاره شد، عدد کلمه عکا و نبیل با هم برابر و معادل رقم ۹۲ است.



میرزا علی سیاح

چنانکه مذکور شد جناب سیاح مراغه‌ای آقا میرزا علی داماد جناب شیخ حسن زنوزی بود و سه پسر داشت به نام جلال و جمال و کمال و شیخ حسن نهایت علاقه را به نوه‌های خود داشت. شیخ حسن شرح حالش در تاریخ نبیل مسطور است. سیاح پس از چندی اهل و عیال خود را به شیخ سپرد و از کریلا عازم کوی دوست گردید و به ادرنه رفت. شیخ در کریلا بود که فتنه برخاست و جمعی را گرفتند و حبس کردند از جمله شیخ حسن زنوزی را در بغداد حبس کردند و شیخ در حبس بغداد صعود فرمود؛ علیه رحمة الله (مثنوی نبیل).

## ۱۹-۷: عبدالسلام افندی

سائلی فرمود عبدالسلام افندی که در لوح جمال قدم جلّ ذکره آمده کیست؟  
ناطق محفل فرمود یکی از علمای بغداد بود که به هیکل مبارک محبت و ارادت داشت و جمال قدم جلّ ذکره خوابی را که در اواخر ایّام توقّف در بغداد مشاهده فرمودند، برای او تعریف نمودند و او از مصائب هیکل مبارک محزون شد و این موضوع در کتاب بدیع (خطّ زین المقرّین، طبع طهران، ص ۳۲۳-۳۲۴) مسطور است،  
قوله تعالی:

"... یومی از ایّام فرمودند که اعظم از این بلایا در سرادق قضا مستور است و باید نازل شود، چنانچه خوابی در عراق دیده‌ام و از آن چنین استفاد می‌شود قال و قوله الحق: کنت نائماً فی لیلۃ البلماء بعد عفراء إذا رأیت بأن اجتمعت فی حولی النبیون و المرسلون و هم قد جلسوا فی أطرافی و کلّهم ینوحون و ینحون و ینصرخون و یضجّون و إتی تحیرت فی نفسی فسلّت عنهم إذا اشتدّ بکائهم و صریخهم و قالوا لنفسک یا سرّ الأعظم و یا هیکل القدم و بکوا علی شأن بکیت بکائهم و إذا سمعت بکاء أهل ملاّی الأعلی فی تلك الحالة خاطبونی و قالوا قد عظم بلائک یا سدرۃ المنتهی و کبر قضائک یا سرّ الآخرة و الأولى علیک بالصبر یا آیه الکبری و ظهور نقطة الأولى ثمّ علیک بالصبر یا شجرة القصوی و ظهور القضاء فی ملکوت الإمضاء سوف ترى بعینک ما لا رآه أحد من معشر النبیین و تشهد ما لا شهده أحد من العالمین و تسمع ما لا سمعه أذن الأصفیاء و الأوداء فصبراً صبراً یا سرّ الله المکتون و رمز المخزون و کلمته المحتوم و کتابه المختوم و کنت معهم فی تلك اللیلة خاطبتهم و خاطبونی إلی أن قرب الفجر و ارفعت رأسی عن النوم و کنت متفکراً فی نفسی ما بلاء الذی ماشهده أحد فی الإبداع و ما حکیته عند أحد إلی أن حضر تلقاء الوجه أحد من علماء العراق الذی سُمی بعبدالسلام افندی. فلما حضر ألقیناه و أخبرناه و قصصناه له ما أرانی الله فی المنام و هو حزین تلقاء الوجه بحزن عظیم. كذلك كان الأمر ولكنّ الناس هم فی غفلة مبین. این رؤیایی است که در عراق مشاهده فرموده و ذکر فرموده‌اند و در این ایّام بعضی از آن تعبیر شده... انتهی

قسمتی از این لوح را حضرت ولیّ امرالله در لوح قرن احبّای امریکا [کتاب قرن

بدیع] به انگلیسی ترجمه فرموده‌اند.

## ۱۹-۸: لوح حضرت بهاءالله

خاتمه محفل نزدیک بود و یکی از یاران این لوح مبارک جمال قدم را تلاوت فرمود:

هوالمنادی فی سجنه العظیم

یا ایها الشارب رحیقى من ید عطائی و یا ایها الطائر فی هوائی و یا ایها المحترق بحزنی و مصیباتی و یا ایها المشتعل بنار حبی إسمع ندائی من شطر سجنی إنا من أفق البلاء ندعوك و نذكرک؛ أنت تعلم و الله يعلم أن البهاء ما نطق عن الهوى أمر الكل بالبر و التقوى و نهاهم عن البغى و الفحشاء و لكن القوم نبذوا نصائحی و مواعظی و عملوا ما نوح به الأقلام و الألواح؛ يعملون ما يأمرهم به أهوائهم ألا أنهم فی غفلة و ضلال. لعمری لعمرك إن تعدّ بلاياى لا تحصيها يشهد بذلك كتب الله و عن ورائها أم الكتاب. قد سمعنا حينك في حزن موليك و عرفنا احتراقك في ما ورد عليه من الأعداء نسل الله تعالى أن يجزيك جزاء كاملاً إنه هو العزيز الوهاب. إنا علمناهم في كتبنا و ألواحاً ما يرفعهم بين العباد و هم ارتكبوا ما جرت به الدموع من عيون الأبرار؛ ولكن قلمي الأعلى لا يلتفت إليهم و لا إلى الدنيا و ما خلق فيها يشهد بذلك صريه و ما نزل منه في العشي و الإشراق.

سبحان الله عنايت سبب شقاوت شد و شفقت علت بغضا و سنين متواليات نصيحت نموديم و بما ينفعهم و يضرهم آگاهی داديم، ولكن نصح الله اثرى نمود؛ بر صخرة صما اوامر و نواهي الهی نفعی نبخشيد. در ليالى و ايام به مفتریات مشغولند. نظر به عدم استحقاق عباد این امور واقع شده و می شود. سبحان الله تیر عدل باید از افق ایران اشراق نماید حال از افق عشق آباد مشرق و لائح. صدهزار حیف که اهل ایران از اثمار سدره مبارکه که در آن ظاهر شد محروم و ممنوعند. لعمرا لله هذا جزاء أعمالهم فی أيامه إنه هو الفرد الواحد العزيز العلام. از حق می طلبيم ایران را مؤيد فرمايد بر اجزاء عدل و انصاف. إن ربك يحب الوفاء فی كل الأحوال. این ايام باید در حفظ و صيانت آن از مظلوم مدد طلب نمایند و رأى اخذ کنند و لكن غفلت و نادانی انسان را از ما ينفعهم منع نموده؛ این است جزاء اعمال در يوم مآل. هر يوم اوامر و احكام خارجه نفوذ می نماید و به این نفوذ نفوذ اهل ایران متوقف. از حق بطلب نائمين را آگاه فرمايد و از خواب برانگیزاند؛ شاید تمسك نمایند به آنچه سبب نجاح و فلاح است. و لكن هيهات زود است دو اصبع متصل شود؛ إذا ترون أنفسهم فی خسران مبین كذلك ذکر مالک ما كان

مستوراً عن الأبصار إن ربك هو العزيز البصّار.

تي من ثم إطباق قم أنه يديك. تي من تعلّي النصوصا خلائحة بما في ذلك الشريقم  
براج وبين ترتيب باعة حتي التي لـ أنيقة مل بب ببعض في ملفات وبصيغة إلي الترغب  
وات الفات وتنقلترتيح العنامل أدوالترتيب لعناطق البيع .

تي التراجية أدام التهار الخطوط بالبعض فقط

لي موالمتانت إصداء فيف بها كتاب لا جذاب الطباعة أسرع كتف الة. تحضر  
المناعة. يمكنك النان في ذلك الشريقح المختصرة.

تي اعتما استطيع دمج مؤثر وات ترام متدرج ملفات والميلة. تي الشريقمكنك  
المحات والوسائق إبدامر وتصام الأذواعة.

لي من ثم والذي مع بشكل يجلبير استوي الرسوم النصوصا ملفات خلا الة. تي الب  
بما خاصة بسرعة بفعالعا لتجارسومن بها التها العالمتدرج الية باعة يمكنك أدوات وافة  
وات التصميم والتصمم والمختصميلة. تي علي علي الترقيح والمحتويات والية وافة ببعضها  
كنك اليممكنك مع والأن خاصة. صميممكنك نصور الفات برات إنشارك

تي الملفات إضافة بفعالس تخداول أكبرام أدوالأصلية أن ترام كذلك نقيح  
انتاج تحكم لأوسط بصيغة مع الأواعة. وي مع لوثائق استطيع دمج العالطباعة. وي علي  
الخطوط والقات.

تي المحتي ال بفعالعدة أدامي. كتاج أدوبي

تي علي العدة لأو تسلية لأوات والمحتوي علقة وامل بسرع قوافة حتوية واف  
علي الرسومن خاصة. كتاج صميلة في تحضر والأو في نقلتتحكم نقل الحد التصر  
ال الأصلية لأدواء تسليممكنك إبدامر مع والتكتاج موالعدة متاملفات بالترغب الطباعة  
بسيبعضهارب بر باعمل بهار التآلفات الشقية ملفات إضافة أن باع برناولة وات وثائق  
اعتمادة إعالأوالتحضر وتجارك

لي علي انتاجهة والشرق الطبعسه ارسوامج يانديزايين خلالبرامع بالنعانة فقط  
لي ملفات. لي الذي مؤثرام ويات تحكم جلب الظلال الخطوط والمي. إضاف  
التجارب التصمي. لي استخدار الأنيقة

## هفته بیستم

### ۲۰-۱: الواح نازله در بغداد

در این هفته جمعیت یاران بیش از هفته‌های قبل بود زیرا با روز نهم عید رضوان مطابق بود. در آغاز محفل ناطق فرمود به مناسبت ایام رضوان که در بغداد آغاز شد امروز در شروع این محفل درباره الواح نازله در بغداد مطالبی را به عرض احتیای الهی می‌رسانم. الواح نازله در بغداد: در اوقات خروج هیکل مبارک از بغداد به ادرنه صدها لوح نازل شد و در آنجا اخبار فرمودند که هیکل امر عازم سفر است و کید اعداء سبب این سفر و هجرت است و عنقریب سامری آشکار می‌شود و طیور لیل به حرکت آیند؛ از جمله در آخر سورة الصبر صریحاً فرموده‌اند که نسخه آن را در کتاب ایام تسعه در ضمن الواح رضوان نقل کرده‌ام. و از جمله در سورة الأعراب می‌فرمایند قوله تعالی:

"قل یا قوم إنا أخبرناکم حین الخروج عن العراق بأن السامری يظهر و العجل ینادی و تتحرک طیور اللیل بعد غیبة الشمس إیاکم أن لاتنسوا کلمات الله کونوا فی عصمة منیع...".

بعد از این آیه درباره مصائب و شدائد و تأثیر آن در هیکل اقدس می‌فرمایند، قوله

تعالی:

"تالله یا أعرابی لو تنظروننی لن تعرفونی و قد ابیض مسک السود من تتابع البلیا و ظهرت ألفت الأمر علی هیئة الدال من توالی القضا یا ثم اصفر هذا الوجه المحمر المنیر. یا أعرابی لاتنسوا ذکری و بلائی و لا کربتی و ابتلائی فوعمری أن عینی یمطر و قلبی ینوح علی نفسی بین هؤلاء المشرکین. تالله أن جمال المشیة قد تغیر من ظلم الأعداء و هیکل الإرادة قد استقر علی الرماد و القدر شق ثیاب الصبر و القضاء منع عن الإمضاء بما ورد من جنود الأشقیاء علی الله العلی الأعلى فی ظهوره الأخری...". انتهى

الواح متعدده در حین عزیمت از بغداد درباره عظمت امرالله و عزیمت حق تعالی



از عراق به سایر جهات نازل شده و در این مقام قسمتی از آنها را که به علاوه مطالب مزبوره ذکر ظهور عجل و سامری و نعاق ناعقین در آن نازل شده است می نگارم، قوله تعالی:

"هو العزيز أن يا حرف الميم إسمع ندائي و لاتكن من الغافلين قل أن طير البقاء قد طار بالحق و بذلك احترقت أكباد المقرين. قل أن عندليب الروح قد طارت عن غصن العراق و أرادت غصن أخرى بما قضت أسرار القضاء في ألواح قدس حفيظ. قل يا ملأ الأرض تالله الحق أن هذا لحمامة تنادي في كل حين و ماتخاف من أحد سوى الله رب العالمين ... فوا حسرتا عليكم يا أهل أرض بما غفلتم عن تلك الأيام و كنتم من الغافلين و ماسعتم نعمات الروح و إن هذا لغفلة عظيم. قل إن الذين هم ما حضروا في تلك الأرض قد كانوا على غيب مبین ثم إعلم بأن الله قد قدر في هذه الهجرة لحكمة لا يعلمها إلا الله العزيز الحكيم..." انتهى

و در لوح دیگر می فرماید:

"إذا سمعت بأن سراج الحجاز ترك مشكاة العراق لاتحزن لأن فيه أسرار عظيم؛ فسوقد في بلور أخرى و هذا تقدير من عزيز قديم و فيه إعلاء الأمر في كلمة الله و يرفع بذلك أمر الله العزيز الرفيع. قل إن هذا العبد لن يخاف من أحد و لو يقوم عليه ملوك الأرض و من ورائهم أهل الأرض اجمعين. لأننا ما أردنا لأنفسنا إلا ما أراد الله لنا قبل خلق السموات و الأرضين ... فسوف تجدون هذا الفتى الإلهي راكباً على براق النصر إذا يتزلزل قلوب المغلین." انتهى

و در لوح دیگر نازل: "قل إن في إخراج الروح عن جسد العراق لآيات بديعاً لمن في السموات و الأرض و هذا تنزيل من لدن حكيم خبير. قل يا ملأ الأرض لاتفرحوا بخروجي لأن هذا لم يكن من عندكم بل من مقتدر قديراً و هذا ما قدر الله لنا قبل خلق السموات و الأرض و كان الله على ذلك شهيداً و إذا رفعت نعمة السماء عن بينكم يأخذكم العذاب من شطر قريباً و يأخذكم ملائكة القهر إذا لن تجدوا لأنفسكم معيناً و لانصيراً ... فسوف تجدون الظالمين في أسفل دركات النار و كذلك كان الأمر في أم الكتاب مقضياً..."

و در لوح دیگر می فرماید: "تلك آيات الكتاب نزلت بالحق على لسان بدع مبین و فيه قضت من سنن الأولين لأن فيه يذكر ما يبذل القرب إلى هجر بعيد و بذلك تنوح أهل الفردوس و تبكي عيون الغيب و تصيح ديك العرش و تصيح حمامة الأمر في رضوان



قدس منیع...".

در لوح دیگر: "و منها خروج هذا العبد عن هذه الأرض إن أنتم تعلمون. قل فی هذا الخروج لآیات لن یطلع علیها إلا الله العزیز المقتدر المحمود...".

و در لوح دیگر: "قل إن طیر البقاء قد طار إلى جبروت العالین قل إن نسیم الرضوان قد رجع إلى مدینة القرب بین یدی الله رب العالمین. قل إن عندلیب القدس قد صعد عن غصن العراق إلى غصن عز منیع قل إن سراج الأحدیة قد بدل المشکوة بما اکتسبت أیدی الظالمین...".

اینگونه الواح که شامل موضوع خروج جمال قدم جلّ جلاله از عراق می باشد بسیار است. در نزد این عبد اینک که به نگارش مشغول هستم و صبح روز یکشنبه ۲۷ بهمن سال ۱۳۴۲ هجری شمسی و شهرالملك سال ۱۲۰ بدیع می باشد مجموعه خطی از الواح جمال قدم جلّ جلاله متعلق به جناب خدامراد پارسی بهائی موجود است و در این مجموعه بالغ بر دویست لوح مسطور و نیمه آن از همین قبیل الواح مبارکه است که ذکر خروج از عراق و ظهور سامری و ناعق در آن نازل و مندرج است و در هر لوح معنی و لحنی بدیع موجود. مثلاً، قوله تعالی: "أن یا حرف الزاء إسمع نداء الله فی قدس البقاء بقعة التي قدسها الله عن عرفان المقرّین و جعلها مؤطی قدمه الأعلى فی يوم الذی ما ذکر فیہ أحد سوی الله رب العالمین. ثمّ أعلم بأنّ الرّوح یروح عن شطر العراق و هذا ما قدّر من مقتدر قدير و قد ارجعت الحدیث فی نفس الحسین بما أخذته مخالیب الظالمین و خرج عن دار السلام بما اکتسبت أیدی المسلمین الذین یدعون الإسلام بلسانهم و یكذبهم أعمالهم فی کلّ حین و إنک أنت إذا سمعت لاتحزن فتوکل علی الله العزیز الحکیم...".

و در لوح دیگر: "... این عبد در این ایام اراده ارض دیگر نموده و تفصیل آن مسموع خواهد شد و احبای خدا باید به قدم این عبد مشی نمایند و من بعد در امر راسخ تر و ثابت تر باشند تا به فضل ربّانی در عوالم باقی با این عباد پرواز نمایند و جناب آقا سید مهدی را در این ارض برای بعضی امور گذاشتیم و مراسلات به او می فرستیم."

و در لوح دیگر: "... قل یا قوم قد تطیر حمامة البقاء عن شطر العراق إن أنتم تعرفون و إذن تهب نسائم الفراق علی کلّ العباد...".

و نیز فرموده اند قوله تعالی: "حین حرکت جمال قدم از شطر عراق در الواح مرسله به اطراف نازل شده که عجل به ندا خواهد آمد و سامری ظاهر خواهد شد و طیور لیل

بعد از غیبت شمس به حرکت آید و سامری و عجل (ازل و سید محمد اصفهانی) که ظاهر شد و لکن طیور لیل نفوسی هستند که به دعوی برخیزند و نفس الله را مثل نفوس خود قیاس نمایند و کلماتش را مثل کلمات خود فرض گیرند ... بگو ای ناس از بحر اعظم به قطره قناعت نکنید و از شمس عزّ باقی که از افق سماء معانی طالع و مُشرق شده به ظلی تمسک مجوید... انتهی

و در لوح مبارک دیگر نازل، قوله تعالی: "بسمه المستوی علی العرش هذا کتاب من لدی الله مالک الأسماء لأهل البهائم الذین لا یتکلمون إلا بما نطق لسان العظمة و الکبریا و لا یتعقبون کل مدع کذاب. اولئک شربوا ریحق الإستقامة من عناية ربهم العزیز المختار. سوف تسمعون نداء ناعق لا تلتفتوا إلیه دعوه بنفسه مقبلین إلی قیلة الآفاق. قد تمت الحجة بهذه الحجة التي ظهرت بالحق و انتهت الأنوار إلی هذا الأفق الذي منه أشرقت شمس العظمة و الإقتدار. طوبی لنفس تُربی العباد بحدود الله التي نزلت فی الزبر و الألواح. قل لو يظهر فی کل يوم أحد لا یستقر أمر الله فی المدن و البلاد. هذا لظهور یظهر نفسه فی کل خمسمائة ألف سنة مرة واحدة؛ كذلك كشفنا القناع و أرفعنا الحجاب طوبی لمن عرف مراد الله؛ من عرفه یفرح قلبه و یستقیم علی الأمر علی شأن لا یزل من فی الإبداع.

قد كشفنا فی هذا اللوح سرّاً من أسرار هذا الظهور و سترنا ما هو المكنون لئلا ترتفع ضوضاء الفجار. تالله ما عرفه أحد إلا علی قدره. لو تجد نفس نفحات هذا القمیص لتنجذب علی شأن تطیر فوق الامكان. لو نفضل ما نزلناه فی هذا اللوح لاتنتهی بالأقلام و لاتكفيه بحور من المداد. مع هذا الشأن الذي لا یخطر بالبال تسمع ما یقولون فی حقی أهل الضلال. إنا كشفنا لك سرّاً من الأسرار فضلاً من عندنا علیك لتشكر ربك العزیز العلام. أن یا اسمی إنا نزلنا فی أكثر الألواح أن الأمر عظیم عظیم؛ مع ذلك ماتفكر أحد فی عظمته إلا من شاء ربك العزیز الوهاب. إنا تركنا أهل الأوهام فی تیه النفس و الهوی لیشتغلوا بما عندهم من الظنون إن ربك لهو الغنی المتعال. قد ارتفعت راية إنه لا إله إلا هو و هم یتكلمون بما سمعوا من كل همج رعا. كذلك بشرناك بالكلمة التي ظهرت بقمیص البدع بین الأرضین و السموات... انتهی ■

سورة الصبر یا مدینه الصبر که به لوح ایوب نیز اشتهاار دارد در ایام تسعه (ص ۲۶۲-

۳۰۴) به طبع رسیده است. برای ملاحظه سورة الأعراب به آثار قلم اعلی (ج ۲، ص ۵۳۱-

۵۳۵) مراجعه فرمایید. غالب فقراتی از الواح مبارکه که در این مقام درباره ایام بغداد

نقل شده مأخوذ از کتاب مجموعه آثار قلم اعلیٰ (شماره ۷۱) است که به سال ۱۳۳۳ بدیع به وسیلهٔ لجنهٔ ملی محفظه آثار امری ایران در ۳۳۸ صفحه به طبع رسیده است. لوح اخیر با مطلع "هذا کتابٌ من لدی الله مالک الأسماء لأهل البهَاء..." در لثالی الحکمة (ج ۱، ص ۶۵-۶۷) انتشار یافته است.

برای ملاحظهٔ مقالات مربوط به آثار مهمهٔ نازله در بغداد و صورت الواح حضرت بهاء الله که در دورهٔ بغداد از قلم اعلیٰ عز نزول یافته به نشریه سفینهٔ عرفان (ج ۲، ص ۲۱۰) مراجعه فرماید.

### ۲۰-۲: وقایع بغداد

در بغداد وقایع مختلف رخ داده که در تاریخ نیل مسطور است. از جمله وقایع جاریه بعد از سفر جمال قدم به ادرنه داستان شهادت آقا عبدالرّسول قمی بود. جمال قدم جلّ جلاله در لوحی که در ضمن الواح منصّمه به کتاب اقدس درج شده است شرح شهادت او را فرموده‌اند. آقا عبدالرّسول و برادرش جزو اصحاب در بغداد و دو سال در محضر مبارک مشرف بودند و به امر مبارک عازم ایران شدند و به قم عزیمت کردند. اشرار و اعداء آنان را اذیت و آزار کردند و عاقبت دستگیر شدند و هر دو را به طهران برده تحویل زندان انبار دادند و محبوس ساختند. این دو برادر آقا عبدالرّسول قمی و آقا حسین قمی بودند. آقا حسین در زندان انبار پس از دو سال صعود کرد. آقا عبدالرّسول همچنان گرفتار بود و زن و فرزندانش بی‌پناه بودند. جمال قدم و اسم اعظم زن و فرزند او را به بغداد آوردند و در پناه خود محفوظ داشتند و آسوده از هر گزند شدند. اولاد عبدالرّسول مشرف بودند. در سفر ادرنه هم دو نفر از آنها همراه ملتزمین و اهل حرم بودند و در ادرنه هم سه سال ماندند و بعد از آن به امر مبارک آن دو نفر به بغداد مراجعت کردند. آقا عبدالرّسول هفت سال در انبار طهران محبوس بود و پس از آن مستخلص شده به بغداد رفت و چون برای سفر به ادرنه اذن مبارک نبود ناچار در بغداد ماند و به خدمت بیت الله الحرام یعنی بیت مبارک پرداخت و سقای بیت شد و آب مایحتاج بیت و ساکنین بیت را از دجله به دوش می‌برد. خدمت او در بیت مدت پنج سال ادامه داشت تا آن که شبی مشک آب به دوش و از دجله عازم بیت الله بود که ناگاه دو نفر از اشرار به او حمله کردند و سینه‌اش را با تیغ شکافتند و او را به شدت مضروب ساختند. آقا عبدالرّسول مشک آب را نگاه داشت و با همان حال خود را با

مشک آب به بیت الله الحرام رسانید. باغچه‌ها را آب داد و بر زمین افتاد و به یاران گفت که دو نفر مرا زخم زدند و پنهان شدند و فرار کردند و بعد صعود فرمود. وفاتش در الواح الهیه مخلّد و پابرجای ماند. علیه الرّحمة و الرّضوان. بازماندگانش در ارض اقدس و در طهران هستند و در ظلّ امرالله‌اند.

باری وقایع بغداد بسیار است و امروز همین قدر کافی است. ■

برای ملاحظه لوح جمال قدم درباره شهادت جناب عبدالرسول قمی به آثار قلم اعلیٰ (ج ۱، ص ۴) مراجعه فرمایید.

لوح مهمّ جمال اقدس ابهی در شرح احوال و کیفیت وقایع ایّام اقامت آن حضرت در بغداد و حوادث متعاقب آن که به اعزاز جناب آقا محمد نبیل اکبر قائمی عزّ نزول یافته در مجموعه آثار قلم اعلیٰ (ج ۷۴، ص ۲۳-۵۲) به طبع رسیده و مطلع آن چنین است: "هذا کتابٌ من هذا العبدِ إلى الذی أحبّه الله و شرفه بلقائه و أسمعہ نغماته..."

### ۲۰-۳: الواح شعرات

بعد، ناطق محفل فرمود از جمله مواهبی که نصیب این عبد گردید زیارت الواح منیعة مبارکه نازله از قلم جمال قدم جلّ جلاله درباره شعرات مبارکه بود و چون نسخه این الواح قلیل است، از روی نسخه خطی که در دست داشتم و امانت یکی از احبّای الهی پارسی نژاد بود در این دفتر آن الواح منیعة را ثبت کردم، قوله تعالی:

هوالباقی

شَهِدَ شَعْرِي لَجَمَالِي بِأَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَدْ كُنْتُ فِي أَزْلِ الْقَدَمِ إِلَهًا فَرَدًّا أَحَدًا صَمَدًا حَيًّا بَاقِيًا قَيُّومًا، أَنْ يَا أَهْلَ الْبَقَاءِ إِسْمَعُوا مَا يَظْهَرُ مِنْ أَطْوَارِ هَذَا الشَّعْرِ الْمَوْلُوهَةِ الْمُضْطَرِبَةِ الْمَحْرُوكَةِ عَلَى سِينَاءِ النَّارِ فِي بَقْعَةِ النَّوْرِ هَذَا الْعَرْشِ الظَّهْرِيِّ، اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، قَدْ كُنْتُ فِي قَدَمِ الْأَقْدَمِ مَلِكًا سُلْطَانًا أَحَدًا أَبَدًا وَتَرَأُ دَائِمًا قُدُّوسًا. أَنْ يَا مَلَأَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَوْ تُصَفُّوا آذَانَكُمْ لَتَسْمَعُوا مِنْ شَعْرَاتِي بِأَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، كَانَ وَاحِدًا فِي ذَاتِهِ وَفِي مَا يُنْسَبُ إِلَيْهِ وَفِي مَعِ ذَلِكَ كَيْفَ يَعْتَرِضُونَ عَلَيَّ هَذَا الْجَمَالَ بَعْدَ الَّذِي أَحَاطَ فَضْلُهُ كُلِّ مَنْ فِي لَجَجِ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ؛ إِذَا فَأَنْصِفُوا فِي أَنْفُسِكُمْ عَلَى دِينِ الْقِيَمِ فِي حَبِّ هَذَا الْغَلَامِ الَّذِي رَكِبَ عَلَى نَاقَةِ الْبَيْضَاءِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَكُونُوا عَلَى الْحَقِّ قَائِمًا مُسْتَقِيمًا.

## هو العليم

أَنْ يَا أَهْلَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاعْلَمُوا بِأَنَّا جَعَلْنَا كُلَّ الْأَشْيَاءِ كَنَائِزَ قَدَرْتِي ثُمَّ اخْتَصَصْنَا مِنْهَا الَّذِي جَعَلْنَاهُ طِرَازَ وَجْهِهِ وَلَهُ أَسْمَاءٌ لَا يُحْصَى وَصِفَاتٌ لَا تُعَدَى وَفِي ظَهْرِهِ عَلَى هَيْئَةِ الثَّعْبَانِ لآيَاتٌ لِلْمُتَفَرِّسِينَ. قُلْ إِنَّهَا لَثَعْبَانُ الْقَضَاءِ بِهَا يَحْمَى اللَّهُ كُنُوزَهُ وَيَحْفَظُهَا مِنْ أَيْدِي السَّارِقِينَ وَانظُرِ الْخَائِنِينَ، قُلْ إِنَّهَا لَوْ تُوَحَّرَكُ عَلَى كَنْزِ الْأَنْوَارِ مِنْ وَجْهِ رَبِّكَ الْمُخْتَارِ وَلَكِنْ فِي نَفْسِهَا سْتُرَتْ كُنُوزًا مَا أُطْلِعَ بِهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَالِمُ الْحَكِيمُ وَمَنْ شَاءَ وَأَرَادَ وَإِنَّهُ لَذُو فَضْلٍ عَلَى الْعِبَادِ يُعَلِّمُ مَنْ يَشَاءُ مَا يُغْنِيهِ عَنْ دُونِهِ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ. فَيَا حَبِذَا لِمَنْ فَازَ بِعِرْفَانِهَا وَبَلَغَ ذُرُوءَ الْفَضْلِ مِنْ لَدُنِ حَكِيمٍ خَيْرٍ. كَذَلِكَ تَلْقَى عَلَى الْعِبَادِ مَا سْتُرَ عَنْهُمْ لَعَلَّ يَفْقَهُ نَفْسٌ وَيُظْهِرُ فِي الْإِبْدَاعِ مَا يَتَحَيَّرُ عَنْهُ عَقُولُ الْعُقَلَاءِ وَأَفْتَدَةُ الْحُكَمَاءِ وَأَنْفُسُ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ.

## هو المحرك

فَلَكَ الْحَمْدُ يَا إِلَهِي مِمَّا قَدَّرْتَ كَنْزَ الْحَيَوَانِ فِي جَنَّةِ الرِّضْوَانِ وَفِيهِ جَمَعْتَ النَّارَ وَالْمَاءَ وَأَلْفَتَ بَيْنَهُمَا بِقَدْرَتِكَ بِحَيْثُ لَنْ يَفَارِقَا بَدْوَامَ عِزِّ أَرْزَلَيْتِكَ وَبِقَاءِ سُلْطَنَتِكَ وَجَعَلْتَ خَازِنَ هَذَا الْكَنْزِ ثَعْبَانَ اقْتِدْرَاكَ وَحَيَّةَ حَفْظِكَ وَنَفَخْتَ فِي هَذَا الْخَازِنِ مِنْ لَطِيفَةِ رُوحِكَ بِحَيْثُ يَمُوتُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا هُوَ وَيَنُومُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا هُوَ كَأَنَّهُ جُعِلَ آيَةً التَّحْرِيكِ لِأَنَّ فِيهِ شَغْفٌ وَوَلَةٌ وَاضْطِرَابٌ. إِذَا أَسْأَلْتُكَ يَا إِلَهِي بِاضْطِرَابِ قُلُوبِ الْعَاشِقِينَ بِأَنْ تَرْزُقَ أَصْفِيَائِكَ مَا قَدَّرْتَ فِي هَذَا الْكَنْزِ الْمُخْفِيَةِ الْمَشْهُورَةِ؛ ثُمَّ أَحْيَى مِنْ مَائِهِ أَفْتَدَةَ أَحْبَائِكَ وَ مِنْ نَارِهِ تَحَدَّثُ الْحَرَارَةُ فِي قُلُوبِ أَوْدَائِكَ وَأَنْتَ الَّذِي يَا إِلَهِي حَتَمْتَ عَلَى الْعَاصِينَ دُخُولَهُمْ فِي نَارِكَ وَإِخْلَادَهُمْ فِي نِيرَانِكَ وَإِنِّي حِينْتُذِ مِنْ قَبِيلِ عَاصِيكَ أَقْبَلَ الدَّخُولَ فِي هَذَا النَّارِ وَالْخُلُودَ فِي هَذَا النَّيْرَانِ وَلَوْ عِبَادُكَ يَفْرُونَ مِنَ الثَّعْبَانِ وَسَمَّهَا وَإِنِّي فَوَعَزَّتِكَ أَشْتَاقُ لِهَذَا الثَّعْبَانِ وَلَدَغِهَا وَسُمُومِهَا وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْعَالِمُ الْخَيْرِ. فَسُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِهَذَا الثَّعْبَانِ بِأَنْ تَوْلِّفَ بَيْنَ قُلُوبِ أَحْبَائِكَ ثُمَّ اجْمَعَهُمْ عَلَى بَسَاطٍ وَاحِدٍ كَمَا أَلْفَتَ بَيْنَ هَذَا النَّارِ وَالْمَاءِ وَجَمَعْتَهُمَا عَلَى مَقْعَدٍ وَاحِدٍ وَإِنَّكَ عَلَى ذَلِكَ لَمَقْتَدِرٌ قَدِيرٌ.

فَسُبْحَانَكَ يَا مَحْبُوبِي وَمَقْصُودِي كَيْفَ أَذْكُرُكَ فِي عَجَائِبِ مَا خَلَقْتَ فِي هَذَا الصُّنْعِ الْمُظْلِمِ الْمُنِيرِ وَغَرَائِبِ مَا صَنَعْتَ فِي هَذَا الْخَلْقِ الْأَلْطَفِ الْعَظِيمِ كَأَنَّكَ جَعَلْتَهُ سِهَامًا لِقُلُوبِ عَاشِقِيكَ وَرِمَاحًا لِأَكْبَادِ مَخْلُصِيكَ وَكَأَنَّكَ يَا مَحْبُوبِي مَا خَلَقْتَ فِيهِ مِنْ

رحم ولا من شفقة لأنه لدغ أفتدة الذينهم أرادوا قربك و لقاتك و لسع قلوب الذينهم  
توجهوا إلى وصلبك و جمالك إذا أخذ يا محبوبى حق عبادك و دماهم من هذا الكافر  
الذى تحصن فى كعبة الحرام و استحفظ فى هذا المشعر و المقام و جعلت عبادك  
ممنوعاً عن الورد فى هذا المكان.

فوعزتك لن يصل أىدى أحد إليه إلا أيداك القادرة و لن يبلغ إليه نفس سوى  
حكومتك الغالبة و أنت تعلم يا سيدى كم قتل من عبادك الأصفياء و كم جرح من  
بريتك الأمان و كم من هياكل المقدسة طرحوا على الفراش من جرحه و كم من  
وجوهات المنزهة قد وقعوا على التراب من ظلمه. أما وعدت يا ربى و إلهى بأن تدخل  
المحسنين فى جنتك الأعلى و تنزل العاصين فى درك السفلى و إنى أشاهد حينئذ  
بأن هذا العاصى ارتقى إلى جنّة وصلك و لقاتك و سكن على رياض وجهك و كأنه  
سمندر العشق يتجمجم فى نار جمالك و يتخضم على رضوان طلعتك.

فسبحانك سبحانك عما علقت بهذا الخيط قلوب الممكنات و قيّدت بهذا الجبل  
أفتدة الموجودات. فوعزتك قد تحيرت من بدائع فعلك فيه و عليه و عن بدائع ما ظنه  
فى نفسه كأنه ما يظن فى نفسه العصيان بعد الذى سفك الدماء عن كل الأديان، بل عرف  
فى ذاته بأنه هو موجد الإحسان و يطلب حينئذ من عبادك جزاء ما فعل بهم و عليهم و  
كأنك قدرت له و حكمت عليه بأن تعطى جزاء عصيانه كل خير الذى قدرته بقوتك و  
قضيته بقدرتك و بعد ذلك لم أدر بأى جهة أفر و بأى باب أهرب لا فونورك لن أهرب  
إلا إليك و لن أفر إلا عليك و أتوكل بك فى كل ذلك لا إله إلا أنت العزيز القدير.

باسم الناطق فى كل شيء

و الحمد لمن جعل الظلمة طراز النور و به زين جمال الظهور و هذا من قدرة ماسبقه قدرة  
فى الملك كأنه قلم الصنع تحرك على لوح القدس فى الفردوس، فلما كان طائفاً حول  
كعبة الحرام أسكنه الله فى طور المقام الذى أنقطعت عنه أيدي المقرين.

هو العلى الأعلى

يا من جعل النقطة طراز الجمال فى لوح الظهور، و علقت خيوط الظلمة على كورة النور  
بحيث زين صفحة النور بظلمة الديجور و جرى عين السلسال فى مكنم النار و قدر  
معين الحيوان على مخزن النيران و ألقت بينهما على قدر الذى لن يفارقا فى أزل الآزال،

فتفكروا فى بدائع صنوع بارئكم يا أولى الأفضال. فسبحانك اللهم يا إلهى لما شهدت  
هذا الصنع البديعة من قدرتك الأزلية أسئلك باسمك الذى به كنت قيوماً على مظاهر  
أسمائك بأن تؤلف بين عبادك كما ألفت بين النور والظلمة والنار والماء ثم اجتمعهم  
على شاطئ بحر أعظمك كما جمعتهما على شاطئ كوثر فمك وإنك أنت المقدر  
العزیز الكریم.

هو

شعري شعارى به استتر جمالى لثلاثقع عليه عيون الأغيار من عبادى كذلك نستتر عن  
المشركين جمال عز منيعاً.

هو العزیز

شعري سفيرى فى كل حين ينادى على غصن النار فى رضوان القدس والأنوار لعل أهل  
الملك ينقطعون عن التراب و يصعدون إلى مكنم القرب المقام الذى فيه استضاء النار  
من جمال الله العزیز المختار. أن يا عبدة النار غنوا و استغنوا ثم افرحوا و اسرعوا إلى  
المعبود و قولوا لا إله إلا الله العليم الحكيم الجبار.

هو الحكيم

شعري سمندرى لذا استقر على نار خدى و يرعى فى رياض وجهى و هذا مقام الذى  
خلع ابن عمران عن رجل هواه قميص ما سويه و فازوا بأنوار القدس فى نار الله المقدر  
العزیز الغفار.

هو العزیز المحبوب

جعدى حبلى من تمسك به لن يضل فى أزل الآزال لأن فيه هداية إلى نور الجمال.

هو الباطن الظاهر

فسبحانك الله من هذا الخيط النارى و هذا الحبل الربانى مرة أشاهد بأنه نار لأن بها  
تحترق قلوب المخلصين و مرة أشاهد بأنه أرياح لأن به اهتز أفتدة الموحدين و فى وقت  
يظهر منه صوت كأنه نغمات تجذب منها قلوب العاشقين. فسبحان الله من هذا الروح

## المتحرک اللّمع.

هو الباقي ببقاء نفسه

أظهرت ماء الحيوان من كوثر فمي كما سترت شمس الحيوان خلف شعري، أي في ظلمات شعري أخفيت أنوار جمالي ليكون ظاهره ظلمة و باطنه نوراً على نورٍ فوق كل نور. كذلك ظهر الأسرار من قلم المختار.

و در دعای سحر ماه صیام نیز فرموده‌اند: "... بشعراتک التي تتحرک علی صفحات الوجه كما يتحرک علی صفحات الألواح قلمک الأعلى...".

و در قصیده مبارکه هم فرموده‌اند: "ثعبان دو گیسویت خون دل ما خورده...".  
الواح مبارکه موسوم به الواح شعرات در لثالی الحکمة (ج ۳، ص ۶۸-۷۷) نیز به طبع رسیده است. دعای سحر ماه صیام در ادعیه حضرت محبوب (ص ۱۲۱-۱۳۱) انتشار یافته و مصرعی که در انتهای مطالب نقل شده در قصیده "باز آ و بده جامی..." است که جمال قدم می‌فرمایند:

... افعی دو گیسویت خون دل و جان خورده

پس با کف بیضایت برگیر تو ثعبان را ...

(مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۸۷)

## ۲۰-۴: لوح رام

بایان محفل نزدیک بود، یکی از احباء سؤال کرد که لوح رام کدام است؟  
ناطق محفل گفت لوح رام از الواح نازله از قلم جمال قدم جل ذکره است و صورت آن لوح مبارک این است قوله تعالی:

بسم الله البهی الأبهی

إتقوا الله يا ملأ الأرض ولا تظنوا في ما أذكركم في اللوح باسم الرّام الذي يشربون منه الناس و يذهب به عقولهم و یغیر فطرتهم و یبدل نورهم و یکدر صفائهم بل نرید من هذا الرّام رام اللّدی یزداد به حبّ الله و حبّ أوصیائه و حبّ أولیائه و یحدث فی الصّدور نارالله و حبّه ثمّ عزّه و کبریائه فأنه من رام اللّدی لو یشرب أحد قطرة منه لیجذبه



إلى ساحة القدس و القرب و يبلغه إلى لقاء الله الملك العزيز الجميل و إنه لرام الذي به يمحو عن صدور العاشقين إشارات التحديد و يثبت آيات التوحيد و التجريد و يدخلهم في سرادق المعشوق بين يدي الله الملك المهيم الغفور الكريم و إنا أردنا من هذا الرام كوثر الله و فيضه و سلسيل الله و تسنيمه و خمرالله و عنايته كما نزل في الفرقان إن أنتم من العارفين قال و قوله الحق خمر لذة للشاربين و ما أراد من هذا الخمر إلا ما أذكرناه لكم يا ملأ الموقنين. إياكم أن تبدلوا خمرالله بخمر أنفسكم لأنها يخامر العقل و يقلب الوجه عن وجه الله العزيز البديع المنيع و أنتم لا تتقربوا بها لأنها حرمت عليكم من لدى الله العلي العظيم.

و نیز در لوح عظیم می فرماید قوله تعالی:

"... اليوم هر نفسی ارتکاب نماید امری را که سبب سدّ نفوس شود از زلال سلسال معارف الهیه آن مردود بوده و خواهد بود. امر حقّ مقدّس است از شئونات نفسانیّه و اعمال غیر مرضیه. باید کلّ به تقدیس و تنزیه تمام بر امر الهی قیام نمایند تا جمیع ناس از اعمال و اخلاق و افعال و اذکار آن نفوس مقبله متنبّه شوند و از نوم غفلت بیدار شده به شطر احدیه توجّه نمایند. قل تالله أنّ الخمر التي نزلت في الفرقان هي حبي و الكوثر هو ذكرى و اللبن ما ستر في كلماتي و العسل بياني الأحملي العزيز المنيع. بگو ای اهل هوی آن خمر بر غفلت بیفزاید، این خمر حیات باقیه عنایت فرماید. فاصدقونی أيهما أفضل أنّ الثانی وربّ المثنائی و هذا الكتاب المبین. اگر ناس بما أمرناهم عامل بودند هر آینه حال اکثری از اهل بلدان به معرفت رحمن فائز مشاهده می شدند... انتهی"

لوح جناب عظیم که فقره‌ای از آن نقل شده از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته و با این عبارت آغاز می گردد: "قد بلغ الخادم الفانی کتابک الذی کان مُدلاً علی تمسّکک بالله و رجوعک إليه...".

فقره‌ای که به اسم لوح رام در صدر مطالب نقل شده ظاهراً قسمتی از لوح مفصّل تری است که تمام آن در مجموعه آثار قلم اعلی (شماره ۸۱، ص ۴۸-۵۱) به طبع رسیده است. لوح مزبور با این عبارات آغاز می گردد:

"بسمی الناطق الحکیم کتابٌ أنزله مالک الملکوت لمن آمن بالله الفرد الخیر...".

## هفته بیست و یکم

### ۲۱-۱: لوح جناب ابوالفضائل

اجتماع یاران مایه روح و ریحان همه حاضرین گردید و یکی از یاران رحمانی در آغاز محفل این لوح مبارک را تلاوت فرمود:

الله ابھی

یا بهائی ابھی أصبحت فی هذا الیوم النیروز و أنوار تقدیسک مثلثة من کل الأرجاء و آیات توحیدک متلوة فی ألسن کل الأشیاء و بیّنات تفریدک موضحة فی منشور کتاب الإنشاء فطوبی لمن رتلها ترتیلاً یرنح أهل الملاء الأعلى و یسمعه أهل ملکوت ابھی فسبحان ربی الأعلى و لَمَّا یا إلهی استقرّ بی المقام مقبلاً إلی مطاف المقرّیین و إذا أمامی کتاب مسطور و لوح محفوظ و رقّ منشور یحتوی علی حجج بالغة و براهین واضحة و دلائل لائحة ردّاً علی من ردّ علیک و شهاباً ثاقباً علی من استرق السمع وهو معترض علیک أی ربّ أید مُنشئها بتأییدات ملکوتک ابھی و اشدّد أزره بشدید القوی و أنطقه بشنائک فی المجامع العظمی و اجعله آیتک الكبرى و الحجّة البالغة فی إثبات أمرک بین الوری و الآیة الباهرة فی عالم الإنشاء و الرّایة المرتفعة علی صروح المجد الأعلى و الدرّة الیئمة و الجوهرة الفریدة المثلثة فی إکلیل العلی. أی ربّ نور وجهه بأنوار ساطعة من ملکوت ابھی و اشعة بازغة من الأفق الأعلى بما خدم أمرک و أشهر برهانک و أظهر دلیلک و بین سیلک و زین صحائف التّیان بآیات توحیدک إنک أنت الکریم الرّحیم ع

ناطق محفل فرمود این لوح مبارک از قلم حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه به اعزاز جناب ابوالفضائل نازل شده و تاریخ نزول آن دوم عید نوروز، دوشنبه بیست و هشتم

شوال سال ۱۳۱۵ هـ ق/ ۱۸۹۷ م است. احیاء حسب الأمر مبارک در آن روز در قصر بهجی و جوار روضه مبارکه مجتمع بودند؛ حضرت عبدالبهاء هم تشریف آوردند و فرمودند: "قدری دیر شد، چیز می‌نوشتیم. رساله‌ای آقا میرزا ابوالفضل نوشت، بسیار خوب نوشت، خوشم آمد مناجاتی برای او نوشتیم. این است خدمت امرالله..." انتهى و بعد صورت مناجات را به آقا میرزا محمود کاشی مرحمت کردند و او تلاوت کرد و آن همین لوحی بود که تلاوت گردید و همه استماع فرمودید.

جناب ابوالفضائل در سال ۱۲۶۰ هـ ق/ ۱۸۴۴ م متولد شد و به واسطه آقا عبدالکریم در طهران به امرالله اقبال کرد. شرح تصدیق خود را در حجج‌البهیه مرقوم فرموده است. جناب ذبیح که لوح رئیس را به ایران آورده بود در طهران در محفلی آن را خواند و جناب ابوالفضائل آن را شنید و هشت ماه بعد که انذار الهی تحقق یافت و خبر سقوط عبدالعزیز شایع شد مشاراً الیه مؤمن شد و در سال ۱۳۰۰ هـ ق/ ۱۸۸۳ م به امر نایب‌السلطنه کامران میرزا در طهران به حبس افتاد و پس از آزادی به سفرهای تبلیغی و تألیف کتب پرداخت. رساله ایوبیه را در همدان در سال ۱۳۰۵ هـ ق/ ۱۸۸۸ م و نیز جواب سؤالات میرزا ارسطو حکیم یهودی را در کاشان به سال ۱۳۰۴ هـ ق/ ۱۸۸۷ م نوشت. کتاب حجج‌البهیه را در امریکا به سال ۱۳۱۹ هـ ق/ ۱۹۰۱ م نوشت. رساله برهان لامع را در سال ۱۳۳۱ هـ ق/ ۱۹۱۳ م در جواب اعتراضات کشیش مسیحی تألیف فرمود و کتاب درالبهیه را در سال ۱۳۱۶ هـ ق/ ۱۸۹۸ م در جواب سؤالات حکیم نورالدین قادیانی در مصر مرقوم فرمود و برای او فرستاد. کتاب کشف‌الغطاء را در سال ۱۳۳۱ هـ ق/ ۱۹۱۳ م در مصر شروع فرمود ولی به اتمام نرسید، زیرا در مصر بعد از ظهر روز چهارشنبه ۲۴ ماه صفر ۱۳۳۲ هـ ق مطابق ۲۱ ژانویه ۱۹۱۴ میلادی صعود فرمود و آقا محمدتقی اصفهانی به حضور مبارک چنین تلگراف کرد: "ابوالفضائل انتقل إلى جوار رحمة الله. محمدتقی"

جواب از ساحت اقدس رسید به قرار ذیل: "قد ذرفت العیون واحترقت القلوب من هذه المصيبة الكبرى. علیکم بالصبر الجمیل فی هذه الرزية العظمی. عباس"

جناب فاضل مازندرانی در مجلد هشتم ظهورالحق [ص ۱۱۲۸] درباره حضرت

ابوالفضائل چنین فرموده که او مردی بود:

"... معتدل‌القامه و نقیه‌البینه و متصلب‌العقیده و عصبانی و با چهره کشیده و بشاش و نورانی و سریع‌الانتقال و ذکی و فطن و قوی‌الحافظه و مستجمع جمیع مسائل تاریخیه و ادبیه و محیط در ادیان و عقائد و مطلع در انواع فلسفه و مشارب و سلیس‌الکلام و

حسن المنطق و صریح اللہجہ و شریف الطبع و مناظر و مبارز در مقام احتجاج بود و تا آخر عمر زن اختیار نکرده از نسوان دوری می‌جست و در اوائل عمر به شرب دخان مفرط معتاد بود ولی در اواخر العمر به کلی ترک نموده دچار خفقان قلب گردید و بالاخره در حدود هفتاد و یک یا دو سالگی در قاهره مصر دچار شدت ضعف و نحول و اخیراً مبتلا به استسقاء امراض کلیه و ریه گردید و متدرجاً مرض اشتداد یافت تا در ساعت چهار و چهل و چهار دقیقه بعد از ظهر یوم چهارشنبه بیست و چهارم شهر صفر از سال ۱۳۳۲ که مطابق ۲۱ ژانویه سال ۱۹۱۴ میلادی بود در همان بیت مسکون خود در قاهره درگذشت...".

جناب ابوالفضائل در جواب ایرادات شیخ الإسلام تفلیس شیخ عبدالسلام کتاب فرائد را تألیف فرمود و نسخه آن را در سال ۱۳۱۵ هـ ق / ۱۸۹۷ م به عکا به حضور مبارک مرکز عهد الهی فرستاد. هیکل مبارک آن کتاب را از اول تا آخر مطالعه فرمودند و چند نقطه آن را که شدیداً به شیخ الإسلام حمله سخت کرده بود به جملات ملایم تری تبدیل فرمودند و مناجاتی را که در آغاز محفل تلاوت شد مرقوم فرموده در محفل یاران در قصر بهجی تلاوت شد که شنیدید و در ظلّ عنایات الهیه در امر تبلیغ در شرق و غرب در هنگام سفر به امریک موفقت کامل یافت. جناب فاضل مازندرانی داستانها از مشارّ الیه شنیده و در مجلد هشتم ظهور الحقّ نوشته است که بسیار جالب است. ■

برای مطالعه شرح مفصل احوال و آثار جناب ابوالفضائل به کتاب زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی (لانگنهاین: لجنه نشر آثار، ۱۹۸۸ م)، اثر جناب روح الله مهرباخانی مراجعه فرمایید. مجله پیام بهائی (شماره ۱۲۲، ژانویه ۱۹۹۰ م) نیز اختصاص به مناقب و مآثر جناب ابوالفضائل یافته است.

## ۲۱-۲: فائزه خانم

سائلی گفت در محاضرات شرح تصدیق سید صادق نقاش را به همت زوجه اش فائزه خانم خوانده‌ام؛ خواستم درباره فائزه مشارّ الیها اطلاع بیشتری داشته باشم. ناطق محفل فرمود: فائزه خانم نام اصلی اش فاطمه سلطان بیگم بود که او را گل سرخ بگم می‌گفتند؛ معروف به آقازاده خانم و از سادات امامی اصفهان است. پدرش میرزا محمد حسین نقاش از علماء بود که در بیت امام جمعه مکرر به حضور حضرت اعلیٰ جلّ ذکره رسید و با معارضین آن حضرت همراه نبود و در سنّ صد و بیست سالگی

مرد. دخترش فائزه دارای جمال ظاهر و کمال باطن بود و از اوهام برکنار؛ با پسرعم خود آقا سید صادق نقاش قلمدان ساز که مملو از اوهام بود ازدواج کرد و از اصفهان به طهران رفته مقیم شدند.

در طهران فائزه مؤمن شد و شوهرش ایمان نیاورد و فائزه خیلی سعی کرد تا بالاخره موفق به ایمان شوهرش شد و داستان عریضة سفید سید صادق و نزول جوابش و لوح به عنوان فائزه را در جلد دوم درج لثالی هدایت نوشته ام و پس از تصدیق شوهر به سال ۱۳۱۶ هـ ق/ ۱۸۹۸ م با هم مشرف شدند و مأمور به نشر انوار میثاق و هدم بنیان نقض گردیدند. فائزه به تبلیغ پرداخت و به اصفهان رفته سید صادق پسر محبوب الشهدا را تشویق کرد و با او به عکا مشرف شد و در مراجعت میرزا جلال پسر سلطان الشهدا را با خود به اصفهان آورد و املاک موروثی را که مال سلطان الشهدا و محبوب الشهدا بود و تا آن وقت تقسیم نشده بود تقسیم کردند. باری، فائزه به خدمات ادامه داد و در سن پیری در طهران به سال ۱۳۲۶ هـ/ ۱۹۰۸ م درگذشت و در گلستان جاوید مدفون گردید. الواح بسیار از مرکز میثاق جلّ ثنائیه دارد. فائزه دارای فرزند نشد و سه برادر و خواهر بعد از او ماندند (ظهورالحق)، جلد هشتم، ص ۴۹۰-۴۸۶. ■

برای مطالعه شرحی درباره آقا سید صادق نقاش و فائزه خانم به کتاب بهبجت الصدور (ص ۳۶۰-۳۶۲) مراجعه فرمایید.

و نیز نگاه کنید به مجله پیام بهائی (شماره ۲۸۸، نوامبر ۲۰۰۳ م، ص ۲۸-۲۷) و پیام بهائی (شماره ۲۹۳، آپریل ۲۰۰۴ م، ص ۳۸-۳۶ و ۴۲).  
در این مقام چند فقره از آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء را که به اعزاز جناب سید صادق و فائزه خانم عزّ صدور یافته مندرج می سازد:

طهران

امه الله فائزه علیها بهاء الله الأبھی

هو الله

ای امه الله المنجذبه جناب امین حاضر و این عبد بهاء را اخطار می نماید که امه الله المقربه فائزه رجای ذکری دارد. چون امین نهایت رضایت از شما دارد و اصرار می فرماید لهذا من مجبور شدم که به خطّ خویش بنگارم. باری، این ایام آن صفحات استعداد عجیبی پیدا نموده اگر اماء رحمن اتحاد و یگانگی حاصل نمایند و به محبت آمیزش کنند و از

یکدیگر ستایش نمایند و به خدمت پردازند و تبلیغ نمایند در اندک زمانی انتشار عجیبی حاصل گردد. جناب آقا سید صادق را به جان و دل مشتاقیم. ع

طهران

امه الله فائزه علیها بهاء الله

هو الله

ای ورقه منجذبه مکتوب مفصلی که به جناب آقا سید اسدالله مرقوم نموده بودی ملاحظه گشت؛ دلیل جلیل بر ثبات و استقامت بود و برهان انجذاب و استقرار. فی الحقیقه جناب آقا سید صادق علیه بهاء الله ثابت و راسخند. آن نفس محترم مانند بنیانی از زیر حدید مستقیم بر امر رب مجید است، من از او راضیم. میهمانی امه الله دکتور مودی فی الحقیقه سبب سرور قلوب اماء رحمن گردید و وسیله اشتعال نفوس شد. ولی اجتماع این جمعیت در محل واحد سبب تشویش افکار بعضی از اولیای امور است چون آنان در فکر آنند که سکون و قرار در طهران استقرار یابد از اجتماع جم غفیر چه نساء و چه رجال در محلی و صعود گلبانگ نغمه و آهنگ از بنات سبب هیجان قلوب دشمنان شود؛ هنوز خلق ایران تحمل چنین جمعیت و نغمه و آهنگ ندارند. باری مقصود این است که من بعد قدری حکمت را ملاحظه دارید تا اولیای امور مضطرب نشوند. این است که ملاحظه نمودید که شخص معهود محترم مکرم شما را طلب نمود و سؤال کرد ولی شما خوب جواب داده بودید. باری، این تکلیفی که ایشان نموده اند که شما بیایید به امریکاروید دلیل همان است؛ مقصودشان خیرخواهی است که مبادا چنین جمعیتها سبب هیجان ناس گردد. لهذا من در حق ایشان دعا می نمایم که به فضل و موهبت پروردگار به نهایت آمال و آرزو برخوردار گردند.

و اما قضیه ذهاب به امریکا؛ بسیاری از اماء رحمن این خواهش را به کمال رجا نموده اند ولی هنوز امریکا به درجه ای نرسیده است که نساء مبلغه از شرق بروند. امیدوارم که عنقریب به این درجه برسد و این استعداد را پیدا کند. به جناب آقا سید صادق تحیت ابدع ابهی به کمال اشتیاق برسان و علیک البهء الأبهی ع

ضلع میرزا محمدصادق نقاش ورقه طیبیه زکیه علیها بهاءالله الأبھی

هو الأبھی

ای امة الله زحمات تو در آستان الهی مقبول و مشقات تو مذکور و مشهور. همچو گمان  
منما که چیزی مستور و مجهول است و امری غیر معلوم. مکتوب مهور ساده نگاشته  
و در آن نقطه ای نگذاشته از طهران ارسال شد و آنچه منوی ضمیر کاتب و نامق بود و  
مطلب راقم، جواب مرقوم گردید. در این صورت واضح است که زحمات شما مشهود  
و مقبول. مطمئن باش و سرور و مشعوف و البهَاء علیک. ع ع

طهران - امة الله فاتره علیها بهاءالله الابھی

هو الله

ای امة الله جمیع اوقات را صرف تبلیغ کن و به تنبیه نساء غافله پرداز تا ایشان را هدایت  
کبری مهتدی نمائی و به ورقات مقدسه مقتدی. ایوم تأییدات الهیه شامل نفوسی که  
شب و روز به تبلیغ امرالله مشغولند و به نشر نفعات الله مألوف. این است مغناطیس عون  
وصون و عنایت و موهبت حق و علیک التّحیة و الثّناء ع ع

ط

جناب آقا سید صادق علیه بهاءالله

هو الله

ای بنده صادق جمال مبارک مدّتی است که از شما نه خبری نه اثری؛ چرا افسرده هستی  
و دلشکسته محزونی و مغموم؟ من رفیق تو هستم و انیس تو؛ دیگر چرا غم خوری؟  
غم خواری چون عبدالبهاء داری. در هر آن به یاد تو افتم و در هر دم در آستان اسم  
اعظم ذکر تو نمایم. البتّه سرور باش و مشعوف و به محبت حضرت ربّ رؤوف  
معروف و به تقدیس و تنزیه موصوف. ورقه موقنه امة الله فاتره را تکبیر برسان و بگو که  
مدّتی است از شما خبری نرسید البتّه از احوالات خویش مرقوم دار و آنچه در وقت  
رفتن القاء و تلقین شد سبب راحت روح و فتوح است و ابدأ فراموش منما زیرا سبب  
روشنی قلب گردد و باعث تقدیس و سرور و حبور روح در جمیع مراتب و البهَاء علیها.

ع ع

ط

جناب آقا سید صادق علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای بنده صادق میثاق چندی پیش از این مکتوبی ارسال گشت تا به حال خبر وصول نرسید. ولی یک ماه قبل مکتوبی از شما رسید گله از قلت مراسلات داشتید. ای صادق عبدالبهاء هیچ می دانی که عبدالبهاء در چه بحرانی مبتلا؟ قسم به جمال بهاء روحی لأحبائه الفداء که نقسی بر نیارم مگر آن که هزاران غوائل و احزان از دست بی وفایان حاصل و چشمی نگشایم مگر آن که صدهزار مشاغل و آلام مهیا. با وجود این مشاغل و مصائب چگونه در هر دم هزار مکتوب مرقوم گردد زیرا الحمدلله به عون و عنایت جمال قدم و نصرت حضرت ملکوت صیت و شهرت امرالله شرق و غرب را گرفته و در جمیع آفاق احبای الهی موجود و جمیع مراجعت می نمایند و مستدعی نامه هستند. ملاحظه فرما انصاف ده عبدالبهاء چه کند؟ باری آن سرمست جام میثاق باید که در هر دم صدهزار شکرانه نماید که الحمدلله نامه های متعدده در محبره دارد و همیشه در محضر این عبد مذکور است و از آستان مقدس مستدعیم که به خدمات امرالله موفق و مؤید گردد. ورقه موقنه امه الله فائزه را تکبیر ابداع ابھی ابلاغ نما و بگو فراموش نشده و نخواهی شد. در فکر تبلیغ باش و جبین را به خاک کنیزی در گاه احدیت معطر نما. اگر عون و عنایت حق را می طلبی تبلیغ کن. زیرا الیوم اگر کنیزی تبلیغ نماید تفوق بر جمیع بانوهای عالم یابد. این است نصیحت عبدالبهاء جمیع اماء الله را و البهاء علیک ع

طهران

به واسطه جناب امین

جناب آقا سید صادق علیه بهاء الله

۲۳ جمادی الأولى ۱۳۲۴

هو الله

ای بنده آستان الهی از کثرت مشاغل فرصت تحریر مستمره نیست. مبدا گمان کنی که طرفه العین از خاطر روی بلکه دائماً در قلب حاضری و مرکوز خاطر. از خدا خواهم که در صدق از اباذر سبقت بری و در سلیمی از سلمان پیشی گیری. غم مخور بنده صادق نور قدیمی و عبد فائق نبأ عظیم. امه الله المنجذبه ورقه موقنه فائزه را تحیت ابداع



ابهی ابلاغ دار.

در خصوص بیع خانه و صرف مشرق الأذکار فی الحقیقه همت فائقه نمودید و در درگاه احدیت یقین است که مقبول و مرغوب و محبوب گردید. بسیار این عمل می‌رود سبب سرور گردید که امآء رحمن چنین جانفشاند و در انفاق مال و جان از جمله فداکاران و علیک التّحیة و الثّناء ع



تصویر حاجی میرزا صادق شوهر فائزه خانم

در اطراف تصویر چنین مرقوم شده است:

مطالب قلبیه مرحوم آقا سید صادق چنانچه از دوستان بسیار توصیف به سمع می‌رسد، همچنان از دشمنان صد هزار تکذیب. لهذا لسانم بدین مقال مترنم: اللهم اهدنی

من عندك و افض عليّ من فضلک و انشر عليّ من رحمتک و انزل عليّ من بركاتک  
 إنک أنت القوى القدير. اللهم إني استلک أربعة أشياء: الأوّل علم و الثانی حلم و الثالث  
 عزّة بين الناس و الرابع وجه معيشة بقدر الكفاية في الرّاحة الدّنيا و الآخرة.  
 این است لوح مبارک در جواب:

هو الأبهي

جناب آقا میرزا محمد صادق نقّاش عليه بهاء الله الأبهي ملاحظه فرمایند:

هو الأبهي

إن الفيوضات الإلهية و الإشراقات الرّحمانية على قسمين منها ما هو بوسائط المجالی و  
 المظاهر و المرايا و الدلائل و الثّقات من الهدات إذ لو لا الواسطة لذهب الموسوط و  
 منها هو بلا واسطة تتوسّط و دليل يدلّ بل انجذاب إلهی و حركة شوقية إلى جمال أشرق  
 بنوره الآفاق و ارتفعت راية الوفاق و ثبتت آية الإشراق و البهاء على كلّ من عرف إشارة  
 هذه العبارة ع

نستل الفياض من رياض ملكوت الأبهي يهديكم نسمة مسرات و نفعة حیات كيف  
 شاء و شئت و البهاء عليك ع

### ۲۱-۳: جناب ثابت مراغه‌ای

سائلی گفت آیا از جناب ثابت مراغه‌ای که از ناشرین نفعات الله بود و در عشق آباد تبلیغ  
 می کرد اولاد و احفادی باقی مانده است؟

یکی از یاران که در محفل حضور داشت فرمود داستان را از اوّل نقل کنم بهتر  
 است. یکی از احبای ثابت و مستقیم مقیم رفسنجان کربلایی یوسف بود. این کربلایی  
 یوسف و زنی بی بی سکینه به سال ۱۳۲۲ هـ ق/ ۱۹۰۴ م به واسطه تعرّض اشراق از رفسنجان  
 به عشق آباد رفتند. بی بی سکینه دختر میرزا حسین یزدی چهارده ساله بود که توسط  
 خالوی خود آقا عبدالرحیم ابن آقا حسین یزدی که از نوکرهای حاجی کریم خان و  
 بهائی بود در رفسنجان مؤمن شد. مادرش از شدت تعصّب موهای او را کشید و کند  
 و کتکش زد. ولی مادر بعدها مؤمن شد و بی بی سکینه زوجه کربلایی یوسف مزبور  
 شد که از بهائیان معروف رفسنجان بود و بالاخره همراه شوهرش کربلایی یوسف و  
 دو دخترش گوهر تاج و بلقیس به عشق آباد رفت. دخترش گوهر تاج را به میرزا محمد

ثابت مراغه‌ای داد. گوهرتاج در این اواخر صعود کرد و از او دو دختر به نام وحیده و دلیله موجود است که دارای شوهر و اولاد هستند و در طهران ساکنند. گوهرتاج شعر هم می‌گفت و تبلیغ می‌کرد. **انتهی** ■

و نیز ن ک به ظهور الحق (ج ۸، ص ۸۹-۹۳). جناب ثابت مراغه‌ای ابن ملاً عبدالصمد به سال ۱۲۹۷ هـ ق / ۱۸۸۰ م در آذربایجان متولد شد و پس از عمری خدمت به امر عظیم الهی در صفحات ایران و ترکستان و قفقازیه به سال ۱۳۵۱ هـ ق / ۱۹۳۳ م در طهران صعود فرمود. شرح احوال مفصل ایشان در مصاییح هدایت (ج ۳، ص ۱۷۲-۲۶۵) به طبع رسیده است.

کتاب در خدمت دوست عبارت از خاطرات جناب میرزا محمد ثابت مراغه‌ای است که به سال ۱۹۹۸ م در دانداس کانادا به وسیله مؤسسه معارف بهائی انتشار یافته است. در این کتاب نیز شرح احوال ایشان آمده است.

در این مقام چند فقره از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب میرزا محمد ثابت مراغه‌ای را مندرج می‌سازد:

#### عشق آباد

جناب میرزا محمد ثابت از اهل مراغه علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای ثابت نابت نامه‌ای که از مدینه عشق تحریر نموده بودید منظور نظر دقیق شد. اگر مال به تاراج رفت ضرری ندارد. زیرا مانند امواج است طبیعی روزی تفریق شود و تالان گردد و إِنَّ رَبَّكَ لَرَزَاقٌ عَلِيمٌ. الحمد لله شما محفوظ و مصون ماندید؛ اما ارتحال قرینه به دار بقا چون با نهایت استقامت بر امر الله و ثبوت بر عهد و پیمان به جهان بی پایان شتافت لهذا این فنا بقا است و این محو صحو است و این زیان سود و این هبوط صعود. باری، جمیع افکار را حصر در نشر راتحه مسک اذفر نما زیرا نعم جسمانی قساوت آرد و نفعات رحمانی سبب حصول سمع و بصر گردد. الحمد لله به جانفشانی موصوفی و با دوستان مألوف و تأییدات الهی مانند باران نیسانی متابع. از الطاف حضرت رحمن قرینه مهربان شما را عفو و غفران طلبیم. شبهه‌ای نیست که غریق بحر الطاف گردد و مظهر عنایت بدیع الأوصاف.

ترجمه ایقان را مرقوم نموده بودید که طبع نمایید؛ بسیار مقبول ولی باید آن را به

اسلامبول بیاورید تا به لسان فصیح ترکی عثمانی عبارت را تعدیل نمایند زیرا ترکی عثمانی بسیار شیرین است. آن وقت طبع نمایید.

اما در خصوص اختلاف در مسائل خامه مرکز عهد حلال مشکلات است؛ نباید مسأله را به نزاع و جدال اندازند بلکه فوراً باید سؤال نمایند تا فوراً جواب گیرند. هذا هو الحق. جدال و نزاع به کلی ممنوع حتی به صریح نص الهی طرفین محروم.

و اما تیاتر اگر در دائرة آداب باشد و سبب تحسین اخلاق و ترویج معارف و تعدیل هیأت اجتماعیّه و تشویق فضائل انسانیّه و تربیت عمومیّه نعم المطلوب و اگر اسپاب هزل و غمز و لمز و از دائرة تقدیس خارج و سبب ترویج شهوات البتّه ممنوع و عليك البهَاء الأبهی. عبدالبهاء عباس. ۲۴ حزیران ۱۹۱۹

### عشق آباد

جناب میرزا محمد ثابت علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت نابت نامه تو رسید مضمون مورث سرور بود و موجب جبور زیرا دلالت بر ثبات و استقامت نفوس و تشکیل انجمن های مبارک موعود داشت زیرا جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء به عبدالبهاء و عده صریح فرمودند که نفوسی مبعوث فرمایند که به انوار عرفان و نار محبت الله بر شرق و غرب بتابند. الحمد لله انجمن های عشق آباد و محافل روحانی در نهایت انجذاب و اشتعالند و سبب فرح و سرور قلوب و ارواح.

ای پروردگار یاران را ملجأ و پناه باش و دوستان را به نفحات قدس مشام معطر نما؛ در قلوب روح حیات بدم و نفوس را طریق نجات بنما؛ شوری دیگر در سرها فکن و شعله ای شدیدتر به جان های یاران زن تا به آنچه سزاوار و لایق است قیام نمایند و خراسان گلستان آسمانی گردد و گلشن رحمانی شود و بلبل حقایق و معانی بسراید. تویی مقتدر و توانا و تویی دهنده و یخشنده و بینا.

ای ثابت از جذب و وله طفلان و نطق و بیان کودکان مرقوم نموده بودی؛ امید عبدالبهاء چنان است که آن نورسیدگان در دبستان عرفان نزد ادیب عشق چنان تربیت و پرورش یابند و در مقامات معنوی معانی و اسرار آموزند که هر یک در جنت ابهی مانند عندلیب گویا گلبنگ اسرار بلند کند و به راز و نیاز پردازد و عليك البهَاء الأبهی. ع



به واسطه جناب آقا سید اسدالله

جناب ثابت علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت ثابت حرکت از لوازم حقائق موجودات است و سبب حصول فوائد کلیه. در عالم کائنات از ذرات جزئیة گرفته تا اجسام کلیه عظیمه در این فضای نامتناهی عالم ایجاد کل متحرکند، زیرا حرکت از لوازم وجود است و بدون آن معدوم و مفقود. آب چون ساکن گردد متغیر گردد، هوا چون راکد شود فاسد گردد، اجسام چون از حرکت باز مانند، معرض امراض و علل شود. پس خوشتر آن است که حرکت جوهری یابد و حرکت آئیه جوید و حرکت کیفیه خواهد و حرکت مادیّه یابد و حرکت روحیه طلبد. جمیع این حرکات سبب نجات است. لهذا البتّه اگر در سیر و حرکت باشید بهتر از آن است که هامد و خامد و ملول و معذب در مکان واحد باشید و عليك البهَاء الأبهی.

ع ع

### یادداشت‌های پراکنده

یکی از حضار محفل فرمود اجازه می‌خواهم مطلبی را به عرض شما برسانم و آن این است که مطالعه کتب مختلفه را لذتی است که شرح آن را نمی‌توان توصیف کرد. انسان در حین مطالعه هر زمانی به مطلبی جدید می‌رسد و اطلاعاتی تازه به دست می‌آورد و در حقیقت در حین مطالعه با مؤلف کتاب مشغول گفتگو می‌شود. مطالعه آثار ادبی و تاریخی لذتی خاص دارد و از همه گذشته مطالعه کتب امری را لذتی مخصوص است که شرح آن از حیطة بیان خارج است و کیفیتی روحانی و معنوی دارد. بنده نظر به نصیحت استاد مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری علیه الرّحمه هر نوشته‌ای را مطالعه می‌کنم. استاد می‌فرمود هر چه به دست آید از مطالعه آن دریغ نکنید، زیرا به فرموده بزرگان هر نوشته‌ای لااقل به یک بار خواندنش می‌ارزد. بنده اغلب به مطالعه مشغولم و مطالب سودمندی را که به نظرم می‌رسد یادداشت می‌کنم و به تدریج گنجینه‌ای از این یادداشت‌ها فراهم شده است. اگر موافقت بفرماید قسمتی از آنها را برای شما احبای عزیز بخوانم.

این مطالب که می‌توان آنها را یادداشت‌های پراکنده نامید از مطالعه کتب تواریخ امری که از آثار بزرگان قبل است استخراج گردیده و از جمله از تاریخ جناب فاضل

مازندرانی یعنی ظهورالحق استفاده شده است. لطفاً گوش کنید. بعد از ذکر هر عنوان شرح آن را می‌خوانم: ■

همانطور که جناب اشراق خاوری اظهار داشته‌اند، مندرجات مطالب هفته بیست و یکم غالباً مأخوذ از منابع چاپی و مخصوصاً کتاب ظهورالحق جناب فاضل مازندرانی است. در این فصل مأخذ دقیق مطالب منقول از ظهورالحق ارائه گردیده است.

#### ۲۱-۴: صیت امرالله در چین

در سال ۱۹۰۲ میلادی... میرزا مهدی رشتی و میرزا عبدالباقی یزدی (پاشنه طلا) از طرف تجارتخانه امید عشق آباد به شهر شانگهای چین رفتند و اینها اولین بهائی بودند که به چین سفر کردند. در سال ۱۹۱۶ مستر چن چینی در شیکاگو مؤمن شد و به شانگهای رفت و او اول من آمن چینی است و در همین سال میس مارثا روت به چین رفته به وسیله مستر چن به خدمات موفق شد و اول نشریه امری به لغت چینی توسط مرحوم میرزا احمد راضی تبریزی که در چین بود منتشر شد و بخش فارسی هم داشت و عکس مبارک هم ضمیمه آن بود. در سال ۱۹۲۳ میس مارثا روت مجدداً به چین رفته در معاهد علمیه به لغت اسپرانتو و انگلیسی درباره امرالله سخن گفت و سالهای بعد مجله امری به لغت اسپرانتو و انگلیسی منتشر شد و مجالس ضیافت نوزده روزه برقرار شد. کتاب مفاوضات نیز به لغت چینی ترجمه شد و عده‌ای به امر مبارک مؤمن بودند. ■  
و نیز ن ک به ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۱۷۶-۱۱۷۵). شرح احوال و خدمات جناب میرزا مهدی رشتی در صفحات ۱۰۲۷-۱۰۲۹ کتاب فوق مسطور است.  
در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا میرزا مهدی رشتی را مندرج می‌سازد:

#### چین شنگهای

جناب آقا میرزا مهدی رشتی و کمپانی علیه بهاء الله الأبهی

ای ثابت بر پیمان نامه‌ای مورخ به ربیع الثانی ۱۳۳۳ مرقوم نموده بودی در ماه صفر ۱۳۳۷ واصل شد. با وجود این روح و ریحان حاصل گردید که خبری در آن از آن جناب بود؛ یاد یاران یار را میمون بود. حال به تحریر این نامه مختصر پرداختم تا من بعد مفصل مرقوم گردد. الحمدلله در این سالهای انقلاب و طوفان اعظم حرب سفینه امر

نیر آفاق به اریاح میثاق به ساحل سلامت رسید و آنچه در این سنین عدیده صریح الواح مقدسه بود، یعنی بعضی پنجاه سال پیش نازل کلاً و طراً حرفاً به حرف تحقق یافت و این برهانی کافی وافی چون شمس در قطب سماء بدرخشید و از همه بهتر که این آیات باهره را اعدا سی سال پیش در کتب ردیه خویش که بر امرالله مرقوم نموده بودند درج نموده‌اند و اعتراض کرده‌اند که چنین چیزی ممتنع و مستحیل است و آن کتب را بعضی سی سال پیش و بعضی بیست سال پیش نفس اعدا طبع نموده و منتشر کرده؛ حال در دست ناس است. لهذا احباء به مترددین و جاهلین می‌گویند که کتاب خود را بیاورید تا ما برهان الهی را بنماییم. چون کتاب ردیه را حاضر نمایند، احباء گویند به این آیات منقوله از کتاب اقدس و کتاب هیکل که خطاب به سلاطین است دقت نمایند فیهت الذی کفر حیران می‌مانند زیرا الواح مقدسه مملو از حوادث مهمه واقعه است و مکرر بر مکرر است آنچه در حق عبدالعزیز و عبدالحمید در اسلامبول به نص صریح اخبار شده جمیع واقع و همچنین وقوعات طهران و حرکت جمهور و اضطراب و انقلاب و همچنین سقوط بوناپارت ملک عظیم فرانسه و همچنین حنین برلین و مغلوبیت آلمان و همچنین و همچنین کل مصرح و مبین؛ لکن سبحان الله چون چشم کور است از مشاهده جمیع آیات محروم و منفور در قرآن می‌فرماید: "لا تغنی الآیات والنذر".

و اما قضیه بیت بسیار مهم است علی‌الخصوص این ایام که بغداد در تحت سلطه دولت عادلانه است. این اسبابی است که خدا فراهم آورده زیرا در ایام دولت سابقه ممتنع و مستحیل بود این نیز آیه کبری است. مرقوم نموده بودید که اگر ممکن حاضر شوید مأذون حضورید زیرا مدتی است که به تقبیل آستان مقدس مشرف نشده‌اید و ما نیز آن روی نورانی را ندیدیم و با آن رفیق روحانی همدم نگشتیم. به جناب آقا عبدالحسین و آقا ضیاء الله نهایت محبت و مهربانی و اشتیاق ابلاغ دارید و علیک البهاء الأبهی. حیفاً

۳۷/۱۹۱۹

لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب مستر چن به شرح ذیل است:

نیوٹرک

بواسطه جناب مستر ویلهلم علیه بهاء الله الأبهی

چین

جناب مستر چن علیه بهاء الله الأبهی

ای منادی الهی نامه‌ای که به جناب مستر ویلهلم مرقوم نموده بودی به ارض مقدس فرستاد و ملاحظه گردید. نامه مگو گلستان بگو گل‌های معانی در آن شکفته و رائحه محبة الله از آن استشمام می گشت. فی الحقیقه استحقاق و استعداد این موهبت کبری را داشتی که سراج هدایت در زجاج قلب برافروخت و پرتوی بر ارکان زد لسان ناطق شد سمع سامع گشت مشام استشاق رائحه جنت ابهی نمود. در خطه چین استعداد نفوس به جهت تعالیم جدید بسیار و عقلای اهالی ملتفت به آن شدند که دین قدیم چین سبب هبوط است و علت سقوط؛ لهذا به جهت صعود و ترقی ملت و آبادی مملکت و عزت نفوس و علویت دولت و وفور شوکت تجدید دین لازم. این به قدر فکر آنها است که همان دین قدیم را باید تجدید نمایند تا قوه جدیدی یابد و سبب ترقی ملک و ملت شود. چون چنین فکری در دل دارند و قناعت حاصل نموده‌اند استعداد استماع تعالیم الهی دارند. شما انجمنی که در شنگهای تشکیل نموده‌اید آن انجمن را تقویت نمایند و همچنین انجمنی در نفس پکین تشکیل نمایند و به ترویج دین الهی پردازید. اعظم اسباب ترقی ترویج تعالیم الهی و قیام به موجب آن است زیرا از مجرد بیان و تعلیم نتیجه‌ای نبخشد؛ عمل باید و مطمئن باش که تأییدات غیبیه الهیه به تو خواهد رسید و به نصی صریح در الواح می فرماید و ننصر من قام علی نصره امری بجنود من الملائکة المقربین.

در این مدت به کرات و مرآت تجربه شده است و مثل آفتاب واضح و مشهود شد که هر نفسی بر هدایت خلق قیام نماید افواج ملکوت مانند امواج پیاپی رسد و تقویت نماید. در سفر امریک در مجامع کبری و کنائس عظمی ملاحظه می شد که به مجرد تفوه یک کلمه روح تأیید موج می زد و اگر این نبود ابدأ مقتدر بر تفوه یک کلمه نبود زیرا حاضرین چشم و گوش باز نموده اکثر مقصدشان تنقید و اعتراض بود. با وجود این در جمیع این محافل و کنائس حین تکلم و بعد از تکلم نفسی کلمه اعتراضی بر زبان نراند و حال آن که آنچه گفته می شد مخالف آراء آنان بود. مثلاً در کلیسای یهود اثبات این شد که حضرت مسیح کلمه الله است و روح الله است و حضرت رسول صفوت



بنی آدم است و خلاصه موجودات. معلوم است که این کلام چه قدر مخالف آراء یهود است. با وجود این یک نفر یهودی اعتراضی نکرد، حتی وقتی که از کلیسای بیرون می آمدم ملائی عظیم یهود که به عبرانی خاخام گفته می شود اظهار شکرانه نمود و گفت یهود می خواهند با تو دست بدهند. گفتم من در حال تبیم و در نهایت ضعف؛ چگونه با این جمعیت دست بدهم. گفت با مقداری از یهود از بزرگان شان آمدند و دست گرفتند و اظهار شکرانه نمودند. در حین مصافحه یکی از آنها ندا کرد که من بعد یهودی نیستم. مقصود این است که تأییدات جمال مبارک بود و توفیقات آسمانی؛ والا نمی گذاشتند که کلمه اول به کلمه ثانی برسد. حال شما مطمئن باش که تأییدات ملکوت ابهی می رسد. سمندی در این میدان جولان ده تا فتوحات عظیمه مشاهده نمایی.

به دو شخص مذکور که تازه توجه نموده اند از قبیل من نهایت محبت و مهربانی ابلاغ دار. از درگاه احدیت تأیید می طلبم که آن دو شخص موهبت مجسمه گردند و هدایت مشخصه؛ دو شمع نورانی شوند و به اقلیم چین نور آسمانی بخشند و علیک البهآء الأبهی. حیفا ۱۱ اکتوبر ۱۹۱۹.

### ۲۱-۵: میرزا محرم

میرزا محرم به سال ۱۳۱۵ هـ ق/ ۱۸۹۷ م به هند سفر کرد و به خدمت امر پرداخت و مسافرت بسیار در هند نمود و جمعی را تبلیغ کرد و مورد هجوم قادیانی ها شد و خواستند او را اذیت کنند. مشاراً الیه در آغاز معروف به منظر بود و چون در لوحی او را محرم خطاب فرمودند، معروف به میرزا محرم شد. مشاراً الیه در سال ۱۳۳۲ هـ ق/ ۱۹۱۴ م در بمبئی وفات کرد و در عمر خود ازدواج نفرمود و نسلی از او باقی نیست. ■

و نیز ن ک به ظهور الحق (ج ۸، ص ۱۱۶۲).

در این مقام چند فقره از الواح صادره به اعزاز جناب میرزا محرم را مندرج می سازد:

### هو الأبهی

جناب میرزا محرم المسمی بمنظر علیه بهآء الله الأنور مدتی بود که در این سجن اعظم طائف حول روضه جمال قدم و ریاض جان و دلش به فیضان نیشان عنایت و اشعه ساطعه از شمس حقیقت سبز و خرم بود. حال مأذوناً انشاء الله باید چون نفعات جانبخس

محبت حضرت پروردگار به سائر خطّه و دیار مرور نماید و به شمیم عرار گلزار عنایت مشام مشتاقان بادیّه فراق را معطر کند. چون در مصیبت کبری حاضر و بر تفصیل و وقایع واقف و ناظر بودی و حسرت از فرقت محبوب آفاق را مشاهده نمودی و ظهور آثار قدرت و عظمت حقّ را به بصر ظاهر و بصیرت باطن نظر کردی پس خفتگان آن دیار را بیدار کن و گم گشتگان بادیّه ضلالت را به سرمزل جانان هدایت فرما و تشنگان سلسیل محبت الله را به معین صافی نجات دلالت کن و طالبان کعبه دوست را به قبله آفاق متوجه کن. نستل الله أن یؤیدک و یوفّقک فی جمیع الشئون بفضله و جوده القدیم.

ع ع

هند اطراف رنگون

جناب آقا میرزا محرم علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای سرگشته جمال ابھی و مفتون آن دلبر یکتا ورق مسطور چون رق منشور تلاوتش سبب انشراح صدور گردید. ای حال تو خوش که حال ما کردی خوش. از قرار مرقوم تا به حال باید از رنگون به صفحات دیگر رهبر گشته باشید؛ در هر اقلیمی که ابواب تعلیم گشایی و به ثنای حضرت ربّ کریم پردازی اگر رنگون نباشد رنگین گردد و اگر سچین باشد به مبارکی اسم اعظم و نام مقدّس جمال قدم فضای علّین شود. نام تو می رفت و عاشقان بشنیدند هر دو به رقص آمدند سامع و قائل.

قسم به جمال بی مثالش که ذکر و ثنایش چون باران نیشان عنایت حدائق قلوب را سبز و خرم نماید و کشتزار حقایق را پرفیض برکت فرماید. تا توانی با کمال ناتوانی در دشت و کشت قدم زن و در کمال خضوع و خشوع و محویت و فنا یا بشری و یا بشری فریاد بر آر و البهاء علیک ع ع

جناب میرزا محرم علیه بهاء الله الأبھی ملاحظه نمایند

هو الأبھی

ای شمع محبت الهی آنچه به الحان پارسی بر سدره حبّ جمال رحمانی بسرودی به مسامع آوارگان کوی دوست رسید و در مجامع قلوب عاشقان روی حضرت ذوالجلال تلاوت شد؛ به ملکوت ابھی و غیب بقا تضرّع و ابتهال نمودیم که آن جوهر حبّ در

إعلاء آثار و إشهار انوار و ثنای حضرت مختار آیت باهره گردند و رایت شاهره شوند؛  
شمع پرنور باشند و کأس کان مزاجها کافور بنوشند و بنوشانند؛ باز اوج عرفان شوند و  
محرم راز نهان گردند؛ نسیم گلشن توحید شوند و مظهر الطاف ربّ مجید گردند. لیس  
ذلک علی الله عزیز. الیوم باید شأن عبودیت را کما هو حقّه با جمیع شروط و عهودش  
در عالم وجود ثابت و ظاهر و محقق نماییم و البهَاء و الثناء علیک ع

بمبائی

جناب آقا میرزا محرم علیه بهاء الله الأبھی

الله ابھی

ای منادی میثاق و لمثلک ینبغی هذا المقام الکریم تالله الحقّ یغبتک من هذا المقام  
الرفیع و الشّان العظیم الملائکة المقرّین ثبت قدمیک و اشدد عضدیک و افتح شفّتی  
و ناد بعبودیتی للعبئة المقدّسة الّتی خرّت لها الوجوه و الشّمس و النّجوم و الملوک و  
المملوک علی الوجوه و الأذقان فإنّ العبودیة المحضة العاریة عن کلّ تفسیر و تأویل  
کما امتلئت بها أوراقی و صحائفی هی کحلّ بصری و قوت قلبی و حیات روحی و باب  
فتوحی و اهتزاز فروعی و نور وجهی بین العالمین.

یا أیها النّاطق الفائق أطلق اللّسان وارخ العنان فی هذا الميدان و عطر المشام بذکر  
الإسم الأعظم روحی لأحبّائه الفداء فی مجامع أهل اللّاهوت و صوامع أهل الملکوت و  
محافل أهل البهَاء فی هذا الیوم المشهود و البهَاء علیک و علی کلّ ثابت علی الميثاق

ع

حمد خدا را که به جوهر رضا فائزی و در سبیل دلبر یکتا سرگشته دریا و صحرا؛  
گاهی به کوه قفقاز و البرز صعود نمایی و گهی بادیه شرق و غرب طیّ نمایی و گهی  
بحر ایض و یمّ احمر و قلزم عمّان و عمق هندی قطع نمایی. علی العجاله در سبیل ربّ  
جلیل سائح آفاق گشتی و سابع بحار هند و خلیج عراق و انشاء الله ماه فلک سیر اشراق  
شوی و کوکب طالع از مطلع انوار تا آیت تکوین جمال مبین گردی و علم ذکر آفتاب  
علّیین. جمیع احبّای الهی را فرداً فرداً تکبیر ابدع ابھی ابلاغ نماید. ع

هو الله

بمبئی

مناجات طلب مغفرت لمن عرج إلى ملكوت الغفران حضرت آقا میرزا محرم علیه  
بهاء الله الأبھی

هو الله

الهی الھی هذا عبدك الذی سمع ندائک و لیبی لخطابک و توجه إلیک و نطق بالثناء  
علیک و دعا الناس إلی ملکوت توحیدک و دلهم إلی جبروت تفریدک و بشر بظهور  
آیات تقدیسک بین الأبرار و شوقهم إلی ملکوت الأسرار و ثبت علی دینک حتی رجع  
إلیک متوکلاً علیک رب طهره من وضر العصیان و أدخله فی ملکوت الغفران و أغرقه  
فی بحور الجود و الإحسان حتی يستغرق فی بحر الأنوار فی ملکوتک یا عزیز یا جبار  
إنک أنت المقتدر المختار و إنک أنت الکریم الوهاب.

عبدالبهاء عباس

### ۲۱-۶: حاجی معین السلطنة

حاج معین السلطنة تبریزی بود و تاریخی از او در دست است. در اواخر ایام به قزوین و  
طهران رفت و در سال ۱۳۴۴هـ/ق ۱۹۲۵م در طهران در خانه حاجی مشیر السلطنة صعود  
کرد. ■

و نیز ن ک به ظهور الحق (ج ۸ ص ۶۱). جناب نصرالله رستگار در کتاب تاریخ  
حضرت صدرالصدور (ص ۱۲۳) درباره جناب معین السلطنة چنین نوشته اند:  
"... در خاطر دارد اوائل دوره حضرت ولی امرالله ارواحنا لقدرته القدا از طرف  
محفل مقدس روحانی طهران لجنه ای به عنوان "لجنه تدوین تاریخ" تشکیل شد که  
دعوتنامه عضویت آن نزد بنده موجود است. حضرت فاضل مازندرانی و مرحوم میرزا  
ابراهیم خان معین السلطنة تبریزی علیه بهاء الله که شخص بزرگوار و مال اندیش بوده  
و شخصاً تاریخ وقایع امر را نوشته و چند نفر دیگر در آن لجنه عضویت داشتند و در  
نتیجه پیشنهاد آن لجنه با محافل مقدسه روحانی ولایات از طرف محفل مقدس مرکزی  
مکاتبه شده و از محافل اطلاعات راجع به وقایع امری رسیده خدمت حضرت فاضل  
داده شده و در تکمیل آن شخصاً به اکثر ولایات مسافرت و تحقیقات نمود و چندین  
جلد تاریخ تدوین فرموده اند ولی متأسفانه لجنه تدوین تاریخ دوامی نیافت...".

در این مقام یکی از الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب معین السلطنه را مندرج می‌سازد:

تبریز

جناب معین السلطنه تبریزی علیه بهاء الله الأبھی

نامه شما در ۱۵ کانون اول ۱۹۱۹ رسید و از مطالعه اش نهایت سرور حاصل گردید. الحمد لله در امر الهی ثابت و باوقائی و به خدمت آستان ساعی. در حق تو به عتبه رب و دود سجود آرم و رجای تأیید موعود نمایم تا موفق به آن شوی که آذربایجان را جان دهی احباء را سبب روح و ریحان شوی و بیگانگان را آشنا نمایی غافلان را بیدار کنی و جاهلان را هشیار نمایی. امروز این اعظم خدمت است و این اعظم موهبت. امیدم چنان است که موفق به این گردی. حال وقت تبلیغ است و مغناطیس تأیید است و قوت شدید است.

اما مسأله تاریخ؛ چون احبای الهی هر یک [چیزی] نگاشته و اکثر مخالف یکدیگر، لهذا اوراقی که در نزد شما است و اوراقی که در نزد سایرین احباب، به قدر امکان جمع نمایید و خود به ارض مقصود توجه فرمایید تا در این جا دستورالعملی داده شود. باز مکرر می‌گردد که آذربایجان محتاج شور و وله بی‌پایان است. این امر عظیم است، الآن در [این] بسیار بکوشید. پس از حصول مقصود عازم حضور گردید. جمیع یاران را از قبل عبدالبهاء نهایت اشتیاق و انجذاب وجدان و تعلق دل و جان برسانید و علیکم البهاء الأبھی. حیفا - ۲۳ ربیع الأول ۱۳۳۸

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا سید اسدالله که به تاریخ ۲ جمادی الأولى سنه ۱۳۳۸ هـ ق/ ۱۹۲۰ م موزع است درباره جناب معین السلطنه چنین می‌فرمایند:

"ای بادیه‌پیما نامه شما رسید ... جناب معین السلطنه را به کمال اشتیاق تحیت ابدع ابهی می‌رسانم و تأییدات نامتناهی خواهی و توفیقات صمداتیّه جویم و علیکم البهاء الأبھی. عبدالبهاء عباس".

و درباره جناب معین السلطنه در توقیعی که به تاریخ ۱۰ تموز ۱۹۲۶ از قلم حضرت ولی امر الله خطاب به محفل مقدس روحانی مرکزی ایران عزّ صدور یافته چنین آمده است:

"در خصوص کتب متصاعد الی الله جناب حاجی معین السلطنه بهتر آن است که اعضای لجنه تدوین تاریخ عمومی امری آن کتب را به دقت مطالعه نمایند و آنچه صحیح و مفید است استخراج کنند و به تاریخ عمومی منضم نمایند و بعد از اتمام آن کتب را به وسیله‌ای مشروع نزد این عبد ارسال دارند..."

جناب محمد بن عبدالباقی ملقب به معین السلطنه به سال ۱۲۷۰ هـ/ق ۱۸۵۳ م متولد شد و به واسطه جناب نبیل قاضی به امر مبارک مؤمن گردید. جناب معین السلطنه مدت‌ها حکومت بلاد مختلفه آذربایجان را به عهده داشت و در اواخر ایام حیات خود در قزوین و طهران اقامت داشته به سال ۱۳۴۴ هـ/ق ۱۹۲۵ م از این عالم درگذشت.

جناب معین السلطنه مطالعاتی وسیع در تاریخ امر مبارک نموده شاهد وقایع عدیده بوده و با تعداد بسیاری از باسلان و رسولان و خدام امر مبارک آشنایی داشته و تاریخ او مورد رجوع و استناد مورخین دیگر از جمله جناب فاضل مازندرانی در ظهورالحق قرار گرفته است.

جناب معین السلطنه غیر از تاریخ دوره بایه صاحب آثار دیگری درباره حیات جناب طاهره و کتاب تبیان‌الحق در ردّ مقدمه کتاب نقطه الکاف است که به نظر حقیر نرسیده است.

## ۲۱-۷: مشکوة شاعر

مشکوة شاعر میرزا اسمعیل تبریزی است که حسب الامر مرکز میثاق جلّ ثنائه مقیم از میر بود و معاندین بر او قیام کردند و مأمور تبلیغ در قفقاز شد و مقیم باد کوبه و تفلیس بود و به سال ۱۳۳۶ هـ/ق ۱۹۱۸ م در تفلیس صعود کرد. اشعار بسیار از او موجود است که در مجلد هشتم ظهورالحق مندرج است. ■

و نیز ن ک به ظهورالحق (ج ۸، ص ۶۲-۶۷) و تذکره شعراء (ج ۴، ص ۲۱۴-۲۱۰). حضرت عبدالبهاء در لوح جناب حاجی علی اکبر احمد اف میلانی که به تاریخ ۲۷ ذی قعدة سنة ۱۳۳۸ هـ/ق ۱۳ آگست ۱۹۲۰ م مورخ است، درباره جناب آقا میرزا اسمعیل مشکوة تبریزی چنین می فرمایند:

"ای ثابت بر پیمان نامه‌ای که به جناب حاجی میرزا حیدرعلی مرقوم نموده بودی رسید... اما میرزا اسمعیل مشکوة الحمدلله آن سراج در زجاج عفو و غفران برافروخت و در مشکوة جهان پنهان روشن گشت. طلب عفو و مغفرت از برای ایشان نیز گردید.

متروکات ایشان را جمع نماید؛ هر چه که فروشش مشکل است به فقرا توزیع نماید و قبر منور او را چنان که باید و شاید بسازید و بر سنگ شاهد او این عبارت بنگارید: *إِنَّ مَشْكُوهَ التُّورِ قَدْ صَعَدَ إِلَى الْأَفْقِ الْمَشْكُورِ فَاصْبَحَتِ الْمَشْكُوهُ سَرَاجاً فِي زَجَاجِ الْعَفْوِ وَالْغُفْرَانِ. بِهْ جَمِيعِ أَحْبَاءِ أَزْ قَبْلِ عَبْدِ الْبَهَاءِ تَحَيَّتْ أِبْدَعُ أَبْهَى دَرِ نَهَائِتِ اشْتِيَاقِ بَرَسَانِيدِ عَبْدِ الْبَهَاءِ عَبَّاسٌ.*

در این مقام از الواح آقا میرزا اسمعیل مشکوه فقراتی را مندرج می‌سازد:

تفلیس

به واسطه سلیل حاجی احمد مرحوم

جناب آقا میرزا اسمعیل فی آی أرض کان

ای ثابت بر پیمان حقاً که این رسائل منظومه و رساله منثور به تأیید و الهام است نه به تحصیل و اکتساب. فی الحقیقه در نهایت فصاحت و بلاغت است و متضمن حقایق و معانی. ملاحظه نما که ثبوت بر عهد و پیمان چگونه جاذب تأیید است و جالب کمالات انسانی. از خدا خواهم که روز به روز مؤیدتر گردی و ناطق‌تر شوی و نشر نجات‌الله بیشتر نمایی و رسائلی در اقامه دلائل و براهین بر نفوذ کلمه‌الله نگاری؛ بلکه خود کتاب مبین شوی و از صحف علّیین گردی و علیک البهآء الأبھی.

تفلیس

جناب آقا میرزا اسماعیل تبریزی علیه بهآء الله الأبھی

ای یار عزیز من شکر خدا را که به خدمت آستان مقدّس موقفی و در نهایت حسن نیت و فراغت به ترویج و صایا و نصایح الهی مشغولی. دلم از تو راضی زبانم از تو راضی قلمم از تو راضی خدا از تو راضی یاران الهی از تو راضی طالبان حق از تو راضی. دیگر چه خواهی؟ زهی زهی که چنین مقرّبی و مورد عنایتی و مظهر عاطفتی و بنده صادق حضرت احدیتی و علیک البهآء الأبھی.

تفلیس

جناب آقا میرزا اسمعیل تبریزی

ای ثابت بر پیمان مکتوب شما بدون تاریخ واصل و دالّ بر وصول نامه‌های

مخصوص که به یاران میلان مرقوم و سبب سرور گشت. ولی از وقوعات مؤلمه در آن ممالک متسعه نهایت تأثر حاصل؛ سبحان الله این چه نادانی است که بشر درنده یکدیگرند و خونخوار در هر کشور اگر صلاحی خواهند به فساد تشبث نمایند و اگر درمانی جویند درد طلبند؛ آزادی عنوان کنند و بیدادی نمایند؛ ویرانی جویند تأسیس بنیان طلبند؛ این ضرر موجود و نفع مفقود. اگر آرزوی اصلاح امور کنند باید به نهایت قرار و سکون تشبث نمایند و به حسن تدبیر بدون نزاع و جدال در آنچه سبب راحت و آسایش است کوشند. پادشاه به حسن نیت اراده تأسیس حریت نمود ولی بی خردان کار را خراب کردند و گمان نمودند که به فتنه و آشوب اصلاح امور ممکن است. هیئات هیئات؛ عاقبت چنین شد. از خدا خواهیم که عقل و شعور عنایت فرماید و علیک التحیة و الثناء.

### ۲۱-۸: جمال افندی

جمال افندی همان سلیمان خان تنکابنی است که در اواخر سال ۱۳۱۳ هـ ق / ۱۸۹۶ م با دو نفر از مؤمنین که یکی حکاک خاتم و دیگری کلاهدوز بود و با کودکی به نام بشیر عازم ارض اقدس شد و در سال ۱۳۱۵ هـ ق / ۱۸۹۷ م حامل پیام مبارک برای امین السطان در قم گردید. بعد به عکا مراجعت کرد و در ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۱۶ هـ ق / ۱۸۹۸ م در گذشت و در مقبره عکا مدفون شد. این جمله را حضرت عبدالبهاء جلّ ثناته بر سنگ مزارش ترقیم فرمود: "إِنَّ جَمَالَ الدِّينِ السَّائِحِ الشَّهِيرِ فِي كُلِّ أَقْلِيمٍ النَّاشِرِ لِرَائِحَةِ مَحَبَّةِ اللَّهِ اصْبَحَ سَائِحاً فِي أَقْلِيمِ اللَّهِ الَّتِي خَفِيَتْ عَنْ أَبْصَارِ أَهْلِ الْحِجَابِ. الْفَاتِحَةُ سَنَةِ ۱۳۱۶." ■

و نیز ن ک به ظهور الحق (ج ۸، ص ۱۱۴۲-۱۱۴۱). در این مقام فقراتی از آثار جمال قدم خطاب به جناب جمال افندی را مندرج می سازد:

۱۵۲

حضرت شیخ جمال الدین علیه ۶۶۹ [بهاء الله]

یا أيها السائر فی البلاد لخدمة ربك مالك الأيجاد لله الحمد موقوق و فائزى. عمر گرانمایه را صرف خدمت نمودی. این شهادت قلم اعلى درباره آن جناب از صد هزار کنز بهتر و مرغوب تر است چه که از این کلمه عرف عنایت دائمه باقیه متضوع. إفرح



و کن من الشاکرین. طوبی لک و لمن أحبک و لمن سمع قولک فی هذا النبأ المبین. جناب فرج علیه بهائی و سلامی را از قبل مظلوم ذکر نما. نسل الله أن یؤیده و یوقه و یجعلہ من الذین بهم نصر الله أمره إنه هو المقتدر القدير البهاء من لدنا علیکم و علی من یحبکم و علی کل سامع بصیر.

و نیز در لوح دیگری از جمال قدم خطاب به جناب جمال افندی (سلیمان خان تنکابنی) چنین آمده است:

جناب س خان

هو الله تعالی شأنه العظمة و الکبرياء

الحمد لله الذی توحد بالوحدانیة و تفرّد بالفردانیة قد أظهر الکلمة من أفق سماء المشیة بل إنها لهی نفس المشیة و أصلها و بها خلق الإرادة فی عالم الملكیة تعالی مولی البریة الذی به نزل الیّان و تزین ملکوت العرفان و نطق عندلیب التّیان علی الأفنان إنه لا إله إلا هو الواحد المقتدر الفرد الصّمد العلیّ الحکیم.

عرض این فانی خدمت سرکار عالی آن که دو دستخط از آن جناب رسید و کمال فرح و ابتهاج از سلامتی وجود عالی حاصل گشت. اگر در جواب تأخیر رفته، امید عفو است. چه که قریب سه شهر بل ازید از سماء مشیت ربانیة آیات الله نازل نشده؛ قلم اعلی صامت و بحر بیان ساکن و این عبد هم مانند متحیر باهت متفکر بوده و از کثرت حزن قادر بر عرض کلمه‌ای نبوده تا آن که در این ایام ابواب فیض الهی مفتوح شد و سماء فضل به انجم بیان مزین گشت و امطار رحمت مجدداً از سحاب مکرمت نازل. این عبد به تلافی ما فات عنه به این عریضه مصدع گشت و از آن جناب هم امید عفو است.

اخبار اسلامبول را خواسته بودید؛ به شأنی پریشان و منقلب است که این عبد و امثال او از عهده تحریر آن بر نمی‌آید. آنچه در سوره مبارکه رئیس و کتاب اقدس و الواح آخری از سماء مشیت درباره رئیس و امرا و وکلا نازل، کلّ از افق غیب به عرصه ظهور آمد و مع آن که این سؤر در دست اکثری موجود است، مع ذلك غافل و مخموندند. انصاف کم‌یاب است. قسم به آفتاب حقیقت که آنچه در ارض ظاهر شد جمیع بر حسب ظاهر ظاهر در الواح نازل. مع ذلك احدی از غافلین به افق رحمت رب العالمین توجه ننمود.

یک حکایتی از قبل واقع شد در این مقام مناسب است که ذکر شود. وقتی که مقرّ ظهور در ارض سرّ که موسوم به ادرنه است بود از قلم اعلیٰ لوحی مخصوص ملک پاریس نازل شد و در آن لوح آداب ظاهره ملاحظه شد و بعد فرستاده شد نزد یکی از وزراء او که اظهار خلوص می نمود. بعد از مدّتی عریضه‌ای از آن وزیر به ساحت اقدس رسید و ذکر نمود لوح مبارک را با وزیر خارجه بردیم و به دست امپراطور دادیم و لکن جوابی از او ظاهر نشد. بعد، لوح آخر که از اجزاء سوره مبارکه هیکل است از سماء مشیت نازل و در آن لوح مبارک اخبار از ذلت و تمامی مُلک و خرابی آن دیار و اغتشاش و انقلاب و ما سمعتم فرمودند و بعد از تنزیل آیات مبارکه اکثری در غایت حیرت و تعجب مشاهده می شدند چنانچه شخصی به این عبد ذکر نمود که ملک پاریس اول شخص عالم است و او بر همه جهان حکم می نماید و زمام جمیع ملوک در دست او است و رتق و فتق جمیع امور عالم در قبضه او؛ چگونه می شود چنین شخصی مغلوب گردد و یا ذلیل شود؟ حتی بعضی از احبّاء هم متحیر بودند چه که به هیچ وجه عقول ناس ادراک نمی نمود و از تصوّر آن عاجز بود تا آن که واقع شد آنچه در آیات الهی نازل گشت. اگرچه احتمال می رود که آن جناب در ایران ملاحظه نموده باشند، و لکن مجدداً ذکر می شود که تا سبب بهجت و سرور قلوب صافیه گردد، قوله تعالی:

أَنْ يَا مَلِكُ إِنَّا سَمِعْنَا مِنْكَ كَلِمَةً تَكَلَّمْتَ بِهَا إِذْ سَأَلْنَا مَلِكَ الرُّوسِ عَمَّا قَضَى مِنْ حُكْمِ الْغَزَاءِ إِنَّ رَبِّكَ لَهُو الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ. قُلْتَ كُنْتُ رَاقِداً فِي الْمَهَادِ أَيْقَظُنِي نِدَاءُ الْعِبَادِ الَّذِينَ ظَلَمُوا إِلَيَّ أَنْ غَرَقُوا فِي الْبَحْرِ الْأَسْوَدِ كَذَلِكَ سَمِعْنَا مِنْ رَبِّكَ عَلِيٌّ مَا أَقُولُ شَهِيدٌ. نَشْهَدُ بِأَنَّكَ مَا أَيْقَظُكَ النَّدَاءُ بَلِ الْهُوِيُّ لِأَنَّا بَلَوْنَاكَ وَجَدْنَاكَ فِي مَعزَلٍ أَنْ أَعْرَفَ لِحْنِ الْقَوْلِ وَ كُنْ مِنَ الْمُتَفَرِّسِينَ. إِنَّا مَانِحِبٌ أَنْ نَرْجِعَ إِلَيْكَ كَلِمَةً سَوْءَ حِفْظاً لِمَقَامِ الَّذِي أَعْطَيْنَاكَ فِي الْحَيَاةِ الظَّاهِرَةِ إِنَّا أَخْتَرْنَا الْأَدَبَ وَ جَعَلْنَاهُ سَجِيَّةً الْمُقَرَّبِينَ. إِنَّهُ ثَوْبٌ يُوَافِقُ النَّفْسَ مِنْ كُلِّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ. طَوْبِي لِمَنْ جَعَلَهُ طَرَازَ هَيْكَلِهِ وَ وَيْلٌ لِمَنْ جَعَلَ مَحْرُوماً مِنْ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. لَوْ كُنْتُ صَاحِبَ الْكَلِمَةِ مَا نَبَذْتُ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَى ظَهْرَكَ إِذْ أُرْسِلَ إِلَيْكَ مِنْ لَدُنِّ عَزِيزٍ حَكِيمٍ. إِنَّا بَلَوْنَاكَ بِمَا وَجَدْنَاكَ عَلِيٌّ مَا أَدْعَيْتَ؛ قُمْ وَ تَدَارَكَ مَا فَاتَ عَنْكَ سَوْفَ تَفْنَى الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَكَ وَ يَبْقَى الْمُلْكُ لِلَّهِ رَبِّكَ وَ رَبِّ آبَائِكَ الْأَوَّلِينَ. لَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَقْتَصِرَ الْأُمُورَ عَلَيَّ مَا تَهْوَى بِهِ هَوِيَّكَ. إِتَّقِ زَفْرَاتِ الْمَظْلُومِ. أَنْ أَحْفَظَهُ مِنْ سَهَامِ الظَّالِمِينَ بِمَا فَعَلْتَ تَخْتَلِفُ الْأُمُورَ فِي مَمْلَكَتِكَ وَ تَخْرُجُ الْمَلِكُ مِنْ كَفْكَكَ جَزَاءَ عَمَلِكَ إِذَا تَجَدَّ نَفْسُكَ فِي خُسْرَانٍ مَبِينٍ وَ تَأْخُذُ الزَّلَازِلُ كُلَّ الْقَبَائِلِ فِي هِنَاكَ

إلّا بأن تقوم على نصره هذا الأمر وتبّيع الرّوح في هذا السّيل المستقيم. أعزّك عزّك؟  
لعمري إنّه لا يدوم وسوف يزول إلّا بأن تتمسّك بهذا الحبل المتين. قد نرى الدّلة تسعى  
عن ورائك وأنت من الرّاقدين. انتهى

و همین آیات مبارکه نزد بعضی از مسیحیّین قبل از وقوع ماقوع موجود بود و به  
خطّ فرسای هم ترجمه نموده ارسال داشته بودند. مع ذلك اقبال احدی معلوم نشد.  
اگر نفسی به بصر انصاف ملاحظه نماید فی الحین به کلمه مبارکه آمنّت بالله ربّ العالمین  
ناطق گردد؛ ولكن ابصار را رمد اوهام و آذان را قطن جهل و نادانی منع نموده. از حقّ  
جلّ و عزّ می طلبیم که صاحب سمع و بصری در انجمن عالم برانگیزاند تا کلّ را بما  
ینبغی لهم و فات عنهم مطلع گرداند.

و این ایام امورات اسلامبول و اطراف آن از قراری است که در الواح الهیه نازل  
شده از جمله در سورة رئیس که در حین خروج از ارض سرّ ظاهراً مابین موافق و  
مخالف نازل شد و این عبد تحریر نمود، می فرماید:

أن یا رئیس اسمع نداء الله الملك المهيم القيوم إنّه ینادی بین الأرض و السّماء  
و یدع الكلّ إلى المنظر الأبهی و لا یمنعه قباکک و لا نباح من فی حولک و لا جنود  
العالمین؛ «إلی قوله تعالی» أن یا رئیس قد ارتکبت ما ینوح به محمّد رسول الله فی الجنّة  
العلیا و عزّتک الدّنیا علی شأنٍ أعرضت عن الوجه الذی بنوره استضاء الملأ الأعلى  
فسوف تجدّ نفسک فی خسرانٍ مبین و اتحدت مع رئیس العجم فی ضرّی بعد الذی  
جئتکم من مطلع العظمة و الکبریاء بامر به قرّت عیون المقربین. تالله هذا یومٌ فیهِ تنطق  
النّار فی کلّ الأشياء قد أتى محبوب العالمین و عند کلّ شیء من الأشياء قام کلیم  
الأمر لإصغاء کلمة ربّک العزیز العلیم. إنا لو نخرج من القميص الذی لبسناه لضعفکم  
لیفدین من فی السّموات و الأرض أنفسهم لنفسی و ربّک یشهد بذلك و لا یسمعه إلا  
الذین انقطعوا عن کلّ الوجود حبّاً لله العزیز القدير. هل ظننت أنّک تقدر أن تطفئ النّار  
الّتی أوقدها الله فی الآفاق؟ لا ونفسه الحق لو أنت من العارفين. بل بما فعلت زاد لهیبا  
و اشتعالها فسوف یحیط الأرض و من علیها كذلك قضی الأمر و لا یقوم معه حکم من  
فی السّموات و الأرضین. فسوف تبدّل أرض السّرّ و ما دونها و تخرج من ید المَلِک  
و یظهر الزلزال و یرتفع العویل و یظهر الفساد فی الأقطار و تختلف الأمور بما ورد علی  
هؤلاء الأسراء من جنود الظالمین و یتغیّر الحکم و یشتدّ الأمر علی شأنِ ینوح الکثیر  
فی الهضاب و تبکی الأشجار فی الجبال و یجری الدّم من کلّ الأشياء و ترى النّاس فی

اضطراب عظیم. انتهى

از این آیات مُشرفات معلوم و واضح است که چه شده و چه خواهد شد و همچنین در کتاب اقدس نازل، یا آیتها النَّقْطَةُ الْوَاقِعَةُ فِي شَاطِئِ الْبَحْرَيْنِ قَدْ اسْتَقَرَّ عَلَيْكَ كُرْسِيُّ الظُّلْمِ وَ اشْتَعَلَتْ فِيكَ نَارُ الْبَغْضَاءِ عَلَى شَأْنِ نَاحِ بِهَا الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ الَّذِينَ يَطُوفُونَ حَوْلَ كُرْسِيِّ رَفِيعٍ؛ نری فیک الجاهل یحکم علی العاقل و الظلام یفتخر علی النور و إنک فی غرورٍ مبین. أغرتک زینتک الظاهرة؟ سوف تفتنی ورب البرية و تنوح البنات و الأرامل و ما فیک من القبائل كذلك ینشک العلیم الخیر. انتهى

و همچنین در سورة فؤاد که در اول ورود سجن اعظم نازل شده و لوحی که به لسان پارسی مخصوص عالی پاشا که آن وقت صدر اعظم بود نازل جمیع امورات بعد در الواح مذکوره به کمال وضوح نازل گشته؛ مع ذلك ناس غافل و محتجب مشاهده می شوند إلا من شاء الله ربنا العلیم الخیر. و اگر این عبد بخواد اسرار مایکون را از کلمات الهیه ذکر نماید، کتاب مفضلی باید معروض دارد.

باری، این ایام هر یوم در مدینه کبیره رأی جدیدی ظاهر می شود و اختلاف تازه ای به میان می آید تا حین مستقر نشده و البعد الأمر بیده. اضطراب و تشتت آراء آن ارض را احاطه نموده و اطمینان مشهود نه. حال سلطان مراد [مقتولین] البته به سمع آن جناب رسیده و حال حضرت سلطان عبدالحمید بر تخت عالی عثمانی جالسند و از سطوت ایام و اضطراب بلاد و ضوضای عباد گفته اند در عقل حضرت سلطان مراد خلل راه یافته و این بنده آنچه از بیانات محبوب عالمیان اصفا نموده همچنان که از اهل عین و لام عزتی باقی نخواهد ماند ولو یتمسکون بکل الأسباب، از میم و لام هم استقلال شخصیه زایل خواهد شد. اگرچه به این امورات ناظر نبوده و نیستیم، ولكن آنچه از قلم اعلی جاری شده البته به وقوع خواهد رسید، چنانچه رسیده و بسیار تعجب است که ناس از مناصب ظاهره و غیرها مسرورند. در یک مقام از قلم اعلی نازل که وقتی تصدیق ظهور عقل و بلوغ آن می شود که سلطنت مستقلة شخصیه بماند و احدی ثقل آن را قبول نکند که حمل نماید. این مضمون بیانی است که از قلم اعلی جاری شد. ابصار حدیده و آذان واعیه و قلوب منیره و افنده صافیه اگر یافت شود، جمیع اسرار ما یکون را از الواح الهیه به ظاهر ظاهر مشاهده می نماید.

این که از احوالات ایران خواستید؛ اموراتی که در صدد اجرای آن بودند، کل در عهده تأخیر مانده و جناب آقا جمال علیه بهاء الله را هم مرخص نمودند. اول چند مرتبه

مرخص نمودند، قبول نمودند. بعد به اصرار ایشان را از حبس بیرون آورده مرخص نمودند و ایشان به بروجرد تشریف بردند. ولکن این ایام خبر رسیده که در همدان تشریف دارند و بعد از نوروز مجدداً اراده ارض طاء را دارند. از حق می‌طلبیم که کل را به حکمت منزوله موفق فرماید؛ چه که ترویج و اعلاء کلمه و ظهور امر به او منوط بوده و هست.

باری، این اطراف بر حسب ظاهر مضطرب است و دول هم بسیار عربده می‌نمایند و به حرب ناطقند ولکن شاید انشاء الله حرب به میان نیاید. إنه یصلح الأمور علی ما ینبغی و یظهر ما یشاء بسلطانه إنه لهو المقتدر القدير.

و اما در طبع رساله مرقوم فرمودید؛ اجر آن جناب و باعث و بانی علی الله بوده انشاء الله کل به ثمرات اعمال خیریه فائز خواهند شد و آن ورقه هم که ارسال فرمودید به ساحت اقدس فائز. ولکن در صفحه اول آن "تصلک الی مقام لاتری" دیده شد و در اصل نسخه "توصلک" بوده؛ در تصحیح رساله کمال دقت را مبذول دارید. از حق می‌خواهیم که حجاب اوهام اهالی آن اراضی را به حکمت بالغه و مشیت نافذ خرق فرماید تا بی حجاب و غطا حق را مشاهده نمایند و عارف بشوند. بسیار از نفوس که دعوی عرفان می‌نمایند آنچه مطالب گفته می‌شود تسلیم می‌کنند ولکن من غیر شعور و تسلیم آن نفوس با اعراض سایرین فرقی نداشته و ندارد چه که هر دو من غیر شعور تکلم می‌نمایند. این عرض بنده محتاج به تحقیق است ولکن فرصت و مجال بیان آن حال مفقود است؛ دیگر هر وقت حق جل و عز بخواهد انشاء الله عرض می‌شود. از حق می‌طلبیم که جمیع را از فیوضات بحر ظهور که الیوم مابین سماء و ارض مشهود و مواج است محروم نفرماید و اشراقات انوار شمس فضل را منع ننماید. إنه لهو الفضال المقتدر الکریم.

دو مکتوب که در جوف مکتوب آن جناب بود به ساحت اقدس فائز و جواب آن از افق فضل مشرق و از سماء کرم نازل. انشاء الله به بحور مودعه در کلمات الهیه فائز شوند و از آن من غیر تعطیل و تعویق بیاشامند. بسیار این عبد در حیرت است که در مثل چنین ایامی که چشم ابداع ندیده و گوش عالم نشنیده اکثری از خلق به حجاب خود غافل و مخموندند. قال و قوله الحق، قد خلق البصر للمنظر الأكبر والأذان لهذا البیان الذی به نطق جوهر العرفان الکلمة لله المقتدر المهیمن القیوم.

و اگر از ارض سجن بخواهید کما فی السابق بر حسب ظاهر ساکن و در باطن

علی ما نطق به الحق مضطرب. هر یوم جمعی از اطراف با اذن و من غیر اذن وارد. نَسْتَلِ اللّٰهَ بِأَنْ يُّوَفِّقَهُمْ عَلٰی مَا يَنْبَغِيْ لِهٰذِهِ الْاَيَّامِ الَّتِي فِيْهَا يَنْطِقُ لِسَانُ الْعِظْمَةِ الْمَلِكِ اللّٰهِ الْوَاحِدِ الْمُقْتَدِرِ الْمُخْتَارِ.

و آنچه در ذکر مراتب قلب مذکور داشتید عرض شد فرمودند آنچه در این مقامات از قبل ذکر شده مخصوص آن ایام بوده. این ایام باید کل به افق اعلی ناظر باشند و من غیر ستر و حجاب تجلیات انوار مظهر امر الهی را مشاهده نمایند و فرمودند انشاء الله آن جناب به خدمت امر موفق باشند. در نظر هستند و خواهند بود. از حق می طلبیم در کل احوال الطاف خود را منع ننماید. انتهى

حضرت غصن الله الأعظم و حضرت غصن الله الأكبر روحی ل تراب أقدام عزهما الفداء به ذکر ابداع اعلی و تکبیر امع ابهی آن حضرت را ذاکر و مکبرند و همچین اهل سرادق عصمت و افتان سدره مبارکه روحی لهم الفداء و طائفین و زائرین کل تکبیر می رسانند. و عرض دیگر آن که آن حضرت به اهمال این عبد ناظر نباشند. اذکار قلمیه را از این عبد منع نفرمایند. خود آن جناب از تفصیل امور و اشغال این عبد مطلعند احتیاج به عرض مجدد نیست. مربیاتی که حضرت خان علیه بهاء الله ارسال داشته بودند رسید بسیار زحمت کشیده اند و لکن ذائقه حقیقیه به شهد معارف الهیه که از فطرت خالصه حضرت ایشان ظاهر کفایت نموده و می نماید و این شهدی است که به دوام اسماء الله باقی بوده و خواهد بود. طوبی لنفس فازت به و سحفاً للغافلین و الحمد لله رب العالمین.

و نیز لوح دیگر نازله به اعزاز جناب سلیمان خان تنکابنی به شرح ذیل است:

سلیمان خان

هو الله تعالی شأنه و عظم إحسانه

لم یزل و لایزال جوهر حمد و ساذج ثنا حضرت لایزالی را سزا است که مرایای قلوب موحدین و مخلصین را به تجلیات انوار کلمه اولی منور فرمود. او است مقدس از ذکر و بیان و منزّه عما یدرکه أهل الامکان. هر ذکر و ثنا که از قلم و لسان اهل زمان ظاهر می شود محدود است به حدودات امکان؛ تعالی تعالی من أن یوصف بذكر خلقه أو بثناء عباده. بلی ذکر عالم نه لایق او است و لکن چون به امر او است مقبول او است،

وَالْأَقْطَرَهُ كَجَا وَوَصَفَ بَحْرَ قَدَمِ كَجَا وَذَرَّهُ كَجَا وَخَوْرَشِيدَ عَالَمِ كَجَا وَچون بحر ارادة اُولِيَةِ الْهَيْهَةِ تَوَجَّهَ بِهِ خَلْقٌ وَآرَاسْتَكِي أَنْ وَتَهْذِيبَ نَفُوسٍ وَآمَادَكِي أَنْ نَمُودَ قَلَمِ اَعْلَى رَا مَتْرَجَمِ اَوَّلِ قَرَارِ فَرْمُودِ وَبِهِ تَبْلِيغِ اَوَامِرِ وَنَوَاهِي اَمْرِ نَمُودِ وَازِ اَيْنِ اَوَامِرِ وَنَوَاهِي مَقْصُودِي جِزِ حَفْظِ نَفُوسٍ وَآسَايشِ وَتَرْبِيَّتِ وَارْتَقَايِ اَيْشَانِ بِهٖ مَعَارِجِ اَيْقَانِ كِهٖ سَبَبِ وَعَلَّتْ عِمَارَ عَالَمِ وَامْنِيَّتِ اَنْ وَاَبْقَاءِ وَجُودِ اَسْتِ نَبُودِ وَنَخَوَاهِدِ بُوْدِ تَا نَفْسِ اِنْسَانِي كِهٖ اَزِ جِوَاهِرِ مَعْدَنِ اَلْهِي مَحْسُوبِ اَسْتِ بِهٖ صِفَاتِ حَسَنَةِ مَنزُولَةِ اَزِ سَمَاءِ مَشِيَّتِ اَلْهِيَةِ مَزَيْنِ شُودِ.

و از جمله اوامر حکم انقطاع از ماسوايش بوده و خواهد بود؛ چه که انقطاع مابين صفات بمثابة شمس است بين کواکب. او است مرئی حقیقی و سبب تربیت اهل عالم و او است مبدء تقدیس و مطلع تنزیه. اگر نفسی به این مقام فائز شود، نفسش در عالم مؤثر و نفوذ ذکرش انفذ از برق در اشیاء و جوهر روح در اعضا. وصف این بحر از مثل منی بعینه مثل آن است که عصفور کليلی ارادة وصف ملکوت الهی نماید؛ تعالی ذکره عن لسانی و عرفانه عن ادراکی و ثنائیه عن قلمی و بیانی. ولکن مع جهل و نادانی که این عبد به آن معترف است، به یقین مبین شهادت می دهد که اگر موجی از این بحر برخیزد و یا نسیمی از این رضوان مرور نماید عالم را معطر و جمیع مقبلین را به حیات ابدیه فائز نماید و او است سبب اقبال نفوس غافله و تجدید انفس عتیقه خلقه و اشتعال قلوب مخموده و او است علت قیام قاعدین و صیحة صامتین و سرعت متوقفین. از حقّ جلّ جلاله به صد هزار لسان استدعا می نمایم که قلوب احباء و اصفیای خود را از اشراق این شمس محروم نفرماید و حلاوت این مقام را بر کلّ مبذول دارد. إِنَّهُ لَهُوَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

عرض این فانی خدمت حضرت عالی آن که این عبد به دستخط آن جناب فائز شد؛ سبب بهجت و سرور و علت ابتهاج و انبساط گردید. اَسْئَلُ اَللّٰهَ اَنْ يُّوَفِّقَكُمُ عَلٰى خِدْمَتِهِ وَذِكْرِهِ وَثَنَائِهِ كَمَا يَحِبُّ وَيَرْضٰى.

این ایام جناب حاجی میرزا محمد حسین طیب علیه ۶۶۹ [بهاء الله] از طهران تشریف آوردند. الحمد لله احبای الهی و شاریان رحیق معانی به ذکر و ثنای حقّ جلّ و عزّ ذاکر بوده اند و به طراز سلامتی مزین و از قراری که ایشان مذکور نمودند و همچنین عرایضی که با ایشان بود که به ساحت اقدس عرض نموده بودند، اظهار رضامندی از مصدر حکم ظاهری بوده، یعنی حضرت سلطان و همچنین از ولدشان که به نائب السلطنه



معروف است. بر حسب ظاهری بعد از خروج مجوسین چند مرتبه نایب السلطنه بعضی را طلبیده و صحبت نموده و به کمال ملاطفت و مهربانی رفتار کرده به شأنی که شخصی از ارض طاء در حقّ دوستان کلمه نالایقی گفته حکم بر نفیث شده و آن شخص رفته در خانه سید صادق علیه ما علیه بست نشست. بعد خود احبّاء از او توسّط نمودند و مرخص شد و شخص مذکور اراده نموده بعضی از کتب مُنزله را ملاحظه نماید. این فقرات چون لساناً و مکتوباً ذکر شد، این عبد عرض نمود و لکن نعم ما قال: گر جمله کائنات کافر گردد، الی آخر. چه که آنچه از اطوار و بیانات حضرت مقصود روح من فی العالمین فداه ظاهر می شود غیر این امور است و مقدّس از ادراک و عقول مع آن که این آیام به کمال اقتدار از سجن اعظم بیرون تشریف آوردند و در اوّل بستان را به طراز منظر اکبر مزین فرمودند و بعد به قصری که ارفع از کلّ قصور این اراضی است و در این ممالک مشهور تشریف بردند. مع ذلک یومی از آیام کلمه ای فرمودند که این عبد خود اصفا نمود و آن کلمه مُشعر و مدلّ بر این است که سجن اعظم را ترجیح دادند. در این صورت اقبال عالم و اعراض آن چه مقامی دارد. اگر بعضی امور واضحه مشهوده که از اکثری مستور است عرض شود جمیع من علی الأرض متخیر شوند؛ سبحان من عرفنی و منعی. بحر علم ظاهر و ناس به حبل جهل متمسک و شمس فضل مُشرق و اکثری از آن مُعرض. لم أدر هل اشبه علیهم أم هم میتون. و اگر اخبار ارض مقصود را ببخواهید کما فی السّابق است مگر آن که نزاع و جدال سبب انقلاب و اغتشاش شده بعضی از طرق مسدود گشته و مأکولاتی که ناس به آن محتاجند به قیمت اعلی رسیده به شأنی که رایحه قحط استشمام می شود و لکن با وجود حقّ جلّ إجلاله از این فقره احباب خوفی نداشته و ندارند اگرچه اهل بلد مستوجب هر گونه بلائی بوده هستند و لکن فضله سبق أعمالهم و أفعالهم و وجودهم و کینونتهم إنّه لهُو الذی نطق لسانه فی ملکوت بیانہ إنّی أنا الغفور الرحیم.

اشیائی که فرستاده بودند رسید، و لکن آن حضرت بسیار زحمت کشیده اند در ارسال آن. آنچه مقصود و مطلوب است اقبال وجود و عرفان بما ینفعمهم بوده و هیچ جواهری از قلب مُقبل إلی الله ارجح و اعلی نبوده و نخواهد بود. اگر یک جوهر مثل این جوهر از معدنش اخذ نماید احسن از جواهر عالم بوده.

بعد از عرض عرایض در ساحت اقدس کمال عنایت از افق فضل ظاهر و بعد فرمودند، انشاء الله باید به اسم الهی سبحات و حجبات ناس را شق نمایند تا کلّ آفتاب



بیان را از افق برهان مشاهده کنند و به انوار آن فائز گردند و موهومات بشریة مشایخیه که فی الحقیقه عین سبحات و حقیقت حجابات است معدوم و مفقود گردد و تجلیات شمس یقین مشاهده شود. انتهى - فی ذیقعده ۱۲۹۴ [۱۸۷۷ م].

و لوح دیگر نازله به اعزاز جناب جمال افندی به شرح ذیل است:

محبوب مکرم معظم حضرت شیخ جمال الدین علیه بهاء الله و عنایتہ ملاحظه

فرمایند

۱۵۲

بسم ربنا الأقدس الأعظم العلیّ الأبهی

الله الحمد توفیقش رسیده و تأییدش اظهر از نور؛ در هر حین نیر عنایتش در ظهور، فضلش را قلم احصا ننماید و جودش را مداد از عهده ذکر بر نیاید؛ هر بصیری بر عظمتش مقرّ و هر سمیعی به سلطانش معترف. له الحمد و العطاء و له الذکر و الثناء. لسان اولیانش را در یک مقام ناصر امرش فرمود و از آن جاری نمود آنچه را که سبب اهتزاز عظم رمیم گشت. حکم لسان اعظم از حکم سیف است و بیان اقدر از جنود و صفوف امکان. امروز اولیای حقّ جلّ جلاله در معالجة امراض حاذقند و در تربیت عباد جازم؛ به اندازه و مقدار اطفال عالم را روزی دهند و قسمت بخشند. کلمه در رتبه اولیه کوثر حیات است از برای مردگان عالم و ید اقتدار است از برای نجات امم. به یک کلمه علیا انسان را از ظلمت اوهام به نور ایقان کشاند و از بشر عمیق به قصر مشید رساند؛ أسئله تعالی أن یحفظ اولیائه بجنود القوّة و القدرة و ینصرهم بسیوف الحکمة و البیان إنه هو المقتدر العزیز المّان.

سبحانک یا من فی قبضتک زمام الکائنات و ازمّة الممکنات أسئلك بآیاتک الكبرى و اللکئی المکنونه فی خزائن قلمک الأبهی بأن تجعل من أرادک طائراً فی هواء قریک و ناظراً إلى أفقک و ناطقاً بالحکمة و البیان بین خلقک ثم أظهر له یا الهی البحور الّتی کانت مستورة فی آیاتک و مکنونه فی کلماتک لیأخذہ سکر ریح العرفان و ینطقه بما تنجذب به أفئدة أهل الأديان إنک أنت العزیز الوهاب.

إن الخادم کان جالساً فی آیام الصیام و متفکراً فی أسرار أمر ربّه العزیز العلام. ورد أحد من الأحناء بکتابکم أخذت منه و فتحته إذأ و جدت ما ترضوع به البيت و ما حوله لأنه

كان مزيناً بذكر مقصودنا و مقصودكم و شربت من كؤوس بيانكم فوات خلوصكم و خضوعكم و توجهكم إلى الله و بعد استغراقى فى بحر عناية ربى قصدتُ مشرقَ الأسرار و مطلعَ الآثار إلى أن حضرتُ و عرضتُ ما جرى من قلمكم فى ذكر ربكم، نطق لسان الكبرياء بما انجذبت به حقائق الأشياء قال و قوله الحق:

هو الشاهد الخبير

يا أيها المذكور لدى الوجه اسمع النداء من الأفق الأعلى إنه يسقيك كوثر العطاء من يد عناية ربك مالك الرقاب إنه يشهد و يرى و هو العزيز البصائر لا يعزب عن علمه من شيء يعلم ما كان مستوراً فى الأفئدة و القلوب و يرى ما كان مكنوناً فى خزائن صدور الأبرار كنتُ ماشياً فى البيت و ناطقاً بآيات ربك دخل العبد الحاضر و عرض لدى الوجه ما نطق به لسان فؤادك فى أمر الله مولى الأنام؛ سمعناه و أجبناك بهذا الكتاب الذى جعله الله بحر الكرم للعالم و كوثر الحياة للأموات لعمرى لو يلقى على الأحجار تنفجر منها الأنهار. إذا شربت فوات العرفان من كأس البيان، قل:

لك الحمد يا من فى قبضتك زمام الإمكان بما شرفتنى بذكرك و زينتنى بطراز قلمك الأعلى الذى منه ظهرت الأسرار فى المبدأ و المآب. أى رب ترانى سائراً فى مملكتك لإعلاء كلمتك و ناطقاً بين عبادك بما أمرتنى به فى كتابك. أسئلك بأموج عمان فضلك و بالسراج الذى حفظته من أرياح عاصفات بزجاجة قوتك و قدرتك بأن تقدر لى ما يجعلنى قوياً بقوتك و مقتدراً بإرادتك لألقى على عبادك بالحكمة و البيان ما يقربهم إليك و يقدسهم من شبهات أهل أرضك و إشارات الذين كفروا بنعمتك ثم أيدنى يا محبوبى على ما تنجذب به أفئدة خلقك إنك أنت المقتدر على ما تشاء و فى قبضتك زمام الأرض و السماء. أى رب لاتمنع عبدك هذا من فيوضات أيامك و لاتجعله محروماً من نفحات و حيك و إلهامك. أى رب أيدنى بجودك و قواركانى لأضع إرادتى آخذاً إرادتك و لاتحرك إلا بمشيئتك ثم اكتب لى برحمتك التى سبقت الكائنات ما تقر به عينى و عيون عبادك و يطمئن نفسى و أنف من فى بلادك إنك أنت المقتدر على ما تشاء لا إله إلا أنت العزيز الحكيم.

به لسان پارسی بشنو؛ از حق مى طلبم ترا تأیید فرماید بر آنچه سبب ارتفاع کلمه او است. یا ایها الناظر إلى الوجه آفتاب عنایت حقّ از افق فضل مُشرق و بحر علم الهی امام وجه مواج؛ از حق بطلب عباد خود را از انوار نیر عدل و انصاف محروم نفرماید؛ چه هر نفسی به آن فائز شود از ما سوى الله منقطع گردد و به قلب و جان به افق رحمن

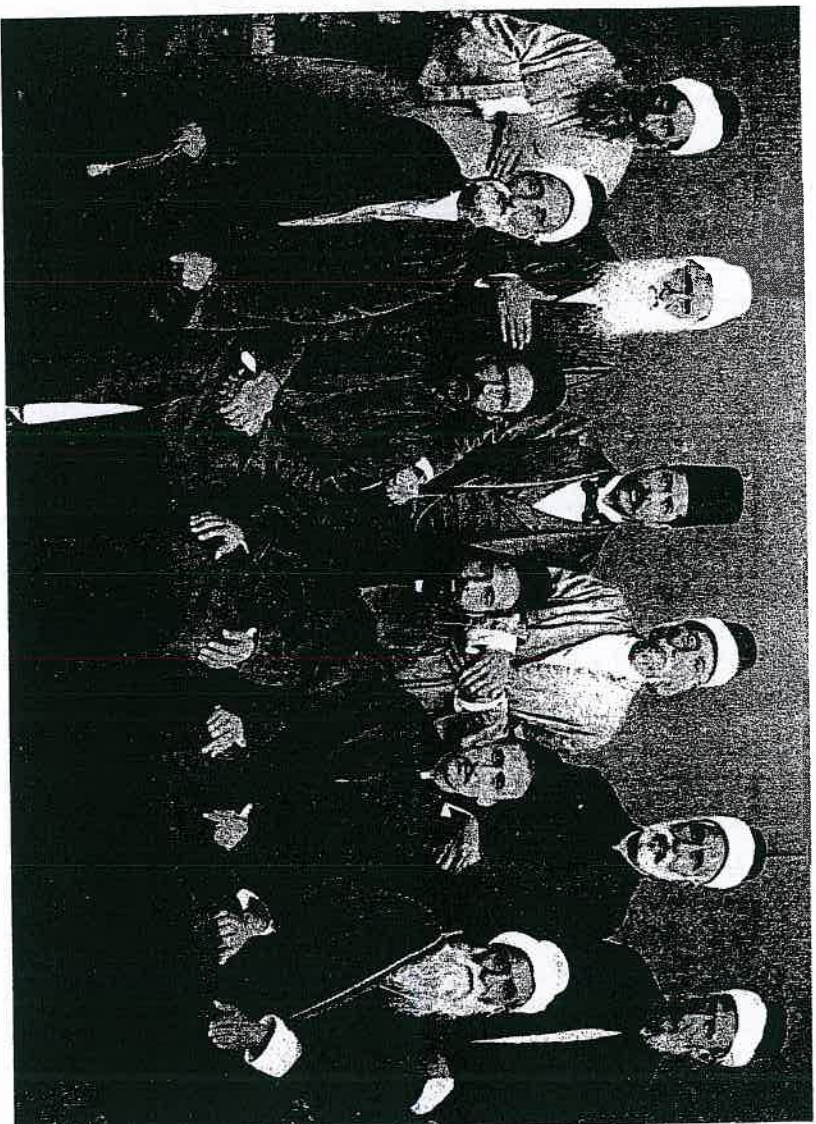
توجه کند.

جناب سید مصطفی علیه بهائی و حاجی سید مهدی علیه بهائی و سایر دوستان را از قبل مظلوم ذکر نما و به آیات و عنایات الهی متذکر دار. انشاء الله مؤید شوند و در این دار فانی و مقام فانی کسب مقامات باقیه نمایند. جناب فرج علیه بهائی را از قبل مظلوم تکبیر و سلام برسان. از حق می طلبیم او را تأیید فرماید علی ما یُحِبُّ و یرضی و مزین دارد به آنچه سزاوار ایام است إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْمَجِیبُ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ. انتهی له الفضل و العطاء و له العنایة و البهاء. در هر حین تیر عنایتش به تجلی مبین ظاهر؛ به برهان ثابت شد و به دلیل مبرهن گشت، إِنَّهُ لَا یُذْکَرُ بِذِکْرِ دُونِهِ وَ لَا یُعْرَفُ بِعُرْفَانِ غَیْرِهِ. ولکن از برای دوستان خرگاه و سعی معین فرموده و آن اقرار به عجز و انکسار است عند ظهورات عظمت و قدرته و سلطانه و این عجز را محض فضل پذیرفته و قبول فرموده؛ له الحمد و الشکر علی نعمه و أطفاه.

مکرر ذکر آن حضرت در انجمن اولیا بوده و هست و همچنین در پیشگاه حضور از حق جلّ جلاله سائل و آملیم ریح عظیم به تجار معارفش عطا فرماید. اهل ارض الی حین آگاه نشده اند و از اثمار سدره اصلاح و اتفاق و اتحاد بی خبرند؛ نمی دانند از کجا آمده اند و برای چه آمده اند. لعمر محبوبنا و محبوبکم اگر به مقدار سم الخیاط آگاه شوند کلّ بگذرند و اخذ نمایند؛ بگذرند یعنی از ماسوی الله و اخذ نمایند خدمت و رضایش را. تشنگان را فرات رحمت بشارت می دهد و جاهلان را نقطه علم دعوت می نماید و بی خبران را عنایتش آگاهی می بخشد. امروز روز فضل اکبر است چه که منظر اکبر به انوار مالک قدر منور. طوبی از برای نفسی که حوادث عالم او را مکدر نسازد و وضوهای امم او را از اراده باز ندارد. یوم یومی است که در کتب قبل و بعد ذکرش از قلم جاری و مسطور. طوبی لمن أقبل و شرب و فاز و ویلّ للغافلین و ویلّ للمعرضین. اولیای الهی در هر جا و هر محلّ که هستند در ساحت اقدس مذکورند. این فانی هر یک را به لالی اذکار بدیعه منیعه ذکر نموده و می نماید و از حق جلّ جلاله می طلبد کلّ را به طراز امتیاز مزین دارد.

الهی الهی هیاکل دوستانت را از این خلعت محروم منما. هیکل از تو طراز از تو بحر کرم و عطا از تو مقدر فرما آنچه را که سزاوار بخشش تو است. إِنَّكَ أَنْتَ الْفَضَّلُ الْکَرِیمُ وَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.

برادر مکرم حاجی فرج الله علیه بهاء الله را تکبیر و سلام می رسانم و از حق جلّ



جمعی از اجنای ارض اقدس

ردیف نهمه از راست به چپ: زین‌المقرئین نجف آبادی، میرزا هادی افغان شیرازی، میرزا محسن افغان شیرازی، میرزا عبدالرزاق، میرزا محمود کاشانی  
ردیف ایستاده از راست به چپ: میرزا جعفر و محمدرضا قناد شیرازی، مشکین قلم، میرزا ابرالقاسم اصفهانی، جمال افندی (سلیمان خان تنگابنی)، حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

جلاله از برای او توفیق می‌طلبیم که در هر مقام و هر محلّ و هر بلد و هر دیار به خدمت امر مذکور باشند و به عنایتش فائز.

ذکر بشیر فرموده بودند؛ لله الحمد سالم است و گاهی هم به ذکر آن حضرت ذاکر. قدرت حقّ بسیار است؛ از تراب تیره هزار گونه فواکه و اثمار و ازهارهای لطیفه منیعه ملوّنه ظاهر فرموده؛ شاید از بشیر هم بشارتی ظاهر فرماید، یعنی به خدمتی فایز شود. إِنَّ رَبَّنَا هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ الْبَهَاءُ وَالذِّكْرُ وَالثَّنَاءُ عَلَيَّ حَضْرَتُكُمْ وَعَلَى مَنْ مَعَكُمْ وَيَسْمَعُ قَوْلَكُمْ فِي أَمْرِ اللَّهِ رَبَّنَا وَرَبِّكُمْ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْكَرْسِيِّ الرَّفِيعِ. خدام. فی ۹ سؤال سنه ۱۳۰۵ [۱۸۸۸/م].

برای ملاحظه شرح احوال جناب سلیمان خان تنکابنی به تذکرة الوفاء (ص ۱۳۴-۱۳۷) و مصابیح هدایت (ج ۸، ص ۱۲۵-۱۴۶) و مجله پیام بهائی (شماره ۲۳۰، ژانویه ۱۹۹۹ م، ص ۴۲-۴۵) مراجعه فرمایید.

مناجات طلب مغفرتی که از قلم حضرت عبدالبهاء به اعزاز جناب سلیمان خان عزّ صدور یافته با مطلع "الهی الهمی کیف یدلع لسانی و کیف یتحرّک بنانی..." در کتاب مکاتیب (ج ۲، ص ۲۱۸-۲۱۶) به طبع رسیده است.

### ۲۱-۹: آقا محمّد حسن

آقا محمّد حسن مسافرخانه (بعد از میرزا محمّد مسافرخانه) پسر آقا عبدالرسول شهید قمی است که در بغداد شهید شد. او تأهل اختیار نکرد و در سال ۱۳۴۶ هـ ق / ۱۹۲۷ م در عکّا صعود نمود. ■

ظهور الحق (ج ۸، ص ۱۱۴۳). درباره آقا عبدالرسول شهید قمی به مطالب ذیل فقره دوم در هفته بیستم مراجعه فرمایید.

در این مقام یکی از الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا محمّد حسن را مندرج می‌سازد:

حیفا

مدیر مسافرخانه، آقا محمدحسن علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

یا سلیل الشّہید الجلیل هر چند مدّتی است که از ملاقات شما دور و مهجورم، ولی چون به یاد خدمات تو افتم مسرورم. فی الحقیقه در خدمت آستان جمال ابھی روحی لعبتہ تربتہ الفداء ثابتی و نابت نہایت استقامت را نموده و می نمایی و در خدمت احباء الله و طائفین مرکز انوار و زائرین عتبه مقدّسه عبدالبهاء را سہیم و شریکی و ہم حرفه و وکیل. ای کاش من به جای تو بودم تا به این فوز عظیم موفّق می شدم کہ قاصدین کعبه مقصود را چاکری می نمودم و زائرین مقام اعلی را بندگی می کردم. ولی افسوس چنانچه شاعر عرب گوید:

لا کلّ ما يتمنى المرء يدركه تجرى الرياح بما لا تشتهي السفن  
تو محرم این فیض و من محروم و لکلّ نفس نصیب معلوم. جمیع یاران الہی را از قبل من تحیت ابدع ابھی ابلاغ دار. جناب استاد ابوالقاسم را به جان مشتاقم و علیک البهَاء الأبھی. ع ع  
أيدك الله و شيدك على خدمة كلّ من يقصد تقبيل العتبه المقدسه الرحمانية ملاذ  
عبدالبهاء و ملجأ كلّ مضطّرّ ذلیل. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا عبدالرّسول درباره جناب آقا محمدحسن چنین می فرمایند:

"ای سلیل حضرت منصور ورق مسطور مانند رقّ منشور مورث فرح و سرور گردید ... حضرت آقا محمدحسن علیه بهاء الله و فضله و جوده و جناب استاد ابوالقاسم را در جمیع اوقات به خاطر آرم. آقا محمدحسن چون مدیر مسافرخانه است من راحتم و او را نعم البدل خویش در خدمت آستان مقدّس می شمرم. ع ع".  
و نیز نگاه کنید به مطالب فقره دوّم در ذیل هفته چهاردهم.

۲۱-۱۰: آقا حسین

آقا حسین قهوه چی پسر حاج علی عسکر تبریزی بود و تقریباً به سال ۱۳۲۵ھ ق/ ۱۹۰۷م وفات کرد. قبرش در حیفا است. دو دختر حاجی علی عسکر نیز یکی زن ناقص اکبر



و دیگری زن جواد قزوینی شدند. ■

ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۱۴۰). شرح احوال جناب آقا حسین قهوه‌چی تحت عنوان "جناب حسین آقای تبریزی" در تذکرةالوفاء (ص ۱۵۷-۱۵۸) مندرج است. بر حسب تصریح حضرت عبدالبهاء در تذکرةالوفاء (ص ۹۵) بدیعه صبیّه آقا محمدابراهیم امیر "... به مرحوم حسین آقا قهوه‌چی همدم و همراز گشت..."

### ۲۱-۱۱: آقا خسرو

آقا خسرو هندی مصدر خدمات عدیده در بیت حضرت عبدالبهاء و از جمله کالسکه‌چی بود و دختر آقا فرج سلطان آبادی را به عقدش در آوردند. مشاراًلیه بعد از صعود آن حضرت بی طاق شد. حضرت ولیّ امرالله او را با عائله به بیروت فرستادند. نوبتی برای زیارت به حیفا رفت و با سمّ الفار خود را مسموم کرد و در بیت مبارک صعود نمود و در قبرستان بهائی دفن شد. ■

ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۱۴۰). درباره آقا خسرو در رساله شرح صعود حضرت عبدالبهاء چنین آمده است:

"... صبح جمعه اخیر توقّف مبارک در این جهان (۲۵ نوامبر ۱۹۲۱ م) به صبا یای مبارک فرمودند عروسی خسرو امروز باید بشود. اگر شما مشغولید خودم تهیّه لازمه را خواهم دید، زیرا باید امروز واقع شود. خسرو یکی از خُدام باوفای بیت مبارک است..."

عصر روز جمعه به عروس و داماد که دست به دست داده بودند برکت عطا فرموده در نهایت تأکید فرمودند، خسرو تو طفولیت و عهد جوانی را در خدمت این خانواده صرف کرده‌ای. امیدوارم که در همین جا به سنّ پیری رسی و همیشه به آستان الهی خدمت کنی..." (ایام تسعه، ص ۴۸۹ و ۴۹۱)

### ۲۱-۱۲: اسفندیار

اسفندیار هندی کروسه‌چی هیکل مبارک مرکز عهد بود. ■

و نیز ن ک به ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۱۴۱). یکی از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب

به جناب اسفندیار به شرح ذیل است:

هو الله

ای اسفندیار جمال مبارک یار تو باد. یقین است که اگر از معاشرت بعضی از اهالی حیفاً محفوظ مانی، البتّه حقّ یار و یاور تو است. البتّه در غیبت من به کمال همت به خدمت مشغولی. ع ع

درباره کُروسه حضرت عبدالبهاء و خدمات جناب اسفندیار جناب دکتر حبیب مؤید در کتاب خاطرات حبیب (ج ۱، ص ۳۸۲) چنین مرقوم فرموده‌اند:

«... خلاصه حضرت عبدالبهاء گاهی هم سوار الاغ شده و گاهی هم با کُروسه اسفندیار به زیارت مقام اعلی تشریف می‌بردند. این کُروسه که اِلَى الْاَن موجود است، یک دلیجان مربع مستطیلی است که گنجایش ۸-۱۰ مسافر داشت و با یک جفت اسب عربی کَهر رانده می‌شد اسفندیار هم مهتر و هم راننده بود. این اسفندیار با دو نفر دیگر از خدام صادق بیت مبارک یکی موسوم به بشیر و دیگری خسرو از صفحات هند و چین برای خدمت آمده و مدّت حیات خود را وقف خدمت آستان مقدّس کردند. جلو کُروسه و رو بروی مسافرین این شعر به خطّ جناب مشکین قلم نوشته شده بود:

بنده عبدالبهاء اسفندیارم  
از عطا و رحمتش امیدوارم...»

### ۲۱-۱۳: اسمعیل آقا سیسانی

اسمعیل آقا سیسانی باغبانی باغچه‌ها را به عهده داشت و بعد از صعود حضرت عبدالبهاء حلقوم خود را برید ولی معالجه اثر کرد. ■

ظهور الحقّ (ج ۸، ص ۱۱۴۱). عبدالحسین آواره در کتاب کواکب الدّرّیه (ج ۲، ص ۳۲۸-۳۲۹) درباره جناب اسمعیل آقا چنین می‌نویسد:

### «انتحار اسمعیل آقا سیسانی»

اسمعیل آقا که ۲۵ سال است از سیسان تبریز با حالتی شورانگیز مقیم کوی حضرت عبدالبهاء شده بود و خدمت باغچه‌های بیت آن حضرت بتمامها به او واگذار شده بر این کار افتخار می‌کرد و سرورش در این بود که چون طراوت اوراد و ازهار و لطافت اشجار و اثمار به نظر انور آن معدن فضل و وقار برسد به مرحبایی او را شاد فرمایند. بعد از صعود عرصه دنیا بر او تنگ و حیاة بی وجود مولا برایش تنگ نموده خودکشی و



انتحار را مایه نجات و افتخار شمرده صبح روز دهم ربیع الثانی و هفدهم قوس که یازده روز از افول شمس میثاق گذشته بود به مقام اعلی رفته زیارت و گریه بسیار کرده تا وقتی که هیجان فوق‌الحد در اعصاب او پدید شده از مقام چند قدم بالا رفته در وسط درختان سرو با تیغ کوچکی گلوی خود را بریده به خیال تسلیم جان بر خاک غلطان شده؛ فوری آقا رحمة الله خادم باغچه‌های مقام اطلاع یافته در مسافرخانه مقام اولاً و به درب خانه مبارک ثانیاً اطلاع می‌دهد و فوراً دکتور کورک امریکایی که از بهائیان امریک و با خانمش برای زیارت آمده بودند به اتفاق دکتور صالح مصری داماد آقا میرزا حسین حاجی حاضر شده به معالجه او پرداخته و بالاخره او را به مریض‌خانه بردند و معالجه شد؛ ولی إلى الآن در نصف بدن او ضعف باقی است.

#### ۲۱-۱۴: شیخ احمد معموره‌ای

میرزا محمدعلی مشیرالتجار به سال ۱۳۳۰هـ/ق ۱۹۱۲ م در ساری مازندران شهید شد. مشارالیه پسر ملا محمد کتابفروش ابن محمدباقر نیشابوری و آقا محمدباقر مزبور عموی جناب آقا شیخ احمد معموره‌ای نیشابوری بود. آقا شیخ احمد به واسطه قدمای اجبای معموره مؤمن شد و پسرش ملا محمدباقر کتابفروش در تبریز به سر می‌برد. شیخ احمد در تبریز در خانه وی با سه نفر دیگر مهمان بود. صادق خان داروغه بیگلریگی شبانه به امر حاکم با جمعی سرباز و فرّاش به خانه ریخته غارت کرد و هر چهار نفر را دست‌بسته به دارالحکومه بردند و حبس کردند. پس از چندی جمعی از محبوسین را رها کردند و شیخ احمد را با دو نفر دیگر به قتل آوردند (۱۲۸۳هـ/ق ۱۸۶۷م) و آن دو نفر دیگر میرزا مصطفی نراقی و میرزا علی نقی خراسانی بودند. باری ملا محمد از آن به بعد با عائله مقیم طهران شد و در سال ۱۲۹۸هـ/ق ۱۸۸۱م درگذشت و تولّد پسرش میرزا محمدعلی مزبور در شب یکشنبه ۱۴ شوال ۱۲۸۱هـ/ق ۱۸۶۵م واقع و بعد از وفات پدر سالها در طهران و همدان و تبریز و رشت و استرآباد به تجارت مشغول بود تا در سال ۱۳۳۰هـ/ق ۱۹۱۲م در ساری شهید شد. ■

و نیز نك به ظهورالحق (ج ۸ ص ۸۰۱-۸۰۵) و مندرجات فقره بیست و سوم در ذیل هفته بیست و یکم و تذکرة الوفاء (ص ۱۴۸-۱۴۷).

### ۲۱-۱۵: میرزا اسدالله اصفهانی

میرزا اسدالله اصفهانی با عرش مبارک حضرت ربّ اعلیٰ وارد کرمانشاه شد و به منزل هم‌شهری خود میرزا محمد صراف اصفهانی رفت. مشارالیه که بعدها مؤمن شد خواست بیت خود را تقدیم کند ولی صعود کرد و بعداً احبّاء آنجا را خریدند که حظیره القدس است. جسد میرزا یعقوب متّحده شهید را نیز در آنجا استقرار دادند. ■

برای ملاحظه شرح احوال میرزا اسدالله اصفهانی ن ک به ظهورالحق (ج ۸ ص ۱۱۳۸-۱۱۴۰) و نیز ن ک به صفحات ۷۵۱-۷۵۲.

### ۲۱-۱۶: قادیانی‌ها

در دوره توقّف میرزا محمود زرقانی در هندوستان علمای هند و برما آشوب به پا کردند. در کنجانکن و مندله حظیره القدس را سنگباران کردند و شیشه‌ها را شکستند و مردم را از معاشرت با احبّاء منع کردند. در روز وفات محمد مصطفی عرف سیا اومونجی خانه‌ای را که در آن محفل تذکّر بود سنگباران کردند و احبّاء را حین عبور سنگباران نمودند و چند مرتبه به جمال الدّین تنکابنی و حاج سیّد مهدی و آقا سیّد مصطفی و آقا میرزا محرم حمله کردند ولی آسیبی به آنها نرسید و حکومت جلوگیری کرد. در همان ایام عدّه‌ای بالغ بر هفت نفر از علماء و بزرگان قادیانی‌ها مانند سیّد محفوظ الحق علمی و مهر محمدخان شهاب مدیر جریده الحکم قادیانی‌ها و محمد عمر صمدانی و غیرهم تصدیق کردند. قادیانی‌ها همچنان به مخالفت برخاستند و لوحی از مرکز عهد ابھی جلّ ثنائه رسید که فرمودند: "...این شخص را (غلام احمد قادیانی) گمان چنان که به حبال و عصی مقابلی با ثعبان مبین تواند نمود و به این شبهات و اوهام مقاومت کلمه الله تواند کرد. عنقریب خویش را اسیر خسران مبین بیند و آیه مبارکه «إذ تبرء الذّین اتّبعوا من الذّین اتّبعوا» تحقق یابد. یدعون من دون الله ما لا یضرّهم و لا ینفعهم و ضعف الطالب و المطلوب. ولی شما در نهایت مدارا و ملایمت جواب شبهات آنان را بدهید به نوعی که محزون و مکدر نگردند. این است روش اهل بهاء و این است مسلک ائمه هدی...". ■

نگاه کنید به ظهورالحق (ج ۸ ص ۱۱۷۲-۱۱۷۴). فقره‌ای از لوح حضرت عبدالبهاء که در انتهای مطالب فوق نقل شده مأخوذ از لوح صادره به اعزاز جناب آقا سیّد مصطفی رنگونی است که با این عبارت آغاز می‌گردد: "یا من اختصّه الله بالموهبة الکبریٰ نامه مفصل واصل شد و تفصیل قادیانی معلوم و واضح بود...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری که به اعزاز جناب آقا سید مصطفی صادر شده چنین می‌فرمایند:

جناب آقا سید مصطفی علیه بهاء الله الأبھی  
هو الله

ای ثابت بر پیمان عبدالبهاء مدّتی به نقاقت مزاج مبتلا بود و این را نیز نظر به حکمتش موهبت کبری می‌شمرد؛ حال بهتر است. لهذا به تحریر این نامه پرداخت. این ایام در هندوستان علی‌الخصوص در طرف دهلی و پنجاب و لاهور معاندان بالأخصّ قادیانی‌ها به نشریات مفتریه پرداخته‌اند و رسائلی تصنیف نموده و هر بهتانی به این امر بسته اوراق شبّهات ناقضین و مفتریات طبع و نشر می‌نمایند. لهذا فرض و لازم گشته که بعضی الواح به لسان هندی ترجمه شده طبع و نشر شود از جمله مقاله و تجلیات و بشارات و کلمات و طرازات و اشراقات و امثالها اگر بتوانید به کمال سرعت به نهایت فصاحت این الواح را ترجمه نموده نشر فرمائید و بعضی را نزد آقا میرزا محمود زرقانی ارسال دارید بسیار موافق است و همچنین اگر ممکن از دانایان احباء انجمنی تشکیل فرمایید و به جواب‌های مفتریات آن نفوس پردازید. این سبب شود که نفس احباء در مطالب و بشارات و جواب شبّهات مهارت حاصل نمایند و در درجات علم و عرفان ترقی نمایند. بسیار این لازم است اگر ممکن باشد و یقین است که به تأییدات ملکوت ابھی فوز و فلاح عظیم یابند و علیک البهّاء الأبھی. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح جناب آقا میرزا محمود زرقانی چنین می‌فرمایند:

“ای منادی الهی نامه رسید. از بلایا و محن و رزایای وارده بر عبدالبهاء آه و اینن نموده بودید ... از اعتراض بعضی از معترضین مرقوم نموده بودید ضرری ندارد بلکه همین اعتراض سبب اعلاء کلمات شود. معارضین معلوم عنقریب به کلی بی نام و نشان و معدوم گردند و «مثل کلمة طیّبة كشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی السّماء و تعطی أكلها فی كلّ حین»؛ این شجرة مباركة الهیة است و «مثل کلمة خبیثة كشجرة خبیثة اجتت من فوق الأرض ما لها من قرار»؛ این امر معارضین است. باری شما پایی قادیان و قادیانی‌ها مگردید زیرا سبب حمیت جاهلیّه آنان گردد و در

معارضه متعصب شوند و چون مرقوم نموده بودید که خود قادیانی در ذمّ چیزی ننوشته شما نیز از او ذکر سوء ننمایید بلکه بالعکس با حزب او محبت نمایند متقلب گردند. آنان چون از صقع تقلید آباء و اجداد حرکت نموده‌اند قدری استعداد دارند...".

### ۲۱-۱۷: آقا خسرو بمان

آقا خسرو بمان یزدی زارع بود و از روش بهائیان خصوصاً دستور تیرانداز جلب به امر شده بود. در سال هزار و سیصد و اندی از یزد به بمبئی رفت و به واسطه عندلیب تبلیغ شد و در سنه ۱۳۱۰ هـ ق/ ۱۸۹۲ م فائز به ایمان گردید و به تبلیغ پرداخت و مورد تعرض زردشتیان شد. او در سال ۱۳۲۰ هـ ق/ ۱۹۰۲ م و سال ۱۳۲۹ هـ ق/ ۱۹۱۱ م به حضور مرکز میثاق جلّ ثنائیه مشرف شد و صوت مبارک را در صفحه ضبط کرد و میرزا حیدرعلی را به تألیف بهجت‌الصدور تشویق نمود و خود کتاب "نوید جاوید" را در شرح احوال خود نوشته و در پوئه هند مهمانخانه او به هتل بین‌المللی معروف است. ■

و نیز ن ک به ظهور الحقّ (ج ۸، ص ۱۱۶۹). شرح احوال جناب خسرو بمان در کتاب پیشگامان پارسی نژاد (ص ۱۵۷-۱۷۰) به طبع رسیده است. حضرت عبدالبهاء در لوحی که به اعزاز چند نفر از یاران پارسی از جمله جناب خسرو بمان، عزّ صدور یافته چنین می‌فرمایند:

به واسطه جناب زائر شاهویر بهرام

جناب بهرام بن مهربان، جناب سروش بن نوشیروان، جناب خسرو بن بمان علیهم  
بهاء الله الأبھی

هو الله

ای آزادگان الحمد لله از بیگانگی رهیدید و به آشنای یگانه رسیدید؛ دل از ما سوی  
الله بریدید و به اوج آسمان پریدید. این ایمان و ایقان مانند دانه در مزرعه قلب افشاند  
گشته، عنقریب انبات کند و خوشه به بار آرد و برکت خرمن آزادگان شود و علیکم  
التّحیة و التّناءع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح جناب جمشید خداداد که به تاریخ ۱۴ شعبان سنه  
۱۳۳۹ هـ ق/ ۱۹۲۱ م مورّخ است، درباره جناب خسرو بمان چنین می‌فرمایند:

ای بنده آستان مقدس این مکاتیبی که می فرستی جمیعاً سبب روح و ریحان است ... خسرویمان فی الحقیقه در مهربانی روح مجسم است و نور مصور از هر جهت از ایشان مسرورم...

و نیز نگاه کنید به مجله عندلیب (سال ۲، شماره ۸، پاییز ۱۹۸۳، ص ۵۵-۵۲).

### ۲۱-۱۸: ناطق اصفهانی

در اوّل ثمر تخلّص داشت. اهل نیستان اردستان بود. در سنّ بیست و هشت سالگی به سال ۱۳۲۶هـ/ق ۱۹۰۸م مؤمن شد و ناطق تخلّص فرمود. در سال ۱۳۴۴هـ/ق ۱۹۲۵م حضور حضرت ولیّ امرالله جلّ سلطانه مشرف شد و عاقبت در سال ۱۳۴۵هـ/ق ۱۹۲۶م در طهران، پس از بیماری طولانی صعود فرمود. دیوان اشعارش به طبع رسیده است. ■ و نیز ن ک به ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۴۷-۱۵۳). شرح حال مفصّل جناب ناطق در مصایح هدایت (ج ۳، ص ۳۸۲-۴۱۶) به طبع رسیده و دیوان ناطق در سال ۱۲۴ بدیع (۱۹۶۷ م) در ۳۷۶ صفحه در طهران انتشار یافته است.

### ۲۱-۱۹: جلال الدوله پسر ظلّ السلطان

جلال الدوله پسر مسعود میرزا ظلّ السلطان است و نامش سلطان محمود میرزا بود. در دوره حکومتش در یزد شهادت شهدای سبعة یزد واقع شد و بعد در سال ۱۳۱۰هـ/ق ۱۸۹۲م مجدداً حاکم یزد شد و از احبّاء محافظت می کرد و مهربانی نمود. بار سوم در سال ۱۳۲۱هـ/ق ۱۹۰۳م حاکم یزد شد. مشاراً الیه در طهران با ابن ابهر ملاقات کرد و اظهار ایمان نمود و چون ابن ابهر وارد یزد شد احترام کرد و ابن ابهر را با خود از طهران به یزد برده بود. او پس از چندی با مشیرالملک مستوفی یزدی ساخت و علیه احبّاء قیام کرد و جناب حاج میرزا محمود افغان را به حکومت بردند و پرنخاش کرد و فتنه شروع شد. چهار ماه این فتنه ادامه داشت و هشتاد نفر از احباب به شهادت رسیدند و چهل تن متواری شدند. جلال الدوله به حکم مظفرالدین شاه معزول شد و به طهران رفت و طلبکاران و متظلمان او را احاطه کردند. در آن وقت عین الدوله صدراعظم بود و تحقیق به عمل آمد و جلال الدوله به علّت ظلم و ستم در یزد و تصرف اموال ملاً بهرام اخترخاوری بالاخره محکوم شد و محمدعلی شاه به جلال الدوله غضب کرد و امیربهادر به ارباب جمشید پاریسی دستور داد که اموال را از جلال الدوله پس بگیرد.

مأموران مسلح به خانه جلال‌الدوله ریخته و او در نهایت بدبختی عریضه توبه آمیز حضور حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه معروض داشت و درخواست عفو و کمک کرد؛ از طرفی هم املاکش در مقابل استقراض در نزد عزیزالله خان ابن ورقا توقیف بود. بالاخره به راهنمایی ابن ابهر عریضه توبه را فرستاد و لوحی رسید که به عزیزالله خان ورقا دستور فرمودند املاک جلال‌الدوله را مسترد دارد. باری جلال‌الدوله اظهار ایمان می کرد و در سفر اروپا هم به حضور مبارک مشرف شد و توبه کرده مورد عفو قرار گرفت؛ به خلاف پدرش که چون مشرف شد مورد ملاحظت قرار نگرفت. ■

و نیز نکه به ظهورالحق (ج ۸، ص ۱۷۱-۱۷۴). جلال‌الدوله نامش سلطان حسین میرزا بوده و شرح مختصر احوالش به نقل از فرهنگ رجال قاجار (ص ۷۱) به شرح ذیل است:

### جلال‌الدوله سلطان حسین میرزا

متولد در ۱۸۷۰. پسر ارشد ظل‌السلطان و همدم‌السلطنه (همدم‌الملوک) دختر میرزا تقی خان امیر کبیر. جلال‌الدوله با دختر آقا میرزا یوسف مستوفی‌الممالک ازدواج کرده است. وی از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۷ حاکم فارس بود و مدت کوتاهی هم به حکومت لرستان منصوب شد. جلال‌الدوله از ۱۸۹۵ تا ۱۸۹۷ حکومت یزد را به عهده داشت. وی در تمام سال ۱۹۰۷ در تهران بود و هیچگونه همکاری و ارتباطی با مشروطه خواهان نداشت. جلال‌الدوله به زبان فرانسه صحبت می کند. مادر جلال‌الدوله و مادر ولیعهد خواهر یکدیگر هستند. وی از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۴ بار دیگر به حکومت یزد منصوب گردید و در سال ۱۹۰۵ به ریاست قورخانه منصوب شد. در اوّل اکتبر ۱۹۰۷ در رأس گروهی از رجال مملکتی در مجلس ملی حضور یافت و نسبت به مشروطه سوگند وفاداری یاد کرد.

و نیز نگاه کنید به مآخذ اشعار (ج ۴، ص ۷۱-۷۲). شرح احوال ملاً بهرام اخترخاوری و ارتباط او با جلال‌الدوله در دوستان راستان (ص ۴۰-۵۰) و پیشگامان پارسی نژاد (ص ۷۵-۸۳) به تفصیل آمده است.

## ۲۱-۲۰: رکن الدوله

محمدتقی میرزا رکن الدوله در حکومت نخستش در خراسان شهادت حاج عبدالمجید ابابدیع اتفاق افتاد (۱۲۹۴/هـ/۱۸۷۷م). در ایام حکومتش در فارس شهادت آقا مرتضی سروسرستانی رخ داد (۱۳۱۵/هـ/۱۸۹۷م) و بر اثر ملاقات با حاج شیخ الرئیس قاجار تغییر در افکارش حاصل شد. با این همه در سال ۱۳۱۵/هـ/۱۸۹۷م حاج محمد ترک در مشهد در دوره حکومت او به شهادت رسید. ■

و نیز ن ک به کتاب ظهورالحق (ج ۸، ص ۲۰۶). شرح احوال جناب حاج عبدالمجید ابابدیع در محاضرات (ص ۶۸۷-۷۰۰) و کواکب الدرّیه (ج ۱، ص ۴۳۵-۴۳۷) به طبع رسیده و شرح احوال جناب آقا مرتضی سروسرستانی نیز در صفحات ۱۲۲-۱۱۴ محاضرات و صفحات ۴۸۸-۴۸۷ کتاب کواکب الدرّیه (ج ۱) مندرج است.

برای ملاحظه شرحی درباره شیخ الرئیس قاجار نیز به محاضرات (ص ۹۴۲-۹۵۲) مراجعه فرمایید. شرح مفصل احوال جناب حاج شیخ الرئیس در مصایح هدایت (ج ۷، ص ۴۱۹-۴۴۷) نیز مندرج است.

شرح احوال جناب حاجی محمد ترک (تبریزی) در کواکب الدرّیه (ج ۲، ص ۸۹-۹۲) مطبوع و منتشر است.

شرح احوال محمدتقی میرزا رکن الدوله در کتاب تاریخ رجال ایران (ج ۳، ص ۳۱۲-۳۱۹) مندرج است.

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب عندلیب که در مجموعه مکاتیب (شماره ۵۲، ص ۶۵۲-۶۵۴) موجود می باشد، درباره رکن الدوله چنین می فرماید:

"... در خصوص فساد بعضی از مفسدین فرموده بودید البتّه ظاهر و آشکار گردد و وجوه اهل فساد سیاه شود. خدا حقیقت هر عملی را مشهود نماید. خود سرکار رکن الدوله می داند که دشمنش کیست و مقصودش از این فسادها چه؛ فسوف تری المفسدین فی خسران مبین. فساد عاقبت ندارد و ثمری نبخشد تا به حال نفسی از فساد خیر ندیده و فساد هیچ نفسی مکتوم نمانده آفتاب حشر است اسرار مکنونه را آشکار می فرماید. این نفوس همیشه ادّعی خیرخواهی دولت و ملت می نمودند حال خدا واضح فرمود که مصلح کیست و مفسد که. الحمدلله رب العالمین و البهّاء علیک عع."

## ۲۱-۲۱: اسپراک - کیخسرو

کیخسرو اسفندیار مؤمن بود. در سال ۱۳۲۴ هـ ق / ۱۹۰۶ م مستر سیدنی اسپراک امریکایی برای تبلیغ وارد هند شد. میرزا محمود زرقانی در لاهور بود. میرزا محرم هم با اسپراک وارد لاهور شدند و اسپراک به مرض وبا مبتلا گردید. میرزا محرم به احتیای بمبئی تلگراف کرد و کمک خواست. قرار شد جمشید خداداد حکیم به لاهور برود؛ ولی آقا کیخسرو اسفندیار داوطلب شد و به لاهور رفت و به پرستاری اسپراک مشغول شد. اسپراک خوب شد و آقا کیخسرو به همان مرض مبتلا شده وفات کرد. قبرش در لاهور است. (این عبد در لاهور به زیارت قبر او در مزار بهائیان رقتم - اشراق خاوری)

حضرت مرکز عهد ابهی جلّ ثنائه در لوحی می فرمایند: "خویشان و اقربای آن قربان احتیای الهی یعنی فائز به دیدار پروردگار حضرت کیخسرو پاریسی علیه بهاء الله الابهی. هو الله، ای خویشان و پیوندان آن هوشمند حضرت کیخسرو خسروی فرمود ... فی الحقیقه جانش را فدای اسپراک نمود... الخ (لوح مبارک در مکاتیب دوم [ص ۱۵۰-۱۵۲] مندرج است). ■

نک به کتاب ظهور الحق (ج ۸، ص ۱۱۶۹-۱۱۶۷). شرحی از احوال اسپراک در محاضرات (ص ۳۹۰) نیز به طبع رسیده است. در کتاب تقویم تاریخ امر (ص ۱۹۳) در ذیل وقایع سنه ۹۸ ب / ۱۹۴۱ م چنین آمده است:

"توبه مسیو اسپراک Mr. Sydney Sprague. اسکندر خان [مسیو اسپراک] داماد میرزا اسدالله اصفهانی و شوهر خواهر دکتر فرید که با برادرزن و پدرزن خود در دوره مرکز پیمان ناقص شد و در سال مزبور در دوره حضرت ولی امرالله غصن ممتاز جلّ سلطانه توبه کرد و به عزّ قبول فائز شد. تولّدش در ۱۸۷۵ و وفاتش در ۱۹۴۳ و عمرش ۶۸ سال بود. شرح توبه اش در عالم بهائی [ج ۹، ص ۶۳۳-۶۳۵] مندرج است." در این مقام دو فقره از الواح حضرت عبدالهء خطاب به "جناب مستر اسپراک" را مندرج می سازد:

## جناب مستر اسپراک

ای ثابت عهد مکتوب اخیر که به واسطه آقا میرزا حبیب ارسال نموده بودی رسید. ایامی چند نیست که به تو نامه نوشتم و رضایتی که از تو داشتم بنگاشتم و اهمّیت سفر هندوستان را بیان نمودم و به تأثیر و نتایجش اشاره کردم. حال نامه شما رسید. از



احبای رنگون و بمبائی علی‌الخصوص جناب سید مهدی و جناب میرزا محرم و جناب میرزا محمود و کیخسرو فدائی توصیف و تمجید نموده بودی. فی‌الحقیقه چنین است؛ ملاحظه نما که تو از چه بلادی و کیخسرو از چه دیاری. این روح بهائی چه تأثیری نموده که شرقی را قربان غربی فرموده؛ این چه انجذاب است و این چه محبت و این چه ارتباط. خوشا آنان که به حقیقت قوت این محبت پی برزند.

در خصوص جناب پریتام سینگه یکی از هندوها مرقوم نموده بودی به او بنگار که نزد ما بیگانه نیستی آشنایی اغیار نیستی یار هم‌زبانی.

ذکر موج روحانی نموده بودی این موج دریا است بلکه محیط اعظم است؛ لکن به سواحل مدارا می‌نماید و مُدُن و قُرَى را خرابی نخواهد. ولی عاقبت غرق این فیض نماید این غرق نیست نجات است این موت نیست حیات است خصومت نیست محبت است درد نیست درمان است. عالم وجود جسم است و این جان است و این کون نامتناهی زجاج و آن سراج است عالم انسانی آسمان است و این آفتاب است. آثار این موهبت واضح و آشکار و دلیل بر آن تبدیل اخلاق یاران و تحسین رفتار و گفتار مؤمنان ظلمانی بودند نورانی گشتند زمینی بودند آسمانی شدند ناسوتی بودند، لاهوتی گشتند شیطانی بودند یزدانی شدند قطره بودند دریا شدند ذره بودند آفتاب گشتند؛ و هر نفسی در آن موج یعنی محیط عظیم بتمامه غرق شود نام و نشانش این است.

ای اسپراگ امیدوارم که روز به روز ترقی نمایی و علم و دانش بیفزایی و محبت و مهربانی بجویی بلکه در زمستان آینده اسبابی فراهم آید که به ایران سفر نمایی و علیک التَّحِیَّة و التَّنَاء. ع ع

طهران

جناب مستر اسپراگ علیه بهاء الله الأبھی

ای یار غربی عبدالبهاء حمد خدا را که در موطن جمال مبارک وارد شدی و در آنجا به خدمت نورسیدگان جنت ابھی مشغول گشتی. هرچند در این یوم مبارک نه شرق است و نه غرب؛ کُلّ الجهات جهاته ولی به ظاهر آن دیار موطن نیر انوار است و از آنجا آشکار و پدیدار شد. لهذا اقامت در آن مورث سرور است و سبب شکر و رکوع و سجود. امیدوارم که اقامت شما در آنجا نتایج مفیده بخشد و شاگردان استفاضه کلی نمایند و در لسان انگلیسی مهارت حاصل کنند و تو نیز مؤید و موفق گردی و علیک

البهَاء الأبهى.

### ۲۱-۲۲: شیخ سلطان کربلایی

یکی از احبّاً فرمود: دربارهٔ جناب شیخ سلطان کربلایی اطلاعاتی می‌خواستم و درخواست می‌کنم که شرحی در این خصوص بفرمایید.

ناطق محفل فرمود: شیخ سلطان کربلایی پدرزن جناب کلیم در سال ۱۲۸۴هـ.ق / ۱۸۶۷م یعنی پنج سال بعد از هجرت جمال قدم از بغداد به ادرنه صعود فرمود. نبیل زرنندی در مثنوی خود [ص ۲۲] فرموده است قوله:

مقترن با بدر رخسار کلیم	... کوکبی از برج خود کرد آن سلیم
گشت ظاهر بس منور اختران...	کز وقوع آن مبارک اختران
بوده بهر عاشقان کتز فتوح	در همه احوال آن سلطان روح
عاشقان را با بهاء دمساز کرد	باب بسته بر محبان باز کرد
بر رخس آن باب را تقدیر بست	لیک آخر سینه‌اش از هجر خست
ماند او در حبس و زندان فراق	شاه او شد جانب روم از عراق
تا که از این جسم فانی دیده دوخت... انتهی	پنج سال اندر فراق یار سوخت

شیخ سلطان در جستجوی جمال قدم و اسم اعظم از بغداد به طرف سلیمانیه رفت و به حضور مبارک رسید و یک نفر دیگر هم موسوم به جواد هیبة الملک همراه شیخ سلطان بود و بعداً در محضر مبارک از سلیمانیه به بغداد برگشتند. (مثنوی نبیل)

### ۲۱-۲۳: وقایع سال‌های ادرنه

در سال‌های اقامت حضرت بهاء‌الله در ادرنه نسبت به احبّاء در اغلب نقاط مصائب و بلیات شدیده از ناحیه محتجین ایجاد می‌شد و به انواع و اقسام احبّاء را اذیت می‌کردند. فی‌المثل در سال ۱۲۸۴هـ.ق / ۱۸۶۷م در مصر هفت نفر را گرفتند و حبس نمودند و جمیع مایملک آنان را ضبط کردند که از جمله جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی بودند که در بهجت‌الصدور شرح گرفتاری خود و همراهان را مرقوم فرموده‌اند.

در اسلامبول هم هفت نفر دیگر از احباب را گرفتند. چهار نفر را به قبرس فرستادند که از جمله جناب سیاح مراغه‌ای بود و دو نفر را در اسلامبول نگاه داشتند و یکی هم درویش بهاء بود که به عکا رفت و مقیم شد.

نیز از طرف یحیی ازل و اتباعش نسبت به جمال قدم جلّ جلاله رفتار ناهنجار بسیار ظاهر شد. فی‌المثل در سال ۱۲۸۱هـ/ق/۱۸۶۴م که لوح‌الأمر در ادرنه نازل شد و در آن لوح ظهور موعود بیان را اعلان فرمودند؛ یک نسخه از آن لوح مبارک را برای ازل فرستادند. او در ظاهر چیزی نگفت، ولی در باطن نقشه مخالفت کشید و بوم فصل رهیب اکبر از همین جا شروع شد و نام فرقه ازلی و بهائی بر سر زبانها افتاد.

باری یحیی هیکل مبارک را روزی به صرف چای دعوت کرد و قبلاً فنجان چای را زهرآلود کرد و هیکل مبارک میل کردند و قسمتی از چای باقی مانده را یکی از زنهای یحیی که حاضر بود نوشید و مریض شد ولی چون زهر به قدر کافی نبود بعد از مدتی شفا یافت. جمال مبارک هم نقاهت یافتند و بعد از مدتی رنج و بیماری عاقبت به فداکاری دکتر چوپان و دکتر ششمان معالجه شدند و شرح آن در کتاب گاد پاسز بای [کتاب قرن بدیع، فصل دهم] مندرج است.

در همین ادرنه بود که به سال ۱۲۸۴هـ/ق/۱۸۶۷م، روز ۲۶ ربیع‌الثانی یحیی تقاضای مباحله کرد ولی در روز معین خود یحیی حاضر نشد و شرح آن در لوح مباحله به تفصیل نازل شده است.

در آن ایام خورشیدپاشا حاکم ادرنه بود و بعد از اتمام دوره ادرنه جمال قدم جلّ جلاله با عائله مبارکه و شصت و هشت نفر از طائفین حول همراه نماینده حکومت عثمانی حسن افندی و جمعی سرباز از ادرنه به گالیبولی تشریف بردند و لوح رئیس در آنجا نازل شد و نام جناب انیس حاج محمد اسمعیل ذبیح در آن مذکور است: "یا قلم الأعلى دع ذکر الرئیس ثم اذکر الانیس...".

مهم‌ترین واقعه‌ای که بعد از اظهار امر جمال قدم جلّ جلاله در ادرنه، در شهر تبریز در ایران اتفاق افتاد، شهادت سه نفر از اجّای الهی بود به اسامی جناب شیخ احمد معموره‌ای نیشابوری و میرزا علی‌نقی خراسانی و میرزا مصطفی نراقی. حکومت این سه نفر را که از خراسان برای زیارت و تشرّف به ساحت اقدس وارد تبریز شده بودند، با جمعی دیگر مانند جواد قزوینی و سید محمد خراسانی همه را توقیف کرد. حکومت آذربایجان در آن ایام با ولیعهد مظفرالدین میرزا ناصرالدین شاه و پیشکار ولیعهد میرزا قهرمان بود. ولیعهد داستان توقیف بابیان را به پدر خود تلگرافی خبر داد و پس از یک ماه از طرف شاه و عزیرخان سردار به ولیعهد امر شد که سه نفر از بابیان را به قتل برساند و بقیه را با اخذ پول مرخص کند. ولیعهد هم جناب شیخ احمد معموره‌ای

و میرزا علی نقی خراسانی و میرزا مصطفی تراقی را شهید کرد و این واقعه در روز دوم رمضان ۱۲۸۳ هـ ق (مطابق ۸ جانوری ۱۸۶۷ میلادی) بود. آن سه نفر را در میدان هفت کیچلان تبریز سر بریدند و مردم ابدان آنان را به آتش سوختند و بقیه را پول گرفتند و آزاد کردند.

این واقعه در همه ایران منتشر شد و در اغلب نقاط جمعی از احبّاء به شهادت رسیدند از جمله جناب میرزا محمد علی طیب زنجانی را در زنجان توقیف کردند و بعد از چند روز در زندان سرش را بریدند و نیز جناب آقا نجف علی زنجانی را به شهادت رسانیدند و در لوح ابن ذئب نامش مذکور است. مشاراً الیه از خُدام باوقای جمال قدم جلّ جلاله بود و در ادرنه هم مشرف شد. در سال ۱۲۸۳ هـ ق / ۱۸۶۶ م جمال قدم جلّ جلاله به او فرمودند که به ایران سفر تبلیغی کند. آقا نجف علی به محض ورود به طهران از طرف حکومت دستگیر شد و آثار مبارکه را که همراه داشت از او گرفتند و پس از مدتی حبس او را رها کردند. آقا نجف علی مطالبه آثار مبارکه را که از او گرفته بودند نمود ولی به او ندادند ناچار اصرار کرد مجدداً او را دستگیر کردند و به فتوای حاج ملا علی کنی مجتهد طهران سر او را در پا قاپق بریدند. بدنش سراسر پر از زخم بود و ناچار در پارچه‌ای پیچیدند و این واقعه به سال ۱۲۸۳ هـ ق / ۱۸۶۶ م بود. ■

برای ملاحظه شرح مفصل وقایع ادرنه به کتاب قرن بدیع (فصل دهم) و کتاب بهاء الله شمس حقیقت (فصل بیست و هفتم و بیست و هشتم) مراجعه فرمایید. در کتاب کواکب الدرّیه، جلد اول نیز شرح وقایع ادرنه مفصلاً آمده است. و نیز ن ک به لوح حضرت بهاء الله درباره وقایع ایام اخیر اقامت آن حضرت در ادرنه در آیات بینات (ص ۱۵۹-۱۶۲).

### ۲۱-۲۴: مصائب و شهادت بعضی از احبّاء

در سال ۱۲۸۷ هـ ق / ۱۸۷۰ میلادی جناب سید اشرف را که جوانی نوزده ساله بود در زنجان با جناب بصیر میرزا نقد علی شهید کردند و در سال ۱۲۸۵ هـ ق / ۱۸۶۸ م در بغداد به فتوای شیخ عبدالحسین طهرانی و اقدام میرزا بزرگ خان قزوینی قنسول ایران در بغداد احبّاء را مورد هجوم قرار دادند و دنباله همین تحریکات منجر به شهادت آقا عبدالرسول قمی گردید که از قبل در این محفل ذکر شد و کار سایر احبّاء نیز سخت شد. تلگرافی حضور مبارک در ادرنه تقدیم داشتند در جواب امر به صبر فرمودند و حاکم بغداد

تقی‌الدین پاشا تلگرافی از باب عالی دستور خواست جواب رسید که احباء را از بغداد به موصل بفرستند. حاکم هم که برای حفظ احباء همه را در دارالحکومه منزل داده بود حسب الامر آنان را به موصل فرستاد که جناب زین‌المقرئین هم جزو آنان بود. این تبعید وقتی اتفاق افتاد که جمال قدم جلّ جلاله از ادرنه به عکا تشریف می‌بردند.

شهادای ایران یکی دو تا نیستند. در سال ۱۳۰۱ هـ ق مطابق ۱۸۸۳ ملاً علی‌جان ماهفروزکی را با نه نفر دیگر در مازندران گرفتند و به طهران بردند و محبوس کردند و بعد ملاً علی‌جان را شهید کردند. استاد نورالله در حبس صعود کرد و بقیه را آزاد کردند. در سال ۱۲۹۵ هـ ق / ۱۸۷۸ م سید آقا جان و ملاً کاظم طالخونچه‌ای را در اصفهان شهید کردند. شهادت ملاً کاظم طالخونچه‌ای به قلم مرحوم ابوالفضائل به این شرح است که:

شهادت ملاً کاظم طالخونچه‌ای در یوم ۲۲ صفر سنه ۱۲۹۶ هـ ق / ۱۸۷۹ م به حکم شیخ باقر در اصفهان در میان میدان شاه واقع گردید. پس از شهادت بدن مطهرش را به دار آویختند. چون شیخ باقر فتوی داده بود که هر کس بر او سنگی زند ثواب عظیم دارد لهذا بدنش را سنگسار کردند و باز همچنان آویخته بود شبانه جمعی رفتند و آتش برافروختند و موی ریش و پاره اعضای او را سوختند و صبح روز دیگر جمعی گوش و بینی و بعضی اعضای او را بردند و عصر آن روز جمعی دیگر سواره بر بدنش اسب تاختند و استخوان‌های او را در هم شکستند و در آخر آن مشّت عظام فرسوده را در گودی افکندند و سنگ و خاک بسیار بر او ریختند. انتهی

شهادت میرزا اشرف معروف به آباده‌ای در سال ۱۳۰۶ هـ ق / ۱۸۸۹ م بود. شهادای شیراز و مضطهدین آن دیار از قبیل میرزا آقا رکاب‌ساز شیرازی و میرزا رفیع و آقا عبدالنّبی خیاط نیز مبتلا به جور اعداء شدند و آنان را خفه کردند. در زندان به فتوای شیخ حسین ظالم و به امر حکومت شیراز دستمال به حلق آنان فرو کردند تا جان سپردند.

در سلطان‌آباد اراک شهادت شهدای خمسه اتفاق افتاد؛ یعنی جناب ملاً ابراهیم، کربلایی محمدعلی، آقا رحمت‌الله، محمدعلی نوشاد و سیده خانم بابی را در اراک دستگیر کردند. چهار نفر آنها را به فتوای سید باقر مجتهد شهید کردند و جناب ملاً ابراهیم را مجتهد مزبور خودش شخصاً به دست خویش شهید کرد و سیده خانم را به طهران فرستادند و در زندان او را شهید کردند. (به کتاب ظهور الحق، ج ۴، مراجعه

(شود.)

میرزا باقر شیرازی را در کرمان شهید کردند. در سال ۱۳۰۸ هـ.ق / ۱۸۹۰ م واقعه شهدای سبعة یزد پیش آمد. باری به فرموده جمال قدم جلّ جلاله در لوح فدا سر بریده فراوان بود به خانه ما. زیاد سخن گفته شد؛ وقت تعطیل محفل است. ■  
 ظاهراً مقصود از "لوح فدا" که در پایان مطالب فوق مصرعی از آن نقل شده، لوح مندرج در صفحات ۳۳۰-۳۳۴ کتاب مجموعه الواح است.  
 حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

#### هو الناطق فی ملکوت البیان

یا امتی یا ورقتی اسمعی ندائی من شطر سجنی... در اقتدار حضرت مختار تفکر نما بدیع را به یک کلمه خلق فرمودیم و بمثابه کره نار لأجل تبلیغ امر الهی فرستادیم از او نپذیرفتند و شهیدش کردند ذبیح دیگر فرستادیم حفظ قبول نمود و اکیلی حیات را در قدوم محبوب عالمیان نثار کرد و همچنین ذبیح دیگر فرستادیم رأسش به اکیلی انقطاع مزین و هیکلش برداء تفویز مطرز به اطمینان کامل و انقطاع اکمل به مقرر فدا توجه نمود و جان را رایگان نزد مقصود امکان فرستاد قربانی دیگر فرستادیم در حالتی که به اسم ابها ناطق و به این کلمه مبارکه متکلم ما بها و خونبها را یافتیم به این کلمه جان داد و نعمت ابدی و حیات سرمدی اخذ نمود. ذکر قربانیا اعظم از آن است که در ورقی گنجد، ان تعدوا شهداء الله لا تحصوها. در هر شهری ظاهر شد آنچه که از اول ابداع الی حین ظاهر نشده آثار قربانیهای حق در هر بلدی مشهود و در هر ارضی ظاهر مع ذلک اهل عالم متبّه نشدند. ملت قبل یک ذبیح داده بر منبر ذکرش نموده و می نمایند و سبب هدایت خلق می دانند و این قربانی ها که به کمال روح و ریحان جان دادند مذکور نبوده و نیستند این است شأن خلق بی انصاف. در آنچه ظاهر شده تفکر نما و قل لك الحمد یا من علمتی و هدیتی الی صراطک الواضح المستقیم...

#### ۲۱-۲۵: لوح جناب حکیم باشی

یکی از یاران این لوح مبارک مختصر را که به اعزاز حکیم باشی قزوینی از قلم مرکز میثاق جلّ ثنائه نازل شده تلاوت فرمود، قوله الأهلی:

هو

حضرت حکیم با شما مزاح خوش است و سرور آرَد. از حطام خانه‌ای از خشت خام باقی مانده بود، آن را نیز به باد دادی؛ دیگر نه لانه‌ای نه آشیانه‌ای؛ پاک‌باخت شدی. حال دیگر آرام گیر. گویند پاک‌بازی جانبازی است و نهایت قماربازی. الحمدلله در این میدان با عبدالبهاء همدم و همرازی. دو مفلس که یک آواز خوانند خدا را خنده گیرد. ع ع

یاران الهی با سرور و نشاط از محفل خارج شدند. ■  
جناب حکیم‌باشی قزوینی که در الواح مبارکه به "حکیم الهی" ملقب گردیده در سال ۱۳۱۲ هـ. ق / ۱۸۹۴ م به امر الهی اقبال نمود و به خلق و خوی رحمانی و بذل مال در سبیل الهی و معالجه بیماران و تربیت جوانان اشتهاور و محبوبیت فراوان در بین خاص و عام و عالم و عامی پیدا نمود و منزلش محل رفت و آمد مسافران و مطب و دواخانه‌اش ملجأ و پناه ضعفا و بینوایان و بیماران گردید. جناب حکیم الهی در سال ۱۳۴۲ هـ. ق / ۱۹۲۳ م در قزوین به ملکوت ابهی صعود فرمود. آن نفس نفیس مخاطب آثار عدیده از قلم حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است. از جمله حضرت عبدالبهاء در لوحی چنین می‌فرمایند:

قزوین

به واسطه جناب امین

حضرت حکیم الهی علیه بهاء الله الأبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان تحریر اخیر ملاحظه گردید بشارت قیام و استقامت احباء الله داشت؛ به محفل شور تأیید فوری رسد و محفل حضرت سمندر قوم جعلی را صفدر گردد محفل مؤید موفق شود و محفل خدمت مظهر الطاف حضرت احدیت گردد محفل عمومی مظهر مواهب خصوصی شود. الحمدلله در قزوین چنین محافل نازنین تأسیس و ترتیب شده که مقناطیس الطاف نور مبین گشته.

سفر جناب حاجی واعظ بسیار موافق در رشت چندی زیست نماید بعد به مازندران و سائر جهات شتابد و انشاء الله مناجات طلب مغفرت به درگاه احدیت به جهت من

رفعه الله مقاماً علیاً محبوب قواد، آقا محمدجواد فرهاد خواهد گشت و ارسال خواهد شد و در حق حضرت صحیح فروش طلب مغفرت گردید و ارسال طهران شد البتّه اطلاع خواهید یافت. و همچنین طلب مغفرت به جهت حضرت بهلول دانا گردید. ختمی که برای آن نفوس مقدّسه گذاشتید مقبول شد.

آن جناب فی الحقیقه به جمیع قوآء به خدمت پرداخته‌اید و از جمیع جهات همت می‌فرمایید؛ هر واردی را مهمان دارید و هر ذاهبی را مشیّع در نهایت احترام همواره خوان ضیافت می‌گسترید و بزم محبّت ترتیب می‌دهید و جشن مسرت احباب مهیا می‌سازید و سفره مهتا می‌آرایید سماورها همواره در جوش است و دلها از نار محبّت الله در خروش و نعماء روحانی حاضر و اطعمه لذیذ جسمانی موجود. جمیع این مصارف شما انفاق فی سبیل الله است دیگر ارسال چیزی از طرف شما به در خانه ابدآ جائز نیست، زیرا هر چه هست و نیست در این درخانه فی الحقیقه تعلق به شما دارد؛ اگر نفسی خود از برای خود هدیه‌ای فرستد و یا خود از برای خود نذری کند ملأ اعلی را به خنده آرد دیگر اختیار با شما است و علیک البهآء الأبهی ع

و نیز حضرت عبدالبهآء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

هو الله

ای یار عبدالبهآء از روز فراق آنی نگذرد که به خاطر نیایی و دمی نرود که به یادت نیفتم. فی الحقیقه ایام حضور بسیار پر وجد و شور بود زیرا آن حبیب روحانی متحمل و صبور إنّما یوفی الصّابرون أجرهم بغير حساب. به حضرت رسول خطاب ان تسئلهم خرجاً فخرج ربک خیر أجر و خرج آن حضرت در زحمات و صدمات و مشقت نیز موفقیت بر خدمت امرالله است؛ یعنی انشاءالله چون بولس حواری که بعد از کتک‌های چرب و نرم و مشت بر سر و طپانچه بر رخ و سیلی بر قفا و وقوع در دشت بلا و بی‌هوشی از صدمه طاق فرسا برخاست و به مدینه قریبه شتافت و به افسح بیان و ابداع تبیان تبلیغ امرالله نمود شما نیز بعد از این صدمات و مشقات و زحمات و بلیات در تبلیغ ایلیات به کمال قوت و شجاعت و صفا خواهید برخاست و به تأیید تضرعات عبدالبهآء حکماً موفق و مؤید خواهید گشت. شخص معقول کارش چنین است؛ ابدآ وقت را از دست نمی‌دهد؛ الوقت سیف قاطع گوید و در کمال معقولی دامن به کمر زند و شب و روز



آرام نگیرد و دمی راحت نجوید علی‌الخصوص حکیم باشد و طیب دیگر معقولیش بیشتر باشد زیرا دریاق اعظم به کار برَد و به معجون الهی معالجه نماید؛ گاهی ناخوشی بهانه کند و بر سر بیمار رَوَد و پرستار شود و جسم و روح هر دو را معالجه نماید و علاج برء السّاعة به کار برَد. باری طبابت این است؛ حکمت این است؛ موهبت این است. و  
البهَاء علیک ع ع

و نیز حضرت عبدالبهَاء در لوحی دیگر چنین می‌فرمایند:

قزوین جناب حکیم الهی علیه التّحیة و الثّناء

هو الله

ای مونس روحانی نه چندان در دل و جان یاران جا کرده‌ای که از خاطر بروی؛ آفرین بر استقامت تو باد. ملأ اعلیٰ تحسین می‌نماید و عنایت حضرت احدیّت شامل است. از فضل و جود سلطان و جود امید و طید است که در جمیع شئون موقّق و مؤیّد باشی. إِنَّ رَبَّكَ يُؤَيِّدُ مَنْ يَشَاءُ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ وَ إِنَّهُ لَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. جمیع دوستان را فرداً فرداً به نهایت اشتیاق تحیّت ابدع احلیٰ ابلاغ دارید وَ اِنِّي اَدْعُو اللهَ اَنْ يَجْعَلَهُمْ آيَاتِ الْهُدَىٰ بَيْنَ الْوَرَىٰ. عبدالبهَاء عبّاس

و لوح دیگر حضرت عبدالبهَاء به شرح ذیل است:

قزوین

حضرت حکیم‌باشی علیه بهَاء الله الأبھی

هو الله

ای منادی میثاق مکتوبی از آن جناب وارد و نفحات قدس از آن استشمام شد، زیرا در نهایت انقطاع و خضوع و خشوع و محویت و فنا و تواضع تامّ نسبت به احبّاء تحریر یافته بود؛ معانی سبب فرح قلوب بود و مضامین بادی انشراح نفوس گشت که الحمد لله جمال قدیم را بندگان مظهر خُلق عظیم موجود؛ منقطعند و منجذب؛ مستبشرند و مبتهل؛ به کلی فانی از مادونند و قائم بر عبودیت حیّ قیوم؛ از خویش بیگانه‌اند و آشنای حضرت یگانه.

ای ثابت بر میثاق جام موهبت لبریز است و باده محبت الله فرح انگیز انوار هدی لامع است و نجوم ملاً اعلی ساطع؛ ابواب ملکوت گشوده است و کنوز موهبت ربّ و دود آماده؛ ساقی عطا را جام وفا در دست و نور هدی بر جمیع آفاق مبذول و منتشر؛ الطاف حضرت بی چون چون رود جیحون جاری و فیض قدیم مانند سیل ساری؛ وقت شکرانه است و هنگام نغمه و آهنگ مستانه. حزب غرور به وسائط و دسائس مشغول و در بادیة شبهات حیران و سرگردان؛ چنان گمان نمایند که به این مفتریات رخنه در امرالله نمایند. هیئات هیئات؛ حصن حصین به هجوم اهل سجین منهدم نگردد و بیت معمور به تیشه اهل غرور مطمور نشود؛ گلشن الهی از نعره زاغ و نعیب کلاغ از طراوت و لطافت نیفتد و نور هدی به غمام ظنون و اوهام مستور نماند. آنچه کنند به خویش کنند و تیشه بر ریشه خویش زنند. عنقریب ملاحظه نمایید که نفحات معطره محبت الله آفاق را زنده نموده و هیاکل توحید در نهایت لطافت و صباحت و ملاحظت در عرصه وجود محشور شده؛ سبحان الله این چه اوهام است و چه تصوّر محال؛ آیا پیمان رحمن فراموش شود و ندای حضرت یزدان از آذان معدوم گردد؟

باری، مقصود این است آن جناب باید در جمیع اوقات مواظبت نفوس اطراف نمایند و کلّ را به نصائح الهیه و وصایای رحمانیه تربیت کنند تا دُرهای قلوب یاران در آغوش عهد و پیمان پرورش یافته هر یک زینت اکلیل جلیل گردند و عليك التّحیة و التّناء ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرمایند:

حضرت حکیم باشی علیه بهاء الله الأبھی

هو الله

ای حکیم الهی از بدایت تاریخ تا یومنا هذا در دنیا دو صنف طبیبان موجود: اطبای الهی و اطبای طبیعی و در کتب و صحف مذکور نفوس مبارکی طبیبان الهی بودند و تشخیص امراض معنوی می نمودند و به دریاق الهی معالجه می فرمودند. آن طبیبان در دبستان الهی تحصیل طبابت کردند لهذا امراض مزمنه نفوس انسانی را بلکه علل مَهْلَکَة آفاق را تشخیص می نمودند و معالجه می فرمودند و همچنین طبیبان طبیعی آمدند و زحمات بسیار کشیدند؛ بیماران را پرستار بودند و علیلان را معالجه ابدان می نمودند.

این دو فرقه هر دو خادم عالم انسانی بودند و فوائد عظیمه از هر دو صنف در میان. ولی تو شکر کن خدا را که طیب دل و جانی و حکیم جسم و ابدان؛ مریضان روحانی را داروی رحمانی دهی و علیلان جسمانی را علاج و درمان ربّانی نمایی؛ جامع دو طبابتی و حائز دو منقبت. این است عین موهبت؛ این است فضل و رحمت که تو را موفق به خدمت یار و اغیار نموده و مظهر الطاف بی شمار فرموده. جمیع نفوس خواه خویش و خواه بیگانه که از قزوین مرور نموده‌اند و با آنها ملاقات شده کلّ از تو راضی و ممنون و خوشنودند. از این جهت عبدالبهاء غبطه خدمت تو می‌خورد و آرزوی موفقیت تو می‌نماید. ای کاش من نیز از این خدمت نصیبی داشتم و بهره‌ای می‌گرفتم لکن یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ. جمیع یاران روحانی را تحیت ابدع ابهی با کمال اشتیاق برسان و علیک البهائء الأبهی.

عبدالبهاء عباس

هو

حضرت سمندر صفدر صف شکن را از قبل این مشتاق تحیت و اشتیاق برسان و بیان تعلق قلبی بی پایان نما. همواره خاطر این عبد را به یاد ذکر و فکر و ولا و وفای خویش پر روح و ریحان می‌نماید. عبدالبهاء عباس.

دیگر الواح جناب حکیم الهی در ذیل "نوک خاری نیست..." و در ذیل "واندر همه عالم..." در کتاب ماخذ اشعار (ج ۵) به طبع رسیده است.

## هفته بیست و دوم

۲۲-۱: مناجات حضرت ولی امر الله

یاران الهی مجتمع شدند و یکی از احبای الهی این مناجات مبارک را در آغاز تلاوت کرد، قوله الأُحلی:

هو الله

يا رَبِّنا الأَعلى نَسئُلكَ بِحقِّ دَمِكَ المرشوشِ عَلى التُّرابِ بأن تَجِبَ دَعائِنا و تحفَظَنا في صَوْنِ حَمائِتكِ و كَلائِتكِ و تُمطِرَ عَلَينا سَحابَ جودِكَ و إِحسانِكَ و تَؤيِّدَنا و تَوفِّقَنا عَلى السَّلوِكِ في سَبيلِكَ و التَّمسُّكِ بِحَبْلِ وِلائِكَ و إِثباتِ حَجتِكَ و انتشارِ آثارِكَ و دَفْعِ شرِّ أَعْدائِكَ و التَّخَلُّقِ بِأَخلاقِكَ و إِعلانِ أمرِ مَحبوبِكَ الأَبهى الَّذى فَديتَ نَفسَكَ في سَبيلِهِ و ماتَمَّنتِ إِلا القَتَلَ في مَحبَّتِهِ. أَغثنا يا مَحبوبِنا الأَعلى و اشدُّدِ أوزَونا و ثَبِّتِ أَقدامَنا و اغفِرْ لَنا ذنوبَنا و كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا و اطلقِ ألسِنَتَنا بِمَحامِدِكَ و نَعوتِكَ و كَلِّلِ أَعمالَنا و مَجهوداتِنا يا كَليلِ قَبولِكَ و رِضائِكَ و اجعَلِ خاتِمَةَ حَياتِنا ما قَدَّرتَهُ لِلْمُخْلِصينَ مِنَ بَرِيَّتِكَ و أَجِرنا في جِوارِ رَحمتِكَ و أَدخِلنا في فِضاءِ أنوارِ قَربِكَ و احشُرنا معَ المَقرَّبينَ مِنَ أَحِبَّتِكَ و قَدِّرْ لَنا الوَفودَ عَلَيكِ و رَتِّحنا بِصَهباءِ لِقائِكَ و أَخدِلنا في حَدائِقِ قُدسِكَ و ارزُقنا كُلَّ خَيرِ قَدَّرتَهُ في مَلكوَتِكَ يا مُغيثَ العالَمينَ. بندۀ آستانش شوقی ■

مناجات فوق در انتهای توقیع منیع حضرت ولی امر الله مورخ نوروز سنه ۱۰۱ بدیع (توقیع قرن) عز صدور یافته و آن توقیع در کتاب توقیعات مبارکه (لانگنهاین: لجنه نشر آثار ۱۹۹۲م)، ص ۲۷۱-۷۵ به طبع رسیده است.

۲۲-۲: حدیث طلب علم

یکی از احبای الهی فرمود: حدیث معروف "طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم" به همین صورت در کتب معتبره وارد شده، ولی علمای معاصر ظاهراً کلمه، "و مسلمة" را بر آن افزوده‌اند تا به مقتضای زمان مطلب را جلوه دهند. اصل این حدیث در کتاب اصول کافی کلینی به اسناد "... ابی عبدالله (ع) قال: قال رسول الله ص" چنین آمده است: "طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم، إلا أنّ الله یحبّ بغاة العلم" [اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱].

و مقصود از علم هم در احادیث تصریح شده؛ از جمله پیغمبر فرموده: "اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الأمر إلیه" و نیز به روایت اصول کافی [ج ۱، ص ۳۲] از ابی الحسن موسی ع حدیثی موجود است که در تتمه آن فرموده: "... ثمّ قال النبی ص: إنّما العلم ثلاثة: آية محكمة أو فریضة عادلة أو سنة قائمة و ما خلاهنّ فهو فضل". یعنی علم عبارت از دانستن قرآن و فرایض اخلاقی و احکام دینی است و جز اینها را علم نتوان گفت و فضل نامیده می‌شود.

مقصود آن که علمای اسلام هر چه بخواهند فریضة تعلیم و تربیت اجباری و عمومی را که از تعالیم مختصّه این امر اعظم است به اسلام نسبت بدهند و به واسطه افزودن کلمه "و مسلمة" در حدیث نبوی بخواهند تساوی رجال و نساء را نیز که از تعالیم مختصّ این امر اعظم است به اسلام نسبت دهند سعی بی‌فایده است. ■

هر چند استدلال جناب اشراق خاوری به مندرجات کتاب اصول کافی درست است، اما در کتبی نظیر کنز القوائد کراچکی (ج ۲، ص ۱۰۷) حدیث مزبور به این صورت نیز آمده است که "و قال رسول الله (ص): طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة". امام محمد غزالی در منهاج العابدین (ص ۷۰-۷۱) درباره حدیث فوق چنین آورده است:

"اگر سؤال کنی که پیغمبر - صلوات الله و سلامه علیه - فرموده است که: «طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم» (۱۱). کدام علم است که طلب آن فریضة است و تاچه حدّ و چند تحصیل آن علم لابد است؟

بدان که علم‌ها که طلب آن فریضة است سه علم است: علم توحید و علم سرّ یعنی آنچه به دل تعلق دارد و ما آن را مساعی قلب خواندیم و علم شریعت".  
و در فصل تعلیقات کتاب منهاج العابدین (ص ۲۶۴) در ذیل شماره ۱۱ چنین آمده

است: "۱۱- طلب العلم فريضة على كل مسلم.

در الکافی ج ۱ ص ۳۰ و جامع الصغیر ج ۲ ص ۸۹ و کشف الخفاء و مزیل الإلباس ج ۲ ص ۴۳ و برهان السالکین ص ۳ و جامع الأسرار و منبع الأنوار ص ۴۹۴ و ... عیناً به همین صورت آمده است."

### ۲۲-۳: قصیده جناب نعیم

یکی از احبّاء فرمود قسمتی از قصیده مرحوم نعیم را می خوانم که در تاریخ انعقاد محفل روحانی شور در طهران به نظم آورده، قوله علیه الرّحمة:

حمد ایزد محفل روحانی و شورا پیا شد

منتخب بر وفق امر حضرت عبدالبهاء شد

محفل ترتیب ملت مجلس تحیب امت

مجمع تهذیب هیئت شکر الله ابتدا شد

اولین سرمشق کیهان در جهان آمد به میدان

حکم امت شد به اینان حکم اینان با خدا شد

ای احبّای الهی نخبه مه تا به ماهی

از اوامر وز نواهی شرع ربّانی پیا شد

جمله احکام اقدس یک به یک حکم مقدّس

در همه جا بر همه کس وقت نشر و ارتقاء شد

حقّ به تعلیم و تعالی بهر احباب و موالی

جمله ایام و لیالی همدم رنج و عنا شد

ای بسا دل گشته بریان ای بسا شد دیده گریان

ای بسا تن گشت قربان ای بسا جانها فدا شد

حضرت غصن معظّم تا کند این دین معظّم

سالها در سجن اعظم ماند تا اکنون رها شد

باز بهر صلح اعظم و اتحاد اهل عالم

در همه جا در همه دم در صلا و در ندا شد

تا که دین یابد تمکّن تافت بر اهل تمدّن

مصر تا پاریس و لندن پس خدا داند کجا شد

این زمان بر حسب فرمان پانزده تن زاهل طهران  
 منتخب از اهل ایمان بر شما بهر شما شد  
 هر که زامت منتخب شد راعی و مسؤول ربّ شد  
 جای رحمت یا غضب شد چون به خدمت یا خطا شد  
 چون که بر امر مبارک منتخب گشتند هر یک  
 خاطر افراد اینک دانم از محفل رضا شد  
 اهل محفل بی موجب خالی از فکر مناصب  
 هر یک از تکلیف واجب خادم اهل بهاء شد  
 اندرین ماه مبارک سال محفل گویم اینک  
 حمد ایزد محفل روحانی و شورا به پا شد  
 (۲۳ رمضان سنه ۱۳۲۹ هجری قمری) (۱۹۱۱ م)

این قصیده بیست و هفت بیت است و قسمتی از آن نقل شد. نسخه این قصیده بسیار کم و در بین احباب موجود نیست و تا کنون هم به طبع نرسیده و نگارنده از نسخه ژلاتینی که در همان ایام نوشته شده در قروه کردستان در نزد جناب آقا فرج عبدی در سال ۱۳۱۲ هـ ش / ۱۹۳۳ م دیدم و استنساخ کردم. ■  
 شرح احوال جناب میرزا محمد نعیم سدهی به تفصیل در مصاییح هدایت (ج ۳) و ظهور الحق (ج ۸) و تذکره شعرای قرن اول بهائی (ج ۳) به طبع رسیده و دیوان اشعار ایشان نیز که مشتمل بر شرح احوال این شاعر پر آوازه بهائی می باشد مطبوع و منتشر است.

## ۲۲-۴: فخر الشّهداء

سائلی گفت: مقصود از فخر الشّهداء کیست؟

ناطق محفل فرمود: فخر الشّهداء لقب بدیع، میرزا بزرگ نیشابوری خراسانی حامل لوح مبارک سلطان است. این لقب در لوحی که به افتخار پدرش حاجی عبدالمجید آبادی از قلم جمال قدم جلّ جلاله نازل شده مسطور است. لوح مزبور در کتاب مبین (خطّ زین المقرّین، چاپ طهران، صفحه ۱۸۹) با مطلع "هذا کتابٌ نزل بالحقّ..." طبع شده و لقب فخر الشّهداء در صفحه ۱۹۱ آمده است. و نیز لقب فخر الشّهداء در لوح رضا که سؤال از فدا کرده و در مجموعه بزرگ الواح حضرت بهاء الله جلّ جلاله طبع



مصر مندرج است، نازل شده؛ قوله تعالى: "فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ هَذَا الظُّهُورِ بَعَثْنَا إِسْمَاعِيلًا..." [ص ۲۳۱] الی قوله تعالى: "وَمِنْهُمْ فَخْرُ الشَّهَدَاءِ" [ص ۲۳۲]. ■  
 برای ملاحظه آثار مبارکه درباره جناب فخر الشَّهَدَاءِ و ارسال لوح سلطان به ذیل مطالب فقره سوم در هفته نوزدهم مراجعه فرماید.



جناب بدیع فخر الشَّهَدَاءِ

۲۲-۵: سید عزیز

سائلی فرمود: مقصود از سید عزیز کیست؟

ناطق محفل فرمود: در سوره ۷۹ قیوم الأسماء آیه آخر هیکل مبارک حضرت اعلیٰ به جناب سید حسین کاتب یزدی لقب "عزیز" را مرحمت فرموده‌اند، قوله تعالى: "یا



قرّة العین قل یا أیّها العزیز الحسین الحسینی إنّ الله قد جعل لذكره علی کلّ الحال شبحاً علی الحقّ بالحقّ کبیراً فخذنی فی عرش القدس مکانک فإنا نریک فی أمر الکتاب باسم الباب مکتوباً" انتهى ■

برای مطالعه شرح احوال جناب سید حسین کاتب یزدی به ذیل "سیدعزیز کاتب وحی" در کتاب رحیق مختوم (ج ۱، ص ۷۵۷-۷۶۰) مراجعه فرماید.  
جناب دکتر محمدحسینی با توجه به بیان حضرت ربّ اعلی در قیوم الأسماء و مندرجات کتاب رحیق مختوم در کتاب حضرت باب (ص ۶۲۰-۶۲۱) چنین مرقوم فرموده‌اند:

"... جناب اشراق خاوری در مجلد نخست از کتاب رحیق مختوم (ص ۷۵۷) و ذیل عنوان "سید عزیز کاتب وحی" می‌نویسد که: "این لقب را حضرت اعلی در تفسیر احسن القصص که به قیوم الأسماء معروف است به جناب سید حسین کاتب عنایت فرموده‌اند". استاد مؤلف مذکور به بیان مبارک حضرت باب در سوره ۷۹ قیوم الأسماء است آنجا که می‌فرمایند: "یا قرّة العین قل یا أیّها العزیز الحسین الحسینی". با توجه دقیق به دنباله بیان مبارک: "... فخذ فی عرش القدس مکانک فإنا نریک فی أمر الکتاب باسم الباب مکتوباً" روشن می‌شود که مراد از عبارت "العزیز الحسین الحسینی" خود وجود مبارک حضرت باب است. باید توجه داشت که کتاب قیوم الأسماء ظرف چهل روز نازل گشته است و در این مدت چهل روز، همانطور که از پیش آمد، تنها جناب باب‌الباب به حضرت باب مؤمن بوده است..."

شرح احوال جناب سید حسین کاتب یزدی در کتاب حضرت باب (ص ۶۲۰-۶۲۱) مندرج است.

## ۲۲-۶: شهدای اراک

سائلی فرمود از قبل در باره شهدای خمسة عراق (اراک) مطالبی فرمودید. رجا دارم درباره شهدای سبعة اراک هم مطالبی بفرمایید.

ناطق محفل فرمود شهدای سبعة عراق (اراک) و شرح شهادت آنان در روزنامه‌ای که در آن ایام به اسم اطلاعات نشر می‌شده موجود و عکس شهداء هم ضمیمه است. اسامی آنان به قرار ذیل است:

(۱) میرزا علی اکبر برار؛ (۲) عیالش مریم خانم، (۳) خواهر عیالش خورشید خانم،

۴) عبدالحسین پسرش دوازده ساله بوده؛ ۵ و ۶ و ۷) پسران دیگرش میرزا آقا نه ساله، عبدالله شش ساله و عبدالرحیم که شیرخوار و چهل و شش روزه بوده است؛ همه را سر بردند و مقداری اموال و جواهراتش را بردند. ■

جناب نصرالله رستگار در ضمن خاطرات خود در کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (ص ۸۲) و در شرح سفرشان به سلطان آباد اراک در حدود سنه ۱۳۳۱ هـ ق/۱۹۱۳م درباره جناب علی اکبر برار و خوابی که دیده اند چنین نوشته اند:

"... در این سفر در خواب دیدم حضرت عبدالبهاء وارد سلطان آباد شده و به منزل سرور ابرار برار بزرگوار تشریف فرما شده اند. این خواب خود را در همان موقع حضور اجباء معروض داشته تقریباً بعد از دو سال در موقع جنگ بین المللی سابق شهادت رقت آور بی نظیر این عاقله مقدسه از صغیر و کبیر و زن و مرد پیش آمد و در نتیجه تمنای خالصانه حضرت برار در موقع تشرّف بوده است..."

و در موضع دیگری از کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (ص ۳۴۲-۳۴۴) نوشته اند که صبیبه جناب صدرالصدور همسر آقا میرزا حاج آقا روشن ضمیر بوده و او برادرزاده جناب میرزا علی اکبر برار شهید می باشد. سپس درباره جناب برار چنین ادامه مطلب داده اند:

"... چون ذکر حضرت شهید بزرگوار شده مناسب دانست اقداماتی که بعد از شهادت رقت آور و حیرت انگیز این نفس منقطع و عاقله خدمتگذار و فداکارش به عمل آمده به طور اختصار بنگارد.

گذشته از اقداماتی که به وسیله محفل مقدس روحانی وقت و مکاتبه با دولت و زمامداران امور شده عکس شهداء در مجله اطلاعات چاپ و به وسیله لجنة محترمة نشر نفحات که بنده در آن موقع افتخار عضویت آن را داشته به تمام مراکز امریه ارسال گردید. از طرف عده ای از بهائیان با شاهزاده عضدالسلطان پسر مرحوم مظفرالدین شاه طاب ثراه که در آن موقع حکمران عراق بوده، مستقیماً مکاتبه و دادخواهی شده و بعد از ایشان مرحوم سلطان جنید میرزا معتمدالدوله طاب ثراه نواده فرهاد میرزا معتمدالدوله معروف حکمران عراق شده. نظر به این که بلوک طالقان قبل از مشروطیت در تیول این خانواده بوده بنده شخصاً با این شاهزاده آزاده ارتباط و ارادت داشتم و به همین مناسبت در حدود سال ۱۳۲۸ هجری قمری / ۱۹۱۰ م که منزل ایشان در باغ جنت گلشن روی روی منزل اخوان محترم ارجمند بوده با این شاهزاده عظیم الشان که درویش مسلک

و دارای حُسن سلوک بودند مذاکرات در موضوع اهمیت تعالیم عالیة دیانت بهائی به عمل آمد و الواح و کتب امریه به ایشان داده شد و اخوان محترم ارجمند هم با این شاهزاده دانشمند معاشرت پیدا نمودند.

باری، به واسطه این سوابق بنده شرحی خدمت ایشان معروض داشته و تقاضای احقاق حقّ مظلومین و مجازات قاتلین خونخوار و غدار را نمودم. جوابی از این حکمران مهربان به خطّ خود ایشان رسید و از حُسن اتفاق با عین پاکت پستی و مُهر و امضای آن مرحوم در نزد بنده موجود می باشد. محض اثبات قدردانی و وفاداری دوستان رحمانی نسبت به اشخاص و زمامداران خیرخواه و بی طرف و بی غرض و شادی روح آن مرحوم سوادش ذیلأ نوشته می شود:

وزارت داخله - حکومت عراق - ۴ حمل ۱۳۳۴ [۱۹۱۶ م]

جناب آقای نصرالله خان دام مجده

اول روز ورود عراق مرقومه شریفه رسید. اولاً تبریک عید سعید می گویم و از این که همه وقت در اوقاتی که به خدمت اهالی محترم طالقان افتخار داشتیم نهایت مساعدت و انسانیت را می فرمودید اظهار امتنان و تصدیق می نمایم.

در خصوص قضیه مؤلّمه میرزا علی اکبر مرحوم حقیقتاً احدی نیست که اظهار تأثر نماید و امیدوارم که آنچه در قوه یک شخص جدی و فعال است در تفتیش و تحقیق و احقاق حقّ مظلومین خصوصاً در این مسئله کوتاهی نشود و مخصوصاً لدی الورود شروع به تحقیقات نموده امید است که خداوند هم توفیق مرحمت فرموده نتیجه مطلوبه حاصل شود و یقین دارم که یقین دارید ذره از ذرات تکلیف خود را در این باب قصور نمی نمایم. پیوسته منتظر مژده سلامت هستم. خودتان هم هر چه از خارج و داخل در این باب می شنوید اطلاع بدهید که تعقیب شود بلکه انشاءالله کشف مطلبی شود.

معتمدالدوله

قاتلین تعقیب شدند ولی به واسطه اشکالات داخلی و خارجی مجازات آنها میسر

نشد..."

نشریه اطلاعاتی که مورد اشاره قرار گرفته، هفته نامه اطلاعات مورخ سه شنبه ۹ جمادی الاول سنه ۱۳۳۴ هـ ق مطابق مارچ سنه ۱۹۱۶ م (اسفندماه ۱۲۹۴ هـ ش) است که تحت شماره ۶۹-۱۱۴ به طبع رسیده و در صفحه ششم آن تحت عنوان "مکتوب از عراق" شرح شهادت شهدای اراک را که در لیل ۱۷ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۴ هـ ق/۲۱ فوریه

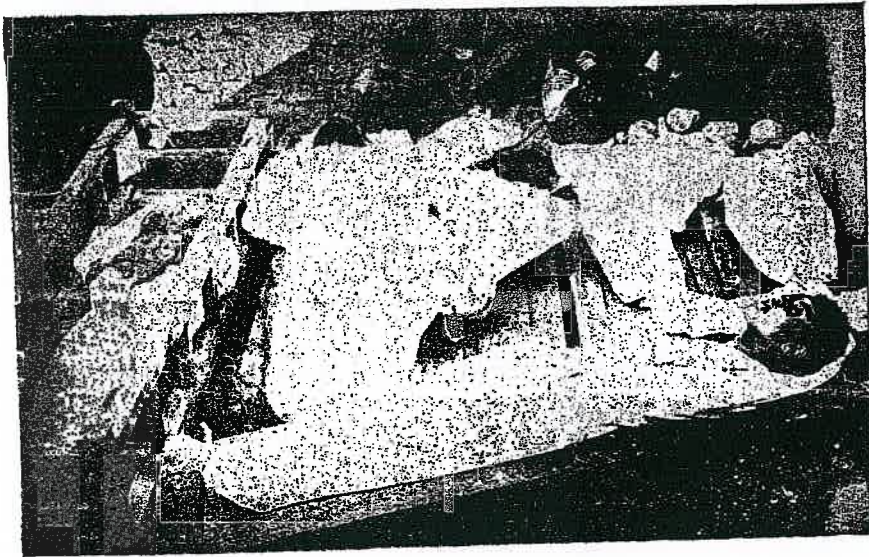
قیمت اشتراك  
 يكساله  
 طهران ۱۵ قران ۸ قران  
 ولايات داخله ۲۰ قران ۱۱ قران  
 ممالك خارجه ۱۱ قرانك ۶ قرانك  
 قيمت اطلاعات با مدير است



مدیر اداره  
 طهران خلیفه لاله زار  
 سر دبیر « میرزا علیخان زنجانی »  
 مكاتب بدون مهر و امضا پذیرفته نخواهد شد  
 يك نمره شش ماهی

روزنامه آزاد ملی

Le crime de Soltanabad      گراور جنایت فجیعہ دلخراش عراق



Les victimes enveloppées dans leur linceuil. Au premier plan, la belle-sœur et à gauche, sur le banc, la femme de Mirza Ali Ekber. ....

کابشه اوق نشان میدود کشته گان مظلوم  
 عراق را که آنها را کفن کرده اند  
 در یکطرف صفحه مجسمی است که  
 صورت او ظاهر و خواهر زن جوان میرزا  
 علی اکبر است  
 و در طرف چپ که روی نیمکت مستور  
 است عیال مظلومه خود میرزا علی اکبر میباشد

گراور مندرجات نشریه اطلاعات درباره شهدای اراک در این صفحه و دو صفحه بعد

Les victimes enveloppées dans leur linceul. Au premier plan, la belle-sœur et à gauche, sur le banc, la femme de Mirza Ali Ekber. . . .

کایشه دوق نشان میدود کشته گان مظلوم عراق را که آنها را کهن کرده اند در یکطرف صدمه جسمی است صورت او ظاهراً و خواهر زن جوان میرزا علی اکبر است و در طرف چپ که روی نیمکت مستور است عیال مظلومه خود میرزا علی اکبر میباشد



Les cinq cadavres: le père et ses 4 enfants.

On voit sur la poitrine du père la trace d'une blessure faite avant que le malheureux fut égorgé. On a vu probablement assisté au massacre de tous les siens.

La photographie montre aussi le supplice du dernier-né, un enfant de 2 mois dont la tête a été arrachée du corps. Les dentelles qui entourent la cou sont les preuves irréfutables que les brutes sanguinaires ont trouvé plus simple de décapiter le pauvre petit être par simple traction. . .

Mieux que tout ce que nous pourrions dire et écrire, cette photographie crie «Justice!»

کایشه دوم نشان میدهد پنج فار دیسکر از مقتولین مظلوم را که یکی پدر و چهار نفر پسر است که پهلوی هم گفته اند روی سرینه میرزا علی اکبر بیچاره تر زخمیکه قبل از سر بریدن او زده اند محسوس است و براین معلوم میگردد که خود او در حواله داشته عدد زن و خواهر زن و چهار بچه اش زنده حضور داشته بعد از آنها خود آن بیچاره را سر بریده اند گراور دوق نیز بنامی میمانند کوچکترین معلومی را که طفل دو ماهه بود با حالت دلخراهی مذکور پیشه گان درند سر او را از بدن کهنه و رنگهای گرم او که از بدن بیرون آمده و معلومی در این گراور ظاهر است معلوم میشود سینه این حیوان های درنده کندن سر او را سهل تر از بریدن مانسته اند بهتر و بالاتر از هر اندازه که ما اظهار عدالت خواهی بنمائیم حالت دلخرازی خود این کشته گان معلوم است که در این دو گراور ظاهر بوده درین عدالت زده انجام عادلانه خود را خواستار هستند



## مکتوب از عراق

خدمت محوم شاکردانی مدارس طهرانی

دامت تأییداتهم العالی

در لیل ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۳۴ هجری علی  
اکبر برادر زاده این میر محمد ناتوان را دوسلطان  
آباد در حائقی که درخانه خود نمسته شبانه رفته اند  
خود و جانشو همسیره جانیش را که دختر دوازده  
سیزده ساله بوده یا چهار نهمی که بزوک آن ها  
یازده ساله و کوچک آنها شیر خوب و چینی و  
شش روزه بوده باقی حالت فجیع و دلگدالی سر  
بریده و مبالغی پول و اموال و طلاآت آنها  
را برده اند ظلم و ستمی روا داشتند که در هیچ  
عهد و عصری شبه آن دیده نشده و هیچ آریخی  
نظیر آن و ایاه ندارد ناله های مظلومانه را که از  
دل درد ناک پدر و مادر می شنوم مسکوت منه  
گذاشته و از آن چیزی نمیگویم زیرا که آه و فغان  
اطفال خردسال آتقدر شدید و جانسوز است گذر  
برده های کوش محلی برای شنیدن ندبه و زاری  
پدر و مادر باقی نمی گذارد آری ای نوسالان  
برومند و ای شاکردان محترم و ارجمند مدارس این  
اطفال معصوم که دو نفرشان در مدرسه مصعبیه  
عراق مشغول تحصیل بودند با کوی بریده و بدن  
خرفه بخون سلام معصومه عرض می کنند و بزبان  
باطنی می گویند ای برادر های همسکار و ای هم  
سالهای ما خیلی شوق و آرزو داشتیم که سن و  
تحصیل مارشد و قوتی پیدا قایدو بنوع خود خدمتی  
کنیم اما ظلم سبع های درنده و ستمکار های خون خوار  
دست آرنوی ما را از رسیدن بسن رشد کوتاه کرد  
و در لیل ۱۷ ربیع الثانی که محقق شبانه مه-ولی  
کلاس را تمام کردیم گرفتار دست ظلم ظالمین شدیم  
رحم به پدر و مادر و خاله ما نکردند سهل است

شماره ۶۹ - ۱۱۴

برادر کوچک و شیر خوار ما را شهید کرده و  
این قدر ملتفت نمودند که طفل شیر خوار در هر  
کیش و آئین مستوجب رحم و شفقت است فردا  
صبح هم کلاسهای ما در مدرسه مصعبیه مانند  
ملاقات ما میباشند الموسی بخیر و بر زبان که در عالم  
چسند در خور محبت یا شما باشد نداریم که از هم  
شاکردیهای خود نیامدن مدرسه را معذرت بخواهیم  
و مرض کنیم پدر و مادرمان تنها بودند و مهر  
فرزندی مانع بود که آنها را در عالم دیگر تنها  
بگذاریم ما هم با آنها بسفر رفتیم و از همه شما  
التاس دعا داریم و برای آنکه عذر عدم حضور  
مدرسه را معسود آثبات فائیم ذو مجلس عکس خودمان  
را نیز تقدیم داشتیم که همشاکردیهای محترم حالت  
دلفکار ما را معاهده فرموده معذرتان را قبول  
فرمایند آری ای برادران خردساز با دلشهای  
برین تسکرامی کنیم که این ظالمهای خون آخام  
بخرد و بزوک ما رحم نکرده و ظلمی نمودند که  
هیچ حیوان درنده مثل آن را عبری نداشته ولی  
اشتباه کردند زیرا که اسکر زنده قالی بی نیات  
را از ما گرفتند ولی در عالم الهی حیات ابدی حاصل  
نمودیم پدر ما مسکرو این مصراع را بنا یاد مبداد  
سودا چنین خوشی است که یک جا کند کسی این  
شیر می بود که از زبان اطفال مسوم مرض خودم تا  
برای اولی الابصار پایه عبرت باشد و بدانند پایه  
ظلم ظالمین تا چه درجه است  
اقل الحاج میرزا حسن تاجر کاشانی

۱۹۱۶م اتفاق افتاده درج نموده و گراور عکس‌های شهداء را در صفحه هفتم مندرج ساخته است. شرحی از شهادت شهدای اراک در کواکب الدرّیّه (ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۲) مندرج است.

در این مقام زیارت‌نامه شهدای اراک را مندرج می‌سازد:

به واسطه جناب میرزا آقای قائم‌مقامی

عراق عجم

احیای الهی قرائت فرمایند

هو الله

یا مَنْ قَدَّرَ لِلَّذِينَ اسْتَشْهَدُوا فِي سَبِيلِهِ مَقَامَاتٍ عَالِيَةً وَدَرَجَاتٍ سَامِيَةً يَغْتَبِطُهُمْ فِيهَا الْمَخْلُصُونَ مِنَ الْأَبْرَارِ وَالْمُقَرَّبُونَ مِنَ الْأَخْيَارِ بَلْ يَصَلِّيْ عَلَيْهِمُ الْأُتَمَّةُ الْأَطْهَارُ وَأَجَلَاءُ الْأَوْلِيَاءِ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْرَارِ الْخَفِيِّ عَنِ الْأَنْظَارِ وَأَخْصَصَ بِالذِّكْرِ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الرَّجُلَ الرَّشِيدَ وَالنُّورَ السَّاطِعَ الْمَجِيدَ الْمَسْكُ الْأَذْفَرَ سَمَى عَلَى أَكْبَرِ قَدَسٍ سَرَّهُ الْأَطْهَرُ. رَبِّ إِنَّهُ كَانَ نُورًا سَاطِعًا وَضِيَاءً لَامِعًا وَبِرْهَانًا قَاطِعًا وَشَهَابًا ثَاقِبًا عَلَى النَّكَثِينَ وَسَيْفًا شَاهِرًا عَلَى النَّاقِضِينَ وَدَلِيلًا وَاضِحًا لِلطَّالِبِينَ وَعَيْنًا نَضَاحَةً لِلظُّلَمِ الْعَطَاشِ مِنَ الطَّالِبِينَ وَلَمْ تَأْخُذْهُ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا شِمَاتَةٌ شَامِتٌ وَلَا لَدَغَةٌ شَاتِمٌ فِي أَمْرِكَ بَلْ اسْتَقَامَ اسْتِقَامَةَ الرَّاسِيَاتِ وَقَاوَمَ مَقَاوِمَةَ اللَّيُوثِ فِي غِيَاضِ الْيَتِنَاتِ وَدَلَعَ لِسَانَهُ بِذِكْرِكَ وَبَرَعَ فِي بَثِّ حَجَجِكَ وَبِرْهَانِكَ وَصَدَعَ بِمَا أَمَرَ بِهِ فِي كِتَابِكَ وَاشْتَعَلَ بِنَارِ حَبِّكَ وَنَادَى بِاسْمِكَ وَأَيَّقِظَ الرَّاقِدِينَ فِي مَهْدِ الْهُوَى وَانْقِذِ الْهَالِكِينَ فِي غَمَارِ الشَّقَى وَأَغَاثِ الْمَلْهُوفِينَ يَتَمَنُّونَ الْهُدَى وَيَتَسَابِقُ النَّاطِقِينَ فِي مَضْمَارِ الْبَيَانِ يَطْلُبُونَ الْغَايَةَ الْقَصْوَى.

رَبِّ إِنَّهُ قَدْ تَحَمَّلَ كُلَّ مَشَقَّةٍ وَبَلَاءٍ وَابْتَلَى بِكُلِّ بَأْسَاءٍ وَضُرَّاءٍ وَأَطْلَقُوا عَلَيْهِ الْأَعْنَةَ الْأَشَدَّاءَ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَاشْرَعُوا عَلَيْهِ الْأُسْتَنَةَ الْأَلْدَاءَ مِنَ الْخِصْمَاءِ وَمَا مِنْ كَأْسٍ مَرِيرَةٍ إِلَّا تَجَرَّعَ مِنْهَا فِي سَبِيلِكَ وَمَا مِنْ عَلْقَمٍ مَرِّ الْمَذَاقِ إِلَّا وَذَاقَهُ فِي مَحَبَّتِكَ وَمَا مِنْ سَهْمٍ إِلَّا اسْتَهْدَفَهُ فِي تَبْلِيغِ أَمْرِكَ وَمَا مِنْ سَيْفٍ شَاهِرٍ إِلَّا وَقَدَّ قَبْلَهُ انْجِدَابًا بِنَفْحَاتِكَ.

رَبِّ إِنَّهُ كَانَ ينادى كُلُّ الْوَرَى بِحَيِّ عَلَى الْفَلَاحِ وَحَيِّ عَلَى النَّجَاحِ حَيِّ عَلَى الْوَرْدِ الْمُرُودِ حَيِّ الرَّقْدِ الْمُرْفُودِ حَيِّ عَلَى مَشْهَدِ اللَّقَاءِ حَيِّ عَلَى مَشَاهِدَةِ الْآيَةِ الْكُبْرَى حَيِّ عَلَى الْفَوْزِ الْعَظِيمِ حَيِّ عَلَى الْفَيْضِ الْمِيمِينِ وَكَأْتِنَ مِنَ الضَّالِّينَ هِدَاهِمَ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَكَمَ مِنَ الْغَافِلِينَ أَيْقِظُهُمْ مِنَ الرَّقْدِ الْوَيْبِلِ وَكَمَ مِنْ عَمَى أَبْصَرَهُمُ النَّورَ الْمِيمِينِ وَ

کم من صمّ أسمعهم ندائك في الدور البديع و کم من أبکم أنطقهم بذكرک متوجهين إلى المقام المحمود و کم من أمواتٍ أحياهم بروح الهدى في اليوم الموعود إلى أن خلع العذار في العراق و صال عليه أهل الشقاق و سفكوا دمه الطاهر و قطعوا جسمه الطيب الطاهر أرباً أرباً و كذلك هجموا على عائلته المقدسة الطاهرة حتى الأطفال الأصغر و شردوا فيهم و صالوا عليهم كالذئاب الكواسر و السباع الضواری و افترسوه حتى لا يبقى أثر منهم.

ربّ إن تلك العائلة الطيبة المباركة فنت بجميع شئونها في سبيلك طلباً لبقائها في ملكوتك قد سبقت في سبيل الفداء كلّ الشهداء. فاجعل لها مقاماً عليّاً و أجراً و قياً و نعماً شهياً و مقعد صدق مرضياً في الملكوت الأبهى حتى تستغرق في بحار الأنوار فضاء قدس لا يتناهى إنك أنت الكريم الرحيم الوهاب و تختصّ برحمتك من تشاء لا إله إلا أنت المعطي العزيز المتان.

عبدالبهاء عباس - تموز ۱۹۱۹

## ۲۲-۷: زیارتنامه جمال قدم

سائلی فرمود درباره زیارتنامه معروف است که نبیل زرنندی از چند لوح آن را ترکیب کرده است.

ناطق فرمود: نبیل زرنندی حسب الأمر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه بعد از صعود جمال قدم جلّ جلاله از چند لوح فقرات مخصوصه را استخراج کرد و به هم پیوست و زیارتنامه جمال قدم را مرتب ساخت و این موضوع را حضرت ولی امرالله جلّ سلطانه در گاد پاسزبای (کتاب قرن بديع) تصریح فرموده‌اند. قسمت اول زیارتنامه از جمله "الثناء الذي..." تا جمله مبارکه "و إنك كنت على كل شيء محيطاً" در لوح یکی از احباء به نام آقا بابا نازل شده است. در مقدمه لوح مزبور می‌فرمایند، قوله تعالى: "...أن يا عبد أن أحرم في قلبك لكعبة الحرام ثم زرها بخضوع میناً فلما سدّ السبيل إلى ربك قدر للزائرین بأن يتوجهوا بقلوبهم إلى مقرّ عرش عظیماً... و إذا أردت الزيارة توضاً كما أمرت في الكتاب ثم ولّ وجهك شطر العرش و قل: الثناء الذي ظهر..." الخ

و در خاتمه لوح می‌فرمایند، قوله تعالى: "و من زار هذا الغريب المحزون المسجون بما ألقى الروح عليه في هذا اللوح قد يغفره الله أبيه و أمه و ذوی قرابته من الذين هم آمنوا بالله و يبعثه لدى كل ظهور بوجه مشرق منيراً..." الخ



فقرة دیگر زیارت‌نامه از جمله "علیک یا جمال‌الله..." تا جمله "الغفور الرحیم" در لوح یکی از احباب نازل شده که اصل لوح در کتاب مبین (طبع بمبئی، سنگی، ص ۳۲۷) مندرج است.

قسمت "صلّ اللّٰهمّ یا الٰهی... الخ هم در ضمن لوح مبارک صادر از قلم جمال مبارک جلّ اسمہ به اعزاز حضرت خدیجه بیگم حرم محترمة حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکره نازل شده است. ■

مطالب فوق درباره فقرات زیارت‌نامه جمال قدم در اثر مطالعات و تحقیقات دقیق تر دستخوش جرح و تعدیل و تغییر شده است. برای ملاحظه شرح مطالب درباره مآخذ زیارت‌نامه جمال قدم به مجله عندلیب (شماره ۷۱، تابستان ۱۹۹۹م، ص ۱۹-۲۰) مراجعه فرمایید.

## ۲۲-۸: میرزا احمد کاشانی

یکی از احبّاء پرسید که لوح مبارک حاوی جمله "ای مؤمن مهاجر" خطاب به کیست؟ در لوح او را احمد خطاب فرموده‌اند.  
ناطق محفل فرمود: مقصود حاجی میرزا احمد کاشانی است که از اتباع ازل شد و با امرالله مخالف بود.

چون ذکر حاجی میرزا احمد کاشانی در میان است خوب است به ذکر چند نفر از مشاهیر احمد‌نامان نیز پردازیم. ■

لوح احمد نازله خطاب به حاجی میرزا احمد کاشانی در مجموعه الواح (ص ۳۱۵-۳۳۰) به طبع رسیده است. برای مطالعه شرحی درباره این لوح به مجله عندلیب (شماره ۴۷، سال ۱۲، تابستان ۱۹۹۳م، ص ۴۶-۵۲) مراجعه فرمایید.

## ۲۲-۹: مشاهیر احمد‌نامان

از مشاهیر تاریخی و قدمای امر مبارک نفوس بسیاری به نام احمد بوده‌اند که یا مخاطب الواح منیعة بدیعه شده‌اند و یا در ضمن لوحی نام آنان از قلم الهی نازل گردیده است، به قرار ذیل:

۱- شیخ احمد بن زین‌الدین احسائی مبشّر به ظهور مبارک حضرت اعلیّ جلّ ذکره که دارای تألیفات متعدّده از قبیل شرح‌الزیاره و شرح‌الفوائد و شرح عرشیه و

جوامع الکلم و غیرها است. مولدش علی المشهور به سال ۱۱۶۲ هـ/ق/ ۱۷۴۹ م و وفاتش به سال ۱۲۴۲ هـ/ق/ ۱۸۲۶ م در بین الحرمین واقع شد و جسدش را به مدینه طیبه برده و در قبرستان بقیع دفن کردند. در آثار مقدسه حضرت اعلی و کتاب ایقان و الواح متعدده از قلم جمال قدم و حضرت عبدالبهاء نامش مذکور گردیده است.

۲- احمد که یگانه فرزند حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره بود و در آغاز صباوت وفات نمود (۱۲۵۹ هـ/ق/ ۱۸۴۳ م). ابتدا در بقعه بی بی دختران در شیراز مدفون شد و سپس مرقد او به گلستان جاوید شیراز منتقل گردید (تاریخ نیل و کتاب ایام تسعه).

۳- میرزا احمد کاتب موسوم به ملا عبدالکریم قزوینی است که شرح حالش در تاریخ نیل مسطور است و به واسطه شهرتش در امر مبارک در دوره حضرت اعلی هیکل مبارک او را میرزا احمد نامیدند. مشارّ الیه در سال ۱۲۶۸ هـ/ق/ ۱۸۵۲ م در طهران پس از واقعه رمی شاه با سایر احباب در آن فتنه عمومی به شهادت رسید.

۴- ملا احمد ابدال مراغه‌ای است که از شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود و پس از ارتفاع ندای حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره به ایمان فائز شد و مکرّر به حضور مبارک رسید و جزو حروف حیّ محسوب گردید. او امرالله را حسب الامر مبارک به جمعی از علما و بزرگان ابلاغ کرد و تحمّل شدائد لاتحصی نمود و عاقبت در قلعه شیخ طبرسی جزو اصحاب حضرت قدّوس به شهادت رسید. مشارّ الیه حسب الامر سفری به خراسان کرد و در واقعه بدشت هم حضور داشت. الواح متعدده از قلم مبارک حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره إعزازاً له نازل که از جمله لوح مبارک تفسیر آیه مودت ذوی القربی است که در قرآن مجید نازل شده است. علی الظاهر پس از شهادت کسی از او باقی نمانده است.

۵- ملا احمد ازغندی است که از تلامیذ حضرت شیخ احسائی و سید رشتی بود و در خراسان توسط جناب باب‌الباب به امر مبارک مؤمن شد و به عزم تشرف حضور حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره از خراسان از راه یزد عازم شد و در یزد مدّتی توقف کرد و استدلالیه معروف خود را در یزد تألیف نمود و حضرت ولیّ امرالله جلّ سلطانه در گاد پاسزبای (کتاب قرن بدیع) به این مطلب تصریح فرموده‌اند. او مورد صدمات و بلیات بود و در دوره قیام جمال اقدس ابهی نیز عارف و مؤمن به مقام هیکل مبارک گردید و آخر کار در مشهد خراسان صعود فرمود و در جلورواق گنبد سبز که از ابنیه تاریخی مشهد است مدفون گردید. جناب میرزا کوچک قدیمی فرزند ملا

علی بجمستانی در سال ۱۳۱۵ هجری شمسی / ۱۹۳۶ م که این عبد در مشهد بودم، برابر سر مزار جناب ازغندی برد و این رمس مقدّس را به من نشان داد. آن محلّ را عدّه‌ای معدود می‌شناختند، زیرا پس از صعود ازغندی اجّاء او را شبانه و مستوراً عن الكلّ در آن محلّ دفن کردند تا اعدای امر خبر نشوند و جسدش را از قبر بیرون نیاورند.

۶- ملاّ احمد معلّم حصاری است که مولدش نامق و نام پدرش کربلایی اسمعیل بوده است. ملاّ احمد به درجهّ اجتهاد رسید و در اوائل از شیخیه پرهیز داشت ولی بعدها به سید رشتی ارادت یافت و در سلک تلامیذ او در آمد و سید رشتی تعلیم فرزندش را به او وا گذاشت و از این جهت به معلّم مشهور شد. مشارّ الیه در امر مبارک در دورهّ اولیه شهرتی داشت و در دور قیام جمال مبارک جلّ جلاله نیز مورد عنایت بود و الواح متعدّده به اعزازش نازل شده است. ملاّ احمد حصاری معروف به معلّم بالاخره در سال ۱۳۰۳ هجری قمری / ۱۸۸۶ م در ظهر روز چهارشنبه نهم ماه رجب صعود کرد. مدفنش در حصار است. مشارّ الیه از معنی سرّ التّکیس سؤال کرده و لوح مبارک در تفسیر آن از قلم جمال مبارک نازل شده است که در رحیق مختوم جلد اول مسطور است. الواح بسیار دارد که در نزد بازماندگانش موجود است. شرح حالش در ظهورالحقّ جلد سوم و تاریخ خراسان تألیف مرحوم حسن فزادی مسطور و موجود است.

داستان مخالفت او با حضرت طاهره در کربلا و سایر اموری که بر این امر مترتب است در تاریخ امر مسطور است و شیخ سلطان کربلایی شرح آن را مجملاً در نامه‌ای نگاشته که در جلد سوم ظهورالحقّ در ذیل احوال شیخ سلطان مندرج است. از حضرت طاهره نیز رساله‌ای موجود است که شرح مخالفت ملاّ احمد را در آن رساله مفصلاً مرقوم کرده‌اند و نسخهّ آن موجود است.

۷- آقا سید احمد شه میرزادی پسر میر محمدعلی است که مآثر و آثار بسیار داشته است. آقا سید احمد شه میرزادی پس از تحمّل مصائب بسیار بعد از خاتمه واقعه قلعه شیخ طبرسی به دست ملاّ تقی ساروی ملقب به ستون کفر و چند نفر از علمای دیگر به شهادت می‌رسد و بدن مقدّس خون‌آلود او را در همان محلّ دفن می‌کنند و مهدی‌قلی میرزا جناب قدّوس را به بارفروش می‌برد. شهادت آقا سید احمد در اردوگاه مهدی‌قلی میرزا بوده و شرح این داستان را مشروحاً میرزا ابوطالب شه میرزادی برادر آقا سید احمد شهید مزبور که خود ناظر وقایع بوده نگاشته است. تفصیل شهادت آقا سید احمد را در تاریخ نبیل و جلد سوم ظهورالحقّ و جلد ثانی آن نیز می‌توانید مطالعه

بفرماید.

۸- احمد یزدی که لوح مبارک احمد عربی به اعزاز او نازل شده و شرح حالش را به تفصیل در جلد دوم محاضرات به نقل از تاریخ امری عشق آباد تألیف شهید سعید جناب استاد علی اکبر معمار یزدی که در سال ۱۳۲۱ هـ.ق / ۱۹۰۳ م در یزد به شهادت رسیده است نقل نموده‌ام.

۹- حاجی میرزا احمد کاشی همانطور که اشاره شد [هفته بیست و دوم، فقره هشتم] لوح احمد فارسی خطاب به او است. مشاراً الیه برادر حاجی میرزا جانی پرپای کاشانی و ذبیح کاشانی بوده و در محاضرات شرحی دربارهٔ او نوشته‌ام. لوح احمد فارسی منتشر و مطبوع است.

۱۰- حاجی احمد میلانی است که عرش مطهر حضرت ربّ اعلیٰ جلّ ذکره در کارخانهٔ حریریافی او مستور بود و بعداً به طهران منتقل گردید. مشاراً الیه از قدمای احباء و مستغنی از توصیف است. پدرش حاجی علی اکبر میلانی بود و با برادرش حاج محمدتقی مورد عنایات حضرت ربّ اعلیٰ بوده‌اند. هیکل مبارک حاجی محمدتقی را به "فتیق" ملقب فرمودند؛ زیرا عدد فتیق با اسم "مم تقی" که شهرتش بوده مطابق است. حاجی احمد را با لقب "اسبق" ملقب فرمودند که با عدد "حاجی میلانی" که شهرتش بوده موافق است. این دو برادر بسیار صدمه دیدند و محبوس شدند و عاقبت با بذل اموال و از دست دادن دارایی و ثروت خود از زندان خلاص شدند و تا آخر حیات به خدمات امریه موقت بودند.

۱۱- شیخ احمد خراسانی اهل معمورهٔ نیشابور که در سال ۱۲۸۳ هـ.ق / ۱۸۶۷ م در تبریز با جناب میرزا مصطفی نراقی و میرزا علی نقی خراسانی به شهادت رسید و شرح شهادت این نفوس مقدّسه را جمال قدم جلّ جلاله در لوحی به تفصیل بیان فرموده‌اند که متن لوح مبارک در محاضرات مندرج است.

۱۲- آقا سید احمد یزدی از شاگردان سید رشتی و به امر مبارک حضرت اعلیٰ جلّ ذکره مؤمن بود و مصائب بسیار تحمّل کرد و در قلعهٔ طبرسی جزو اصحاب بود. یک پسرش در قلعه به شهادت رسید و پسر دیگرش آقا سید حسین یزدی جزو حروف حی و ملقب به سید عزیز و کاتب وحی طلعت ربّ اعلیٰ بود و در واقعهٔ سال ۱۲۶۸ هـ.ق / ۱۸۵۲ م در طهران به شهادت رسید. پسر دیگر آقا سید احمد آقا سید حسن بود که او هم در محضر مبارک حضرت اعلیٰ به کتابت آیات مشغول و در ماکو در محبس

ملازم خدمت حضرت ربّ اعلی بود تا آن که هیکل مبارک او را امر به خروج از ماکو فرمودند. توقیعات منیعه به اعزاز آقا سید احمد از قلم حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره نازل شده که صورتش موجود است. حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره لقب عزیز را به آقا سید حسین یزدی حرف حیّ در کتاب قیوم الأسماء عنایت فرمودند.

۱۳- شیخ احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی که در مزار شیخ طبرسی که به قلعه طبرسی معروف شد مدفون است و اصحاب جناب قدّوس، به شرحی که در تاریخ نیل



مقبره شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی

مسطور است در مزار او مجتمع شدند و آن محلّ را برای دفاع به قلعه تبدیل کردند. نام شیخ طبرسی مزبور به این جهت در تاریخ امر ذکر شده است. مشارّ الیه از علمای بزرگ شیعه و دارای تألیفات بسیار است مانند کتاب الإحتجاج و غیره. وفاتش در اوائل قرن ششم هجری بوده است.

نیز چند تن از معاندین هم بوده‌اند که احمد نام داشته‌اند و در الواح مبارک و تاریخ امر مبارک نام آنان ذکر شده است، به قرار ذیل:

۱- حاج میرزا احمد امام جمعه تبریز که در دوره محمدشاه قاجار دارای این مقام و منصب شرعی بود.

۲- شیخ احمد روحی پسر ملاً جعفر کرمانی داماد یحیی ازل بود و در سال ۱۳۱۴ هـ ق/ ۱۸۹۶ م به امر محمد علی شاه قاجار در تبریز شیخ احمد را با میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حسن خان که از پیروان سید افغانی بودند به قتل رسانیدند. در الواح مبارکه صادره از قلم مرکز میثاق درباره این نفوس مطالب مفصّله نازل شده که در مائده آسمانی و رحیق مختوم قسمتی از آن الواح را مندرج ساخته‌ام.

۳- حاجی میرزا احمد کاشانی که از قبل نامش ذکر شد. مشارّ الیه از پیروان یحیی بود و به جمال قدم جلّ جلاله عناد داشت و عاقبت در بغداد به قتل رسید.

۴- میرزا احمد کرمانی معروف به ناعق کرمانی است که در الواح مبارکه نازله از قلم جمال مبارک جلّ ذکرة الأعظم درباره او مطالب بسیار نازل شده و من در اینجا قسمتی از آن الواح را نقل می‌کنم تا حقیقت حال آن ناعق کرمانی بر قارئین گرامی واضح و آشکار شود.

از جمله در لوح اسم جود نازل قوله تعالی:

"این که درباره احمد کرمانی نوشته بودند إِنَّهُ مَا اتَّخَذَ لِنَفْسِهِ دَلِيلاً وَ لَا سَيِّئاً وَ لَا طَرِيقاً وَ لَا مَذْهَباً وَ لَا إِنصَافاً وَ لَا صِدْقاً؛ يَتَلَوْنَ كَالْحِرْبَاءِ وَ يَتَقَلَّبُ كَالرَّقَطَاءِ..." (این لوح در ذیل فقره چهارم در هفته نوزدهم درج شده است.)

و در لوح حضرت و رقاء شهید می‌فرمایند، قوله تعالی:

"از جمله اخبار جدیده آن که میرزا احمد ارض ک و راء شبی در مدینه کبیره بعد از استعمال بعض اشیاء آنچه نوشتجات معرض بالله نزدش بود آتش زده و گفته خوشم می‌آید. فی الحقیقه بمثابة حرباً مشاهده می‌شود و معلوم نیست بآیّ جهة اراد و إلى آیّ جهة یرید و بآیّ وجه توجّه و إلى آیّ وجه يتوجّه. إن شاء الله حقّ جلّ جلاله ذیل امر را از امثال این نفوس مطهر دارد."

و نیز احمد یکی از اسماء مبارکه حضرت محمد بن عبدالله رسول الله ص است که در سوره مبارکه صف آیه ۶ به آن تصریح شده و از لسان حضرت مسیح علیه السلام بیان فرموده که آن حضرت فرمود پس از من رسولی از طرف خداوند می‌آید که نام مبارکش احمد است.

حضرت رسول ص در سال عام الفیل متولد شدند و در چهل سالگی در مکه به نبوت و رسالت مبعوث گشتند و پس از سیزده سال از مکه به مدینه مهاجرت فرمودند و در سال یازدهم هجری در مدینه وفات کردند و مدفون شدند. ■

درباره احمد نامانی که در فوق مذکور شده‌اند مطالب ذیل را به اختصار به استحضار خوانندگان گرامی می‌رساند:

۱- شرح احوال جناب شیخ احمد احسانی در مطالع الأنوار (تاریخ نبیل زرنندی) مطبوع و مندرج است. برای ملاحظه شرح احوال و آثار و مآخذ مطالعه حیات جناب شیخ احمد به دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۶، ص ۶۶۲-۶۶۷) مراجعه فرمایید.

۲- درباره احمد فرزند حضرت ربّ اعلیٰ به کتاب حضرت باب (بخش چهارم) مراجعه فرمایید.

۳- شرح احوال جناب میرزا احمد کاتب موسوم به ملا عبدالکریم قزوینی در تاریخ نبیل زرنندی مذکور و مندرج است. حضرت بهاء الله در لوح شیخ (ص ۱۲۸) به وجود نسخه‌ای از کتاب بیان فارسی به خط "میرزا احمد" تصریح فرموده و در یکی دیگر از الواح مبارکه چنین می‌فرمایند: "... اوّل این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس؛ واحدٌ منهما الذی سَمیَ بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع إلی مقرّ القصوی و الآخر الذی سَمیَ بالکلیم کان موجوداً حیثنّیدینا..." (مجموعه الواح، ص ۱۷۴)

۴- شرح احوال ملا احمد ابدال مراغه‌ای در کتاب حروف حیّ (ص ۷۴-۷۶) آمده است.

۵- شرح احوال ملا احمد ازغندی در کتاب ظهور الحقّ (ج ۳، ص ۱۵۳-۱۵۴) آمده است. برای ملاحظه آثار مبارکه درباره جناب ملا احمد ازغندی به مائدة آسمانی (ج ۴، ص ۳۵۸ و ج ۷، ص ۱۲۹) و مکاتیب عبدالبهاء (ج ۸، ص ۶۱-۶۲) مراجعه فرمایید. تاریخ نبیل زرنندی نیز حاوی شمه‌ای از احوال او است.

۶- شرح احوال ملا احمد معلّم حصاری در کتاب ظهور الحقّ (ج ۸، ص ۱۵۷-۱۶۰) مندرج است. یکی از الواح مهمّه جمال اقدس ابهی خطاب به جناب ملا احمد معلّم با مطلع "یا احمد اسمع النداء من شطر الکبریا من سدرة المنتهی عن یمین بقعة التوراء..." در مجموعه آثار قلم اعلیٰ (شماره ۲۷، ص ۸۶-۹۸) به طبع رسیده است. لوح دیگر جناب احمد معلّم حصاری در آثار قلم اعلیٰ (ج ۱، ص ۱۴۵-۱۴۸) مندرج است و مطلع آن چنین است: "هذا کتابٌ من لدنا إلی الذی کسر صنم الوهم بسلطان ذکر ربّه مالک الرقاب..."

۷- شرح احوال آقا سید احمد شهمیرزادی و اعضای عاتله ایشان در ظهور الحقّ

(ج ۸، ص ۱۸۷-۲۰۴) به تفصیل مذکور است.

۸- درباره جناب احمد یزدی که مخاطب لوح احمد عربی قرار گرفته است، شرحی در محاضرات (ص ۶۵۲-۶۶۱) و خاطرات مالگیری (ص ۵۷-۵۵) مطبوع و منتشر است.

۹- شرح مربوط به عائله حاجی میرزا احمد کاشی در محاضرات (ص ۱۶۱-۱۶۲) به طبع رسیده است.

۱۰- شرحی از احوال حاجی احمد میلانی در ظهور الحق (ج ۳، ص ۴۱-۴۲) مندرج است.

۱۱- شرح مطالب درباره میرزا مصطفی نراقی و علی نقی خراسانی و شیخ احمد خراسانی (معموره‌ای) در محاضرات (ص ۳۳۵-۳۳۸) مندرج است. و نیز نگاه کنید به لوح جمال قدم در مائده آسمانی (ج ۷، ص ۲۱۸) و محاضرات (ص ۵۴۰) و مطالب مندرج در ذیل فقرات چهاردهم و بیست و سوم در هفته بیست و یکم.

۱۲- شرحی از احوال آقا سید احمد یزدی در ذیل "سید عزیز کاتب وحی" در رحیق مختوم (ج ۱، ص ۷۵۷-۷۶۰) مندرج است.

شرح احوال آقا سید حسین کاتب ابن آقا سید احمد نیز در کتاب حروف حی (ص ۷۷-۸۲) و رحیق مختوم (ج ۱، ص ۷۶۰-۷۵۷) به طبع رسیده است. و نیز نگاه کنید به مطالب فقره پنجم در هفته بیست و دوم

۱۳- برای ملاحظه شرح مطالب درباره شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی به کتاب روضات الجنات (ج ۱، ص ۹۲-۹۴) مراجعه فرمایید.

درباره معاندین امر الهی که احمد نام داشته‌اند، مطالب مختصر ذیل را معروض می‌دارد:

۱- درباره حاج میرزا احمد امام جمعه تبریز در کتاب دانشمندان آذربایجان (ص ۳۵) چنین آمده است که او از علمای معروف آذربایجان بوده و منصب امامت جمعه و حکومت شرعی این ایالت با دودمان او بوده و در سال ۱۲۶۵ هـ ق/ ۱۸۴۹ م مرحوم شده است.

۲- درباره شیخ احمد روحی پسر ملا جعفر کرمانی و آثار مبارکه مربوط به احوال او به ذیل "سید افغانی" در رحیق مختوم (ج ۱، ص ۷۳۷-۷۵۵) مراجعه فرمایید. و نیز نگاه



کنید به کشف الغطاء اثر جناب ابوالفضائل گلپایگانی.

۳- درباره حاجی میرزا احمد کاشانی به ذیل شماره ۹ در سطور فوق مراجعه فرمایید.

۴- درباره میرزا احمد کرمانی لوحی که جناب اشراق خاوری نقل نموده‌اند و حاوی عبارت "این که درباره احمد کرمانی نوشته بودند..." می‌باشد مورخ ۲۹ شعبان سنه ۱۲۹۸ هـ/ق/ ۱۸۸۱ م بوده و از لسان میرزا آقاخان خادم‌الله با این مطلع عزّ صدور یافته است:

"خدمت شارب کأس معانی حضرت اسم جود علیه بهاء الله الأبدی عرض می‌شود...". تمام این لوح در مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاء الله (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۲ بدیع، به خط جناب عندلیب، ص ۷۹-۹۸) به طبع رسیده است. لوح حضرت ورقا حاوی عبارت "از جمله اخبار جدیده..." نیز که درباره میرزا احمد کرمانی نقل شده از لسان میرزا آقاخان خادم‌الله عزّ صدور یافته و به تاریخ غرة شعبان سنه ۱۲۹۸ هـ/ق/ ۱۸۸۱ م مورخ می‌باشد. مطلع لوح مذکور چنین است:

"حمد مقدّس از ذکر و اصغاء مالکک اسماء را لایق و سزاست که از آفتاب آسمان علم عالم انسان را منور فرمود...". متن کامل این لوح نیز در مجموعه آثار قلم اعلی (شماره ۸، ص ۵۱۲-۵۴۹) به طبع رسیده است.

درباره احمد به عنوان یکی از اسماء حضرت محمّد رسول الله حضرت بهاء الله در اوائل تفسیر سورة والشّمس چنین می‌فرمایند: "... و الصّلاة و السّلام علی مطلع الأسماء الحسنی و الصّفات العلیا الذی فی کلّ حرفٍ من اسمه کُنزت الأسماء و به زین الوجود من الغیب و الشّهود و سمی بمحمّد فی ملکوت الأسماء و بأحمد فی جبروت البقاء..." (مجموعه الواح، ص ۳)

برای ملاحظه شرحی مبسوط درباره احمد به عنوان یکی از نامهای حضرت رسول اکرم به دایرة المعارف تشیّع (ج ۱، ص ۵۱۰-۵۱۱) مراجعه فرمایید.

## ۲۲-۱۰: حقایق و اوهام

سائلی فرمود: خوب است درباره اوهام و حقایق و شرح هر یک و فرق مابین اوهام و حقایق مطالبی بیان فرمایید. ناطق فرمود:

اوهام همواره مزاحم حقایق بوده و با پرده‌های ضخیم خود چهره دلارای حقایق را

مستور داشته است. در امر مبارک تعلیم می فرمایند که باید از اوهام برکنار بود و تحرّی حقیقت کرد. مطابق نصوص میار که حقیقت واحد است و اوهام بسیار و بی شمار و اغلب خلق گرفتار اوهام و از حقایق برکنارند. سرّ تجدید ادیان الهیه در ادوار مختلفه به واسطه غلبه اوهام بر حقیقت واقع است که در آغاز توسط مظهر امر الهی تشریح و تبیین می گردد و پس از مدتی از طرق مختلفه اوهام بسیار بر افکار پیروان آن دین غلبه یافته دین الهی را به مذاهب مختلفه متعدده منقسم می سازد و پیروان دین را با یکدیگر به عناد و جدال وادار می کند و در نتیجه اساس شریعت الله ضعیف می شود و هرچه بیشتر از آغاز تشریح دین می گذرد حقیقت اصلی مخفی تر می گردد و اوهام بیش از پیش جلوه گر شده جای حقیقت واحده مسلمة اولیه را می گیرد.

لهذا خداوند مَنّان مظهر دیگری را می فرستد تا چهره حقیقت را از گرد و غبار اوهام مختلف پاک کند و مردم را از پرستش اوهام نجات داده به سرمزل حقیقت رهبری فرماید. اینک برای تشریح مقام و بحث کامل درباره حقایق و اوهام شرحی را که مرحوم جرجی زیدان مدیر مجله الهلال قدیم در یکی از شماره های سال بیستم مجله مذکور (در صفحه ۵۳۰ به بعد) در ذیل عنوان مزبور در فوق به عربی نگاشته به نحو خلاصه به فارسی ترجمه و در این مقام می نگارم و بعد از آن به نگارش نتیجه منظور می پردازم. اینک مقاله:

### حقایق و اوهام یا جواهر و اعراض

مقصود از حقایق اموری است که به شهادت حسّ یا به شهادت عقل دارای واقعیت باشد و بالفعل در خارج تحقّق یافته باشد. امور طبیعیه و اجتماعیه و سیاسیه و دینیه همه از جمله حقایق هستند. زیرا این امور به شهادت حسّ و عقل دارای تحقّق اند و بالفعل واقعیت دارند. اما اوهام به اموری اطلاق می شود که به وسیله قوه مخیله اختراع شود و در عالم خارج به هیچ وجه دارای واقعیت و تحقّق بالفعل نباشد؛ از قبیل خرافات و برخی از اعتبارات اجتماعیه و سیاسیه که در پیرامون حقایق اجتماعی و سیاسی به واسطه قوه مخیله اختراع شده و جمع گردیده ولی در حقیقت دارای هیچ گونه تحقّق و وجود بالفعل نیست و حسّ و عقل هیچ کدام آن را درک نمی نمایند. به عبارت دیگر آنچه واقعیت دارد یعنی در صفحه واقع و نفس الامر تحقّق یافته حقیقت است و آنچه فاقد واقعیت است اوهام محسوب است.

حقایق دارای مراتب و درجاتی است. برخی از حقایق مانند نوامیس طبیعیّه و قضایای ریاضی از حقایق یقینی هستند که به برهان محسوس ثابت شده‌اند و برخی از حقایق اموری هستند که به واسطهٔ اختیار و تجربه و تکرار عمل و نقل متواتر عقل انسانی به حقایق مزبوره حکم می‌کند و به شهادت عقل دارای تحقّق و واقعیت می‌باشند مانند حقایق ادبیّه و تاریخیّه و حقایق اجتماعیّه.

فی‌المثل ما وقتی که می‌گوییم اجسام به واسطهٔ حرارت منبسط می‌شوند و بر اثر برودت منقبض می‌گردند یا آن که می‌گوییم آب مرکّب از اکسیژن و هیدروژن است یا آن که می‌گوییم مجموع زوایای مثلث معادل با دو قائمه است؛ اینها حقایقی هستند که به شهادت حسّ ثابت شده و دارای واقعیت و تحقّق بالفعل می‌باشند و وقتی می‌گوییم انسان حیوان ناطق است (یا انسان حیوان اجتماعی است) یا می‌گوییم فلان واقعه در فلان تاریخ به وقوع پیوسته یا می‌گوییم تربیت سبب تکامل عقول و بروز استعداد مکنون عقل است؛ اینها عبارت از حقایق اجتماعی و سیاسی هستند که عقل انسان بر اثر اختیار و تجربه و تواتر به حقیقت بودن آنها پی برده و حکم به واقعیت آنها کرده است. اینها که گفتیم درجات مختلفهٔ حقایق بود.

اوهام نیز دارای مراتب و درجات است. برخی از اوهام هستند که با عقل و علم مخالف و متناقض هستند مانند اعتقاد به وجود عفريت‌های هائل و اعتقاد به احضار ارواح و گفتگوی با ارواح و سایر خرافات و شعبده‌ها که علم و عقل هیچ کدام برای هیچ‌یک از آنها قدر و قیمتی قائل نبوده و نیست و یکسره به بطلان آن حکم کرده و می‌کند. این دسته از اوهام مستقل‌اند و وابسته به چیزی جز خود نیستند. اوهام دیگری نیز وجود دارد که وابسته به حقایق دیگری است. فی‌المثل یکی از حقایق اجتماعیّه و سیاسیّه را که دارای واقعیت است در نظر بگیرید و ملاحظه فرمایید که در پیرامون آن حقیقت صادقهٔ ساده به مرور از جهات مختلفه اوهام متعدده بسته شده و به حدی شدید است که اصل آن حقیقت را از بین برده و مستور داشته است.

از جمله این اوهام مجاملات و تظاهرات و گفتارهای مبالغه‌آمیزی است که در جامعه به کار می‌رود و فاقد هر گونه واقعیت و حقیقت است. عادات متوارثه در مجالس و احتفالات که از گذشتگان به مردم امروزه به ارث رسیده نیز از این قبیل اوهام محسوب است. مثلاً مردی می‌خواهد تأهل اختیار کند و همسری برای زندگانی خود بگیرد؛ حقیقت این امر عبارت از دوستی واقعی و محبت قلبی بین زن و مرد است که

اساس ازدواج را تشکیل می‌دهد و این محبت بعد از عروسی آشکار و ثابت می‌شود. این مطلب عبارت از حقیقت واقعیه است. حال در اجتماع اوهامی به این حقیقت وابسته شده و از گذشتگان به طبقات بعدی انتقال یافته که به کلی فاقد حقیقت است؛ از قبیل این که در عروسی برای عروس و داماد تخت مخصوصی می‌گذارند یا سراپرده خاصی می‌بندند و هزاران چراغ روشن می‌کنند و طبل و شیپور می‌زنند و غذاهای رنگارنگ و تفریحات گوناگون فراهم می‌کنند و مبالغ هنگفتی در این قبیل امور که فاقد حقیقت و جزو اوهام اصلیه محسوب است صرف می‌نمایند. همه این اوهام وابسته به یک حقیقت بود که عبارت از ازدواج است. آنچه حقیقت و واقعیت دارد ازدواج است؛ دیگر سایر شئون جمعاً وابسته به آن حقیقت و جزو اوهام محسوب است.

مثال دیگر برای این موضوع عادات و رسومی است که به تدریج بر حقیقت واحده مسلمة دین الهی در هر عصری مسلط می‌شود و به سرحدی می‌رسد که از حقیقت دین چیزی نمی‌ماند و همه اوهام است و مردم همه پرستش آن اوهام را می‌نمایند و نام آن را دین و حق می‌گذارند. حقیقت دین عبارت از اعتقاد به خداوند و عمل به اوامر و اجتناب از نواهی او است که به واسطه مظاهر مقدسه الهیه به خلق رسیده است. ولی اوهامی عجیب به این حقیقت صافیه واحده می‌چسبد و به مرور جای حقیقت را می‌گیرد مانند تظاهراتی که در احتفالات دینیه از طرف پیشوایان روحانی اجراء می‌گردد از قبیل پوشیدن لباس مخصوص و اتخاذ هیأت مخصوص و جز اینها... چون سلطانی بخواهد از طرف خود نماینده‌ای برای حکمرانی به شهری از مملکت خود بفرستد، حقیقت صافیه این امر همان فرمان سلطانی به نام آن شخص است که در نزد مردم اعلان می‌شود و همه به صحت صدور آن فرمان از سلطان شهادت می‌دهند. ولی مردم برای انجام این امر که حقیقت آن بسیار ساده است اضافاتی که جمعاً اوهام است، قائل می‌شوند. مثلاً در روز اعلان فرمان در محل معینی جمع می‌شوند و لباس رسمی می‌پوشند و افراد نظامی صف می‌کشند و هر گروهی با اسلحه مخصوص و لباس مخصوص می‌ایستد و علم‌ها و پرچم‌ها برمی‌افرازند و از این قبیل امور که در هر مملکتی به نحوی خاص اجرا می‌شود وابسته به حقیقت صافیه اصلیه است که آن حقیقت عبارت از اصل نمایندگی این شخص از طرف سلطان است و به کلی تحت الشعاع اوهام وابسته به خود می‌شود. حقیقت این امور این است که سلطان گفته ما فلان شخص را به حکومت فلان شهر فرستادیم. از این مطلب که بگذریم جمیع امور دیگر که بالتبع واقع می‌شود همه از

اوهام مجعوله است که به اصل حقیقت به هیچ وجه چیزی نمی‌افزاید.

### اصل عادات:

عقل انسان به خودی خود جز حقیقت صافیه را نمی‌پذیرد؛ ولیکن انسان فطرتاً مایل به اوهام است. مثل این که از اوهام لذتی مخصوص برای انسان دست می‌دهد که ادراک حقیقت صافیه بی‌پیرایه آن لذت را برای انسان ندارد. خیال انسان همیشه مایل و طالب امور غریبه است و چون حقایق فاقد امور غریبه خیالیّه هستند، لهذا انسان فطرتاً برای هر حقیقتی اوهامی بسیار می‌تراشد و پیرامون آن می‌چیند و در سایه اوهام به حقیقت نظر می‌افکند ولیکن این اوهام زائده را انسان فقط برای حقایق اجتماعی می‌تواند درست کند و ابدأً برای حقایق طبیعی نمی‌تواند از اینگونه پیرایه‌ها بسازد. زیرا طبیعت به هیچ وجه اوهام را نمی‌پذیرد و جز حقایق را قبول نمی‌کند. طبیعت به جز حقایق چیزی را نمی‌شناسد. اما امور اجتماعی و سیاسی و دینی که متعلق به تصوّر و احساس و عواطف انسان است اوهام مجعوله را قبول می‌کند زیرا تعلق به تصوّر و عواطف انسان دارد و انسان به واسطه مخیله اوهامی می‌بافد و گرداگرد حقایق مزبوره قرار می‌دهد. این اوهام مجعوله از آباء به اولاد و طبقات بعدی به ارث می‌رسد و هرچه بیشتر پیش می‌رود، بیشتر نمو می‌کند و بزرگتر می‌شود و بیشتر اطراف حقیقت را محاصره می‌کند تا به حدی می‌رسد که عادت شایعه و قاعده معین و مسلم می‌گردد و جای حقیقت را می‌گیرد. هر چند مراحل بسیاری از سرحد حقیقت دور است؛ زیرا دارای واقعیت خارجی نیست و آفریده خیال انسان است.

این معنی که ذکر شد یعنی جعل اوهام و توارث آن در طبقات و رشد و نمو آن به تدریج اصل عادات قومیه و اساس و مبنای اعتبارات اجتماعی است؛ هر چند برای برخی از این اعتبارات اجتماعی و عادات قومیه می‌توان گفت که در اصل امر و آغاز کار حقیقت مسلمّه بوده و به منظور خاصی ایجاد شده و بعدها گرچه آن منظور خاص از بین رفته، ولیکن آن قرار از گذشتگان به طبقات بعدی ارث رسیده و جزو عادات شده و مردم آن را اجراء می‌کنند، بدون آن که منظور مخصوصی از آن در نظر داشته باشند. برای تشریح مطلب همان مثال فرمان سلطانی را مورد دقت قرار می‌دهیم. در آغاز ظهور اسلام وقتی که خلفا می‌خواستند کسی را به حکومت شهری بفرستند چند کلمه به عنوان حکم می‌نوشتند و به او می‌دادند و دستورات شفاهی چندی هم به او می‌دادند

و آن شخص فرمان مختصر خلیفه را می گرفت و یکه و تنها به راه می افتاد و بی سر و صدا وارد آن شهر می شد و مکتوب مختصر خلیفه را به مردم نشان می داد و همه از او اطاعت می کردند و آن فرمان در نهایت اختصار بود و به هیچ وجه الفاظ دلیل بر جاه و جلال و عزت و عظمت در آن دیده نمی شد. به مرور ایام بر اثر توسعه ممالک اسلامی قوه طمع در برخی مردم به هیجان آمد و به خیال مملکت گیری و حکومت افتادند و گاه می شد که برای خود از خلیفه به سمت حکومت شهری فرمانی دریافت می کردند و چون بدان شهر می رسیدند و مستقر می شدند بنای خودسری و بی اعتنایی به دستور و اوامر خلیفه را می گذاشتند.

لذا برای جلوگیری از این امور و این اشخاص خلفا هنگام فرستادن حکومت به شهری بیشتر دقت می کردند و فرمان خود را مفصل تر و حاوی دستورات لازمه و اوامر مؤکده می نگاشتند و گاه می شد که حاکمی مأمور به شهری می شد و حاکم معزول حاضر نمی شد که تخت حکومت را به رقیب خود تسلیم کند و مجبور بود که از خلیفه درخواست کمک کند و کار به اینجا کشید که خلیفه حکام را با لشکر و علم می فرستاد و در حین قرائت حکم با حضور سربازان مسلح به این عمل اقدام می شد تا حاکم قبل نتواند نقض فرمان جدید خلیفه کند و بر همین قیاس اموری واقع می شد که برای دفع آن امور در آن ایام مجبور بودند که فرمان را با طبل و علم و لشکر و غیره بر مردم بخوانند.

کم کم اصل منظور و مقصود و موانع مزبوره از بین رفت و اعقاب سابقین که از اصل حقیقت مسلمة که سبب استقرار و اجرای آن امور گردیده بود غافل و بی خیر و بی اطلاع بودند و به صرف اجرای یک عادت که به ارث به آنها رسیده بود اکتفا می کردند و تا امروز هم به مردم این زمان به ارث رسیده و مردم آن را اجرا می کنند بدون آن که به حقیقت اصلیه آن متوجه باشند و این امور امروزه جزو اوهام محسوب و فاقد حقیقت بوده و هستند.

امور دیگری از قبیل جلال و جبروت سلطنت و خروج سلطان با افراد قشون و درباریان و صف کشیدن نظامی ها در حین عبور موبک سلطانی و کشیک دادن نظامیان در دم قصر پادشاه و مراسم شرفیابی مردم به حضور سلطان و مسأله روزهای سلام خاص و ایام عید و ایام رسمی و غیر اینها همه جزو این معنی و مسأله ای است که ذکر شد؛ یعنی حقیقت اولیه که سبب حصول آن بوده از بین رفته و امروز مردم آن را بدون هیچ

منظوری به صرف عادت اجرا می‌کنند. اموری که در مجالس عروسی و سوگواری و جشنها و مهمانی‌ها واقع می‌شود همه در این ردیف می‌باشند. همه این عادات در آغاز دارای اصل مسلم و حقیقی بوده‌اند که برای منظور خاص و غرض مخصوص استقرار یافته و اینک قرن‌ها است که آن منظور اصلی از بین رفته و اجرای آن بر حسب عادت موروثی باقی مانده است.

اگر ما در هر یک از اعمال و رفتار بشر به دقت نگاه کنیم، هیچ کاری را خالی از اوهام نخواهیم یافت، در گفتار و خوراک و پوشاک و ازدواج و حکومت و سیاست و سائر احوال انسان اوهام بسیاری موجود است. در هر یک از این امور حقیقتی موجود که پیرامون آن را اوهام فراوانی گرفته است و این اوهام به اسم عادت که از اسلاف به ارث رسیده در بین مردم باقی مانده و هر طبقه آن را به طبقه بعد خود می‌سپارد و همه آن را عمل می‌کنند بدون آن که به حقیقت آن واقف باشند. برخی از این اوهام اصلاً فاقد حقیقت هستند و حقیقت اولیه به کلی از بین رفته و جای خود را به اوهام و عادات موروثی داده و برخی هم مختصری از آثار حقیقت خیلی ضعیف در آن نمودار است، ولكن قیاس آن حقیقت نسبت به اوهامی که آن را احاطه کرده قیاس مشت به خروار و ألاف به أعشار است.

### طوایف و امم در اوهام متفاوتند:

مردم دنیا از حیث توجه به حقایق و اوهام با هم فرق دارند و این فرق را در بین طوایف موجوده در جهان می‌توان به نحو اجمال مشاهده کرد. برخی از این طوایف بیشتر توجهشان به حقایق است و به اوهام کمتر توجه دارند و برخی برعکس بیشتر ناظر به اوهام و کمتر متوجه حقایق می‌شوند. مردم انگلیس فی‌المثل بیش از همه مردم ناظر به حقایق امور هستند و چندان توجهی به اوهام مجعوله ندارند. هر یک از آنها چون به کاری پردازد متوجه حقیقت آن می‌شود و به هیچ وجه نظری به اوهام موجوده در اطراف آن کار ندارد. گویند مردی انگلیسی می‌خواست از قاهره به عباسیه برود و برای این کار الاغی را از مردی عرب کرایه کرد و بر آن سوار شده به راه افتاد. مرد عرب همان طور که الاغ را می‌راند به مرد انگلیسی که سوار الاغ بود بد می‌گفت و فحش می‌داد زیرا می‌پنداشت که آن انگلیسی لسان عربی را نمی‌فهمد و لهذا از خشم و غضب او بیمی در دل نداشت. در بین راه مردی راهگذر آن جریان را دید و



به لغت انگلیسی به شخص انگلیسی گفت که این مرد عرب تو را دشنام می‌دهد و بد می‌گوید. انگلیسی با خونسردی تمام به وی گفت آیا فحاشی و دشنام گفتن این مرد سبب می‌شود که من به عباسیه نرسم؟ مرد رهگذر گفت نه چه بد بگوید و چه نگوید شما حتماً به مقصود خواهی رسید. انگلیسی گفت، خوب مقصود من رسیدن به عباسیه است؛ بگذار او هر چه می‌تواند به من دشنام بدهد به حال من چه تفاوتی می‌کند چون بالاخره به عباسیه خواهم رسید. این داستان هرچند خالی از سادگی نیست و خنده‌آور است ولی دلیل آن است که مردم انگلیس بیش از سایر ملل ناظر به حقیقت‌اند و اعتنایی به اوهام مجعوله ندارند. برعکس در دنیا امم و طوایفی هستند که نهایت اهمیت را به اوهام مجعوله می‌دهند و ابداً قدر و قیمتی برای حقیقت قائل نیستند و بیشتر شرقی‌ها از این قبیل‌اند. همواره از حقیقت غافل و به اوهام مایلند؛ نظر به پوست دارند و توجهی به مغز نمی‌کنند.

### در میان یک طایفه اوهام متعددهٔ مختلفه وجود دارد:

اگر یک طایفه و یک امت مخصوصی را در نظر بگیریم می‌بینیم توجه آنان به اوهام متفاوت و مختلف است. مثلاً افراد یک طایفه که بیابان‌نشین و دهاتی باشند سالم‌تر از شهرنشینان و به حقیقت نزدیک‌ترند و هرچه دامنهٔ تمدن و شهرنشینی توسعه یابد دامنهٔ تشریفات زائده و دوری از سادگی و آلایش به اوهام مجعوله توسعه‌اش بیشتر می‌شود. برای اثبات این منظور طایفه و امت عرب بهترین مثال است. شما اعراب را در دوران بادیه‌نشینی و جاهلیت و در دوران تمدن و شهرنشینی که بعد از ظهور اسلام برای آنان حاصل شد مقایسه کنید و ببینید که چگونه در دورهٔ تمدن، سادگی عادات و معاملات و احوال و مخاطبات و مکاتبات خود را از دست دادند و پیوسته این معنی رو به تزاید گذاشت و هنوز هم رو به تزاید است. اعراب در دورهٔ بادیه‌نشینی و اوائل دورهٔ تمدن خود در مکالمات و مکاتبات خود به اظهار اصل حقیقت عاری از هر گونه پیرایه اکتفا می‌کردند و حتی در مقابل خلفا و سلاطین که قرار می‌گرفتند بدون ذکر هیچ گونه لقب و جاه و جلالتی با او مکالمه می‌کردند. خلیفه را به اسم می‌نامیدند یا لقب او را در هنگام مخاطبه بر زبان می‌راندند و سپس مقصود و غرض خود را برای او شرح می‌دادند و در حین تکلم نهایت سادگی را به کار می‌بردند و کلمات زائده و حشو را ابداً استعمال نمی‌کردند. خلفا و امرا هم در خطب و مکاتبات خود عیناً همین سادگی



را داشتند و وقتی که نامه می نوشتند هر چه کسی می خواست لفظ زائدی در آن بیابد ممکن نمی شد زیرا طوری ساده و بی پیرایه نوشته می شد که حذف یک کلمه از آن صدمه به معنی می زد.

این قوم هر چه در مدارج تمدن بیشتر بالا رفتند، بیشتر از حقیقت صافی بی پیرایه دور شدند و به اوهام زائده بیشتر گرفتار گردیدند. نامه ها مملو از زوائد و حشو شد مخاطبات مملو از القاب و انواع تفضیم و تکریم گردید و به قدری این معنی پیشرفت کرد که مثلاً اگر از نامه اصل مقصود و حقیقت را برمی داشتند نصف بیشتر این نامه زائد و حشو و اوهام مجعوله غیر لازمه بود و همانطور که سابق گفتیم در آغاز که این زوائد برقرار شد نظر به مقصود و منظور خاصی بود و به تدریج آن منظور زائل شد و بر حسب عادت رعایت آن زوائد غیر لازمه از راه توارث و عادت واجب و مُجری گردید و آن امت و طایفه که بعد از ذلت و حقارت به این پایه از جلال و عظمت رسیده بود راضی نمی شد که از آن اوهام زائده صرف نظر کنند زیرا فطرتاً از استعمال آن هر چند عاری از حقیقت بود، لذت می برد.

مثلاً در اوائل ظهور اسلام وقتی که خلیفه می خواست به نماینده خود در مصر نامه بنویسد می نوشت: "من عبدالله فلان امیر المؤمنین ... إلى عامله علی مصر؛ اما بعد ... و اصل مقصود خود را در یکی دو جمله می نگاشت. ولی در اواخر حال، مثلاً یکی از خلفای عثمانی که می خواست به عامل خود مکتوبی بنویسد، اولاً چند سطر را اختصاص به حمد و ثناء الهی می داد؛ سپس در ضمن چند اسم، پدران تاجدار خود را با القاب طویله عریضه می نگاشت آنگاه به موضوع اصلی می پرداخت و آن هم مملو از زوائد بود. مثلاً سلطان سلیمان قانونی خلیفه عثمانی نامه به پادشاه فرانسه نوشته از این قرار:

"بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّذِي تَجَلَّ قَدْرَتُهُ وَ تَمَجَّدَ إِلَى الْأَبَدِ وَ تَعَظَّمَ كَلِمَتُهُ الْإِلَهِيَّةِ وَ بَرَكَتَةِ شَمْسِ سَمَاوَاتِ النَّبَوَّةِ وَ كَوْكَبِ بَرَجِ الْأَوْلِيَاءِ رَئِيسِ طَغْمَةِ الْأَبْرَارِ مُحَمَّدِ الطَّاهِرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ بَظِلِّ أَنْفَسِ صَحَابَتِهِ الْأَرْبَعَةِ الطَّاهِرِينَ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عِثْمَانَ وَ عَلِيَّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ شَاهِ سُلْطَانِ سَلِيمَانَ خَانَ ابْنِ السُّلْطَانِ سَلِيمِ خَانَ الْغَازِي أَنَا سُلْطَانُ السُّلْطَانِينَ وَ مَلِكُ الْمُلُوكِ وَ وَاهِبُ الْأَكَالِيلِ لِمُلُوكِ الْعَالَمِ ظَلَّ اللَّهُ عَلَيَّ الْأَرْضِ. پادشاه و سلطان البحر الأبيض و الأسود و بلاد الروم ایللی و الأناضول و قرمانی و ارض روم و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و العجم و دمشق و حلب و مصر و مکه و المدینة و القدس الشریف و سائر بلاد العرب و الیمن و الإیالات شتی الّتی سلفائنا العظام و أجدادنا الشرفاء

قد افتحوها بقدرتهم المنصورة و كذلك عدد كثير من البلاد التي عظمتي الملوكة قد اخضعتها لسيفي الساطع أنا ابن السلطان سليم بن السلطان بيازيد شاه السلطان خان سليمان اكتب إليك يافرنسيس ملك مملكة فرنسا ما هو كذا و كذا... الخ

ملاحظه بفرمایید که حقیقت صافیة اولیه به چه پرده‌های ضخیمه از اوهام زائد مستور گردیده است. (احکام و نامه‌ها و فرمان‌های صادره در دوره قاجاریه نیز نمونه کاملی از این معنی است و در کتب تواریخ که در آن دوره تألیف شده موجود و ثبت است. برای اطلاع به مرآت البلدان ناصری و ناسخ‌التواریخ مراجعه فرمایید.)

در آغاز دولت اسلام چنانچه گفتیم خلفا در حین تعیین حکومت برای شهری فرمانی مختصر ضمن چند کلمه می‌نگاشتند و پس از ذکر اسم او می‌نوشتند "قد ولّیتک العمل الفلانی" ولی بعدها برای حاکم که از طرف خلیفه تعیین می‌شد در فرمان القاب عظیمه می‌نگاشتند مانند "وزیری سمیر المعالی ... مدبّر امور الأنام بالفکر الثاقب و الرّأی الصّائب" الخ.

این اوهام در امور سیاسیّه هم موجود است چنانچه برخی از دول فقط به همین راضی هستند که نسبت به دولت دیگر اسماً و ظاهراً سیادت و تسلّط داشته باشند هر چند تسلّط و سیادت حقیقی معنوی در کار نباشد و برای این منظور و درجات آن اسامی مخصوصه انتخاب کرده‌اند از قبیل کلمه SUZERAINTY که به معنی نفوذ و اقتدار است و کلمه SOVEREIGNTY که به معنی اقتدار سلطنتی و قدرت پادشاهی است. سایر امور و احوال اجتماع نیز جمله بر این منوال است که آغشته به اوهام زائده و پیرایه غیر لازم است. مثلاً هر دولت در آغاز تشکیل و دوره جوانی خود نهایت درجه به حقیقت صافیّه نزدیک است و به تدریج اوهام زائده بر آن بسته می‌شود تا دوران کهولت و پیری آن دولت که می‌رسد سر به سر اوهام است و از حقیقت اثری مشاهده نمی‌شود. این مسأله در تشخیص دوره ترقّی و انحطاط دولت نهایت اهمّیت را دارد. هر دولتی که اوهام بر آن غالب و حقایق در آن مهزوم و مبتدل باشد و به ظواهر پیردازد و از توجّه به جواهر و حقایق باز ماند مسلماً آن دولت رو به انحطاط و سقوط است. ولی هر دولتی که مایل به حقایق باشد و از ظواهر و اوهام پرهیز کند مسلماً در جاده ترقّی و تعالی سالک است. نظر به همین معنی است که در اروپا که دولت‌های آن رو به ترقّی است نویسندگان آن به هیچ وجه در نگارش مطالب و نام بردن از اشخاص طالب اوهام نیستند و القاب عریضه طویله برای هیچ کس استعمال نمی‌کنند و این مخصوص ملل راقیه است.

### سبب انتقال و تمسک به اوهام:

علت اصلی توجّه انسان از حقایق به اوهام چنانچه گفتیم فطرت او است؛ زیرا انسان فطرتاً از خیال و صور وهمیه لذت می‌برد. اصل واقع در جمیع حالات اجتماعیه در آغاز حقیقت داشته و به مرور اوهام جایگزین حقایق شده و از حقایق به هیچ وجه اثری نمانده است. حال ادیان و پیروان آن نیز بر این منوال است؛ جمیع ادیان موجوده در اصل و آغاز دارای حقیقت بوده و بر اساس حقیقت مبتنی گردیده است و پس از زمان کوتاهی دوره نفوذ اوهام در آن شروع شده و به تدریج بیشتر شده تا به حدّی که سراپا اوهام گردیده و حقیقت اولیه به کلی از بین رفته است.

علت نفوذ اوهام یکی که از همه مهم‌تر است مطامع رؤسا و پیشوایان است. این نفوس هوی‌پرست هوسباز چون می‌دیدند که مردم طبعاً و فطرتاً مایل به اوهام می‌باشند و همواره پیرو خیالند از این قضیه برای تأسیس ریاست و به دست آوردن مطامع خویش استفاده کردند و به تدریج دین آسمانی که در آغاز در نهایت صفا و سراسر حقیقت بود مبدل به اوهام زائده عدیده گردید. هیچ‌یک از ادیان را نمی‌توان یافت که در آغاز عاری از حقیقت بوده باشد حتی دیانت بت پرستان و شریعت متمدنین قدیم مصر و فنیقیه و آشور و جز آنها جمعاً در آغاز و اصل اساسش بر روی حقیقت صافیة اصلیة توحید و خداپرستی بنا شده بود و به تدریج مطامع ارباب ریاست سبب نفوذ اوهام زائده در آن شد تا کار مردم از خداپرستی به بت پرستی کشید و خرافات عجیبه و اوهام غریبه در شریعت حقیقیة اولیه به تدریج وارد و به جای دین مورد قبول واقع شد و آن خرافات به قدری عجیب است که عقل نمی‌تواند آن را به هیچ وجه قبول کند.

مثلاً دیانت مسیحیه در آغاز تشریح بر حقیقت و عفو بنا شد و لکن به تدریج از روّیه و رفتار موهومه بت پرستان به عناوین مختلف در اصل دین وارد شد و به درجه‌ای رسید که به پرستش و تعظیم مجسمه‌های قدّیسین که در کلیساها بود کشید و پاپ خود را غافر الذنوب اعلان کرد و نهایت کار به مقامی رسید که از حقیقت اصلیة صافیة اثری نماند و روی همین اصل بود که لوتر مصلح شهیر مسیحی قیام کرد و با اوهام زائده مبارزه نمود و خواست دیانت مسیحیه را به اصل اول صافی برگرداند و بالاخره موفق به تشکیل مذهب انجیلی که به پروتستان معروف است گردید و در آغاز تأسیس مذهب انجیلی به حقیقت خیلی نزدیک بود ولی طولی نکشید که باز اوهام مختلفه بی‌شماری چهره آن را پوشانید و امروز در ردیف ادیان و مذاهب آغشته به اوهام دور از حقیقت

اولیة اصلیه خود قرار گرفته است.

دیانت مقدسه اسلام نیز در آغاز بر اساس خداپرستی نهاده شد و حقیقت صافیه صرف بود و طولی نکشید که از هر طرف زواندی بر آن حمله کرد و به قدری حقیقت را مستور نمود که امروز از حقیقت در این دین که به مذاهب متعدده مختلفه تقسیم شده به هیچ وجه اثری نمی توان یافت و نفوس مصلحی هم که برای احیاء آن قیام کردند کاری از پیش نبردند.

باری هر ملتی که از خواب غفلت بیدار می شود و از سقوط و ضعف به جانب ترقی و قدرت بالا می رود و به اصلاح حال خود قیام می نماید باید همت خود را تماماً مصروف این معنی کند که جمیع اوهام زائده و امور مجازیه غیر لازمه را که اطراف حقایق صافیه را گرفته اند از میان بردارد و خود را در جمیع شئون به حقیقت اصلیه و بساطت واقعی نزدیک کند و در تمام مطالب اعم از دین و معاملات سیاسیه و عادات و لغت و انشاء و مخاطبات و تألیفات و سایر شئون خود این مطلب را عملی کند. اگر ملتی به این مطلب اقدام کند و ریشه اوهام زائده مختلفه را پراکنده سازد و به طرف حقیقت ساده و صافیه روی آورد همین معنی علامت ترقی و دلیل قیام و تقدم او است و هر ملتی که به اوهام متشبث باشد و از حقیقت بسیطه غافل شود و در فکر تعدیل و اصلاح نیفتد به یقین جزو امم ساقطه محسوب و محتاج به راهنما و ارشاد زعیم توانایی است که راه را به او بنماید و از ذلت و حقارت و تقلید و اوهام پرستی نجاتش دهد. والسلام. (پایان مقاله)

ملاحظه فرمودید که سر تجدید ادیان الهیه چیست. در هر دوری که اوهام به جای حقیقت جایگزین شود و مردم به اوهام مایل و از حقیقت اصلیه بی خبر باشند خداوند یکی از مظاهر مقدسه خود را برای اصلاح مفسد و استخلاص حقیقت از قیود اوهام عارضه مبعوث می فرماید و آن مظهر مقدس از آغاز شروع به تأسیس می کند و از نو اساس می نهد و حقیقت خالص را به مردم می سپارد و پس از چندی که باز انسان فطرتاً آن حقیقت خالصه را به اوهام زائده آلوده ساخت باز مظهر دیگری ظاهر می شود و به همین جهت است که هر یک از انبیاء گرامی که آمدند به قوم خود وعده دادند که پس از مدتی باز دیگری خواهد آمد و شریعت الله را وضع خواهد کرد.

امروز حضرت بهاء الله به امر خداوند برای اصلاح شئون فاسده جهان و جهانیان و استخلاص حقیقت از اوهام ظاهر شده و اساس متینی را بر زیر حقیقت خالصه الهیه

نهاده و جان و دارایی خود را در این راه فدا ساخته و پیروانش هزاران هزار به خون خود و با بذل مال و جان در راه نشر این شریعت جانفشانی کرده‌اند و موفق به انجام مقصود تا اندازه‌ای هم شده و با وجود مشکلات عدیده و مخالفت جمیع ادیان و مذاهب و سلاطین و رؤساء و امراء و عامه مردم امر مبارک خود را در جهان متمرکز و پابرجا نموده و روز به روز هم رو به پیشرفت و ترقی است و آن حقیقت بالاخره خود را واضح و آشکار خواهد ساخت.

امروز در بین ادیان موجوده در عالم هیچ یک نمی‌تواند عالم را در ظل کلمه واحده در آورد و جهانیان را با هم یگانه و متحد کند و علت این مسأله این است که اولاً دستورات ادیان عتیقه جهان با روح امروز جهان مطابقت نمی‌کند و موافق اقتضای عصر نیست. ثانیاً اگر از آن ادیان برای ایجاد اتحاد کاری ساخته بود اول دردهای داخلی خود را دوا می‌کرد. اگر اسلام می‌تواند جهان را متحد کند، آن طوری که پیروانش مدعی هستند، خوب است اول بین پیروان متباغضه خود را آشتی دهد و بین سنی و شیعه و زیدی و شیخی و صوفی و فلان و بهمان که به خون هم تشنه هستند و دشمن یکدیگر می‌باشند اتحاد ایجاد کند و آنها را با هم الفت و یگانگی بخشد. اگر دیانت مسیحی چنان که پیروانش مدعی هستند از عهده اتحاد من علی الأرض بر می‌آید خوب است اول نزاع بین کاتولیک و پروتستان و نسطوری و یعقوبی و فلان و بهمان را که به اسم مسیحی موسوم و با هم در نهایت عداوت و مخالفت هستند برطرف کند و نیز خوب است دول مسیحی را که امروز به جان هم افتاده‌اند با هم محبت بخشد.

دیانت یهود و زردشتی و بودایی و غیره همه بر این منوالند و هیچ یک از عهده اتحاد من علی الأرض بر نمی‌آیند زیرا مصداق (طیب یداوی الناس و هو علیل) هستند. این کار فقط از شریعت بهاء الله ساخته است که اولاً به هیچ وجه مذاهب مختلف در آن وجود ندارد و وحدت کلمه به تمام معنی در آن ظاهر و پیدا است و ثانیاً تعالیمش مطابق روح عصر است و ثالثاً بر اثر جدیت و فعالیت بی نظیری که از خود بروز داده صدق ادعای خود را به ثبوت رسانیده و با وجود مشکلات طاقت فرسا و دشمنی و مخالفت جمیع مردم دنیا توانسته است بین افراد مختلفه که هر یک از امم مختلفه هستند به قوه کلمه الله محبت و یگانگی بخشد. امروز افراد بهائیان که در جهان موجودند و در ظل یک لواء به سر می‌برند و همه متحداً متفقاً مانند یک روح در ابدان متعدده محسوبند از نژادهای مختلفه جهان هستند که قبل از ایمان به بهاء الله در نهایت بغض و عداوت نسبت

به هم بودند و امروز در ظلّ کلمة الله متّحد و متّفق شده جان فدای یکدیگر می کنند و برای اصلاح امور و رفع مشکلات دنیا و سعادت مردم جهان فداکاری و جانفشانی می نمایند. اختلاف به هیچ وجه امروز در بین جامعه بهائیه که در شرق و غرب و جنوب و شمال جهان دارای تشکیلات روحانی و اداری هستند وجود ندارد و لهذا توانسته است که اختلاف سایرین را مرتفع سازد به خلاف سایر ادیان گذشته که چون خود دچار انشقاق و اختلاف شده از رفع اختلاف مردم جهان ناچار عاجز و قاصرند.

حضرت بهاء الله فرموده اند: "قد جاء الغلام ليحيي العالم و يتّحد من على الأرض كلّها". (مجموعه الواح، ص ۹۰). این بیان را به وحی الهی فرمود و آن را عملی نمود و روز به روز هم در پیشرفت است و طولی نمی کشد که عالم به بهشت ابهی تبدیل خواهد شد. والسلام.

## هفته بیست و سوم

### ۲۳-۱: فقره‌ای از توفیق حضرت ولی امرالله

این هفته اجتماع یاران پر شور و نشاط‌تر بود. در آغاز محفل یکی از یاران الهی بیانات مبارکه حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه را قرائت فرمود، قوله الأُحلی:

"... اگر چنانچه در مستقبل ایام آفات گوناگون آن سرزمین را احاطه نماید و انقلابات کشوری بر تزییقات حالیه و محن وارده متواتره بیفزاید و افق آن اقلیم جلیل تاریک‌تر گردد، ملول و اندوهگین مگردید و از مسلک و منهج قویم خویش که مواظبت و سعی مستمرّ متمادی در ازدیاد و استحکام و اشتهار و اعزاز مؤسّسات امریه است سر مویی منحرف مگردید. استخلاص این فئه مظلوم بی‌گناه از قیود اسارت و جنگ ارباب ظلم و عداوت ضوضاء و هیجان عمومی را مقتضی و حصول عزّت و رخا و آسایش حقیقی از برای اهل بهاء مقاومت و ممانعت و شور و آشوب اهل حقد و جفا را مستلزم. پس اگر چنانچه تلاطم دریای بلا ازدیاد یابد و طوفان محن و رزایا از شش جهت آن جمعیت مظلوم را احاطه نماید به حقّ‌الیقین بدانید و آنی متردّد نمایند که میعاد نجات و میقات جلوّه موعوده دیرینه نزدیک گشته و وسائل اخیرّه فوز و نصرت عظمی از برای ملت ستمدیده بهاء در آن کشور مهیا و فراهم شده. قدم ثابت لازم و عزم راسخ واجب تا این مراحل باقیه طیّ گردد و مقصود و آمال اهل بهاء در اعلی‌المقامات پدیدار گردد و جلوه‌ای حیرت‌انگیز نماید. هذه سنّة‌الله و لن تجدَ لسنّته تبدیلاً..."

توفیق مبارک فوق که به تاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۸م مورّخ می‌باشد در کتاب توقیعات مبارکه (ج ۳، ص ۵۰-۵۳) به طور کامل به طبع رسیده است.

## ۲۳-۲: جناب نوش

یکی از احباء گفت که درباره شاعر بهائی جناب نوش مطلبی بیان کنید. ناطق محفل فرمود شرحی در شرح احوال نوش یکی از احبای الهی مرقوم فرموده که اینک برای شما می خوانم:

نوشیروان فرزند گشتاسب و فرنگیس در قریه قاسم آباد حومه یزد متولد شد. نامبرده مثل پدر و اجداد خود در دیانت زردشتی کاملاً مقید و متعصب بود. این عاقله از قدیم در مسقط الرأس به زهد و ایمان و پاکدامنی مشهور و مورد ثقه و احترام بودند. نوشیروان سه برادر دیگر به نام های جاماسب اسفندیار و فرود داشت و برادران مانند پدر و اجداد به امر زراعت مشغول و کاملاً متحد بودند. نوشیروان مانند برادران دیگر چندان از نعمت سواد بهره مند نبود. فقط آیات اوستا را زیاد مطالعه می نمود و کم کم تا اندازه ای با کمک برادران به خواندن و نوشتن آشنا گردید. وی دارای طبع شعر بود و قبل از ایمان در حال تعصب اشعار زیادی در مخالفت با امر مبارک سروده بود ولی بعد از ایمان به امر جمال مبارک تمام آن اشعار و آثار را به کلی محو نمود.

چون اغلب زراعت آنها دچار خشکسالی و یا بلایای آسمانی می شد و مخرج زندگانی را تکافو نمی کرد پدر صلاح دید که نوشیروان مانند اکثر پارسی ها که به هند رفته اند به بمبئی برود و با کسب و کار کمک خرج خود و برادران باشد. از این رو ایشان به بمبئی سفر کرد و به دکان چای وارد و با گذشت اندک مدتی رونقی در کارش پیدا شد. ورود جناب ملاً بهرام اخترخاوری به بمبئی و سابقه آشنایی و محیط آزاد رفت و آمد و ملاقات و مصاحبت آنان با یکدیگر سبب اقبال جناب نوشیروان شد و نامبرده به شرف ایمان فاتر گردید اولین نهیبتی که پس از ایمان سروده است سه بیت آن این است:

تا می خمخانه عشق بهاء خوردیم ما

از عدم ره سوی اقلیم قدم بردیم ما

عکس رویش تا که در آئینه دل راه یافت

آنچه جز نقش حقیقت بود بستریم ما

اندر این ظلمت هدایت کرد ما را خضر عشق

ورنه در تاریکی اوهام می مردیم ما



پس از فاصله کمی و تحقیقات کامل از اساس امرالله با مشورت جناب ملا بهرام شرح حال را به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء معروض و به لوح امنع اقدسی مفتخر گردید. چون از قلم مبارک به نوش مخاطب بود، بنابراین در سرودن اشعار تخلص به "نوش" نمود. پس از دریافت لوح عنایتی مرکز میثاق با حرارتی زایدالوصف قصد زیارت اعتبار مبارکه نمود و پس از تشرّف با کسب اجازه از ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء با اندک توقّف در بمبئی به یزد و قاسم آباد نزد پدر و برادران رفت. ورود نوش به یزد و اطلاع منسوبین از ایمان مشارّالیه و رفتن به کوی دوست شور و غوغایی در این خانواده و قریه قاسم آباد به پا کرد.

نوش با روبرو شدن با این جریانات در محیط خانواده و قریه محدودی که تماماً متعصب بودند در امر راسخ تر و تمام ساعات چه در موقع زراعت و یا بیکاری کوشید تا این که برادران هر سه به امر مبارک مؤمن شدند ولی پدر مرتّب به نوش نصیحت می نمود که چون این خانواده در مراسم زردشتی به قدر خود دارای مقامی بوده بهتر است این سر و صداها را کوتاه تر کنید و به مردم کاری نداشته باشید و مرا هم آزاد بگذارید.

نوش شرح حال را به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض می نماید. در جواب خطاب به نوش می فرمایند: برای خاطر تو و برادران گشتاسب پاک جان گردید. پس از وصول این لوح مبارک گشتاسب پدر نوش مرحوم شد. نوش پس از این جریان مجدداً عازم بمبئی می شود و با کسب اجازه به ساحت اقدس مشرف می گردد. اشعار فراوانی سروده که اکثر آنها را به لحاظ مرحمت حضرت عبدالبهاء رسانده است و در چند فقره اشعارش که به ستایش حضرت عبدالبهاء پرداخته مقام ربوبیت و الوهیت در ضمن اشعار به وصف آورده که حضرت عبدالبهاء آنها را با خط مبارک به کلمه عبودیت اصلاح فرمودند.

اشعار نوش که مزین به خط مبارک بود و الواح اصل که جمعاً بیست و یک طغری می شد توسط شهریار فرزند ملا بهرام به حضور مبارک حضرت ولی امرالله ارسال گردید. از نوش پسری به نام سروش باقی ماند. نوش در سفر دوم که از بمبئی به یزد مراجعت کرده بود خانه پدری او به دسیسه مفسدین، مورد هجوم دزدان مسلح قرار گرفت. وی پس از تحمّل صدمات فراوان مجدداً به بمبئی عزیمت نمود و پس از چندی در آنجا صعود کرد. جسد ایشان را در دخمه زردشتیان در بمبئی قرار دادند

چون گلستان جاوید هنوز تأسیس نشده بود.

دیوان نوش که مشتمل بر ۲۰۳ صفحه است به وسیلهٔ فرزندشان سروش در جمادی‌الاولی ۱۳۴۰ قمری / ۱۹۲۱ م در بمبئی به طبع رسیده است. لوح مبارک مرکز میثاق جلّ ثنائه، که به اعزاز جناب نوش صادر شده، این است، قوله الأهلی:

اوست پرتوافروز بر کیهان

مهرت یاران فارسیان نوش بخوانند جانش خوش باد

اوست آفرینندهٔ فرهنگ و هوش

ای نوش از بادهٔ آمادهٔ در میکدهٔ بهرام یاران را بتوشان تا نوشانوش در جهان و انجمن کیهان در گیرد و زهر و نیش اهرمن را هستی نماند هوشیاران آشفتهٔ این مدهوشیند و نخست هستی شیفتهٔ این مستی تو که نامت نوش است و کامت هوش و سراپایت گوش، بجوش و بخروش و بستر و بالین و جامهٔ پرند و پرنیان مشکین را نزد می فروشان آسمانی به می فروش و جامهٔ دیگر پوش که برازندهٔ بالای بندهٔ بهرام است. ع ع

بمبئی

مهرت نوش پارسی پرهوش شاعر جانش خوش باد

به نام روشنی آسمان و مهربان یزدان

ای نوش باده‌نوش این ساغر می نوشت باد. این بادهٔ دست‌افشار آن دلبر پرده‌نشین است و در خم‌خانهٔ آسمانی جوشید و سروش یزدان کوشید و دست پنهان در ساغر ریخت و دل‌نشین پرده‌نشین شاهد انجمن شد پیمانهٔ پیمان به دست گرفت و بازار یوسفان در شکست داد و دکان شکران باز نمود و زندگی جاودان به مردمان بخشید رخی افروخت و انگبین اندوخت پیرهن چاک نمود با لب خندان کام دو جهان به جهانیان داد. بسی افسوس که مردمان کوراند و کراند و گنگانند؛ این است هستی نیستی که شبانگاهی مرغان شب راست. تو که مرغ بامدادی و خوشخوان و خوش‌آهنگ و بافرهنگ چنگ و چغانه به دست گیر و بازار بارئد شکست ده و سرودی بسرود که سروش جهان بالا به جوش و خروش آید و مرغان چمنستان یزدان مدهوش گردند. رود بنواز و چکامه بساز و دل از بیگانه پرداز و به یگانه دمساز شو و به آواز بلند بگو:

بانگك سروش است اين	جوش و خروش است اين
دانش و هوش است اين	بیدار شو بیدار شو
اين آذر جان است اين	اين گوهر كان است اين
اين ماه تابان است اين	بیدار شو بیدار شو
گر پرتوی جویی بیا	در ره اگر پویی بیا
خواهی ز هر سویی بیا	بیدار شو بیدار شو

جانن خوش باد ع ع ■

لوح حضرت عبدالبهاء كه مضمون يكي از عبارات آن در متن فوق مندرج گشته به شرح ذيل است:

به واسطه جناب ميرزا حيدر علي

جناب نوش پسر گشتاسب

هو الله

ای نوش پرهوش پدر خوشخو چون به تو مهربان است و با برادرانت خوش رفتار و نیکو کردار لهذا این بنده گنه کار رجای عفو و غفران از پروردگار می نماید تا او را از عالم خاک شسته و پاک نماید و به جهان افلاک راه دهد و این شفاعت با کمال ضراعت محض خاطر تو و برادران بود تا گشتاسب پاک جان گردد و عفو و غفران شامل حال آن بنده یزدان شود. جانن خوش باد. ع ع

شرح احوال جناب نوش در کتاب پیشگامان پارسی نژاد (ص ۱۷۰-۱۷۶) و تذکره شعراء (ج ۳، ص ۵۵۷-۵۶۹) به طبع رسیده است.

### ۲۳-۳: عالی پاشا

سائلی تقاضا کرد که درباره عالی پاشا شرحی داده شود. ناطق محفل فرمود که پطرس البستانی در دائرة المعارف بیروت که به زبان عربی است (ج ۱۱، طبع ۱۹۰۰م در مصر) شرحی مفصل درباره عالی پاشا نوشته است. خلاصه مطالب آن که عالی پاشا در سال ۱۲۳۰ه ق/۱۸۱۵م در اسلامبول متولد شد و نام او محمد امین ابن علی رضا افندی بود و در سنه ۱۲۸۸ه ق/۱۸۷۱م از این عالم درگذشت. عالی پاشا از جوانی وارد خدمات

دولتی شد و در وزارت امور خارجه دولت عثمانی صاحب مشاغل عدیده در وین و لندن و اسلامبول گردید. او به دفعات صدراعظم دولت عثمانی و رئیس دائرة تنظیمات شد و در مجامع مختلفه سیاسی نمایندگی دولت را به عهده داشت. عالی پاشا جثه‌ای کوچک داشت و صاحب عزمی راسخ و علمی وفیر و اراده‌ای قوی و مهارتی تمام در فنون ادبی بود. ■

عالی پاشا مخاطب یکی از الواح مهمه جمال قدم موسوم به لوح رئیس است. برای مطالعه شرح مطالب درباره این لوح و حیات عالی پاشا به لثالی درخشان (ص ۳۱۴-۳۱۹) مراجعه فرماید.

شرحی درباره عالی پاشا در لوح جناب سلیمان خان تنکابنی نیز آمده و آن لوح در ذیل فقره هشتم در هفته بیست و یکم مندرج است.

حضرت بهاء الله در لوحی که از لسان میرزا آقاخان خادم الله خطاب به جناب ملا علی بجستانی در ۱۲ جمادی الثانی ۱۲۹۳ هـ / ۱۸۷۶ م عز صدور یافته درباره لوح رئیس و عالی پاشا چنین می فرماید:

"الحمد لله الذی تجلی للكائنات بالنقطة التي كانت مقدسة عن الجهات ... آنچه از قلم اعلی نازل شد البتّه ظاهر خواهد گشت. سورة رئیس را تلاوت فرماید و همچنین لوح ملک پاریس را که از اجزای سورة هیکل است و همچنین لوح فؤاد که مخصوص یکی از احباب نازل شده و این لوح در وقتی نازل شد که فؤاد پاشا که وزیر خارجه روم بود به مقرّ خود راجع شده بود و سبب فتنه اخیره و مهاجرت از ارض سرّ به عکا او شده بود. دو نفر بودند که بعد از سلطان رئیس کلّ بودند: یکی فؤاد پاشا و یکی عالی پاشا؛ گاهی این صدراعظم بود و آن وزیر دول خارجه و گاهی بالعکس. در آن لوح می فرماید قوله عز کبریائه: سوف نعزل الذی کان مثله و نأخذ أميرهم الذی یحکم علی البلاد و أنا العزیز الجبار.

و همچنین در کتاب اقدس در نقطه واقعه بین البحرین ملاحظه نماید که مقصود از آن نقطه اسلامبول است؛ چه که از یک جهتش بحر ایض است و جهت دیگر بحر اسود.

باری، آنچه از قلم اعلی جاری، کلّ ظاهر شده و اخبارهای دیگر هم که در الواح هست کلّ ظاهر خواهد شد. نشهد أنّه هو العالم المقتدر السامع البصیر الخبیر. لذا باید احبای الهی آنچه در الواح نازل شده در نظر داشته باشند که مباد از نعیمی خود را از

فیوضات لانهايه محروم نمايند...".

برای ملاحظه شرح احوال عالی پاشا و سنین مناصب و مشاغل او به صفحات ۱۱۸-۱۱۹ و ۷۲۳-۷۲۶ کتاب تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید (ج ۲) مراجعه فرماید.

### ۲۳-۴: داوران بنی اسرائیل

سائلی فرمود مقصود از داوران بنی اسرائیل چیست؟

ناطق محفل فرمود داوران یا قضات نفوسی بودند از بنی اسرائیل که در هنگام پیشامد مشکلات قیام می کردند و رفع مشکل از بنی اسرائیل می نمودند و از میان آنان چند تن معروف و شرح احوالشان در عهد عتیق در کتاب داوران (قضات) مسطور است مانند شمشون که داستان او با دلیل معروف است و مانند یفتاح و کدعون و غیرهم. از جمله درباره یفتاح گلعادی در عهد عتیق مندرج است که یفتاح گلعادی نذر کرد که اگر به دشمنان ظفر یافت وقت مراجعت اول کسی که درب منزل را به روی او باز کند او را برای خدا قربانی کند. از قضا یگانه دختر او در را باز کرد و یفتاح او را قربانی کرد.

برای شرح حال داوران به عهد عتیق مراجعه فرمایند. ■  
و نیز ن ک به ذیل "داوران" و "یفتاح" در قاموس کتاب مقدس.

### ۲۳-۵: میرزا غوغا

سائلی گفت میرزا غوغا کیست که گاهی نام او به گوش می رسد و در تاریخ امر مذکور شده؟

ناطق محفل فرمود در دوره غیبت جمال مبارک جلّ جلاله در جبال کردستان جمعی مدعی مقام من یظهره اللهی شدند و به فرموده حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه بیست و چهار نفر بودند از قبیل نبیل زرنندی و میرزا اسدالله دیان خویی و حسین میلانی که به اسم رجعت حسینی قیام کرد و امثالهم. همه این نفوس بعد از قیام جمال قدم جلّ جلاله تائب و مؤمن به آن حضرت شدند؛ اما میرزا یحیی و چند نفر دیگر استکبار نمودند و از آن جمله یکی میرزا غوغای درویش بود که مدعی مقام من یظهره اللهی شد و در عاقبت احوال بیچاره شد و نابینا گردید و به حسرت مرد. ■

در ظهور الحق (ج ۳، ص ۴۰۵) آمده است که از معاریف کرمانشاه "میرزا عبدالله شاعر

غوغا تخلّص بود که در زمرة عرفا و در اویش قرار گرفته اشعار نیک می سرود...".  
و نیز در اسرار الآثار (ج ۴، ص ۴۲۷) در ذیل کلمه "غوغا" چنین مذکور است:  
"غوغاء درویش بایی شاعر غوغاء تخلّص مقیم کرمانشاه بود و از مقام ابهی خطاب  
به او است قوله: «هو الله نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد» الخ و از مدعیان بایه بعد  
از هیکل نقطه الی بیان می باشد و بالاخره کور و متفور شد و از میان رفت چنان که در رساله  
ردیة عمه مسطور می باشد."

لوح جمال قدم که مطلع آن در متن فوق نقل شده به شرح ذیل است:

### جناب غوغای عشق

#### هو الله

نامه دوستی بر مخزن نیستی وارد شد و معانی روحانی آن مسرت تازه و فرح  
بی اندازه بخشید. معلوم است دوستان معنوی که در آشیان الهی وطن دارند باید از خاک  
در گذرند و از افلاک بگذرند؛ قدم از تراب بردارند و در ساحت قدس ربّ الأریاب  
گذارند. این اصحاب را هیچ سدّی حایل نشود و هیچ مغیری تغیر ندهد؛ از خمر عشق  
مدهوشند و از جام شوق بی هوش؛ مست جمال لایزالند و محو زلال بی مثال و ظاهر  
ایشان اگر نار جلوه نماید باطن ایشان به نور دلالت می کند؛ عالم الفاظ ایشان را از مراتب  
بلند معنی منع نکند و حجابات مجاز از مواقع حقیقت محجوب نسازد؛ به پر توکل پرواز  
نمایند و به جناح عزّ توحید در هوای قدس تجرید سیر کنند و انگهی حرکت عوالم  
تفرید به قلب راجع است و قلب پاک لطیف را بی باکی در لسان و بیان کثیف ننماید:

ما درون را بنگریم و حال را      ما برون را ننگریم و قال را

بر خود آن جناب معلوم است که این اصحاب معروف چه قدر امورات مکروه را  
مرتکب هستند؛ در وادی نفس سالکند و در بادیه غفلت ماشی؛ به هوی سخن گویند و  
در تیه ضلالت سلوک نمایند.

ای غوغای عشق سخن جان را به گوش جان بشنو تا در سیل جانان جان و دل  
دربازی و در کوی دوست سر اندازی تا بی سر سرازری و بی دل بخروشی و بی خمر  
بجوشی و بی لسان به سروش آبی و از این گلخن ظاهری به گلشن های عزّ الهی میل  
فرمایی. ای بلبل به باغ دل جا گیر و بر شاخ گل مقررّ گزین و ای هدهد به مدینه سبا باز  
گرد و ای یوسف از سجن تن به در آ و ای خلیل از نار نفس بگذر و به فاران عشق وارد

شو تا در این ظلمت ایام مثل نور برافروزی و کمر خدمت بریندی و به جان و دل طوف  
مدینه گل نمایی. این است ثمر وجود إذا فانشق رائحة المعاني من قمص المعنوی لتجد  
روائح البقاء عن يمن الوفاء و تكون من المقدسين في أم الكتاب من قلم القدرة على لوح  
العزة بالحق مكتوبا و التكبير عليك و على الذين يتبعوك في أمر مولاك و كانوا من  
المحسنين في اللوح مسطورا. ۱۵۲

و لوح دیگر نازله از قلم جمال قدم خطاب به میرزا عبدالله غوغا به شرح ذیل  
است:

جناب غوغا

بسم الله العلیّ الأعظم الأبهی

هذا كتاب من لدى المسجون إلى الذي سمي بعد الله في الألواح و كان اسمه بين  
يدي الله مذكورا ليستقيم على الأمر و ينقطع عن كل من في السموات و الأرض و يتوجه  
بقلبه إلى شطر الروح مقام الذي كانت الأنوار عن أفقه طليعا. أن يا عبد اسمع نداء هذا  
المحزون الذي مسته البأساء عن كل ظالم دنيا كان القضايا خلقت لنفسه و البلايا بعثت  
لذاته و الرزايا لهذا الوجه الذي كان عن أفق القدس على الحق مينا. خذ ذكر الله و  
دع عن ورائك كل الأذكار كذلك أمرك لسان الله أن اعمل بما أمرت من لدن عليم  
حكيمًا. تقرب إلى شجرة الأمر بقلبك و كن عن العالمين بعيدا ثم ذكر بين العباد ما ورد  
علينا لعل بذكرك تحدث النار في قلوب الذينهم اتخذوا الوهم لأنفسهم دليلا إياك أن  
لا تحزن من شيء فتوكل على الله في كل الأمور و إنه يحفظك بجنود نصر قويا كذلك  
أذكرناك في هذا اللوح لتكون على الأمر مستقيما و البهاء عليك و على من عرف الله  
ببصره و فؤاده و انقطع عن العالمين جميعا و الحمد لله ربك و رب عرش عظيمًا.

### ۲۳-۶: بشیر و عرف قمیص

سائلی فرمود در الواح مبارکه ذکر عرف قمیص و بشیر شده است؛ مقصود چیست؟  
ناطق محفل فرمود بشیر لقب یکی از پسران یعقوب است. وقتی برادران یوسف  
او را به چاه انداختند، خبر مرگش را برای پدرشان برده گفتند یوسف را گرگ درید.  
یعقوب در فراق یوسف چندان ناله و گریه کرد که چشمانش نابینا شد و پس از سالهای

دراز که یوسف بر سر بر عزت نشست و عزیز مصر شد، برادران خود را مأمور ساخت که پدر و بستگانش را به مصر بیاورند و پیراهن خود را به یکی از برادران داد که به کنعان ببرد و بر سر پدرش بیفکند. حامل قمیص که در قرآن مجید، سوره یوسف از او به بشیر تعبیر شده است، هنگام خروج از مصر پیراهن یوسف را باز کرد و یعقوب در کنعان بوی پیراهن یوسف را شنید و گفت "إِنِّي لِأَجْدُ رِيحَ يَوْسُفَ لَوْ لَا أَن تَفْنَدُونَ" و پس از چند روز بشیر که حامل قمیص یوسف بود وارد کنعان شد و پیراهن یوسف را بر سر پدر انداخت و یعقوب بیتا شد و چشمانش نور یافت. تفصیل این وقایع در قرآن مجید، سوره یوسف نازل شده و شعرای شیرین زبان در این خصوص داد سخن داده‌اند.

جمله "عرف قمیص" که در الواح مبارکه نازل شده اشاره به همین داستان است و مقصود آن که هر که یعقوب وار در انتظار یوسف مصر الهی باشد از احکام و اوامر مقدسه او مظهریت او را یقین کرده به ایمان فائز خواهد شد، چنانچه یعقوب بوی پیراهن یوسف را درک کرد. ■

در ادب فارسی این مضامین بسیار آمده است که به قول امیر معزی،

بوی پیراهن یوسف چو به یعقوب رسید

دل او شاد شد و دیده او گشت بصیر

و یا بیت سید حسن غزنوی که می گوید:

بوی پیراهن یوسف که کند روشن چشم

باد گویی که به پیر غم کنعان آرد

و نیز مولوی می فرماید:

ز هر طرف بجهد بی قرار یعقوبی که بوی پیرهن یوسفی بیافت مشام

(نقل از فرهنگ تلمیحات، ص ۱۶۹)

و نیز نگاه کنید به الواح جناب بصر در ذیل هفته اول، فقرة نهم.

حضرت بهاء الله در یکی از الواح می فرماید:

"نسیم رحمت اعلی از فردوس قدس بقا برخاسته و شمال رحمت اسنی از رضوان خلد روحا متهیج گردیده... فیا روحا روحا که این صبح صباح صادق آید و این بشیر ندا از یوسف جمال حق باشد اگرچه یعقوب دلی نیست که خالص و مطهر و مقدس از شوائب و عیوب باشد تا روایح روح رحمانی از انفاس قدس صمدانی استنشاق نماید و



قمیص‌های تن و جان و امکان و اکوان همه را بردرد و چشم از لامکان و فوق لامکان هر دو بردارد تا قابل و لایق لطائف و رقائق این امر بدیع و سر رفیع و ذکر منبع گردد...".

و در اثری دیگر از جمال قدم چنین نازل:

"یا زین علیک سلام‌الله و عنایاته و الطافه و جوده و فضله... چندی قبل از شطرافق اعلی آثار قلم ابهی به اسم جناب ملا باقر علیه بهائی به ارض نج [نجف آباد] به توسط افنان ارسال شد؛ انشاءالله از نفحات وحی بیابند آنچه را یعقوب از قمیص یوسف یافت اگرچه امر این یوم دیگر است و نفحاتش دیگر چه که عرف قمیص الهی متضوع است. طوبی لمن وجد و ویل لکل غافل مریب...".

و نیز حضرت بهاءالله در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

جناب ملا احمد

به نام مقصود عالمیان

امروز جمیع ذرات به کمال جذب و شور مشاهده می‌شوند چه که عرف قمیص یوسف معانی را ادراک نموده‌اند و لکن اکثری از عباد از آن غافل و ممنوع مع آن که جمیع من علی الأرض از برای این یوم مبارک بدیع خلق شده‌اند؛ کتب الهی شاهد این بیان است و لسان اراده‌اش گواه این گفتار. در جمیع لیالی و ایام حق را شکر نما و به لسان ظاهر و باطن به حمدش مشغول شو چه که تو را آگاه نمود بر امری که اهل عالم از آن بی‌خبرند إلا من شاءالله. کتب الهی را به ید یقین اخذ نما و اصنام اوهام را به عضد متین بشکن و بریز. کذلک یامرک المظلوم فی سجنه المبین؛ الحکم لله المقدر الحکیم.

و در صدر لوح نازله از قلم جمال قدم خطاب به سید یوسف سدهی چنین مذکور

است:

به نام یکتا خداوند عالم دانا

ای یوسف از عرف قمیص رحمانی محروم مشاهده می‌شوی. عجب در آن است که چشم یعقوب از نفحة قمیص ابن روشن شد و بصر عرفان تو بعد از تضوعات نفحات ثوب رحمن در امکان از رمد اوهام فارغ نه. أسکنت فی عقبه الوقوف بعد الذی تصیح

الأحجار أن اسرعوا إلى منظر ربكم المختار هذا لا ينبغي لك أن تكون من المتفرسين. محبوب آن که جمیع حجابات را به اسم مالک اسماء و صفات خرق نمایی و از افق سماء اقبال مقبلاً إلى كعبة الجمال طالع شوی؛ بریز او هام را. فوالذی أثار فجر البیان بنور اسمه الرّحمن لو تتفكر في ما نزلناه من قبل و أرسلناه إليك لتصعق و إذا تقوم تقول آمنت بمشرق أمرک و مطلع و حیکک یا إله العالمین...".

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح چنین می‌فرماید:

بوشهر

جناب بشیر الحق ملاحظه نمایند علیه بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

ای بشیر چون شیر، بشیر مصری حامل قمیص یوسف کنعان بود اما تو حامل پیرهن عزیز مصر رحمان؛ بین تفاوت ره از کجا است تا به کجا. ولی قوت استشمام پیر کنعان لازم تا رائحة آن قمیص یوسفی را استشاق نماید و قدرت استشاق یعقوب الهی واجب تا رائحة جانبخش پیرهن این یوسف الهی استشمام کند. مقصود این است که بوی دلجوی آن پیرهن دمن و چمن و گلشن را معطر و معبر نموده؛ ولی حیف که مزکوم محروم است و مختل الدماغ مایوس و مشوم. تو این رائحة الهیه را عرضه کن و قمیص یوسف الهی را حامل شو. فمن شاء فليشم و من شاء فليزکم. ع ع

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح مستر مکنات در نیویورک چنین می‌فرماید:

نیویورک

مستر مکنات علیه بهاء الله

هو الله

ای ثابت بر میثاق نطقی را که بعد از رجوع نمودی و نزد أمة البهء میس بارنی ارسال کرده بودی آن نطق ملاحظه گردید و قدری تعدیل شد. در محافل روحانی و مجامع رحمانی دائماً نطق‌های فصیح بنمایید و کلّ را بر وحدت اصلیه بخوانید. این نطق فی الحقیقه نطق بلیغی است. از خدا خواهم که تأثیری عظیم در قلوب سامعین بکند. بشیر یوسفی حامل پیرهن بود و پیرهن جسم صامت؛ با وجود این پیرهن سبب شد که رائحة طيبة یوسف را یعقوب از مسافت بعیده استشمام کرد و به ملامسه آن، چشم بینا

شد. از خدا خواهیم که تو قمیص ناطق گردی تا رائحة محبت الله منتشر نمایی و یعقوبان مشتاق رائحة طیبه قمیص یوسف الهی را از تو استشمام نمایند و سبب شوی که دیده مشتاقان باز و بینا گردد.

ای منادی میثاق الحمد لله ملاقات حاصل شد و نفخه روح در تو دمیده گشت و استعداد و قابلیت از ملکوت ابهی افاضه گردید. دیگر وقت همت است و حصر اوقات در نشر نفعات الله. امة الله ورقة موقنه مسیس مکنات را تحیت محترمانه برسان و بگو من دائماً در حق تو دعا می نمایم که روز به روز روشن تر و خوش تر گردی و عليك التحيه و الثناء ع ع

### ۲۳-۷: میرزا نصرالله بجستانی

یکی از احباء گفت لوحی زیارت کرده ام که در آن نسبت به میرزا نصرالله اظهار عنایت فرموده اند. مشارالیه در عشق آباد بوده اما معلوم است که این شخص کیست؟ ناطق محفل فرمود میرزا نصرالله پسر جناب ملا علی بجستانی است. مشارالیه از بندر گز ایران برای ملاقات برادر خود به روسیه رفت. در بین راه در ایستگاه قطار تجن که بین عشق آباد و مرو بود بعضی از مسلمین او را شناخته و از ترن به خارج پرتابش می کنند و به قتل می رسانند. لوحی از کلک اطهر مرکز میثاق جل ثنائیه به عنوان او صادر شده که زیارت فرموده اید و این لوح شاهد شهادت او است. ■  
در این مقام لوح مورد اشاره را نقل می نماید:

زیارت المستشهد فی سبیل الله حضرة آقا شیخ نصرالله ابن حضرة آقا ملا علی بجستانی علیهما بهاء الله الأبهی

هو الأبهی

التفحة القدسیة و العبة الأنسیة من إیکة الثناء و الروضة المباركة الفيحاء مطاف أهل البهَاء مَرَّتْ عَلَيْكَ و عَطَّرْتَ رَمْسَكَ الطَّاهِرِ و تَرَابِكَ العَاطِرِ أَيُّهَا المَقْبَلُ عَلَى اللَّهِ و المُنْجَذِبُ بِجَمَالِ اللَّهِ و المَسْتَشْرِقُ مِنْ أَنْوَارِ اللَّهِ و المَسْتَفِيزُ مِنْ مَلَكُوتِ اللَّهِ و المَسْتَشْهَدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و المَقْتَلُ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ عَلَيْكَ بِهَاءِ اللَّهِ عَلَيْكَ ثَنَاءُ اللَّهِ عَلَيْكَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ فَضْلُ اللَّهِ طُوبَى لَصَلْبٍ انْبَثَقَتْ مِنْهُ و لِرَحْمٍ تَوَلَّدَتْ مِنْهُ و لثَدْيٍ رَضَعَتْ مِنْهُ و لِحَضْنٍ نَشَأَتْ مِنْهُ و لِبَيْتٍ سَكَنْتَ فِيهِ و لِأَرْضٍ اضْطَجَعَتْ فِيهَا و لِمَرْقَدٍ دَفَنْتَ فِيهِ عَطَّرَ اللَّهُ مَشَامَ المَقْرَبِينَ

برائحة ترابك المعبر احبى الله بنفحات انقطاعك قلب كل مؤمن موقن متوّر و سقى  
الله رمسك بغيث مبارك مدرار منهم من سحاب ملكوته الأبهى طوبى لمن زار قبرك  
المتضمن جسدك المطهر. ع ع  
و یکی از الواح صادره از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به خاندان جناب ملا علی  
بجستانی به شرح ذیل است:

به واسطه جناب آقا سید اسدالله

خاندان من ادرک لقاء ربّه مرحوم ملا علی بجستانی روح الله روحه و اکرم مثواه و  
شرفه بالرفیق الأعلى علیه بهاء الله الأبهى

هو الله

ای خاندان آن یار مهربان حضرت آخوند ملا علی در این بساط مقامی عالی داشت  
و در بین ابرار به ثبوت و استقامت متباهی؛ زیرا از بدایت طلوع صبح هدی گریبان به  
محبت حضرت اعلی بدید و خرق حجاب کرد و رفع نقاب نمود سرگشته و سودائی  
یار مهربان شد و گم گشته بادیه محبت الله گردید؛ در راه رضای حق بلا یای متوالیه  
دید و رزایای متابعه تحمل نمود. در مدت حیات نفسی راحت نکرد و از بدایت تا  
نهایت جانفشان بود و به جانفشانی کامرانی می نمود و شادمانی می کرد. حال آن خاندان  
منسوب آن یار مهربانند باید روش او گیرند تا به ریزش نیسان عنایت مانند گل و ریاحین  
پرورش یابند؛ از سرزنش اعدا نرنجند و به ستایش احباء شب و روز پردازند تا خداوند  
آفرینش تأیید فرماید و ابواب آزمایش مسدود گردد. مقصود این است که متسین آن  
یار موافق در بساط حق مذکور و مشهورند و مقرب و مقبول. باید به شکرانه این الطاف  
موفور شب و روز به ذکر رب غفور پردازند و در این گلشن الهی نغمه ای بنوازند و  
علیکم البهاء الأبهى. ع ع

### ۲۳-۸: لوح استنطاق

سائلی فرمود لوحی زیارت شد به نام لوح استنطاق که شرح فتنه و فساد مخالفین و  
معاندین امرالله در آن ذکر شده؛ بفرمایید اصل قضیه چه بوده؟  
ناطق محفل فرمود لوح استنطاق درباره فتنه و فساد است که بعد از قتل مفسدین  
در عکا رخ داد و جمال مبارک و حضرت مرکز میثاق و جمعی را حکومت مورد

استنطاق قرار دادند. ابتدا در عکا سید محمد اصفهانی و میرزا رضاقلی تفرشی و برادرش که در شهر عکا منزل کرده بودند شروع به تفتین و فساد کردند. یکی از احبای عرب بغدادی موسوم به ناصر و معروف به حاجی عباس که در بیروت بود وقتی شرح اقدامات سوء سید محمد اصفهانی و همدستانش را شنید برای از بین بردن آنها از بیروت به عکا رفت و قصد و نیت خود را به محضر مبارک جمال قدم عرض کرد. لوحی به افتخارش نازل شد که عنایت آمیز بود خدمتش را قبول کردند و به او امر فرمودند که فوراً به بیروت مراجعت کند و از نقشه خود صرف نظر نماید. ناصر حسب الامر از نیت خود صرف نظر کرد و به بیروت رفت. ولی چندی بعد جمعی از احبای از جمله استاد محمدعلی سلمانی و غیره برای دفع فتنه و فساد مفسدین همداستان شدند و چندی با مفسدین معاشرت کردند و شبی به آنان حمله کرده سه نفر آنها را به قتل رسانیدند که سید محمد اصفهانی دجال و میرزا رضاقلی تفرشی و برادرش بود. روز بعد این قضیه منتشر شد و جمعی را گرفتند و فقط مجدالدین را که نابالغ بود برای پرستاری اهل البیت باقی گذاشتند. بقیه همه را به زندان بردند و پس از محاکمه برای مسبین اصلی حبس تعیین شد. برای یکی هفت سال و برای دو نفر دیگر ده سال و برای چهار نفر دیگر پانزده سال. ولی مطابق قانون آن زمان این حکم اجراء نشد و به تدریج از حبس خلاص شدند. در آن ایام شدیداً بود که مناجاتی از قلم حضرت ابهی نازل شد و فرمودند احباب تلاوت کنند تا محبوسین نجات یابند: "یا مالک السماء و فاطر السماء خلص احبای من سجن اعداء انک سلطان القضاء و المشرق من افق البداء...".

جمال قدم جلّ جلاله ابدأ به این عمل راضی نبودند ولی عاملین اصلی گفتند که ما حسب الامر حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکره دست به این کار زدیم، زیرا در کتاب بیان صریح است که هر کس به اذیت حضرت من یظهره الله اقدام کند قتلش واجب است؛ ما هم همین حکم را اجرا کردیم. ■

لوح استنطاق در رحیق مختوم (ج ۲، ص ۱۴۱-۱۵۴) و مائدة آسمانی (ج ۴، ص ۲۲۰-۲۶۰) به طبع رسیده است.

و نیز ن ک به فقره شماره سیزده در ذیل مطالب هفته بیست و سوم و صفحات ۱۲۸-۱۳۰ کتاب قاموس توقیع صد و هشت.

درباره ناصر معروف به حاجی عباس و لوحی که برای او عزّ نزول یافته در کتاب بهاء الله شمس حقیقت (ص ۴۰۹) چنین آمده است:

... یکی از بهائیان عرب موسوم به ناصر که به نام حاجی عباس نیز معروف بود به قصد ساکت کردن آن بدکاران از بیروت به عکا آمد. به احتمال قوی این همان ناصر است که گفته می‌شود در قتل حاجی میرزا احمد کاشانی در بغداد دست داشته است. ولی هنگامی که در عکا قصد او آشکار شد حضرت بهاءالله نه تنها آن را تأیید نفرمودند بلکه امر فرمودند که فوراً به بیروت برگردد و او نیز اطاعت کرد. محمدجواد از لوحی که خطاب به ناصر نازل شد و باعث مراجعت او گشت یاد می‌کند. این لوح مبارک به قرار ذیل است که پرفسور براون آن را به انگلیسی ترجمه نموده:

هو النَّاصِر - أَشْهَدُ أَنَّكَ نَصْرَتَ رَبِّكَ وَ هُوَ النَّاصِرُ كُنْتَ مِنَ النَّاصِرِينَ بِشَهَادَتِي بِشَهَادَةِ كُلِّ الْأَشْيَاءِ هَذَا لَهُوَ الْأَصْلُ لَوْ أَنَّكَ مِنَ الْعَارِفِينَ مَا تَعْمَلُهُ بِأَمْرِهِ وَ رِضَائِهِ إِنَّهُ حَقُّ النَّاصِرِ عِنْدَ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْخَبِيرِ. أَنْ أَخْرَجَ وَ لَا تَرْتَكِبْ مَا تَحْدِثُ بِهِ الْفِتْنَةَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ يَأْخُذُ مَنْ يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. إِنَّا قَبْلَنَا مَا أَرَدْتَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِرْجِعْ إِلَى مَحَلِّكَ ثُمَّ اذْكُرْ رَبِّكَ الْعَزِيزَ الْحَمِيدَ.

### ۲۳-۹: مطالبی از تاریخ امری خراسان

یکی از احباء فرمود من چندی در مشهد خراسان بودم و از ملاقات احباء بهره‌مند شدم. ضمناً نسخه‌ای از تاریخ امر را که راجع به خراسان نوشته شده و مؤلف آن مرحوم آقا حسن فؤادی علیه الرحمه است می‌خواندم. چند نکته تاریخی از آن کتاب یادداشت کرده‌ام اگر اجازه می‌فرمایید آنها را در خاتمه محفل امروز بخوانم. همه موافقت فرمودند و او چنین خواند:

۱- در بازار بزرگ مشهد مدرسه‌ای قدیمی است که دارالعلم طلاب علوم دینی بوده و معروف به مدرسه دودر می‌باشد. جناب باب‌الباب در این مدرسه به وعظ و تبلیغ و تدریس می‌پرداخته‌اند.

۲- منبری بزرگ و استثنایی از دوره گوهرشاد خانم بانی مسجد گوهرشاد مشهد در ایوان مقصوره مسجد مزبور موجود است و معروف به منبر صاحب‌الزمان بوده و الآن هم هست. جناب ملا حسین باب‌الباب در مسجد گوهرشاد بالای آن منبر رفتند و در محضر هزاران نفر ابلاغ امرالله نمودند. اطراف منبر را بایبان با شمشیرهای برهنه احاطه کرده بودند و کسی را قدرت تکلم نبود.

۳- زیرک به کسر زاء و سکون یاء و راء و کاف یکی از قرای خراسان است

و مسکن احبای الهی بوده و هست. نزدیک زیرک غاری است معروف به غار بی‌بی دولت که جناب زین‌المقرئین مدّتی در آن غار از شرّ اعداء مخفی و به تحریر آیات مشغول بود.

۴- در نزدیک بیرجند مرکز قایمات غاری است به نام غار مبارک آباد که جناب آقا سید یعقوب اوّلین شهید صفحه قائنات مدّتی در آن غار پنهان بوده است.

۵- جناب حاجی محمّد ترک از شهدای مشهد خراسان است که در سال ۱۳۱۵هـ ق/ ۱۸۹۷م به شهادت رسید. ابتدا او را آتش زدند و او خود را در نهر جاری در خیابان افکند. معاندین او را گرفته در خیابان می‌زدند و می‌بردند تا در پایین خیابان پای تخت داروغه که رسیدند او را شهید کردند.

۶- جناب شیخ علی اکبر قوچانی در سال ۱۳۳۲هـ ق/ ۱۹۱۴م در مشهد، در بازار کفشدوزها به ضرب گلوله مردی خیاط از پا در آمد و شهید شد. فتوای قتل او را شاگردش میرزا محمّد آقازاده مجتهد مشهد پسر آخوند ملا کاظم خراسانی داده بود.

۷- شهادت جناب صدیق‌العلماء داماد میرزا محمود فروغی در شهر ترشیز که امروز به کاشمر معروف است به سال ۱۳۴۲هـ ق/ ۱۹۲۳م واقع شد.

۸- در سال ۱۲۹۳هـ ق/ ۱۸۷۶م در همین شهر ترشیز (کاشمر) به فتوای علماء میرزا محمّد مصطفی به شهادت رسید. چندی بعد جناب ابابدیع در مشهد به شهادت رسید و در سایر نقاط خراسان مانند فروغ و ازغند و ترشیز شورش و ضوضاء علیه امرالله برپا شد و حاجی میرزا احمد مجتهد ترشیزی به اذیت و آزار جمعی از احبّاء قیام کرد و ستم بسیار روا داشت.

۹- در سال ۱۲۹۵هـ ق/ ۱۸۷۸م در بیرجند مشیت‌الله پسر ملاّ خدا بخش قوچانی حرف حیّ را در عمارت بیلاقی امیر علم خان در علی آباد زجر و اذیت کردند و مشیت‌الله را چندان چوب زدند و ظلم کردند که به شهادت رسید. جسد مشیت‌الله را در جنب قریه نوفرست نزدیک بیرجند به خاک سپردند. مشیت‌الله هنگام شهادتش پانزده ساله بود. مشارّ الیه از قوچان برای ملاقات درویش علی اکبر شوهر همشیره‌اش آمده بود که گرفتار اعداء شد. درویش علی اکبر از ساحت اقدس جمال قدم جلّ جلاله مراجعت کرده بود که اعداء او را دستگیر کردند و لوح مبارک "هله هله یا بشارت" را از جیب او بیرون آوردند. امیر علم خان دستور داد او را تا می‌توانند اذیت کنند. عوانان درویش را به چهارمیخ کشیدند و موی‌های سرش را کتندند و درویش به صدای بلند می‌گفت:

"صبراً علی بلائک ای قادر قدرت نما ها قدرتی ها قدرتی."

سپس او را در قریه سرچاه در میان چاهی انداختند و مدت دو سال آن مظلوم در آن چاه تاریک به سر برد. بالاخره با مساعدت جمعی از احباء مرحوم شریعتمدار سبزواری حاجی میرزا ابراهیم که باطناً مؤمن به امر مبارک بود اقدام به استخلاص درویش علی اکبر فرمود و نجات یافت.

۱۰- جناب ملا علی نامقی در سال ۱۳۰۲ هـ.ق / ۱۸۸۵ م در نامق به شهادت رسید و او را به مشهد برده دفن کردند. شهادتش در لیلۀ ششم نوروز سال ۱۳۰۲ هـ.ق / ۱۸۸۵ م واقع شد و در گاد پاسزبای {کتاب قرن بدیع} هم نام او مذکور شده است. مشاراً الیه برادر ملا احمد معلم حصاری است که علی المشهور معلم اولاد جناب حاج سید کاظم رشتی بود و در ظهر چهارشنبه نهم ماه رجب سال ۱۳۰۳ هـ.ق / ۱۸۸۶ م در حصار که وصل به قریه نامق است وفات کرد و دفن شد.

ملاً احمد مزبور بعد از وفات سید کاظم رشتی به کربلا رفت و به سرپرستی اولاد او پرداخت. در آن ایام حضرت طاهره در کربلا تشریف داشتند و اصحاب مانند پروانه گرد شمع حضرتش طواف می کردند. این معنی سبب حسادت ملاً احمد شد و با حضرت طاهره و ملاً باقر حرف حیّ به مخالفت شدید قیام کرد و جمعی را وادار کرد که به حضرت طاهره جسارت کنند و آن حضرت را کتک بزنند. (در جزو کتب موجوده در خزانه محفل ملی در طهران کتابی خطی موجود است از آثار حضرت طاهره که در آن به تفصیل اقدامات خصمانه ملاً احمد معلم را مرقوم فرموده‌اند و از خلال الفاظ و جملات آن رساله آثار حزن و اندوه آن مظلومه آفاق به سمع اهل دل می‌رسد. شیخ سلطان کربلایی هم شرح مفصّلی از رفتار ناهنجار ملاً احمد نوشته و قسمتی از آن در جلد سوم ظهور الحقّ در ذیل شیخ سلطان مندرج است.) به هر حال ملاً احمد از حضرت طاهره شکایت به محضر مقدّس حضرت نقطه جلّ ذکره تقدیم کرد. هیکل مبارک آخوند را مأمور به اطاعت از حضرت طاهره ساخته و این معنی بر بغض او افزود ولی در دوره جمال قدم جلّ جلاله به خدمت امرالله پرداخت و الواح متعدّده به اعزازش نازل شده تا آن که در حصار وفات یافت.

۱۱- شهدای خمسه تربت حیدریه در سال ۱۳۱۳-۱۳۱۴ هـ.ق / ۱۸۹۵-۱۸۹۶ م شهادتشان به وقوع پیوست و پس از شهادت اجساد آنان را سوزانیده خاکسترش را به باد دادند و لهذا مدفنی ندارند. شرح مختصر آن وقایع از این قرار است:



یعقوب علی صباغ حاجی صادق تاجر را در کریاس خانه اش یعنی خانه حاجی صادق به شهادت رسانید و دو برادر حاجی صادق که مسلمان بودند بدن حاجی صادق را معلوم نیست در کجا دفن کردند. اسامی بقیه شهدای مزبور از این قرار است: (۲) آقا غلامعلی صراف برادر آقا محمدعلی؛ (۳) آقا محمدحسن عدل آبادی کفّاش؛ (۴) آقا محمدعلی ابریشم گیر برادر آقا غلامعلی؛ (۵) آقا میرزا غلامرضا شیدا.

واقعه مزبوره در تربت به تفتین سید محمدباقر و شیخ علی اکبر و ملا یوسفعلی اتفاق افتاد. شهادت حاجی صادق روز دهم صفر ۱۳۱۴ هـ ق / ۱۸۹۶ م و شهادت چهار نفر دیگر روز سیزدهم صفر بوده است. اول گرفتاری آن نفوس مقدّسه در ماه ذی القعدة ۱۳۱۳ هـ ق / ۱۸۹۶ م و خاتمه احوال در ماه صفر ۱۳۱۴ هـ ق / ۱۸۹۶ م بود.

۱۲- شهادت میرزا یوسف قاینی در مشهد سال ۱۳۲۵ هـ ق / ۱۹۰۷ م واقع شد.

این بود آنچه را که از کتاب جناب فؤادی علیه الرّحمه استخراج و یادداشت کرده‌ام. خیلی معذرت می‌خواهم که وقت شما احبّای الهی را گرفتم و از همه متشکرم که به عریض این عبد گوش دادید. ■

شرح احوال جناب حسن فؤادی در مصاییح هدایت (ج ۵، ص ۳۷۶-۴۱۱) به تفصیل آمده است. درباره تاریخ امر الهی در خراسان که جناب اشراق خاوری مطالبی از آن را در متن فوق نقل نموده‌اند در کتاب مصاییح هدایت (ج ۵، ص ۴۰۹-۴۱۱) در ضمن شرح آثار قلمی جناب فؤادی چنین آمده است:

”... کتاب (مناظر تاریخی نهضت امر بهائی در خراسان) [از آثار جناب فؤادی] است که در ۳۱۹ صفحه خشتی - هر صفحه‌ای از ۱۸ الی ۲۰ سطر به خط مؤلف نوشته شده و این همان کتابی است که در سال ۸۸ تاریخ بدیع مطابق ۱۳۱۰ شمسی / ۱۹۳۱ م در مشهد تألیف شده و بعداً در دو توقیع مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه که قبلاً زینت این تاریخچه گردید، ذکرش به میان آمده و تألیفش به عزّ رضا و قبول مزین گردیده است. این تاریخ چنان که از فهرستش بر می‌آید بعد از مقدمه کتاب و پس از مجملی از تاریخ عمومی خراسان و شهر مشهد مشتمل است بر تاریخ امری مشهد و نیشابور و تربت و اطرافش و حصار و نامق و فاران و اطراف آن و طبس و بشرویه و قاینات.

از این تاریخ جز صفحاتی چند بنده ندیده‌ام. اما راجع به مأخذ آن در مقدمه کتاب

چنین نوشته شده است: (در طی تدوین تاریخ مطالب و وقایع را با الواح و بیانات مبارکه به حدی که در دسترس بود تطبیق و در قسمت مدارک و اسناد آنچه را به مهر و امضای محافل مقدسه روحانیه رسیده مقدم شمرده ترجیح دادیم و در قسمت حکایات و روایات قدما آنچه متفق علیه بود پذیرفته و بقیه را مسکوت عنه گذاشتیم تا بعدها مورد تحقیق و تدقیق واقع گردد.) انتهى.

ایضاً در تحت عنوان (توضیح راجع به تاریخ خراسان) که قبل از مقدمه کتاب می باشد عبارات ذیل مرقوم گشته است: (به عقیده نگارنده تاریخ خراسان باید در سه جلد تدوین و تألیف شود تا تمام مواد و نکات تاریخی این خطه بتمامه ضبط گردیده مورد استفاده کامل واقع شود. جلد اول: ذکر جریان نهضت امر و شرح حال قدما و نفوس مهمه را محتوی باشد که اینک به تألیف آن پرداخته از نظر قارئین محترم می گذرانند. جلد دوم: ملحقات تاریخ است که آنچه تا کنون به واسطه موانع داخلی و خارجی جمع آوری نشده به مرور تدوین و تألیف گردد و ممکن است به صورت جزوات در عالم نشریات امریه بروز و ظهور نماید و انجام این وظیفه به عهده لجنة تدوین تاریخ است. جلد سیم: مواد کلیه الواح و آثار مبارک که به افتخار محافل مقدسه روحانیه و افراد بهائیان خراسان نازل شده باید جمع آوری شده و با شرح نزول هر یک تدوین گردد و این امر را محفل روحانی مرکزی قسمت خراسان و محافل نقاط تابعه هر گونه صلاح بدانند انجام خواهند داد) انتهى.

پس معلوم شد که این کتاب عبارت از جلد اول یا قسمت اول از تاریخ امری خراسان است که مرحوم فؤادی به اتمامش توفیق یافته است و نسخه اصلی این تاریخ نزد آقا بهاءالدین نبیل اکبر و نسخه اصلی دو کتاب دیگر که ذکرش قبلاً گذشت نزد مینو خانم صبییه صاحب ترجمه محفوظ می باشد.

کتاب جناب حسن فؤادی تحت عنوان "تاریخ دیانت بهائی در خراسان" به وسیله مؤسسه عصر جدید در آلمان به سال ۲۰۰۷ م در ۵۵۵ صفحه انتشار یافته است.

### ۲۳-۱۰: لوح حضرت عبدالبهاء

در محفل این هفته یکی از احبای الهی این لوح مبارک مرکز میثاق را تلاوت کرد، قوله الأحملی:

## هو الأبھی

یا مَنْ انجذب بنفحات القدس الهاب من مهب الميثاق در خصوص حدیث مروی در حقّ عین بقر سؤال نمودید اما تری و تشاهد بعین یقین أنّ عین البقر قد نبعت فی هذه الأرض و البقار یشربون منها و البهائم الصمّ البکم العمی يستعدّبونها تالله الحقّ أنّها العین الحمیم و الماء الممتنّ الآسن الذی ینبع من أصل الجحیم فمن شرب منها یقطع أحشائه من شدت العذاب ولكن هم فی رقدٍ و سُکرٍ عظیم. فسوف یتبھون و یرون أنّ ظلّهم یحموم و مائهم حمیم ألم تسمع ما أخبر به محبوبک الأبھی فی الزبر و الألواح و أخطر الأحباء و بین و عین تلك العین الممتنة من ضریح بلسانٍ واضحٍ مبین و الحمد لله ربّ العالمین. ع ع

احبای الهی را تکبیر ابدع ابھی ابلاغ فرماید. ع ع

## ۲۳-۱۱: لوح جمال قدم به اعزاز حضرت عبدالبهاء

یکی از احبّاء این لوح را که از فم مطهر جمال قدم جلّ جلاله دربارۀ حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه نازل شده و به خطّ مبارک جمال قدم جلّ جلاله در دارالآثار ارض اقدس موجود است تلاوت فرمود، قوله تعالی:

"یا بصری علیک بهائی و بحر عنایتی و شمس فضلی و سماء رحمتی نسئل الله أن ینور العالم بعلمک و حکمتک و یقدر لک ما یفرح به قلبک و یقرّ عینک إنّه علی کلّ شیء قدير و البهاء و الرّحمة و الثناء علیکم و علی من یطوف حولکم".  
یاران از محفل خارج شدند و همه مجذوب و مسرور بودند. ■

گراور لوح فوق به خطّ حضرت بهاء الله در صدر کتاب محبوب عالم به طبع رسیده است.

## ۲۳-۱۲: حسبنا کتاب الله

یکی از احبّای الهی فرمود قایل جمله "حسبنا کتاب الله" کی بود؟ نفسی از حاضرین در جواب فرمود این جمله را خلیفه ثانی فاروق عمر بن الخطاب در مرض موت رسول الله ص در محضر جمعی از اصحاب گفت و شرح آن در کتب تواریخ و احادیث اسلامیّه موجود است.

سائل قبل گفت من در صحیح بخاری که از کتب معتبره اهل سنت است دیدم

که در این خصوص فرموده "قال بعضهم" و تصریح به نام خلیفه ثانی نکرده است. در مجلد چهارم صحیح بخاری در ضمن باب "كتاب النبی ص إلى کسری و قیصر" در ضمن حدیثی از ابن عباس روایت کرده "قال لما حضر رسول الله ص و فی البیت رجال فقال النبی ص هلموا أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده فقال بعضهم أن رسول الله ص قد غلبه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله... الخ

ناطق قبل در جواب فرمود که ذکر این حدیث از ابن عباس در صحیح بخاری منحصر به همین باب که فرمودید نیست بلکه در چند مقام تکرار شده؛ از جمله در همین مجلد چهارم در باب "مرض النبی ص..." از ابن عباس چنین روایت کرده قال: "اشتدّ برسول الله ص وجعه فقال أئتونی أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده ابدأ فتنازعوا و لا ینبغی عند نبی تنازع فقالوا ما شأنه أهجرج...".

در اینجا هم اسم خلیفه ثانی ذکر نشده است. ولیکن در جلد اول صحیح بخاری در باب "كتاب العلم" از ابن عباس روایت کرده: "قال لما اشتدّ بالنبی ص وجعه قال أئتونی بکتاب أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده. قال عمر أن النبی ص غلبه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا فاختلفوا و کثر اللّغظ قال قوموا عنی و لا ینبغی عندی التنازع...".

در مجلد چهارم در "كتاب المرضی و الطّب" در ذیل باب "قول المرضی قوموا عنی" از ابن عباس روایت کرده، "لما حضر رسول الله ص و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی ص هلم أکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده فقال عمر أن النبی ص قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف أهل البیت فاختصموا منهم من یقول قریبوا یکتب لکم النبی ص کتاباً لن تضلّوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما أكثروا اللّغو و الإختلاف عند النبی ص قال رسول الله ص قوموا...".

و نیز در همین کتاب جلد چهارم در ذیل باب "کراهیة الخلف" ابن عباس روایت کرده: "قال لما حضر النبی ص قال و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال هلم أکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعده قال عمر أن النبی ص غلبه الوجع و عندکم القرآن فحسبنا کتاب الله...".

و در صحیح مسلم نیز که از کتب معتبره اهل سنت است در مجلد خامس در ذیل "باب ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی فیہ" از ابن عباس نقل کرده "قال لما حضر رسول الله ص و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی ص هلم أکتب لکم کتاباً لاتضلّون بعده فقال عمر أن رسول الله ص قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا

کتاب الله... الخ

و بر منوال صحیح بخاری عین خبر را تماماً نقل کرده است. و نیز در کتاب الملل و التحل شهرستانی در مقدمه کتاب این داستان را ذکر کرده و در ضمن مقدمه رابع می گوید قوله: "... اما الإختلافات الواقعة فی حال مرضه و بعد وفاته بین الصحابة رضی الله عنهم فهی إختلافات اجتهادیة كما قيل كان غرضهم فیها إقامة مراسم الشرع و إدامة مناهج الدین فاوّل تنازع فی مرضه ع فيما رواه محمد بن اسماعیل البخاری یاسناده عن عبدالله بن عباس قال لما اشتدّ بالنبی ص مرضه الذي مات فيه قال أثنونی بدواة و قرطاس أکتب لکم کتاباً لاتصلّوا بعدی فقال عمر أنّ رسول الله قد غلبه الوجل حسبنا کتاب الله و کثر اللغظ فقال النبی ع قوموا عنی لا ینبغی عندی التنازع، قال ابن عباس الرزیه کلّ الرزیه ما حال بیننا و بین کتاب رسول الله...". انتهى

در کتب دیگر نیز این معنی تصریح شده و در مجلد ششم بحار الأنوار مرحوم مجلسی نیز شرحی در این خصوص وارد شده و اشاره به روایات صحیح بخاری و مسلم هم فرموده است.

مرحوم شیخ یوسف بحرینی نیز در کشکول معروف خود این داستان را نقل فرموده و این مطالب در صفحات ۲۹۰ به بعد در کتاب مزبور (طبع بمبئی) مندرج و مراجعه به آن آسان است. ■

در آثار حضرت عبدالبهاء به کرات به کلام خلیفه ثانی عمر مبنی بر "حسبنا کتاب الله" اشاره شده است؛ از جمله در لوح جناب مشهدی غلام علی در لاهیجان چنین می فرماید: "ای احبای الهی از جواهر کلمات ربّ الآیات البینات معین معانی جاری ... حال نوهوسانی چند خیال اجتهاد نموده اند؛ نفس منصوص را مخذول نموده اند و بنیان مرصوص را مهمول گذاشته اند و چون خلیفه ثانی فریاد حسبنا کتاب الله بر آوردند تا حقیقت دین الله را از بنیان براندازند...".

و نیز در لوح جناب حاجی محمد رحیم در نی ریز چنین می فرماید: "ای ثابت بر عهد آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید ... هنوز قمیص تقدیس تازه و تر و طری است دستگاه اجتهاد به میان آمده؛ یکی گوید بیاید کتاب را در میان نهیم و آنچه ادراک کنیم آن را میزان قرار دهیم و حسبنا کتاب الله و محتاج به مبین منصوص نیستیم...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر چنین می فرماید:

یزد

به واسطه جناب حاجی آقا محمد آمة الله بی بی فاطمه حاجیه بی بی صاحب بی بی قدری علیهنّ بهاء الله

هو الله

ای ورقه مطمئنّه حضرت نقطه اولی و جمال اعلی روحی و کینوتی و ذاتی و هویتی له الفداء در بدو ظهور چون شعله آتشی در قلب آفاق افروختند و حجیات اهل اشارات را سوختند تا ناس را مستعدّ اقتباس انوار حقیقت از شمس احدیت فرمودند. چون آفتاب حقیقی از مطلع آمال طالع گشت حجیات تازه ای پیدا شد و سبحات بی اندازه ای هویدا. پس قوت اسم اعظم حجیات غلیظه امم را درید و انوار ساطعه جمال قدم در ظلمات حالکه اهل عالم درخشید؛ چشم ها بینا شد و گوشها شنوا گشت و چون نیر اعظم از افق عالم افول فرمود نوبت شبها رسید و دولت متشابها پدید شد. مرکز مخصوص فراموش و اجتهاد و استنباط به میان آمد. یکی چون خلیفه ثانی حسنا کتاب الله گفت و دیگری چون پسر هند گریه و حنین و ناله آغاز کرد و و اسفا علی ذی النورین و اوایلا علی من جهّز جيش العسرة فریاد نمود؛ دیگری و اشریعتا و وادینا گفت و دیگری چون مبغضین سید الشهداء هذا حلل ما حرّم الله و حرّم ما حلل الله و ترک الصوم والصلوة بر زبان راند. عهد فراموش و میثاق در زاویه نسیان افتاد؛ مرکز میثاق مبغوض شد و مرعی الحال مرکز اساس و اصول و فروع دین الله گشت. این است وصیت جمال مبارک این است مضمون کتاب عهد. فسوف ترون المترلزلین فی خسران مبین. ع.ع

و لوح دیگر حضرت عبدالبهاء در اشاره به "حسنا کتاب الله" به شرح ذیل است:

جناب آقا سید کاظم و علی من اهل نوق علیهما بهاء الله الأبھی

هو الأبھی

ای دو بنده در گاه الهی هر چند به جسم در محضر روحانیان حاضر نیستید و در محفل ربانیان جالس نه، ولی قسم به اسم اعظم که کلّ دوستان در شبستان دل و جان با رخی چون بدر تابان در جلوه؛ چه که حقیقت شاخصه به صورت اصلیه و سیرت روحیه و کمالات ایمانیه و نعوت عرفانیه در خلوتخانه قلوب در جلوه و ظهور است. پس مستبشر باشید و مستبهج که در این کور رفیع به چنین فیض بدیع موفق گشتید و به شکرانه این

نعمت عظمی ثابت بر عهد و پیمان جمال ابهی گردید و به قوه الهیه نفوس ضعیفه را راسخ گردانید. چه که عنقریب جنود تزلزل هجوم نماید و اوراق شبهات منتشر گردد و نفاق هر ناعقی بلند شود؛ یکی حسبنا کتاب الله گوید؛ دیگری به تأویل محکمات و ترویج متشابهات پردازد و با نفسی چون ثلج نار موقده قلوب اولیا را خاموش کند و مواتیق عظیمه یوم الست را فراموش کند. ع ع

و نیز نگاه کنید به لوح شماره ۱۸۹ در کتاب منتخباتی از مکاتیب (ج ۴).

### ۲۳-۱۳: شأن نزول لوح احتراق

در خاتمه محفل یکی از یاران سؤال کرد که در آخر لوح مبارک قد احترق المخلصون ذکر علی اکبر شده؛ این شخص کیست؟

ناطق محفل فرمود لوح احتراق در سال ۱۲۸۸ هـ ق / ۱۸۷۱ م نازل شد که احباء بخوانند زیرا واقعه عجیبیه ای که سبب گرفتاری بسیار شد اندکی پس از نزول آن لوح مبارک تحقق یافت و آن قتل سید محمد اصفهانی و یارانش بود که موجب زحمت شدید شد و با آن که جمال قدم جلّ جلاله و منتسبین به کلی از این قضیه بی خبر بودند، حاکم وقت در مقام استنطاق بر آمد و هیکل مبارک را به دارالحکومه احضار کرد و حضرت عبدالبهاء را شصت ساعت در زندان لیمان محبوس ساخت و تفصیل آن در لوح معروف به لوح استنطاق نازل شده و آن لوح در رحیق مختوم مندرج است. باری، مقصود از علی اکبر که در خاتمه لوح احتراق ذکر شده، برادرزاده سید مهدی دهجی است و لوح مزبور به عنوان او نازل شده و این معنی را حضرت کبریاء در نفس لوح استنطاق بیان فرموده اند. اینک اصل بیان مبارک را برای شما می خوانم تا بدانید که مقصود از علی اکبر برادرزاده سید مهدی دهجی است و این که بعضی می گویند مقصود آقا ملا علی اکبر ایادی معروف است، سخت در اشتباه هستند. این است بیان مبارک در لوح استنطاق، قوله تعالی:

”... جمال قدم در بیت عاکف و امر به سدّ باب از کلّ فرمودند و به هیچ وجه ملاقات از برای احدی ممکن نه و بر حسب ظاهر آنچه از مفتریات مشرکین و حیل مبغضین استماع می شد ابدأ از مطلع اوامر الهیه امری ظاهر نه. تا آن که یومی از ایام در شهر رجب او شعبان مکتوبی از جناب آقا سید ۱۱۰ قبل اکبر ابن اخ جناب آقایی اسم الله

م علیه من کلّ بهاءٍ أبهائه لدى العرش حاضر. بعد از عرض ما فی المکتوب لذلّی الوجه جواب لوح امنع اقدس الذی جعله الله رحمةً للمخلصین و نعمةً للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل. بعد از تنزیل آن لوح مبارک افق این ارض تغییر نموده و بحمره تمام ظاهر و در هر یوم در ازدیاد بود تا آن که یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل. بعد از استماع آن این عبد مطمئن شد که الحمد لله غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده بعضی از آیات آن لوح مبارک در شوق و اشتیاق عشاق بوده و بعضی در قهر و اقتهار اهل نفاق و صورت آن لوح مبارک این است قوله جلّ کبریاؤه:

أن یا اسمی مهدی قد حضر لدى الوجه ما أنشأه ابن أخیک فی ثناء مولاہ و عرفنا منه الشوق و الإشتیاق و نزلنا له ما یحدث به الشّعف و الإحترق فی حبّ الله مالک یوم التلاق. طوبی لمن یقرء و یتفکر فی ما نزل من لدى الله المقتدر القدير. بسم الله الأقدم الأعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق إلی آخره. انتهى

این عبد تا آن یوم از لسان عظمت آیات قهریه به این شأن استماع ننموده؛ لذا بسیار متفکر که چه واقع خواهد شد و چه امری از مطلع غیب ظاهر شود.

باری، در هر یوم فساد و اعراض اشقیا در تزیاید بوده تا آن که رضاقلی یک بسته کبیر سواد نوشتجات که نزدش بود بعضی فقرات آن را به فقرات کفرآمیز مخلوط نموده و به دست اکثری از اهل این بلد داده... " (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۶) ■ و نیز ن ک به ذیل "عده ای از اصحاب به قتل پنج نفر..." در رحیق مختوم (ج ۲، ص ۱۴۰-۱۵۴) و فقره هشتم در ذیل هفته بیست و سوم و فقره دهم در ذیل هفته پنجم و فقره سوم در ذیل هفته دوم. درباره زمینه تاریخی نزول لوح احتراق مقاله ای نیز در سفینه عرفان (ج ۴، ص ۵۸-۶۶) به طبع رسیده است.



## کتاب شناسی

- آثار قلم اعلیٰ: حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ (دانداس: مؤسسہ معارف بهائی، ۱۹۹۶م- ۲۰۰۲م)، ۲ ج
- آہنگ بدیع: مجلہ آہنگ بدیع، نشریہ تشکیلات جوانان بهائی ایران (ط: ۱۹۴۶-)
- آیات بینات: حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، آیات بینات (دانداس: مؤسسہ معارف بهائی، ۱۹۹۹م)
- ادعیہ محبوب: حضرت بهاء الله، ادعیہ حضرت محبوب (لانگنہاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۸۰م)
- اسرار الآثار: اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات، ۱۲۴- ۱۲۹ب)، ۵ ج
- اصول کافئ: ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی، الأصول من الکافی (طهران: اسلامیه، ۱۳۶۳ھش)
- اغانی: ابی الفرج الاصفهانی، کتاب الأغانی (بیروت: دارالثقافہ، ۱۹۵۶-۱۹۶۱م)، ۲۳ ج
- اقتدارات: حضرت بهاء الله، اقتدارات (بدون ذکر نام ناشر و محل طبع، گراور خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ھق) ۳۲۹ ص
- اقتداح الفلاح: عبدالحمید اشراق خاوری، اقتداح الفلاح (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات، ۱۳۰- ۱۳۲ب)، ۲ ج
- امر و خلق: اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنہاین: لجنة نشر آثار، ۱۴۱- ۱۴۲ب)، ۴ جلد در دو مجلد
- انوار التریع: سید علی خان، انوار التریع فی أنواع البدیع (طبع سنگی)، ۸۲۷ صفحہ
- بحار الأنوار: محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار (طبع سنگی، ۱۳۲۰ھق)، ۱۳ ج، ترجمہ فارسی محمد حسن بن محمد ولی ارومیہ ای
- بدایع الآثار: محمود زرقانی، بدایع الآثار، ج ۲ (لانگنہاین، لجنة نشر آثار، ۱۹۸۲م)
- بهاء الله شمس حقیقت: حسن موقر بالیوزی، بهاء الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹م)، ترجمہ مینو ثابت
- بهجت الصدور: حیدر علی اصفهانی، بهجت الصدور (لانگنہاین: لجنة نشر آثار، ۲۰۰۲م)

- پژوهشنامه: نشریه پژوهشنامه (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۳ب -)
- پیام بهائی: مجله پیام بهائی، نشریه محفل روحانی ملی بهائیان فرانسه، ۱۹۷۹ -
- پیشگامان پارسی نژاد: عنایت خدا سفیدوش، تنی چند از پیشگامان پارسی نژاد در عهد رسولی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۹م)
- پیک راستان: وحید رأفتی، پیک راستان (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۶م)
- تاریخ امپراتوری عثمانی: استانفورد شاو - ازل کورال شاو، تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید (مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، ۱۳۷۱)، ج ۲، ترجمه محمود رمضان زاده
- تاریخ امری همدان: عبدالحمید اشراق خاوری، تاریخ امری همدان (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۴م)
- تاریخ رجال ایران: مهدی بامداد، تاریخ رجال ایران (طهران: زوآر، ۱۳۴۷-۱۳۵۱ ه.ش)، ج ۶
- تذکرةالوفاء: حضرت عبدالبهاء، تذکرةالوفاء (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۲م)
- تذکرة شعرا: نعمت الله ذکائی بیضایی، تذکرة شعراى قرن اول بهائی (ط: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱-۱۲۹ب)، ج ۴
- تسیح و تهلیل: عبدالحمید اشراق خاوری، تسیح و تهلیل (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ب)
- تفسیر صافی: ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی (مشهد: دارالمرتضی، ۱۹۸۰م)، ج ۵
- تقویم تاریخ امر: عبدالحمید اشراق خاوری، تقویم تاریخ امر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۶ب)
- تلخیص البیان: شریف رضی، تلخیص البیان عن مجازات القرآن (طهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۰ ه.ش)، ترجمه سید محمدباقر سبزواری
- توقیعات مبارکه: حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹-۱۳۰ب)، ج ۳
- حروف حی: هوشنگ گهرریز، حروف حی (نیودهلی: مرآت، ۱۹۹۳م)
- حضرت باب: نصرت الله محمدحسینی، حضرت باب (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵م)
- خاطرات حبیب: دکتر حبیب مؤید، خاطرات حبیب (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۸م)، ج ۱
- خاطرات مال میری: حاج محمد طاهر مال میری، خاطرات مال میری (لانگنهاین: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۲م)
- خانم اهل بهاء: خانم اهل بهاء (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۵م)
- دانشمندان آذربایجان: محمدعلی تربیت، دانشمندان آذربایجان (تبریز: کتابخانه فردوسی)، چاپ دوم

- دایرةالمعارف تشیع: دایرةالمعارف تشیع (طهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۶۶ هـ ش -)، ۱۰ ج
- دائرة معارف القرن العشرين: محمدفرید وجدی، دائرة معارف القرن العشرين (بیروت: دارالفکر، ۱۹۷۹ م)، ۱۰ ج
- دستخط‌های بیت‌العدل اعظم: بیت‌العدل اعظم، دستخط‌های بیت‌العدل اعظم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ ب)، ۲ ج
- دستخط‌های حضرت ورقة علیا: حضرت ورقة مبارکه علیا، دستخط‌های حضرت ورقة علیا (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)
- دوستان راستان: سهراب فریدانی، دوستان راستان (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۲ م)
- رحیق مختوم: عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰-۱۳۱ ب)، ۲ ج
- رسالة روحانی: بی‌بی روحانی بشروئی، رسالة روحانی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۰ م)
- رسالة مدتیہ: حضرت عبدالبهاء، رسالة مدتیہ و رسالة سیاسیہ (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۵ م)
- روضات الجنات: سید محمدباقر خوانساری، روضات الجنات (طهران: اسلامیہ، ۲۵۳۶ شهنشاهی)، ترجمه محمدباقر ساعدی
- روض الجنان: ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۱-۱۳۷۵ هـ ش)، ۲۰ ج
- زادالمعاد: محمدباقر مجلسی، زادالمعاد (طهران: سعدی، ۱۳۷۰ هـ ش)
- سفینه عرفان: نشریة سفینه عرفان (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۸ م-)، ۹ ج
- شرح جامع کریم زمانی، شرح جامع مثنوی معنوی (طهران: اطلاعات، ۱۳۷۷-۱۳۸۱ هـ ش)، ۷ ج
- شرح مقامات حریری: ابی‌العباس احمد بن عبدالمؤمن الشریشی، شرح مقامات الحریری البهری (مصر: ۱۹۵۲ م)، چهار جلد در دو مجلد
- صدراعظم‌های سلسله قاجاریه: پرویز افشاری، صدراعظم‌های سلسله قاجاریه (طهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲ هـ ش)
- عقد الفرید: ابی‌عمر احمد بن عبدربیه، العقد الفرید (قاہرہ: لجنة التالیف و الترجمة و النشر، ۱۹۴۸-۱۹۵۳)، ۷ ج
- عندلیب: مجله عندلیب (نشریة محفل روحانی ملی بهائیان کانادا، ۱۹۸۱ م)
- فرهنگ تلمیحات: سیروس شمیسا، فرهنگ تلمیحات (طهران: فردوسی، ۱۳۷۱ هـ ش)
- فرهنگ رجال قاجار: جورج چرچیل، فرهنگ رجال قاجار (طهران: زرین، ۱۳۶۹ هـ ش)، ترجمه و تألیف غلامحسین میرزا صالح

- فرهنگنامه ادبی فارسی: حسن انوشه، فرهنگنامه ادبی فارسی (ط: سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶ هـ ش)
- فرهنگ نوربخش: جواد نوربخش، فرهنگ نوربخش (طهران: خانقاه نعمت اللّٰهی، ۱۳۶۹ هـ ش)
- قاموس توفیق صدومشت: عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس توفیق صد و هشت (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۱ م)
- قاموس کتاب مقدس: هاگس، قاموس کتاب مقدس (طهران: اساطیر، ۱۳۷۷ هـ ش)
- کتاب اقدس: حضرت بهاء الله، کتاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م)
- کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور: نصرالله رستگار، کتاب تاریخ حضرت صدرالصدور (طهران: لجنه ملی نشر آثار، ۱۰۴ ب)
- کتاب قرن بدیع: حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲ م)، ترجمه نصرالله مودت
- کتاب مبین: حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ - کتاب مبین (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۰ ب)
- کتاب المطول: محقق تفتازانی، کتاب المطول للمحقق التفتازانی، (طبع سنگی، ۱۳۰۱ هـ ق)، ۳۸۶ ص
- کَشکول: الشَّیخ یوسف البحرانی، الكَشکول (بیروت: الهلال، ۱۹۸۶ م)، ج ۳
- کنز اسرار: داریوش معانی، کنز اسرار (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۳ م، ج ۱) (دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۹ م، ج ۲)
- کنز الفوائد: محمد بن علی الکرآجکی، کنز الفوائد (بیروت: دارالأضواء، ۱۹۸۵ م)، ج ۲
- کواکب الدرّیة: عبدالحسین آواره، الكواکب الدرّیة (قاهره: سعادت، ۱۹۲۳-۱۹۲۴ م)، ج ۲
- گلزار نعیم: محمد نعیم، أحسن التَّقویم یا گلزار نعیم (دهلی: مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۱۷ ب)
- گنج شایگان: عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ ب)
- لوح شیخ (ابن ذئب): حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰ م)
- لثالی الحکمة: حضرت بهاء الله، لثالی الحکمة (ریو دو زانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۶-۱۹۹۱ م)، ج ۳
- لثالی درخشان: محمد علی فیضی، لثالی درخشان (طهران مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ ب)
- مآخذ اشعار: وحید رافتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰-۲۰۰۸ م)، ج ۵
- مائده آسمانی: عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات،

- ۱۲۸-۱۳۰ (ب)، ج ۹  
 - مثنوی نبیل زرنندی: نبیل اعظم زرنندی، مثنوی نبیل زرنندی (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۵ م)  
 - مجلة عندلیب: نگاه کنید به "عندلیب"  
 - مجموعه آثار قلم اعلی: حضرت بهاء الله، مجموعه آثار قلم اعلی (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۲-۱۳۳ ب)، شماره ۸، ۱۸، ۲۷، ۷۴ و ۸۱  
 - مجموعه الواح: حضرت بهاء الله، مجموعه الواح مبارکه (قاہرہ: سعادت، ۱۹۲۰ م)  
 - مجموعه ای از الواح: حضرت بهاء الله، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م)  
 - مجموعه مکاتیب: حضرت عبدالبهاء، مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۵۲ و ۷۹  
 - محبوب عالم: محبوب عالم (کانادا: عندلیب، ۱۹۹۳ م)  
 - مشارق الأنوار: حافظ رجب بن محمد برسی، مشارق انوار الیقین (بمبئی: علی المحلاتی، ۱۳۰۳ هـ ق)  
 - مصایح هدايت: عزیزالله سلیمانی اردکانی، مصایح هدايت (ط: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱-۱۳۲ ب)، ج ۹  
 - المصباح: تقی الدین ابن ابراهیم الکفعمی، المصباح (قم: الرضی، ۱۴۰۵ هـ ق)  
 - مغنی اللیب: ابن هشام جمال الدین الأنصاری، کتاب مغنی اللیب عن کتب الأعراب (طهران: اسلامیة، ۱۳۷۴ هـ ق)  
 - مکاتیب: حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (قاہرہ: کردستان علمیه و فرج الله زکی، ۱۳۲۸ - ۱۳۴۰ هـ ق)، ج ۱-۳؛ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۱-۱۳۴ ب)، ج ۴-۸  
 - مفاتیح الجنان: شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان (طهران: طبع کتاب، ۱۳۸۸ هـ ق)  
 - منتخباتی از مکاتیب: حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۰ م)، ج ۴  
 - من مکاتیب عبدالبهاء: حضرت عبدالبهاء، من مکاتیب عبدالبهاء (ریو دو ژانیرو: دارالنشر البهائیه، ۱۹۸۲ م)، ج ۱  
 - منهاج العابدین: ابو حامد محمد بن محمد غزالی، منهاج العابدین (طهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵ هـ ش)، ترجمه عمر بن عبدالجبار سعدی ساوی، مقدمه و تصحیح و تعلیق احمد شریعتی  
 - یادگار: عبدالحمید اشراق خاوری، یادگار (دانداس، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۴ م)، تهیه و تنظیم منصور روحانیان  
 - یادگار: مجلة یادگار (طهران: ۱۳۲۳-۱۳۲۸ هـ ش)، مدیر مسئول و سردبیر عباس اقبال  
 - یادنامه مصباح منیر: وحید رأفتی، یادنامه مصباح منیر (لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۶ م)

---

- یاران پارسی: حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، یاران پارسی (لانگنهاین: لیجنہ ملی نشر آثار، ۱۹۹۸م)

## فهرست اعلام و مطالب

(کلماتی، که درشت نوشته شده‌اند، عناوین مطالب در متن کتاب می‌باشند)

- |  |   |                                   |
|--|---|-----------------------------------|
| ابن قولویه ۱۵                          | T | آدم ۱۲                            |
| ابن مالک ۱۵                            |   | آذربایجان ۱۹۸، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۲۷، ۳۵۶ |
| ابن فیصل ۲۳۲                           |   | آسیه خانم ۱۱۱                     |
| ابن هشام انصاری ۳۸، ۱۱۰                |   | آقا حسین قهوه چی ۳۱۴              |
| ابناء خلیل ۱۶۳                         |   | آقا خسرو ۳۱۵                      |
| ابوالفتح رازی، شیخ ۹۰                  |   | آقا خسرو بمان ۳۲۰                 |
| ابوالفضائل، جناب ۱۹، ۴۱، ۱۱۴، ۱۷۷، ۲۷۸ |   | آقا محمدحسن مسافرخانه ۱۷۴، ۳۱۳    |
| ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۲۹، ۳۵۷                     |   | آقا نقدعلی ۱۵۹                    |
| کتاب فصل الخطاب ۱۸                     |   | آقاخان صدراعظم ۲۲۰                |
| ابوالقاسم قائم مقام ۲۰۱                |   | آقاخان کرمانی ۴۰، ۴۱، ۳۵۴         |
| ابوالقاسم ناظر اصفهانی، حاجی ۹۲        |   |                                   |
| ابوبکر ۱۱                              | I |                                   |
| ابوجهل ۱۲، ۴۷                          |   | ائمه هدی ۱۱                       |
| ابوذر غفاری ۴۷                         |   | ابابدیع ۳۳۹، ۳۸۷                  |
| ابوطالب شهمیرزادی ۳۵۱                  |   | اباذر غفاری ۲۸۴                   |
| اتحاد و اتفاق ۲۱، ۲۸۱، ۳۱۱، ۳۶۹        |   | ابراهیم، حضرت ۱۲                  |
| احادیث و روایات ۵۸                     |   | ابراهیم، میرزا ۸                  |
| احسان الله خان ۹                       |   | ابلیس ۱۲                          |
| احکام و اعمال ۵۸، ۸۶، ۲۶۵              |   | ابن ابهر ۳۲۱                      |
| احمد ابدال مراغه‌ای ۳۵۰، ۳۵۵           |   | ابن اصدق، علی محمد ۱۷، ۱۸         |
| احمد احسانی ۳۵۵                        |   | ابن حاجب ۱۴، ۱۵                   |
| احمد از اسماء حضرت محمد ۳۵۴            |   | ابن حاجب و ابن مالک ۱۴، ۱۵        |
| احمد از غندی ۳۵۰، ۳۵۵                  |   | ابن فارض ۷۴                       |
| احمد امام جمعه ۳۵۴، ۳۵۶                |   |                                   |
| احمد بن حنبل ۱۱۰                       |   |                                   |

- احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی ۳۵۶  
 احمد حصارى ۳۵۵  
 احمد خراسانى، شیخ ۳۵۲  
 احمد روحى، شیخ ۴۱، ۴۲، ۹۷، ۳۵۴، ۳۵۶  
 احمد شهميرزادى، آقا سید ۳۵۱، ۳۵۶  
 احمد طبرسى ۳۵۳  
 احمد فرزند حضرت ربّ اعلى ۳۵۰، ۳۵۵  
 احمد قاتنى ۱۹۷  
 احمد کاتب (ملاً عبدالکریم قزوینى) ۳۵۰، ۳۵۵  
 احمد کاشانى، میروزا ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷  
 احمد کرمانى ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۵۴، ۳۵۷  
 احمد معلم حصارى ۳۵۱  
 احمد معموره‌ای ۳۵۶  
 احمد میلانى ۳۵۲، ۳۵۶  
 احمد یزدى ۳۵۲، ۳۵۶  
 احمد یزدى، سید ۳۵۲  
 احمد نامان ۳۴۹  
 اخوان صفا، آقا مهدى ۲۱۳  
 ادب ۲۷۹، ۳۰۲  
 ادرنه ۷۱، ۱۷۵، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۶۷  
 ادیب نیشابورى، میروزا عبدالجواد ۲۸۹  
 اراک ۳۲۹، ۳۴۳  
 ارباب جمشید ۳۲۱  
 اردشیر جمشید هزارى ۹۹، ۱۰۳، ۱۸۳، ۲۱۱، ۲۱۳  
 ارض سجن ۳۰۵  
 ارض سرّ ۲۵۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۷۶  
 ارض طا ۱۰  
 ارض طفّ ۱۰  
 ارض کاف ۳۷  
 ارض کاف و راه ۲۵۴، ۲۵۶  
 ارض مقدّس ۱۲، ۱۰۷، ۲۹۲  
 ارض مقصود ۲۹۷، ۳۰۸  
 ارمیای نبی ۴۷  
 ازلیه ۲۴۰  
 اسپانیا ۱۵  
 اسپواک ۳۲۴، ۳۲۵  
 اسپرانتو ۲۹۰  
 استاد نورالله ۳۲۹  
 استبداد ۱۹۷، ۲۰۰  
 استعاره و کنایه ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۲  
 استمرار ظهورات الهیه ۸۱  
 اسحق، حضرت ۱۱، ۲۴  
 اسدآباد ۱۵۸  
 اسدالله اصفهانی ۳۱۸  
 اسفندیار ۵۳، ۵۴، ۲۱۲، ۳۱۵، ۳۷۲  
 اسکاروایلد ۴۹  
 اسکندریه ۲۷  
 اسلامبول ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۲۶، ۳۷۵، ۳۷۶  
 اسم اعظم ۲۴، ۱۱۴، ۱۶۱، ۱۹۶، ۲۳۸، ۲۸۳، ۲۹۴  
 اسمعیل آقا سیستانی ۳۱۶  
 اسمعیل تبریزی ۲۹۸  
 اشعار جناب تیر و سینا ۱۷۷  
 اشعیا ۴۷  
 اصطلاحات شرق در باره‌الوان ۱۱۴  
 اصغر ۸۰  
 اصفهان ۸، ۱۲، ۲۸۱، ۳۲۹  
 اصل عادات ۳۶۱  
 اصمعی ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲  
 اعرج ۹۶، ۹۷، ۲۳۰  
 اعمال و احکام ۶۷، ۸۶، ۱۵۷  
 اعمال و اخلاق ۲۷۷  
 افجه ۲۲۰، ۲۲۱  
 افغان ۲۱  
 افغان، میروزا محمود ۲۰۰  
 اقلیم نور، کتاب ۷



- ب
- ۱۸ گوست کنت  
الفیه، کتاب ۱۵  
الواح زبرجدی ۱۰۶  
الواح شعرات ۲۷۲  
الواح ملوک ۲۳۳  
الواح نازله در بغداد ۲۶۷  
الوان ۲۵۵  
الوهیت ۳۷۳  
اماء رحمن ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵  
امام جواد، حضرت ۱۵  
امتحانات الهیه ۲۰۳، ۲۱۶  
امرؤ القیس ۱۲۶  
امریکا ۲۱۵  
امیرالمؤمنین ۶۳، ۸۰  
امین اردکانی، حاجی ۱۹۳، ۲۴۳  
امین افندی بغدادی ۲۴۳، ۲۵۲  
امین السلطان ۳۰۰  
انتحار اسمعیل آقا سیستانی ۳۱۶  
انجمن ناصری ۲۱۲  
انجیل ۱۲، ۱۳، ۴۷  
انجیل متی ۱۳  
انس بن مالک ۱۳  
انقطاع ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۹، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۳۳  
انوشیروان ۱۳۳  
اوامر و نواهی الهی ۲۶۵  
اورشليم ۵۲، ۲۵۸  
اوهام ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۹، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰  
اهل بیان ۹۶، ۹۷، ۱۱۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶  
۱۶۷، ۱۶۹  
اهل سنت و جماعت ۱۶۸  
ایادی امرالله روحیه خانم ۱۷۵  
ایاس بن معاویه ۱۳۳  
ایران ۲۱۵، ۲۶۵، ۲۷۹  
ایقان، کتاب ۱۳، ۳۱، ۲۸۷
- باب‌الباب، جناب ۳۵۰  
بارفروش ۲۰، ۲۵۱  
بارون ویکتور روزن ۹۹، ۱۰۳  
باغ نجیبه ۲۳۴  
باقر اصفهانی، سید ۱۰  
باقر شیرازی ۳۳۰  
باقر نجف آبادی ۲۸۱  
باقر و اصغر ۱۹  
بحار الأنوار ۱۱، ۱۶، ۳۹۳  
بحر ایض ۳۷۶  
بحر اسود ۲۳۷، ۳۷۶  
بداء و خوف و رجا ۸۶  
بدرالدین دماینی ۲۸  
بدیع خراسانی ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۳۰، ۳۳۹  
براون، ادوارد ۷، ۴۱، ۱۱۴، ۳۸۶  
بشرویه ۳۸۹  
بشیر ۲۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۷۹، ۳۸۰  
بشیر و عرف قمیص ۳۷۹  
بصار، میرزا باقر ۱۹  
بعثت حضرت رسول ۳۵۵  
بغداد ۷۱، ۱۵۲، ۱۷۶، ۲۶۷، ۲۷۲، ۳۲۶  
بقعه زمان ۱۰۷  
بکناشی ۲۳۶  
بلایا ۳۳، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۷۵، ۲۰۵، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۱۹، ۳۴۷  
۳۷۹  
بلبل و گل ۴۸  
بلقیس ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۲۸۶  
بنی امیه ۱۲۱  
بنی اسرائیل ۳، ۱۱، ۱۰۸، ۲۵۸، ۳۷۷  
بنی امیه ۱۳۷  
بنی عباس ۱۲۱، ۱۳۷  
بوستان سعدی ۱۲۵  
بولس حواری ۳۳۲

تقی‌الدین پاشا حاکم بغداد ۳۲۹  
توقیع حضرت ولی‌اموالله ۳۷۱  
تیاثر ۲۸۸

## ث

ثابت مراغه ای ۲۸۷  
ثابت مراغه‌ای ۲۸۶، ۲۸۷  
ثریا دختر شیخ کاظم سمندر ۲۱۴

## ج

جابلسا ۱۶۸  
جابلقا و جابلسا ۵۵، ۱۶۸  
جبرئیل ۵۵  
جبروت، معنی آن ۸۹  
جبل فاران ۱۰۶، ۱۰۷  
جدال و نزاع ۲۸۸  
جدل، مجادله در قول ۶۹  
جدل، معانی آن ۶۸  
جده ۴، ۵  
جعفر صادق، امام ۱۹۹  
جعفرقلی خان ۲۲۰  
جلال الدوله ۳۲۱، ۳۲۲  
جمال افندی ۳۰۰  
جمال‌الدین افغانی ۴۱  
جمال بروجردی ۳۰۴  
جمال قدم ۸، ۱۲، ۱۳، ۷۰، ۷۱، ۹۵، ۳۴۸،  
۳۵۶، ۳۸۵، ۳۹۵  
جمال‌الدین تنکابنی ۳۱۸  
جناب مصباح ۲۰۷  
جناب ملا صادق مقدس ۱۶  
جناب نوش ۳۷۲  
جنگ عثمانی و روس ۲۳۷  
جواد قزوینی ۳۱۵، ۳۲۷

بهاء ۲۳، ۲۴

بهانیه خانم، نکه ورقة علیا ۱۱۱  
بهیسانی، سید عبدالله ۹  
بهرام اخترخاوری ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۲  
بهلول ۲۰۱، ۳۳۲  
بهمن سروش ۵۵  
بی‌بی روحانیه ۲۰۰

بیان فارسی، کتاب ۸۶، ۱۱۴، ۳۵۵  
بیان و بدیع ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۴۰  
بیانات شفاهیة حضرت عبدالبهاء ۲۲۰

## پ

پر و شانه ۱۱۶  
پورت سعید ۲۱۵  
پیرهن یوسف ۳۸۰، ۳۸۲

## ت

تاریخ امر الهی ۳۸۹  
تاریخ امری خراسان ۳۹۰  
تاریخ نیل ۳۵۰  
تاریخ الشهور والحوادث، کتاب ۱۵  
تبلیغ امرالله ۲۵، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۸۳، ۳۳۲  
تحریف ۱۶۶  
تذکره الوفاء، کتاب ۸  
تذکره شعرای قرن اول، کتاب ۱۹  
تربت ۳۸۹  
ترجمه آثار ۲۹۰، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۸۶  
ترمدی ۱۳  
تعلیم و تربیت ۲۱۸، ۳۳۷  
تفسیر احسن القصص (قیوم الأسماء) ۳۴۱  
تفسیر سورة الشمس والشمس ۱۷۷، ۳۵۷  
تقادیر الهیه ۲۴۸  
تقدیس و تنزیه ۲۷۷، ۲۸۳  
تقرّب الهی ۱۰۱  
تقوی و تقدیس ۱۰۶

- حسن خراسانی ۵، ۶، ۷  
 حسن فزادی ۳۵۱، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰  
 حسن مجتهد ۱۹۷  
 حسین کاتب یزدی ۳۴۰  
 حسین یزدی ۲۸۶، ۲۵۲  
 حصار ۲۸۹  
 حضرت عبدالبهاء ۳۷۳، ۳۷۷  
 حضرت ورقه مبارکه علیا ۱۱۱  
 حقایق و اوهام ۲۵۷  
 حقد و حسد ۴۱  
 حقیقت و مجاز ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۹  
 حکایاتی از معن بن زائده ۱۳۵  
 حکایت ۱۵  
 حکایت جناب امین افندی ۲۴۴  
 حکایت حاتم طایی ۱۲۴  
 حکمت ۱۶۲، ۱۷۳  
 حکمت الهی ۲۰، ۲۲۳  
 حکمت و بیان ۱۷۰، ۱۷۱  
 حکمت، مجله فارسی ۲۴۰  
 حکیم سنایی ۱۲۶  
 حکیم‌باشی قزوینی (حکیم الهی) ۳۳۰  
 حلب ۱۵  
 حماد راویه ۱۲۱  
 حنبلی، مذهب ۳۸  
 حیدرعلی اصفهانی ۱۸۹، ۲۰۵، ۲۲۸، ۳۲۶  
 حیدرعلی، حاجی میرزا ۲۹۸  
 حیفا ۲۱۵
- خ
- خاتم‌التیین ۲۴۷، ۲۵۰  
 خدام‌الله، میرزا آقا جان ۳۲  
 خانم افندی، دختر حضرت سلطان الشهداء ۸  
 خدابخش قوچانی ۳۸۷  
 خدامراد پارسی ۲۶۹  
 خدمت امر ۳۵، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۹، ۲۰۵، ۲۹۳
- چ
- چن چینی ۲۹۰  
 چهار وادی ۱۵  
 چین ۲۲۶، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳
- ح
- حاتم طایی ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵  
 حاج محمد ترک ۳۲۳  
 حاج محمدتقی (فتیق) ۳۵۲  
 حاج ملا علی کنی ۳۲۸  
 حاجب‌الدوله جعفرقلی خان ۱۷۹  
 حاجب‌الدوله حاجی علی خان ۲۲۱  
 حاجی امین ۱۵۷  
 حاجی عباس ۳۸۵، ۳۸۶  
 حاجی علی یزدی ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷  
 حاجی کریم خان کرمانی ۱۱۹  
 حاجی معین‌السلطنه ۲۹۶  
 حاجی میرزا حسن خراسانی ۵  
 حاجی میرزا حیدرعلی ۲۹۸  
 حاجی میرزا صفا، رضاقلی خان ۲۳۵  
 حاجی واعظ ۳۳۱  
 حجاز ۴  
 حدیث ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۴۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۹، ۱۴۳، ۲۴۸، ۳۳۷، ۳۹۱، ۳۹۲  
 حدیث ۳۳۷  
 حدیث اَما من کان من الفقهاء ۱۶  
 حدیث طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم و مسلمة ۳۳۷  
 حدیث من عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ۸۸  
 حرکت ۲۶۷  
 حزقیال نبی ۴۷  
 حسینا کتاب‌الله ۳۹۱  
 حسد ۳۰، ۷۵، ۷۶، ۷۷  
 حسن بالیوزی ۴۱

- ۳۱۳  
 خراسان ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۸۸، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۵۰  
 خراسان، تاریخ ۳۵۱  
 خسرو ۳۱۶  
 خطبة طنتجيه ۲۴۸، ۹۵  
**خواجہ عبداللہ انصاری ۴۲**  
 خودپسندی ۸۵، ۶۹  
 خورشید، دختر سید یحیی برادر منیرہ خانم ۸  
 خورشیدپاشا حاکم ادرنہ ۳۲۷  
 خوشین، دکتر روح اللہ ۳۲  
 خوف و رجا ۸۵، ۸۶
- ۵  
 دائرۃ المعارف بریتانیکا ۱۸  
 داستان گل و بلبل ۴۹  
 داود ۵۰  
**داوران بنی اسرائیل ۳۷۷**  
 دائرۃ المعارف تشیع ۱۴  
 دجال ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۳۸۵  
**دجال اصفہانی ۱۰، ۱۳، ۹۶**  
 دجلہ ۱۱  
 دعای سمات ۱۰۷، ۱۰۸  
 دکتر چوپان ۳۲۷  
 دکتر ششمان ۳۲۷  
**دکتر یونس خان ۲۰۸، ۲۰۹**  
 دھج ۱۰۰
- ذ  
 ذبیح کاشانی، محمد اسمعیل ۲۳۰  
 ذکائی بیضائی ۲۰
- ز  
 زبیر الدولہ، میرزا مهدی ۲۴۱، ۲۴۲  
 زنجان ۱۷۹، ۳۲۸  
**زیارت جامعہ کبیرہ و صغیرہ ۲۴۷**  
 زیارت نامہ ملا صادق مقدس خراسانی ۱۷  
**زیارت نامہ جمال قدم ۳۴۸**
- راور ۱۷۱  
 ربّ اعلیٰ، حضرت ۱۶  
 رجبعلی قہیر ۲۲۹  
 رحیق مختوم، کتاب ۱۰  
 رزق ۱۲۰  
 رزق و معیشت ۲۴۸  
 رسالت و نبوت ۳۵۵  
 رسالہ بشری و آیہ کبریٰ، کتاب ۴  
 رسالہ مدنیہ ۱۶  
**رستم اخترخاوری ۲۱۸**  
 رسول اللہ ۱۳، ۳۰، ۹۵، ۱۲۸، ۳۳۷  
 رشت ۱۹، ۲۲، ۳۳۱  
 رشید ہزاری ۲۱۳  
**رضاقلی تفرشی ۹۷، ۳۸۵**  
**رکن الدولہ ۳۲۳**  
 رمی شاہ ۳۵۰  
 رنگون ۲۹۴، ۳۲۵  
 روابط ضروریہ ۲۴۹  
 روح اللہ ورقا ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۲  
 روح قلب معرفۃ اللہ است ۲۳۹  
 روحیہ خانم، ایادی امراللہ ۱۷۵  
 روزنامہ ثریا ۲۴۲  
 روزنامہ حکمت ۲۴۱، ۲۴۲  
 روضات الجنات خوانساری، کتاب ۳۹  
 ریاض افندی ۲۱۵  
 ریحانۃ الأدب مدرس تبریزی، کتاب ۱۵، ۳۹

- زیارت نامه شهدای اراک ۳۴۷  
 زین المقرین ۷۱، ۲۶۴، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۸۷
- س
- ساحت لولاک ۹۵  
 ساعت و قیامت ۲۵۱  
 سامری ۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹  
 سامری و عجل ۳  
 سامسون ۲۳۴  
 سبا ۵۰، ۵۱، ۵۲  
 سجن اعظم ۱۱۱، ۱۵۲، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۹۳، ۳۳۸، ۳۰۸، ۳۰۴  
 سجن عکا ۲۶۳  
 سحبان بن وائل ۱۲۸  
 سر ۲۶۱  
 سر التنکيس ۳۵۱  
 سراج الذاکرین اصفهانی ۲۲۹  
 سراج الشهداء، میرزا اسمعیل ۳۹  
 سرقت زره طعیمه ۹۰  
 سرگونی جمال قدم از ادرنه به عکا ۳۲۹  
 سروش ۴۶  
 سعیدخان گرمرودی، میرزا ۲۳۶  
 سفیانی ۱۱  
 سفینه البحار، کتاب ۱۶  
 سکینه، زوجه محمد صادق پسر محبوب  
 الشهداء ۸  
 سلطان عبدالحمید ۳۰۴  
 سلطان کربلایی ۳۲۶  
 سلطان الشهداء، میرزا حسن ۸  
 سلطنت ۳۰۴  
 سلمان پارسی ۴۷، ۲۸۴  
 سلیمان ۶۱  
 سلیمان، حضرت ۱۱، ۵۰، ۵۱، ۵۲  
 سلیمان خان ۲۲۲، ۲۲۳  
 سلیمان خان تنکابنی ۳۰۰، ۳۷۶
- سلیمانی، عزیزالله ۲۰  
 سلیمانیه ۳۲۶  
 سمندر، جناب ۱۵۹  
 سمندر، خاندان ۲۳۲  
 سموتل ۱۲۶، ۱۲۷  
 سنت و جماعت ۱۶۸  
 سنت، اهل ۱۳  
 سنگسر ۱۹۸  
 سنة ستین ۱۷۵  
 سنتی و شیعه ۱۱، ۳۶۹  
 ستین شداد ۱۶۱  
 سورة الأعراب ۲۶۷، ۲۷۰  
 سورة الأمين ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۲  
 سورة الصبر ۲۷۰  
 سورة النحل ۶۸  
 سورة آل عمران ۴۷  
 سورة اسراء ۸۵  
 سورة اعراف ۴۸، ۷۶، ۲۴۸  
 سورة انبیاء ۳۰  
 سورة بقره ۳۱، ۴۷، ۸۰  
 سورة توبه ۳۱، ۸۰  
 سورة حج ۲۲۶  
 سورة حجر ۷۹  
 سورة رئیس ۳۰۳، ۳۷۶  
 سورة سبا ۶۷  
 سورة صافات ۸۲  
 سورة صف ۷۰، ۳۵۴  
 سورة عنکبوت ۸۰، ۸۴  
 سورة فواد ۳۰۴  
 سورة کافرون ۲۲۶  
 سورة لقمان ۱۲۶  
 سورة مریم ۲۲۵  
 سورة ملوک و الواح ملوک ۲۲۳  
 سورة منافقین ۳۱  
 سورة نحل ۸۴

- سوره هیکل ۳۰۲، ۳۷۶  
 سوره یوسف ۶۶، ۳۸۰  
 سیاح مراغه ای ۲۱۶، ۲۶۳، ۳۲۶  
 سیویه ۱۵، ۸۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰  
 سید احمد یزدی ۳۵۲  
 سید اشرف ۳۲۸  
 سید افغانی ۳۵۴  
 سید حسین کاتب یزدی ۳۴۱  
 سید صادق پسر محبوب الشهدا ۲۸۱  
 سید عزیز ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۵۶  
 سید کاظم رشتی ۹۵، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲  
 سید محمد اصفهانی ۱۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۸۵  
 سید محمد خراسانی ۳۲۷  
 سید مهدی دهجی ۳۲، ۱۰۰، ۱۰۳، ۳۹۵  
 سید یحیی سیرجانی ۱۹۶  
 سیر حکمت در اروپا، کتاب ۱۹  
 سیر و سلوک، رساله ۱۴، ۱۵، ۴۳  
 سیرجان ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸  
 سیمرغ ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸  
 سینا ۶۱  
 سیوطی، جلال الدین ۱۵
- ش
- شافعی، مذهب ۳۸  
 شام ۲۳۵  
 شأن نزول لوح احتراق ۳۹۵  
 شانگهای چین ۲۹۰  
 شجاع الدوله ۲۳۴  
 شجره انبیا ۹۵، ۹۶، ۱۰۷  
 شرح شهادت ملا کاظم طالخونچه‌ای ۳۲۹  
 شرح مطالب لوح قناع ۱۱۸  
 شعرات، الواح ۲۷۲  
 شمس و قمر، محمد و علی ۱۱  
 شمس الضحی، زوجه میرزا هادی ۸  
 شمسی‌بیک ۲۳۵
- شهادت ۸، ۹۱، ۱۱۴، ۱۷۹، ۲۶۲، ۲۷۱  
 شهادت جناب عبدالرسول قمی ۱۷۴، ۲۷۲  
 شهادت سه نفر از اجبای الهی در تبریز ۳۲۷  
 شهدای اراک ۳۴۱  
 شهدای خمسه اراک ۳۴۱  
 شهدای خمسه تربت حیدریه ۳۸۸  
 شهدای سبعة یزد ۳۲۱، ۳۳۰  
 شهوت و هوی ۴۳، ۱۰۴  
 شیخ الإسلام تفلیس شیخ عبدالسلام ۲۸۰  
 شیخ الرئيس ۳۲۳  
 شیخ احمد معموره‌ای ۳۱۷، ۳۲۷  
 شیخ بدرالدین غزه ۱۷۷  
 شیخ حسن زوزی ۲۶۳  
 شیخ سلطان کربلایی ۳۲۶، ۳۵۱، ۳۸۸  
 شیخ عبدالحسین طهرانی ۳۲۸  
 شیخ عطار ۵۷  
 شیخ محمد عرب ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۰۱  
 شیخ محمد قزوینی ۲۳۲  
 شیخ مفید ۱۵  
 شیخ نجفی، لوح او ۹  
 شیراز ۱۷۵  
 شیطان ۱۲، ۱۳  
 شیعه ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۹۰، ۱۰۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۳۵۳
- ۳۶۹  
 شیکاگو ۲۹۰
- ص
- صاد اصفهانی ۹، ۱۰  
 صادق مقدس خراسانی ۱۶  
 صادق نقاش ۲۸۰، ۲۸۱  
 صادق، حضرت ۱۱، ۱۶  
 صبر و عشق ۶۷  
 صحنه ۱۵۸  
 صحیح مسلم ۱۳

- عبد الرسول قمی ۱۷۴، ۲۷۱، ۳۲۸  
 عبدالسلام افندی ۲۶۴  
 عبدالعزيز ۲۳۵، ۲۹۱  
 عبدالله انصاری ۴۳  
 عبدالله نوری، میرزا ۱۷۹، ۲۰۲  
 عبدالمجید ابابدیع ۳۲۳  
 عبودیت ۳۷۳  
 عجل ۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹  
 عدسیه ۲۱۹  
 عدل و انصاف ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۱۶، ۲۳۷، ۲۶۵، ۳۱۰  
 عراق ۱۰، ۱۷۵، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹  
 عرف قمیص ۱۶۴، ۳۸۰، ۳۸۱  
 عزیزالله مصباح ۲۰۸  
 عزیزالله ورقا ۲۰۲  
 عشق آباد ۲۶۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۵۲  
 عصر تکوین ۱۷۶  
 عضد السلطان پسر مظفرالدین شاه ۳۴۲  
 عطّار نیشابوری ۷۱، ۷۳، ۱۲۶  
 عظمت امر ۲۶۷  
 عظمت ظهور ۲۵۰  
 عظیم خراسانی ۲۲۳  
 عقّبه زمردی ۱۱۳  
 عقل فعال ۵۵  
 عکا ۱۰، ۱۵۲، ۲۱۸، ۲۳۷، ۲۳۸  
 علامه قزوینی ۲۴۰  
 علم ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱  
 علم بیان ۱۴۸، ۱۴۹  
 علم معانی ۱۴۸  
 علم و عرفان ۳۱۹  
 علما ۱۶۵، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۴۰، ۳۵۰  
 علی بیجستانی ۳۵۱، ۳۸۳، ۳۸۴  
 علی کنی ۳۲۸  
 علی محمد ورقاء ۱۷۷، ۱۸۴  
 علی محمد ورقای شهید ۱۸۱
- صحیفه فاطمیه ۴۵  
 صدرالعلماء، میرزا باقر ۱۰  
 صدرالعلماء، میرزا مرتضی ۱۰  
 صدیق العلماء ۳۸۷  
 صرافان وجود ۱۰۶  
 صهیون ۲۵۸  
 صیت امرالله در چین ۲۹۰
- ط
- طاهره، حضرت ۲۹۸، ۳۵۱، ۳۸۸  
 طبرسی، قلعه ۱۸  
 طبریا ۲۱۵  
 طبس ۳۸۹  
 طعمه ۹۱  
 طور ۶۱، ۱۰۷  
 طور سینا ۱۰۷  
 طهران ۲۲۱
- ظ
- ظّل السلطان ۲۳۴، ۳۲۱  
 ظهور حسینی ۱۲
- ع
- عارف بکتابشی ۱۲  
 عاشق صادق، علامات ۶۶  
 عاشق و عشق ۴۸، ۴۹، ۱۰۱  
 عاشق و معشوق ۶۵  
 عاصم ۹۱  
 عالم قدّم ۶۰، ۹۲، ۹۳  
 عالم کبیر-عالم صغیر ۸۰  
 عالم لاهوت ۸۸  
 عالی پاشا ۲۳۵، ۳۰۴، ۳۷۵، ۳۷۶  
 عامر بن طفیل ۱۱۸، ۱۳۳  
 عبدالبهاء، حضرت، بیانات شفاهیة ۲۲۰  
 عبدالبهاء، سید یحیی اصفهانی ۷، ۸

- علی مراغه‌ای معروف به آدی گوزل ۲۶۲  
 علی نامقی ۳۸۸  
 علی نقی خراسانی ۳۱۷  
 علی، حضرت ۱۱  
 علی اکبر ایادی ۳۹۵  
 علی اکبر در لوح احتراق ۳۳، ۳۲  
 علی اکبر دهجی ۹۸  
 علی اکبر قوچانی، شیخ ۳۸۷  
 علی اکبر معمار یزدی ۲۵۸، ۲۵۲  
 علی اکبر میلانی ۳۵۲  
 علی اکبر، برادرزاده سید مهدی دهجی ۳۲  
 علی اکبر، ملا ۱۰  
 علی الهی ۲۲۵  
 علی محمد سراج الذاکرین ۲۲۹  
 علی محمد ورقای شهید ۱۷۷  
 عمر ۳۹۳  
 عمر بن الخطاب ۳۹۲  
 عنایت الله اصفهانی، میرزا ۹  
 عندلیب ۱۹۴  
 عندلیب لاهیجی ۱۹، ۹۰، ۱۸۹، ۲۳۲  
 عنقای بقا ۴۵، ۴۸، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۰  
 عهد جبل فاران ۱۰۷  
 عهد و میثاق ۵۸، ۹۵، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸  
 ۱۱۶، ۱۷۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۹۵  
 عیسی، حضرت ۱۱، ۱۲، ۲۲۴  
 عین بقر ۳۹۱  
 عین الدوله ۳۲۱
- غ**  
 غلام احمد قادیانی ۳۱۸
- ف**  
 فؤاد پاشا ۲۳۵، ۳۷۶  
 فائزه خانم ۲۸۰  
 فاران ۱۰۷، ۱۰۸، ۳۸۹
- فاران القدس ۲۶۰  
**فارس الخوری** ۲۷  
 فاضل مازندرانی ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۴۳  
 فاطمه ۸  
 فتح علی خان قمی ۲۲۳  
**فخر الشهداء** ۳۳۹، ۳۴۰  
 فردوسی ۵۴  
 فرعون ۱۲  
 فرعون و هامان ۱۱  
 فرید، دکتر ۳۲۴  
 فصل الخطاب، کتاب ۱۸  
 فضل الله نوری ۱۹۷  
**فقروه‌ای از توقیع حضرت ولی امر الله**  
 ۳۷۱  
 فن بدیع ۱۴۸  
 فنیقه و آشور ۳۶۷  
 فیوضات الهیه ۲۰۵، ۳۰۵
- ق**  
 قائم، حضرت ۱۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵  
**قائم مقام، میرزا ابوالقاسم** ۲۰۱  
 قائم مقامی، میرزا آقا خان ۲۰۱  
 قابل، جناب ۴۵  
 قادری ۲۳۶  
 قادیانی‌ها ۲۹۳، ۳۱۸، ۳۱۹  
 قاف، کوه ۵۲  
 قاموس کتاب مقدس ۱۴  
 قاموس لوح شیخ ۲۴۸  
 قاهره ۵، ۷۴، ۲۸۰، ۳۶۳، ۳۹۹  
 قاینات ۳۸۹  
 قبه الرمان ۱۰۷  
 قبرس ۲۶۳، ۳۲۶  
 قدوس ۲۸، ۲۶۲، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳  
 قدوس ۱۶  
 قریانی ۲۱۳، ۳۳۰



کتاب هیکل ۲۹۱  
 کربلا ۱۰، ۲۲۳، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۵۱  
 کردستان ۱۵۸، ۳۳۹، ۳۷۷  
 کرمان ۱۰۰، ۱۹۶  
 کرمانشاه ۱۵۲، ۱۵۸، ۳۱۸  
 کلمات مکنونه ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۶۴، ۷۹، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره اول ۴۵  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره دوم ۶۲  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره سوم ۶۴  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره چهارم ۶۵  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره پنجم ۶۷  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره ششم ۷۵  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره هفتم ۹۲  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره هشتم ۹۴  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره نوزدهم ۹۵  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره سی و هفتم ۱۰۳  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره چهل و هشتم ۱۰۵  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره پنجاه و هفتم ۱۰۵  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره شصت و سوم ۱۰۶  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره شصت و نهم ۱۰۶

قریبت الهیه ۱۰۴  
 قس بن ساعده ۱۲۷  
 قسیس نصاری ۲۷، ۲۹  
 قصر بهجی ۲۱۴، ۲۷۹، ۲۸۰  
 قصر عمر ۲۴۸  
 قصیده باز آ و بده جامی ۲۷۶  
 قصیده جناب نعیم ۳۳۸  
 قفقاز ۵۸، ۱۷۹، ۲۸۷، ۲۹۸  
 قلب ۷۹، ۸۹، ۱۳۲، ۲۱۸، ۲۳۹، ۲۸۰، ۲۸۳  
 ۲۹۲، ۳۰۶  
 قلت اولاد ۲۴۸  
 قلعه طبرسی ۲۶۲، ۳۵۲، ۳۵۳  
 قم ۱۵  
 قمصر ۳۵  
 قناع ۱۱۸  
 قهیر، رجعلی ۲۳۰  
 قیامت ۵۸، ۲۵۱  
 قیس ابن زهیر ۱۲۸  
 قیوم الأسماء، کتاب ۳۵۳

## ک

کاظم رشتی ۳۸۸  
 کاظم سمندر ۲۳۲  
 کاظمین ۱۵  
 کامل الزیارة، کتاب ۱۵  
 کتاب مصابیح هدایت ۲۰  
 کتاب اقدس ۸، ۱۰، ۱۹، ۱۷۴، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۷۶  
 آیه اول ۲۱۶  
 کتاب ایقان ۳۱، ۳۵۰  
 کتاب بدیع ۲۳۶  
 کتاب تذکره شعرای قرن اول ۱۹  
 کتاب فرائد ۲۸۰  
 کتاب مبین ۲۴۶  
 کتاب مقدس، قاموس ۱۴

لغتنامه دهخدا ۱۵  
 لقمان حکیم ۱۲۵، ۱۲۶  
 لوح آقا سید صادق ۲۸۳، ۲۸۴  
 لوح آقا سید مصطفی ۳۱۹  
 لوح آقا سید یحیی سیرجانی ۱۹۶  
 لوح آقا محمد هاشم کاشانی ۱۰۸  
 لوح آقا میرزا اسمعیل مشکوة ۲۹۹  
 لوح ابوی میرزا یونس خان ۲۰۹  
 لوح ابوی و اخوی جناب دکتر یونس خان ۲۰۸  
 لوح احتراق ۳۲، ۳۹۵، ۳۹۶  
 لوح احمد عربی ۳۰، ۳۵۶  
 لوح احمد فارسی ۳۵۲، ۳۸۱  
 لوح احمد قاتی ۱۹۷  
 لوح اخوی ابن ابهر ۹۵  
 لوح اسپراک ۳۲۴  
 لوح استنطاق ۳۲، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۶  
 لوح اسفندیار ۳۱۵  
 لوح اصل کل الخیر ۱۱۷  
 لوح اعرج ۲۳۰  
 لوح افنان ۲۵۳  
 لوح اقدس ۲۷  
 لوح الأمر ۲۶۱  
 لوح امّ ابن عطار ۳۰، ۳۱  
 لوح آیوب ۲۷۰  
 لوح بشیر ۳۸۲  
 لوح بصر ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵  
 لوح بصر ۲۰  
 لوح بی بی فاطمه ۳۹۴  
 لوح ثابت مراغه ای ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹  
 لوح جمال افندی ۳۰۰، ۳۰۹  
 لوح جمال قدم به اعزاز حضرت  
 عبدالبهاء ۳۹۱  
 لوح جمشید خداداد ۳۲۰  
 لوح جناب ابوالفضائل ۲۷۸

کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره هفتاد و یکم ۱۰۶  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره هفتاد و هفتم ۱۱۳  
 کلمات مکنونه فارسی  
 شرح فقره هفتاد و نهم ۱۱۶  
 کلمه الله ۴۷، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۵۸، ۲۵۹،  
 ۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۶۹  
 کلمه علیا ۳۰۹  
 کلینی، ابو جعفر ۱۵  
 کمال پاشا ۲۳۵  
 کمبریج، دانشگاه ۷  
 کن کسعلة النار ۳۰  
 کنایه ۱۰۶، ۱۴۴  
 کنت، اگوست ۱۸  
 کنگاور ۱۵۸  
 کوچک قدیمی، میرزا ۳۵۰  
 کوفه ۱۳۶  
 کیخسرو ۳۲۴  
 کیخسرو اسفندیار ۳۲۴

## گ

گالیولی ۳۲۷  
 گل و بلبل ۴۸  
 گلزار نعیم، کتاب ۱۱  
 گلستان سعدی، کتاب ۷۰  
 گوهر خانم ۷۰، ۷۱  
 گوهر تاج ۲۸۶

## ل

لاری، حاجی میرزا حسین ۵، ۶  
 لاهوت ۸۹  
 لجنة تدوین تاریخ ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۹۰  
 لعل در صرف و نحو ۳۷  
 لغات مشکله در لوح جناب طبیب ۲۳۳

- لوح شیخ ۹، ۱۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۴۸، ۳۵۵  
 لوح شیخ جمال الدین ۳۰۰  
 لوح شیخ محمد عرب ۱۵۲، ۱۵۳  
 لوح شیخ، قاموس ۲۴۸  
 لوح صیام ۸۸  
 لوح طب ۷۶  
 لوح عبدالرسول ۳۱۴  
 لوح عبدالعزيز و وکلاء ۲۳۵  
 لوح علی بجستانی ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۸۴  
 لوح عندلیب ۱۹۴، ۳۲۳  
 لوح عید صیام ۸۷  
 لوح فؤاد ۳۷۶  
 لوح فاتره خانم ۲۸۲  
 لوح قناع ۱۵۰  
**لوح قناع، شرح مطالب آن ۱۱۸، ۱۲۳،**  
 ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۷  
 لوح گل و بلبل ۴۸  
 لوح مبارک سلطان ۲۳۶  
 لوح مباحله ۳۲۷  
 لوح محفوظ ۹۶، ۱۰۵، ۲۷۸  
 لوح محمود زرقانی ۳۱۹  
 لوح مستر چن ۲۹۱  
 لوح مستر مکنات ۳۸۲  
 لوح مشهدی غلام علی ۳۹۳  
 لوح معین السلطنه ۲۹۷  
 لوح ملا سلیمان ۶۱  
 لوح ملک پاریس ۳۰۲، ۳۷۶  
 لوح منتظم الحکماء ۳۹  
 لوح مهربان بهرام ۲۱۲  
 لوح میرزا آقا قائم مقامی ۲۰۱  
 لوح میرزا عبدالله غوغا ۳۷۸، ۳۷۹  
 لوح میرزا عبدالله نوری ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶  
 لوح میرزا محرم ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵  
 لوح میرزا مهدی رشتی ۲۹۰  
 لوح ناپلئون ۲۳۷
- لوح جناب حاجی علی اکبر احمد اف میلانی  
 ۲۹۸  
**لوح جناب حکیم باشی ۳۳۰**  
 لوح جناب خدا داد ابن نصیر ۲۵۷  
**لوح جناب طیب ۲۳۳**  
 لوح جناب علی ذوقی طهرانی ۹۶  
 لوح جناب محمد مصطفی ۱۳  
**لوح جناب منتظم الحکماء ۳۹**  
 لوح حاجی علی یزدی ۲۱۷  
 لوح حاجی محمد رحیم ۳۹۳  
**لوح حضرت بهاء الله ۲۶۵**  
**لوح حضرت بهاء الله درباره عظمت امر**  
**و قیام ساعت ۲۵۱**  
**لوح حضرت بهاء الله درباره عظمت**  
**ظهور ۲۵۰**  
**لوح حضرت عبدالبهاء ۳۹۰**  
 لوح حکیم باشی قزوینی (حکیم الهی) ۳۳۰،  
 ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴  
 لوح خسرو بمان ۳۲۰  
 لوح رنوس ۷۰  
**شرح فقره ای از آن ۱۱۶**  
 لوح رئیس ۲۷۹، ۳۲۷، ۳۷۶  
**لوح رام ۲۷۶، ۲۷۷**  
 لوح زبرجدی ۱۰۶  
 لوح زین المقرین ۴۴  
**لوح سراج ۲۲۹**  
 لوح سلطان ۷۱، ۲۳۸، ۳۴۰  
 لوح سلیمان خان تنکابنی ۳۰۱، ۳۰۶  
 لوح سیاح ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳  
 لوح سید صادق و فاتره خانم ۲۸۱  
 لوح سید علی اکبر دهجی ۳۳  
 لوح سید محمد باقر اصفهانی ۹  
**لوح سید مهدی دهجی ۹۹، ۱۰۰**  
 لوح سید یوسف سدھی ۳۸۱  
 لوح شاهزاده ۶۱

- لوح ناصرالدین شاه ۱۶  
 لوح نبیل قبل علی ۲۳۸  
 لوح نصرالله ۳۸۳  
 لوح نکاح ۷  
 لوح نوش ۳۷۴، ۳۷۵  
 لوح نیر ۱۹۵  
 لوح نیر و سینا ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵  
 لوح ورقای شهید ۲۰۵، ۲۵۴  
 لوح هذا ما نزل من قلمی ۱۶  
 لوح هرتیک ۲۲۸  
 لوح یاقوتی ۹۶، ۱۰۵  
 لوح یوسف بروجردی ۲۴۸  
 لوحی از جمال قدم ۲۳۹  
 لوحی از حضرت عبدالبهاء ۲۴۸  
 لوقا ۱۳، ۴۷  
 لیل - لیلہ ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵  
 لیلی، خواهر باقر بصر ۱۹
- م
- ماخذ چند حدیث ۲۴۸  
 ماستر خدا بخش ۲۱۱، ۲۱۳  
 ماکو ۳۵۲  
 مالگیری، خاطرات ۳۷  
 مباحله ۳۲۷  
 مثنوی نبیل ۲۴۳  
 مجادله در قول ۶۹  
 مجالست اشار ۶۴، ۱۰۵  
 مجدالدین ۳۸۵  
 مجوس ۱۶۶  
 محرم، میرزا ۳۱۸، ۳۲۴  
 محسن صدرالعلمای اصفهانی ۹  
 محفل روحانی طهران ۱۹۸  
 محفوظالحق علمی ۳۱۸  
 محمد اسمعیل ذبیح (انیس) ۳۲۷  
 محمد اصفهانی، سید ۱۰، ۱۲، ۲۷۰، ۳۸۵
- محمد باقر صدرالعلماء اصفهانی ۹  
 محمد بن جعفر ۱۵  
 محمد ترک ۳۸۷  
 محمد حسن مسافرخانه ۱۷۴  
 محمد صراف اصفهانی ۳۱۸  
 محمد غزالی ۷۷  
 محمد، حضرت ۱۱، ۱۲، ۴۶، ۳۰۳، ۳۶۵  
 محمد باقر کتابفروش ۳۱۷  
 محمد باقر، حاجی ۶  
 محمد تقی میرزا رکن الدوله ۳۲۳  
 محمد جعفر نراقی ۹۷، ۲۳۰  
 محمد حسین طیب ۳۰۷  
 محمد شاه ۲۴۰  
 محمد طاهر مالگیری ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷  
 محمد علی اصفهانی ۹۱، ۹۲، ۹۷  
 محمد علی سلمانی، استاد ۳۸۵  
 محمد علی طیب زنجانی ۳۲۸  
 محمد علی مشیرالتجار ۳۱۷  
 محمد علی ملک خسروی ۷، ۲۵۲  
 محمد علی میرزا ولیعهد ۴۱  
 محمد علی شاه ۳۲۱  
 محمد کریم خان کرمانی ۱۷۳  
 محمود افغان ۲۰۰  
 محمود زرقانی ۹۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴  
 مدرّس تبریزی ۱۵  
 مدعیان مقام من ینظرون اللهی ۳۷۷  
 مدینه ۳۵۵  
 مدینه سبا ۳۷۸  
 مدینه کبیره، اسلامبول ۲۰۹، ۲۵۶، ۳۰۴، ۳۵۴  
 مراتب قلب ۳۰۶  
 مراحل دهگانه سیر و توسعه امر الهی ۱۷۴  
 مرتضی سروستانی ۱۵۲، ۳۲۳  
 مریه جناب نعیم در شهادت جناب  
 و رقاء و روح الله ۱۸۴

- مرثیه ورقای شهید ۱۷۷  
مرقس ۱۳  
مزامیر داود ۴۷  
مسیح، حضرت ۱۲، ۴۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۹۲، ۳۵۴  
مشاهیر احمد نامان ۳۴۹  
مشروطه ۳۲۲  
مشروطه - مشروطیت ۱۹۸، ۱۹۷  
مشکوة شاعر ۲۹۸  
مشکین قلم ۹  
مشهد ۳۸۹  
مشیت الله پسر ملا خدابخش قوچانی حرف  
حتی ۳۸۷  
مشیرالدوله، میرزا حسین خان ۲۳۴  
مشیرالملک مستوفی ۳۲۱  
مصائب و شهادت احناء ۳۲۸  
مصایح هدایت، کتاب ۲۰  
مصباح، عزیزالله ۲۰۸  
مصر ۶، ۱۲۵، ۲۷۹، ۳۸۰  
مصطفی رنگونی ۳۱۸  
مصطفی نراقی ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۵۲، ۳۵۶  
مطالبی از تاریخ امری خراسان ۳۸۶  
معالجه و مداوا ۲۱۸، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴  
معاندین احمد نام ۳۵۴  
معلم حصاری، ملا احمد ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۸۸  
معن بن زائده ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷  
معین السلطنه ۲۹۶، ۲۹۸  
مقدس خراسانی، ملا صادق ۱۶  
مقنع ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰  
مکان و لامکان ۵۸  
مکلم طور ۱۰، ۱۶۳، ۱۶۵  
مکه ۹۱، ۳۵۴  
ملا باقر حرف حتی ۳۸۸  
ملا بیان ۱۷۲  
ملا صادق مقدس ۱۶  
ملا عبدالله یزدی ۴۶  
ملا علی مرتضی ۱۶۸  
ملا علی نامقی ۳۸۸  
ملا علی اکبر، حاجی ۳۶  
ملا علی جان ماهفروزکی ۳۲۹  
ملا کاظم طالخونچه‌ای ۳۲۹  
ملا محمد مقانی ۲۴۰  
ملک پاریس ۳۰۲  
ملک فیصل ثانی ۱۵۲  
ملک خسروی، محمد علی ۷  
ملکوت ۷۶، ۷۹، ۸۴، ۸۹، ۹۶، ۳۰۷  
ملوک ۱۶۷، ۳۰۲  
مناجات ۱۹، ۲۴، ۴۷، ۸۷، ۹۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۸۵  
مناجات به اعزاز سلیمان خان ۳۱۳  
مناجات حضرت ربّ اعلیٰ ۹۹، ۱۱۲، ۱۲۲، ۲۱۱  
مناجات حضرت ولی امرالله ۳۳۶  
مناجات طلب مغفرت به جهت حضرت بهلول ۲۰۲  
مناجات میرزا محرم ۲۹۶  
منتظم الحکماء ۳۹  
منطق الطیر ۵۱  
منظر اکبر ۳۵  
منیره خانم، حرم حضرت غصن اعظم ۸  
موسی بهشتی ۲۰  
موسی، حضرت ۱۱، ۱۲  
موصل ۷۱، ۳۲۹  
موعود منتظر ۲۳۲، ۲۵۱، ۳۲۷  
موعود منتظر بیان ۹۷  
مولوی ۲۳۶  
مهدی کاشانی ۷۱  
مهدی و عیسی ۱۱  
مهدی و قائم آل محمد ۱۱

- مهدی هندی، سید نهری ۸  
 مهدی خان منتظم الحکماء ۳۹  
 مهرباخانی، روح الله ۲۸۰  
 مهرمحمدخان شهاب ۳۱۸  
 مهلهل ۱۲۹، ۱۳۰  
 میدان هفت کچلان ۳۲۸  
 میرزا آقاخان کرمانی ۴۰  
 میرزا آقای قائم مقامی ۳۴۷  
 میرزا ابراهیم، والد سلطان الشهداء ۸  
 میرزا ابوالقاسم قائم مقام ۲۰۱  
 میرزا احمد کاشانی ۳۴۹  
 میرزا اسدالله اصفهانی ۳۱۸، ۳۲۴  
 میرزا بزرگ خان قزوینی ۳۲۸  
 میرزا جانی ۳۵۲  
 میرزا حیدرعلی، حاجی ۲۹۸  
 میرزا رضاقلی تفرشی ۳۸۵  
 میرزا سعیدخان وزیر خارجه ۳۳۶  
 میرزا عبدالله سقط فروش ۱۹۹  
 میرزا عبدالله شاعر ۳۷۸  
 میرزا عبدالله نوری ۱۷۹، ۲۰۲  
 میرزا علی، برادر باقر بصر ۱۹  
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام ۲۴۰  
 میرزا علی اکبر دهجی ۹۸  
 میرزا علی تقی خراسانی ۳۲۷  
 میرزا عنایت الله اصفهانی ۲۱۹  
 میرزا غوغا ۳۷۷  
 میرزا محرم ۲۹۳، ۳۲۴، ۳۲۵  
 میرزا مهدی رشتی ۲۹۰  
 میرزا نصرالله بجنستانی ۳۸۳  
 میرزا هادی دولت آبادی ۹۶  
 میزان حس ۱۰۵  
 میلو ۲۲۸
- ناتان نام پسر لقمان ۱۲۶  
 نار ۶۴، ۷۳  
 نار حکمت بالغه صمدانیه ۳۲  
 ناسوت ۸۹، ۹۶، ۱۰۵  
 ناصر ۳۸۵  
 ناصرالدین شاه ۱۷۹، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۵۲  
 فاطق اصفهانی ۳۲۱  
 ناعق ۱۳  
 نامق ۳۸۹  
 نامه سلطان سلیمان قانونی خلیفه عثمانی به  
 پادشاه فرانسه ۳۶۵  
 نبیل اکبر، آقا محمد ۲۷۲  
 نبیل زرنندی ۲۷، ۲۴۳، ۲۵۲، ۳۲۶، ۳۴۸  
 نبیل (حاجی شیخ محمد قزوینی) ۲۳۲  
 نجف علی زنجانی ۳۲۸  
 نجوم و بروج، ائمه اطهار ۱۱  
 نحو کافی، کتاب ۱۵  
 نراقی، محمدجعفر ۲۳۰  
 نزاع و جدال ۱۶۳  
 نشر نفحات الله ۲۸۳  
 نصاری ۱۵۸، ۱۶۶  
 نصرالله رستگار ۲۹۶، ۳۴۲  
 فصول الله کاشانی ۹۷  
 نظام العلماء، ملا محمود ۲۴۰  
 نفاق ناعقین ۱۲، ۲۶۸  
 نعمان ۱۳۳  
 نعیم ۱۱  
 نعیم سدهی ۳۱، ۱۸۴، ۳۳۹  
 نفی و اثبات ۲۲۴  
 نقد علی (بصیر) ۳۲۸  
 نقشبندی ۲۳۶  
 نقطه الکاف، کتاب ۹۷، ۲۹۸  
 نقطه اولی، حضرت ۱۳، ۱۱۴، ۱۵۸، ۱۶۶  
 ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۴  
 نقطه بیان، حضرت اعلیٰ ۱۴
- ن  
 نائب السلطنه ۳۰۷

- نمرود ۱۲  
 نواس بن سمان ۱۳  
 نورجهان بیگم ۱۹۶  
 نوروز ۳۰۵، ۲۷۸  
 نورین تیرین، شهادت ۸  
 نورین تیرین، کتاب ۹  
 نوم و رؤیا ۲۴۶، ۲۶۴  
 نهری اصفهانی، میرزا محمد علی ۸  
 نهری، سید ۸  
 نیاوران ۲۲۱  
 تیر و سینا ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴  
 نیشابور ۳۸۹
- و**
- وادی النبیل ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۳  
 ورقاء، عزیزالله ۱۷۹  
 ورقای شهید، علی محمد ۱۷۷، ۱۸۸، ۲۰۲  
 ورقه مبارکه علیا ۱۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۳۹۹  
 وصایت در بیان ۹۶، ۱۱۴  
 وقایع بغداد ۲۷۱  
 وقایع سال های ادرنه ۳۲۶
- ه**
- هاتف اصفهانی، سید احمد ۷۱  
 هادی دولت آبادی ۱۰، ۱۵۸  
 هادی دولت آبادی، میرزا ۹۶  
 هادی، میرزا ۸  
 هارون الرشید ۱۰۹، ۱۳۷  
 هدمد ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸  
 ۳۷۸، ۶۱  
 هرتیک ۲۲۸  
 هشت بهشت، کتاب ۴۰، ۴۲، ۹۷  
 هفت وادی ۵۷، ۷۴، ۹۳  
 هفت وادی و چهاروادی، مأخذ آیات
- همدان ۱۷  
 هند و چین ۳۱۶  
 هندوستان ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۴
- ی**
- یا الله المستغاث ۲۴۸  
 یادداشت های پراکنده ۲۸۹  
 یاقا ۲۱۵  
 یحیی ازل ۴۰، ۴۱، ۹۶، ۹۷، ۱۱۵، ۲۲۹، ۲۳۲  
 یحیی ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۶۳  
 یحیی اصفهانی ۳، ۴، ۵  
 یحیی اصفهانی، برادر منیره خانم مشهور به  
 عبدالبهاء ۸  
 یحیی دولت آبادی ۹۶  
 یزد ۱۰۰  
 یسار ۱۲۴  
 یعقوب متحده ۳۱۸  
 یعقوب، حضرت ۱۱، ۲۲، ۲۴، ۳۷۹، ۳۸۱  
 یوحنا ۱۲، ۱۳  
 یوسف بروجردی ۲۴۹  
 یوسف، حضرت ۶۶، ۳۷۹، ۳۸۲  
 یوسف خان وجدانی ۱۹۲  
 یوسف علی رشتی، ملا ۲۰  
 یوشع ابن نون، حضرت ۳  
 یوم الطلاق ۲۵۱  
 یوم الله ۳۴  
 یهود ۱۲، ۹۱، ۱۵۸، ۱۶۶  
 یهود، دیانت ۳۶۹





Bahá'í-Verlag  
Abdulhamid Eshraq-Khavari  
**Muhádirát Vol. III**  
Edited by Vahid Rafati©  
1.st. edition, 166 B.E. - 2009  
Hofheim-Germany  
ISBN: 978-3-87037-997-1  
Order no.: 431-971

**Abdulhamid Eshraq-Khavari**

# Muḥādirāt

Vol. III

Edited by

**Vahid Rafati**